

خانواده

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۲-۱


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیاتُ الأُسْرَةِ فِی الْقُرآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم «جلد اول» به اهتمام: دکتر محمد بیستونی (صفحه 1)
بیستونی، محمد، 1337
به اهتمام محمد بیستونی.
قم: بیان جوان، 1385. ص. ISBN:
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
. 4 ق 95 ب/4/65 BP159/297
کتابخانه ملی ایران 44707 85 م
عنوان: (صفحه جلد اول)
به اهتمام: دکتر محمد بیستونی
گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی
تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری
امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان
چاپ و صحافی: چاپخانه رواق
نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار 1389
شمارگان: 1500 نسخه
نا شر: انتشارات بیان جوان
شابک: ISBN

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره 451، طبقه همکف واحد 4 تلفکس: 22589626 www. Tafsirejavan. com

جلد 1

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةَ اللّهِ فِی الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ الأنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الْاَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأییدیه حضرت آیت اللّه العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم

یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود.

در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت علمای برجسته حوزه‌های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم و ... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد.

برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزّت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند.

قم جعفر سبحانی

4/8/88

(صفحه 4)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری
قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره انسانها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسانها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند.
ارتباط انسانها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است.
کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.
توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد یزدی
رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری 1/2/1388
(صفحه 5)

متن تقریظ حضرت آیة اللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری
بسم اللّه الرحمن الرحیم
وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ
(69 / عنکبوت)
خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود 35 سال از نخستین دیدارم با نور چشم گرامی و عزیزم جناب آقای دکتر محمد بیستونی در مسجد الرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکّل به خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیّت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم.
قدرت شکوَهَ پنَجْ

مقدمه

قرآن‌کریم در آیات 82 سوره اِسراء و 44 فُصِّلَت و 57 یُونس خود را به عنوان نسخه شفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرنده زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طی مسیر نموده و دنیا و آخرت خود را در سایه عمل به محتوای قرآن آباد سازند.

در همین راستا گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است 10 مؤسسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است تا هر یک از مؤسسات متناسب با «مخاطب خاص» یا «موضوع خاص» مندرج در اساسنامه رسمی خود، گروههای سِنّی گوناگون را با آیات مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لذا بر اساس فلسفه وجودی تأسیس هر مؤسسه، پنج نوع تفسیر در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از:

1 - «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «200 آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی و به 4 زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه در 30 جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است.

2 - «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان دبیرستان است که حدود «2000 آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در 30 جلد را دربرگرفته و با استفاده از 9 رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدودا 4000 موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند.

3 - «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می‌باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در 30 جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود 000/10 موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند.

4 - «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر

موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفّی به سال 548 ه. ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیت اللّه علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است.
5 - «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد، نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «350 آیه» می‌باشد.
(صفحه 7)
6 - «تفسیر خانواده» که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «425 آیه» می‌باشد.
ذکر چند نکته را در خصوص تفسیر خانواده ضروری می‌دانم:
1 در ذیل هر آیه تغییر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع‌البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفی به سال 548 ه. ق) درج شده است. البته مجموع مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده در فراز پایانیِ جلد این تفسیر ضمیمه می‌باشد.
2 اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالبِ گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسّرین مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمنا منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجةالاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیترهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد.
3 سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیتر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیتر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن یک تیتر مناسب لحاظ شده است.
4 - صفحه‌آرایی و چینش کتاب بر اساس سیاق ترتیبی قرآن کریم می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از تقطیع نا موزون آیات، به ناچار

تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده است. لذا چنین مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید.

5 - برخی موضوعات به طور صریح درباره خانواده نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از خانواده‌های محترم در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن‌کریم به این قبیل موضوعات برای آنها بسیار مفید خواهد بود، نظیر: خرافات، سحر و جادوگری.

در خاتمه از همه صاحبنظران و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هرگونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را منعکس نمایند تا بتوانیم به کمک چنین

(صفحه 8)

نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگذار به علاقمندان مباحث و رفتار قرآنی تقدیم نماییم.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان

در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بهار 1389

(صفحه 9)

1. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)

اشاره

الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ
(فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیان‌کاران هستند. (27 / بقره)

در این جا این سؤال پیش می‌آید که؛ پیمان، یک امر دوجانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان درگذشته در این زمینه‌ها بسته باشیم. ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که؛ خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن، می‌تواند راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیّت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن از این فطرت مخصوص، تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می‌کند، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشریعی و قانونی، در آیات 60 و 61 سوره یس آمده:
«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ:
ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است و مرا پرستش کنید که راه راست همین است».
پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌ای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم:
«فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَیْهِمْ اَنْبِیائَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِه: خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند». به تعبیر روشن‌تر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی
(صفحه 10)
می‌دارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد، یعنی با این چشم، حقایق را ببین، گوش می‌دهد، یعنی صدای حقّ را بشنو ... و به این ترتیب هرگاه انسان از آن چه در درون فطرت او است، بهره نگیرد و یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمان‌های فطری الهی را زیر پا می‌گذارند. سپس به دوّمین نشانه آنها اشاره کرده، می‌گوید:
«آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌کنند» (وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ). فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار بماند، قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه

با خدا است و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رَحِم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست. نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده؛ «آنها فساد در زمین می‌کنند» (وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ). آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند و حتّی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کام‌جویی و لذّت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هرجا کشیده شود، برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کام‌جویی افزون‌تر است و برای رسیدن به این هدف، از هیچ خلافی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد.
قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید:
«آنها همان زیان‌کاران هستند» (أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ). راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادّی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند، چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند؟
اگرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک
(صفحه 11)
پیوند خویشاوندی، یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبّت نسبت به خویشاوندان، اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیدا نهی کرده است. اهمیّت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَ تَزیدُ فِی الْاَعْمارِ وَ اِنْ کانَ اَهْلُها غَیْرُ اَخْیارٍ: پیوند با خویشاوندان، شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن، از نیکان هم نباشند». (1)
در سخنان امام صادق می‌خوانیم:
«صِلْ رَحِمَکَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ وَ اَفْضَلُ ما یُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الْاَذی عَنْها: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب، محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند». (2)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَهْد» به مفهوم «قرارداد» و «پیمان» است؛ و عهد خدا نیز سفارش و فرمان اوست. قرآن می‌فرماید:
«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ ...» (3) (هان ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟ ...)
«میثاق» به معنای پیمان استواری است که مورد اطمینان باشد.
«یَقْطَعُونَ» از واژه «قَطْع» به معنای «جدا کردن دو چیز از یکدیگر» گرفته شده است.
«اَمْر» به مفهوم فرمانی است که فرد برتر و عالی رتبه به فروتر صادر می‌کند.
«یُوصَل» از «وَصْل» گرفته شده و به معنای «پیوند میان دو چیز» است، بر خلاف «فَصْل».
«خاسِرُونَ» مأخوذ از «خُسْران» و به معنای «نابودی» و «زیان» است.
خدای جهان آفرین پس از معرفی گناهکاران، به ترسیم ویژگیهای زشت آنان می‌پردازد و روشن می‌سازد که یکی از خصلتهای منفی آنان، پیمان‌شکنی

*****

1- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 514.
2- «سفینةُ الْبِحار» ، جلد 1، صفحه 514.
3. سوره یس، آیه 60.

(صفحه 12)

است: «الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ ...».
در اینکه مقصود از این پیمان چیست، دیدگاهها متفاوت است:
1. بعضی بر آنند که منظور از پیمان خدا، همین شعور، وجدان و فطرت توحیدگرایانه است. آنان در پرتو این نعمتهای خدا داده، همه دلایل و برهانهای توحیدگرایی و عدل خدا و رسالت پیامبران و اعجاز آنان را که سندِ صداقت آنان است، می‌نگرند و درمی‌یابند؛ امّا به همه پشت پا می‌زنند و حق را نمی‌پذیرند.
2. برخی گفته‌اند منظور از عهد خدا، دستورات و هشدارهایی است که خداوند از طریق پیام‌آوران خویش به سوی مردم فرستاده است؛ و منظور از شکستن عهد خدا، نادیده گرفتن دستورات و هشدارهای اوست.
3. طبری صاحب تفسیر معروف طبری می‌گوید:
منظور از شکنندگان عهد خدا، کافران اهل کتابند؛ و عهد خدا با آنان، همان واقعیّتی است که در کتابهایشان آمده، یعنی اینکه «به رسالت آخرین و

برترین پیامبر خدا ایمان آورند» ؛ امّا آنان با شناخت آن پیامبر، عهد خود را با خدا شکستند و آن را با بهایی ناچیز مبادله کردند.
4 و آخرین دیدگاه اینکه منظور، پیمانی است که خدا از فرزندان آدم، آنگاه که در پشت پدر اصلی خویش بودند، گرفت. که البتّه این اعتقاد، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان چگونه می‌تواند به عهد و پیمانی که در خاطرش نیست و جز از طریق آیات و روایات و یا داستانها از آن خبر ندارد، پایبند باشد؟
«وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَل»
در بیان آنچه پیمان شکنان به پیوند با آن فرمان یافته بودند، امّا آنها را گسستند، نظرهایی ارائه شده است:
1. پیوند با پیامبر و پیروان او؛
2. صله رحم و پیوند دوستانه با نزدیکان؛
3. پیوستگی به پیام‌آوران و کتابهای آسمانی و ایمان به همه آنان و کتابهایشان؛
4. پیوند عملی میان گفتار و عملکرد؛

5. پیوند با خوبان و دوستان خدا و گسستن از ظالمان و دشمنان خدا؛ که در میان همه دیدگاهها، این سخن جامعتر و بهتر به نظر می‌رسد.
«وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ»
و در زمین به تباهی می‌پردازند
تباهی و فساد گناهکاران، به یکی از این سه نظریه تفسیر شده است:
1. دعوت به کفر و بیداد؛
2. راهزنی و ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛
3. عهدشکنی؛
که به باور ما، همه اینها را شامل می‌شود.
«أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ»
آنانند که خود زیانکارند
و به سان کسانی هستند که سرمایه وجود خویش را از کف داده‌اند.
ابن عبّاس می‌گوید:
در قرآن شریف هر جا که ضرر و زیان به کافران و مشرکان و منافقان نسبت داده شده، منظور زیان معنوی است؛ و آنجا که به توحیدگرایان نسبت داده شده، منظور زیان مادّی و این جهانی است.

2. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)

اشاره

أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ
آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این که شما خودتان کتاب (آسمانی) را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟ (44 / بقره)

اصولاً یک برنامه اساسی، مخصوصا برای علماء و مبلّغین و داعیان راه حقّ، این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود، تبلیغ کنند، همانگونه که در حدیث معروف از حضرت امام صادق می‌خوانیم:
«کُونُوا دُعاةَ النّاسِ بِاَعْمالِکُم وَ لا تَکُونُوا دُعاةَ بِاَلْسِنَتِکُم: مردم را با عمل خود، به نیکی‌ها دعوت کنید، نه با زبان خود». (1) تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شنونده بداند، گوینده از دل، سخن می‌گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می‌گشاید و سخن که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و در جان اثر می‌گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود، قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی می‌فرماید:
«اَیُّها النّاسُ اِنّی وَ اللّهُ مَا اَحُثُّکُم عَلی طاعَةٍ اِلاّ وَ اَسْبَقُکُم اِلَیْها وَ لا اَنْهاکُمْ عَن مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَ اَتَناهی قَبْلَکُم عَنْها: ای مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی‌کنم، مگر قبلاً خودم آن را انجام می‌دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی‌دارم، مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته‌ام». (2)
در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:
«مِنْ اَشَدِّ النّاسِ عَذابا یَوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً وَ عَمِلَ بِغَیْرِه: از کسانی که در روز قیامت، عذابشان از همه شدیدتر است، کسی است که سخن حقّی بگوید و خود به غیر آن عمل کند». (3) علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد
*****
1- «سفینة البِحار» ، ماده «عَمِلَ».
2- «نهج البلاغه» ، خطبه 175.
3- «نور الثقلین» ، جلد 1، صفحه 75.
(صفحه 15)
و عوام یهود به آنها اعتناء نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود، دگرگون جلوه دادند. (1)

«بِرّ» به کسر «باء» به معنای «نیکی و خوبی» ، به فتح «باء» به مفهوم «سرزمین و فضای گسترده» و به ضمّ «باء» به معنای «گندم» آمده است.
«تَنْسَوْن» از «نِسْیان» گرفته شده و به معنای از یاد رفتن چیزی است که پیشتر معلوم و در یاد بوده است. واژه «سَهْو» ، مفهومی فراتر از آن دارد؛ امّا گاه به معنای «نِسْیان» است.
«تَتْلُونَ» از «تِلاوَت» به معنای «پی در پی آوردن و خواندن» است. این واژه، از ریشه «تَلی» برگرفته شده و تفاوت آن با «قِرائَت» این است که «تِلاوَت» ، پیاپی آمدن حروف و «قِرائَت» جمع آن است.
«تَعْقِلُونَ» به معنای «خرد خویش را به کار می‌گیرید» یا «تَعَقُّل می‌کنید» است. اصل این واژه، به مفهوم «بازداشتن» است؛ به همین جهت، به پای‌بند شتر «عِقال» می‌گویند.
«أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»
شما ای دانشوران یهود که به نزدیکان باایمان خویش سفارش می‌کنید در ایمانشان به اسلام پایدار باشند! آیا خود را به فراموشی سپرده‌اید؟! چرا خود اسلام را بعنوان آخرین پیام نمی‌پذیرید؟!
با این تفسیر، واژه «بِرّ» که به معنای «خوبی و شایستگی» آمده، در آیه شریفه، ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب اوست؛ و خدا آنان را سرزنش می‌کند که چرا با اینکه می‌دانند اسلام حق است و پیامی است از جانب خدا و دیگران را به آن تشویق و ترغیب می‌کنند، خود در این راه پیشگام نمی‌شوند؟
*****
1- از آیه می‌توان استفاده کرد که شرط پذیرش تذکرات و راهنمایی والدین و بزرگترها از محیط خانوادگی، مقید بودن «عملی» آنها به گفته‌های خودشان می‌باشد (مؤلّف).
(صفحه 16)
ابومسلم می‌گوید:
همین دانشمندان یهود بودند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، جامعه عرب را به ایمان به آخرین پیامبر و آیینی که در راه بود، فرا می‌خواندند؛ امّا پس از فرارسیدن آن دو، راه حق‌ستیزی در پیش گرفتند.
ابن عبّاس در تفسیر آیه شریفه می‌گوید:
آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی خویش وا می‌داشتند، امّا خود آن را وا می‌نهادند.
قَتادَة بر آن است که:

آنان مردم را به فرمانبرداری از خدا فرا می‌خواندند، امّا خود نافرمانی می‌کردند.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود:
«مَرَرْتُ لَیْلَةَ أُسْرِیَ بِی عَلَی أُنَاسٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِیضَ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ خُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْیَا مِمَّنْ کَانُوا یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ یَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُم.» در شب معراج و سیر آسمانی خویش، بر مردمی گذشتم که لبهایشان را با ابزار آتشین می‌بریدند. از فرشته وحی پرسیدم: اینان کیانند و گناهشان چیست؟ گفت:
اینان گویندگان و اندرز دهندگانی هستند که خود بدانچه به مردم می‌گفتند، عمل نمی‌کردند.
«وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ‌الْکِتابَ»
در حالی که تورات را می‌خوانید و صفات و ویژگیهای آخرین پیامبر را در آن می‌نگرید، باز هم ایمان نمی‌آورید.
«اَفَلا تَعْقِلُونَ»
آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید؟
در مفهوم این جمله، دیدگاهها متفاوت است:
1. بعضی گفته‌اند:
منظور این است که آنچه شما انجام می‌دهید، به راستی از نظر اندیشمندان کار زشتی است.
2 و برخی می‌گویند:
مقصود این است که کار شما، کار انسانهای آگاه و دانا نیست.
3. عدّه‌ای نیز بر آنند که:
خدا شما را بر این شیوه کار، به شدّت کیفر خواهد کرد.
4 و پاره‌ای بر این اندیشه‌اند که:
آنچه در تورات آمده، درست است؛ بنابراین، به محمّد صلی الله علیه و آله همانگونه که نویدِ آمدنش را در کتاب خود خوانده‌اید
(صفحه 17)
ایمان بیاورید و او را پیروی کنید.
یک پرسش: اگر همانگونه که در قرآن و فرهنگ دینی آمده، دعوت به ارزشها و نیکیها واجب و گاه پاداش آن به اندازه انجام دادن نیکی است، پس چرا خدا آنان را بر این کار نکوهش می‌کند؟
پاسخ: سرزنش آنان به این دلیل نیست که چرا دیگران را به نیکیها و شایستگیها فرا می‌خوانند، بلکه بدین جهت است که آنان دیگران را فرا می‌خواندند، امّا خود به گفتارشان عمل نمی‌کردند؛ و عمل نکردن به شایستگیها و آراسته نشدن به ارزشها، برای همه زشت و گناه است، بویژه برای فراخوانان به سوی ارزشها؛ به راستی که برای اینان زشت‌تر و

نکوهیده‌تر است.

3. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)

اشاره

ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری

وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ

(یهود) از آن چه شیاطین درعصر سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی می‌کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می‌گفتند:

ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلّما می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند. (102 / بقره)

(صفحه 19)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می‌کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می‌باشد. از احادیث چنین برمی‌آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع‌آوری کرده، در محلّ مخصوصی نگه‌داری کنند (این نگه‌داری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته است). پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند:

سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلّط شد و امور خارق‌العاده انجام می‌داد. گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آنها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند:

از محمّد تعجّب نمی‌کنید که می‌گوید:

سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه براین که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آنها پاسخ می‌گوید. (1) آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت‌کاری‌های یهود را معرّفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. منظور از «شَیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیان‌گر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد. «آنها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ

*****

1- «سیره ابن هشام» ، جلد 2، صفحه 192.

هارُوتَ وَ مارُوتَ). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را

به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می‌گفتند:
ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید)» (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکْفُر). خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند. ولی سوءاستفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متّهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متّهم به پیروی از آن می‌کنند. به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند» (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ). ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را یاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ). آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند، «با این که می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ).
(صفحه 21)
«چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند» (وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).

چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیّت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسانهایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می‌توان از آیه 9 سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می‌گوید:
«وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکا لَجَعَلْناهُ رَجُلاً: اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتما او را به صورت مردی جلوه‌گر می‌ساختیم».

هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتّی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه اینها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن ها.

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است،
(صفحه 22)
این‌قدر می‌توان گفت که:
سحر از زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت:
سحر، نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛
1 به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللُّغَة» سحر، یعنی خدعه کردن.
2 «کُلُّ ما لَطُفَ وَ دَقَّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد».
در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛
/1: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیّت، همانند شعبده و تردستی.
/2: جلب شیطانها از راه‌های خاصّی و کمک گرفتن از آنان.
/3: معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این که؛ ممکن است با وسایلی ماهیّت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیّت ندارد. (1) از بررسی حدود 51 کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن، از قبیل؛ طه، شعراء، یونس، اعراف و ...، راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می‌شود؛
الف آن جا که مقصود از آن، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم:
«فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی: ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی، در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند» (66/طه) و در آیه دیگر آمده است: «فَلَمّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْیُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمانها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و

*****
1- «مفردات راغب» ، ماده «سحر».
(صفحه 23)
آنها را ارعاب نمودند» (116 / اعراف). از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهند.
ب از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد، مانند آیه فوق که می‌گوید:
آنها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ)، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به حالشان مضرّ بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده ولذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در اینجا تذکّر آن لازم است، این که؛ به نظر می‌رسد قسمت قابل توجّهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند. اینگونه سحرها حتّی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

در این مورد فقهای اسلام، همه می‌گویند:
یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری، حرام است. در این قسمت، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که؛ امام علی می‌فرماید:
«مَنْ تَعَلَّمَ شَیْئا مِنَ السِّحْرِ قَلیلاً اَوْ کَثیرا فَقَدْ کَفَرَ وَ کانَ اخَرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ...: کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود ...». (1) اما همانطور
*****
1- «وسایل الشیعه» ، باب 25، من ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ، حدیث 7.
(صفحه 24)
که گفتیم، چنانچه یاد گرفتن آن، به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدّعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدّعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حدیثی است که‌از امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم:
یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر، مزد می‌گرفت، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد:
«حرفه من، سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست»؟ امام صادق در پاسخ فرمود:
«عقده سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزن». (1) از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند؛
1 استفاده از خواصّ ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داستان ساحران موسی آمده است که آنها با استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواصّ مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد.
*****
1- «وسایل‌الشیعه» ، باب 25 من ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ، حدیث 1.
(صفحه 25)
2 استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور). البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد، نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قویّ‌تر شود، کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان براثر ریاضت اقدام به کارهای خارق‌العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اوّلی مثبت و سازنده و در دوّمی مخرّب است.
(صفحه 26)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِتَّبِعُوا»: پیروی کردند.
«تَتْلُوا»: دنبال می‌کردند، تلاوت می‌کردند.
«فِتْنَة»: آزمایش، آزمون.
«مَرْء»: مَرْدْ.
«اِذْن»: آگاهی، فرمان، اجازه، دستور.
«خَلاق»: بهره و برخورداری شایسته.
در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عدم پایبندی آنان به کتابهای آسمانی و ترسیم بازیگریهای آنان سخن به میان آمد و در این آیه، ناسپاسی دیگری از آنان به تصویر کشیده می‌شود؛ می‌فرماید:
«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ»
از آنچه شیطانها در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند
در اینکه این پیروی کنندگان چه کسانی بودند، مفسّران نظرهایی ارائه داده‌اند:
1. عدّه‌ای بر آنند که منظور، یهود عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.
2. گروهی دیگر بر این اعتقادند که منظور، یهود روزگار سلیمان علیه‌السلام است.
3 و برخی نیز گفته‌اند:
منظور، همه یهود است؛ چرا که پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده است و اینک نیز موجودند.
«درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است:
1. عدّه‌ای از مفسّران بر آنند که منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه به کار می‌رود، بر آنها دلالت می‌کند.
2. امّا دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند.
3 و گروهی نیز گفته‌اند:
هم شیاطین و هم شیطان صفتان منظور نظر بوده است.
«عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ»
برخی واژه «عَلی» را در این جمله از آیه شریفه به معنای «فی» گرفته‌اند.
(صفحه 27)
در این صورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا

در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می‌کردند.
«وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطينَ كَفَرُوا»
و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند
از آیه شریفه این واقعیت به روشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می‌کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاک و منزّه اعلان می‌کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند.
صراحت آیه شریفه در این مورد، بدان دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می‌گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، برپایه جادو و جادوگری است و او به کمک آن، جنّ و انس و پرنده و باد را رام ساخته است.
ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که:
آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصِف بن بَرْخِيا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم خود آن را برای مردم بیرون آورد. با وسوسه آن موجود پلید، کافران گفتند:
سلیمان از این طریق بر همه ما چیره شده بود؛ امّا مردم باایمان گفتند:
از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود.
آری؛ به سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید:
«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطين ...».
در مورد «وَ لكِنَّ الشَّياطينَ كَفَرُوا»:
بعضی گفته‌اند:
منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی بردند، راه انکار را در پیش گرفتند.
(صفحه 28)
«يُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ»
که به مردم سحر و افسون می‌آموختند
در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای گفته‌اند:
منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می‌کردند و گروهی گفته‌اند:
منظور این است که آنان را راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می‌کرد، استخراج کنند.

«وَ ما أنْزِلَ عَلَی الْمَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ»
و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هارُوت و مارُوت، در بابل فرو فرستاده شد، [پیروی كردند]
بدینسان، روشن می‌شود كه یهودیان از دو سو افسونگری آموختند:
از سوی شیطانها و از طریق تعالیمی كه برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد.
در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسّران گفته‌اند:
منظور این است كه شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بداندیشان و شیطان صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افكنانه بهره گرفتند.

بابِل کجاست؟

در مورد واژه «بابِل» در آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است:
1. بعضی بر آنند که منظور، شهر «بابِل» در عراق است.
2. برخی گفته‌اند:
منظور، «بابِل» دماوند است.
3 و پاره‌ای نیز آن را منطقه وسیعی از نَصیبَیْن تا رَأْسُالْعَیْن عنوان ساخته‌اند.

هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عدّه‌ای معتقدند که نام دو فرشته است، که خداوند آنها را بصورت انسان گسیل داشت تا مردم را به طرف خود بکشانند و راههای مبارزه با
(صفحه 29)
آفت جنون‌آمیز سحر و افسون را که در آن روزگاران زندگی را بر مردم تلخ و دردناک ساخته بود، به آنان بیاموزند و سحر و جادو را از معجزه‌ای که سند صداقت و درستی پیامبران خداست، باز شناسانند و مردم را در برابر جادوگران یاری کنند. امّا گروهی دیگر بر این پندارند که آنان دو انسان عادی از انسانهای آن روزگار بودند، نه دو فرشته از فرستادگان خدا.

«وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ»

و آن دو فرشته، به هیچکس سحر و جادو نمی‌آموختند، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتند:

هشدار که ما تنها وسیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی!

علّت آنکه گفتند:

ما تنها وسیله آزمونی هستیم، این بود که آنان راه سحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادند و در همان حال به آنان هشدار می‌دادند که مبادا با سوءاستفاده از این آگاهی که برای مبارزه با بداندیشان و جادوگران به آنان آموخته شده بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابند؛ چرا که هدف از آموزش، شناخت آفت سحر و پیکار با ساحران بود، نه به کار گرفتن آن. روشن است که شناخت گناهان و آموزش راههای مبارزه با گناهکاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است.

در مورد واژه «لا تَكْفُر» ، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است:

1. آن دو فرشته می‌گفتند:

مبادا با انجام سحر و افسون، به خدا کفر بورزی.

2. برخی گفته‌اند:

از آنجا که سحر و جادوگری در آن زمان بسیار گسترش یافته بود، آموزش سحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیاموختن آن، نشان ایمان؛ از این رو، آن دو فرشته می‌گفتند:

ما تنها آزمونی برای شما هستیم، مبادا که سحر بیاموزید، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است و نظیر این معنا، در آیه شریفه زیر نیز آمده است: «... فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنّى ...» (1)

3. به عقیده پاره‌ای، منظور این است که با یاد گرفتن و عمل به آن، به

خدایت کفر نورز.
که به نظر ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد.
1. سوره بقره، آیه 249.
(صفحه 30)
«فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما»
امّا آنان از آن دو فرشته [چیزهایی] می‌آموختند
در مورد ضمیر «مِنْهُما» ، بیشتر مفسّران اعتقاد دارند که منظور، آن دو فرشته‌اند؛ امّا برخی نیز گفته‌اند:
منظور، سحر و کفر است و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، بدل از چیزی است که آن دو فرشته به مردم آموزش می‌دادند و آن عبارت است از نهی از سحر و باطل ساختن آن.
«ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»
تا به کمک آن، بین مرد و همسرش جدایی افکنند
در اینکه آنان با سحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشی ساختند، نظرهایی ارائه شده است:
1. عدّه‌ای می‌گویند:
منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسرش مهر و محبّت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشمنی، تا به جدایی و از هم گسیختن خانواده می‌انجامید.
2. گروهی دیگر می‌گویند:
منظور این است که یکی از دو عضو اصلی خانواده زن یا مرد را گمراه می‌ساختند و به کفر می‌کشاندند؛ در نتیجه، درگیری عقیدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده از هم می‌پاشید.
3 و پاره‌ای نیز بر آنند که جادوگران با سخن‌چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شعله‌ور می‌ساختند و آنقدر بر آن می‌دمیدند تا نظام خانواده از هم می‌گسیخت.
«وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»
و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند.
این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که:
خدا به تبهکاری آنان داناست و باید بدانند که به کیفر گناه خویش خواهند رسید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که:
خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دَجّالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسیبی به او نمی‌رسد و به زیان سحر گرفتار نمی‌آید.
(صفحه 31)
«وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ»

و آنچه را به ایشان زیان و گزند می‌رسانید و برایشان سودی به بار نمی‌آورد، فرا می‌گرفتند
این آموزش سحر و به کار گیری آن در راههای نادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رستاخیز سخت برایشان زیانبار خواهد بود.
«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ»
و بی‌گمان جماعت یهود دریافته بودند که هر که خریدار این کالا باشد و به این شیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شیطانها و شیطان صفتان و روی آوردن به سحر و رها کردن مقرّرات دینی است.
با این توضیح، ضمیر در «اِشْتَریهُ» به سحر باز می‌گردد.
«وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ»
و به راستی چه بد است آنچه خویشتن را در برابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانستند!
در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است:
1. منظور این است که آنان دو گروه بودند:
گروه نخست، شیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت‌سر افکندند و به آن عمل نکردند؛ و گروه دوّم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه به کار بستند.
2. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و به کار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، امّا در همان حال به چگونگی حرمان از پاداش خدا و عذاب او آگاهی نداشتند.
3. علّت آنکه این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می‌کند، این است که:
آنان بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردند و
(صفحه 32)
عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسهای آیه شریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که در نظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثال، اگر فراگیری سحر و افسون به نیّت مبارزه با آن و افسونگران و بر طرف ساختن شبهات و روشن ساختن فرق میان سحر و اعجاز پیامبران و زدودن آثار شوم آن باشد، هماهنگ با تقوا و ایمان و درستی است و کاری است عادلانه؛ امّا چنانچه به قصد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و به کار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است.
(صفحه 33)

4. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)

اشاره

يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ

ای مردم از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چه این که او دشمن آشکار شما است. (168 / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

از «ابن عبّاس» نقل شده که؛ بعضی از طوایف عرب همانند «ثَقیف» و «خُزاعَة» و غیر آن ها، قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می‌دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا بازداشت.

«خُطُوات» جمع «خُطْوَة» به معنی گام و قدم است و «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» ، گام‌هایی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم برمی‌دارد. جمله «لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصرف نکنند و این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض. جمله «إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

اصل حِلِّیَّت

این آیه دلیل بر این است که اصل اوّلی در همه غذاهایی که روی زمین وجود دارد، حِلِّیَّت است و غذاهای حرام، جنبه استثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن و از آن جا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی
(صفحه 34)
هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می‌کند، به عبارت روشن‌تر آن چه خدا آفریده، حتما فایده‌ای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اوّلی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

جمله «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» (گام‌های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که؛ انحراف‌ها و تبه‌کاری‌ها، غالبا به تدریج در انسان نفوذ می‌کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به موادّ مخدّر و قمار و شراب، معمولاً مراحلی وجود دارد؛ نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می‌کند و انجام این کار را ساده می‌شمرد. گام دوّم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا استفاده از مواد مخدّر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم، استفاده از این موادّ به صورت کم و به قصد این که در مدّت کوتاهی از آن صرف نظر کند. سرانجام گام‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه‌ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بی‌نوا درمی‌آید. وسوسه‌های شیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجا در پشت‌سر خود به سوی پرتگاه می‌کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه‌های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خُطُوات» (گام به گام) استفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید:
از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد. این نکته نیز قابل توجّه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» معرفی شده است.
مثلاً در حدیثی می‌خوانیم:
مردی قسم یاد کرده بود که فرزندش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود:
«ذلِکَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: این از گام‌های شیطان است». (1) در حدیث دیگری از امام باقر می‌خوانیم:
«کُلُّ یَمینٍ بِغَیْرِ اللّهِ
*****
1- «المیزان» ، جلد 1، صفحه 428.

فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد، از گام‌های شیطان است». (1) باز در حدیثی از امام صادق چنین می‌خوانیم که:
«هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتناء به سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفّاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است». (2)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیه می‌گوید:
«شیطان به شما امر می‌کند که به سوی بدی‌ها و فحشاء بروید» مسلّما مراد از «امر» همان وسوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدی‌ها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسخ این است که؛ همانطور که از واژه «وَسْوَسَة» هم استفاده می‌شود، تأثیر شیطان در وجود انسان، یک نوع تأثیر خفیّ و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده‌است. در آیه 121 سوره انعام می‌خوانیم:
«وَ إِنَّ الشَّیاطینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ: شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند، وحی می‌کنند» ، همانطوری که می‌دانیم «وحی» در اصل همان صدای مخفیّ و مرموز و احیانا تأثیرهای ناآگاهانه است. منتهی انسان به خوبی می‌تواند «اِلْهامات اِلهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد، زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که؛ اِلْهامات اِلهی چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد. در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین
*****
1- «المیزان» ، جلد 1، صفحه 428.
2- «المیزان» ، جلد 1، صفحه 428.
(صفحه 36)
اِلْهامات شیطانی و اِلْهامات اِلهی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کُلُوا»: بخورید.
«حَلال»: روا.
«طَیِّب»: پاکیزه.
«خُطْوَه»: گام و خطوات به معنای «گامها» ، جمع آن است.

شأن نزول

1. در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که:
گروههایی از عرب همچون قبیله خُزاعه، بنی عامر و ...، بخشی از زراعت و چهارپایانشان را با عناوین گوناگون خرافی و موهوم بر خود حرام ساختند؛ و آنگاه بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، آنان را از این کار ناپسندشان باز داشت.
2. در مورد شأن نزول آیه 170 گفته‌اند که:
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یهودیان را به اسلام فراخواند؛ امّا آنان به جای تفکّر در پیام او گفتند:
ما از پدران خویش پیروی می‌کنیم که از ما آگاهتر و داناتر بودند و دین آنان را رها نخواهیم کرد؛ و در این هنگام بود که این آیه شریفه فرود آمد.

آفریدگار هستی پس از ترسیم توحید و پاره‌ای از ویژگیهای توحید گرایان و نیز هشدار از شرک و برشمردن بخشی از نعمتهای گرانی که به انسانها ارزانی داشته است، اینک به آنان فرمان می‌دهد که از نعمتهای او بهره گیرند و هشدارشان می‌دهد که از شیطان پیروی نکنند؛ چرا که شیطان آنان را به ناسپاسی وامی‌دارد.
«یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً»
هان ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید
(صفحه 37)
در این آیه، خطاب قرآن جهانشمول است و با همه عصرها و نسلها سخن دارد.
واژه «کُلُوا» امر است، امّا به معنای روا و جواز، نه وجوب؛ و اجازه خوردن می‌دهد. سپس آن خوردنیها و نوشیدنیها را وصف می‌کند و چون در میان همه آنها حلال و حرام وجود دارد و هر یک نقشی سازنده یا ویرانگر را در زندگی انسان ایفا می‌کند، نخست به این موضوع می‌پردازد که:
از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه‌اش را بخورید.
در ابتدای این آیه شریفه توصیه می‌شود که خوردنیهای مورد مصرف شما حلال باشد و غذای انسان، هنگامی حلال و روا است که اوّلاً خود آن خوردنی یا نوشیدنی روا باشد، ثانیا حقّ دیگری در آن نباشد و عادلانه فراهم شده باشد.
واژه «طَیِّب» را گروهی از مفسّران به همان معنای حلال گرفته و به کارگیری آن را برای تأکید دانسته‌اند؛ امّا برخی نیز آن را به چیزهای لذّت‌بخش و پاکیزه و نعمتهای گوارا معنا کرده‌اند.
«وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ»
و از گامهای شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست
در تفسیر این جمله، میان مفسّران بحث است:
بعضی واژه «خُطُوات» را به کارهای شیطان معنا کرده‌اند و برخی به گامهای آن؛ عدّه‌ای آن را به معنای فرمانبرداری از شیطان گرفته‌اند، پاره‌ای دیگر به وسوسه‌ها و گروهی نیز به آثار آن.
یکی از دانشمندان می‌گوید:
«خُطُوات» به معنای گامهاست و همانگونه که انسان با گام برداشتن خود، از جایی به جای دیگر می‌رود، آیه شریفه هشدار می‌دهد که مبادا شیطان با وسوسه‌هایش شما را از گناهی به گناه بزرگتر سوق دهد.
از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که از جمله

گامهای شیطان، سوگند به طلاق و گسستن پیوند خانوادگی و بستن نذر در راه گناه و سوگندهایی است که به غیر نام خدا می‌شود.
(صفحه 38)

اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است

(1) آیه شریفه این پیام را به کارشناسان حقوق اسلامی و فقها می‌دهد که اصل نخست در همه غذاهای موجود روی زمین، بر روا و حلال بودن آنهاست؛ و ناروا و حرام شمردن هر مادّه خوراکی باید با دلیل باشد.
گفتنی است که گروهی از دانشمندان، عکس این مطلب را دریافت داشته و پاره‌ای نیز از ارائه نظر خودداری کرده‌اند؛ امّا بیشتر مفسّران و دانشمندان، همان اصل مذکور در پاراگراف قبل را استنباط کرده‌اند؛ و حق هم همین است.

(2) پیام دیگر آیات شریفه این است که انسان در پرتو برنامه و هدف و همّت می‌تواند پلّه‌های رشد و ترقّی را به تدریج پشت‌سر نهد و به اوج کمال پر کشد و خود را بسازد و بپرورد؛ از طرفی ممکن است کم کم به انحراف و تباهی و گناه در غلطد و به پست‌ترین مراحل نگونساری گرفتار شود و این هشداری است به همه عصرها و نسلها، بویژه جوانان و نوجوانان و حکومتهایی که به سوی خودکامگی می‌گرایند؛ و به همین دلیل قرآن می‌فرماید:

از گامهای شیطان پیروی مکنید.

1. مترجم.

2. مترجم.

5. «إِنَّما يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ ...

آیه

«إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

او شما را فقط به بدی‌ها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد) آن چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. (169 / بقره)

«فَحْشاء» از ماده «فُحْش» به معنی هر کاری است که از حدّ اعتدال خارج گردد و صورت «فاحِش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی مُنْکَرات و قبایح واضح و آشکار می‌گردد، امّا این که می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شرعی دارد، به کار می‌رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ «کلّی» در بعضی از مصادیق آن است. جمله «تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» اشاره به آن است که اینگونه کارها حدّاقلّ قول بدون علم است، آن هم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد. اصولاً اگر مردم مقیّد باشند که هر سخنی را می‌گویند، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها از جامعه بشری برچیده می‌شود. در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی، از همین رهگذر به وسیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمّی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدی‌ها و زشتی‌ها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می‌دهد. بنابراین برنامه‌های شیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود؛ «بدی‌ها» ، «زشتی‌ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار».
(صفحه 40)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«سُوء»: کار بد و زشت.
«فاحِشَة»: کاری که بر اساس حق و عدالت نیست.
«إِنَّما يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ»
او شما را تنها به بدی و زشتی فرامی‌خواند
قرآن شریف پس از هشدار از پیروی شیطان، اینک اعمال زشت و وسوسه‌های شوم آن را برمی‌شمارد.
جمعی از مفسّران می‌گویند:
منظور آیه شریفه این است که شما را به ارتکاب گناه دستور می‌دهد؛ و دسته‌ای نیز بر آنند که:
به کارهای زیانبخش فرا می‌خواند.
واژه «فَحْشاء» را بعضی به مفهوم «زنا» گرفته‌اند؛ و برخی در تفسیر «سُوء» و «فَحْشاء» گفته‌اند:
«سُوء» در مورد گناهانی به کار می‌رود که کیفر معیّنی برای آنها مقرّر نشده است، امّا «فَحْشاء» را در بیان کارهای زشتی به کار می‌برند که هر یک کیفر مقرّری دارند.
«وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»
و شما را وامی‌دارد تا آنچه نمی‌دانید، بر خدای یکتا ببندید
در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای از دانشمندان می‌گویند:
منظور این است که شیطان با وسوسه‌های خود، مردم را به شرک وامی‌دارد.
گروهی نیز مفهوم آن را گسترده دانسته و گفته‌اند:
به همه کارهای ناشایسته اطلاق می‌شود. مطابق این نظر، همه بافته‌ها، خرافات و اوهام در مذاهب و ادیانی که روزی از آسمان فرود آمده‌اند، پاک و پاکیزه و حیات‌بخش و انسانساز بوده‌اند و آنگاه آلوده گشته و ابزار سلطه و فریب شده‌اند و از این طریق شکل گرفته‌اند.

چگونه شیطان انسان را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد در حالی که ما (صفحه 41)
نه سخنی از او می‌شنویم و نه او را می‌بینیم؟

پاسخ

به اعتقاد برخی، معنای «دستور شیطان» ، همان وسوسه و دعوت اوست، همانگونه که می‌گوییم «نَفْسی اَمَرَنی بِکَذا» (نفس من مرا به فلان گناه دعوت کرد). جمعی نیز معتقدند که شیطان به راستی انسان را به گناه فرمان می‌دهد تا آنجا که گاه انسان هوشمند دعوت او را حسّ می‌کند و درمی‌یابد که گویی در او حالتی پدید آمده که انجام دادن کارهای شایسته برایش سخت است، امّا ارتکاب گناه آسان.

معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟

چه فرقی میان وسوسه شیطان و چیزی است که نفس انسان او را به انجام دادن آن فرامی‌خواند و با کدامین معیار می‌توان شناخت که در چه امری وسوسه شیطان است و کدامین ندا و صدا از آن نفس آدمی است؟

پاسخ

شناخت این دو بسیار مشکل است؛ چرا که نفس انسان، زمینه را برای وسوسه شیطان فراهم می‌کند؛ امّا باید دانست که تمییز ندادن این دو از هم، اهمیتی ندارد؛ مهمّ این است که انسان بداند هرگاه تمایل ارتکاب به گناه و شکستن مقرّرات خدا را در درون حسّ کرد و برای انجام دادن کارهای شایسته و انسانی بی میل بود، دریابد که شیطان در کمین اوست و با وسوسه‌هایش قصد گمراه ساختن وی را دارد؛ از این رو، باید خود را به رعایت مقرّرات وادار سازد و با همه وجود از گناهان دوری جوید.
(صفحه 42)

6. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)

اشاره

وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ

و هنگامى كه به آنها گفته شود: از آن چه خدا نازل كرده است، پيروى كنيد، مى‌گويند:

بلكه ما از آن چه پدران خود را بر آن يافتيم، پيروى مى‌نماييم، آيا نه اين است كه پدران آنها چيزى نمى‌فهميدند و هدايت نيافتند؟ (170 / بقره)

«اَلْفَیْنا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم، می‌باشد. یعنی اگر نیاکان و اجداد آن ها، دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند، جای این بود که از آنها تبعیّت شود، امّا با این که می‌دانند آنها مردمی نادان و بی‌سواد و موهوم پرست بودند، پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟ مسأله قومیّت و تعصّب‌های قومی، مخصوصا آن جا که به نیاکان مربوط می‌شود، از روز نخست در میان مشرکان عموما و در میان غیر آنها غالبا وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد. ولی خداپرست باایمان این منطق را ردّ می‌کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیدا مذمّت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می‌شناسد. اصولاً پیروی از پیشینیان، اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را دربست در اختیار آنها بگذارد، این کار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد، از نسل‌های پیشین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسّفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملّت‌ها حکومت می‌کند که نیاکان خود را همچون «بت» می‌پرستیدند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این که «آثار پیشینیان» است، بدون چون و چرا می‌پذیرند و لفّافه‌های فریبنده‌ای همچون حفظ ملیّت و اسناد تاریخی یک ملّت بر آن می‌پوشانند. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثّر انتقال خرافات، از نسلی به نسل دیگر است. البته هیچ
(صفحه 43)
مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آن چه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آن چه خرافه و موهوم و بی‌اساس است، دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و اینگونه نقّادی در آداب و سنن پیشین، شایسته نام حفظ اصالت ملّی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آن ها، چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. قابل توجّه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم:
«آنها نه چیزی می‌فهمیدند و نه هدایت یافته بودند» ، یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد:
کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد و کسی که اگر خودش دانشمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آن ها، نه خود مردی آگاه بودند و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند و می‌دانیم

تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد، همین «تقلید نادان از نادان» است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد».
(صفحه 44)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَلْفَیْنا»: یافتیم.
«آباء»: پدران.
«اِهْتِداء»: راه یافتن.
«وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا»
و هنگامی که به آنان گفته شود «از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید» ، می‌گویند «هرگز، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم
قرآن شریف در این آیه شریفه، به منطق بی‌اساس شرک‌گرایان در برابر دعوت انسانساز پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند.
در اینکه ضمیر «لَهُمْ» در آیه شریفه به کدام واژه برمی‌گردد، بحث هست:
1. به اعتقاد برخی، به «مَنْ» در آیه شریفه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ ...» (1) برمی‌گردد و منظور از آن، شرک گرایان عرب است.
2. گروهی می‌گویند به واژه «النّاس» در «یا اَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا ...» (2) برمی‌گردد؛ و عدول از خطاب به غیبت در قرآن، موضوعی شناخته شده است. (3)
3 و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که به کفر گرایان برمی‌گردد؛ چرا که پیشتر از آنها سخن رفته است؛ و اگر هم سخنی نرفته باشد، می‌توان ضمیر را به آنان برگرداند.
منظور از گوینده در آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم باایمان هستند؛ و «آنچه خدا فرو فرستاده» ، مقرّرات الهی و حلال و حرام او. روی سخن آیه شریفه نیز شرک گرایان و کافران است که به دین خدا دعوت می‌شوند، امّا به جای پذیرش حق، با منطق سست و احمقانه‌ای، به دنباله روی از گذشتگان تمسّک می‌جویند و می‌گویند:
«بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا» و آنگاه قرآن پاسخ می‌دهد که:
«أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ»
آیا اگر پدران آنان چیزی را نفهمیده و راه درست را نیافته‌اند،
1. سوره بقره، آیه 165.
2. سوره بقره، آیه 168.
3. به سوره یونس، آیه 22 بنگرید که نمونه‌ای از آن است.
(صفحه 45)
بازهم درخور پیروی هستند؟
مقصود این است که پیروی از نسلهای پیشین درصورتی پسندیده و عامل پیشرفت است که آنان راهشان را بر اساس آگاهی و دانش و بینش

برگزیده و در مسیر حقّ و عدالت باشند؛ در غیر این صورت پیروی از آنان، مایه انحطاط و نگونساری خواهد بود. از این رو باید از منطق و برهان پیروی کرد و به وحی و رسالت ایمان آورد.

7. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السَّائِلينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال(خود) را با علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می‌کنند، در برابر محرومیّت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می‌گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران. (177 / بقره)

ریشه و اساس همه نیکی‌ها
«بِرّ» در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند و «بَرّ» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. «بَأْساء» از ماده «بُؤْس» به معنی فقر و «ضَرّاء» به معنی درد و بیماری و «حینَ الْبَأْس» به معنی هنگام جنگ است. (1) در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است؛
*****
1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 47)
ایمان به مبدأ و معاد و برنامه‌های الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالح است.
جالب این که نمی‌گوید:
«نیکوکار» کسانی هستند که ... بلکه می‌گوید «نیکی» کسانی هستند که ... این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می‌شود: علی، عدل جهان انسانیّت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حلّ شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هرگاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی و همچنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم:
بنی‌امیّة ذلّت اسلام بودند، گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. بنابراین از این تعبیر، ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می‌شود. پس از ایمان، به مسأله انفاق و ایثار و بخشش‌های مالی اشاره می‌کند و می‌گوید:
«مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند» (وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی

الرِّقابِ). بدون شکّ گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصا هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حبّ آن تقریبا در همه دل‌ها است و تعبیر «عَلی حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند. جالب این که در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند؛ در درجه اوّل بستگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن هایی که نیازشان کاملاً موقّتی است، مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آنها همچون

اغنیاء است، در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنان که قرآن در جای دیگر می‌گوید:

«یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدّت خویشتن‌داری اغنیاء تصور می‌کنند» (273 / بقره) و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند، هر چند ظاهرا نیاز مادّی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد. سوّمین اصل از اصول نیکی‌ها را، برپا داشتن نماز می‌شمرد و می‌گوید:

«آنها نماز را برپا می‌دارند» (وَ أَقامَ الصَّلاةَ). نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی‌دارد و به هر خیر و سعادتی تشویق می‌کند. چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده، می‌گوید:

«آنها زکات را می‌پردازند» (وَ آتَی الزَّکاةَ). بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند، اما در اداء حقوق واجب، سهل‌انگار می‌باشند و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند، حتّی حاضر نیستند یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر «انفاق مستحبّ و ایثارگری» از یک سو و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان، انجام وظیفه کند و جالب این که در مورد انفاق‌های مستحبّ، کلمه «عَلی حُبِّهِ» (با این که ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی، یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان طبق منطق اسلام در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک، نیازی به این تعبیر ندارد. پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید:

«کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند» (وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إذا عاهَدُوا). چرا که سرمایه زندگی

اجتماعی، اعتماد مقابل اَفراد جامَعه است و از جمله گناهانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید، ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظّفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا
(صفحه 49)
کافر، نیکوکار باشد یا بدکار و آن سه عبارتند از؛ وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر. (1) و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند» (وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ) و در پایان آیه به عنوان جمع‌بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می‌گوید:
«اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزکارانند» (أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزکاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر «اَللّه» و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کلّ جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می‌دهند. جالب این که 6 صفت برجسته فوق، هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است. در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیده و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد.
*****
1- «اصول کافی» ، جلد 2، بابُ البِرِّ بِالْوالِدَیْنِ، صفحه 129، حدیث 15.
(صفحه 50)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِرّ»: خوب فرمانبرداری کردن، نیکوکاری، نیکوکار.
«مَساکین»: جمع «مِسْکین» به معنای تهیدست و بینوا.
«اِبْنُ السَّبیل»: مسافر، رهگذر، در راه مانده.
«بَأساء»: سختی یا تنگدستی و فقر.
«ضَرّاء»: بیماری، گرفتاری.

شأن نزول

بعد از آنکه به فرمان خدا، قبله از بیت‌المقدّس به مکّه و خانه خدا تغییر یافت، گفتگوها و کشمکشهای بسیاری میان یهود و نصارا و پیروان قرآن پیش آمد و تداوم پیدا کرد. بیشتر یهودیان و مسیحیان، فرمانبرداری شایسته و بایسته از خدا و نیکی و نیکوکاری را به روی آوردن به شرق یا غرب برای ادای فریضه نماز عنوان می‌کردند و قبله خویش را درست می‌دانستند؛ و مردم مسلمان نیز ضمن احترام به بیت‌المقدّس نخستین قبله مردم باایمان بر این عقیده پای می‌فشردند که آنان فرمانبردار پروردگار خویش‌اند و به هر سو او دستور دهد، نماز خواهند خواند و تسلیم نیرنگ و جوسازی بازیگران نخواهند شد و درست در این شرایط بود که این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.

در تفسیر آیاتی که در خصوص تغییر قبله از بیت‌المقدّس به خانه خدا از نظرتان گذشت، خاطرنشان شد که یهود و نصارا از یک سو و شرک‌گرایان از دیگر سو چه هیاهوها بپا کردند و چه بهانه‌جویی‌ها براه انداختند. قرآن شریف در این آیه شریفه پاسخ آنان را می‌دهد و می‌فرماید:
«لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.»
نیکوکاری و فرمانبرداری خوب از خدا آن نیست که به هنگام نماز روی خود را
(صفحه 51)
به سوی خاور یا باختر بگردانید.
درست است که نماز این اثر شگرف را دارد که انسان را از کردارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد و دیگر عبادتها نیز هر کدام تأثیری سازنده و نقشی مهم در زندگی فرد و جامعه ایفا می‌کنند و به همین منظور از جانب خدا مقرّر شده‌اند؛ امّا نباید از یاد برد که طریق به دست آوردن مصالح و اجتناب از تباهیها و گناهان، گاه در شرایط گوناگون زمانی و مکانی تغییر می‌یابد؛ از این رو، خوب فرمانبرداری کردن خدا و نیکوکاری آن است که او آنگونه که باید، خالصانه و با همه وجود پرستش و اطاعت شود، نه اینکه به شرق یا غرب روی آوریم و به سوی قبله یهود یا نصارا نماز بخوانیم. بنابراین، نیکی و اطاعت شایسته از خدا، روی آوردن به این سو و آن سو نیست، بلکه پیروی کامل و خالصانه از اوست؛ و این معیار نیکی و نیکوکاری است.
برخی نیز در تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند:
منظور این است که:
نیکوکاری آن نیست که نصارا به هنگام نماز روی به خاور و یهود روی به باختر آورند، بلکه فرمانبرداری واقعی خدا، ایمان تزلزل ناپذیر به او و رعایت دستوراتش همراه با دوری گزیدن از گناهان است.
«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ»
بلکه فرمانبردار خوب [خدا] کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب[های آسمانی] و پیام‌آوران [او] ایمان بیاورد
در مورد تقدیر این جمله از آیه مبارکه، دسته‌ای بر آنند که تقدیر آن بدین گونه‌است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ...» (بلکه نیکوکاری راستین، نیکوکاری کسی‌است که به خدا ایمان آورد ...) همانگونه که در میان عرب گفته می‌شود: «السَّخاءُ حاتَمُ وَ الشِّعْرُ زُهیرُ» که حقیقت آن بدین صورت است: «السَّخاءُ سَخاءُ حاتَم و الشِّعْرُ شِعْرُ زُهَیْر» (سخاوت واقعی، سخاوت

حاتم است و شعر حقیقی، شعر زهیر).
و گروهی نیز می‌گویند تقدیر آیه بدین ترتیب است: «وَ لکِنَ الْبارَّ» یا «وَلکِنَّ ذَاالْبِرِّ ...» (بلکه نیکوکار واقعی، کسی است که به خدا و روز بازپسین و ... ایمان بیاورد).
(صفحه 52)
منظور از واژه انسانساز «ایمان» ، همه چیزهایی است که شناخت واقعیتها و راه یافتن به سوی حقّ و عدالت واقعی همچون شناخت جهان آفرینش، شناخت پدیده‌ها و پدید آورنده آنها با صفات و ویژگیهای او و شناخت انسان و هدفداری از آفرینش همه و همه در گرو آن است و به آن بازمی‌گردد.
و مقصود از ایمان به روز بازپسین، عبارت است از ایمان به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ.
ایمان به فرشتگان نیز به این معناست که آنان را بندگان گرانقدر پروردگار بشناسیم که هماره فرمانبردار خدا هستند و در اطاعت او بر یکدیگر سبقت می‌جویند و هرگز گناه نمی‌کنند.
و ایمان به پیام‌آوران خدا این است که همه آنان را بندگان شایسته و برگزیده خدا و پاک از لغزش و گناه بدانیم؛ و باور داشته باشیم که آنچه آورده‌اند، وحی الهی است و در گفتار خویش راستگویند؛ نخستین آنان، آدم علیه‌السلام و آخرینشان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و دین و آیین و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، آخرین و کاملترین پیام آسمان به زمین است که همه باید آن را طریق خویش قرار دهند.
«وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ»
و دارایی [خود] را با وجود دوست‌داشتن آن، انفاق کند
در تفسیر این جمله از آیه شریفه، نظرهایی چند ارائه شده است:
1. عدّه‌ای ضمیر در «حُبِّهِ» را به ثروت و مال برگردانده و آیه را بدین صورت معنا کرده‌اند:
«و دارایی خویش را با وجود دوست‌داشتن آن، [بین] ... انفاق کند». با این بیان، مصدر به مفعول اضافه شده است.
و گروهی از جمله ابن عبّاس در تفسیر آن گفته‌اند:
منظور این است که «دارایی را در اوج صحّت و سلامت و امید به آینده و در حال بیم از فقر، به خاطر ایمان به خدا، برای محرومان هزینه کنی؛ نه اینکه آنقدر انفاق را به تأخیر اندازی که جان به گلو برسد و آنگاه وصیت کنی که از این ثروت، مقداری به این و مقداری به آن بدهید.
2. به اعتقاد جماعتی دیگر، ضمیر مذکور به «مَنْ آمَنَ» برمی‌گردد؛ که در
(صفحه 53)
این صورت، مصدر به فاعل اضافه شده و مفعول [الْمالْ] به جهت روشن

بودن آن، نیامده است. با این بیان، معنای آیه بدین صورت است: «و مال را با علاقه‌ای که انسان باایمان به آن دارد، [بین] ... انفاق می‌کند».

3. جمعی دیگر را اعتقاد بر آن است که این ضمیر به «اللّه» برمی‌گردد و آیه در حقیقت اینگونه است: «و مال را در راه مهر خدا انفاق می‌کند».

از دید مؤلّف، سوّمین دیدگاه که از مرحوم سیّد مرتضی است، بهترین است؛ زیرا بیانگر آن است که انسان دارایی خویش را با وجود علاقه به آن، خالصانه در راه خدا و مهر او هزینه می‌کند؛ و واضح است که بدون قصد قربت، پاداش شایسته و بایسته‌ای در انفاق نخواهد بود.

گروه‌های شش‌گانه نیازمندانِ مالی

اشاره

«ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ»

این جمله از آیه شریفه، شش گروه از نیازمندان را که انسان باایمان به آنان یاری می‌رساند و به آنان انفاق می‌کند، برمی‌شمارد:

1. نزدیکان

منظور از نزدیکان، خویشاوندان انفاق کننده است؛ همانگونه که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در پاسخ به پرسشی در مورد بهترین انفاق، فرمود:
«جَهْدُ الْمُقِلِّ عَلی ذِی الرَّحِمِ الْکاشِحِ.» (بهترین انفاق آن است که فرد کم درآمد به خویشاوندانش انفاق کند) و نیز به یکی از بانوان مسلمان که بهترین راه هزینه کردن هفتاد مثقال طلای خویش را جویا شد فرمود:
«اِجْعَلْها فی قَرابَتِکَ.» (آن را بین نزدیکانت انفاق کن).
برخی نیز بر این عقیده‌اند که ممکن است مقصود، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؛ چرا که در قرآن شریف این واژه در مورد خاندان وحی و رسالت به کار رفته است. (1)
1. سوره شورا، آیه 23.

2. یتیمان

در تفسیر این واژه، بعضی می‌گویند منظور این است که به خود یتیمان کمک کند؛ و برخی بر آنند که به سرپرست آنان بدهد تا هزینه آنان سازد؛ چرا که از سپردن مال به کسانی که رشد اقتصادی کافی ندارند، نکوهش شده است.
گفتنی است که واژه «اَلْیَتامی» از دیدگاه دوّم، مجرور است؛ زیرا در اصل بدین صورت است: «و آتَی الْمالَ عَلی ذَوِی الْیَتامی ...» (مال را به سرپرستان یتیم بدهید) و مطابق دیدگاه نخست، عطف به جای «ذَوِی الْقُرْبی» و در حقیقت منصوب است.

3. نیازمندان

مقصود از «مَساکین» ، نیازمندان و تهیدستان جامعه است.

4. در راه ماندگان

از پنجمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت واژه «اِبن السَّبیل» را به «در راه مانده» تفسیر فرموده است؛ امّا برخی آن را به مفهوم «میهمان» گرفته‌اند.

5. گدایان

منظور، بینوایان و نیازمندانی‌اند که دست گدایی به سوی دیگران دراز می‌کنند و کمک می‌جویند؛ و این، به نیازمندان آبرومندی اشاره دارد که دست نیاز به طرف کسی نمی‌گشایند.

6. بردگان

به اعتقاد عدّه‌ای، منظور این است که هر برده‌ای را می‌تواند با مال خود آزاد سازد؛ امّا از دید گروهی دیگر، مقصود بردگانی هستند که قرار آزادی خود را در برابر
(صفحه 55)
پرداخت پول، با صاحبان خویش بسته‌اند و به اعتقاد مؤلّف، آیه شریفه قیدی ندارد و هر دو نظر را دربر می‌گیرد.

در اینکه آیه شریفه پرداخت نوعی حقوق مالی را بعنوان زکات، برای فرد باایمان واجب می‌سازد، همه مفسّران اتّفاق نظر دارند؛ امّا در پرداخت حقوق واجبی افزون بر زکات مال، بعضی معتقدند که آیه شریفه حقوق واجب مالی دیگر را نیز بیان می‌کند، از جمله پرداخت نفقه به کسانی که نفقه آنان برعهده انسان است و نیز انفاق به کسانی که در خطر گرسنگی و مرگ هستند و نجات آنان، همچنین ادای نذر و کفّاره. از دید این عدّه، آیه شریفه همه این موارد را شامل می‌شود و پرداخت آنها را برای انسان باایمان و دارنده امکانات واجب می‌سازد. امّا برخی چنین دریافتی از آیه شریفه ندارند.
به عقیده مؤلّف، آیه شریفه، انفاق استحبابی را نیز که برای تقرّب به خدا پرداخت می‌شود، دربرمی‌گیرد؛ چرا که هرگونه انفاق خداپسندانه‌ای را «بِرّ» و نیکوکاری می‌گویند؛ و این موضوع تا آنجا روشن است که برخی از مفسّران گفته‌اند:
آیه شریفه، بیانگر حقوق مستحبّ مالی است و نمی‌توان آن را تنها بیانگر زکات واجب پنداشت، زیرا زکات واجب در جمله بعدی این آیه شریفه شرح داده شده است.
این نکته نیز درخور دقّت است که نیکی و نیکوکاری و احسان و انفاق، معنای گسترده‌ای دارد و در یاری رسانی به گروههای ششگانه‌ای که ذکر آنها رفت، خلاصه نمی‌شود؛ و خداوند بدان جهت از این شش دسته سخن به میان آورد که جلوه‌های نیاز و اضطرار انسانها را نشان داده باشد، وگرنه معنای نیکوکاری و احسان و انفاق در راه خدا، بسیار وسیع است و یاری رساندن به این گروهها، تنها گوشه‌ای از آن را شامل می‌شود.
«وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ»
(صفحه 56)
آیه شریفه در ادامه برشمردن اساس و ریشه نیکی و نیکو کاریها، می‌فرماید:
«و نماز را بر پا دارد» ، البتّه بدانگونه که شایسته است و با آداب و شرایط خاصّ آن. «و زکات و حقوق مالی خویش را برای تقرّب به خدا بپردازد».
همچنین می‌فرماید:
از ویژگیهای دیگر فرمانبرداری خوب از خدا و نیکی و نیکوکاری این است که کسانی که چنین هستند، به عهدها و پیمانهای خویش، چه آنچه میان آنان و خداست و چه با بندگان خدا، به همه وفا دارند؛ و در سختی و زیان و به

هنگام جنگ و پیکار، شکیبایند.
واژه «بَأساء» را گروهی از مفسّران، «فقر و تنگدستی» معنا کرده‌اند و «ضَرّاء» را به مفهوم «بیماری» گرفته‌اند.
و مقصود از «حینَ الْبَأس» ، هنگامه پیکار است؛ چرا که امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید:
«کُنّا اِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ‌اللّهِ فَلَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنّا اَقْرَبُ اِلَی الْعَدُوِّ مِنْهُ.» وقتی پیکار سخت می‌شد، ما به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم؛ و هیچیک از ما نزدیکتر از آن حضرت به دشمن نبود.
که در این فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام، «بَأس» به معنای جنگ آمده است.
«أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»
آنانند که هر چه را از خدا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، راست گفتند و در عمل به آن پایبندی نشان دادند و هرگز در تعهّدات خویش خلاف نکردند؛ گفتار و نیّت و عملکرد اینان هماهنگ است؛ و آنان، همان پروا پیشگانند.
واژه «اُولئِکَ» ، اشاره به شایستگان و نیکوکاران واقعی است که ویژگیهای آنان ترسیم شد.

تجسّم این ویژگیها

دانشمندان و مفسّران بر آنند که سمبل واقعی و تجسّم و تبلور این اوصاف والا، امیرمؤمنان علیه‌السلام است و منظور نیز آن وجود گرانمایه است؛ چرا که به گواهی همه آگاهان و دانشوران، پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ، در میان امّت، جز او کسی را دارای این
(صفحه 57)
صفت و ویژگیها و عمل کننده به این برنامه انسانساز قرآن نمی‌توان یافت؛ و هم از این رو است که جمعی از دانشمندان، عمل به این آیه شریفه و تجسّم عملی آن را، تنها پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام می‌شناسند.

پرتوی از این آیه شریفه

قرآن در این آیه شریفه که به راستی یک برنامه کامل، جامع و سازنده است، ضمن پاسخگویی به هیاهوی یهود و نصارا و بیان نیکی و نیکوکاری و فرمانبرداری از خدا، اصولی‌ترین پایه‌های شایستگی و مهمترین ویژگی بندگان شایسته خدا را در قلمرو بینش و گرایش و میدان عمل و اخلاق ترسیم می‌کند؛ به این صورت:

1. شایستگان کسانی هستند که در قلمرو عقیده و بینش، به مبدأ و معاد و پیامبران و کتابهای آسمانی و فرشتگان اعتقاد دارند و در پرتو شناخت، به آنها ایمان می‌آورند:

«وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ...».

2. آنان افزون بر این بلند نظری، ارتباطی گرم و دوستانه با خدا دارند؛ و سمبل این رابطه، نماز و نیایش با خداست که یک برنامه شبانه‌روزی برای آنان است.

3. رابطه اینان با مردم نیز در پرتو این ایمان و عقیده، دوستانه و عادلانه است، تا آنجا که نه تنها حقوق واجب مالی، که حقوق استحبابی را نیز می‌پردازند؛ و در قاموس زندگی آنان، ستم و حق کشی راه نمی‌یابد.

4. این عدّه در میدان اخلاق و عمل نیز مردان وفا و امانت و صداقت و تقوا هستند؛ و در همه مراحل، شرافتمندانه و انسانی زندگی می‌کنند.

(صفحه 58)

8. وصیّت‌های شایسته خانوادگی

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقينَ

بر شما نوشته شده هنگامى كه يكى از شما را مرگ فرا رسد، اگر چيز خوبى از خود به جاى گذارده، وصيّت براى پدر و مادر و نزديكان به طور شايسته كند، اين حقّى است براى پرهيزكاران. (180 / بقره)

در اینجا به جای کلمه «مال» ، کلمه «خَیْر» گفته شده، فرموده:
اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیّت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می‌داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود، بیزار است. ضمنا این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، خیر نیست، بلکه شرّ و نکبت است. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که از تعبیر «خیر» چنین به دست می‌آید که اموال قابل ملاحظه‌ای باشد وگرنه اموال مختصر، احتیاج به وصیّت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند. (1) ضمنا جمله «إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ»: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد» ، برای بیان آخرین فرصت وصیّت است که اگر به تأخیر بیفتد، از دست می‌رود وگرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیش‌بینی کار خود را کرده،
*****
1- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد 1، صفحه 159.
(صفحه 59)
وصیّت‌نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است. مقیّد ساختن وصیّت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیّت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است. هم از نظر مبلغ و مقدار و هم از نظر شخصی که وصیّت به نام او شده و هم از جهات دیگر، باید طوری باشد که عرف عقلاء، آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حقّ و عدالت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَعْروف»: پسندیده و کار عادلانه‌ای که ستم و تجاوزی در آن نیست.
«حَضَرَ»: حاضر شد، فرا رسید.
«حَقّ»: درست، ثابت، لازم واجب.

قرآن شریف در دو آیه قبل، بخشی از تدابیر سنجیده و عادلانه اسلام را در راه تأمین حقّ حیات ترسیم کرد؛ و اینک، در این آیات، از برنامه‌ای سخن به میان می‌آورد که بیشتر بُعد اقتصادی و حقوقی و خانوادگی دارد و آن عبارت است از وصیّت شایسته و منصفانه، پیش از فرارسیدن مرگ.
«کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ»
بر شما مردم باایمان مقرّر شده است که هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد
«کُتِبَ» یعنی مقرّر و لازم و واجب شد؛ و تفسیر «إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ» این است که «آثار و نشانه‌های مرگ همچون: بیماری، خطر، پیری و مانند آنها پدیدار شود، نه آنکه فرشته مرگ برسد» و پاره‌ای نیز بر آنند که پیش از همه اینها، در حال صحّت و سلامت وصیّت کند.
«اِنْ تَرَکَ خَیْراً»
اگر مالی بر جای می‌گذارد
(صفحه 60)
در اینکه این ثروت و دارایی باید چه اندازه باشد تا وصیّت بر آن لازم شود، دیدگاهها متفاوت است:
1. عدّه‌ای معتقدند که مال و ثروتی داشته باشد؛ کم یا زیاد، تفاوتی ندارد.
2 و گروهی دیگر بر این اعتقادند که کمتر از هزار یا پانصد درهم نباشد؛ و دسته‌ای آن را میانگین هشتصد تا هزار درهم عنوان ساخته‌اند که باید برای آن و بیشتر از آن، وصیّت پسندیده‌ای بنویسید.
آورده‌اند که امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادتِ یکی از دوستداران خود رفته بود؛ و او ضمن بیان وضعیت مالی خویش پرسید که آیا باید وصیّت کند؟ آن حضرت فرمود:
نه؛ چون دارایی تو هفتصد درهم است و قرآن دارایی فراوان را در نظر دارد که می‌فرماید:
«اِنْ تَرَکَ خَیْراً».
به عقیده مؤلّف، دیدگاه دوّم درست است؛ چرا که فرموده امیرمؤمنان علیه‌السلام، بهترین راهگشا و دلیل برای ما است.
«الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ»
به شیوه‌ای پسندیده [و شایسته]، برای پدر و مادر و نزدیکان [خود] وصیّت کند
سبک شایسته در وصیّت این است که وصیتنامه به گونه‌ای عادلانه و انسانی نوشته شود که در آن نه در حقّ کسی ستم و بیدادی رفته باشد و

نه تحمیل و تجاوزی و صاحبان بینش و خرد آن را گواهی کنند.
برخی را اعتقاد بر آن است که ممکن است واژه «مَعْرُوف» به این معنا باشد که به مقدار شایسته‌ای در حقّ پدر و مادر و نزدیکان وصیّت کند؛ نه اینکه با ثروت فراوان مبلغ ناچیزی وصیّت کند که در این صورت کارش شایسته نیست.
جمعی از مفسّران می‌گویند:
ممکن است واژه «مَعْرُوف» مربوط به وصیّت کننده باشد و تفسیر آن این باشد که:
وصیّت‌کننده طریق شایسته‌ای را در وصیّت خود در پیش گیرد و چنان نباشد که برای ثروتمندان فامیل یا خویشاوندان دور وصیّت کند و برایشان بهره‌ای قرار دهد، امّا برای بینوایان و خویشان نزدیک آنگونه که شایسته است، بهره‌ای قرار ندهد.
(صفحه 61)
«حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ»
این [شیوه]، بر پروا پیشگان واجب شده است
این جمله از آیه شریفه، بر لزوم وصیّت تأکید می‌کند.
گروهی از مفسّران بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات یا روایات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند؛ و دسته‌ای نیز بر این پندارند که این آیه در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیّت شود؛ جمعی نیز معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است.
به اعتقاد ما و همه محقّقان و اندیشمندان ما، آیه شریفه نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقّق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، در حالی که میان آیات ارث و آیه وصیّت، چنین نیست.
طرفداران دیدگاه نخست، به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که:
«لا وَصِیَّةَ لِوارِثٍ» ؛ که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیّت قرار داد؛ زیرا در روایت آگاهی اندکی است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کلّ آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم:
نوشتن وصیّت در مواردی فراتر از 31 دارایی، روا نیست.
پاره‌ای از مفسّران عقیده دارند که این آیه بدان دلیل نسخ شده است که به اجماع همه کارشناسان فقه، وصیّت واجب نیست.
این ادّعا نیز درست نیست؛ چرا که حتّی اگر وصیّت را واجب ندانیم، چه مانعی دارد که آیه شریفه بیانگر یک دستور مستحبّ اخلاقی و خانوادگی و

مالی باشد؟ بویژه آنکه در مورد این دستور انسانی، روایات بسیاری نیز از امامان نور و آموزگاران راستین قرآن علیهم‌السلام رسیده است که برای نمونه، به برخی نظر می‌افکنیم:

1. از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ کسی که از درستی و روا بودن وصیّت می‌پرسید فرمود:

آری؛ وصیّت کسی که وارث دارد، درست است و آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمود که:

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذا ...».

(صفحه 62)

2. از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل کرده‌اند که فرمود:

«مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوى قَرابَتِهِ مِمَّنْ لا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ.» کسی که به هنگام مرگ، برای خویشاوندان دورترش که از او ارث نمی‌برند، وصیّت پسندیده‌ای نکند، زندگی و عملکردش با گناه و کوتاهی در ادای وظیفه به پایان رسیده است.

3. همچنین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود:

«مَنْ ماتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً» هر که بدون وصیّت از دنیا برود، مرگش به سان مرگ جاهلیت است.

4 و نیز فرمود:

«مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ كانَ نَقْصاً فى مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ.» کسی که هنگام مرگ وصیّت شایسته‌ای نکند، همین کوتاهی نشانگر کاستی جوانمردی و خردمندی اوست.

5. از ششمین امام نور علیه‌السلام است که فرمود:

«ما يَنْبَغى لاِمْرِءٍ مُسْلِمٍ اَنْ يَبيتَ اِلاّ وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.» بر انسان مسلمان نزیبد که شب سر بر بالین نهد، مگر اینکه وصیتنامه‌اش را زیر سرش قرار داده باشد.

(صفحه 63)

9. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند

اشاره

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

محبّت امور مادّى، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌هاى ممتاز و چهارپايان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمايش و تربيت شوند، ولى) اينها (در صورتى كه هدف نهايى آدمى را تشكيل دهند،) سرمايه زندگى پست (مادّى) است و سرانجام نيک (و زندگى والا و جاويدان)، نزد خدا است. (14/ آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَهَوات» جمع «شَهْوَة» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا، به معنی «مُشْتَهَیات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است.
درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد و حتّی پیمودن راه معنویّت و سعادت نیز بدون وسایل مادّی، غیرممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر، مطلبی است و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن، مطلب دیگر. جمله «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌گوید:
علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که؛ زینت دهنده چه کسی است؟ آن چه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد، این است که زینت دهنده، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد، همانطور که در آیه 7 سوره کهف آمده:
«إِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً: ما آن چه را در روی زمین هست، زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام‌یک عملشان بهتر است». یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و (صفحه 64)
سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویران‌گری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن، هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادّی، ممکن نیست، به علاوه قانون شریعت هرگز برضدّ قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آن چه مورد نکوهش است، عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر، پرستش این موضوعات است.

منظور از «الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ» و «الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ» چیست؟

واژه «قَناطیر» جمع «قِنْطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و «اشخاص باهوش» را «قِنْطِر» می‌گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکّر آنها است، «مُقَنْطَرَه» نیز اسم مفعول از همان مادّه به معنی مضاعف و مکرّر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه، پشت سر هم، برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند:
«فلان کس صاحب «آلاف» و «اُلُوف» می‌باشد» ، یعنی ثروت زیادی دارد.
واژه «خَیْل» اسم جمع است و به معنی اسب‌ها یا اسب سواران، هر دو است، البتّه در آیه مورد بحث منظور، همان معنی اول است. کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل به معنی نشان‌دار است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخّص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهمّ زندگی که عبارتند از؛ زن، فرزند، پول‌های نقد، مرکب‌های ممتاز، چهارپایانی که در دام‌داری مورد استفاده هستند (اَنْعام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادّی انسان را تشکیل می‌دهند.

منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟

«مَتاع» به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و «حیات دنیا» به معنی زندگی پایین و پست است، بنابراین معنی جمله «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا» ، چنین می‌شود که؛ اگر کسی تنها به این امور شش‌گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و
(صفحه 65)
از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَهَوات»: جمع «شَهْوَت» ؛ و به معنای خواستنی‌ها و تمایلاتی است که برای ادامه زندگی جانداران ضروری است و خدای فرزانه به همین دلیل در سازمان وجودشان آفریده است.
«قَناطیر»: جمع «قِنْطار» به معنای «دارایی هنگفت». اصل این واژه، به معنای «محکم‌کاری» است.
«مُقَنْطَرَة»: از «قَنْطَرَة» برگرفته شده، که صیغه مفعولی است؛ و در اینجا برای تأکید به کار رفته است، به سان «حِجْراً مَحْجُوراً» یا «نَسْیاً مَنْسِیّاً».
«خَیْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بدان جهت به این اسم نامیده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خویشتن می‌پندارد.
«مُسَوَّمَة»: از «سَوَّمَ» به معنای «چرانید» برگرفته شده؛ و «سیما» نیز به مفهوم «نیکو» است و گاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

در آیه‌ای که گذشت از بینش و خداوندگاران بینش سخن به میان آمد؛ و اکنون در این آیه شریفه، پیرامون موانع بینش و مهمترین چیزهایی بحث می‌شود که مردم را از راه درست و دریافت و شناخت حق بازمی‌دارد و آنان را به سوی دنیا و ارزشهای مادّی آن سوق می‌دهد.
«زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ»
عشق ورزیدن به خواستنیها از عشق به زنان گرفته تا فرزندان، گنجینه‌های آکنده از
(صفحه 66)
طلا و نقره، اسبهای نشاندار و چهارپایان دیگر و کشتزارها برای مردم آراسته شده است.
در پاسخ به این پرسش که این زینت دهنده زنان، فرزندان و اموال کیست، دیدگاهها متفاوت است:
1. به باور پاره‌ای این زینت دهنده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریدگار هستی دنیا و ارزشهای مادّی آن را نکوهش نکرده و از هدف ساختن و دلبستگی به آنها هشدار نداده است.
2. امّا گروهی بر خلاف طرفداران دیدگاه نخست، بر آنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواستن را که همان تمایلات باشند در نهاد بشر سرشته است؛ تا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرّر دارد. این گروه بر آیه شریفه زیر استناد می‌کنند:
«إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً.» (1) ما هر چه را که برروی زمین است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کدامین آنان نیکو کردارترند.
3 و برخی نیز بر این اعتقادند که این زینت دهنده، هم خدا است و هم شیطان؛ بدین صورت که آفریدگار هستی، زینت دهنده نیکیها و شایستگیها و ارزشهای والای انسانی و معنوی است و شیطان دلفریب سازنده زشتیها و گناهان در نظر بندگان خداست.
علّت آنکه در این آیه شریفه، پیش از همه، از زنان نام برده شده، این است که به نظر بسیاری، فریبندگی آنان از همه بیشتر است و از پی آنان از فرزندان یاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنان، گاه انسان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهد.
روایت کرده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ، روزی به «اَشْعَث» داماد «حَمْزة» فرمود:

آیا از دختر «حَمْزة» فرزندی نداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! از او پسری دارم و ای کاش ثروت بسیاری داشتم و در راه سلامت و موفّقیّت او انفاق می‌کردم.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
آری؛ چرا اینگونه نباشد؟ مگر نه اینکه فرزندان، روشنی چشم
1. سوره کَهْف، آیه 7.
(صفحه 67)
پدران و مادرانند و در همان حال مایه ترس و بخل و حزن و اندوه آنان؟
در مورد واژه «قَناطیر» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است:
1. بعضی آن را هزار و دویست «اَوْقِیَة» گفته‌اند؛
2 و برخی یکهزار و دویست مثقال زر و سیم.
3. جمعی آن را هزار دینار و یا دوازده هزار درهم دانسته‌اند؛
4 و پاره‌ای دیگر، هشتاد هزار درهم یا صد رطل.
5. عدّه‌ای گفته‌اند:
اندازه «قَناطیر» ، یکهزار دینار است؛
6 و گروهی دیگر آن را به اندازه پوست گاوی آکنده از طلا دانسته‌اند.
دیدگاه آخر، از دو امام راستین: حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است.
همچنین در مفهوم واژه «مُقَنْطَرَة» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است:
1. بعضی آن را دو برابر «قَناطیر» دانسته‌اند؛
2 و برخی دیگر، نه قِنْطار.
3. عدّه‌ای آن را به «ثروتهای انباشته و روی هم چیده شده» معنا کرده‌اند؛
4. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمده در یکجا» گرفته‌اند.
5 و جمعی نیز معتقدند که «مُقَنْطَرَة» عبارت است از انبوهی از زر و سیم.
پاره‌ای هم گفته‌اند که «قِنْطار» تنها به طلای انباشته شده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداوند در این آیه شریفه طلا و نقره را با هم آورده است.
به باور مؤلّف، وجه مشترک همه این دیدگاهها، این واقعیت است که «مُقَنْطَرَة» به ثروتی سرشار و فراوان گفته می‌شود.
واژه «مُسَوَّمَه» را نیز به صورتهای زیر معنا کرده‌اند:
1. اسبان دونده.
2. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَوَّمَة» از «سیمیاء» که به همین معناست، گرفته شده است.
3. اسبان تربیت شده.

4. اسبان مهيّا و آماده شده براى جهاد و پيكار.
(صفحه 68)
منظور از «اَنْعام» چهارپايان در اين آيه شريفه، شتر، گاو و گوسفند است؛ و مقصود از «حَرْث» كشتزار مزارع و بوستانها و باغها است.
تمامى آنچه برشمرده شد، از ارزشهاى مادّى و چيزهاى دوست‌داشتنى و مورد پسند انسان است و آدمى بطور طبيعى خواهان آنهاست و در زندگى از آنها بهره مى‌برد؛ گرچه پس از زمانى از او باز پس گرفته مى‌شود، چرا كه بازگشت همه به سوى خداست. بنابراين، زيبنده است كه در مورد آنها پارسايى پيشه كرد و به آنچه نزد خداست، روى آورد.
«ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»
و اين جمله، هشدار است كه:
اينها همه، كالاهاى ناچيز زندگى اين دنيايند و پس از اندک زمانى از دست مى‌روند؛ و سرانجام نيک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست.
(صفحه 69)

10. آیه «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ ...

آیه

«قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ»

ترجمه

بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادّی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حقّ و عدالت، استفاده می‌کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغ‌هایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آنها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است. (15 / آل عمران)

آری این باغ‌های بهشتی بر خلاف غالب باغ‌های این جهان، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی‌شود و بر خلاف مواهب مادّی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است، جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیبارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند، همه اینها در یک طرف و مسأله خشنودی خداوند (رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ) که برترین نعمت‌های معنوی است، یک طرف، آری این نعمت معنوی، مافوق تصوّر نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران بپرهیزند، خداوند لذّاتی برتر و بالاتر در جهت مادّی و معنوی که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا در بهشت، لذّات مادّی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می‌پندارند که لذایذ مادّی، منحصر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغ‌های بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «کَلِّمِ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو)، به این صورت تعبیر شده است. ولی در برابر این
(صفحه 70)
پندار باید گفت:
هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم، «معاد جسمانی» را قبول کردیم، باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آن ها، منتهی در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتّفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آن چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن چه شایسته روح و رستاخیز ارواح می‌باشد. در واقع آنها که تمام نعمت‌های مادّی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می‌گیرند، تحت تأثیر مکتب‌های التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده، معاد جسمانی و لوازم آن را به کلّی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شریف پس از تحقیر دنیا و ارزشهای مادّی و رهنمود به سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شکوه و عظمت سرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم آوردن زاد و توشه معنوی و انجام دادن کارهای شایسته تشویق می‌کند.
«قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»
ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شما را به بهتر از اینها دوست داشتنیها و ارزشها و لذّتها و فریبندگیهای مادّی و دنیوی خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضدّ ارزشها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارشان بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شفّاف جاری است.
پاره‌ای از مفسّران معتقدند که پرسش در این آیه شریفه، با «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خاتمه می‌یابد و خبرِ از آنچه بهتر است، از «جَنّاتٌ تَجْری» آغاز می‌شود. امّا گروهی دیگر بر آنند که پایان استفهام، «بِخَیْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ» است و خبرِ از آنچه بهتر است، از «لِلَّذینَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود.
«خالِدینَ فیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»
آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشنودی خدا برای
(صفحه 71)
آنان خواهد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است.
(صفحه 72)

11. سیمای خانواده شایسته

اشاره

الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ

همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (134 / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«کَظْم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می‌شوند و از اِعمال آن خودداری می‌نمایند به کار می‌رود. «غَیْظ» به معنی شدّت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملایمات به انسان دست می‌دهد. از آن جا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده در این آیه پرهیزکاران را معرفی می‌کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:
1 «آنها در همه حال انفاق می‌کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند» (الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ).
آنها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می‌کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است.
ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیا انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتّی در نفوس مستمندان جای دهد تا
(صفحه 73)
از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، وگرنه اگر همین کمک‌های جزیی را درکنار هم قراردهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می‌شود. جالب توجّه این که در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره ربا خواران و

استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است.
2 «آنها بر خشم خود مسلّطند» (وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ). حالت خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هرنوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفّاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت برجسته پرهیزکاران را فروبردن خشم معرفی کرده است.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَنْ کَظَمَ غَیْظا وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلَأَهُ اللّهُ اَمْنا وَ ایمانا: آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند».
3 «آنها از خطای مردم می‌گذرند» (وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ).
فروبردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه‌کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «کَظْم غَیْظ» توأم با «عفو و بخشش» گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن‌داری و فروبردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البتّه منظور
(صفحه 74)
گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود.
4 «آنها نیکوکارند» (وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ). در اینجا اشاره به مرحله‌ای عالی‌تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم و پس از آن دستور به شستن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنّن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم که:
یکی از کنیزان امام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید:
(وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ) امام فرمود:

«خشم خود را فرو بردم» ، عرض كرد:
«وَ الْعافينَ عَنِ النَّاس» فرمود:
«تو را بخشيدم خدا تو را ببخشد» ، او مجدّدا گفت:
«وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ» امام فرمود:
«تو را در راه خدا آزاد كردم». (1) اين حديث شاهد زنده‌اى است بر اين كه سه مرحله مزبور هر كدام مرحله‌اى عالى‌تر از مرحله قبل است.
*****
1- به «دُرُّ الْمَنْثُور» و «نُورُ الثَّقَلَيْن» در ذيل آيه مورد بحث مراجعه شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کَظْم»: این واژه در فرهنگ عرب، به معنای بستن سر مشک آبی است که پر شده است؛ و به همین تناسب، در مورد کسانی که از خشم آکنده می‌شوند امّا به دلایلی خشم خویش را فرو می‌برند؛ به کار می‌رود و «کَظامَه» به معنای قناتی است که از زیر زمین روان است.

تفاوت «خشم» و «غَیْظ» آن است که خشم در برابر خشنودی و تصمیم بر کیفر کسی می‌باشد که درخور آن است؛ امّا غیظ، هیجان در برابر گناه و زشتی است. به همین جهت در مورد خدا، خشم به کار می‌رود، نه غیظ.

قرآن در این آیه پرتوی از سیمای خانواده بهشتی را ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

«الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ»

همانان که در گشایش و تنگنا، انفاق می‌کنند

در تفسیر دو واژه «سَرّاء» و «ضَرّاء» دو نظر ارائه شده است:

1. بعضی این دو واژه را به معنای «تنگدستی و گشایش» گرفته‌اند.

2 و برخی آن دو را به «شادمانی و اندوه» معنا کرده‌اند و معتقدند آیه شریفه بیانگر این واقعیت است که این فراز و نشیبها و حالات گوناگون روحی، هرگز آنان را از انفاق در راه خدا باز نمی‌دارد.

«وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ»

و آنان که به هنگام جوشش خشم، آن را فرو می‌برند و از کسانی که به آنان خسارت و آزار رسانده‌اند، انتقام نمی‌گیرند و به جای آن شکیبایی پیشه می‌سازند.

و نیز آنان که از گناه و لغزش مردم در صورتی که نظام جامعه گسیخته نشود، می‌گذرند.

«وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ»

(صفحه 76)

آیه شریفه بیان می‌دارد که هر که اینگونه شد و به این ویژگیها آراسته گردید، نیکوکار است؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و به آنان پاداشی عظیم می‌دهد.

به اعتقاد دسته‌ای از مفسّران، ممکن است احسان و نیکی، خود یکی دیگر از ویژگیهای پروا پیشگان و شرط تقوی باشد و در تفسیر واژه «اِحْسان» ، برخی بر آنند که منظور این است که به کسانی نیکی کنی که در مورد تو بدرفتاری کرده‌اند؛ چرا که نیکی به کسانی که به تو نیکی کرده‌اند، نوعی داد و ستد و معامله است، نه نیکی و نیکوکاری.

نخستین ارزشی که آفریدگار هستی آن را از ویژگیهای اهل بهشت شمرده و مردم را بدان ترغیب فرموده، خصیصه انسانی و اخلاقی بخشندگی و سخاوت است. در این مورد، روایات ارزنده و انسانسازی نیز رسیده است که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم:

1. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:

اَلسَّخاءُ شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّةِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی الْجَنّةِ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِی النّارِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی النّارِ» (1)

بخشندگی و سخاوت، درخت پر میوه‌ای است در بهشت که شاخه و برگ آن تا دنیا گسترش یافته است؛ هرکه به شاخه‌ای از آن درآویزد، او را به بهشت پر طراوت خدا راه می‌نماید و بخل و تنگ چشمی، درختی است از درختهای دوزخ که شاخساران آن تا دنیا امتداد یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به دوزخ راه خواهد نمود.

2. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود:

«اَلْجَنَّةُ دارُ الْاَسْخِیاءِ.» (2)

بهشت، خانه و قرارگاه سخاوتمندان است.

3 و نیز فرمود:

«اَلسَّخِیُّ قَریبٌ مِنَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَریبٌ مِنَ النّاسِ وَ بَعیدٌ مِنَ النّارِ وَالبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللّهِ بَعیدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعیدٌ مِنَ النّاسِ وَ قَریبٌ مِنَ النّارِ.» (3)

1. کَنْزُ الْعُمّال، ج 6، ص 337، ح 15927.

2. الکافی، ج 4، ص 9. عُیون اَخبار الرِّضا(ع)، ج 2، ص 12.

(صفحه 77)

بخشنده، به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دوزخ دور است؛ و بخیل، به عکس او، از خدا و بهشت و مردم دور و به آتش دوزخ بسیار نزدیک است.

آفریدگار هستی در ادامه آیه شریفه، فروبردن خشم را نیز از ویژگیهای دیگر بهشتیان و پرواپیشگان عنوان می‌سازد.
1. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
«مَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلأَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ آمِناً وَ إیماناً.» (1)
هر که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌تواند انتقام بگیرد، خداوند وجود او را در روز رستاخیز، سرشار از شادمانی، امنیّت و ایمان می‌سازد.
2. همچنین روایت کرده‌اند که فرمود:
«کاظِمُ الْغَیْظِ کَضارِبِ السَّیْفِ فی سَبیلِ اللّهِ فی وَجْهِ عَدُوِّهِ.» (2)
فرو برنده خشم همانند کسی است که با شمشیر آخته رویاروی دشمنان خدا ایستاده و در راه او شمشیر می‌زند.
3 و نیز فرمود:
«لَیْسَ الشَّدیدُ بِالصَّرْعَةِ اِنَّمَا الشَّدیدُ الَّذی یَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ثُمَّ ذَکَرَ: ... وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ ...» (3)
قهرمان آن نیست که در میدان کشتی پیروز شود، بلکه کسی است که به هنگام غضب زمام نفس خویش را به کف داشته باشد و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد که:
«وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس ...»
4. همچنین از آن حضرت است که:
«اِنَّ هؤُلاءِ فی اُمَّتی قَلیلٌ اِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّهُ.» (4)
این دسته از مردم، در جامعه و امّت من بسیار اندکند و فقط خدا باید آنان را مدد رساند؛ امّا در جامعه‌های پیشین شمار آنها بسیار بوده است.
1. عُیُون اَخبار الرِّضا(ع)، ج 2، ص 12.
2. المُعجَم الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص 12.
3. المُعجَمُ الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص 12.
4. صحیح بُخاری، ج 8، ص 34 و صحیح مُسلم، ج 4، ص 2014.
5. تفسیر کَشّاف، ج 1، ص 464.

نکته‌ای ظریف
نکته‌ای ظریف و درسی انسان ساز در این آیه شریفه هست و آن اینکه:
«گذشت از لغزشهای دیگران، اگرچه واجب نیست، بسیار مورد رضای خداست».
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است:

«ما عَفا رَجُلٌ مَظْلَمَةً قَطّ اِلاّ زادَهُ اللّهُ بِها عِزّاً.»
هیچ انسانی از حقّ خویش در مورد دیگری نگذشت، جز اینکه خدا به برکت آن عمل انسانی، شکوه و عزّتی به او ارزانی داشت.
نیکوکاران و از پی آن، خداوند از نیکوکاران سخن به میان می‌آورد و به روشنی می‌فرماید که آنان را دوست دارد.
نیکوکار، انسان شایسته‌ای است که فقط به خاطر خدا نعمتی خالص به دیگری می‌بخشد و برای خشنودی او کارهای شایسته انجام می‌دهد.
در این مورد آورده‌اند که روزی یکی از کنیزان چهارمین امام نور، با ظرفی، آب بر دست آن بزرگوار می‌ریخت که ظرف آب از دستش افتاد و آب جوشان، دستهای آن حضرت را سوزاند. امام چهارم سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت؛ که آن بنده هوشمند خدا گفت:
خداوند می‌فرماید:
«وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظ». حضرت فرمود:
خشم خویش را فرو بردم. گفت:
می‌فرماید:
«َ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس» فرمود:
گذشت کردم. گفت:
می‌فرماید «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ». فرمود:
برو که تو را در راه خدا آزاد ساختم.

12. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده)

اشاره

نفی خشونت نسبت به خانواده
وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ
و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند. (135 / آل عمران)

«فاحِشَة» از ماده فُحْش و فَحْشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حدّ» است که هر گناهی را شامل می‌شود.
5 در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند». از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آنگاه مرتکب گناه می‌شود که به کلّی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموش‌کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آنها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند. «کیست جز خدا که گناهان را ببخشد» (وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللّهُ).
باید توجّه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده «اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره است. در پایان آیه برای تأکید می‌گوید:
«آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند» (وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ). در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که
(صفحه 80)
فرمود:
«اَلْاِصْرارُ اَنْ یَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلا یَسْتَغْفِرَ اللّهَ وَ لا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَذلِکَ الْاِصْرارُ: اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه». (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فاحِشَه»: برگرفته از مادّه «فُحْش» به معنای «کار بسیار زننده و زشت» است.
«اِصْرار»: پافشاری بر اندیشه یا عقیده یا کاری.

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث دو روایت رسیده است:
1. گروهی از مفسرین آورده‌اند که برخی از ایمان آوردگان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند:
«ای پیامبر خدا! آیا بنی اسرائیل در بارگاه خداوند از ما گرامی‌ترند که خدا کیفر گناهانشان را در همین دنیا می‌دهد؛ امّا کیفر گناهان ما را به سرای آخرت می‌اندازد؟» و این پرسش بدان جهت بود که اگر یکی از آنان گناهی مرتکب می‌شد، بامدادان که از خواب برمی‌خاست، به کیفر گناهش، روی درب خانه‌اش نقش می‌بست که «گوش و بینی‌ات بریده باد ...» و بدینوسیله رسوا می‌شد.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان، به اندیشه فرو رفت؛ که فرشته وحی در رسید و این آیه شریفه را آورد؛ و بدین‌سان، آفریدگار هستی توبه و آمرزش خواهی را به جای آن رسوایی بزرگی که کفّاره گناهان بنی اسرائیل در این جهان بود، برای امّت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرّر فرمود.
2. امّا گروهی دیگر آورده‌اند که:
بانویی به در مغازه مردی مسلمان به نام «نَبهان» رفت تا خرما بخرد. فروشنده برای فریب دادن زن گفت:
«در خانه یا انبار خویش، خرمای مرغوبتری دارم» و هنگامی که او را با این نقشه شوم به خانه برد،
*****
1- تفسیر «عَیّاشی» ، ذیل آیه.

دست تجاوز به سوی وی گشود و او را بوسید. آن زن با شرف و پاکدامن، بر او خروشید که:
«مرگ بر تو باد! آیا از خدا نمی‌ترسی؟» فروشنده از نهیب قهرمانانه زن به خود آمد و به شدّت پشیمان شد. زن به سلامت بیرون آمد و آن مرد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضمن اعتراف به گناه، با ندامتی بسیار، راه چاره خواست و آنجا بود که این آیه مبارکه فرود آمد: وَالَّذینَ اِذا فَعَلُوا ...
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
«وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ»
و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند یا به خویشتن ستم روا دارند، به یاد خدا می‌افتند و او را با همه وجود یاد می‌کنند.

در مفهوم دو واژه «فاحِشَةً» و «ظَلَمُوا» ، دیدگاهها متفاوت است:
1. بعضی نخستین واژه را به مفهوم «عمل منافی با عفّت» گرفته‌اند و دوّمی را سایر گناهان دانسته‌اند.
2. برخی دیگر، واژه نخست را گناهان بزرگ و دوّمی را گناهان کوچک عنوان ساخته‌اند.
3. عدّه‌ای گفته‌اند:
«فاحشه» به هر گناه بزرگی خواه آشکار، خواه نهان اطلاق می‌شود.
4 و پاره‌ای دیگر، «فاحشه» را به «کار زشت» و «ظلموا» را به «گفتار زشت» تفسیر کرده‌اند.
مقصود از «به یاد خدا افتادن» این است که کیفر دردناک خدا و آتش شعله‌وری را که پروردگار برای تبهکاران برافروخته است، بیاد آورند؛ از گناه دست بشویند و به زشتی نزدیک نشوند.
«فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»
و برای گناها نشان، از خداوند آمرزش می‌خواهند.
منظور این است که آنان پس از به فراموشی سپردن خدا و ارتکاب گناه، به خود آیند. پس، آفریدگار هستی این گروه از انسانها را می‌ستاید؛ چرا که آنان بعد از گمراهی، به راه درست می‌گرایند و جمعی بر آنند که آنان می‌گویند:
بارخدایا! گناهان ما را بیامرز که ما توبه کننده و پشیمانیم و دیگر گرد گناه نمی‌گردیم.
(صفحه 82)
«وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللّهُ»
و جز خدا، چه کسی گناهان را می‌بخشاید؟
این جمله از آیه شریفه، نهایت لطف و بخشایش خدا را نشانگر است؛ و مقصود از آن، ترغیب گناهکاران به توبه و بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش و ایجاد حسن ظن در لغزشکاران و برانگیختن امید و نوید در آنان است.
در این بیان، خدا به بندگانی که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گوید:
از خدایتان پوزش بخواهید و طلب آمرزش کنید و جز او چه کسی می‌تواند گناهایتان ببخشید؟
تفاوت بخشش و آمرزش پروردگار با برخی بندگان شایسته و برزگمنش خود این است که آنان نیز از لغزشهای همنوعان خود می‌گذرند، امّا گناهانی که درخور کیفر است، تنها باید از سوی پروردگار بخشوده شود و اوست که گناهان کبیره را که لغزشهای ما در برابر آنها ناچیز است عفو می‌کند.
«وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»

و بر آنچه مرتکب شده‌اند، دانسته پافشاری نمی‌کنند.
به عقیده گروهی از مفسّران، منظور از اصرار نورزیدن بر گناه این است که بعد از ارتکاب گناه توبه کنند و آمرزش بخواهند. امّا باید دانست که مفهوم حقیقی توبه، فقط طلب آمرزش نیست، بلکه باید همراه با ترک گناه و تحوّل مطلوب اخلاقی و عملی باشد؛ چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
هیچ گناهی در صورت تکرار و پافشاری بر آن، دیگر گناه کوچک یا صغیره نیست، همانگونه که هیچ گناهی هم اگر توبه واقعی از پی آن آید و گناهکار از آفریدگار هستی آمرزش بخواهد و راه و رسم خویش را اصلاح کند، دیگر گناه کبیره نخواهد بود و مورد عفو قرار می‌گیرد. «ابن عبّاس» در تفسیر خود می‌گوید:
پافشاری بر گناه این است که انسان به ارتکاب گناه عادت کند و به تدریج توبه و آمرزش خواهی از خدا را به فراموشی سپارد.
«وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»
در این مورد نیز دیدگاهها متفاوت است:
1. به باور گروهی منظور این است که این گناهگاران دانسته و با آگاهی، به گناه
(صفحه 83)
دست یازیده و اینک توبه کرده‌اند و آمرزش خدا را می‌خواهند، نه اینکه از روی غفلت و ناآگاهی گناه کرده باشند، چرا که خداوند چنین کسانی را می‌بخشد.
2 و به عقیده دسته‌ای دیگر، منظور این است که آنان به گناه خویش آگاهند و با این وصف، چنانچه توبه کنند گناهشان بخشوده می‌شود؛ چرا که در صورت ناآگاهی بر گناه و نداشتن راهی برای آگاهی، به کسی می‌مانند که ندانسته با مادر رضاعی خویش ازدواج کند که در این صورت گناهی بر او نیست.
(صفحه 84)

13. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ

ترجمه

آنها پاداششان آمرزشِ پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می‌مانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل. (136 / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادّی نموده و در پایان می‌گوید:

«این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» (وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ). نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهّدات و مسؤولیّت‌های خویش می‌گریزند. (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فیها»
آنانند که پاداششان بر کارهای شایسته و توبه و بازگشت به سوی خدا آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است؛ و آنان در آنجا جاودانه خواهند بود.
«وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ»
و پاداش آنان که عمل شایسته انجام می‌دهند، راستی چه نیکو پاداشی است!
این پاداشها عبارتند از:
1. بهشت پرطراوت و زیبای خدا؛
2. انواع پاداشها و آمرزشها؛
3. بخشایش گناهان و پرده‌پوشی از بدیها.
آری؛ اینها پاداشهای شکوهمندی هستند که از مهر و فزون بخشی خدا سرچشمه
*****
1- از آیات مورد بحث می‌توان در ارتباط با نفی خشونت نسبت به زنان و کودکان و اثبات مهرورزی در خانواده و بازسازی روانی جامعه استفاده کرد (مؤلّف).
(صفحه 85)
می‌گیرند؛ چه، چشم‌پوشی از کیفر گناهان به برکت توبه، مهر و بخششی از سوی خداست، گر چه انسان به برکت توبه از دیدگاه عقل، درخور پاداش می‌شود و پروردگار به توبه و بازگشت به سوی حقّ و عدالت دستور داده است و دستور به انجام دادن کارهای شایسته بدون پاداش زیبنده نیست.
(صفحه 86)

14. آیه (چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت)

اشاره

چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت
لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ
رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد. (196 / آل عمران)
مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ
این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است. (197/آل‌عمران)

شرح آيه از تفسير نمونه

سؤالى كه براى جمعى از مسلمانان عصر پيامبر، مطرح بود يک سؤال عمومى و همگانى براى بسيارى از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالبا زندگى مرفّه و پر ناز و نعمت گردنكشان و طغيانگران و فراعنه و افراد بى‌بند و بار را، با زندگى پر مشقّت جمعى از افراد با ايمان مقايسه مى‌كنند و مى‌گويند چرا آنها با آن همه جنايت و آلودگى زندگى مرفّه‌اى دارند و اينها با داشتن ايمان و تقوا در سختى به سر مى‌برند و گاهى اين موضوع در افراد سست ايمان ايجاد شکّ و ترديد مى‌كند. اين سؤال اگر به دقّت بررسى شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزيه و تحليل گردد، پاسخ‌هاى روشنى دارد، كه آيه فوق به بعضى از آنها اشاره كرده است و با دقّت و مطالعه، به بعضى ديگر مى‌توانيم دست يابيم. آيه مى‌گويد:
«رفت و آمد پيروزمندانه كافران در شهرهاى مختلف هرگز تو را نفريبد: لا يَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذينَ كَفَرُوا فِى الْبِلادِ». گرچه مخاطب در آيه شخص پيامبر است ولى روشن است كه منظور عموم مسلمانان مى‌باشند. در آيه دوّم مى‌فرمايد:
«اين پيروزى‌ها و درآمدهاى مادّى بى قيد و شرط، پيروزى‌هاى زودگذر و اندک‌اند:
مَتاعٌ قَليلٌ». سپس اضافه مى‌كند:
«و به دنبال اين پيروزى‌ها عواقب شوم و مسؤوليّت‌هاى آن دامان آنها را خواهد گرفت و جايگاهشان دوزخ است چه جايگاه بد و آرامگاه نامناسبى: ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ». آيه فوق در حقيقت اشاره به دو نكته مى‌كند:
نخست، اين كه بسيارى از پيروزى‌هاى
(صفحه 87)
طغيانگران و ستمكاران ابعاد محدودى دارد، همانطور كه محروميّت‌ها و ناراحتى‌هاى بسيارى از افراد با ايمان نيز محدود است، نمونه زنده اين موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها مى‌توانيم مشاهده كنيم، حكومت اسلام چون در آن زمان به شكل نهالى نوخاسته بود و از طرف دشمنان نيرومندى كه همچون طوفان براو مى‌تاختند تهديد مى‌شد بسيار پر و بال بسته بود به خصوص اين كه مهاجرت مسلمانان مكّه آنها را كه در اقليّت بودند به كلّى از هستى ساقط كرده بود و اين وضع، مخصوص آنها نبود، بلكه تمام طرفداران يک انقلاب بنيادى و روحانى در يک جامعه فاسد، يک دوران محروميّت شديد در پيش خواهند داشت. ولى مى‌دانيم كه اين وضع زياد طولانى نشد، حكومت اسلامى ريشه‌هاى محكمى پيدا كرد و

شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله «مَتاعٌ قَلیل» در آیه به آن اشاره شده است. دیگر این که موفقیّت‌های مادّی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچگونه قید و شرطی برای خود قایل نیستند و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حقّ و عدالت محدودیّت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسؤولیّت می‌کنند، در حالی که آنها هیچگونه مسؤولیّتی برای خود احساس نمی‌کنند و از آن جا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده:
«ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از
(صفحه 88)
مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیدادپیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید:
«لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ»
رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد.
به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ باشد در آن هیچ چیزی نیست.
«مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ»
آری، این درآمدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است!
(صفحه 89)

15. «لكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...

آیه

«لكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ»

ترجمه

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است.
(آل عمران / 198)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُزُل» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند نخستین چیزی که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می‌شود، همانند شربت یا میوه‌ای که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید:
«آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است: وَ ما عِنْدَاللّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غُرُور»: توهّم و پندار خوبی و شادمانی درباره چیزی که از اینها تهی است.
«مَتاع»: کالا و سودی که لذّت‌بخش است؛ و به وسایل لذّت همچون پست و مقام و ثروت و فرزند نیز گفته می‌شود.
«مِهاد»: به آنچه که انسان در آن مسکن می‌گزیند و آن را بستر آرامش خود قرار می‌دهد، گفته می‌شود.
«اَبْرار»: نیکان و بندگان شایسته خدا.

شأن نزول

در شأن نزول سه آیه مورد بحث، روایت کرده‌اند که:
بعضی از شرک‌گرایان عرب کاروانهای تجارتی داشتند و برخی نیز از راه داد و ستد،
(صفحه 90)
سود سرشاری به دست آورده و به ظاهر غرق در ناز و نعمت بودند. در برابر این دو گروه، ایمان آوردگان به خدا قرار داشتند که به سبب ایمان و جهاد و هجرت و فداکاری و ایثار، در فشار اقتصادی بسر می‌بردند. روزی یکی از مسلمانان با تعمّق در وضعیت دو گروه توحیدگرا و شرک‌گرا، گفت: «شگفتا که دشمنان خدا در ناز و نعمت‌اند و ما در تنگنای فقر و گرسنگی! راز و حکمت این واقعیت چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه فرود آمد.
و نیز برخی آورده‌اند که:
این آیه مبارکه در مورد زراندوزان یهود فرود آمد؛ چرا که آنان بیشتر در سیر و سفر و تجارت و مال‌اندوزی بودند و از این راه ثروت سرشاری گردآورده و به آن می‌نازیدند و خدا با نزول این آیه شریفه، به ایمان آوردگان هشدار داد که به ثروت و جنب و جوش و بهره‌وری ناچیز دنیوی آنان حسرت نخورند.

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک‌گرایان و بیداد پیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید:
«لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ»
رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد.
به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ
(صفحه 91)
باشد در آن هیچ چیزی نیست.
«مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ»
آری، این درآمدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است!
آنگاه می‌افزاید:
«لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ»
آری، فرجام تیره و تاری در انتظار کفرگرایان است؛ امّا خیر و سعادت از آنِ کسانی است که پروای پروردگارشان را پیشه خود سازند و ضمن ادای تکالیف و وظایف، از لغزش و گناه دوری جویند. چنین کسانی باغهایی در بهشت خواهند داشت که از زیر درختان آنها جویبارها روان است. این باغها با آن شکوه و نعمتها و مواهب، نخستین وسیله‌ای است که برای پذیرایی و گرامیداشت آنان آماده شده است؛ امّا از این برتر و عظیم‌تر، پاداش و گرامیداشتی است که نزد خداست و آنچه نزد اوست برای نیکان و شایستگان، از تمامی ارزشهای مادّی کفرگرایان که از راه تجارت و

سیاحت و بیدادگری و رباخوارگی به دست می‌آورند، بهتر و بالاتر است؛ چرا که نعمتهای دنیوی فناپذیر و زودگذر و نعمتها و مواهب خدا و پاداش او جاودانه است.
«ابن مسعود» در این مورد گفته است: برای همه انسانها، از شایستگان گرفته تا زشتکاران، مرگ و سرای آخرت بهتر از زندگی این جهان است؛ زیرا آنچه شایستگان به موجب همین آیه شریفه نزد خدا دارند، بهتر و بالاتر از تمامی ارزشهای مادّی است و بدکاران و بیدادگران نیز چنانچه بخواهند به زشتکاری خویش ادامه دهند و به راه حق و عدالت باز نگردند و جبران سیاهکاریهایشان را نکنند، مرگ برایشان بهتر از این زندگی است که هر لحظه گناه آنان سنگین‌تر و کیفرشان سهمگین‌تر می‌شود. (1)
1. سوره آل عمران، آیه 178.

16. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)

اشاره

چهار دستور برای خوشبختی خانواده
یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.
(آل عمران / 200)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می‌باشد.
1 نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اوّلین ماده این برنامه اشاره می‌کند و می‌فرماید:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر حوادث ایستادگی کنید:
یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا». صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادّی و معنوی را تشکیل می‌دهد و هر چه درباره نقش و اهمیّت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده:
«اِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الاْیمانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». خطاب «یا اَیُّهَا» در آیه می‌رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است.
2 در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و می‌فرماید:
«و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید:
وَ صابِرُوا». «صابِرُوا» از «مُصابَرَه» به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد، (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود) و در مرحله دوّم دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و این خود می‌رساند که تا ملّتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما
(صفحه 93)
در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن‌گیر ما شده است. ضمنا از دستور «صابِرُوا» استفاده می‌شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم.
3 در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدّات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید:
«از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید:
وَ رابِطُوا». این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده‌باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر

نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است. جمله «رابِطُوا» از مادّه «رِباط» گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رِباط» می‌گویند و «رَبْط قَلْب» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرابَطَة» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در محلّ نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مُرابَطَة» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرابَطَة» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصّی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطّلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود). در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می‌فرماید:
«عُلَماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الَّذی یَلی اِبْلیسَ وَ عَفاریتَهُ وَ یَمْنَعُونَهُ عَلیَ الْخُرُوجِ عَنْ ضُعَفاءِ شیعَتِنا وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ اِبْلیسُ: دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صفّ کشیده‌اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (1)
*****
1- «اِحْتِجاج» طبرسی فصل اوّل.

در ذیل این حدیث مقام و موقعیّت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلما ملّتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.
4 بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می‌افکند دستور به پرهیزکاری است: (وَ اتَّقُوا اللّهَ). «استقامت» و «مُصابَرَة» و «مُرابَطَة» باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرماید:

«شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می‌توانید رستگار شوید و با تخلّف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت: لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».
چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده است؟
گاهی سؤال می‌شود چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است مانند جمله «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: شاید رستگار شوید» «وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: شاید مشمول رحمت شوید» در حالی که کلمه «لَعَلَّ» نوعی تردید را می‌رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتّفاقا دست آویزی برای پاره‌ای از دشمنان اسلام شده و می‌گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی‌دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است.
پاسخ: اتّفاقا این تعبیر یکی از نشانه‌های عظمت و واقع بینی و واقع‌گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه «لَعَلَّ» اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی
(صفحه 95)
کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می‌گوید:
«وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید». (1) اگر قرآن می‌گفت حتما مشمول رحمت خواهید بود دور از واقع‌بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می‌گوید «شاید» سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجّه به این حقیقت موجب خُرده گیری بر این آیات شده و حتّی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لَعَلَّ» در اینگونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقّت کنید). در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دستورهای اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه «لَعَلَّ» را به کار برده است.
*****
1- (204 / اعراف).
(صفحه 96)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبْط»: در اصل به معنای «بستن» است؛ امّا در مورد آنان که در دژی پناه می‌گیرند و از ورود دشمن به درون آن، سرسختانه جلوگیری می‌کنند نیز به کار می‌رود و «رِباط» به مفهوم «آماده ساختن و به صف کردن اسبها برای رویارویی با دشمن» به کار رفته است.

قرآن در این آیه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حقّ و عدالت فرامی‌خواند.
«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا»
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس دارید.
در تفسیر آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است:
1. بعضی آن را بدین صورت معنا کرده‌اند که «ای ایمان آوردگان! در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت‌قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیدادپیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان، در راه خدا پیکار کنید». با این مفهوم روشن آیه شریفه بیانگر این نکته است که:
در انجام وظایف و پرهیز از گناه و در جهاد بر ضدّ دشمن، صبور و پایدار باشید.
گفتنی است که دو واژه «صابِرُوا» و «رابِطُوا» ، از باب مُفاعَلَه‌اند و به کار رفتن آنها در آیه، نشانگر این نکته ظریف است که «شما نیز باید همانند آنان که در باطل خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات تجاوز فراهم می‌آورند، در راه حقّ و عدالت، با قدرت و قوّت بیشتر رویاروی آنان بایستید. درست همانگونه که در آیه دیگری به این واقعیت تصریح شده است. (1)
2. برخی دیگر در تفسیر این جمله گفته‌اند:
در راه دین باوری و دینداری و آیین آسمانی خویش شکیبا باشید و از میدان خارج نشوید و در راه وعده پیروزی و پاداشی
1. سوره انفال آیه 60.

که به شما در این راه داده‌ام، بر پایداری و استقامت خود در راه حق بیفزایید و برای پیکار با دشمنان خود و دشمنان من نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید.
3. پاره‌ای نیز گفته‌اند:
مفهوم آیه این است که:
بر جهاد در راه خدا و مشکلات آن شکیبایی ورزید و برای به جا آوردن نمازها منظّم و یکپارچه و باایمان و اخلاص آماده شوید.
این دیدگاه از جابر و امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز روایت شده است.
همچنین نقل کرده‌اند که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد بهترین کارها پرسیدند، که فرمود:

«اِسْباغُ الّوُضُوءِ فِی السَّبَراتِ، وَ نَقْلُ الاَقْدامِ اِلَی الّجَماعاتِ، وَ انْتِظارُ الصَّلوةِ بَعْدَ الصَّلوةِ.» وضوی کامل و شایسته در بامدادان سرد، شتافتن به نماز جماعت با امام عادل و درستکار و انتظار نمازی دیگر پس از خواندن نمازی که وقت آن رسیده است.
4 و از پنجمین امام نور نقل کرده‌اند که:
در راه دین، در برابر مشکلات و رنجها شکیبا باشید، در مقابل دشمن پایداری ورزید و برای رویارویی با دشمنان تجاوزکار، نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید.
«وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید؛ شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمتهای جاودانه آن برسید.
و جمعی گفته‌اند:
منظور این است که «با ترس از کیفر خدا، دستورات او را به کار بندید و از آنچه هشدار داده است، بپرهیزید تا پیروز و رستگار شوید و به نجات و کامیابی ابدی پر کشید».
این آیه شریفه، همه درسهای انسان ساز را برای فرد و جامعه‌ای که در پی زندگی شرافتمندانه است، دربردارد؛ چرا که:
نخست درسی، شکیبایی در ادای تکالیف و دوری از گناه را طرح می‌کند؛
در گام دوّم، به آدمی رهنمود می‌دهد که چگونه در برابر دشمنان رنگارنگ درونی و برونی پایداری ورزد و تمامی مراحل جهاد با نفس تا شیطان را بخوبی و با موفّقیت پشت سر نهد؛
(صفحه 98)
در گام سوّم موضوع دفاع از حقوق و رویارویی با دشمنان تجاوزکار و آمادگی در برابر آنها را یادآور می‌شود؛
و در گام چهارم، تقوا را، راز همه رستگاریها عنوان می‌کند و درس پروای از خدا می‌دهد.
(صفحه 99)

17. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)

اشاره

سهم ارث همسران از یکدیگر

وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ

و برای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شما است، پس از انجامِ وصیّتی که کرده‌اند و ادای دَین (آنها) و برای زنان شما، یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آنِ آنهاست، بعد از انجام وصیّتی که کرده‌اید و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر)از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیّتی که شده و ادای دین به شرط آن که (از طریق وصیّت و اقرار به دین،) به آنها ضرر نزنند. این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است. (12 / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می‌شود. قرآن می‌گوید:
«مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد: وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَد». ولی اگر فرزند و یا فرزندانی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد (فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ). البتّه این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیّت‌های مالی اوست: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ». «اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد
(صفحه 100)
یک چهارم اصل مال است: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ». «ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می‌رسد: فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ». این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق «بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیّت مالی او است: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ». قابل توجه آن که سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میّت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد و آن برای رعایت حال فرزندان است و علّت این که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرارداده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و می‌گوید:
«اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند:
رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ». این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعا یک ثلث می‌برند» یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ). سپس اضافه می‌کند:
«این در صورتی است که وصیّت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود:

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ». «در حالی که وصیّت و هم‌چنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد: غَیْرَ مُضَارٍّ». به این معنی که بیش از ثلث وصیّت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت: وارد شده وصیّت بیش از ثلث «اِضْرار» به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد و یا این که برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد. در پایان برای تأکید می‌فرماید:

«این توصیه‌ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این

(صفحه 101)

احکام را مقرّر داشته و نیز از نیّات وصیّت کنندگان آگاه می‌باشد، درعین حال «حلیم» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فورا مجازات نمی‌نماید:

وَصِیَّةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَلیم».

در جمله «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً» به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «کَلالَةً» است که در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کَلال» یعنی از بین رفتن قوّت و توانایی است. (1) ولی بعدا به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلما در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده و لذا به آنها «کَلالَةً» گفته می‌شود و «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید:
«کَلالَةً» به کسانی گفته می‌شود که‌از متوفی ارث می‌برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزند زاده او نیستند. ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می‌شود که «کَلالَةً» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان «کَلالَةً» هم بر شخص «متوفی» اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است) و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر (کَلالَة) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که اینگونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری‌تر، و لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.
*****
1- در «صِحاحُ اللُّغَةِ» می‌خوانیم:
«اَلْکَلالَةُ فِی الْأَصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَی الْکَلالِ وَ هُوَ ذَهابُ الْقُوَّةِ».
(صفحه 102)
در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است:
1 آن چه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهرا به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفّی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و

خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کند و ظاهرا با هم سازگار نیستند اما با دقّت در مضمون دو آیه روشن می‌شود که هر کدام درباره یک دسته خاصّ از برادران و خواهران سخن می‌گوید و هیچگونه تضادّی در میان آنها نیست.
2 روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ: خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقرّرات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میّت نزدیک‌ترند مقدّم هستند» (1) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می‌باشد.
3 از تعبیر «هُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ: برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود که آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچگونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است.
4 از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که انسان حقّ ندارد از طریق وصیّت یا اعتراف به بدهی که بر ذمّه او نیست صحنه‌سازی بر ضدّ وارثان کند و حقوق آنها را
*****
1- (75 / انفال).

تضییع نماید، او تنها موظّف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حقّ دارد وصیّتی عادلانه که در اخبار حدّ آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید. در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم:
«اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ: زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حقّ مشروعشان به وسیله وصیتّ‌های نا به جا از گناهان کبیره اسلام است». (1) اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتّی بعد از وفات بهره‌مند سازد و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبّت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ارث همسران از یکدیگر

در آیه شریفه آفریدگار هستی، شوهران را مخاطب می‌سازد و سهم آنان را از اموال زنانشان و برعکس، سهم زنان را از اموال آنان مشخّص می‌کند.

«وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ»

و نیمی از میراث زنانتان اگر فرزندی نداشته باشند از آنِ شما است؛ امّا اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم از دارایی بر جای مانده از آنِ شما خواهد بود. البته این، پس از عمل به وصیتی است که می‌کنند یا پرداخت وامی است که ممکن است برعهده آنان باشد. همچنین یک چهارم از ثروتی که شما برجای می‌گذارید اگر فرزندی نداشته باشید برای آنان است؛ امّا اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم دارایی بر جای مانده از آنِ آنها خواهد بود؛ و روشن است که اینها نیز بعد از عمل به وصیتی است که به آن سفارش می‌کنید یا پرداخت بدهیهایی است که برعهده دارید.

*****

1- «مجمع البیان».

در ادامه آیه، در مقام بیان میراث فرزند مادری برمی‌آید و در این مورد می‌فرماید:
«وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ»
و اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران وی از او ارث برند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری برای او باشد، برای هر کدام از آنان یک ششم دارایی او خواهد بود؛ این در صورتی است که میت یک برادر و یک خواهر داشته باشد امّا اگر آنان بیشتر باشند یک سوم دارایی بر جای مانده از او را به ارث می‌برند و باید آن را میان خود تقسیم نمایند؛ این نیز پس از عمل به وصیت و پرداخت بدهی میّت می‌باشد و این عمل به وصیت زمانی خواهد بود که در وصیت خویش زیانی به حقوق ورثه نرسانده باشد.
در مفهوم واژه «کَلالَه» در آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است:
1 به اعتقاد عدّه‌ای از مفسّران، «کَلالَه» به ورثه‌ای که جز پدر و مادر باشد، گفته می‌شود.
2 جمعی معتقدند که این واژه در مورد همه ورثه‌ها جز پدر به کار می‌رود.
3 دسته‌ای دیگر بر آنند که این واژه به معنای کسی است که از او ارث می‌برند.
4 و مطابق روایات رسیده از امامان نور خواهران و برادران میّت را «کَلالَه» می‌گویند. از متن آیه نیز برادران و خواهران مادری میّت دریافت می‌شود؛ امّا از آخرین آیه همین سوره مبارکه چنین برمی‌آید که «کَلالَه» به خواهران و برادران مادری و پدری میّت یا خواهران و برادران پدری تنها گفته می‌شود. واژه «أَوِ امْرَأَةٌ» در آیه شریفه، عطف به «وَ اِنْ کانَ رَجُلٌ» است؛ به عبارت دیگر، خود میّت را «کَلالَه» می‌گویند و منظور این است که «اگر دارایی مردِ «کَلالَه» یا زنِ «کَلالَه» ، به ارث رود، ...» ؛ امّا به عقیده کسانی که «کَلالَه» را به معنای «وَرَثه» گرفته‌اند، تفسیر آیه این است که:
«اگر مردی یا زنی از دنیا برود و پدر و مادر و فرزند نداشته باشد و دارایی او را برادران و خواهران او ارث برند ...».
«ابن عُمَر» و برخی از دانشمندان کوفه نیز آیه را همینگونه تفسیر کرده و واژه «کَلالَه»
(صفحه 105)
را معادل برادران و خواهران کسی گرفته‌اند که خود از دنیا رفته است و وارث طبقه اوّل یعنی پدر و مادر و فرزند ندارد تا از او ارث برند؛ و اینان

وارث او محسوب می‌شوند.
روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وسیله «جابر» رسیده است که این دیدگاه را تأیید می‌کند و آن روایت این است که نامبرده می‌گوید:
در بستر بیماری بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد. از او پرسیدم: «ای پیامبر خدا! من ورثه طبقه اوّل ندارم و ورثه‌ام «کَلالَه» هستند. اینک مرا راه نما که با دارایی‌ام چه کنم؟» و اینجا بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک رسول اکرم فرود آمد و موضوع ارث «کَلالَه» را روشن ساخت.
با این بیان، «کَلالَه» به کسانی گفته می‌شود که میّت را دربرگرفته و به سان برادران و خواهران به گونه‌ای او را احاطه کرده‌اند؛ و طبق این دیدگاه، به ورثه طبقه اوّل، یعنی پدر و مادر و فرزند میّت «کَلالَه» نمی‌گویند، چرا که اصل خویشاوندی و پیوند، همان پیوند پدر و مادری از یک سو و پیوند فرزندی از سوی دیگر است و این دو گروه از دو سو به انسان پیوند می‌خورند. امّا جز این دو گروه، نزدیکان دیگر از اصل پیوند خویشاوندی دورند و به همین جهت است که پیوند برادر و خواهر، نه از نوع پیوند پدری و مادری است و نه از نوع ارتباط فرزندی و از راه ولادت؛ و تنها با نبودن این دو نوع پیوند، اینان انسان را احاطه می‌کنند و از او ارث می‌برند.
از این رو این واژه «کَلالَه» به سان واژه «اِکْلیل» به مفهوم «تاج» است که سر را فرا می‌گیرد، نه به معنای سر. در آیه شریفه نیز واژه «کَلالَه» به آن نوع پیوند خویشاوندی اطلاق می‌شود که میّت پدر و مادر و فرزندی که طبقه اوّل به شمار می‌آیند نداشته باشد تا از او ارث برند، در نتیجه دو سوی پیوند خویشاوندی او خالی باشد؛ که همین خالی بودن دو طرف را «کلاله» گویند و از او به سبک میراث‌بری از «کلاله» ارث می‌برند.
«فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ»
امّا اگر تعداد برادران و خواهران از یک تن بیشتر باشد، یک سوّم مال به گونه مساوی میان آنان تقسیم می‌شود؛ چرا که از دیدگاه امّت، خواهران و برادران مادری
(صفحه 106)
در ارث برابرند.
«مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ ...»
این حکم پس از عمل به وصیت میت و پرداخت بدهی او خواهد بود و عمل به وصیّت نیز زمانی لازم است که او در وصیت خویش به حقوق ورثه زیانی نرسانده باشد ...
در مورد زیان رسان نبودن وصیت، بعضی گفته‌اند مقصود این است که

انسان نباید طوری وصیت کند که در حال حیات و در آستانه مرگ یا پس از مرگ خویش، به اموال و در نتیجه به ورثه خود زیان برساند و برخی دیگر بر آنند که منظور آیه شریفه این است که نباید به بدهی غیرواقعی اقرار کند تا بدان وسیله به ورثه زیان وارد آورد یا در حال بیماری و در آستانه مرگ دستور هزینه و تصرّفی در مال بدهد که چیزی برای ورثه باقی نماند.
در روایتی آمده است که:
«اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ» زیان رساندن به ورثه با وصیّت، از گناهان بزرگ است.
«وَ اللّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ» و خدا دانا و بردبار است.
آری؛ او از مصالح بندگانش آگاه است و مقرّراتش درباره میراث و وصیّت و هر بُعدی از ابعاد زندگی هماره حکیمانه است و نیز ذات پاک او بردبار است و در کیفر گناهکاران شتاب نمی‌ورزد، بلکه با دادن مهلت به آنان برای جبران و توبه و اصلاح بر آنان منّت می‌گذارد.

اشاره‌ای به مقرّرات ارث

در دو آیه‌ای که تفسیر آنها گذشت، از مقرّرات ارث و بیانِ سهام ورثه سخن به میان آمد و اصول مربوط به آن ترسیم شد. اینک ما با الهام از روایات رسیده از امامان نور در این مورد فهرست و فشرده‌ای از مقرّرات ارث را یادآور می‌گردیم که برای دریافت کامل این بحث، باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

دو راه ارث بری

انسان از دو راه، در خور دریافت ارث می‌گردد که عبارتند از:
(صفحه 107)
1 راه سبب.
2 و راه نسب.
راه سبب عبارت است از رابطه همسری و ولاء؛ ارث زوجیت همیشه با نسب همراه است؛ امّا ارث ولاء در صورتی است که نسبی موجود نباشد.
نسب بر دو بخش است:
1 پدر و مادر و کسانی که با آنان نسبت دارند؛
2 فرزند، فرزندزادگان و ...

عوامل محرومیت

سه چیز انسان را از ارث و ارثبری محروم می‌سازد، این سه عامل محرومیت عبارتند از:
1 کفر،
2 بردگی،
3 کشتن کسی که انسان از او ارث می‌برد.
جز این سه چیز، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند پدر و مادر و زن و شوهر را از اصل ارث محروم سازد.

اقسام ورثه

ارث برندگان از دارایی برجای مانده، سه گروه‌اند:
1 فرزند، که از ارث‌بری فرزندزاده یا نواده و برادر و خواهرزاده جلوگیری می‌نماید؛ همچنانکه از ارث بردن خویشاوندان پدر، همانند عمو، عمّه، خاله و دایی جلوگیری می‌کند و نیز از ارث بردن پدر و مادر میّت در بیشتر از یک ششم مال مانع می‌شود، مگر اینکه میّت یک یا دو دختر داشته باشد که در این صورت از آنچه از سهام زیاد آمد، سهمی هم به پدر و مادر می‌رسد.
2 پدر و مادر میّت که مانع از ارث‌بری خویشاوندان خویش، همچون برادر، خواهر و پدر و مادر خود می‌گردند.
3 زن و شوهر، از ارث‌بری دیگران جلوگیری نمی‌کنند؛ و فرزندزاده، در صورتِ نبودِ فرزند، جانشین او در ارث می‌شود و نقش فرزند را در جلوگیری از ارث‌بری
(صفحه 108)
دیگران دارد؛ و کسانی که نزدیکترند، از آنان که دورترند، حقّ تقدّم دارند؛ و نیز فرزند برادر و خواهر در صورتِ نبودِ خودِ آنان، جانشین آنان در ارث می‌شود و با پدر بزرگ و مادر بزرگ شریک می‌شود.

میراث نسب بر دو نوع است:
1 به فرض، 2 به قرابت.
1 ارث برخاسته از فَرْض: ارثی است که مقدار آن در قرآن مقرّر گردیده و ثابت است؛ و کسانی از این نوع ارث بهره‌مند می‌شوند که پیوند خویشاوندیشان با میّت یکسان است، به سان دختر یا دخترانی که با پدر و مادر و یا یکی از آن دو همراه باشند، چرا که هر یک به طور مستقیم و بی‌واسطه با میّت پیوند دارند، از این رو هرگاه یکی از آنان به تنهایی وارث میّت شود، همه دارایی بر جای مانده، از آنِ اوست که، بخشی را به فرض می‌برد و بخشی را به قرابت و هر گاه همگی با هم باشند، هر یک سهم خویش را می‌برد و باقیمانده دارایی نیز به نسبت سهمشان میان آنان تقسیم می‌شود و اگر دارایی به جا مانده به سبب وجود زن یا شوهر از سهام کم بیاید، آن کاهش متوجّه دختر یا دختران می‌شود، نه پدر و مادر یا زن و شوهر.
ممکن است در موردی ورثه میّت تنها از کلاله پدری، یا مادری، یا کلاله پدری و مادری گرد آیند، چرا که خویشاوندی همه آنان با میّت یکسان است؛ در این صورت اگر دارایی بر جای مانده از سهام آنان زیاد آمد، اضافه آن را به کلاله مادری و پدری یا پدری تنها می‌دهند، نه به کلاله مادری تنها.
از سهم زن و شوهر هیچگاه چیزی کم نمی‌شود؛ بنابر این، هرگاه کلاله پدری یا مادری گرد آیند، سهم کلاله مادری درصورتی که یک تن باشد، یک ششم و اگر چند تن باشد، یک سوّم است و باقیمانده دارایی میّت از آنِ «کلاله» پدری است؛ و با بودن کلاله پدری و مادری، کلاله پدریِ تنها ارث نمی‌برد.
2 ارث برخاسته از قَرابَت: و نزدیکی آن است که انسان به تناسب پیوند خویشاوندی
(صفحه 109)
با دیگران از آنان ارث برد و کسانی که به تناسب پیوند و قرابت ارث می‌برند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: پسر و بعد از او فرزند یا فرزندانش که جانشین وی می‌شوند؛ و باید یادآور شد که طبقه نخست، همیشه از ارث‌بری نسل بعد جلوگیری می‌کنند و با بودنِ این نسل، یا کسی از آنان، ارث به نسل دوّم نمی‌رسد.
پس از پسر، پدر نیز درصورت نبودن فرزند، به قرابت ارث می‌برد و همه دارایی در صورتی که تنها باشد، به او می‌رسد.

بعد از پدر، کسانی چون فرزندِ پدر یا پدرِ پدر، یا عمو و عمّه که از جانب پدر با میّت قرابت می‌یابند، ارثشان به قرابت است. بنابراین، پدرِ پدر یا برادری که فرزندِ پدر است، در یک ردیف قرار می‌گیرند؛ همچنین است مادربزرگ که با خواهر در یک ردیف قرار می‌گیرد و دارایی برجای مانده را طبق قانون به نسبت دو بهره برای پسر و یک سهم برای دختر تقسیم می‌کنند.

کسانی که با میّت دو سبب قرابت دارند، از کسانی که تنها یک سبب قرابت دارند، مقدّم می‌باشند و از ارث‌بری آنان جلوگیری می‌کنند. فرزندان خواهر و برادر، جای پدر و مادرشان را می‌گیرند و با پدر و مادر در تقسیم ارث شرکت می‌کنند. به همین ترتیب، جدّ و جدّه گر چه دور باشند و یا خواهران و برادران میّت و فرزندان آنان در ارث شریک هستند.

از خویشاوندان مادری، پدربزرگ و مادر بزرگِ مادری و خویشان آنان همانند دایی و خاله، به قرابت ارث می‌برند؛ و فرزندان مادر به فرض، نه به قرابت. بنابراین، جدّ و جدّه مادری با برادر و خواهر مادری هم سهمند؛ و هرگاه خویشاوندان پدری و مادری با هم گرد آیند و از نظر درجه خویشاوندی مساوی باشند، یک سوّم دارایی برجای مانده برای خویشاوندان مادری و بقیّه آن برای خویشاوندان پدری خواهد بود و بهره پسران در تقسیم، دو برابر دختران است.

و هر گاه یکی از خویشاوندان پدری و مادری از دیگری دورتر باشد، آنکه نزدیکتر است، مانع ارث‌بری دورتر می‌شود و او را از ارث محروم می‌سازد، خواه از طرف پدر باشد، خواه از سوی مادر. این حکم تنها در یک جا استثنا شده و آن زمانی است که

(صفحه 110)

پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو مقدّم بر عمو می‌شود و او ارث را می‌برد.

این بود اصول و چهارچوب مقررات ارث، برای دریافت شاخ و برگهای بسیار بحث باید به کتابهای فقهی مراجعه گردد.

(صفحه 111)

18. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است)

اشاره

مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللاَّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبیراً

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرارداده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند و زنان صالح زنانی هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمائید و (اگر هیچ راهی جز شدّت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدّی بر آنها نجویید (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست). (34 / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُشُوز» از «نَشْز» به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. «مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند:
الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساء». البتّه مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تَعَدّی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظّم با توجّه به مسؤولیّت‌ها و مشورت‌های لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتّی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو «رئیس» و
(صفحه 112)
دیگری «معاون یا عضو» باشد وگرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیّت به خاطر وجود خصوصیّاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکّر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اوّلی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دوّمی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به علاوه تعهّد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حقّ را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البتّه ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلّی را در نظر می‌گیرد و شکّی نیست که از نظر کلّی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیّت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اوّل می‌فرماید:
«این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرارداده» (بِما فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید:
«و نیز این سرپرستی به خاطر تعهّداتی است که مردان در مورد انفاق

کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیّت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همانطور که شخصیّت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محوّل شده از معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

دسته اول: «صالحان و درستكاران و آنها كسانى هستند كه خاضع و متعهّد در برابر نظام خانواده مى‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلكه در غياب او، حِفْظُ الْغَيْب

(صفحه 113)

مى‌كنند» (فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ). يعنى مرتكب خيانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصيّت شوهر و اسرار خانواده در غياب او نمى‌شوند و در برابر حقوقى كه خداوند براى آنها قايل شده و با جمله (بِما حَفِظَ اللّهُ) به آن اشاره گرديده وظايف و مسؤوليت‌هاى خود را به خوبى انجام مى‌دهند. بديهى است كه مردان موظفند در برابر اينگونه زنان نهايت احترام و حقّ‌شناسى را انجام دهند.

شدّت عمل نسبت به زنان متخلّف
دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر اینگونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:
مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند:
«زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَ اللاَّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء اینگونه کارها آنان را به راه آورد و متوجّه مسؤولیّت خود نمود. سپس می‌فرماید:
«در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ) و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حدّ بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز «شدّت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه بدنی کنید:
وَ اضْرِبُوهُنَّ». در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.
ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام
(صفحه 114)

جواب اين ايراد با توجّه به معنى آيه و رواياتى كه در بيان آن وارد شده و توضيح آن در كتب فقهى آمده است و همچنين با توضيحاتى كه روانشناسان امروز مى‌دهند چندان پيچيده نيست زيرا:
اولاً: آيه، مسأله تنبيه بدنى را در مورد افراد وظيفه نشناسى مجاز شمرده كه هيچ وسيله ديگرى درباره آنها مفيد واقع نشود و اتّفاقا اين موضوع تازه‌اى نيست كه منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانين دنيا هنگامى كه طرق مسالمت‌آميز براى وادار كردن افراد به انجام وظيفه، مؤثر واقع نشود، متوسّل به خشونت مى‌شوند، نه تنها از طريق ضرب بلكه گاهى در موارد خاصى مجازات‌هايى شديدتر از آن نيز قايل مى‌شوند كه تا سرحدّ اعدام پيش مى‌رود.
ثانيا: «تنبيه بدنى» در اينجا همانطور كه در كتب فقهى نيز آمده است، بايد ملايم و خفيف باشد به طورى كه نه موجب شكستگى و نه مجروح شدن گردد و نه باعث كبودى بدن.
ثالثا: روانكاوان امروز معتقدند كه جمعى از زنان داراى حالتى به نام «مازوشيسم» (آزار طلبى) هستند كه اين حالت در آنها تشديد مى‌شود تنها راه آرامش آنان تنبيه مختصر بدنى است، بنابراين ممكن است ناظر به چنين افرادى باشد كه تنبيه خفيف بدنى در مورد آنان جنبه آرام بخشى دارد و يک نوع درمان روانى است. مسلّم است كه اگر يكى از اين مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظيفه خود اقدام كند مرد حقّ ندارد بهانه‌گيرى كرده، درصدد آزار زن برآيد، لذا به دنبال اين جمله مى‌فرمايد:
«اگر آنها اطاعت كنند به آنها تعدّى نكنيد:
فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً».
و اگر گفته شود كه نظير اين طغيان و سركشى و تجاوز در مردان نيز ممكن است پديد آيد، آيا مردان نيز مشمول چنين مجازات‌هايى خواهند شد؟ در پاسخ مى‌گويى آرى مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلّف از وظايف مجازات مى‌گردند حتى مجازات بدنى، منتها چون اين كار غالبا از عهده زنان خارج است حاكم شرع موظّف است كه مردان متخلّف را از طرق مختلفى و حتّى از طريق تعزير (مجازات بدنى) به وظايف
(صفحه 115)
خود آشنا سازد. داستان مردى كه به همسر خود اجحاف كرده بود و به هيچ قيمت حاضر به تسليم در برابر حقّ نبود و على او را با شدّت عمل و حتّى با تهديد به شمشير وادار به تسليم كرد معروف است و در پايان مجددا به مردان هشدار مى‌دهد كه از موقعيّت سرپرستى خود در خانواده سوء

استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبيراً».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست:
1 برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سَعْد بن رَبیع» و همسرش «حبیبه» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یارانِ «مَدَنی» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش کتک زد. آن زن به همراه پدرش «زید» نزد پیامبر شکایت برد و آن حضرت پس از رسیدگی، دستور قصاص داد. آنان را برای اجرای دستور بردند که درست در همان لحظات این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شریفه فرمود:
ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه خدا مقرر فرموده بهتر است و آن گاه حکم خویش را برداشت.
2 «کَلْبی» در این مورد آورده است که:
آیه شریفه در مورد «سَعد» و همسرش «خُولَه» فرود آمد و داستان فرود آن همانگونه است.
3 برخی دیگر آورده‌اند که آیه شریفه در مورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمد؛ و آن گاه داستان فرود آن را همانگونه که گذشت روایت کرده‌اند.

این آیه شریفه می‌فرماید:
(صفحه 116)
الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ
مردان در نظام خانواده کارگزار و تدبیرگر امور زنانند و سرپرستی و مدیریت جامعه کوچک خانواده را به عهده دارند؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گرفته است.

در این فراز از آیه شریفه، نخستین رمز کارگزار بودن مردان را در جامعه کوچک خانواده بیان می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و استواری دیدگاه و تصمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و دیگر بدان جهت است که از دارایی و ثمره تلاش خود، هم به زنان مهریه می‌پردازند و هم هزینه خانه و خانواده را تأمین می‌کنند.
فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ
به باور برخی از مفسران، منظور این است که زنان شایسته، فرمانبردار خدا و همسران خویش‌اند؛ و این آیه را گواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید:
یا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ ...» (1)
هان ای مریم! در زندگی هماره فرمانبردار پروردگار خویش باش!
و نیز، در غیاب همسرانشان عفت خویش را پاس می‌دارند.
و به باور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهبانند. به باور ما همه این مفاهیم در آیه موجود است و هیچ ناسازگاری میان دو دیدگاه نیست.
و این پاس داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه و تأمین هزینه زندگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است.
1. سوره آل عِمْران، آیه 34.

برخی بر آنند که به برکت پاس داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند.
وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ
منظور این است که:
آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازند، با مِهر و صفا اندرزشان دهید؛ و اگر گفتگو و خیرخواهی سود نبخشید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینید.
به باور «سعید بن جُبَیْر» پیام این جمله این است که از آمیزش با آنان خودداری ورزید؛ امّا به باور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی با آنان

خودداری کنید. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مِهر به شما و ادامه زندگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، وگرنه به دوری گزیدن شما نیز بها نمی‌دهند و در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام در این مورد رسیده است که به اینگونه زنان سرکش، به هنگام خواب پشت کنید و توجّه ننمایید؛ به همین مفهوم تفسیر شده است.
«فَرّاء» بر آن است که در آیه شریفه، «بیم از نافرمانی» به مفهوم آگاهی از نافرمانی و سرکشی آمده است و واژه خوف گاه به مفهوم علم به کار می‌رود.
از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:
زنان را در صورت سرکشی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسند و در قلمرو مقررات نظام خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید.
و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن با ساقه گیاه یا نی است.
فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً
و اگر آنان از سرکشی خویش بازگشتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شما نخواهد بود.
به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی برای دوری گزیدن و یا هشدار و تنبیه
(صفحه 118)
نمی‌ماند و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سر سازگاری و انجام وظایف داشتند، دیگر به ژرفای جان آنان کار نداشته باشید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلّف نسازید.
إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبيراً به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است.
او برتر از آن است که کسی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظّف سازد.
به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خدا در آخر آیه شریفه این است که به مردان هشدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشند؛ چرا که خدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان ستم کنید، یاری نماید وبر شما پیروز سازد و به بارور برخی منظور این است که:
هان ای مردان با ایمان! خدا شما را به اندازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق

خویش نخواهید.
(صفحه 119)

19. آیه (محکمه صلح خانوادگی)

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُريدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً خَبيراً

و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیّات همه باخبر است). (35 / نساء)

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید:
«اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید» (وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ) و از آن جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید:
«و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها). سپس می‌فرماید:
«اگر این دو حکم با حسن نیّت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» (إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما) و برای این که به «حَکَمَیْن» هشدار دهد که حسن نیَّت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید:
«خداوند از نیّت آنها با خبر و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً).
محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:
1 محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبّت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقرّرات بی‌روح گام برداشت،
(صفحه 120)
در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.
2 در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلّم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیّت و محبّت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم شوند

دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا اینگونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت.
3 داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالبا بی‌تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عدّه هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیّت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیّت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.
4 از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدّت به مقصود خود نائل شوند.
ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیّت این محکمه در اصلاح میان دو
(صفحه 121)
همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده

در آیه شریفه آفریدگار انسان، مردان جامعه را راه نمود که به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های سرکشی و وظیفه ناشناسی همسرانشان چگونه رفتار کنند؛ اینک در این آیه راه می‌نماید که اگر آن تدابیر سودی نبخشید و خطر جدایی احساس گردید، چه باید کرد.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها

و اگر نشانه‌های دشمنی و شکاف پدید آمد و از ناسازگاری آن دو بیمناک شدید، داوری از خاندان مرد و داوری نیز از خانواده زن برانگیزید تا میان آنان سازش پدید آورند.

در این مورد که روی سخن در آیه شریفه با کیست، دیدگاه‌ها متفاوت است:

1 برخی بر آنند که مخاطب آیه همان کسی است که سرپرستی نظام خانواده به عهده اوست.

2 امّا برخی از مفسّران و بیشتر فقها بر این عقیده‌اند که روی سخن با کسی است که این کشمکش خانوادگی در برابر او طرح می‌گردد و توانایی حلّ آن را دارد. روایات رسیده از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز بیانگر این دیدگاه است.

3 به باور پاره‌ای از مفسران نیز روی سخن با دو عضو اصلی خانواده، یعنی زن و مرد و بستگان نزدیک آنان است.

یک پرسش

آیا دو داوری که برای ایجاد سازش و رفع کشمکش برگزیده می‌شوند، در صورت نیافتن راه ادامه زندگی مشترک، می‌توانند آن دو را از هم جدا کنند و به گونه‌ای شرافتمندانه زن را طلاق بدهند و انحلال خانواده را اعلان کنند؟
(صفحه 122)

پاسخ

از روایات رسیده از امامان نور چنین دریافت می‌گردد که آنان تنها با رضایت زن و مرد می‌توانند انحلال خانواده و جدایی زن و مرد را اعلان کنند؛ امّا برخی بر آنند که می‌توانند؛ و روایتی نیز از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌اند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که دو داور از سوی زن و مرد وکالت دارند. بنابراین در صورت عدم امکان سازش و راه نبودن برای ادامه زندگی مشترک می‌توانند جدایی آنان را اعلان کنند.
إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً
به باور برخی منظور این است که اگر آن دو داور به راستی در اندیشه سازش آن زن و مرد و یافتن راه حلّ مشکل آنان باشند، خداوند میان آنان سازش پدید می‌آورد تا بر اساس عدالت و مصلحت داوری کنند؛ امّا برخی بر آنند که اگر دو داور در اندیشه ایجاد سازش میان زن و شوهرش باشند، خدا میان آن زن و مرد سازش پدید می‌آورد و دشمنی و شکاف را از میان بر می‌دارد؛ چرا که او به نیت‌های قلبی و خواسته‌های آن دو، دانا و به مصالح و منافع خانواده و جامعه آگاه است.

20. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت)

اشاره

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ الْجارِ ذِى الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً

و خدا را بپرستيد و هيچ چيز را همتاى او قرار ندهيد و به پدر و مادر، نيكى كنيد، همچنين به خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و همسايه نزديک و همسايه دور و دوست و همنشين و واماندگان در سفر و بردگانى كه مالک آنها هستيد، زيرا خداوند، كسى را كه متكبّر و فخر فروش است (و از اداى حقوق ديگران سرباز مى‌زند،) دوست نمى‌دارد. (36 / نساء)

باید توجه داشت که «مُخْتال» از ماده «خِیال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تَخَیُّلات» خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب «خَیْل» گفته می‌شود نیز به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبّران گام برمی‌دارد و «فَخُور» از ماده «فَخْر» به معین کسی است که فخرفروشی می‌کند، بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبّرآمیز خارجی است. آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی اعم از حقّ خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود:

1 نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت‌پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک و نیّت را خالص و اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حقّ خداوند بر مردم کرده است و می‌گوید:

«خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید:

وَ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَيْئاً».

2 سپس اشاره به حقّ پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آنها نیکی کنید (وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً). حقّ پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی

(صفحه 124)

آن تکیّه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (1) از این تعبیرهای مکرّر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

3 سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِذِی الْقُرْبی).

این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده

است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن ها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم‌تری در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکّل‌تر، به نام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.
4 سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حقّ آنها می‌کند (وَ الْیَتامی). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبّت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت‌کار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حقّ یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع.
*****
1- (83 / بقره)، (151 / انعام)، (3 / اسراء).
(صفحه 125)
5 بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (وَ الْمَساکینِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیّت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.
6 سپس توصیه به «نیکی در حقّ همسایگان نزدیک می‌کند» (وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی).
در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسّران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.
7 سپس درباره «همسایگان دور سفارش می‌کند» (وَ الْجارِ الْجُنُبِ) و منظور از آن دوری مکانی است، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (1) که در شهرهای کوچک تقریبا تمام شهر را در برمی‌گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع

خانه‌های اطراف آن را تقریبا پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلما شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند). جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک» ، تصریح به حقّ «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را دربرمی‌گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور
*****
1- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد 1، صفحه 480.
(صفحه 126)
نیز صریحا برده شود و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حقّ جِوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود. (مگر آن هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حقّ جِوار» در اسلام به قدری اهمیّت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم:
«ما زالَ (رَسُولُ اللّهِ) یُوصی بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا اَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ: آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در «تفسیر المَنار» و «تفسیر قُرْطُبی» از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود:
«وَاللّهِ لا یُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد ...»
یکی پرسید: چه کسی؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«اَلَّذی لا یَأْمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (1)
8 سپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می‌کند» (وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ). ولی باید توجه داشت که «الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، دربرمی‌گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقّت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می‌گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای‌از روایات «وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» به رفیق سفر (رَفیقُکَ فِی السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (اَلْمُنْقَطِعُ اِلَیْکَ یَرْجُوْ نَفْعَکَ) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز دربرمی‌گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلّی

برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران.
*****
1- «تفسیر قُرْطُبی» ، جلد 3، صفحه 1754.
(صفحه 127)
9 دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند (وَ ابْنِ السَّبیلِ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکّنی باشند، در سفر به علّتی وا می‌مانند و تعبیر جالب «ابْنِ السَّبیلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرارگیرند.
10 در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ). در حقیقت آیه با حقّ خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمنا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید:
«خداوند افراد متکبّر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد» (إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً). به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبّر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السّبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادتی محروم است. گواه براین معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده:
یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:
«در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبّر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدّی که من گریه کردم، فرمود:
«چرا گریه می‌کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزو متکبّران باشم فرمود:
«نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبّر نیست، تکبّر آن است که انسان در مقابل حقّ، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)».
(صفحه 128)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«جار»: همسایه
«جُنُب»: دور
«مُخْتال»: خودخواه، خود بزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی‌اساس برای خویش مقام و موقعیتی می‌پندارد که فاقد آن است.
«فَخُور»: فخر فروش و کسی که امتیازات و نقاط قوّت خویش را به منظور خودنمایی به رخ دیگران می‌کشد و به انگیزه خودبزرگ بینی برمی‌شمارد؛ امّا به کسی که گاه نعمت‌های خدا را به خود برمی‌شمارد و سپاس می‌گزارد، سپاسگزار گفته‌اند.

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش‌های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می‌کند و می‌فرماید:
وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً
خدای را به یکتایی بپرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت‌هاست.
وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ
و به پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید.
(صفحه 129)
وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ
به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ امّا به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود:
اَلْجیرانُ ثَلاثَةٌ: جارٌ لَهُ ثَلاثَةُ حُقوقٍ،
حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ اَلْقَرابَةِ وَ حَقُّ اَلْاِسْلام،
وَ جارٌ لَهُ حَقّانِ: حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْاِسْلام؛
وَ جارٌ لَهُ حَقُّ اَلْجِوارِ، اَلْمُشْرِکُ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ. (1)
همسایگان انسان سه گروهند:
دسته‌ای از آنان از حقّ همسایگی، خویشاوندی و مسلمانی برخوردارند؛ و دسته‌ای از حقّ همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حقّ همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند.
«زَجّاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیک، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیک است و او را می‌بینید و می‌شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است.
در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده‌اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از

همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. امّا ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حقّ دیگری نیز پیدا می‌کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی‌خورد.

وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ

و به یار همراه و یا همنشین نیز نیکی کنید.

در مورد این فراز، دیدگاه‌ها متفاوت است:

1 گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت حقوق و حدود و مواسات با او است.

1 - حِلْیَةُ الاَوْلیاء، ج 5، ص 207 با اندک تفاوت؛ اَحکامُ القرآن، جَصّاص، ج 2، ص 195.

(صفحه 130)

2 و گروهی بر این باورند که منظور همسر انسان است.

3 پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی‌است که به شما روی آورده و انتظار یاری دارد.

4 و پاره‌ای نیز می‌گویند منظور کارگر و خدمتگزار انسان است. به باور ما آیه همه اینها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سفارش شده است.

وَ ابْنِ السَّبیلِ

در این مورد برخی بر آنند که منظور این است که به در راه ماندگان نیز نیکی کنید و برخی دیگر می‌گویند منظور نیکی به میهمان است.

ابن عبّاس می‌گوید:

میهمانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکی نیز صدقه است.

«جابر» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

هر نیکوکاری صدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز رو به‌رو گردی و آب ظرف خویش را به ظرف او و به سود او بریزی.

وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ

و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سخت و طاقت‌فرسا به آنها خودداری نمایید.

إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً

و بهوش باشید که خدا مردم متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد.

ابن عبّاس می‌گوید:

دلیل بیان دو صفت منفی تکبر و فخرفروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از بستگان و همسایگان نیازمند خویش متنفّرند و با آنان رفتار شایسته ندارند.

گفتنی است که آیه شریفه در بردارنده همه محتوا و ارکان اسلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نماید؛ و اگر کسی درباره این آیه شریفه درست بیندیشد، از هر نوع پند و اندرز سخنوران بی‌نیاز است و به علوم و دانش‌های گوناگون دانشوران دست می‌یابد.
(صفحه 131)

(1) در آیاتی که گذشت، قرآن شریف یک سلسله تدابیر ظریف و سازنده را برای استحکام و استواری نظام خانواده و حلّ بحرانها ترسیم می‌کند که اگر به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های بحران در روابط خانواده و به صدا در آمدن زنگ خطر، این تدابیر به شیوه‌ای شایسته مورد عمل قرار گیرد، بسیاری از بحرانها و زیان‌های برخاسته از آن به خوبی برطرف شده و یا به صورت شرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خطّ پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

جامعه جهانی از جامعه‌های گوناگون و هر کدام از این جامعه‌ها از واحدهای خانواده پدید آمده‌اند.
اگر خانواده بزرگ بشری یا جامعه‌های کوچک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه‌گی و انحطاط و از هم‌گسیختگی و پیدایش راه تکامل و پیشرفت، نیازمند به اداره و مدیریت و کارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج گرفتن به پر فرازترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم گسیختگی خانواده نیازمند به نظام و مدیریت و مدیر و معاون و مشاور است.
ضرورت مدیریت در جهان کنونی به گونه‌ای روشن است که پیش از شکل‌گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود:
«لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ ...» (2) مردم هر جامعه و تمدنی، ناگزیر از مدیریّت و اداره و کارگزارند.
و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد.
1. مترجم.
2. نَهْجُ البَلاغَه، خ 40.

2 مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابل دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم.
با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانی زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می‌گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد. آری، الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ ...

3 رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند:
1 انجام وظیفه
2 ایجاد وظیفه
هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می‌کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می‌گیرد و از هم گسست ناپذیر می‌گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید:
«فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ ...».
و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای
(صفحه 133)
آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مردِ خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را پاس می‌دارند.
4 راه رویارویی با بحران‌های خانوادگی
هر جامعه‌ای در فراز و نشیب‌های زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست.
درس دیگری که از آیات مورد بحث می‌گیریم این است که در صورت بروز نشانه‌های بحران و سرکشی زن یا مرد و پایمال ساختن حقوق و نادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟
اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می‌گردد که به ترتیب عبارتند از:
1 اندرز و گفتگوی شایسته و انسانی برای حلّ مشکل.
2 مبارزه منفی و قطع رابطه محدود.
3 و آخرین راه برای مدیریت، اندکی «شدت عمل» با رعایت همه مقررات انسانی.
4 و پس از آن مراجعه به محکمه خانوادگی و فامیلی تا داوری نمایند و راه ادامه زندگی مشترک و نظام خانواده را ارائه و موانع همکاری را بر طرف یا انحلال آن را اعلان کنند.
(صفحه 134)

21. آیه (بُخل، آفت اخلاقی خانواده است)

اشاره

الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً
آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. (37 / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بُخْل» غالبا از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می‌کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد و این که می‌گوید:
عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای «تَکَبُّر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند. ضمنا باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می‌شود، بسیارند کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بُخْل»: این واژه اسم ذَمّ است و به مفهوم سختی در بخشش و سرباز زدن از اعطای چیزی است که بخشیدن آن لازم است؛ و در مورد کسی به کار می‌رود که کارش گناهی بزرگ است. پاره‌ای نیز بر آنند که به معنای سرباز زدن از چیزی است که منع آن بی‌ثمر و اعطای آن نیز بدون زیان است.
واژه «شُحّ» نیز به مفهوم «بُخْل» است و هر دو در برابر جود و بخشش قرار دارند. به بیان علی بن عیسی، بخل، منع از بخشش است؛ چرا که طبیعت بخیل از آن رنج می‌برد و جود، بذل احسان است؛ چرا که انسان بخشنده از بخشش رنج نمی‌برد که شادمان می‌گردد.
(صفحه 135)
در این آیه شریفه به یکی از خصلت‌های نکوهیده و بازدارنده می‌پردازد و به کسانی که دچار این آفت هستند هشدار می‌دهد که:
الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ
همان کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به این کار زشت وامی‌دارند و آنچه را خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند؛ و اشاره می‌کند که ما برای کفرگرایان عذابی خفّت آور فراهم ساخته‌ایم.
به بارو گروهی از مفسّران منظورِ آیه شریفه کسانی هستند که از پرداخت حقوق مالی خویش سرباز می‌زنند و دیگران را نیز باز می‌دارند؛ امّا به باور برخی دیگر، منظور کسانی هستند که از بیان اوصاف و نشانه‌هایی که از پیامبر اسلام شناخته‌اند، بخل می‌ورزند و یاران پیامبر را نیز به آن وسوسه می‌کنند.
وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
و آنچه را که خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند.
برخی از مفسران در تفسیر این فراز می‌گویند:
منظور این است که آنان می‌کوشند تا با پنهان ساختن نعمت‌ها و امکانات اقتصادی که خدا به آنان ارزانی داشته است، برای خصلت نکوهیده «بُخْل» خویش بهانه و عذری بیابند. برخی نیز بر آنند که آنان آگاهی خویش در مورد پیامبر اسلام و حقّانیت دعوت و بعثت او را پوشیده می‌دارند.
به باور ما، آیه شریفه از هر نوع بخل و خست و بخل ورزی هشدار می‌دهد؛ خواه در امور مادّی و اقتصادی باشد، یا علمی و بهره‌دهی معنوی.
با این بیان، هر کس از ادای آنچه بر عهده اوست سرباز زند و مردم را از

انجام آنها باز دارد و حقایق و فضایل و ارزش‌های کسی را کتمان کند در خور نکوهش است.
در روایت است که خدای بخشاینده هرگاه به کسی نعمتی ارزانی داشت، دوست دارد آثار نعمت خویش را در زندگی او بنگرد.
وَاعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً.
و ما برای کسانی که نعمت‌های خدا را با کتمان حقایق انکار می‌کنند و یا به خود و هوشمندی خویشتن نسبت می‌دهند، عذابی خفّت آور آماده ساخته‌ایم؛ عذابی که
(صفحه 136)
مایه خواری و رسوایی و باعث اهانت به آنان می‌شود؛ و این دستاورد خود آنان است.
(صفحه 137)

22. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)

اشاره

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست. (58 / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصّی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می‌شود و صریحا می‌گوید «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها بدهید:
«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها». روشن است امانت معنى وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادّی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد، یا غیر مسلمان و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر در اسلام» است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجّه این که در شأن نزول آیه فوق، امانت تنها یک امانت مادّی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

در قسمت دوّم آيه، اشاره به دستور مهم ديگرى شده و آن مسأله «عدالت در حكومت» است. آيه مى‌گويد:
«خداوند نيز به شما فرمان داده كه به هنگامى كه ميان مردم قضاوت و حكومت مى‌كنيد، از روى عدالت حكم كنيد:
وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». سپس براى تأكيد اين دو فرمان مهم مى‌گويد:
«خداوند پند و اندرزهاى خوبى به شما مى‌دهد: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ».
باز تأكيد مى‌كند و مى‌گويد:
«در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را مى‌شنود و هم كارهاى
(صفحه 138)
شما را مى‌بيند:
إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً». اين قانون نيز، يک قانون كلّى و عمومى است و هر نوع داورى و حكومت را چه در امور بزرگ و چه در امور كوچک بوده باشد شامل مى‌شود، تا آن جا كه در احاديث اسلامى مى‌خوانيم:
روزى دو كودک خردسال، هر كدام خطى نوشته بود و براى داورى در ميان آنها و انتخاب بهترين خط به حضور امام حسن رسيدند، على كه ناظر اين صحنه بود فورا به فرزندش گفت:
«يا بُنَىَّ انْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَاِنَّ هذا حُكْمٌ وَ اللّهُ سائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ:
فرزندم! درست دقّت كن، چگونه داورى مى‌كنى، زيرا اين خود يک نوع قضاوت است و خداوند در روز قيامت درباره آن از تو سؤال مى‌كند». (1)
اين دو قانون مهم اسلامى (حفظ امانت و عدالت در حكومت) زيربناى يک جامعه سالم انسانى است و هيچ جامعه‌اى خواه مادّى يا الهى بدون اجراى اين دو اصل، سامان نمى‌يابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تُؤَدُّوا»: ادا کنید، باز پس دهید.
«سَمیع»: شنوا.
«بَصیر»: بینا.

امانتداری و دادگری

در این آیه شریفه خدای پر مهر مردم را به ادای امانت‌ها فرمان می‌دهد و می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها

در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست:

1 به باور بیشتر مفسّران، منظور آیه شریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی و یا خدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، مادّی یا

*****

1- «مجمع البیان» ، جلد 3، صفحه 64.

(صفحه 139)

معنوی که به عنوان امانت به شما سپرده شد، آن را باز پس دهید و رعایت امانت کنید. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام - که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است.

2 اما گروهی دیگر بر این باورند که منظور آیه شریفه مدیریت جامعه است و روی سخن نیز با زمامداران است که باید حقوق مردم را رعایت نمایند و با گفتار و عملکرد شایسته، آنان را به راه دین خدا برند.

از پنجمین و ششمین امام نور نیز این دیدگاه روایت شده و فرموده‌اند که:

خدا هر یک از امامان راستین را موظّف ساخت که تدبیر امور دین و دنیای مردم را به امام پس از خویش سپارند.

ادامه آیه شریفه این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید:

«وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ...». (1)

و نیز از پیشوایان راستین روایت است که:

دو آیه در قرآن است که یکی بیانگر حقوق ماست و دیگری روشنگر حقوق شما مردم؛ و آن گاه به تلاوت همین دو آیه پرداختند.

به باور ما این دیدگاه در درون همان دیدگاه نخست گنجانیده شده است؛ چرا که از جمله امانت‌های بزرگ خدا امامان راستین هستند؛ به همین دلیل است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود:

«اِنَّ اَداءَ الصَّلوةِ وَ الزَّكوةِ و الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ مِنَ الْأَمانَةِ ...».

خواندن نماز، پرداخت حقوق مالی، گرفتن روزه و انجام حج از جمله ادای امانت‌هاست؛ و نیز از جمله ادای امانت، فرمانی است که به زمامداران در مورد پخش عادلانه درآمدها و صدقات و غنایم و دیگر منابع ملّی که حقوق مردم در آنهاست، داده شده است.

آری، خدا موضوع امانت و امانتداری را تا آن جا بزرگ و پراهمیت شمرده است

1. سوره نِساء، آیه 59.
(صفحه 140)
که به خیانتکاران اینگونه هشدار می‌دهد: «یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ ...» (1) خدا نگاه‌های خائنانه و دزدانه را می‌داند و از آنها آگاه است.
و اینگونه آنان را بر حذر می‌دارد: «... لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ ...» (2) ... به خدا و پیام‌آورش خیانت نکنید ...
و از امانتداران اینگونه تجلیل می‌کند:
«وَ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ ...». (3)
و از پیروان کتاب‌های آسمانی کسی‌است که اگر مال بسیاری را به او به امانت سپاری آن را به تو بر می‌گرداند ...
3 پاره‌ای از دانشمندان نیز در تفسیر آیه می‌گویند:
در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است و به آن حضرت دستور می‌دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از کلیددار آن، «عُثمان بن طَلْحه» برای پاکسازی خانه از بت‌ها گرفته بود، به او باز پس دهد؛ چرا که پیامبر در این اندیشه بود که «عبّاس» را کلید دار کعبه سازد تا او افزون بر پرده‌داری کعبه و سیراب ساختن زائران، این کار را نیز به عهده گیرد.
به باور ما این دیدگاه گرچه درست به نظر می‌رسد و روایتی هم آن را تأیید می‌کند، اما دو دیدگاه گذشته بهتر و استوارترند؛ چرا که اگر فرمانی جهان شمول و با مفهوم گسترده در موردی ویژه صادر گردید، نباید آن را در مورد خاص خود محدود ساخت، بلکه باید به مفهوم گسترده و جهان شمول آن عمل کرد.
وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ
این فراز از آیه شریفه به زمامداران عصرها و نسل‌ها و مدیران و داوران و دستگاه‌های قضایی فرمان می‌دهد که در میان جامعه بر اساس دادگری و عدالت حکم کنند.
نظیر این آیه شریفه در قرآن که مردم را به عدل و انصاف فراخوانده بسیار است؛ برای نمونه می‌فرماید:
1. سوره مؤمن، آیه 19.
2. سوره اَنْفال، آیه 27.
3. سوره آل عِمْران، آیه 75.
(صفحه 141)
«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...» (1)
هان ای داود! ما تو را در روی زمین به خلافت برگزیدیم، پس میان مردم بر اساس حقّ و عدالت داوری کن!
و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که به امیرمؤمنان فرمود:
علی جان! میان دو تن که نزدت به داوری می‌آیند، در نگاه و گفتارت

برابری را رعایت کن!
«سَوِّ بَیْنَ الْخَصْمَیْنِ فی لَحْظِکَ و لَفْظِکَ». (2)
و نیز در روایت آمده است که دو کودک نوشته خویشتن را نزد امام حسن علیه‌السلام بردند تا بهترین را برگزینند. هنگامی که امیرمؤمنان از موضوع آگاه شد، به حضرت مجتبی فرمود:
«پسرم!در مورد داوری خویش نیک بیندیش، چرا که خدا در روز رستاخیز از همین حکم نیز تو را بازخواست خواهد کرد.»
یا بُنَیَّ انْظُرْ کَیْفَ تَحْکُمُ فَاِنَّ هذا وَ اللّهِ سائِلُکَ عنهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ.
و در بخش پایانی آیه می‌فرماید:
إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً
این فراز از آیه شریفه روشن می‌سازد که فرمان خدا و اندرز او در مورد ادای امانت و هشدار از خیانت و نیز فرمان او به رعایت عدل و داد به سود شما و جامعه شماست.
پاره‌ای نیز گفته‌اند که منظور از «موعظه» دعوت به نیکی‌ها و ارزش‌ها و هشدار از ضدّ ارزش‌هاست.
و خدا به همه شنیدنی‌ها، شنوا و به همه دیدنی‌ها بیناست. پاره‌ای نیز بر آنند که:
خدا به گفتار و عملکرد شما دانا و آگاه است.
یادآوری می‌گردد که آمدن واژه «کان» در این موارد نشانگر آن است که خدا هماره شنوا و دانا بوده و هست و خواهد بود.
1. سوره ص، آیه 26.
2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 248.

23. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید)

اشاره

ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْناکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً
آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آن چه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است. (79/نساء)

«مُشَیَّدَة» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این مادّه اطلاق می‌شده است، بنابراین «بُرُوجٍ مُشَیَّدَة» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم مُشَیَّدَة به معنی ً مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه 99 سوره حجر و آیه 48 مُدَّثِّر از مرگ تعبیر به «یَقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیّتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیّت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند، این آیات هشداری به آنها می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر «یُدْرِکْکُم» به آنها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیّت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی مادّه «یُدْرِکْکُم» این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. با توجّه به این واقعیّت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکرّرات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً

(صفحه 143)

مرگ یک واقعیّت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می‌گوید:
«آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می‌گویند از طرف خدا است» یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می‌گویند:
«اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او بوده است» و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ). در هر حال قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که از نظر یک موحّد و خداپرست تیزبین «همه این حوادث و پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیه خدا است» که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ) و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکّر و تعمّق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید:
«پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند» (فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید:
ما اَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ
هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است.
به باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امّت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسَنَة» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست.
وَ ما اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ
در مورد دو واژه «حَسَنَه» و «سَیِّئَه» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست.
(صفحه 144)
1 «ابن عبّاس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایمِ پیکار «بَدْر» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «اُحُد» است.
2 اما «ابومُسلِم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که:
مردم مسلمان در پیکار «بدر» ، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «اُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند.
3 به باور برخی منظور از واژه «حَسَنَه» ، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَیِّئَه» نافرمانی خدا و پیامبر.
4 اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه به سان آن آیه است که می‌فرماید:
«وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها ...». (1) کیفر بدی و گناه، به سان آن، بدی و کیفر خواهد بود ...
5 و گروهی نیز می‌گویند:
منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی خدا و بیدادگری دامانگیر انسانها می‌گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد.

و بلاها را بدان دلیل «سَیِّئَه» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که:
همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می‌گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می‌گردد (نظیر مشکلات خانوادگی)، ثمره عملکرد نادرست خود شماست.
نظیر این هشدار در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید:
«وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ ...». (2) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید.
1. سوره شُوری، آیه 40.
(صفحه 145)
به باور «بَلْخی» تفسیر این آیه اینگونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفّاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشداری است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«ما مِنْ خَدْشٍ بِعُودٍ و لاَ اخْتِلاجِ عِرْقٍ وَ لا عَثْرَةِ قَدَمٍ إِلاّ بِذَنْبٍ وَ ما یَعْفُو اللّهُ عَنْهُ اَکْثَرُ».
هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می‌آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می‌گردد و یا هر لغزش پایی پیش می‌آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می‌گیرد و می‌بخشد بیشتر است.
«علیّ بن عیسی» می‌گوید:
آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پر مهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه بر اثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر گناه است و یا جنبه هشدار و تأدیب دارد.
وَ اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً
و ما تو را برای مردم به عنوان پیام آوری فرستادیم؛ و این کار ما، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکی است و مخالفت با پیام تو، گناه و زشتکاری و بیدادگری است.
در مورد چگونگی پیوند این فراز از آیه به فرازهای پیشین گفته‌اند:
منظور این است که هر چه به آنان برسد از شومی گناهان آنهاست و تو پیام آوری هستی که فرمانبرداری از تو، به سان فرمانبرداری از خدا و

نافرمانی‌ات به سان نافرمانی اوست. با این بیان تو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند.
وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً
و گواهی خدا بر رسالت و صداقت تو بسنده است و به باور برخی خدا برای گواهی بر نیک و بد بندگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فراز از آیه این است که مردم را به نیکی‌ها تشویق و از بدی‌ها هشدار دهد.
1. سوره شُوری، آیه 30.
(صفحه 146)

24. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالبا دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است)

اشاره

مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصيبٌ مِنْها وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقيتاً
کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می‌کند. (85/نساء)

کلمه «شَفاعَت» در اصل از ماده «شَفْع» به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیّئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است. «کِفْل» در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد و به همین جهت هرگونه گناه و سهم بد را کِفْل می‌گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کِفالَت گفته می‌شود. «مُقیت» در اصل از ماده قوت به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می‌کند، بنابراین «مُقیت» که اسم فاعل از باب اِفْعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می‌پردازد و از آن جا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمه مُقیت به معنی «حافِظ» نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می‌دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلما حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حَسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه «مُقیت» اراده شود. مسؤولیّت هر کس در برابر اعمال خویش به
(صفحه 147)
آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حقّ و مبارزه با فساد چشم بپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود. آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتّی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجّهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده:
«مَنْ اَمَرَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ نَهی عَنْ مُنْكَرٍ اَوْ دَلَّ عَلی خَيْرٍ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَريكٌ

وَ مَنْ اَمَرَ بِسُوءٍ اَوْ دَلّ عَلَیْهِ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَریکٌ: هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است». مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتّی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند. از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیّئه، دعای نیک یا بد درحقّ کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود. از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود:
«مَنْ دَعا لاَِخیهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ اُسْتُجیبَ لَهُ وَ قالَ لَهُ الْمَلَکُ فَلَکَ مِثْلاهُ فَذلِکَ النَّصیبُ: کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می‌رسد و فرشته پروردگار به او می‌گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصیب در آیه همین است». (1) و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه‌ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر نوع
*****
1- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه شریفه.
(صفحه 148)
کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَفاعت»: این واژه از ریشه «شَفیع» که به مفهوم «جفت» است گرفته شده و بدان دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او، در حقیقت خود را رفیق او قرار می‌دهد به او «شَفیع» و به کارش شفاعت گفته‌اند. نیز به کسی که ملک دیگری را جزء ملک خود سازد «شَفیع» گفته می‌شود.
به صراحتِ آیات قرآن و انبوه روایات، اصل شفاعت به اذن خدا، یک موضوع تردید ناپذیر است، اما در مورد ابعاد و قلمرو آن دیدگاه‌ها یکسان نیست:
گروهی بر آنند که پیامبر گرامی اهل بهشت را شفاعت می‌کند و به برکت شفاعت آن حضرت به درجات والاتری اوج می‌گیرند. اما دیگران می‌گویند:
پیامبر آن گروه از گناهکاران امّت را که از دین و آیین آنان خشنود است و در کنار اندیشه و عقیده شایسته و توحیدی و خداپسندانه خود دستخوش لغزش‌هایی نیز شده‌اند، شفاعت خواهد کرد، تا به برکت آن از کیفر خدا در امان بمانند و خدا آنان را بیامرزد.
«کِفْل»: به مفهوم بهره و نصیب آمده است. پاره‌ای نیز آن را به معنای وِزر و وَبال گرفته‌اند.

در این آیه شریفه می‌فرماید:
مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها
هر کس شفاعت پسندیده و تشویق خدا پسندانه‌ای کند، از آن کار بهره‌ای خواهد داشت؛ و هر کس شفاعت ناپسند و تشویق به کار بدی کند، برای او نیز از آن گناه و زشتی، بهره‌ای خواهد بود.

(صفحه 149)
در مورد شفاعت دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور برخی، از جمله «ابن عبّاس» منظور از شفاعت در آیه شریفه، اصلاح و ایجاد سازش میان دو نفر است که فرد اصلاحگر نیز پاداشی خواهد داشت؛ همانگونه که اگر کسی با آتش افروزی و سخن چینی بذر کینه و دشمنی افشاند، گناهکار خواهد بود.
2 به باور برخی دیگر شفاعت پسندیده به مفهوم میانجیگری‌هایی است که در میان مردم رواج دارد. با این بیان اگر میانجی‌گری، در راه شایستگی و عدالت و انصاف بود، پسندیده است و اگر در راه ستم و انحراف انجام شد ناپسند است. به همین دلیل است که میانجیگری به مفهوم نخست مورد تشویق است و به مفهوم دوم ناپسند و حرام.
در روایت است که:
«اِشْفَعُوا تُؤْجَرُوا» میانجیگری شایسته نمایید تا پاداش دریافت دارید.
و نیز آمده است که:
«مَنْ حالَتْ شَفاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدودِ اللّهِ فَقَدْ ضادَّ اللّهَ فی مُلْکِهِ؛ وَ مَنْ اَعانَ عَلی خُصُومِهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ کانَ فی سَخَطِ اللّهِ حَتّی یَنْزَعَ». (1)
کسی که با شفاعت و میانجیگری مانع اجرای عادلانه یکی از مقررات خدا گردد، در حقیقت با خدا در قلمرو قدرتش به مخالفت برخاسته است؛ و کسی که بدون آگاهی بر کشمکش، یکی از دو طرف را یاری رساند، در خشم خداست تا آن گاه که از روش ظالمانه‌اش دست کشد.
3 «جُبّائی» بر آن است که شفاعت پسندیده، دعای خیر درباره مردم و شفاعت ناپسند، دعای زیانبار در مورد آنان است.
4 پاره‌ای نیز می‌گویند:
شفاعت در اینجا به مفهوم یاری و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در جهاد با تجاوزکاران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش آخرت آن بهشت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدین و همنوع رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نکوهش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود.
1. سُنَن بِیْهَقی، ج 6، ص 82؛ سُنَن ابی داوود، ج 3، ص 305، ح 3597؛ مُسْنَد احمد، ج 2، ص 70 و 82.
(صفحه 150)
وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً
و خدا همواره بر هر چیزی تواناست.

واژه «مُقیت»

در مورد مفهوم این واژه نیز نظراتی آمده است:
1 به باور برخی این واژه به مفهوم توانا و پر اقتدار آمده است.
2 و به باور برخی دیگر، به مفهوم کسی است که هر چیزی را از روی حساب ارزانی دارد و شمار و حساب آن را داشته باشد.
3 پاره‌ای به مفهوم گواه معنا کرده‌اند.
4 و پاره‌ای دیگر به معنای حسابگر و حساب کننده.
5 و «جُبّائی» می‌گوید:
واژه «مُقیت» به معنای کیفر کننده است؛ چرا که خدا پاداش هر کار نیک و کیفر هر گناهی را خواهد داد.
(صفحه 151)

25. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً
ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه این که اگر آنها غنیّ یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حقّ منحرف خواهید شد و اگر حقّ را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. (135 / نساء)

«تَلْوُوا» از ماده «لِیّ» به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی «پیچیدن و تاب دادن» آمده است. «قَوّامین» جمع قَوّام «صیغه مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد. تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپاخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین «قیام به کار» کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدّی درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.
سپس برای تأکید مطلب مسأله «شهادت» را عنوان کرده، می‌فرماید:
«به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حقّ دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» (شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ). این موضوع
(صفحه 152)
در همه اجتماعات و مخصوصا در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حبّ و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند اما حقّ و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصا از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می‌شود که افراد تازه مسلمان حتّی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت‌هایی که به ضرر بستگانشان می‌شد خودداری می‌کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار داد. (1) ولی همانطور که آیه اشاره می‌کند این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتّی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد. ضمنا از این جمله استفاده می‌شود که بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتّهام به طرفداری و اعمال تعصّب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می‌فرماید:
«نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف

ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حقّ به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حقّ برسانند و نه فقیر با اجرای «عدالت» گرسنه می‌ماند» (إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللّهُ أَوْلی بِهِما). باز برای تأکید دستور می‌دهد که «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» (فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا) و از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، هوی‌پرستی است و اگر اجتماعی هوی‌پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیّتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می‌فرماید:
«اگر مانع رسیدن حقّ به حقّدار شوید و یا حقّ را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حقّ از آن اعراض
*****
1- «المُنار» ، جلد 5، صفحه 455.
(صفحه 153)
کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است» (وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً). در حقیقت جمله اِنْ إِنْ تَلْوُوا اشاره به تحریف حقّ و تغییر آن است، در حالی که جمله تُعْرِضُوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حقّ می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَوّام»: این واژه مبالغه از واژه قیام است و به مفهوم کسی است که به عدل و داد عادت کرده و عدالت و دادگری راه و رسم اوست.
«قِسْط»: عدل و داد.
«لَیّ»: در اصل به مفهوم جلوگیری و به تأخیر افکندن و پیچانیدن و تاب دادن است و در اینجا در مورد تحریف حقایق برای حق‌کشی به کار رفته است.

در آیه گذشته، خدای پرمهر روشنگری فرمود که پاداش شکوه‌بار دنیا و آخرت یکسره به دست اوست؛ اینک در این آیه مردم را به عدالت و دادگری در همه میدانها سفارش می‌کند و از آنان می‌خواهد که برای عدالت به پاخیزند و به ستم و بیداد نزدیک نشوند و دیگران را نیز هشدار دهند:
یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ
هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هماره برای عدالت و دادگری به پا خیزید و برای خدا گواهی دهید. آری، باید عدالت و دادگری شیوه و راه و رسم و عادت شما باشد و در میدان‌های گفتار، نوشتار و میدان عمل، بر اساس عدالت رفتار کنید و برای عدالت حرکت نمایید.
شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ
*****
1- «تفسیر تِبْیان» ، جلد 5، صفحه 356.
(صفحه 154)
«شُهَداء» جمع واژه «شَهید» است. مفهوم آیه این است که خدا به بندگانش فرمان می‌دهد که در گفتار و گواهی خویش راستی و حق گرایی را راه و رسم خویش قرار دهند و در این کار پایدار باشند تا هم خشنودی خدا را به دست آورند و هم به بارگاه او نزدیک گردند، گرچه این حقگویی و گواهی بر اساس عدالت به زیان خود و یا پدر و مادرشان باشد؛ و هرگز به خاطر ثروت ثروتمند و یا تهیدستی بینوا از عدالت انحراف نجویید!
«ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید:
منظور این است که در گواهی و داوری خود، هماره جانبدار عدل و داد باشید، خواه به سود خود یا نزدیکانتان باشد و یا به زیان شما و بستگانتان؛ چرا که خدای دادگر همه را در برابر قانون و در برابر عدل و داد و گواهی و آیین دادرسی و داوری، برابر نگریسته و کسی را بر دیگری برتری نداده است.

گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست

آیه مبارکه نشانگر این واقعیت است که گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر، خواه به سود آنان باشد و یا به زیانشان، جایز است؛ و نیز نشانگر آن است که گواهی نزدیکان و بستگان در مورد یکدیگر رواست.
«ابن عبّاس» نیز در این مورد همین دیدگاه را بر گزیده است.
«ابن شهاب» در این مورد آورده است که:
مسلمانان پیشین بیشتر بر این راه و رسم عادلانه و انسانی بودند، تا دوره‌های بعد از راه رسید و از مردم کارهایی پدیدار شد که زمامداران را به تهمت زدن به آنان برانگیخت و آن گاه گواهی افرادی که مورد اتهام حکومت قرار می‌گرفتند ترک شد و نیز گواهی به سود آنان از سوی بیدادگران ممنوع گردید.
ذکر این نکته لازم است که منظور از گواهی دادن انسان به زیان خود، اقرار وی به سود طرف مقابل است که پذیرفته است. اما گواهی دادنِ انسان به سود خود، به تنهایی پذیرفته نیست مگر این که دلایل و مدارک و گواهان، ادعای او را گواهی کنند.
إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما
اگر کسانی که به سود و زیانشان گواهی داده می‌شود، ثروتمند باشند و یا
(صفحه 155)
تهیدست و بینوا و ناتوان، نباید هیچ یک از این موضوعات باعث شود که از گواهی عادلانه انحراف جوییم و از ادای گواهی صحیح و خدا پسندانه و یا داوری و قضاوت عادلانه دوری گزینیم.
بسیار دیده شده است که افرادی به خاطر ثروت و یا زورمداری کسی که گواهی به زیان اوست، از ادای گواهی خود داری نموده و حقیقت را کتمان می‌کنند و پاره‌ای نیز به خاطر تهیدستی و گرفتاری فردی، از گواهی به زیان او چشم می‌پوشند و بدین‌سان آفت ترس از زر دار و زور دار و یا دلسوزی کاذب و بیجا باعث خودداری از گواهی عادلانه می‌شود. به همین جهت است که آیه شریفه از هر دو آفت هشدار می‌دهد و می‌فرماید:
«فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما».
خدا به یاری آن دو و نجاتشان از گرفتاری، از شما سزاوارتر است؛ بنا بر این، از ادای گواهی عادلانه به خاطر ثروت و قدرت یک طرف و یا تهیدستی و بینوایی او، خودداری نکنید و ترس و دلسوزی بی‌مورد، شما را از حق و عدالت منحرف نسازد؛ چرا که خداوند شما را به این کار فرمان داده و خود می‌داند که شرایط آن دو چگونه است. بر شماست که مقررات او را رعایت کنید که او به مصالح و منافع واقعی شما و جامعه بشری از

همگان داناتر است.
فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا
پس بنابراین از پی هوای دل نروید و در ادای شهادت، غرض‌ها و مرض‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌ها را دخالت ندهید و یا از ادای گواهی به خاطر دلسوزی بی‌مورد سر باز نزنید و تمایل قلبی به یک طرف و یا پیوند خویشاوندی و دیگر آفت‌های حقگویی و دادگری، شما را به بیداد و گواهی ناروا سوق ندهد که عدالت را فدای مصلحت شخصی یا گروهی و یا پیوندها و وسوسه‌ها نمایید.
«فَرّاء» در مورد این فراز از آیه می‌گوید:
این جمله به سان این است که بگوییم:
از هوای دل پیروی مکن تا خدایت خشنود گردد. پاره‌ای نیز واژه «أَنْ تَعْدِلُوا» را به مفهوم انحراف دانسته و از عدول از راه عادلانه و درست گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه اینگونه است: پس از هوای دل پیروی مکن که در نتیجه، از حق و عدالت به انحراف کشیده خواهی شد.
(صفحه 156)
وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً
و اگر از ادای گواهی درست به انحراف گرایید و یا روی گردانید، خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و می‌داند که به ادای گواهی عادلانه قیام کرده‌اید و یا با تحریف حقایق و کتمان واقعیات و یا روی برتافتن از ادای گواهی به بیراهه گام سپرده‌اید.
در مورد تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور این است که:
اگر از ادای شهادت خودداری کنید ...
2 اما گروهی دیگر می‌گویند:
روی سخن با زمامداران است و می‌فرماید:
شما ای زمامداران و قاضیان! اگر از قضاوت و داوری عادلانه خودداری کنید و به سود یکی بدون دلیل انحراف جویید خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.
3 برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه این است که:
اگر گواهی درست رابه نادرست تبدیل کنید و حقایق را تحریف نمایید و آن را کتمان دارید خدا آگاه است ...

پیام آیه

پیام آیه شریفه روشن و انسانساز است و نشانگر این واقعیت است که:
1 دعوت به ارزش‌ها و کارهای پسندیده و نهی از زشتی و گناه و بیداد بر همگان لازم است.
2 بر همگان واجب است که در همه میدانها بر اساس عدل و داد رفتار کنند و از ستم و بیداد دوری گزینند.
از «ابن عبّاس» در مورد «وَ إِنْ تَلْوُوا» آورده‌اند که:
اگر دو نفر در برابر داور و یا قاضی قرار گیرند و او از یکی روی برتابد و به دیگری روی آورد، به گونه‌ای از حق و عدالت انحراف جسته است و این نمونه‌ای از مفهوم آیه شریفه است.
(صفحه 157)

26. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی يَخُوضُوا فی حَديثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقينَ وَ الْكافِرينَ فی جَهَنَّمَ جَميعاً

خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند. (140 / نساء)

در سوره «انعام» که از سوره‌های مکی قرآن است در آیه 68 صریحا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آن‌ها اعراض کن» ، مسلّم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر اینگونه کارهاست.
آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد که:
«در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری بپردازند».
سپس نتیجه این کار را چنین بیان می‌کند که «اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است» (إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ). باز برای تأکید این مطلب اضافه می‌کند شرکت در اینگونه جلسات نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقينَ وَ الْكافِرينَ فى جَهَنَّمَ جَميعاً).
از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:
1 شرکت در اینگونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا اینگونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای
(صفحه 158)
عملی است.
2 نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لااقل باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود.
3 کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.
4 نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّى يَخُوضُوا فى حَديثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است.
5 مجامله با اینگونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و

احکام الهی توهین می‌شود و اعتراض ننماید، یا لااقلّ عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد. (1)

*****

1- یکی از مصادیق بارز «مجالس گناه» ، آن دسته از جلسات خانوادگی است که در آن احکام الهی رعایت نشده و اختلاط نامحرم به بهانه قوم و خویش بودن امری عادی تلقی می‌گردد یا غیبت و استهزاء دیگران نقل مجلس و موجب گرمی آن می‌گردد. (مؤلّف)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در داستان نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که:
این آیه شریفه در مورد منافقان و گروهی از دانشوران یهود فرود آمد؛ چرا که برخی از نفاق پیشگان نزد دانشمندان یهود می‌رفتند و در محفل آنان نشستند، در حالی که در آن جا آیات قرآن به باد تمسخر گرفته شد؛ به همین دلیل بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، هم از زشتکاری آنان خبر داد و هم از این شیوه پست نهی فرمود.
در این آیه شریفه قرآن مؤمنین را از نشست و برخاست و معاشرت با هشدار داده و می‌فرماید:
وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی يَخُوضُوا فی حَديثٍ غَيْرِهِ
و خدا این حکم را در قرآن بر شما فرو فرستاد که هرگاه شنیدید که شرک‌گرایان و منافقان به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را به باد تمسخر می‌گیرند، شما با آنان و در محفل آنان ننشینید تا دست از شقاوت خود برداشته و به سخن دیگری بپردازند.
نظیر این دستور در این آیه شریفه نیز آمده است که می‌فرماید:
«وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فی آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُوا فی حَديثٍ غَيْرِهِ ...». (1)
و هنگامی که دیدی کسانی به انگیزه تمسخر و زیر سؤال بردن قرآن، در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا به گفتاری غیر از آن بپردازند ...
1. سوره اَنْعام، آیه 68.
(صفحه 160)

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که نشست و برخاست و دوستی با کفرگرایان، هنگامی که به آیات خدا کفر ورزند و مقررات الهی را مسخره نمایند، کاری نارواست؛ اما آن گاه که بر ضدّ عقیده و ایمان توحیدگرایان دست به شرارتی نزنند مانعی ندارد؛ ولی از «حَسَن» روایت شده است که این اجازه نیز به وسیله این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید:
«... فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ». (1)
و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با کفرگرایان همنشین شدی، پس از توجه و به خود آمدن، دیگر با گروه ستمکار نشست و برخاست مکن.
إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ
هرگاه پس از این هشدار باز هم با آنان نشست و برخاست نمایید و آنان آیات خدا را به باد تمسخر گیرند، در آن صورت شما نیز به سان آنان هستید، چرا که با وجود توانایی بر هشدار آنان و جلوگیری از شرارتشان به شقاوت آنان رضایت می‌دهید؛ و رضایت بر کفر و شرک نیز خود نوعی کفر محسوب می‌گردد.
سکوت در مقابل شرارت زشت کرداران شرکت در گناه آن هاست.
1 آیه مبارکه این پیام را می‌دهد که هر انسان خردمند و با ایمانی در صورت توان باید با شرارت کفرگرایان و گناه و زشتی زشت‌کرداران و گناهکاران اعلان مخالفت کند؛ و اگر چنین نکند و تن به سکوت سپارد و در حضور او گناه شود، او نیز گناهکار است.
2 و نیز این پیام را طنین‌افکن می‌سازد که نشست و برخاست با مردم بدکار و بدعتگذار از هر کیش و مذهبی باشند، حرام است. این مطلب را انبوهی از مفسرین به صراحت آورده‌اند و «عبدالله بن مسعود» و «ابراهیم» و «ابو وایِل» نیز بر همین عقیده بودند.
«ابراهیم» در این مورد می‌گوید:
اگر انسان در مجلس و محفلی از آیات خدا و
1. سوره اَنْعام، آیه 68.
(صفحه 161)
مقررات الهی سخن گوید و حاضران او را به باد تمسخر گیرند و حق‌ستیزی نمایند، خدا از آنان خشمگین می‌گردد.
و نیز «عُمَر بن عبد العزیز» با الهام از همین آیه شریفه، مرد روزه‌داری را که با عنصر باده‌گساری همنشین شده بود تازیانه زد.
«عَیّاشی» از حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه آورده است که:
«اِذا سَمِعْتَ الرَّجُلَ یَجْحَدُ الْحَقَّ وَ یُکَذِّبُ بِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ». (1)

هرگاه شنیدی که عنصر تبهکاری حق را انکار و آیات خدا را تکذیب می‌کند، از آن مجلس برخیز و بیرون برو!

از «ابن عبّاس» آورده‌اند که خدا در این آیه مبارکه، مردم را به اتحاد و همدلی و همبستگی فرا می‌خواند و از تفرقه و جدایی و گسستن پیوندها و کارهای تفرقه‌انگیز و سخنان اختلاف افکن نهی می‌کند.

«ابو علی» می‌گوید:

اگر انسان در چنین محافل گناهی حضور نداشته باشد، اما به گونه‌ای صدای آنان را بشنود حرام نیست؛ چرا که حرمت در نشستن با آنان و نهی ننمودن آنان است.

إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً

خدا، در روز رستاخیز کفرگرایان و منافقان را یکسره در آتش شعله‌ور دوزخ گرد می‌آورد و کیفرشان می‌کند؛ همانگونه که آنان در دنیا بر شرارت و شقاوت بر ضد ایمان آوردگان دست اتحاد دادند و برای دشمنی با ایمان آوردگان، یار و یاور یکدیگر شدند.

1. تفسیر عَیّاشی، ج 1، ص 281، ح 29.

27. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)

اشاره

الَّذينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كانَ لِلْكافِرينَ نَصيبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است. (141 / نساء)

«اِسْتَحْوَذَ» در اصل از ماده «حَوْذ» به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساربان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «اِسْتِحْواذ» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلّط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است. این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند.
1 منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتّی در غنایم آنان شرکت جویند و منّتی هم بر آنها بگذارند و در صورت پیروزی کفّار خوشحالند و با مصمّم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدّمات این پیروزی را فراهم می‌سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می‌گذرانند. ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می‌کند و می‌گوید:
بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ) و برای این که
(صفحه 163)
مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می‌کند:
«هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلّط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلا).
آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی‌های «نظامی» و مانند آن را شامل می‌شود؟ از آن جا که کلمه «سَبیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیّت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلّی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتّحاد و اخوّت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولّد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است. جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلّط کفّار بر مؤمنان از نظر حقوقی و

حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیّتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی‌رسد. قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصیب» شده است اشاره به این که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد محدود و موقّت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد باایمان می‌باشد.
(صفحه 164)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَرَبُّص»: انتظار.
«اِسْتِحْواذ»: به مفهوم سوق دادن به همراه چیرگی و غلبه آمده است.

در این آیه شریفه نیز خدا به ترسیم برخی خصلت‌های زشت منافقان و کفرگرایان پرداخته و می‌فرماید:
اَلَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ
منافقان همان کسانی هستند که هماره به زیان شما انتظار می‌کشند و مراقب تحولات هستند؛ چرا که آنان می‌گفتند:
پیامبر و یارانش به زودی نابود می‌گردند و ما از طرف آنان آسوده‌خاطر می‌گردیم و کیش شرک و بت‌پرستی چیره می‌گردد.
فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ
پس اگر از سوی خدا، پیروزی و پیشرفتی به شما برسد، می‌گویند:
مگر ما در کارزارِ با دشمنان به همراه شما و یار و یاور شما نبودیم؟!
بنابراین، بهره ما را نیز باید از دستاوردها در نظر بگیرید و سهم ما را هم از غنایم بپردازید؛ چرا که در میدان پیکار همسنگر و همراه شما بودیم.
وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرینَ نَصیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ
و اگر بهره‌ای نصیب کفرگرایان و بیداد پیشگان گردد و آنان بر ایمان آوردگان چیره شوند، به آنان می‌گویند:
آیا ما شما را از راه دوستی به مبارزه با ایمان آوردگان دلگرم نساختیم و از نظر روانی شما را تقویت نکردیم و زمینه و اسباب پیروزیتان را فراهم نکردیم؟
وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ
و آیا شما را از ورود به صفوف ایمان آوردگان باز نداشتیم؟
و به باور برخی دیگر: آیا هماره به شما خاطرنشان نساختیم که ما با شما هستیم و شما را از خود می‌دانیم؟و آیا اسرار اردوگاه پیامبر و یارانش را به شما نرساندیم و
(صفحه 165)
گزارش وضعیت آنان را برایتان ننوشتیم؟ و سرانجام آیا ما نبودیم که وسیله پیروزیتان را فراهم ساختیم؟
بنابراین، اینک که به هدف رسیده‌اید، حقی را که ما بر شما داریم از یاد نبرید؛ چرا که ما بودیم که شما را در برابر صولت و اقتدار اردوگاه ایمان یاری و از شما دفاع کردیم و به وسیله شما آنان را به هر صورت ممکن کوبیدیم و به جاسوسی و شایعه‌افکنی و جنگ روانی ادامه دادیم تا آنان را از نظر روانی تضعیف و زمینه پیروزی شما را فراهم آوردیم.
فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ
در این فراز، خدای فرزانه از روز رستاخیز خبر می‌دهد و می‌فرماید:

خدا در روز رستاخیز میان شما داوری خواهد کرد.
وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً
در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور «ابن عبّاس» منظور این است که خدا یهود را بر ایمان آوردگان هرگز چیرگی نخواهد داد.
2 و به باور گروهی منظور این است که خدای فرزانه، بر کفر گرایان نسبت به ایمان آوردگان راهی برای چیرگی منطق و استدلال قرار نداده است. با این بیان ممکن است کفرگرایان از نظر زر و زور، گاه بر ایمان گرایان چیره شوند، اما از نظر دلیل و منطق هماره در برابر توحیدگرایان شکست خورده و سر افکنده‌اند.
«ابو علی» می‌گوید:
اگر آیه را به چیرگی ظاهری معنی کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا این اشکال و ایراد هنگامی پیش خواهد آمد که غلبه و چیرگی کافران را خواست خدا بدانیم. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه خدا به چنین کار زشتی خشنود می‌گردد و بر پیروزی باطل و بیداد رضایت می‌دهد؟ اما اگر خواست خدا ندانیم هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد؛ و عکس آن موضوع یعنی غلبه ایمان آوردگان بر کفرگرایان را می‌توان به خدا نسبت داد؛ چرا که چیرگی دانش و تقوا و توحید و عدالت بر باطل و بیداد خواست خداست.
(صفحه 166)
3 و پاره‌ای نیز می‌گویند:
منظور این است که خدا در سرای آخرت که سرای حقیقت خالص است و فریب و دجالگری در آن جا کارساز نیست، برای کفرگرایان نسبت به مؤمنان چیرگی قرار نداده است؛ چرا که این بیان به دنبال این فراز از آیه شریفه آمده است که از رستاخیز و داوری خدا میان دو گروه توحیدگرا و کفرگرا سخن می‌گوید و می‌فرماید:
«فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ».
با این بیان، منظور آیه این است که کفرگرایان و بیداد پیشگان ممکن است در دنیا به زور و شقاوت و کشتار و غارت و سانسور، چند روزی بر ایمان آوردگان چیره شوند، اما در روز رستاخیز دیگر راهی برای دجالگری آنان نیست.
(صفحه 167)

28. آیه (احکام ارث برادران و خواهران)

اشاره

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتيكُمْ فِی الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عَليمٌ

از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله(خواهر و برادر)را برای شما بیان می‌کند:

اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و اگر (خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفّی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از متوفّی) باقی بماند دو ثلث اموال را می‌برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند(تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند به این ترتیب که) برای هر مذکّر دو برابر سهم مؤنّث خواهد بود، خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است. (176 / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و همانطور که در سوره نساء ذیل آیه 12 گفتیم درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه 12 و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه 12، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می‌گوید. گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفّی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می‌برند که یک سوم است و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیه 12 درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم
(صفحه 168)
دور می‌زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفّی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند به علاوه روایاتی که از ائمّه اهلبیت: در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می‌کند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلّق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم:
قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است. لذا می‌فرماید:
«از تو در این باره سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می‌کند» (يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ يُفْتيكُمْ فِى الْكَلالَةِ). سپس به چندین حکم اشاره می‌نماید:
1 «هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» (إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ).
2 «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر

می‌رسد» (وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ).
3 «اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند» (فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ).
4 «اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود» (وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ). در پایان آیه می‌فرماید:
«خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ). ناگفته نماند که
(صفحه 169)
آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می‌کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجّه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کَلالِه»: در مورد این واژه در تفسیر آیه 12 از سوره مبارکه نساء بحث شده است.
«اِسْتِفْتاء»: فتوا خواستن، نظر و دیدگاه فردی را پرسیدن.

شأن نزول

در مورد داستانِ فرود آیه مورد بحث، از جابِر بن عبد اللّه اَنصاری آورده‌اند که:
این آیه شریفه در مورد من فرود آمد؛ چون من بیمار شدم و نُه خواهر داشتم. پیامبر به دیدار من آمد و با خواندن دعا و دمیدن آن بر چهره‌ام، مرا که در حال بیهوشی بودم به خود آورد.
از آن حضرت در مورد خواهرانم پرسیدم: «آیا 32 دارایی خویش را در مورد آنان وصیت بنمایم»؟
پیامبر پاسخ داد: «به آنان نیکی کن».
پرسیدم: «آیا 21 دارایی خویش را به آنان سفارش کنم»؟
فرمود:
«در مورد آنان نیکی کن» و آن گاه از نزد من رفت و پس از اندک زمانی دگرباره بازگشت و فرمود:
«جابِر! خدا شفایت دهد، خدا برایم پیام فرستاد که در مورد خواهرانت، 32 از دارایی خویش را وصیت کنی». (1)
و نیز از «قَتادَه» آورده‌اند که:
گروهی از یاران پیامبر در مورد «کَلالِه» در اندیشه بودند که خدا با فرود این آیه، حقّ مطلب را روشن ساخت.
1 - آیه 176.
(صفحه 170)
و نیز «بَراء بن عازِب» می‌گوید:
آخرین سوره‌ای که به طور کامل فرود آمد، سوره توبه بود و آخرین آیه‌ای که فرود آمد، آیه پایانی سوره مبارکه نساء و این مطلب را «بُخاری» و «مُسلِم» نیز آورده‌اند.
و نیز «جابِر» می‌گوید:
«این آیه شریفه در مدینه فرود آمد».
و «ابن سیرین» بر آن است که:
در سفری که یاران پیامبر به همراه بودند و سخن در این مورد پیش آمد، این آیه شریفه فرود آمد.
یادآوری می‌گردد که این آیه مبارکه را، «آیه تابستانی» نیز خوانده‌اند؛ زیرا خدا در مورد «کَلالِه» دو آیه فرو فرستاد: یکی را در زمستان(1) و دیگری را در تابستان که همین آیه مورد بحث است. (2)
از «عُمَر» آورده‌اند که گفت:
از پیامبر گرامی در مورد «کَلالِه» پرسیدم، آن حضرت فرمود:

«آیه «صَیْف» در این مورد تو را بسنده است».
1 - سوره نساء، آیه 12.
2 - آیه 172.
(صفحه 171)

29. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الْأَنْعامِ إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُريدُ

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد به پيمانها و قراردادها وفا كنيد، چهارپايان (و جنين چهارپايان) براى شما حلال شده است مگر آنچه برشما خوانده مى‌شود (به جز آنها كه استثناء خواهد شد) و صيد را به هنگام احرام حلال نشمريد خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببيند) حكم مى‌كند.

(1 / مائده)

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می‌گویند، سپس از این معنی حسّی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می‌شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقها و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمان‌هایی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان.
«اَنْعام» جمع «نَعَم» به معنی شتر و گاو و گوسفند است. «بَهیمَة» از ماده «بُهْمَة» در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد «مُبْهَم» گفته می‌شود و به تمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، «بَهیمَة» اطلاق می‌شود، زیرا صدای آنها دارای اِبْهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود و از آن جا که «جَنین» حیوانات نیز دارای یک نوع اِبْهام است «بَهیمَة» نیز نامیده می‌شود. به طوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هایی) است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر نقل شده که حضرت علیّ بن ابیطالب فرمود:
«سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید» و این که در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به
(صفحه 172)
همین موضوع است. این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه 281 سوره بقره گفته‌ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آن جا سخن درباره یک آیه بود. در این سوره، به خاطر همین موقعیّت خاصّ، تأکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امّت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و شاید به همین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده و در نخستین جمله می‌فرماید:
«ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید» (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ). تا به این وسیله افراد باایمان را ملزم به پیمان‌هایی که در گذشته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست مانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و

پیروان خود تأکید می‌کند توصیه‌ها و سفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند و با توجه به این که «العُقُود» ، به اصطلاح، «جمع مُحَلّی به الف و لام» است و مفید عموم می‌باشد و جمله نیز کاملاً مطلق است، آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و تجاری و زناشویی و مانند آن را دربر می‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می‌بندند. در تفسیر «روح المعانی» از راغب چنین نقل شده که «عقد» با توجه به وضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده و گاهی در میان انسان و خودش و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته می‌شود (1) (البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آن جا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می‌کند). به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان
*****
1- «روح المعانی» ، ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 173)
می‌بندند نیز شامل می‌شود. مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم:
«فَاِنَّهُ لَیْسَ مِنْ فَرایِضِ اللّهِ شَیْءٌ اَلنّاسُ اَشَدُّ عَلَیْهِ اِجْتِماعا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرائِهِمْ مِنْ تَعْظیمِ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذلِکَ الْمُشْرِکُونَ فیما بَیْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمینَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَواقِبِ الْغَدْرِ: در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند». (1) و نیز از امیرمؤمنان علیّ نقل شده که فرمود:

«اِنَّ اللّهَ لا یَقْبَلُ اِلاّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلاّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ: خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی‌کند». (2) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد». (3) و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی: در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:

«ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لاَِحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الْاَمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ بِرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنَ کانا اَوْ فاجِرینَ: سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره

*****

1- «نهج البلاغه» ، نامه‌های علی نامه 53.

2- «سفینة البحار» ، جلد 2، صفحه 294.

3- «بحار» ، جلد 16، صفحه 144.

هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (1) سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمان‌های الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است و می‌فرماید:

«چهارپایان (یا جنین آن ها) برای شما حلال شده است» (أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَةُ الْأَنْعامِ). حلال بودن «بَهیمَه اَنْعام» یا به معنی حِلِّیَّت تمام چهارپایان است (به استثنای آن چه بعدا در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حِلِّیَّت بچه‌هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هایی که خلقت آنها تمام شده و مو و پشم بر بدن آنها روییده است) و از آن جا که حِلِّیَّت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخّص بوده و ممکن است آیه اشاره به حِلِّیَّت جَنین‌های آنها باشد. ولی آن چه در معنی آیه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن اینگونه حیوانات را بیان می‌کند و هم «جَنین» آنها را و اگر حکم اینگونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدّمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است. از آن چه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلّی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این «اصل کُلّی» احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است

مورد تأکید قرار می‌دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگر یکی از آنها محسوب می‌شود. سپس در ذیل آیه دو مورد را از حلال بودن گوشت چهارپایان استثناء کرده، می‌فرماید:

«به استثنای گوشت‌هایی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» (إِلاَّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ) و به استثنای حال احرام برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است (غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ). (2)

*****

1- «اصول کافی» ، جلد 2، صفحه 162.

2- از این آیه می‌توان اهمیت وفای به قول و قرارهای والدین نسبت به فرزندان را که یکی از ارکان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی آنها می‌باشد را برداشت نمود (مؤلّف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَوْفُوا»: وفا کنید؛ این واژه از ریشه «وَفَیَ» برگرفته شده و به باب «اِفعال» رفته است.
«عُقُود»: این واژه جمع «عَقْد» است که در اصل به مفهومِ بستن است و در قراردادها و پیمان‌های سخت و استوار به کار می‌رود. تفاوت آن با «عَهْد» در این است که عَقْد میان دو طرف بسته می‌شود و در آن بستن و گره خوردن و استواری و اعتماد است، امّا در عَهْد ممکن است یک نفر باشد، برای نمونه: ممکن است کسی عهد کند که سیگار نکشد. با این بیان، هر عَهد و پیمانی، عَقْد نیست.
«بَهیمَه»: به حیوان چهارپا گفته می‌شود. برخی به هر جاندار فاقد خردی «بَهیمَه» می‌گویند؛ چرا که به خاطرِ نداشتن قدرت تفکّر و اندیشه و شناخت، آفرینش برای او بی‌معنا و بی‌هدف و نامفهوم می‌نماید.
«حُرُم»: جمع «حَرام» است و با اینکه مصدر است اما به معنای اسم فاعل آمده و به معنای کسی است که جامه احرام پوشیده است.
«حَلال»: مُباح و روا، و کار و چیزی که انجام و انجام ندادن آنْ یکسان است.

به پیمان‌های خود وفا کنید

در آغاز سوره مبارکه مائده، خدای پرمهر روی سخن را به مردم با ایمان ساخته، برای بیان اهمیّت عهدها و بایستگی وفای به پیمانها و قراردادها می‌فرماید:
یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ
هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردادها و عهد و پیمان‌های خود وفا کنید.
در تفسیر نخستین فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور وفای به پیمان‌هایی است که مردم در عصر جاهلیت با هم داشتند، تا بر اساس آن پیمان‌های دفاعی مشترک، از حقوق خویش در برابر بیدادگران دفاع نمایند.
2 و به باور «ابن عبّاس» ، منظور وفای به پیمان‌های خدا با بندگان است. بر این اساس، مردم باید به خدا ایمان آورند و به آنچه روا و ناروا دانسته است با
(صفحه 176)
همه وجود گردن گذارند، و از مرزهای مقررات او نگذرند. این دیدگاه را این آیه شریفه نیز تأیید می‌کند که می‌فرماید:
«اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ ...» (1)
همان تبهکارانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند ...
3 گروهی بر این باورند که منظور، پیمان‌های مردم مسلمان با یکدیگر است که باید به آنها وفا نمایند و همه آنها را از پیمان زندگی مشترک گرفته تا قراردادهای تجاری و سیاسی و اجتماعی، محترم شمارند.
4 و گروهی از جمله «ابو صالِح» می‌گویند:
منظور این است که پیروان مذاهب پیشین، به عهدی که با خدا بسته‌اند که به آخرین پیام و آخرین پیام‌آور او ایمان آورند اینک به پیمان‌های خویش وفا کرده، به قرآن و آورنده‌اش ایمان بیاورند.
به باور ما، دیدگاه «ابن عبّاس» از همه دیدگاه‌ها بهتر است؛ و منظور این است که هان ای ایمان‌آوردگان! به پیمان‌های خویش با دیگران که خدا وفا کردن به آنها را لازم می‌شمارد وفا کنید و به مقررات خدا آن گونه که شایسته و بایسته است احترام نموده، واجباتش را واجب شمارید و آنچه را تحریم فرموده است، حرام بدانید.
با این بیان، این دیدگاه احترام به همه پیمان‌ها، جز پیمان ظالمانه را شامل می‌شود.
در ادامه سخن، به مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید:

اَحِلّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الاَنْعامِ
در مورد اين فراز نيز ديدگاه‌ها يكسان نيست:
1 به باور گروهى از جمله «رَبيع» ، منظور اين است كه گاو و گوسفند و شتر بر شما رواست؛ و «بَهيمَه» به مفهوم چهارپايان است.
2 و به باور برخى ديگر از جمله «ابن عبّاس» ، منظور جِنين است كه در شكم حيوان است؛ و هرگاه آن جِنين، مو بر پيكرش روييده باشد، با ذِبح شرعى مادرش گرچه خود مرده بيرون آورده شود بر شما حلال است.
ذكر اين نكته لازم است كه اين بيان، در روايتى از دو امام نور حضرت باقر و

1 - سوره بقره، آيه 27.

(صفحه 177)

صادق عليهم‌السلام كه درود خدا نثارشان باد نيز آمده است.
3 و پاره‌اى بر آنند كه منظور از «بَهيمَةُ الْأَنْعامِ» ، حيوانات وحشى نظير آهو، گاو و خر وحشى است.
إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ
براى شما گوشت چهارپايان، جز آنچه از اين پس بر شما خوانده مى‌شود، روا و حلال شناخته شده است و به باور گروهى، منظور از آنچه خوانده مى‌شود، آيات ديگرى است كه در اين مورد فرود آمد؛ از جمله اين آيه شريفه كه مى‌فرمايد:
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ ... (1) گوشت مردار و خون و ... بر شما تحريم گرديده است.
غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ
اگر واژه «غَيْر» را حالِ از ضمير «اَوْفُوا» بگيريم، منظور اين است كه به پيمان‌هاى خود وفا كنيد در حالى كه نبايد شكار را در حال اِحرام، حلال بشماريد؛ و اگر حال از «لَكُمْ» بگيريم، منظور اين است كه:
چهارپايان بر شما حلال شده است در حالى كه در حال اِحرام، شكار را حلال نشماريد؛ و اگر حال از «عَلَيْكُم» بگيريم، منظور اين است كه:
همه چهارپايان، جز آنهايى كه در آينده بر شما بيان مى‌شود، بر شما حلال هستند، امّا در حال احرام نبايد آنها را شكار كنيد.
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُريدُ
بى‌گمان، خدا در ميان بندگانش هر چه بخواهد و شايسته بداند فرمان مى‌دهد، و بر اساس آن چيزهايى را روا و چيزهايى را ناروا مى‌شمارد و مقرراتى را واجب مى‌سازد. بنابراين، به فرمان خدا عمل كنيد و از فرمانبردارى او سر باز نزنيد.

ویژگی «وفا» و وفاداری، از انسانی‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی، و نشانگر پاکی و پاکیزگی درون، شایستگی سرشت، سلامتی طبیعت و ایمان راستین به
1 - سوره مائده، آیه 3.
2 - مترجم.
(صفحه 178)
آفریدگار ارزش‌ها و والایی‌هاست، و وفای به عهدها و رعایت پیمانها و پای‌بندی به قراردادهای گوناگون، از این اصل ارزشمند انسانی سرچشمه می‌گیرد؛ همچنان که بی‌وفایی و عهد شکنی، پایمال ساختن پیمان‌ها، زیر پا نهادن وعده‌ها و قراردادها، نشانگر پلیدی درون و برون و فقدان ایمان و سلامت اخلاق فرد و خانواده و جامعه است.
قرآن به اصل حیاتی وفا و پای‌بندی به پیمانها بسیار بها می‌دهد؛ چرا که هیچ خانواده و تمدنی، بدون این سرمایه معنوی هنگفت و عظیم، نه سر و سامان واقعی می‌یابد و نه به تعالی و معنویت و عدالت و آزادی پر می‌کشد. این اصلِ شرافتمندانه وفا و پایمردی به قراردادهاست که رشته گسست ناپذیر اعتماد ملّی و اطمینان خانوادگی و بین‌المللی است، و بدون آن چگونه می‌توان سرمایه عظیم اعتماد را برقرار ساخت؟ یا با عدم حضور آن در جامعه و خانواده بزرگ بشری، چگونه انسانها روی سعادت خواهند دید؟
آری، اسلام دین وفاست و قرآن به همگان سفارش می‌کند که به عهدها و قراردادها و پیمان‌های خویش با خدا، با بندگان خدا و با خویشتن وفا کنند، و هرگز تن به نکبت عهدشکنی و بی‌وفایی نسپارند، گرچه گاه، بهای سنگینی را برای وفا و پایمردی خویش بپردازند و منافع زودگذر و بسیاری را به ظاهر از دست بدهند.
پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود:
«لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ».
آن فرد و جامعه و حکومت و تمدّنی که به عهد و پیمان خویش وفادار نباشد، دین ندارد.
امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد فرمود:
«اِنَّ اللّهَ لا یَقْبَلُ اِلاَّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلاَّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ والعُهُودِ». (1)
آفریدگار هستی، از بندگان خویش جز کارهای شایسته را نمی‌پذیرد و پاداش نمی‌دهد، نیز جز وفاداری و عمل به پیمانها را نمی‌پذیرد؛ چرا که

بدانها سفارش کرده است.
1 - سَفینةُ البِحار، ج 2، ص 294.
(صفحه 179)
و از ششمین امام نور است که فرمود:
«ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لاَِحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الأْمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ و الوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ و الْفاجِرِ و بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ».
(1)
سه اصل اساسی است که خدا آنها را بر همگان واجب ساخته است که در مورد فرد با ایمان و شرک‌گرا، و شایسته کردار و گناهکار رعایت شود:
1 امانت و امانتداری
2 وفا و پای‌بندی به پیمان‌ها
3 نیکی در حقّ پدر و مادر
1 - کافی، ج 2، ص 162.
(صفحه 180)

30. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)

اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
داستان دو فرزند آدم را به حقّ بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت:
به خدا سوگند تو را خواهم‌کشت (برادر دیگر) گفت:
(من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (27 / مائده)
لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ يَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِیَ إِلَيْکَ لِأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمينَ
اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (28 / مائده)
إِنِّی أُريدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمينَ
من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (29 / مائده)

«تَبُوآء» از ماده «بَوْأً» به معنی بازگشت است. ذکر کلمه «بِالْحَقّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آن چه در قرآن آمده عین واقعیّتی است که روی داده است، شک نیست که منظور از کلمه «آدم» در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن مردمی به نام «آدم» از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیه «مِنْ اَجْلِ ذلِکَ ...» که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید:
(صفحه 181)
«در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» (إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ) و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و «سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت» (قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجّه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آن چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «هابیل» و دیگری «قابیل» بود، اما در سِفْر تَکْوین تورات باب چهار نام یکی «قائن» و دیگری «هابیل» ذکر شده و به طوری که مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می‌گوید:
«در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی «هابیل» یا «هابِل» یا «هابِن» بوده و نام دیگری «قابیل» یا «قابین» یا «قابِل» یا «قابِن» و یا «قَبَن» بوده است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام «قابیل» بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمّی نیست». ولی شگفت آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای «قائن» ، «قابیل» گفته است؟ در حالی که اولاً، اینگونه اختلاف در لغت و حتّی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلاً تورات «ابراهیم» را «ابراهام» و قرآن او را «ابراهیم» نامیده و ثانیا اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات

اسلامی آمده است. (1) می‌دانیم که «قربان» به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آن چه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است «هابیل» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود و «قابیل»
*****
1- علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام «اَلْاَکاذیبُ الْاَعاجیب» (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است.
(صفحه 182)
که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علّت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می‌کند به خوبی روشنگر چگونگی روحیّه آنها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیّت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قُرْبان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُرْب» گرفته شده است؛ به سان «فُرْقان» که از «فَرْق» گرفته شده و یا همانند «شُکْران» و «کُفْران» که از «شُکْر» و «کُفْر» آمده‌اند، و به معنای تقرّب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید:
وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً
هان، ای پیامبر! سرگذشت دو پسر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم بازگو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند.
(صفحه 183)
از دیدگاه همه مفسّران، منظور از فرزندان آدم هابیل و قابیل می‌باشند؛ امّا برخی بر آنند که منظور، دو تن از فرزندان اسرائیل‌اند.
فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الاْخَرِ
پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.
در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرا می‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز بر آنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌سوزانید؛ امّا به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد.
قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقین
آن کسی که قربانی‌اش پذیرفته نشده بود، به دیگری گفت:
«بی‌گمان تو را خواهم کشت».
پرسید:
«چرا؟» پاسخ داد: «به این خاطر که کار تو پذیرفته شد، امّا از من پذیرفته نشد».
او گفت:
«گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پروا پیشگان می‌پذیرد؛ از کسانی که با نیّتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گناه و زشتی بپرهیزند».
گرچه در آیه شریفه تصریح نشده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، امّا موضوع روشن است؛ چرا که زیبنده‌ترین چیزی که باید از آن پروا گردد، گناه و نافرمانی خداست.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور این است که خدا قربانی را از انسانهای پاکدل می‌پذیرد و نه

آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی‌ات پذیرفته نشد.

برداشت نادرست

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که گویی اطاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پذیرفته نیست، و اگر کار شایسته‌ای انجام دهد، دیگر نه کیفر ترک آن را ندارد و نه فراتر از آن که در خور پاداش گردد؛ امّا به باور ما، این برداشت از آیه شریفه

(صفحه 184)

نادرست است؛ چرا که آنچه از اسلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با نیّت و انگیزه‌ای خدایی و برای تقرّب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

گروهی از مفسّران در این مورد آورده‌اند که:
همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قابیل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوّم «هابیل» و همزادش که خواهر او بود.
هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قابیل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قابیل» ؛ امّا «قابیل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است.
به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند.
«هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ امّا «قابیل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قابیل» نزدیک نشد.
«قابیل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که:
«اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیباروی من پیمان زندگی ببندی».
(صفحه 185)
«هابیل» آرام و شکیبا پاسخ داد: «گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پرواپیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز».
در این شرایط بود که «قابیل» ، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت.
و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قابیل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی برگزیده بود، و هم پروای خدا پیشه ساخته و به داوری خدا خشنود بود.

و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانیِ پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد.
«بَسْط»: گشودن، گستردن و دراز کردن.
قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می‌کند که:
لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ
اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد.
در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور مفسّران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حقّ حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظّف به اندرزگویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستمدیدگان را می‌گرفت.
2 امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، معنای آیه شریفه این است که:
اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قابیل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و با سنگی که بر سر او زد، وی را از پای درآورد.
3 مرحوم «سیّد مُرتَضی» در این مورد آورده است که:
این دو دیدگاه با ظاهر
(صفحه 186)
آیه مبارکه هماهنگی ندارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت:
اگر برادرش بخواهد حقّ حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او بر نخواهد خاست و آهنگِ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویشتن و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را ندارد. او تنها از خود برای حفظ جانش دفاع می‌کند، و ناخواسته گاه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید:
اگر تو در حقّ من ستم کنی، من در حقّ تو ستم روا نخواهم داشت.
إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمینَ
من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود.
«تَبُوءَ»: باز گردی.
در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید:
من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی، و همه

گناهان را به دوش خود بکشی. امّا به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشتنِ من و کشتن همه کسانی که در آینده کشته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این شیوه بیداد گرانه را پی می‌نهی و تو بنیانگذار ترور و شقاوت و خشونت می‌گردی.
منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسی نمی‌تواند برای دیگری نیّت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، امّا می‌تواند کیفر دیگری را به خاطر ارتکاب گناهش اراده نماید.

چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت:
اگر مرا بکشی گناه پایمال نمودن حقّ حیات مرا به دوش خواهی کشید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌توان بار گناهی را که انجام نشده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

پاسخ

(صفحه 187)
در آیه شریفه پذیرش کیفر و به دوش کشیدن بار گناه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدّی در اندیشه کشتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست ستم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشدار و گفتار چه مانعی دارد؟
(صفحه 188)

31. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...

آیه

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرينَ»

ترجمه

نفس سرکش تدریجا او را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت واز زیانکاران شد. (30/مائده)

با توجه به این که «طَوْع» در اصل به معنی رام شدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل «هابیل» ، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت. جمله «طَوَّعَت» در عین کوتاهی اشاره‌ای پرمعنی به همه اینها است، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هایی صورت می‌گیرد.
سپس می‌گوید:
«و بر اثر این عمل زیانکار شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ). چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید. بعضی از کلمه «اَصْبَحَ» خواسته‌اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه 103 آل عمران «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید».
به طوری که از بعضی از روایات اسلامی که از امام صادق نقل شده استفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می‌افکند تا به آن حمله ور شوند. (1)
(صفحه 189)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«طَوَّعَتْ»: فعل ماضی از باب تَفعیل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمده است، امّا در آیه شریفه مُتَعَدّی شده است؛ چرا که افعال، برخی به فاعِل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که:
پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد.
فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ
در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است:
1 به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست.
2 امّا به باور برخی دیگر، نفس سرکش او، وی را در ریختن خون برادر یاری کرد. بنابراین دیدگاه، حرف جرّ، حذف و مجرور منصوب شده است؛ و در اصل اینگونه بوده است: «عَلی قَتْلِ اَخیهِ».
فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ
و وی را کشت و آن گاه از زیانکاران گردید.
«مُجاهِد» می‌گوید:
قاتل آماده کشتن برادرش شده بود، امّا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرنده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا درآورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستمدیده و قربانی تاریخ بشر گردید.
برخی با توجّه به واژه «اَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زیانباری انجام دهد، اینگونه تعبیر می‌گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست.
*****

1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.

32. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ ...

آیه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ»

ترجمه

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت:
وای بر من آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد.
(31 / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَبْحَثُ» از ماده «بَحْث» به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعدا به هرگونه جستجو حتّی در مباحث فکری و عقلی آمده است و «سَوْأة» در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجّب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می‌کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من بایداز این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» (قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می‌گوید:
«فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که چرا مدّتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد و یا به خاطر این بوده
(صفحه 191)
که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود، اما هیچ گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْما اِلاّ کانَ عَلَی ابْنِ آدَمَ الاْوَّلَ کِفْلٌ مِنْ دِمِها لاَنَّهُ کانَ اَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خون هیچ انسانی به ناحقّ ریخته نمی‌شود مگر این که سهمی از مسؤولیّت آن بر عهده قابیل است که این سنّت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد». (1) ضمنا از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت

زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این «سرگذشت واقعی» نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمرّی که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَحَثَ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جستجوی در خاک آمده، امّا
*****
1- «تفسیر فی ظِلال» ، جلد 2، ذیل آیه، صفحه 703.
(صفحه 192)
اینک به مفهوم جستجو در همه میدانها به کار می‌رود.
«سَوْأَة»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، امّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان برادر می‌باشد.
«وَیْل»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود.
«عَجْز»: ناتوانی.
در ادامه داستان می‌فرماید:
فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ
«هابیل» نخستین قربانی جنایت بشر بود. به همین جهت «قابیل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، همنوع خود را کشت و آن گاه زمین را گود کرد و به خاکش سپرد. «قابیل» این درس را نیز از آن پرنده آموخت و پیکر برادرش را به خاک سپرد؛ امّا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل» ، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خاک نهان سازد، و او که با پذیرفته شدن قربانی برادر در بارگاه خدا و مأموریت پرنده بر خاکسپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پروردگار پی برد، فریاد سر داد که:
ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فرشته‌ای بود که به صورت کلاغ پدیدار شد.
از آیه شریفه این نکته به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنده، یک رویداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس‌آموز بود؛ و آن پرنده به الهام از جانب آفریدگارش به این کار دست یازید.
«ابو مُسلِم» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستان «هُدْهُدْ» ، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن» ، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خدا و به صورت اُعجاز انجام گرفت و هیچ مانعی ندارد که آفریدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد،
(صفحه 193)
درست همانگونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری

برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند.
لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ
از دیدگاه برخی از مفسّران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را بپوشاند؛ امّا به باور برخی دیگر، آن پرنده می‌خواست نشان دهد که چسان پیکر برادر را که در حال متلاشی شدن و تباه گشتن بود، به خاک سپارد. که با این بیان به پیکر بی‌جان «سَوأة» گفته شده است.
قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی.
هنگامی که آن پرنده چگونگی خاکسپاری جسد را به او آموخت، از ژرفای دل فریاد برآورد که:
وای بر من! آیا به اندازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکر بی‌جان برادرم را به خاک سپارم؟
فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ
و آن گاه از ریختن خون برادر ندامت‌زده گردید.
«جُبّائی» می‌گوید:
این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او به سان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می‌گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود.
پاره‌ای بر این عقیده‌اند که او از به دوش کشیدن پیکر بی‌جان برادر، پس از آموختن راه به خاکسپاری آن، پشیمان گردید؛ و پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت‌زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»

محدثان اهل سنّت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که:
«قابیل» پس از کشتن «هابیل» ، پیکر بی‌جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی‌جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد
(صفحه 194)
و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابانها بود تا جسد بی‌جان برادر رو به تباه شدن نهاد. وی نمی‌دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای درآورد و آن گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قابیل» نیز چگونگی به خاکسپاری پیکر بی‌جان را از پرنده آموخت.
«ابن عبّاس» در این مورد آورده است که:
پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه‌آلود و زمین تیره و تار گردید، درختانِ سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدَم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت:
به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن گاه پس از آگاهی از مرگ «هابیل» ، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدّت یک سال خنده بر لبانش ننشست.
«آدَم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می‌رسید که خدا فرزند شایسته کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شَیْث» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قابیل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد.
او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عَدَن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش‌پرستی را پی‌نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت:
علّت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فرا گرفت، این بود که او آتش را می‌پرستید؛ بنابراین تو هم برای تقرّب به خدا، آتش‌پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی‌بند و باری و هرزگی، آتش‌پرستی را به جای یکتاپرستی و توحیدگرایی، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهکار «قابیل» نابود شد و نسل

«شَيْث» باقی ماند.
(صفحه 195)

«اَجْل» در اصل به معنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالبا برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می‌رود. «اِسْراف» در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدّی از حدّ را شامل می‌شود اگرچه غالبا در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می‌رود. در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می‌باشد؟ مفسّران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر «تِبْیان» شش پاسخ و در «مجمع‌البیان» پنج پاسخ و در «کنز العِرْفان» چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است. آن چه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که:
قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند زیرا:
اولاً: کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی‌گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی
(صفحه 196)
را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی‌گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجّه به این که قرآن می‌گوید «فَکَأَنَّما ...» استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.
ثانیا: جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضاء آشکار می‌گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلّی خالی بماند و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره به همین است نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او به همان نسبت مضاعف شود. از این آیه اهمیّت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار می‌شود و با توجّه به این که این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می‌گردد. قابل توجه این که در روایات متعدّدی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادّی است اما از آن مهمّتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات‌او از گمراهی است. کسی از امام صادق تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:

«مَنْ حَرْقٍ اَوْ غَرْقٍ ثُمَّ سَکَتَ ثُمَّ قالَ تَأْوِیلُهَا الْاَعْظَمُ اَنْ دَعاها فَاسْتَجابَ لَهُ: منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود:

تأویل اعظم و مفهوم بزرگ‌تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد». (1) سؤال دیگری که در آیه باقی می‌ماند این

*****

1- «نور الثقلین» ، جلد 1، صفحه 620، در این زمینه روایات دیگری نیز به همان مضمون وارد شده است.

است که چرا نام بنی اسرائیل به خصوص در این آیه آمده؟ با این که می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد. در پاسخ می‌توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسأله قتل و خونریزی مخصوصا قتل‌هایی که از حسد و تفوّق طلبی سرچشمه می‌گیرد در میان آنها فراوان بوده است و هم اکنون نیز قربانیان بی‌گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد و در پایان آیه: اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده می‌فرماید:

«پیامبران ما با دلایل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند» (وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُون).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَجْل»: این واژه بر سه معنا آمده است:
1 از این روی، به همین جهت، به خاطر این کار.
2 به مفهوم مدّت و پایان زمان مقرّر.
3 به معنای آری، که در دو صورت اخیر، حرف دوم هم مفتوح است.
«اِسْراف»: گزافکاری و زیاده‌روی. میان این دو شیوه ناپسند، اعتدال و میانه‌روی قرار دارد که شیوه‌ای انسانی و اسلامی است.

اینک در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در اشاره به گناه سهمگین آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات می‌فرماید:
مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ
از این رو و یا به بیان «زَجّاج» ، از این جنایت سهمگین که به دست «قابیل» پدید
(صفحه 198)
آمد، ما بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که:
هر کس دیگری را بی آن که کسی را کشته باشد تا سزاوار کشته شدن گردد و یا بی آن که فسادی در روی زمین نموده باشد تا در خور کشتن شود از پا درآورد، گناهش در بارگاه خدا به سان کسی است که همه انسانها را کشته است.
منظور از «فَساد» این است که به جنگ با خدا و پیامبرش برخیزد، و یا در میان مردم بی‌گناه، وحشت و ناامنی پدید آورد.
فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً
در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور این است که همه انسانها به خاطر جنایت سهمگین آدم کشی، با قاتل دشمن می‌گردند و کار به گونه‌ای جلوه می‌کند که گویی آن تبهکار، آهنگِ کشتن همه انسانها را نموده و در نتیجه همه به سان قربانی جنایت و نزدیکان او، از جنایت قاتل پریشان و ناراحت شده، او را دشمن همه انسانها می‌پندارند. امّا در برابر آن، کسی که انسانی را از خطر غرق شدن در آب یا سوختن در آتش، یا افتادن در زیر آوار یا هر خطر مرگباری نجات دهد، یا او را از سرگشتگی و گمراهی به راه درست راه نماید، پاداش کارش به سان این است که همه انسانها را زندگی بخشیده است و خدا پاداش احیاگر انسانیت را به او ارزانی می‌دارد. به هر حال چنین کسی در نظر همه انسانها نیز بزرگ می‌نماید؛ چرا که با حفظ برادر نوعی آنان، گویی همه آنان را حرمت کرده است.
ذکر این نکته لازم است که این دیدگاه از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است و آن حضرت افزودند که:
از این کار بهتر، کار کسی است که انسان گمراهی را به راه درست رهبری نماید. «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ أَنْ یُخْرِجَها مِنَ ضَلالٍ إِلی هُدیً». (1)
2 امّا به باور «ابن عبّاس» ، منظور این است که:
هر کس پیامبر یا امام دادگری را بکشد، چنان است که گویی همه انسانها

را کشته است و کیفر کشتار همه انسانها را
1 - کافی، ج 2، ص 168، کتابُ الإیمانِ وَ الْکُفْرِ؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 313، ح 85.

خواهد چشید و اگر کسی از پیامبر و یا امام عدالت پیشه و آسمانی حمایت کند، از نظر پاداش چنان است که گویی همه انسانها را زندگی بخشیده است.
3 گروهی از جمله «طَبَری» ، بر آنند که:
منظور آیه شریفه این است که هر کس دیگری را به ناروا بکشد، گناه همه آدم کشان تاریخ بشر به گردن اوست؛ چرا که شیوه زشت آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات انسانها را رواج داده، این جنایت سهمگین را در نظرها آسان جلوه داده است. آری، چنین کسی در حقیقت، در کشتار دیگر آدمک شان به نوعی شرکت دارد؛ زیرا او در این راه گام سپرده، آن را هموار ساخته است. در برابر، هر کس جلوی شیوه زشت آدم کشی و خشونت را بگیرد، و روش و سنت پسندیده‌ای برای دفاع از حقّ حیات انسانها و جلوگیری از کشتار، در جامعه پی افکند و رواج دهد، و آن را فرهنگ مردم سازد، تا در پرتو آن آدم کشی را گناهی سهمگین شمارند و به این کار زشت دست نیازند، و آدمکشان را پلید و منفور شمارند، با این کار پسندیده، او چنان است که گویی همه مردم را زندگی بخشیده است؛ چرا که اگر نیک بیندیشیم، حقّ حیات همگان را از آفت بزرگی حراست نموده است، و همین کار بزرگ به مفهوم زنده ساختن همه انسانیت است.
از پیشوای گران‌قدر توحید آورده‌اند که فرمود:
«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً لَهُ أَجْرُها وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُها وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.» (1)
هر کس سیره و شیوه خداپسندانه و شایسته‌ای را رواج دهد، پاداش آن و پاداش عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز دریافت می‌دارد، و هر کس سیره و سیاست زشت و ناپسندی را پی نهد، گناه آن و گناه عمل کنندگانِ به آن تا روز رستاخیز به گردن اوست.
4 و گروهی دیگر از جمله «اِبنِ مَسعود» می‌گویند:
منظور این است که هر کسی دیگری را به ناروا بکشد، از دیدگاه قربانی و نزدیکان او، به سان این است که همه انسانها را کشته است، و کسی که فردی را زندگی بخشد، از دیدگاه کسی که نجات‌یافته، چنان است که گویی همه را زندگی بخشیده است.
1 – صَحیح مُسْلِم، ج 2، ص 705، ح 1017 کِتاب الزّکاة؛ سُنَن ابن ماجِه، ج 1، ص 75 74، ح 203 و 207.

5 و پاره‌ای نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، این است که کیفر قاتل یک انسان بی‌گناه لازم است؛ همانگونه که اگر همه انسانها را کشته باشد، لازم است که به کیفر جنایت سهمگین خود برسد و کسی که از قاتل و کشنده انسانی بی‌گناه، به جا و سنجیده درگذرد، کارش چنان است که گویی همه را مورد عفو قرار داده است.
ذکر این نکته لازم است که حیات‌بخش و زندگی‌ساز انسانها و دیگر موجودات زنده، تنها خداست و جز او کسی نمی‌تواند این موهبت و نعمت را به دیگران ارزانی دارد؛ و نسبت دادن آن به دیگری، یا همچون دجّالگری «نِمرود» دروغی سهمگین است و یا یک نسبت مجازی است.
وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ.
این فرزندان اسرائیل که نام و یادشان به میان آمد، مردمی بودند که پیام‌آوران ما با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند، آن گاه بسیاری از آنان با شرک‌گرایی و آدمکشی و تجاوزکاری، در روی زمین به زیاده‌روی پرداختند و راه تجاوزکاری و اسراف و گزافکاری را پیشه ساختند.

33. آیه (پیوند انسانها)

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما با دلایل روشن به سوی بنی‌اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آن ها، تعدّی و اسراف، در روی زمین کردند. (32 / مائده)

34. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ
سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (55 / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از «عبدالله بن عبّاس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قالَ رَسُولَ اللّه» حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غِفارِیّ هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«عَلِیٌّ قائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْکَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ: علیّ پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذرّ اضافه کرد:

ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود

(صفحه 202)

اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

«خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمّد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علیّ را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قویّ و محکم گردد». ابوذرّ می‌گوید:

هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جَبْرَئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:
«بخوان» ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«چه بخوانم» ، گفت:
«بخوان؛ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّه ...». البتّه این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیّات و خصوصیّات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

این آیه با کلمه «اِنَّما» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید:
«ولیّ و سرپرست و متصرّف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ). شکّ نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعدّدی که در زمینه انگشتر بخشیدن علیّ در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «یُقیمُونَ الصَّلاةَ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید بااخلاص نیّت و عدم منّت
(صفحه 203)
داد. همچنین شک نیست که کلمه «وَلِیّ» در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتّی آن هایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از «وَلِیّ» در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرّف و رهبری مادّی و معنوی است، به خصوص این که این وِلایَت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرارگرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نصّ قرآنی دَلالَت بر ولایت و امامت علیّ می‌کند.
ولی در اینجا بحث‌های مهمّی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنّن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علیّ نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علیّ قناعت گردیده است. این روایت را «ابن عباس» و «عَمّار یاسر» و «عبداللّه بن سلام» و «سَلَمَةُ بْن کُهَیْل» و «اَنَس بن مالک» و «عُقْبَة بن حکیم» و «عبدالله بن اُبَیّ» و «عبدالله بن غالب» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوذر غِفاری» نقل کرده‌اند. (1) و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از خود علی نیز این روایت در کتب اهل تسنّن نقل شده است. (2) جالب این که در کتاب غایَةُالْمَرام تعداد 24 حدیث در این باره از طرق اهل تسنّن و 19 حدیث از طرق

*****

1- به کتاب «اِحْقاقُ الحق» جلد 2 صفحه 399 تا 410 مراجعه شود.

2- به کتاب «المُراجِعات» ، صفحه 155 رجوع شود.

(صفحه 204)

شیعه نقل کرده است. (1) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنّن است، از جمله مُحِبُّ الدّین طَبَری در ذخایر العُقْبی صفحه 88 و علامه قاضی شَوْکانِیّ در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه 50 و در جامع الاصول جلد نهم صفحه 478 و در اسباب النزول واحدی صفحه 148 و در لُبابُ النُّقُول سُیُوطِیّ صفحه 90 و در تذکرة سِبْط بن جَوْزِیّ صفحه 18 و در نور الابصار شَبْلَنْجِیّ صفحه 105 و در تفسیر طبری صفحه 165 و در کتاب الکافِی الشّافِ ابن حَجَر عَسْقَلانِیّ صفحه 56 و در مَفاتیح الغَیْب رازی جلد سوم صفحه 431 و در تفسیر دُرُّ الْمَنْثُور جلد 2 صفحه 393 و در کتاب کَنْزُالعُمّال جلد 6 صفحه 391 و مُسْنَد ابن مَرْدَوَیْه و مُسْنَد ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نِسائِیّ و کتاب المَجْمَع بین الصِّحاح السِّتَّة و کتاب‌های متعدّد دیگری این احادیث آمده است. (2) با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند، اما گویا تعصّب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجّه قرار گیرد و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجّه نکنیم، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

اشاره

جمعی از برادران اهل تسننّ اصرار دارند که ایرادهای متعدّدی به نزول این آیه در مورد علیّ و همچنین به تفسیر «وِلایَت» به عنوان «سرپرستی و تصرّف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

.1 اشکال شأن نزول

1 از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علیّ گرفته‌اند
*****
1- «مِنْهاجُ الْبَراعَه» ، جلد 2، صفحه 350.
2- برای اطلاع بیشتر به کتاب «اِحْقاقُ الْحَقِّ» جلد 2، «الغدیر» جلد 2 و «المُراجِعات» مراجعه شود.
(صفحه 205)
این است که آیه با توجّه به کلمه «اَلَّذین» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید:
«وَلِیّ» شما آن هایی هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علیّ قابل تطبیق است؟
پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُباهَلَة می‌بینیم که کلمه «نِسائَنا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعدّدی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسلام است و همچنین «اَنْفُسَنا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علیّ در آن جریان نبود و در آیه 172 سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم:
«الَّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إیماناً» و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوّم ذکر کردیم بعضی از مفسّران شأن نزول آن را درباره نَعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند و همچنین در آیه 52 سوره مائده می‌خوانیم:
«یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ» در حالی که آیه در مورد عبداللّه بن اُبَیّ وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اوّل سوره ممتحنه و آیه 8 سوره منافقون و 215 و 274 سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموما به صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیّت موقعیّت آن فرد و نقش مؤثّری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلّی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البتّه انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن

نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتّی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

2. اشکال توجه در نماز

2 فخر رازی و بعضی دیگر از متعصّبان ایراد کرده‌اند که علیّ با آن توجّه
(صفحه 206)
خاصّی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجّه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجّه پیدا کند؟
پاسخ آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجّه به خویشتن نیست، بلکه عین توجّه به خدا است، علیّ در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست، توجّه به مسائل مربوط به زندگی مادّی و شخصی است و اما توجّه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجّه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجّه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی‌گیرد.

3. اشکال در کلمه ولی

3 اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه «وَلِیّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرّف و سرپرست و صاحب اختیار.
پاسخ همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیّ» در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصّی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

4. اشکال در ذمه زکات

4 می‌گویند علی چه زکات واجبی بر ذِمّه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحبّ است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟
(صفحه 207)
پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علیّ از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمّی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریّت وجوب پرداخت زکات «فوریّت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.
ثانیا: اطلاق زکات بر «زکات مستحبّ» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکّی کلمه «زَکات» آمده که منظور از آن همان زکات مستحبّ است، زیرا وجوب زکات مسلّما بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه 3 سوره نمل و آیه 39 سوره روم و 4 سوره لقمان و 7 سوره فصلت و غیر اینها).

5. اشکال به زمان ولایت

5 می‌گویند:
ما اگر ایمان به خلافت بلافصل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علیّ در آن روز «وَلِیّ» نبود و به عبارت دیگر ولایَت در آن روز برای او «بِالْقُوَّه» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند.
پاسخ در سخنان روزمَرّه در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّة دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیّت می‌کند و کسی را به عنوان «وَصِیّ» خود و «قَیِّم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِیّ و قَیِّم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنّی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «وَصِیّ» و «خلیفه» خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد:
«هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (1). در حالی که مسلّم است منظور از «وَلِیّ» در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور
*****
1- «5 / مریم».

بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّة دارد.

6. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه

6 می‌گویند:
چرا علیّ با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟
پاسخ همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدّد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُسْنَد «اِبْن مَرْدَوَیْه» و «ابی الشیخ» و «کَنْزُ العُمّال» و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه.
در کتاب نفیس «اَلْغَدیر» از کتاب «سُلَیْم بن قَیْس هِلالِیّ» حدیث مفصّلی نقل می‌کند که علیّ در میدان صِفّین در حضور جمعیّت برای اثبات حقّانیّت خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. (1) و در کتاب غایَةُ الْمَرام از ابوذر چنین نقل شده که علی روز شُوری نیز به همین آیه استدلال کرد. (2)

7. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد

7 می‌گویند:
این «تفسیر» با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها وِلایَت به معنی «دوستی» آمده است.
پاسخ آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مُفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به این که آیه «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی
*****
1- «الغدیر» ، جلد 1، صفحه 196.
2- «منهاج البراعه» ، جلد 2، صفحه 363.
(صفحه 209)
رهبری و تصرّف می‌باشد و شکّ نیست که شخص ولیّ و سرپرست و متصرّف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون وِلایَت مُطْلَقَة است.

8. اشکال قیمت انگشتری

8 می‌گویند:
انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علیّ از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده‌اند به کُلّی بی‌اساس است و هیچ گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیّت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان یک واقعیّت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَلِیّ»: به مفهوم سرپرست، سررشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «ولیّ نکاح» و به صاحب اختیار در خونِ مقتول، «ولیّ دم» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «ولیّ امر» می‌گویند؛ چرا که آنان صاحب اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند.

پاره‌ای نیز بر آنند که «ولیّ» به مفهوم برتر و زیبنده‌تر و سزاوارتر از دیگران است.

«رُکُوع»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می‌گویند.

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرّفی می‌کند که مقام والای امامتِ راستین و پیشوایی انسانها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او
(صفحه 210)
را بر همه بندگانش واجب ساخته است:
اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ
سرپرست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست.
وَالَّذینَ آمَنُوا
و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می‌کند و می‌فرماید:
الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ
همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا ...» علی علیه‌السلام است، این جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می‌گردد.

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید:
1 نخست باید دید واژه «ولیّ» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟
با تعمّق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولیّ» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست.
اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه منظور همین مفهوم و معناست، باید گفت:
واژه «انّما» ، حکم را به پس از خود اختصاص می‌دهد و از غیر آن سلب می‌نماید.
(صفحه 211)
برای نمونه: هرگاه گفته شود: «اِنَّمَا الْفَصاحَةُ لِلْجاهِلِیَّةِ» ، منظور این است که فصاحت ویژه عصر جاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولیّ» را که پس از آن آمده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگان اثبات و از برخی نفی و سلب نماییم؟! روشن است که دوستی و مهر دینی اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد و از آنِ همه ایمان‌آوردگان است.
آفریدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید:
وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ ...» (1)
و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند ...
با این بیان، نمی‌توان آن آیه شریفه را به این مفهوم تفسیر کرد و هیچ راهی جز این نیست که به همان معنای نخست باز گردیم و بگوییم منظور از «ولیّ» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولیّ» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد.
2 اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: الَّذینَ آمَنُوا ...، امیر مؤمنان است؟
در این مورد روایت جالب و روشنگری از محدثان شیعه و سنّی آمده است که نشانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شریفه در مورد علی علیه‌السلام فرود آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت در حال رکوع انگشتر خویش را در راه خدا به بینوایی انفاق کرد. به هر حال همه

کسانی که واژه «وَلِیّ» را به مفهوم پیشوای معصوم می‌گیرند، بر این عقیده‌اند که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و تنها مصداق آیه آن حضرت می‌باشد.

1 - سوره توبه، آیه 71.

(صفحه 212)

ممکن است در این مورد دو پرسش دیگر قابل طرح باشد که باید به آنها پاسخ داد:

1 چگونه می‌توان واژه «الَّذینَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟

پاسخ این است که:

واژه‌شناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کارمی‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشهور است که نیازی به استدلال ندارد.

2 ممکن‌است برخی «وَ هُمْ راکِعُونَ» را حال نگیرند و بگویند منظور این است که عبادت آنان رکوع است.

پاسخ این است که در جمله «یُقیمُونَ الصَّلوةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نماز بدون رکوع ممکن نیست. با این بیان، اگر جمله «و هم راکعون» را قید برای پرداخت زکات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیچ فایده‌ای تکرار شده است و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسیری است که تکراری و بدون فایده باشد.

نکته دیگر این که خدا در آغاز آیه شریفه همه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید:

سرپرست و تدبیرگر امور شما خداست ...

آن‌گاه واژه «رسول» را بیان می‌کند و بدین‌سان او را از دیگران خارج ساخته و «ولیّ» جامعه معرّفی می‌کند، سپس آن کسانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هستند ... اینک اگر گفته شود منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا» ، همه ایمان آوردگانند، در آن صورت با آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که باید «وَالَّذینَ آمَنُوا ...» جز صدر آیه باشد وگرنه مفهومی نخواهد داشت، چرا که مردم با ایمان خود سرپرست مردم با ایمان خواهند بود.

با این بیان:

1 واژه «ولیّ» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است.

2 مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است.

35. «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ...

آیه

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»

ترجمه

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز می‌باشد. (56 / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که:
«کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است» (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی وِلایَت که در آیه پیش اشاره شد یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرّف» دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حِزْبُ اللّه» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که وِلایَت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجّه داشت که مراد از «الَّذینَ امَنُوا» در این آیه، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی «حِزْبُ اللّه» که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادّی و معنوی را شامل می‌شود؟ شکّ نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب اللّه باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتّحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویّت در حزب اللّه که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشاندن دشمن و حلّ مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند.
(صفحه 214)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: در مورد گروه و جامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشند، به کار می‌رود.
در آیه مورد بحث می‌افزاید:
هر کس خدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌اند و وصفشان رفت، سرپرست خود بداند پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حقّ و عدالت پیروزند.
(صفحه 215)

36. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)

اشاره

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ

آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت‌هایی به آنها دادیم که به شما ندادیم، باران‌های پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی‌های) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیّت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم. (6 / انعام)

«مِدْرارا» در اصل از ماده «دَرّ» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِدْرارا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمآءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می‌باشد. «قَرْن» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همانطور که اهل لغت تصریح کرده‌اند، به قوم و جمعیّتی که در یک زمان قرار دارند گفته می‌شود (اصولاً قَرْن از ماده اِقْتِران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیکند به آنها و هم به زمان آنها قرن گفته می‌شود. در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیّت می‌شود، زیرا با داشتن اینها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می‌گردند چنان که می‌خوانیم «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى: انسان طغیان می‌کند هنگامی که خود را بی‌نیاز پندارد» (6 و 7 / علق).
این هشدار مخصوص بت‌پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از
(صفحه 216)
دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجّه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است. به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلده و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَرْن»: این واژه به چند معنا آمده است:
1 مردم یک عصر و زمان، که معاصر یکدیگرند.
2 هشتاد یا هفتاد و یا یکصد سال.
3 و به باور ما، به مردمی گفته می‌شود که معاصر دانشمندی برجسته و یا پیام‌آوری باشند.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
خَیْرُکُمْ قَرْنی، ثُمَّ الّذینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذینَ یَلُونَهُمْ.
بهترین شما، مردم معاصر من می‌باشند، آنگاه نسل پس از آنان، سپس مردمی که پس از آنان زندگی می‌کنند.
«تَمْکین»: قدرت و امکانات دادن به دیگری برای انجام کار، خواه با دادن ابزار آن کار و یا گشودن راه، یا هر وسیله دیگر.
«مِدْرارا»: باران شدید و بسیار. این واژه، از واژه‌ها و صیغه‌هایی است که در بر دارنده مفهوم مبالغه است.

به سرنوشت بیدادگران بنگرید!

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی حق‌ستیزان و بیدادگران را به یاد سرنوشت شوم و عبرت انگیز بیدادگران گذشته افکنده و می‌فرماید:

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ

(صفحه 217)

مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ

آیا این کفرگرایان ندیده‌اند و نمی‌دانند که ما چه بسیار از جامعه‌های پیشین را به بوته هلاکت سپردیم؟ جامعه‌ها و ملت‌هایی که از شما نیرومندتر و دارای امکانات افزونتری بودند و به آنان قدرت و ثروتی ارزانی داشتیم که به شمایان ارزانی نداشته‌ایم.

منظور این است که به آنان خدمتگزاران بسیار، ثروت و امکانات فراوان، اقتدار و حکومت و قلمرو نفوذ گسترده و عمر طولانی و گشایش و رفاه ارزانی داشتیم؛ و شما سرگذشت آنان را شنیده و خانه‌ها و شهرهای آنان را دیده و آثار بر جای مانده از آنان را نگریسته‌اید.

وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً

به باور «ابن عباس» منظور این است که:

ما بارانهای پیاپی و سود بخش و برکاتِ رزق و روزی را برای آنان فرستادیم.

لازم به یادآوری است که واژه «سَماء» در آیه، به مفهوم باران است.

وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

و آبها و جویبارها را از زیر شهر و دیار آنان روان ساختیم، امّا هنگامی که از مرزهای حق و عدالت گذشتند و به بیدادگری و سرکشی برخاستند، آنگاه بود که هیچ کدام از این ثروتها و امکانات برایشان سودبخش نیفتاد و آنان را به کیفر گناهانشان نابود ساختیم.

وَ اَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنا اخَرینَ.

و پس از به بوته هلاکت سپردن آنان، جامعه و مردم دیگری پدید آوردیم.

ضرورت تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشینیان

از آیه شریفه این درس و پیام دریافت می‌گردد که تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشنیان و نیز گفتگوی روشنگرانه با انکارگران روز رستاخیز، ضروری است. باید به آنان روشن ساخت که آن آفریدگار توانایی که گذشتگان را به کیفر بیداد و طغیانشان به بوته هلاکت سپرد و جامعه‌ها و تمدّنها و ملت‌های دیگری را به جای آنان آفرید،
(صفحه 218)
همو تواناست که هر لحظه‌ای که مقرر فرموده است این جهان را به سوی فنا برد و به جای آن، جهان دیگر پدید آورده و نیز برای او بسیار آسان است که همه انسانها را پس از مرگ، زندگی بخشد و از گورها بیرون آورد و آنگاه به حساب کار شایسته و یا ناشایست آنان برسد و در برابر نیکی و زشتیِ عملکردها پاداش و کیفر دهد. آری خدایی که هستی را آفرید، بر آفرینشِ دیگر تواناست.
(صفحه 219)

37. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)

اشاره

وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فی آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فی حَديثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّکَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمين
هر وقت كسانى را كه آيات ما را استهزاء می‌كنند مشاهده نمايى از آنها روى بگردان تا به سخن ديگرى بپردازند و اگر شيطان از ياد تو ببرد، به محض توجه پيدا كردن با (اين) جمعيّت ستمگر منشين. (68 / انعام)

«خَوْض» همانطور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیّت دارد که:

«اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با اینگونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین». (1) در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلّط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیّت از

*****

1- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدْ (ننشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن.

خطا حتّی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید:

«اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یا جارَةُ».

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحیدگرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه ننشینند و هرجا شرک‌گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تا آنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند.
وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فی آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُوا فی حَديثٍ غَيْرِهِ
و هرگاه کسانی را نگریستی که به تمسخر آیات ما فرو رفته‌اند از آنان روی بر تاب و دوری گزین تا در گفتاری جز آن در آیند.
درست است که در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، امّا فرمان به همه توحیدگرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد.
وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّکَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ.
و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین.
در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر
(صفحه 221)
انسان می‌گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراه‌گرانه، شیطان پلید است.
با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم وسوسه آن است. درست به سان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد.
آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری گزیدن از بد اندیشان و نشست و برخاست نکردن با آنان را از یادت برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین.
«ابو مُسلِم» می‌گوید:
منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا

وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بَلْخی» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالارفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحیدگرایان به انجام این فرمان موظّف شدند. (1)

1. سوره نِساء، آیه 140، به تفسیر آیه مراجعه فرمایید.

38. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)

اشاره

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بگو: بیایید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید. (151 / انعام)

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می‌کند و از آنها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند. نخست می‌گوید:
«به آنها بگو: بیایید تا آن چه را خدا برشما تحریم کرده است، بخوانم و برشمرم» (قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ)؛
1 «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلاَّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً).
2 «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً).
3 «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ).
زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ).
4 «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان» ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ).
(صفحه 223)
5 «دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن هامجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می‌فرماید:
«اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمایید» (ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَعالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عُلُوّ» برگرفته شده و منظور این است که فراخوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد.
«تِلاوة»: به مفهوم خواندن است.
«اِمْلاق»: فقر و تنگدستی. واژه تملّق نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است.
«فَواحِش»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشتِ کوچک، واژه «قَبیح» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فاحِشَه» را.
در آیات پیش دیدگاه شرک گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینک قرآن آنچه را به راستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید:
قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ
هان ای پیامبر! به این شرک گرایان بگو: بیایید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و برشمارم.
أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً
به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریک او قرار ندهید.
وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً
و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید.
(صفحه 224)
از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمّیت، پس از نعمتهای گران خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکی به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد.
وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ
به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانتان را از بیم نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم.
وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ
در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است:
1 به باور «حَسَن» منظور این است که:
به کارهای زشت و گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید.
2 امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «ضحّاک» و «سُدی» ، شرک گرایان زنای نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زنای آشکار نهی می‌کردند، امّا خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد.

از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها.
3 از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان، کار دل می‌باشد.
به هر حال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت.
وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ
و جان انسانی را که خدا حرمت بخشیده است، جز به حق و بر اساس عدل و داد نکشید.
با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش
(صفحه 225)
جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سر ستیز ندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت:
الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص.
ب: به کیفر زنای محصنه.
ج: و به کیفر کفرگرایی و حق‌ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمانِ آگاهانه و آزادانه به خدا.
در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ امّا کفر گرایانی که به راستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست.
ذٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.
روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به کار گیرید و حلال خدا را حلال، و حرام او را حرام شمارید.
یادآوری می‌شود که از واژه «وصّاکم» ، این نکته دریافت می‌گردد که واژه «وَصِیّت» از آغاز در تقدیر بود است و نیز از «اَنْ لا تُشْرِكُوا» این موضوع روشن می‌شود که فرمان خدا و تکلیف، هم به انجام کارهای شایسته مربوط می‌شود و هم به وا نهادن کارهای ناپسند و هر دو دارای کیفر و پاداش هستند.
(صفحه 226)

39. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)

اشاره

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاَّ بِالَّتى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و به مال يتيم جز به نحو احسن (و براى اصلاح) نزديک نشويد تا به حد رشد برسد و حق پيمانه و وزن را به عدالت ادا كنيد، هيچكس را جز به مقدار توانايى تكليف نمى‌كنيم و هنگامى كه سخنى مى‌گوييد، عدالت را رعايت نماييد، حتى اگر در مورد نزديكان بوده باشد، اين چيزى است كه خداوند شما را به آن سفارش مى‌كند تا متذكر شويد. (152 / انعام)

6 «هيچگاه جز به قصد اصلاح نزديک مال يتيمان نشويد تا هنگامى كه به حدّ بلوغ برسند» (وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاَّ بِالَّتى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

7 كم فروشى نكنيد و حق پيمانه و وزن را باعدالت ادا كنيد» (وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ) و از آن جا كه هر قدر انسان دقت در پيمانه و وزن كند، باز ممكن است مختصر كم و زيادى صورت گيرد كه سنجش آن با پيمانه‌ها و ترازوهاى معمولى امكان‌پذير نيست، به دنبال اين جمله اضافه مى‌كند:

«هيچكس را جز به اندازه توانايى تكليف نمى‌كنيم» (لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها).

8 «به هنگام داورى يا شهادت و يا در هر مورد ديگر كه سخنى مى‌گوييد، عدالت را رعايت كنيد و از مسير حق منحرف نشويد، هر چند در مورد خويشاوندان شما باشد و داورى و شهادت به حق، به زيان آنها تمام گردد» (وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى).

9 «به عهد الهى وفا كنيد و آن را نشكنيد» (وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا).

در اين كه منظور از «عهد الهى» در اين آيه چيست، مفسران احتمالاتى داده‌اند، ولى مفهوم آيه، همه پيمان‌هاى الهى را اعم از پيمان‌هاى «تكوينى» و «تشريعى» و تكاليف الهى و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل مى‌شود و باز براى تأكيد در

(صفحه 227)

پايان اين چهار قسمت، مى‌فرمايد:

«اينها امورى است كه خداوند به شما توصيه مى‌كند، تا متذكر شويد» (ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَشُدّ»: این واژه جمع «شَدّ» و به مفهوم اوج جوانی است، به سان «اَشُرّ» که جمع «شر» می‌باشد و به همین تناسب در مورد بر آمدن روز می‌گویند:
«شَدُّ النَّهارِ».
«ذِکْر»: یادآوری و هرگاه به باب تفعیل برود به دو مفعول متعدّی می‌گردد.
در ادامه سخن می‌فرماید:
وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ
و به مال یتیم جز به نیکوترین سبک و روش نزدیک نشوید.
منظور از نزدیک شدن، دست نهادن بر روی آن و تصرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هر کسی کاری نارواست، امّا بدان دلیل در آیه شریفه دست درازی به مال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بند و بار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند.
آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای به راستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است:
1 به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند.
2 امّا به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که سرپرست یتیم تنها
(صفحه 228)
به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر.
3 و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال و جوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند.
حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ
به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد.
در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست:
1 به باور برخی از جمله «شَبَعی» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است.
2 امّا به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است.
3 از دیدگاه «سُدی» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، امّا این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید:
و یتیمان را چون به حدّ بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید:
وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ ...
4 و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هرگاه آنان به مرز بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان وانهاد.
5 برخی بر آنند که حدّ و مرز مشخصی از نظر سن و سال برای این موضوع نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خردِ زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند.
به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاههای دیگر بهتر است؛ چرا که تنها با

رسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد.
از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز
(صفحه 229)
به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به خود او وانهاد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرّف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشد و کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همانگونه که قرآن نیز هشدار می‌دهد که:
مال آنان را از بیم آنکه مبادا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید:
وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا ... (1) امّا پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به او واگذاشت، گرچه این واگذاری تصرّف «احسن» و یا نزدیک شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد.
وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ
و کالای پیمانه و میزان را عادلانه و کامل بپیمایید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید.
لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها
ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم.
از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابه جا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان.
وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى
و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویید، دادگری پیشه سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود.
روشن است که رعایت عدل و داد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در
1 سوره نساء، آیه 6.
(صفحه 230)
عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ امّا بدان دلیل در اینجا به دادگری در

گفتار سفارش شده است که هر کس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود.
به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید.
یادآوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیّت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرّر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت.
وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوا
و به عهد خدا وفا کنید.
در مورد این پیمان دو نظر است:
1 به باور گروهی هرآنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد.
2 امّا به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد.
ذٰلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.
این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم،
کامل و عادلانه دادن وزن و کیل،
عمل به وظیفه تا سر حد امکان،
رعایت راستی و عدالت در گفتار و کردار و وفای به عهدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بایسته آنها غفلت نورزید.
(صفحه 231)

40. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)

اشاره

وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

و این که این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. (153 / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

10 «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد» (وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ) و در پایان همه اینها برای سومین بار تأکید می‌کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید» (ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ).

قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه، نخست از تحریم شرک شروع شده‌است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز با نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می‌شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می‌باشد.

در پایان هر یک از این آیات سه‌گانه، به عنوان تأکید جمله «ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ» (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند) آمده، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به
(صفحه 232)
این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می‌باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله‌های سه‌گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه‌گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده‌گانه پخش گردد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده‌گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آنها از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنی آنها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود. (1)

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن» ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب‌تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده:
«وَ بِالْوالِدَیْنِ
*****
1- 13 / شوری.
(صفحه 233)
إِحْساناً» و می‌دانیم «احسان» گاهی با «اِلی» و گاهی با «ب» ذکر می‌شود، درصورتی که با «اِلی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هر چند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (1)

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب‌های غلط، زنده به گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند، توجه داده و از این کار بازمی‌دارد. با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند. گرچه امروز برای سقط جنین، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

منظور از «فَواحِش» چیست؟

«فَواحِش» جمع «فاحِشَة» به معنی گناهانی است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند اینها اگرچه از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آنها در مقابل «فواحش» ، به خاطر همان تفاوت مفهوم است.

*****

1- «تفسیر المَنار» ، جلد 8، صفحه 185.

(صفحه 234)

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیر به «لا تَقْرَبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه‌انگیز» است، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند.
(صفحه 235)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید:
وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ
و این است راه راست و بی‌انحراف من؛ پس این راه را پی گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و براساس حق و عدالت است.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور آیه شریفه این است که:
این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است و به باور پاره‌ای منظور این است که:
آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هر کس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید.
وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ
به باور «مُجاهِد» منظور این است که:
به راههای کفر و بدعت‌آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظر او منحرف می‌سازد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند.
ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.
خدا شما را اینگونه و به این چیزها سفارش می‌کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند.
این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادرِ کتاب و پایه و اساس آن هستند که هر کس به آنها عمل کند به بهشت پرطراوت خدا می‌رسد و هر کس
(صفحه 236)
این آیات را واگذارد و بدانها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود.
«کَعْب الْأحبار» یهودی می‌گوید:
به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ؛ قُلْ تَعالَوْا أتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ...
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم ...

پرتوی از آیاتی که گذشت

اشاره

(1) آیاتی که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و محبوب و زیبایی جلوه‌گر می‌سازد.

در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و والاییها فراخوانده و از زشت کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خدا، با خویشتن، با دیگر انسانها و با پدیده‌های هستی را آن گونه که باید باشد طرح می‌کند، که به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می‌رود.

1 دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی

توحیدگرایی به مفهوم حقیقی و قرآنی آن به راستی نفی اسارتها، بردگیها، خفت‌ها، تملق‌ها، چاپلوسی‌ها، بت‌تراشی‌ها، شخص پرستی‌ها، پرستش ذلت‌بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزّت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی‌بهره‌اند، باید در توحید گرایی خود تردید کنند و آن را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ...

1 مترجم.

(صفحه 237)

2 رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر

از آنجایی که پس از اصل توحیدگرایی و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمت آنان پی برد که تا کجاست؛ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً ...

3 رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جان و عواطف او را پس از حقوق پدر و مادر طرح می‌کند؛ وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ ...

4 سازندگی برون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدی‌های نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برازندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیلات ظاهر ساز و ریاکار رویش دیدنی نیست؛ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ ...

5 رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکّر، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امنیّت جان و زندگی بر می‌گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ... (صفحه 238)

6 سفارش به تفکّر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمتِ‌گران خرد و قدرت تفکّر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکّر بر انگیزد. این آیات روشنگری می‌کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤولیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادگی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

7 رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امنیّت اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛
وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاَّ بِالَّتى هِىَ أَحْسَنُ.

8 امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امنیّت اقتصادی و پرهیز از کم فروشی و خیانت و تقلّب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می‌کند؛ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ ...

9 انتظار بر اساس امکانات و تواناییها

و این نیز یک اصل انسانی و اسلامی است که از هر کس باید به اندازه توان و امکانات مادی و معنوی‌اش انتظار عمل داشت، که این رمز سعادتها و سلامتهاست و هر کس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئوولیت نماید؛ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها ...
(صفحه 239)

اگر همه گویندگان، مصاحبه شوندگان، نویسندگان، صاحبان قدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصل قرآنی بیندیشند که بر اساس عدالت و قانون و قانونگرایی سخن گویند، چه تحول مبارکی در جهت سازندگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می‌گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى ...

11 وفاداری

و به اصل وفاداری و وفای به عهد و پیمانها در همه ابعاد سفارش می‌کند و از مردم می‌خواهد که به عهد خود با خدا، پیامبر، خویشتن، همدینان و همنوعان خود وفا کنند و از خیانت و پیمان‌شکنی پروانمایند؛ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ...

این آیات به انسانها این درس دگرگون ساز را می‌دهد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مستقیم توحید و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشای آن است، ذرّه‌ای انحراف نجویند؛ وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما فَاتَّبِعُوهُ ...

در این آیات، قرآن از توحیدگرایی آغاز می‌کند و با هشدار از تفرقه و پراکندگی، درسهای انسان سازش را به پایان می‌برد؛ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ.

و میوه و ثمره این درسها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از
(صفحه 240)
خدا در قلمرو اندیشه و گفتار و کردار است؛ ذلِکُمْ وَصّیکذمْ بِه لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.
(صفحه 241)

41. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

اشاره

قُلْ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ
بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آن چه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد.
(164 / انعام)

گاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصل مسلم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است، بیان می‌کند (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) با پاره‌ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی‌کند، زیرا مثلاً در آیه 25 سوره نحل می‌خوانیم:
«لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی‌خبری و جهل خود گمراه ساختند».
اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه‌شدگان را نیز بر دوش می‌کشند؟ احادیث مربوط به «سنّت حسنه» و «سنّت سیّئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده‌است و مضمون آنها این است؛ اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می‌کنند، خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود آنها کاسته شود) و همچنین کسی که سنت بدی را برجای نهد، گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می‌شود (بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)، (قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كانَ لَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَىْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كانَ عَلَيْهِ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اَوْزارِهِمْ شَىْءٌ)، نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست. ولی پاسخ این ایراد روشن
(صفحه 242)
است، زیرا آیه مورد بحث می‌گوید:
بی‌جهت و بدون ارتباط گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد، می‌گوید:
اگر انسان بنیان‌گذار عمل نیک و بد دیگری باشد و به اصطلاح از طریق «تسبیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می‌شود، زیرا پایه و اساس آن، به دست وی گذارده شده است.
توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می‌گوید:
«عمل هر کس تنها به درد خود او می‌خورد» ، بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می‌گیرد، نمی‌تواند مفید به حال آنها بوده باشد، در حالی

که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، می‌خوانیم که؛ اینگونه اعمال گاهی مفید و سودمند است، «نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز نتیجه‌بخش است». به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است، چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟ بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می‌کنند و نه تنها افراد عادی بلکه پاره‌ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده «المَنار» نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته تا آن جا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده‌اند، ولی با توجه به دو نکته، پاسخ اینگونه ایرادها روشن می‌گردد.
1 درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود او است و فلسفه‌ها و نتایج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عاید انجام‌دهنده آن عمل می‌شود، همانطور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است. ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهد، حتما به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده یا مربی خوب، یا شاگرد خوب یا دوست باصفا یا همسایه باوفا یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال
(صفحه 243)
حداقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می‌گیرد و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیّت خیر خود او است.
2 پاداش‌هایی که خداوند به افراد می‌دهد، بر دوگونه است؛ پاداش‌هایی که متناسب با وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام عمل نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می‌گیرد و ترقی می‌کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می‌کنند و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند، بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلما اینگونه آثار مخصوص شخص عمل‌کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست. ولی از آن جا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده، استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند. درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می‌کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه

می‌گیرد، هم در پرتو تدریس در جنبه‌های علمی کامل‌تر و قوی‌تر می‌شود و هم حقوقی دریافت می‌کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود او است، اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند.

هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همینگونه است و به این ترتیب هرگونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده، مرتفع می‌گردد. ولی باید توجه داشت که پاداش‌هایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت و پایه اصلی نجات انسان، همان ایمان عمل خود او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبّ»: این واژه در اصل به مفهوم تدبیر امور نمودن و به کمال رساندن است، امّا
(صفحه 244)
هرگاه در مورد آفریدگار هستی به کار رود، منظور آن قدرت بی‌همتایی است که تدبیر امور و تنظیم شؤون انسان و پدیده‌های رنگارنگ به دست اوست.
«وِزْر»: بار گران.

از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» و «مُجاهِد» واژه «نسک» به مفهوم قربانی در مراسم حجّ و عمره است؛ امّا از دیدگاه «حَسَن» به مفهوم دین و آیین، و به نظر «جبّائی» به معنای عبادت و پرستش است. با این بیان منظور از آیه شریفه این است که:
ای پیامبر بگو: نماز و قربانی و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است.
در آیه شریفه، نماز به پرستش خدا و اساسی ترین دستورات او پیوند خورده است؛ چرا که نماز گزار به هنگام تکبیر برای آغاز نماز، در برابر آفریدگارش سر تعظیم فرود می‌آورد و او را بزرگ می‌دارد و در نماز خویش آیاتی از قرآن را که انسان را به شایستگیها و ارزشهای والای انسانی فرا می‌خواند، تلاوت می‌کند، در رکوع نماز و در سجود آن، در برابر پروردگار هستی خضوع می‌نماید، و در تسبیح و ستایش خویش، خدا را از هر ضعف و نقص و ناتوانی پاک و پاکیزه می‌شمارد.
و نیز در آیه نماز را با اصل حیات و زندگی در کنار هم آورده است، در حالی که نماز کار پیامبر است و آفرینش حیات و بخشیدن زندگی شاهکار خداست. این پیوند بدان دلیل است که هر دو ساخته تدبیر شگرف اوست؛ امّا به باور «قاضی» منظور این است که نماز و قربانی، پرستش و عبادت خدا است، و مرگ و زندگی نیز در دست توانای او.
پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه بیانگر آن است که:
عبادت و پرستش من تنها برای خداست؛ چرا که همه اینها در پرتو هدایت اوست، و مرگ و زندگی من نیز برای اوست، چرا که به تدبیر و آفرینش او می‌باشد و پاره‌ای نیز می‌گویند:
پیام این جمله که مرگ و زندگی من برای خدا می‌باشد، این است که کارهای پسندیده‌ای که مربوط به زندگی است، و نیز کارهایی چون وصیت و سفارش به کارهای شایسته و فرجام نیکوی زندگی که مربوط به مرگ است، همه و همه برای خداست.
(صفحه 245)
به هر حال آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که مباد زندگی و عمر گرانبها را برای شهوترانی و لذت‌جویی و گناه بخواهد و مرگ را برای سودرسانی به ورثه.
در آیه پیش در مورد توحیدگرایی و اخلاص پرشکوه پیامبر سخن رفت، اینک به آن حضرت دستور می‌رسد که:
ای پیامبر، در مورد بیهوده و پوچ بودن عملکرد شرک‌آلود شرک‌گریان به

آنان بگو: آیا جز خدای یکتا پروردگاری را بجویم و بخوانم؟! در حالی که او پروردگار همه چیز است.
قُلْ اَغَیْرَ اللّٰهِ اَبْغی رَبّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شیْءٍ
منظور این است که آیا زیبنده است که پروردگاری جز خدای یکتا بجویم و او را بپرستم و از او راه رستگاری بخواهم؟! و آیا پرستش پروردگاری را که آفریدگار و تدبیرگر امور من و شؤون همه موجودات است رها کنم؟! راستی آیا هیچ خردی این کار ناپسندیده را می‌پذیرد؟!
وَلا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاّ عَلَیْها
و هر کسی کیفر عملکرد نادرست و نیز پاداش کارهای شایسته خویش را به دست می‌آورد، و نجات و گرفتاریش در گرو عملکرد خود او می‌باشد؛ شرک‌گرایی و بت‌پرستی شما نمی‌تواند برای من عذر و بهانه‌ای باشد، و من باید خدای یکتا را بپرستم؛ چرا که در نگرش توحیدی، هر کس مسؤول کارهای خویش است.
وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری
و کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و به جای دیگری کیفر نمی‌گردد.
به باور «زَجّاج» منظور این است که، کسی که دست به گناهی نیازیده، به کیفر گناه دیگران گرفتار نمی‌گردد؛ امّا به باور برخی، این آیه پاسخ شرک‌گرایان را می‌دهد؛ چرا که آنان به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گفتند:
تو راه و رسم خویش را رها ساز و از ما پیروی کن که اگر گناهی بود ما پاسخگو خواهیم شد.
جبرگرایان بر آنند که خدا کودک بی‌گناه را به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه پدرش کیفر می‌کند؛ امّا آیه شریفه روشنگری می‌کند که هیچکس به گناه دیگری کیفر نخواهد شد.
ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ.
(صفحه 246)
آنگاه بازگشت شما به سوی ماست، و خدا شما را از آنچه در موردش کشمکش می‌نمودید آگاه خواهد ساخت و شایسته کرداران از زشت کرداران شناخته خواهند شد.
(صفحه 247)

42. آیه (اقوامی که نابود شدند)

اشاره

وَ کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ
چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد. (4 / اعراف)
فَما کانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا کُنَّا ظالِمینَ
و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند:
ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت). (5 / اعراف)

«قَرْیَة» در اصل از ماده «قَرْی» به معنی جمع شدن آمده و چون «قَرْیَة» مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می‌شود که قریه تنها به معنی روستا نیست، بلکه هرگونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است. «قائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قَیْلُولَة» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است و در اصل به معنی راحتی است و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده، «اقاله» نامیده می‌شود، زیرا طرف را از نگرانی راحت می‌کند و «بَیات» به معنی شبانه و شب هنگام است. این که در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است. این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می‌شود که عموم اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شدند و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردند ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک‌نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که
(صفحه 248)
حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می‌داشتند، دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود.
اینگونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد. هم‌اکنون انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش

و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می‌تواند بزرگ‌ترین بلای او شود و او را به دامان جنگ‌هایی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است، آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟
(صفحه 249)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه آفریدگار هستی مردم را به تفکر در سرنوشت پیشنیان فرا می‌خواند و به آنان خاطر نشان می‌سازد که مباد رفتار و کردار ظالمانه و گمراهانه آنان را پی گیرند و می‌گوید:
چه بسیار مردم شهرها و روستاها را به بوته هلاکت سپردیم، و عذاب مرگبار ما شب هنگام و یا زمانی که آنان در خواب نیمروزی و در بستر استراحت بودند، بر آنان فرود آمد.
گفتنی است که فرود عذاب در تاریکی شب و هنگام استراحت انسان و نیز خواب نیمروزی بسیار خطرناکتر است.
در ادامه سخن می‌افزاید:
هنگامی که عذاب نابود کننده ما بر آنان فرود آمد، تنها چیزی که بر زبان داشتند این بود که می‌گفتند:
دریغ و درد که ما بیداد پیشه بودیم! آری، ستمکاران هنگامی که با عذاب خدا رو به رو می‌شدند و کیفر شوم ستمکاری و گناه خویش را با چشمان نگران خود می‌دیدند، زبان به اعتراف گشوده و به بیدادگری خود اقرار می‌کردند.
به باور برخی، هنگامی که عذاب دامنگیرشان می‌شد و هنوز نیمه جانی داشتند، زبان به اعتراف و ندامت می‌گشودند.
از آیه شریفه این نکته درس آموز دریافت می‌گردد که اقرار به حقیقت و اعتراف به گناه و نیز توبه و بازگشت به بارگاه خدا به هنگامه فرود عذاب سود بخش نخواهد بود و باید پیش از آن چاره‌ای اندیشید.
(صفحه 250)

43. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)

اشاره

يا بَنى آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوارى سَوْآتِكُمْ وَ ريشاً وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُون
اى فرزندان آدم، لباسى براى شما فرود فرستاديم كه اندام شما را مى‌پوشاند و مايه زينت شما است و لباس پرهيزگارى بهتر است، اينها (همه) از آيات خدا است، شايد متذكر (نعمت‌هاى او) شوند.
(26 / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«ریش» در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هرگونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگ‌های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند، ریش گفته می‌شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید:
«لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ).
تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوا از ماده «وِقایَة» به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است،
(صفحه 251)
چنان که در آیه 81 سوره نحل می‌خوانیم:
«وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد». ولی آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را دربرمی‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «اَنْزَلْنا» (فرو فرستادیم) برخورد می‌کنیم که ظاهرا با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید:
«لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند» ، در حالی که می‌دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می‌شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است. در آیه 6 سوره زمر نیز می‌خوانیم:
«وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه 25 سوره حدید آمده:
«وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ ...: آهن را فرو فرستادیم ...». بسیاری از مفسران اصرار دارند که اینگونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند:
چون آب باران از بالا به زمین نازل می‌شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می‌گردند، بنابراین مواد لباس‌ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ‌های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می‌رود و مثلاً می‌گویند:
از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می‌گوییم:
«رَفَعْتُ شَکْوایَ اِلَی الْقاضِی: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم» ، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم و از آن جا که نعمت‌های
(صفحه 252)
پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می‌شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می‌کنیم، مثلاً در فارسی می‌گوییم:
به آن جناب چنین معروض می‌دارم (با این که طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می‌خوانیم:
«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ: آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه انسان لباس می‌پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و باتفاوت امکنه، لباس‌ها فوق‌العاده متنوع و متفاوت بوده است و درگذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می‌گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضانوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان وبسیاری دیگر، از لباس‌های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می‌کنند. وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. نویسنده تفسیر «المَنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌نویسد: یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه‌بافی دیدن می‌کرد، هنگام ورود در کارخانه، گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می‌خواست از کارخانه خارج شود، پارچه‌ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند:
این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد. اما متأسفانه در عصر ما، جنبه‌های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را
(صفحه 253)
تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. لباس عاملی شده برای انواع تجمل‌پرستی‌ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس‌هایی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب‌زده» دیده می‌شود که جنبه جنون‌آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس، اصولاً چنین به نظر می‌رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباس‌های عجیب و غریب است، افرادی که نمی‌توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس‌های نامأنوس و عجیب و غریب، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می‌کنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن اینگونه لباس‌ها متنفرند. به هر صورت ثروت‌های عظیمی که از طریق لباس‌های

گوناگون و مد پرستی‌های مختلف و چشم هم چشمی‌ها در مسأله لباس، نابود می‌شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد که اگر صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می‌کرد و مرهم‌های مؤثری بر زخم‌های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می‌گذارد.
مسأله مُد پرستی در لباس، نه تنها ثروت‌های زیادی را به کام خود فرو می‌کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت‌ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می‌دهد. از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می‌شود که آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می‌خوانیم که؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند، در حالی که لباس‌های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده بود، در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی در این باره چاره خواستند و علت روی گردانی ایشان را از آنها جویا شدند، علی فرمود:
من چنین فکر می‌کنم که اینها باید این لباس‌های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند، آنها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله
(صفحه 254)
سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود:
«وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ لَقَدْ اتُونِیَ الْمَرّةَ الاُولی وَ اِنَّ اِبْلیسَ لَمَعَهُمْ: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است». (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لِباس»: جامه و هر چیزی پوشیدنی.
«ریش»: این واژه در اصل به مفهوم پر و بال مرغ و پوشش پرندگان است که هم لباس آنهاست و هم به تناسب بودن رنگارنگ بودن پرها، آرایش و زینت آنها به شمار می‌رود.
«زَجّاج» می‌گوید:
این واژه به مفهوم هر چیزی است که برای جسم و زندگی انسان سودمند باشد، خواه لباس یا چیز دیگر و به باور برخی مفهوم جامه است.

قرآن در آیات گذشته روشنگری فرمود که کره زمین فرودگاه و جایگاه انسان برای زندگی است، اینک در این آیات از نعمتهایی که به او ارزانی شده است سخن دارد و می‌فرماید:
یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ
روی سخن در آیه مبارکه با همه انسانهاست، همه کسانی که به تدریج در کره زمین پدیدار می‌گردند.
روشن است که خطاب به کسانی که هنوز نیامده‌اند در صورتی که آمدنشان تردید ناپذیر باشد و شرایط تکلیف در آنان گرد آید درست است.
در تفسیر آیه شریفه دیدگاه‌ها اندکی متفاوت است؛ برای نمونه:
1 «جبّائی» می‌گوید:
هنگامی که «آدم» و «حوّا» به زمین فرود آمدند، لباس نیز بر آنان فرود آمد تا به وسیله آن اندام خویش را بپوشانند.
*****
1- «سفینة البحار» ، جلد 2، صفحه 504، ماده «لبس».
(صفحه 255)
2 «حَسَن» می‌گوید:
منظور این است که به وسیله بارانی که از آسمان فرود می‌ریزد، همه چیزهای مورد نیاز انسان، از جمله موادّ اولیّه پوشش و لباس او نیز به دست می‌آید.
3 به باور برخی، این تعبیر بدان دلیل است که همه برکات از آسمانها فرود می‌آید، همانگونه که قرآن آهن را نیز فرود آمده از آسمان می‌خواند:
وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ ... (1)
4 امّا به باور «ابو مسلم» منظور این است که جامه و دیگر وسایل زندگی را به شما ارزانی داشتیم. یادآوری این نکته لازم است که تعبیرهایی چون فرو فرستاده شدن نعمتها از آسمان به زمین، در حقیقت نوعی سپاس از ارزانی دارنده نعمت‌ها و ستایش اوست، که بدین وسیله ما بندگی و نیاز خویش را در برابر آن هستی بخش با عظمت بیان می‌کنیم.
5 و از دیدگاه «ابوعلی» منظور آیه شریفه این است که:
ما لباس و دیگر وسایل زندگی را برای شما پدید آوردیم، همانگونه که می‌فرماید:
و از دامها هشت جفت برای شما فرود آورد. (2)

در مورد این واژه دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور برخی منظور وسایل زندگی است.
2 امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و ... منظور ثروت و امکانات مادّی است.
3 از دیدگاه «ابن زید» منظور زیبایی و جمال است.
4 و از دیدگاه برخی دیگر امکانات زیست و نعمتهاست.
به باور ما هر کدام از مفسّران بخشی از نعمتهای خدا و چیزهای خوب و موردنیاز و بخشی از مفهوم آیه را بیان کرده‌اند.
1 سوره حدید، آیه 25.
2 سوره زمر، آیه 6.

وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ

و لباس پروا پیشگی است که از همه لباسها و جامه‌ها بهتر است.
در این مورد که منظور از این جامه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور «ابن عبّاس» منظور از جامه تقوا، انجام کارهای شایسته است.
2 امّا به بارو «حَسَن» منظور ارزش اخلاقی حیا و آزرم می‌باشد که به سان پوششی اندام انسان و فراز و نشیبهای آن را می‌پوشاند.
3 از دیدگاه «جبّائی» منظور لباس ویژه و زاهدانه‌ای است که پارسایان از سر فروتنی می‌پوشند.
4 و از دیدگاه «زید» فرزند حضرت سجّاد علیه‌السلام منظور لباس جهاد است.
5 «عُرْوَه» می‌گوید:
منظور ترس از خداست.
6 و «ابن زید» می‌گوید:
منظور پوشش مناسب برای پوشاندن فراز و نشیبهای بدن است.
7 و برخی نیز بر آنند که:
منظور جامه ایمان به خداست.
به باور ما همه این مفاهیم و دریافتها از آیه شریفه جالب است و هر کدام از این جامه‌ها که انسان بر تن نماید به خیر و صلاح اوست.
ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ.
اینها همه از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست؛ او همه اینها را پدید آورده است، باشد که انسانها بیندیشند و ایمان آورند و دستورات زندگی‌ساز او را به کار بندند.
(صفحه 257)

44. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)

اشاره

يا بَنى آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ

اى فرزندان آدم، شيطان شما را نفريبد، آن چنان كه پدر و مادر شما را از بهشت بيرون كرد و لباسشان را از تنشان بيرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اين كه او و همكارانش شما را مى‌بينند و شما آنها را نمى‌بينيد (اما بدانيد) ما شياطين را اولياى كسانى قرار داديم كه ايمان نمى‌آورند. (27 / اعراف)

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید. سپس تأکید می‌کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود (إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُم). در حقیقت آن جا که تصور می‌کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود و در پایان آیه جمله‌ای بیان می‌کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که اگر کسی بگوید:
چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد، می‌رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ‌ها حرکت می‌کند، آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟ آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می‌گوید:
«ما شیاطین را
(صفحه 258)
اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُون). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند، ندارند و به عبارت دیگر گام‌های نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت. آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در آیه 100 سوره نحل می‌خوانیم:
«إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ:
تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می‌کنند» و در آیه 42 سوره حجر می‌خوانیم:

«إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ: تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند».
به تعبیر دیگر درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح رد پای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هرجا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسایل معصیت آماده است و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید و به هنگام طغیان غرایز و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می‌شنود و رد پای او را با چشم خود می‌بیند. در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر نقل شده است که فرمود:
«هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاکت آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)، ابلیس نزد او آمد و گفت:
تو حقی بر گردن من داری که من آن را تلافی کنم، نوح (در تعجب فرو رفت) گفت:
بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت:
همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتم تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و)
(صفحه 259)
به ابلیس گفت:
حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت:
در سه موقع به یاد من باش که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم؛ هنگامی که خشم تو را فرا می‌گیرد، به یاد من باش، هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به یاد من باش و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آن جا نیست، باز به یاد من باش».
(1) نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست در حالی که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیانا ممکن است. ولی ظاهرا این دو باهم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنایی دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فِتْنَه»: آزمون و امتحان.
«قَبیل»: گروهی است که از گروههای گوناگون پدید آمده‌اند، امّا «قبیله» گروهی است که از یک پدر و مادر ریشه می‌گیرند.
دگر باره آفریدگار هستی روی سخن را متوجّه همه انسانها ساخته و می‌فرماید:
یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ
هان ای فرزندان آدم!مباد شیطان شما را بفریبد و از راه دین خدا گمراه و از حق و عدالت دور کند و با وسوسه و دعوت به سوی نافرمانی و گناه گرفتارتان سازد.
در آیه شریفه در حقیقت به شیطان در مورد گمراه ساختن انسانها هشدار داده شده است و معنای آیه این است که:
ای فرزندان آدم! نباید شیطان شما را گمراه سازد؛ و به طور صریح به انسانها هشدار داده نشده است؛ چرا که این شیوه سخن برای بیم رسانی مردم سودمندتر و رساتر است، و در حقیقت دو نکته را در بر دارد؛ یکی هشدار از
*****
1- «بحار الانوار» ، جلد 11، صفحه 318 (طبع جدید).
(صفحه 260)
دشمنی خطرناک که هماره در کمین است، و دیگر لزوم آگاهی و هشیاری و رویارویی در برابر او.
کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ
همانگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند. چرا که این شیطان بود که با وسوسه‌های خود آنان را فریفت و باعث بیرون رانده شدنشان از بهشت پر طراوت و زیبا شد.
روشن است که بیرون آمدن آنان از بهشت به دستور خدا بود، امّا وسوسه‌های شیطان و نزدیک شدن آن دو به آن درخت موجب صدور فرمان گردید. این شیوه سخن در آیات بسیار است؛ برای نمونه در مورد فرعون می‌فرماید:
«او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برید» (1) در حالی که دیگران این کار را به دستور او انجام می‌دادند، و منظور آیه این است که این کار گناهی نا بخشودنی و شقاوتی وحشتناک بود و سبب واقعی آن خود فرعون و نظام استبدادی او بود.
یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما

او با فریبکاری و دعوت به خوردن از میوه آن درخت، لباس زیبا و آراسته بهشت را از اندام آنان بیرون آورد تا فراز و نشیب بدنشان را به آنان بنمایاند.
إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ
شیطان و فرزندان و پیروانش شما را می‌بینند و در کمین شما هستند و شما آنان را نمی‌بینید.
«ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید:
شیطانها به سان خون در رگ و پوست انسانها در گردشند و سینه‌های مردم منزلگاه آنهاست که قرآن می‌فرماید:
همو که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند:
الَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النَّاسِ. (2)
و «قتاده» می‌گوید:
به خدای سوگند:
دشمنی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی خطرناک‌تر و تحمّل ناپذیرتر است، مگر نسبت به کسانی که به راستی به خدا پناه برند
1 سوره قصص، آیه 4.
2 سوره ناس، آیه 5.
(صفحه 261)
و او پناهشان دهد؛ چرا که دشمنی نهان و در کمین که انسان او را نمی‌بیند بسیار خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر است. به همین جهت هرگاه در ذهن و دل خویش وسوسه‌ای را احساس کردیم باید به هوش باشیم که وسوسه شیطان نباشد.

چرا نمی‌توان شیطان رادید؟

شیطان را نمی‌توان دید، چرا که جسم او بسیار لطیف و شفاف است و دیدن او نیازمند به بینایی بسیار نیرومندی است.
به باور گروهی، شیطان را نمی‌توان دید، امّا ممکن است خدا او را در نظر کسانی که جنّیان را احضار می‌کنند پدیدار سازد. این دیدگاه مورد تأیید «مُفید» ، «علی بن عیسی» ، «ابن اَخْشید» و «ابو هُذَیْل» است، و مرحوم «طَبْرِسی» نیز این دیدگاه را بهتر دانسته است. امّا به باور «جبّائی» جنّ و شیطان را نمی‌توان دید؛ چرا که قرآن می‌فرماید:
شما آنها را نمی‌بینید. آری ممکن است در زمان پیامبران همانگونه که خدا فرشتگان را به پیامبران نمایانده، آنها را نیز به آنان نشان داده باشد.
اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ.
ما حکم کرده‌ایم که شیطانها دوستان و سرپرستان مردمی هستند که ایمان نمی‌آورند؛ چرا که این دو گروه در گسترش فساد و تباهی و نشر باطل و بیداد، یار و یاور یکدیگرند.
یادآوری می‌گردد که واژه «جعل» به مفهوم «حکم» ، باز هم نمونه دارد؛ از جمله در این آیه که می‌فرماید:
وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً. (1) فرشتگانی را که خود، بندگان خدای مهربان هستند، مادینه و دختران او حکم کردند.
به هر حال آیه مورد بحث خاطرنشان می‌سازد که شیطانها با همه فریبکاری و وسوسه و شگردشان تنها بر شرک‌گرایان و ظالمان و گناهکاران و غافلان چیره‌اند، نه بر ایمان آوردگان راستین به خدا.
1 سوره زخرف، آیه 19.

45. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (96/ اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«بَرَکات» جمع «برکت» است، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند، اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از «بَرَکات» زمین و آسمان، نزول باران و روییدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می‌گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می‌آورند، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها درمی‌آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه «اَخَذَ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می‌گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع

(صفحه 263)

واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می‌گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد.

از آن چه در بالا گفتیم، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می‌گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می‌کنیم خانواده‌ها و ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می‌گذرانند؟ پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌گردد؛
1 این که تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد. معمولاً مردم ایران این طور فکر می‌کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان‌کاهی که روح و جسم آنها را درهم می‌کوبد، از نزدیک ببینیم، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم، از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسؤولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، براثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلما تعداد
(صفحه 264)
غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند ونیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی‌بود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که با یک خاموشی برق، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت‌های معروف که درهمین ایام در نیویورک در یکی از هتل‌های مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می‌گوید:
قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از

راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرستادند، شخص مزبور اضافه می‌کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می‌گویند:
آدم‌کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.
2 اما این که گفته می‌شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند،
(صفحه 265)
ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی‌است و ما مسلمانان چیز دیگر.
(صفحه 266)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

برکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پروا پیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ

اگر جامعه‌ها و مردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از آسمان و زمین به وسیله باران های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می‌گشودیم.

آری این یکی از سنّت‌های خداست؛ همانگونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد.

به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همانگونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است.

وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

امّا آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال ساختن حقوق مردم را در پیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم.

46. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)

اشاره

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتاً وَ هُمْ نائِمُونَ
آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ (97/اعراف)
أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ
آیا اهل آبادی‌ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟
(98 / اعراف)
أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اللَّهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ
آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان‌کاران ایمن نخواهند بود. (99 / اعراف)

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آنها را در هم بپیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخّر خویش ساخته، در برابر اینگونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدّنظر همه باشد. ضمنا «مَکْر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مَکْر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود، در حالی
(صفحه 268)
که در ریشه اصلی لغت عرب، «مَکْر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از «مَکْر الهی» ، آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش‌گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است. جمله‌ای که در آخر آیه سوم است، می‌گوید:
هیچکس جز زیان‌کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بیند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق، مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند، مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مددهای الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این که مسؤولیت‌های سنگین خود

را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه 15 سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
«قُلْ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیم:
بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم». روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید:
«پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم، دیدم فرمودند:
«اَللّهُمَّ لا تُؤْمِنّی مَکْرَکَ ثُمَّ جَهَرَ فَقالَ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»».
در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم:
«لا تَأْمَنَنَّ عَلی خَیْرِ هذِهِ الاُْمَّةِ عَذابَ اللّهِ لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحانَهُ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش، زیرا خداوند می‌فرماید؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»».
(1) در حقیقت ایمن نبودن از مکر
*****
1- «کلمات قصار» ، جمله 377.
(صفحه 269)
الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این «ترس» با «امید» به رحمت او به طور مساوی در دل‌های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجاء» از آنها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند، ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌اند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

نَوْم: خوابی است که چشم و گوش را از شنیدن و دیدن بازدارد.
آیا مردم این شهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشی برخاسته و آنها را تکذیب می‌کنند، از این خطر ایمن هستند که عذاب دردناک ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌اند به سراغ آنان بیاید؟!
مگر نه این که بدتر از این به پیشینیان قانون شکن و تبهکارشان فرود آمد؟!
ضُحی: آغازین ساعات روز.
روشن است که از دیدگاه قرآن، کسی که سرگرم دنیاپرستی و دنیاداری باشد و آخرت را رها کند، گویی سرگرم بیهوده کاری و بازی است و نیز روشن است که منظور از مردم این شهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشند و پیام خدا و پیامبران و سرای آخرت را وانهند. آری، پیام آیه هشدار به همگان است گرچه به خاطر هشدار به شرک گرایان مکّه و سرکشی و خیره‌سری آنان فرود آمده است.
امن: امنیّت و آرامش، در برابر ترس و دلهره.
مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره‌اندیشی.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ
(صفحه 270)
به باور «جُبّائی» منظور این است که:
آیا اینان از این واقعیت، که عذاب خدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابند ایمن هستند؟!
نامبرده می‌افزاید:
بدان دلیل آیه شریفه عذاب خدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می‌گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درست همانگونه که مکر و نیرنگ، طرف را غافلگیر می‌سازد.
امّا برخی بر آنند که مکر خدا این است که آنان را به وسیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و بادآورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد.
فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.
در حالی که جز مردم زیانکار، هیچ کس خود را از تدبیر و مکر خدا در امان نمی‌نگرد.

چگونه؟

آیه شریفه می‌فرماید جز زیانکاران هیچ کس خویشتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسته کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکرالهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

پاسخ

1 به باور گروهی منظور این است که گناهکارانی خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند که زیانکار باشند و کاری به شایسته کرداران ندارد؛ چرا که آنان حسابشان از اینها جداست و قرآن در مورد آنان می‌فرماید:
پرواپیشگان در بوستانها و چشمه سارهای بهشت‌اند:
إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ. (1)
2 و به باور گروهی دیگر منظور این است که جز مردم زیانکار هیچ کس گناهکاران را از عذاب و کیفر خدا ایمن نمی‌داند.
1 سوره حجر، آیه 45.
(صفحه 271)
3 از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که جز مردم زیانکار که از فرزانگی و حکمت خدا آگاهی ندارند، هیچکس خود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد.
کوتاه سخن این که هدف و پیام آیه شریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمایی کند که از کیفر خدا بیمناک باشند و در راه فرمانبرداری از او شتاب گیرند و هرگز در این سرا و سرای آخرت به خود وعده امنیّت ندهند و هماره مراقب اندیشه، عقیده، گرایش، عملکرد، اخلاق و رفتار خویش باشند.
(صفحه 272)

47. «أَ وَ لَمْ يَهْدِ ...

آیه

«أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ»

ترجمه

آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می‌شوند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهیم تا (صدای حق را) نشنوند. (100/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه خداوند حسّ تشخیص را از این دسته مجرمان می‌گیرد، در «تفسیر نمونه» ، جلد اول، ذیل آیه 7 سوره بقره، توضیح بیشتری مطرح گشته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه در نکوهش کسانی که از سرگذشت عبرت انگیز پیشینیان اندرز نگرفته و همچنان به سرکشی و حق‌ستیزی و بیهوده کاری روی می‌آورند می‌فرماید:
أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
پرسش در آغاز آیه شریفه برای تقریر است و فاعل فعل نیز به باور گروهی، از جمله «ابن عبّاس» خداست. امّا برخی بر آنند که فاعل آن مشیت و خواست خداست، چرا که «أَنْ لَوْ نَشاءُ» ، به تأویل مصدر می‌رود و فاعل آن است.
به هر حال پیام آیه این است که:
آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگانند و مردمی که اینک بر قلمرو زندگی دیروز آنان، بساط زندگی پهن کرده‌اند، با نگرش به سرنوشت آنان به خود نیامده و در نیافته‌اند که اگر بخواهیم می‌توانیم اینان را نیز به کیفر گناهانشان به سرنوشت عبرت انگیز آنان گرفتار سازیم؟!
وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ.
و اگر بخواهیم بر قلب‌های اینان نیز به کیفر گناهانشان مهر می‌زنیم تا اندرز و هشدار را نشنوند و نپذیرند.
(صفحه 273)

48. «تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ ...

آیه

«تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرِینَ»

ترجمه

اینها آبادی‌هایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، آنها (چنان لجوج بودند که) به آن چه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند، این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حسّ تشخیص را از آنها سلب می‌کند).
(101 / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله اوّل آیه استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند؛ «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مُهر می‌نهد» (کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ). یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه، ثابت می‌ماند (و اتفاقا معنی «طَبْع» در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه، نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبّب تمام اسباب و سرچشمه تأثیر هر مؤثر، بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» درمی‌آید. ولی واضح است که یک چنین گمراهی، جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجاد کننده اسباب، خودِ افراد انسان هستند، اگرچه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می‌باشد.
(صفحه 274)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَصَصْ: سخنی زنجیروار و پیاپی.
نَبأ: گزارش و خبر از یک رویداد بزرگ.
در این آیه روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند، امّا پیامِ و هشدار به عصرها و نسل‌هاست و می‌فرماید:
تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبآئِها
هان ای پیامبر! ما داستان درس آموز و عبرت انگیز این جامعه‌های سقوط کرده و این شهرهای نابود شده را برای تو باز می‌گوییم، تا در مورد آنها آن گونه که زیبنده توست بیندیشی و جامعه و مردم خویش را از سرگذشت و سرنوشت غمبار و عبرت‌انگیز آنان آگاه سازی تا عبرت گیرند و روش ناپسند و ظالمانه آنان و بیداد و حق‌ستیزیشان را پی نگیرند.
وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
بی‌تردید پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنان آمدند و هر آنچه برای ارشاد و هدایت آنان لازم بود آوردند و تلاش کردند، امّا آنان حاضر نبودند که دست از حق‌ستیزی و گستاخی بردارند و آنچه را بیدادگرانه دروغ می‌انگاشتند بپذیرند و به آن حقایق آسمانی ایمان آورند. بر این اساس بود که ما نیز گریبان آنان را گرفتیم و به کیفر حق ستیزی و بیدادگریشان آنان را نابود ساختیم؛ چرا که اگر هم می‌ماندند در اندیشه حق پذیری و اصلاح نبودند.
آنچه در مورد تفسیر آیه مبارکه آمد از مجاهد است. او در این مورد می‌افزاید:
منظور از «من قبل» پیش از هلاکت و نابودی است و معنای آیه این است که آنان به آنچه پیش از هلاکت، آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند، یا همانگونه که در آیه دیگری می‌فرماید:
و اگر هم باز گردانده شوند، بی‌گمان آنچه از آن هشدار داده شده‌اند، برمی‌گردند:
وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ ... (1)
1 سوره انعام، آیه 28.
(صفحه 275)
«حَسَن» در تفسیر آیه می‌گوید:
منظور این است که آنان به گونه‌ای دچار سرکشی هستند که نمی‌خواهند آن حقایقی را که پیش از آمدن پیامبران تکذیب کرده‌اند بپذیرند و به باور برخی آنان نمی‌خواهند آنچه را پدرانشان نپذیرفته‌اند بپذیرند.
کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ.

به باور پاره‌ای، خدا آفت کفر و بیدادگری را به زنگار و آفتی تشبیه می‌کند که برق شمشیر و شفافیت و صفای آیینه را نابود می‌سازد و منظور این است که:
همانگونه که زنگار، با شمشیر صیقل داده شده و آیینه شفّاف چنان می‌کند، آفت کفر و بیداد نیز با ایمان انسان چنان می‌کند و شیرینی و اثر شور انگیز ایمان و روشنایی اسلام را از دل می‌زداید و آنان هنگامی که به این آفت گرفتار شدند که خدا به آنان دستور داد حق را بپذیرند و ایمان آورند.
با این بیان زنگار زدگی و آفت گرفتگی قلب های آنان در آغاز ثمره شوم نا فرمانی و حق ستیزی خود آنان است و آن گاه در مرحله دوّم معلول فرمان خدا و به همین دلیل هم قرآن می‌فرماید:
ما بر قلب و دل کفر گرایان اینگونه مهر می‌نهیم و زنگار می‌افشانیم.
گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه از «بَلْخی» و «جعفر بن حَرْب» است و به باور آنان این تشبیه در «کاف» نهفته است. با این بیان حق ستیزی و ایمان نیاوردن اینان به سان مُهری است که بر دل کفرگرایان می‌خورد.
و به باور پاره‌ای منظور این است که همان سان که گزارش حق ستیزی و ایمان نیاوردن آنان را برای شما بازگو کردیم، برای فرشتگان نیز بیان می‌کنیم.
(صفحه 276)

49. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ
و ما نزديكان فرعون (و قوم او) را به خشكسالى و كمبود ميوه‌ها گرفتار كرديم، شايد متذكر گردند.
(اعراف / 130)

کلمه «آل» در اصل «اَهْل» بوده و سپس به اصطلاح قلب شده و به این صورت در آمده است و اهل، به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان. «سِنین» جمع «سَنَة» به معنی سال است ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اَخْذ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می‌آید، بنابراین «اَخَذَهُ السَّنَةَ» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد و شاید علت آن، این باشد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشد، چیز تازه‌ای نیست و از آن معلوم می‌شود که منظور سال‌های فوق‌العاده یعنی قحطی است. یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که به هنگامی که با مخالفت‌ها رو به‌رو می‌شدند، خداوند برای تنبّه و بیداری اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می‌گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت‌ها از ناحیه او است، شوند. با این که خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به این که آن چه مهم است، این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هستند که می‌توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر، بلای بزرگی محسوب

(صفحه 277)

می‌شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی مسلما آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می‌دیدند. ضمنا از آیه فوق معلوم می‌شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت زیرا «سِنین» جمع است، به خصوص این که «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می‌برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه‌های آنها را فراگرفته باشد. جمله «لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی، از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر

تربیت‌های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجددا یادآور می‌شود و ماده «تَذَکُّر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می‌باشد. قابل توجه این که در ذیل آیه 94، جمله «لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست انسان، «متذکّر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِنین: این واژه جمع «سَنَة» به معنای سال است، امّا هنگامی که عرب می‌گوید:
«اَخَذَتْهُمُ السَّنَةُ» منظور این است که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت.

در این آیه در مورد بهانه جویی و حق ستیزی فرعونیان و تازیانه‌های کیفری که برای بیداری و هشیاری بر پیکر جامعه آنان فرود آمد، می‌فرماید:
وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ
ما فرعونیان را به کیفر زشتکاری‌ها و بیدادشان گرفتار خشکسالی و قحطی کردیم.
(صفحه 278)
گفتنی است که «لام» برای سوگند است و «قَدْ» گذشته را به حال نزدیک می‌سازد.
وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ.
و افزون بر قحطی و خشکسالی، آنان را گرفتار کمبود فرآورده‌های زراعی و میوه‌ها نمودیم، باشد که به خود آیند و راه توحید و تقوا را در پیش گیرند، امّا آنان به خود نیامدند.
به باور «زَجّاج» منظور این است که آنان به زیان اقتصادی گرفتار شدند؛ چرا که این گرفتاریها باعث نرمش دل‌ها و توجّه به خدا می‌گردد؛ چنانکه در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید:
وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَریضٍ! (1)
و به باور برخی دیگر منظور این است که:
آنان دریابند که فرعون موجودی ناتوان و وامانده است و اگر او همانگونه که زور پرستان می‌پنداشتند، خدا بود اینگونه به خفّت و خواری گرفتار نمی‌شد.
از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که بر خلاف پندار جبرگرایان، آفریدگار هستی کفر و بیداد فرد یا جامعه‌ای را نمی‌خواهد، همانگونه که غفلت و سرمستی و بی‌خبری آنان را نیز نمی‌خواهد، بلکه درست‌اندیشی و بیداری و ایمان و کار شایسته را می‌خواهد و همگان را به اینها فرمان می‌دهد.
1 سوره فصلت، آیه 51.
(صفحه 279)

50. آیه (فال نیک و بد)

اشاره

فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ

اما (آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتند:

به خاطر خود ما است، ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند:

از شومی موسی و کسان او است، بگو: سرچشمه همه این فال‌های بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند. (131 / اعراف)

«یَطَّیَّرُوا» از ماده «تَطَیُّر» به معنی فال بد زدن است و ریشه اصلی آن، کلمه «طَیْر» به معنی پرنده می‌باشد و از آن جا که عرب، فال بد را غالبا به وسیله پرندگان می‌زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می‌گرفت و گاهی پریدن پرنده‌ای را از دست چپ نشانه تیره‌روزی می‌پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است. قابل توجه این که این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم‌اکنون در میان اقوام خود خواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود که برای قلب حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیبشان شود، آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد و به عکس هر بدبختی دامنشان را می‌گیرد، فورا به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می‌گوید:
دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (78/نساء) و در جای دیگر می‌گوید:
انسانهای منحرف، این چنین هستند (50/فصّلت) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است.
شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است،
(صفحه 280)
اموری را به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصا در قسمت فال بد، غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند، فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده:
«تَفَأَّلُوا بِالْخَیْرِ تَجِدُوهُ: کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تابه آن برسید» جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و پیشوایان اسلام: نیز دیده می‌شود که گاهی

مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند، مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «حُدَیْبِیَّة» می‌خوانیم، هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت از نام او آگاه گردید، فرمود:
«قَدْ سَهُلَ عَلَیْکُمْ وَ اَمْرُکُمْ: از نام «سهیل» من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می‌گردد». (1) دانشمند معروف «دمیری» که‌از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می‌گوید:
این که پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (2) اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می‌نامد، در روایات اسلامی همانطور که گفتیم شدیدا مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است، (3) از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
«اَلطِّیَرَةُ شِرْکٌ: فال بد زدن
*****
1- «المیزان» ، جلد 19، صفحه 86.
2- «سفینة البحار» ، جلد 2، صفحه 102.
3- مانند؛ 19 / یس، 47 / نمل و آیه مورد بحث.
(صفحه 281)
(و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک‌نوع شرک به خدا است». (1) و نیز می‌خوانیم که اگر فال بد، اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق فرمود:
«اَلطِّیَرَةُ عَلی ما تَجْعَلُها اِنْ هَوَّنْتَها تَهَوَّنَتْ وَ اِنْ شَدَّدْتَها تَشَدَّدَتْ وَ اِنْ لَمْ تَجْعَلْها شَیْئا لَمْ تَکُنْ شَیْئا: فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری، پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». (2) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده‌است که راه مبارزه با فال بد، بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«ثَلاثٌ لا یَسْلَمُ مِنْها اَحَدٌ الطِّیَرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ الظَّنُّ قیلَ فَما نَصْنَعُ قالَ: اِذا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ وَ اِذا حَسَدْتَ فَلا تَبْغِ وَ اِذا ظَنَنْتَ فَلا تُحَقِّقْ: سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن در درون قلب غالب

اشخاص پیدا می‌شود) فال بد و حسد و سوءظن است، عرض کردند:
پس چه کنیم؟ فرمود:
هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، عملاً کاری برطبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر». عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان برخی از غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدت به فال بد گرفته می‌شود. البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم، مسأله مهمی نیست بلکه غالبا اثر مثبت دارد ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.
*****
1- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث.
2- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث.

تَطَيُّر: این واژه به مفهوم فال بد زدن و شوم انگاشتن است. ریشه آن از واژه «طَيْر» به مفهوم «پرنده» می‌باشد و به عملکرد انسان نیز «طائِر» او گفته می‌شود. عرب پرنده‌ای که از طرف راست آید به فال نیک می‌گیرد و پرنده‌ای که از طرف چپ در رسد به فال بد گرفته و شوم می‌انگارد.
در آیه مورد بحث می‌افزاید:
فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ
فرعونیان هرگاه به نیکی و نعمت بسیار می‌رسیدند، می‌گفتند:
این نعمت‌ها و برکت‌های فراوان به خاطر زیبندگی خود ماست و بدین‌سان پدیدآورنده نعمت‌ها را به یاد نمی‌آوردند و سپاسش نمی‌گفتند.
وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ
به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که فرعونیان اگر دستخوش قحطی و گرسنگی می‌شدند، آن را از شومی موسی و یارانش قلمداد می‌کردند و می‌گفتند:
این گرفتاریها به خاطر وجود آنان است و ما پیش از آمدن آنان هرگز چنین گرفتاریها و رنج‌ها ندیده بودیم.
اَلا اِنَّما طآئِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ
زَجّاج می‌گوید:
منظور این است که:
بهوش باشید که نگونساری و بدبختی واقعی آنان، کیفر دردناک و خفّت‌آوری است که در جهان دیگر دامنگیر آنان خواهد شد، نه آنچه در این جهان بدان گرفتار شده‌اند.
و برخی بر آنند که منظور این است که نیکی و بدی ثمره طبیعی عملکرد انسانها و به دست خداست و اگر فرعونیان این را درک می‌کردند خیر و برکت و نعمت و سلامت را از سر چشمه حقیقی آن می‌خواستند و نه از پندارهای خرافی خویش و «حَسَن» می‌گوید:
منظور این است که آنچه آنان شوم می‌پندارند و به فال بد می‌گیرند، محفوظ است و خدا آنان را در روز رستاخیز به خاطر این بد اندیشی‌ها کیفر خواهد داد.
(صفحه 283)

51. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند)

اشاره

وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ
و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است. (28 / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَة» در اینگونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیّت و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است. چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آنها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان‌های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سختگیرند و وفادارند، امّا به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می‌آید، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. در مورد فرزندان، که میوه‌های قلب انسان و شکوفه‌های حیات او هستند نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای‌بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می‌بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

(صفحه 284)
روشنگری می‌کند که:
وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ
بدانید که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شما هستند؛ و «ابولُبابَه» بدان دلیل که دارایی و خاندانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علایق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت.
وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَهُآ اَجْرٌ عَظیمٌ.
و خداست که نزد او پاداشی پرشکوه است و این پاداش از آن کسانی است که خدا را فرمان برند و در راه او جهاد نمایند و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خدا از ثروت و فرزند بهتر است.
آیه شریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه‌گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند.
روشن است که خدا از اندیشه و عملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پاداش یا کیفر گردند.
امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:
لا یَقُولَنَّ أَحَدُکُمُ اللّهُمَّ اِنّی أَعُوذُبِکَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لاِءَنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ اِلاّ وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلی فِتْنَةٍ ... (1)
کسی به هنگام نیایش با خدا نگوید که:
بار خدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسانها گرفتار این فتنه و آزمون هستند. بنابراین هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید:
بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمایند.

52. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)

اشاره

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ
1 نهج البلاغه، قصار 93.
(صفحه 285)
این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است.
(53 / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است.

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلّت و خواری سقوط کردند. بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون این که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیّت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین

(صفحه 286)

را از این طریق توجیه می‌کنند. همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید:

برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم

نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، امّا هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسانها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتّی به آنها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید.
راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترد، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود و تمدّنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت امّا چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید،
(صفحه 287)
تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقّی را گرفت، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه موادّ ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند. سرزمین فلسطین آن ها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتّی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طیّ دویست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزنند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد. آیا این وعده الهی که

می‌فرماید:
«وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ: یاری مؤمنان برعهده ماست» (47 / روم) تخلف پذیرفته؟ و یا این که می‌گوید:
«وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ: عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است» (8 / منافقون) منسوخ گشته؟ و یا این که می‌گوید:
«وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست» (105/ انبیاء) دگرگون شده است؟ آیا خداوند، العیاذ باللّه، از انجام وعده‌های خود عاجزست؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده؟ ... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی‌گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شمایید که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید. این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد و سخن
(صفحه 288)
از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسؤولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها به کار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم. نخست این که از امام صادق نقل شده:

«ما اَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَها اِیّاهُ حَتّی یُذْنِبَ ذَنْبا یَسْتَحِقُّ بِذلِکَ السَّلْبِ: خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود». (1)

در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم:

«خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیّت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر این که من هم آنها را از آن چه دوست می‌دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آن چه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام». (2)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَغْییر: دگرگونی.

1 «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 163.

1 «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 163.

(صفحه 289)

در آیه مورد بحث در ترسیم یکی از سنت‌های الهی در روند تاریخ و پیشرفت و انحطاط جامعه‌ها و تمدن‌ها می‌فرماید:

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ

آنان بدین دلیل گرفتار این کیفر دردناک شدند که خدا نعمت گرانی را که به مردمی ارزانی دارد از آنان بر نمی‌گیرد مگر این که اندیشه و عقیده و اخلاق شایسته خویش را به بداندیشی و زشت کرداری و بیداد تغییر دهند و به جای فرمانبرداری از خدا و زندگی بر اساس عدالت و آزادگی و پاکی، به گناه و نافرمانی خدا و بیدادگری روی آورند. آری، در این صورت است که خدا نعمت خویش را از آنان سلب می‌کند؛ چرا که این یکی از سنت‌های تغییرناپذیر اوست که نعمتهای خویش را به کیفر کفر و بیداد بندگان و کسانی که در خور آنها نباشند از آنان می‌گیرد.

به باور برخی، گاه نیز خدا نعمتی را نه به منظور کیفر بندگان که به خاطر آزمونشان از آنان سلب می‌کند که این بر اساس مصالح آنان و طبق سنّت ابتلاء و امتحان برای فرد و جامعه پیش می‌آید.

«سدی» در این مورد آورده است که نعمت گرانمایه‌ای که خدا به مردم «مکّه» و قریش ارزانی داشته بود، وجود ارجمند پیامبر گرامی بود، امّا آنان دعوت و رسالت او را دروغ انگاشتند و خدا نیز این نعمت گران را از آنان گرفت و به مردم مدینه و انصار ارزانی داشت.

وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمیعٌ عَلیمٌ

و بی‌گمان خدا شنوا و داناست. آری، او گفتار دیگران را می‌شنوند و از راز دل‌های بندگان آگاه است.

(صفحه 290)

53. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته)

اشاره

التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگانند و عبادتکاران و سپاس گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به این چنین) مؤمنان. (112 / توبه)

«سائِح» در اصل از ماده «سَیْح» و «سِیاحَت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده است. همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه‌ای سخن را به اجمال برگزار می‌کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می‌پردازد، در دومین آیه مورد بحث، مؤمنان را که فروشندگان جان و مال به خدا هستند، با نُه صفت بارز معرفی می‌کند.

1 «آنها که توبه‌کارانند» و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می‌دهند (اَلتّائِبُونَ).

2 «آنها عبادت‌کارانند» و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خودسازی می‌کنند (الْعابِدوُنَ).

3 «آنها در برابر نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار سپاس می‌گویند» (الْحامِدوُنَ).

4 «آنها از یک کانون عبادت و پرستش، به کانون دیگری رفت‌وآمد دارند» (السّائِحُونَ).

به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است و هر کجا درسی در این زمینه باشد، طالب آن هستند. منظور از «سائِح» در آیه فوق با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن

(صفحه 291)

شمرده شده، سیر در میان کانون‌های عبادت است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«سِیاحَةُ اُمَّتی فِی الْمَساجِدِ: سیاحت امت من در مساجد است». (1)

5 «آنها که در برابر عظمت و بزرگی خدا رکوع می‌کنند» (الرّاکِعُونَ).

6 «آنها که سر بر آستانش می‌سایند و سجده می‌آورند» (السّاجِدوُنَ).

7 «آنها که مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کنند» (الاْمِروُنَ بِالْمَعْروُفِ).

8 «آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کنند، بلکه با هرگونه فساد و منکری می‌جنگند» (وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ).

9 «و آنها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهم‌ترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی و اجرای قوانین او و اقامه حق و عدالت، قیام می‌کنند» (وَ الْحافِظُونَ لِحُدوُدِ اللّهِ). پس از ذکر این صفات نه‌گانه، خداوند بار دیگر چنین مؤمنان راستین و تربیت یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می‌کند و به پیامبرش می‌گوید:

«این مؤمنان را بشارت ده» (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ) و از آن جا که متعلق

بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادتی را دربرمی‌گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هرگونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه‌گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می‌کند و آخرین صفت، حکایت از مسؤولیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت‌صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد.

*****

1- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث.

(صفحه 292)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش هماره در زمین است و به همین جهت به روزه‌دار نیز بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد «سائح» گفته می‌شود.
بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگیهای نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آنِ امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که موردنظر قرآن است، گرد نخواهد آمد.
در این مورد آورده‌اند که «زُهَری» در راه مکّه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت:
پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاده و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که:
إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ ...؟ (1)
حضرت فرمود:
چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتّائِبُونَ ...
آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پاداش جهاد از حجّ بیشتر خواهد بود.
1. سوره توبه، آیه 111.

54. آیه (انسان در قرآن کریم)

اشاره

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد، ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، می‌خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده، نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (12 / یونس)

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می‌گردد. سپس می‌گوید:
اما این افراد، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازیم، آن چنان در غفلت فرو می‌روند، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ). «آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ). در این که چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه 122 سوره انعام، جلد 5 «تفسیر نمونه» بحث شده است و اجمال سخن این است که؛ زینت دهنده، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می‌گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می‌رود، بلکه کم‌کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می‌گردد و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان «مُسْرِف» (اسرافکار) معرفی شده‌اند، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه
(صفحه 294)
و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی‌شوند.
درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است؛ در آیات زیادی از او به «بَشَر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به «انسان» و در آیاتی نیز به عنوان «بنی‌آدم» و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به «انسان» تعبیر شده، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است.
در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعیفاً) «38 / نساء».
در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ) «34 / ابراهیم».

در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً) «100 / اسراء».
در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً) «11 / اسراء».
در جای دیگر کفور و کفران کننده می‌داند (وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً) «67 / اسراء».
در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلا) «54 / کهف».
در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبِینٌ) «19 / زخرف».
در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً) «19، 20، 21 / معارج». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ) «6 / انفطار» و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «6 و 7/علق». به این ترتیب می‌بینیم «انسان» در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است، معرفی شده‌است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در «أَحْسَنِ تَقْوِیم» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا
(صفحه 295)
الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْوِیم) «4 / تین» و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته، به وی آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ) «3 و 4/الرحمن» و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً) «6 / انشقاق». باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدار کننده‌ای داشته‌اند، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار بردن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و

شایسته نام «بنی‌آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند، آن چنان که قرآن می‌گوید:
«وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم» (70 / اسراء).
(صفحه 296)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ امّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و توحید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند.
فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ
و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی باز گردانیم، از سپاسگزاری ما روی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خود را ننموده و ما را نمی‌شناسد.
كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.
به باور برخی منظور این است که:
همانگونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش با خدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همینگونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیدادشان جلوه داده شده است.
(صفحه 297)

55. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)

اشاره

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فی کِتابٍ مُبینٍ

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (6 / هود)

گرچه «دابَّةٍ» از ماده «دَبیب» به معنی آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود. «رِزْق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود. این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادّی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوییم:

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنی عِلْما تامّا: خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می‌گوییم «اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فی سَبیلِکَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان». البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست.

«مُسْتَوْدَعَ» و «وَدیعَة» از یک مادّه است و در اصل به معنی رهاکردن چیزی است و از آن جا که امور ناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَع» گفته می‌شود، وَدیعَة را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته‌اند. در حقیقت آیه فوق می‌گوید:

تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌ها را در خانه‌هایشان می‌آورند، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می‌گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند، باخبر است. از حیوانات غول پیکر

(صفحه 298)

دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است. این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیّت» و «کیفیّت» کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهرا یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهرا ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است. «کِتابٍ مُبینٍ» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می‌شود.

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند. آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود؟
در مورد «رِزْق» بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم:
1 «رزق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادّی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می‌شود و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادّی می‌کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقا ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید «بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ: آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند» (169 / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت‌های مادّی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است.
2 مسأله تأمین نیازمندی‌های موجودات زنده و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها جالب‌ترین مسایلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار
(صفحه 299)
آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرارگرفته و هیچکس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پر پیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابَّة و جنبنده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هرجا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسِیر «نموّ»

دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نموّ» شمرده‌اند.
3 آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر «شرطِ عقل است جستن از درها». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیّت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیّت‌ها، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این
(صفحه 300)
فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند. در حالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَیْسَ لِلاِْنْسانَ اِلاّ ما سَعی» بهره انسان را منحصرا در کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر» مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند. نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به

معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند واز طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند. البتّه نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن
(صفحه 301)
برود یا نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیّت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟ ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود:
«وَ اعْلَمْ یا بُنَیَّ! اِنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ: بدان فرزندم، روزی دوگونه است، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید» (1) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب اینگونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.
4 در آیه مورد بحث تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه بعد، آن جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید، اشاره به «مَتاع حَسَن» (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است. مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان، انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است،

ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده»

*****

1- «نهج البلاغه» ، وصیّت امام علی به فرزندش امام حسن.

(صفحه 302)

تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هرگونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند!
وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها
در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است:
به باور «ابن عبّاس» و «ربیع» ، واژه «مُسْتَقَرّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که:
و خدا قرار گاه آنان و آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد.
(صفحه 303)

56. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)

اشاره

وَ قالَ ارْكَبُوا فيها بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَحيمٌ
او گفت:
به نام خدا بر آن سوار شويد و به هنگام حركت و توقف آن ياد او كنيد، كه پروردگارم آمرزنده و مهربان است. (41 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَجْرا» و «مُرْسا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف». نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات‌های کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید». چرا می‌گوید:
در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او مدد بگیرید زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش‌های شما می‌گذرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِرْساء»: نگهداشتن کشتی به وسیله چیزی که آن را متوقف می‌سازد.
در اینجا جمله‌ای در تقدیر می‌باشد و منظور این است که:
وقتی آب فوران نمود و نوح عذاب خدا و تحقق وعده او را نگریست و کفر گرایان و سرکشان را در آستانه نابودی دید، به خاندان و همراهانش گفت:
اینک سوار شوید.
بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها
و به نام خدا پناه برید و برکت بجویید که روان شدن این کشتی و لنگر انداختن آن به نام خداست.
پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که:
به هنگام روان شدن کشتی و لنگر افکندن آن بگویید:
بِسْمِ اللَّهِ ...
(صفحه 304)
و «ضَحّاک» می‌گوید:
منظور این است که هرگاه می‌خواستند کشتی حرکت کند، «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها» می‌گفتند و زمانی که می‌خواستند بایستد، می‌گفتند:
«بِسْمِ اللَّهِ مُرْساها» و کشتی متوقف می‌شد.
(صفحه 305)

57. «وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ ...

آیه

«وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْجٍ کَالْجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ»

ترجمه

و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد، پسرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (42 / هود)

سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی‌درپی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد. باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌های درشت و درشت‌تر شد و همانگونه که قرآن در آیه 11 سوره قمر می‌گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشانی جوشیدن گرفت و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند. «و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و هم‌چنان پیش می‌رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرارگرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت. نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسّفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد.
(صفحه 306)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه امواج آبها به کوهها تشبیه شده‌اند و این نشانگر آن است که موجهای بسیاری بوده است که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و بر روی یکدیگر می‌غلتیدند.
«حَسَن» می‌گوید:
آب به اندازه‌ای بالا آمد که حدود سی متر از قلّه سر به آسمان کشیده کوهها بالاتر رفت و پاره‌ای نیز ارتفاع آب را پانزده متر بالاتر از قلّه کُوهها، گفته‌اند.
پاره‌ای آورده‌اند که:
کشتی نوح روز یازدهم رجب حرکت کرد و به مدت شش ماه بر روی امواج آب روان بود و همه زمین را گردش کرد و در هیچ کجا توقف نکرد تا به مکّه رسید؛ در آنجا هفت بار برگرد خانه خدا طواف نمود؛ چرا که آن خانه پرشکوه به خواست خدا بالاتر از زمین و آب قرار گرفته بود؛ آنگاه کشتی پس از طواف همچنان بر امواج آبها پیش رفت تا در سرزمین «موصِل» و به کوه «جُودِی» رسید و در روز دهم محرم در آنجا لنگر انداخت.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
ِ وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ
و نوح فرزندش را که در کناری بود ندا در داد که هان ...
به باور پاره‌ای منظور این است که نوح پسرش را که در نقطه‌ای دور از آنجایی که نوح و ایمان آوردگان ایستاده بود دید.
امّا پاره‌ای بر آنند که منظور فاصله عقیدتی و دینی است و نه مکانی. با این بیان تفسیر آیه این است که نوح فرزندش را که از دین و عقیده پدر جدا بود، امّا پدر او را همراه و همدین خود می‌پنداشت، ندا داد.
ٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ.
ای پسرک من! به همراه ما بر کشتی درآی و با کفر گرایان مباش.
نوح در نظر داشت بدین وسیله او را سوار بر کشتی نموده و از نابودی نجات دهد.
«حَسَن» در این مورد آورده است که:
او با پدرش نوح نفاق گرایانه رفتار می‌کرد؛ از این رو پدر او را از ایمان آوردگان می‌پنداشت و نمی‌دانست که در دل کفر گراست.
(صفحه 307)

58. «قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ ...

آیه

«قالَ سَآوى إِلى جَبَلٍ يَعْصِمُنى مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُغْرَقين»

ترجمه

گفت:
به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند، گفت:
امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت. (43 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

لذا این فرزند لجوج و کوتاه‌فکر به گمان این که با خشم خدا می‌توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد پدر برای من جوش نزن، به زودی به کوهی پناه می‌برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد». نوح باز مأیوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او «گفت:
فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد ...». کوه که سهل است، کره زمین که سهل است، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده‌اش در برابر قدرت لایزال او ذره بی‌مقداری بیش نیست. مگر بالاترین کوه‌ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی‌های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قراردارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیون‌ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است. پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشد؟ در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پر کاهی از جا کند و در لابلای خود در هم کوبید.

همانگونه که می‌دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درس‌های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت که تاکنون از داستان نوح
(صفحه 308)
خوانده‌ایم نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:
1 پاکسازی روی زمین درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می‌باشد، به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست سرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زندگی آنها درهم کوبیده و نابود می‌شود. این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معیّنی، یک سنّت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملّت‌ها و حتی در عصر و زمان ما و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد.
2 مجازات با طوفان چرا؟ درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قدرتش را رود «عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرارداده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد. نمرود متّکی به لشکر عظیمش بود و چنان که می‌دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد. قوم نوح جمعیّت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیّتی همه چیز را از دانه‌های حیات‌بخش باران می‌داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقدر برنامه‌های الهی حساب شده است و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجّب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد.
3 نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او

آغاز شود چرا که هر کار بی نام او
(صفحه 309)
شروع شود «ابتر و بریده دُم» خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «کُلُّ اَمْرٍ ذی بالٍ لَمْ یُذْکَرْ فیهِ بِسْمِ اللّهِ فَهُوَ اَبْتَرُ: هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود». (1) ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه‌های مادّی پایان می‌پذیرد ولی انگیزه‌های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادّی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.
4 پناهگاه‌های پوشالی معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری‌شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می‌گوید و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می‌ریزد. فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد. به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم «هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ» (2) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر.
5 کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات‌بخش مثبت است، که در برابر امواج طوفان‌های افکار انحرافی مقاومت می‌کند و پیروانش رابه ساحل نجات می‌رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی
*****
1- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 663.
2- دعای ابوحمزه ثمالی.
(صفحه 310)
امامان اهل‌بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده‌اند. «حَنْش بن مُغیرَة» می‌گوید:
من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی‌شناسد بشناسد. من همان

جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می‌فرمود:
«مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجی: مثل اهل‌بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد». (1) در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ (2): و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود» یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ (3): هر کس از آن تخلف کند هلاک می‌شود» اضافه شده است. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می‌گوید به هنگامی که طوفان‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل‌بیت و برنامه‌های انقلابی آنها پناه بردند.

*****

1- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد 1، صفحه 211 آورده است.

2- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه 130 (مخطوط).

3- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه 130 (مخطوط).

(صفحه 311)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِصْمَت»: نگهداری و حراست.
در آیه مورد بحث در اشاره به حق ستیزی و ناآگاهی آن عنصر خیره سر و سرنوشت شوم کفر و انحراف او، منطق کودکانه او را ترسیم می‌کند که در برابر خیرخواهی و دعوت پدرش گفت:
قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ
پدر! نگران سرنوشت من مباش؛ من به زودی به یکی از کوهها و پناهگاه‌هایی که بر فراز کوه است پناه می‌برم تا مرا در امان نگهدارد و از خطر غرق شدن حفظ کند.
نوح در ادامه خیرخواهی خویش گفت:
پسرم! امروز چیزی نمی‌تواند کسی را از عذاب خدا حفظ کند، مگر آن کس که خدا او را به وسیله ایمانش مورد مهر و رحمت قرار دهد. پس بیا و به خدای یکتا ایمان آورده و روی توبه به بارگاه او بیاور تا بر تو رحمت آورد.
و آنگاه بود که موجی کوه‌آسا میان آن پدر دلسوز و نگران و آن فرزند خیره‌سر حایل گردید و او به همراه همه تبهکاران غرق شد.
(صفحه 312)

59. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)

اشاره

وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعى ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعى وَ غيضَ الْماءُ وَ قُضِىَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِىِّ وَ قيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمينَ
و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان خودداری کن و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر.
(44 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی‌خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی‌ها و کوه‌های زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجساد بی‌جان طغیانگران و باقی‌مانده خانه‌ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف‌ها روی آب به چشم می‌خورد. نوح زمام کشتی رابه دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می‌برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی‌الحجة و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (1) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد. سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیّات و نتیجه آن رادر عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می‌کند و می‌گوید:
«به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر» (وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ). «و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار» (وَ یا سَماءُ أَقْلِعی). «و آب فرو نشست» (وَ غیضَ الْماءُ). «و کار پایان یافت» (وَ قُضِیَ الْأَمْرُ). «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ). «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم
*****
1- «مجمع البیان» ، جلد 5، صفحه 164 «قرطبی» جلد 5، صفحه 3269.

ستمگر» (وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ). تعبیرات آیه فوق به قدری رسا و دلنشین و در عین کوتاهی گویا و زنده و با تمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه «فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین» آیات قرآن محسوب می‌شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است. شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می‌خوانیم که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند قرآن بپردازند. اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن

نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند. (1)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته‌اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (2) بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمِد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند. در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمِد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند. بعضی دیگر از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است.

*****

1- «مجمع‌البیان» ، جلد 5، صفحه 165، «روح المعانی» ، جلد 12، صفحه 57.

2- «مجمع‌البیان» ، «روح المعانی» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَلْع»: فرو بردن چیزی از راه دهان به درون، یا بلعیدن.
«اِقْلاع»: ریشه کن ساختن چیزی که اثری از آن برجای نماند.

در این آیه آفریدگار هستی در اشاره به فرمان خود برای فرو نشستن طوفان می‌فرماید:
وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ
سرانجام فرمانِ پایانِ طوفان فرا رسید و خدا به زمین دستور داد که:
هان ای زمین، آب خود را که از چشمه‌سارها جوشیده است فرو بر، تا دیگر بر روی تو آبی نماند. با این فرمان زمین در کمترین مدت ممکن آب خود را بلعید.

وَ یا سَماءُ أَقْلِعی

و به آسمان نیلگون نیز فرمان داده شد که:
هان ای آسمان، تو هم از ریزش باران خودداری کن. این جمله نیز نشانگر آن است که ابرها به یک سو رفتند و باران به سرعت قطع شد.

وَ غيضَ الْماءُ

و آب فرو نشست و به درون زمین فرو رفت و بدین سان زمین آب خود و آبی را که از آسمان فرود آمده بود، همه را بلعید و در خود فرو برد؛ چرا که خدا اینگونه خبر داده است.
برخی بر آنند که زمین تنها آب خود را فرو برد و آبی که از آسمان فرو ریخته بود، به صورت رودخانه‌ها و دریاها در آمد؛ چرا که خدا می‌فرماید:
هان ای زمین آب خود را فرو بر. این بیان از امامان نور نیز روایت شده است.

وَ قُضِیَ الْأَمْر

(صفحه 315)
و فرمان در مورد نابودی کفرگرایان و بیداد پیشگان انجام شد و به باور برخی و فرمان در مورد نجات نوح و همراهان باایمان او به انجام رسید.

وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِى

و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.
«ابو مُسلَم» بر آن است که «جُودىّ» به مفهوم هر کوه بلند و هر زمین سختی است و در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده است که فرمود:
نوح تا پایان طوفان به فرمان خدا در کشتی ماند و آنگاه کشتی را برای لنگر انداختن به حال خود رها کرد که در این هنگام خدا به کوهها ندا داد که کشتی نوح را بر شانه کدامین شما قرار دهم؟ همه کوهها گردن کشیدند امّا کوه «جودِی» که در منطقه «موصِل» بود فروتنی کرد و خدا کشتی را به سوی آن کوه هدایت فرمود و بر شانه‌های آنان لنگر انداخت.
وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ.
و خدا فرمود:
دور باد مردم بیداد پیشه از رحمت و مهر خدا. به بیان دیگر، خدا بیدادگران را از رحمت خود دور گرداند؛ چرا که آنان با حق ستیزی و گمراهی خویش، خود را به هلاکت افکندند و به باور پاره‌ای ممکن است این سخن از فرشتگان یا نوح یا ایمان آوردگان به خدا باشد که چنین گفتند.
گفتنی است که در آیه مبارکه جلوه‌های زیبا و بدیعی از فصاحت و بلاغت یا زیبایی قالب و مفاهیم جلوه‌گر است که سخن انسان نه تنها هرگز نمی‌تواند به پای آن برسد که نمی‌تواند به آن نزدیک هم بشود.
برای نمونه: در آیه شریفه با اینکه روی سخن با زمین و آسمان است، به صورت فرمان آمده است تا اقتدار بیشتری را برساند.
در مرحله دوم، هماهنگی در مفهوم و محتوا و تألیف سخن در اوج زیبایی و شکوه است به گونه‌ای که هر ادیب و اندیشمندی را به حیرت می‌کشد.
افزون بر آن حسن بیان و لطافت تعبیر در ترسیم وضعیت و تصویر صحنه غوغا می‌کند.
(صفحه 316)
و دیگر اینکه گزیده‌گویی، فشرده‌گویی، زیباگویی و نکات دلنشین بسیاری که تنها آگاهان و آشنایان آنها را می‌یابند و احساس می‌کنند در آغاز تا پایان داستان بویژه در این آیه شریفه جلوه‌گر است.
در این مورد آورده‌اند که:
گروهی از کفرگرایان عرب بر آن شدند تا چیزی به سان قرآن بسازند و به میدان بیاورند؛ از این رو چهل روز بهترین غذاها همچون: نان سفید از مغز گندم، گوشت برّه و شراب ناب برای خود اختصاص دادند تا ذهن و هوش خود را صاف و آماده کار سازند، امّا هنگامی که برای آغاز کار بر گرد هم

نشستند، این آیه شریفه را برای آنان آوردند و آنان با خواندن آیه مورد بحث گفتند:
شگفتا از این سخن بلند و زیبا، این سخن به گفتار انسانها شباهت ندارد و نمی‌توان به سان آن آورد؛ و از پی آن با یأس و سرافکندگی از کار خود دست برداشته و منصرف شدند.
(صفحه 317)

60. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)

اشاره

وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ

نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. (45 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت:
«پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت‌تری». این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه 40 همین سوره آمده است، آن جا که می‌فرماید:
«قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْل: ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است». نوح چنین فکر می‌کرد که منظور از جمله «إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْل» تنها همسر بی‌ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آنها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی در خواست نوح را در مورد فرزندش ترسیم می‌کند که رو به بارگاه خدا کرد و گفت:
اگر پسرم از کسانی است که درخور نجات است و از کسانی است که وعده نجات آنان را فرموده‌ای، اینک او را نجات‌بخش.
(صفحه 318)

61. «قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ ...

آیه

«قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ»

ترجمه

فرمود:
ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی. (46 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود. در ادبیات زبان‌های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است. این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیرصالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای واقعیّت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می‌رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن. جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ» در واقع به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یعنی این که می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی مطلقا مفهومی ندارد اما دریک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادّی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع

(صفحه 319)

پیوندهای معنوی است. در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ» «سلمان از خانواده ما است» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح براثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» روبرو می‌گردد.

ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیّتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیل در احادیث اهل‌بیت: درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل‌بیت: در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید:

«مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»» یکی از حاضران عرض کرد:

«بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود» امام فرمود:

«کَلاّ لَقَدْ کانَ ابْنَهُ وَ لکِنْ لَمّا عَصَی اللّهَ نَفاهُ عَنْ اَبیهِ کَذا مَنْ کانَ مِنّا لَمْ یُطِعِ اللّهَ فَلَیْسَ مِنّا: نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند». (1)

بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهرا در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب

*****

1- «تفسیر صافی» ، ذیل آیات فوق.

(صفحه 320)

اهل‌بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد:

1 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَنْ غَشَّ مُسْلِما فَلَیْسَ مِنّا: آن کس که با برادران مسلمانش تقلّب و خیانت کند از ما نیست». (1)

2 امام صادق می‌فرماید:

«لَیْسَ بِوَلِیٍّ لی مَنْ اَکَلَ مالَ مُؤْمِنٍ حَراما: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست». (2)

3 پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«اَلا وَ مَنْ اَکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقاءَ شَرِّه فَلَیْسَ مِنّی: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست».

4 امام فرمود:

«لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ یَظْلِمُ النّاسَ: کسی که به مردم ستم می‌کند شیعه ما نیست».

5 امام کاظم فرمود:

«لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ: کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست». (3)

6 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادی یا لَلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می‌زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست». (4)

7 امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود:

«وَ اعْلَمْ یا جابِرُ بِاَنَّکَ لا تَکُونُ لَنا وَلِیّا حَتّی لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیْکَ اَهْلُ مِصْرِکَ وَ قالُوا اَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ یَحْزُنْکَ ذلِکَ وَ لَوْ قالُوا اِنَّکَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ یَسُرَّکَ ذلِکَ وَ لکِنِ اعْرِضْ نَفْسَکَ عَلی کِتابِ اللّهِ:

ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر

تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی».
(5) این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم
*****
1- «سفینة البحار» ، جلد 2، صفحه 318.
2- «وسایل» ، جلد 12، صفحه 53.
3- «بحار» ، جلد 15، (طبع قدیم) بخش اخلاق.
4- «اصول کافی» ، جلد 2، صفحه 164.
5- «سفینة البحار» ، جلد 2، صفحه 691.
(صفحه 321)
قناعت می‌کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیربنایی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود.
(صفحه 322)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در پاسخ آن حضرت کلام آمد که:
قالَ یا نُوح إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ
هان ای نوح! بی‌گمان او از خاندان عقیدتی و دینی تو نیست.
در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «جُبّائی» ، «عِکْرِمَه» ، «سعید بن جُبَیر» و ...، او پسر نوح بود و مفهوم آیه شریفه این است که:
این پسر از زمره خاندان تو، که وعده نجات آنان را دادیم نیست؛ چرا که خدا همان جایی که وعده نجات خاندان نوح را داد، آن کسانی را که در خور نجات و رستگاری نبودند استثنا کرد و در مورد آنان فرمود:
و کسانی که ایمان آورده‌اند با خود ببر، جز آن کسانی که پیشتر در مورد آنان سخن رفت. اِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ ... (1)
2 اما به باور برخی منظور این است که:
او از خاندان عقیدتی و پیرو دین و آیین تو نیست و کفرگرایی او باعث بیگانگی او از خاندان توست. یادآوری می‌گردد که این آیه به سان این روایت است که سلمان را با اینکه به ظاهر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، از آنان معرّفی می‌کند؛ چرا که بر دین و آیین آنان است.
«سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ.» (2)
و از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
خدا به نوح فرمود:
او از خاندان تو نیست؛ چرا که او با نوح از نظر عقیده مخالف بود و در برابر، کسانی را که پیرو او بودند از خاندان او شمرد و ادامه آیه شریفه روشنگر این دیدگاه است که می‌فرماید:
او دارای عملکردی ناپسند و ناشایسته است.
3 از پاره‌ای چون «مُجاهِد» آورده‌اند که او در حقیقت پسر نوح نبود، بلکه ثمره خیانت زن گمراه نوح بود و آن حضرت بدون آگاهی از حقیقت در این مورد، گفت:
پروردگارا، این پسر من است. امّا خدای دانا و توانا با بیان این جمله که فرمود:
او
1. آیه 40.
2. مُسْتَدرَک حاکم، ج 3، ص 598؛ اَلمُعجَم الکبیر، طَبرانی ج 6، ص 213.
(صفحه 323)
از خاندان تو نیست، پرده از روی کار برداشت و خیانت همسرش را به

آگاهی او رسانید.
به باور ما این دیدگاه ضعیف است؛ چرا که این دیدگاه با قرآن ناسازگار است که در آن نوح او را فرزند خود خواند و نادی نُوحٌ ابْنَهُ.
افزون بر این، نسبت دادن چنین چیزی به پیامبران خدا، گناه و نارواست و آنان از این نسبتهای ناروا پاک و بدورند و خدا ضمن پاک شمردن مقام و شخصیت آنان از این نسبتهای ناروا و حتّی مطالب کمتر و کوچکتری که باعث نفرت مردم از آنان گردد وجود آنان را پاک و پاکیزه ساخته است.
از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:
زنان پیامبران، خیانتکار نبودند و منظور از خیانت همسر نوح این بود که به نوح نسبت ناروای دیوانگی می‌داد و خیانت زن لوط(1) آن بود که با راه و رسم آن پیامبر خدا مخالفت می‌ورزید و آمدن میهمانان او را به آگاهی مردم گمراه می‌رسانید.

یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام

چرا در آیه مورد بحث، خدا به پیامبرش هشدار می‌دهد که چیزی را که به آن دانش و آگاهی نداری از من مخواه و این شیوه سخن با دیدگاهی که هر گونه گفتار و رفتار نازیبا را از پیامبران نفی می‌کند و اشتباه و لغزش را زیبنده آنان نمی‌داند، ناسازگار است، بر این اساس جای طرح این پرسش است که اگر پیامبران از هر لغزش و اشتباهی پاک و پاکیزه‌اند، این هشدار چرا؟ که خدا به نوح می‌فرماید:
پس چیزی را که از آن آگاهی نداری از من مخواه؟ و چگونه او در پاسخ می‌گوید:رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ ... (2)
پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم.
در پاسخ باید گفت:
به باور مفسران مانعی ندارد که خدا پیامبرش را از طرح درخواستی که از آن آگاهی کامل نداشته است باز دارد و او نیز از اندیشه طرح چنین تقاضایی به خدا پناه برد.
1. سوره تحریم، آیه 10.
2. سوره هود، آیه 47.
(صفحه 324)
این آیه نظیر همان چیزی است که به طور قضیه شرطیه به پیامبر گرامی هشدار داده می‌شود که:
«وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ ...» (1) و به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی گردید که:
اگر شرک ورزی، عملکردت تباه شده و از زیانکاران خواهی شد.
با این بیان می‌توان گفت که نوح چنین درخواستی نکرده و به مجرد اندیشه طرح آن، خدا به او هشدار داده است. افزون بر آن می‌توان گفت که درخواست آن حضرت از بارگاه خدا، مشروط به خواست او و مصلحت او بود و نه به طور قطع و غیر مشروط: و هنگامی که خدا روشنگری فرمود که در نجات او مصلحتی نیست و او درخور کیفر است، نوح از درخواست خود به خدا پناه برد و گذشت و پاسخ خدا نیز هماهنگ با درخواست نوح آمده است.
إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ.
او دارای کردار و عملکردی ناپسند و ناشایسته است: از این رو چیزی را که به آن علم نداری از من درخواست مکن و اندرزت می‌دهم که مبادا از

مردم نادان باشی.

1. سوره زُمَر، آیه 65.

(صفحه 325)

62. «قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ ...

آیه

«قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ»

ترجمه

عرض کرد:
پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (47 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می‌توان از این راه داد، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق‌گونه او، هر کس را ظاهرا به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسؤولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می‌کرد و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند.
اما به محض این که از واقعیّت امر آگاه شد، فورا در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سرنزده بود، اما مقام و موقعیّت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ.
و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم شد.
(صفحه 326)
این سخن را نیز نوح از شدت فروتنی و عشق به بارگاه خدا بیان داشت وگرنه از او لغزش و گناهی سر نزده بود.
(صفحه 327)

63. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیاست)

اشاره

يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعيدٌ
آن روز كه (قيامت) فرا رسد هيچكس جز به اجازه او سخن نمی‌گويد گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نيكبخت). (105 / هود)

«سَعید» از ماده «سعادت» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و «شَقِیّ» از ماده «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است. گاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می‌کند منافات دارد، مانند آیه 65 سوره یس: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ: امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند» و در آیه 35 سوره مرسلات می‌خوانیم:
«هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آنها سخن نمی‌گویند». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این که:
مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سؤالی از آنها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید:
«گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که
(صفحه 328)
در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شِقاء»: تیره بختی و نیک بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می‌گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می‌شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می‌گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس‌وجو نمی‌شود. برای نمونه:
قرآن در این مورد می‌فرماید:
هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ (1) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهند.
و نیز می‌فرماید:
در آن روز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ (2)
و نیز می‌فرماید:
و آنان را بازداشت کنید که خودشان مسئولند. وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (3)
و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است که آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار نیستند؟
در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است:
1 روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توفقگاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو
1. سوره مُرْسَلات، آیه 35 36.
2. سوره رحمن، آیه 39.
3. سوره صافّات، آیه 24.
(صفحه 329)
گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است.
2 و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید:
در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی‌گویند وگرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد گناهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، امّا هیچ یک از اینها گفتار حساب شده و منطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، به سان سخن کسی است که به گوینده

بی‌منطقی می‌گوید:
شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی.
و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردمِ بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اَندیشند و تدبّر و تفکّر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ.» (1)
3 در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید:
در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد، (2)
نیز، باید توجّه داشت که معنای آیه این است که:
آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در آیه شریفه می‌فرماید:
آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند. (3)
به بیان دیگر می‌توان گفت:
قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، امّا به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میان آیات نیست.
در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به
1. سوره بَقَرَه، آیه 18.
2. سوره رحمن، آیه 39.
3. سوره صافات، آیه 24.

دو دسته تقسیم می‌گردند:

فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ.
پاره‌ای از آنان تیره‌بخت خواهند بود و پاره‌ای نیکبخت، که گروه نخست درخور کیفر و عذابند و گروه دوّم درخور پاداش و ثواب.
یادآوری می‌گردد که شقاوت یا تیره‌بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همانگونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شدن نعمت‌ها به نیکبختان است. با این بیان، انسان تیره‌بخت آن کسی است که به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه‌اش در نافرمانی خدا تیره‌بخت گردیده و انسان نیکبخت آن کسی است که در راه فرمانبرداری خدا و به خاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختی پر کشیده است.
در آیه شریفه، ضمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النّاس» (1) که در آیه پیش است باز می‌گردد؛ گرچه پاره‌ای بر آنند که به واژه «نَفس» (2) که اسم جنس است باز می‌گردد.
1. آیه 103.
2. آیه 105.
(صفحه 331)

64. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِى ...

آیه

«فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ»

ترجمه

اما آن‌ها که شقاوتمند شدند در آتش‌اند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است.
(106 / هود)
خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُریدُ
جاودانه درآن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (107/هود)
وَ أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ
اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی. (108 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زَفیر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که «زَفیر» و «شَهیق» هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همانگونه که به کوه بلند «جَبَلٌ شاهِقٌ» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است.
بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید:
«أَمَّا الَّذینَ شَقُوا» (آنها که شقاوتمند شدند) و یا می‌گوید:
«وَ أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا» (آنها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود «اَمَّا الْأَشْقِیاءُ وَ اَمَّا السُّعَداءُ» و مانند آن و از این جا
(صفحه 332)
روشن می‌شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، والا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است» ... به کلی بی‌اساس است. این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که:
اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید:
در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوتمند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این که آیات

فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد. آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود
(صفحه 333)
متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب این که در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

سعادت که گم شده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است. بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا دراختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و
(صفحه 334)
بی‌بهره از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است، او است که می‌تواند وسایل‌لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود. در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم‌السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می‌سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید:
1 امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند:
«حَقیقَةُ السَّعادَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ حَقیقَةُ الشِّقاوَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقاوَةِ: حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه خاتمه یابد». (1) این روایت با

صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در
*****
1- «نور الثقلین» جلد 2، صفحه 398.
(صفحه 335)
تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند.
2 در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم:
«اَلسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِه وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِه: سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (1) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند.
3 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنَ الشَّقاوَةِ فَالاْرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ:
الْمَرْئَةُ الصّالِحَةُ
وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ
وَ الْجارُ الصّالِحُ
وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیّءُ
وَ الاْرْبَعُ الَّتی مِنَ الشَّقاوَةِ:
الْجارُ السُّوءُ
وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ
وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ
وَ الْمَرْکَبُ السُّوءُ:
چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است: اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است». (2)
با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی

عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند.
4 و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است: «مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الاِْصْرارُ عَلَى الذَّنْبِ: از نشانه‌های
*****
1- «نهج البلاغه» صبحی صالح خطبه 86.
2- «مکارم اخلاق» ، صفحه 65.
(صفحه 336)
شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است». (1) این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است. اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیّت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب‌های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت‌سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه با جمله استثنائیه «اِلاّ ما شآءَ رَبُّکَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از

*****

1- «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 398.

(صفحه 337)

آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوتمندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادتمندان).

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان بپیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«زَفیر»: به آغاز صدای الاغ و نیز به دم و بازدم پیاپی و اندوهناک و پر صدا گفته می‌شود.
«شَهیق»: آخر صدای الاغ و نیز صدای جانسوزی که از ژرفای دل بر می‌آید.
بدان دلیل قران آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کند که رفتار و کردار آنان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره بختی سوق می‌دهد و به دوزخشان می‌کشاند و این روایت که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد رسیده است که:
«اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ ...» (1) انسان تیره بخت، در شکم مادرش تیره بخت است، به سان آیه شریفه از آینده کسی خبر می‌دهد که خود با دست یازیدن به کارهای زشت و ناروا راه بدبختی را پیش می‌گیرد و با گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسد؛ درست همانگونه که در مورد کسی که پدری کهنسال دارد، می‌گویند:
او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پدر را از دست می‌دهد، نه اینکه هم اکنون یتیم است.
لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ.
1. مُسنَد احمد، ج 2، ص 176.
(صفحه 338)
«زَجّاج» بر آن است که دو واژه «زفیر» و «شهیق» به صدای انسان اندوه زده گفته می‌شود.
و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفیر» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهیق» به ناله سخت و بلند و نیز به صدای ناهنجار همانند صدای الاغ گفته می‌شود.
و به باور «ابن عبّاس» واژه «شَهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و دردآلود و دم و باز دم بلند است.
«خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند.
«دَوام»: بقای هماره و همیشه.
در تفسیر و تأویل این آیه شریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشکل قرآن است:
1 نخست این بحث مطرح است که:
ماندگار بودن تیره بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسمانها و زمین محدود شده است که بسیار جای بحث دارد.
2 و بحث دوّم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت استثنا آمده و

می‌فرماید:
تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد اِلاّ ماشاَ ربُّ ...

در مورد فراز نخست آیه شریفه که می‌فرماید:
خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود دیدگاه‌ها متفاوت‌است:
1 به باور برخی از جمله «جُبّائی» و «ضَحّاک» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپذیر است.
2 از دیدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که:
تا رستاخیز برپاست، آنان در آتش شعله‌ور دوزخ ماندگارند و می‌دانیم که رستاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشگی است؛ چنانکه دوام آسمان و زمین دنیا به اندازه عمر و دوام دنیاست.
(صفحه 339)
3 و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابدیّت و جاودانگی یک مطلب، اینگونه سخن می‌گویند. برای نمونه: هنگامی که هرگز نمی‌خواهند کاری را انجام دهند، می‌گویند:
لا اَفْعَلُ ذلِکَ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ وَ ما نَبَتَ النَّبْتُ ...
تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسمان و زمین برپاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می‌کند و یا دهانش کف می‌کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد ... من چنین کاری را نخواهم کرد.
یادآوری می‌گردد که آنان به پندار خودشان این چیزها را ماندگار و غیر قابل تغییر می‌دانستند و بدین وسیله بر پایدار بودن تصمیم خود پای می‌فشردند و قرآن نیز در این آیه شریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

در تفسیر فراز دوّم نیز که می‌فرماید:
إِلاَّ ما شاءَ رَبُّکَ ... دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور گروهی از جمله «زَجّاج» ، «فرّاء» ، «علی بن عیسی» و ... استثنای مورد بحث، بیانگر زیادی عذاب دوزخیان و بسیاری نعمت بهشتیان میباشد و منظور این است که:
تیره بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی دردآلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزاید. این فراز، به این گفتار می‌ماند که فردی به دوست خود بگوید:
من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دیناری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجا دو هزار دینار هرگز از یکهزار استثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر استثنا کرد. به بیان دیگر، «اِلاّ» در آیه شریفه به مفهوم «سوی» می‌باشد و همانگونه که در جمله «ما کانَ مَعَنا رَجُلٌ اِلاّ زَیْدٌ» ، واژه «اِلاَّ» به مفهوم «سِوی»
(صفحه 340)
می‌باشد و مفهوم جمله این است که:
مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شریفه نیز منظور این است که:
دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد.
2 امّا به باور برخی از جمله «مازَنی» و «جُبّائی» این استثنا، در مورد توقف تیره‌بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقّف آنان در عالم برزخ می‌باشد و منظور این است که:
تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارند، جز آن مدتی که پروردگارت بخواهد در عالم برزخ و قیامت و محشر پیش از ورود به دوزخ بمانند؛ چرا که اگر این استثنا نباشد ممکن است کسی بپندارد که کفر گرایان و بیدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می‌گردند!
آری این استثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشر و حسابرسی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است.
پرسشی باید طرح گردد و پاسخ داده شود، این است که:
چگونه قرآن واژه «شَقِیّ» را در مورد ایمان آوردگان گناهکار به کار می‌برد، بویژه که اینان برای مدتی به دوزخ می‌روند و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می‌گشایند و در حقیقت «نیکبخت» هستند و نه

«تیره بخت»؟
در این مورد پاسخ داده شده است که دو واژه «شَقِیّ» و «سعید» با توجّه به حالات گوناگون انسانها، در مورد آنان به کار می‌رود آنان زمانی که در دوزخ هستند و در میان تیره بختان و کفر گرایانند، در زمره آنها قرار می‌گیرند و واژه «تیره بخت» در مورد شان به کار می‌رود و هنگامی که به بهشت راه می‌یابند و در زمره شایسته کرداران وارد می‌گردند «نیکبخت» به حساب می‌آیند. با این بیان به کار رفتن هر کدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است.
در این مورد از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:
منظور از این تیره بختان، مؤمنان گناهکارند که به خاطر دست یازیدن به گناه برای مدتی به دوزخ می‌روند و آنگاه به فضل و مهر خدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی که به دوزخ می‌روند از تیره بختان هستند و زمانی که به بهشت راه می‌یابند از سعادتمندان به شمار می‌آیند.
(صفحه 341)
«قَتاده» می‌گوید:
خدا، خود می‌داند که با آنان چگونه رفتار کند؛ ما همین اندازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خود آنان را از دوزخ نجات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هستند که شفاعت شامل حال آنان می‌گردد.
«اَنَس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
در قیامت گروهی از دوزخ نجات‌یافته و بیرون می‌آیند.
به باور ما این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است.
«جَذّ»: قطع.
گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجا نیز مطرح است و تنها این نکته نیست که برخی از تیره بختان ممکن است از دوزخ نجات یافته و وارد بهشت گردند امّا هر کس وارد بهشت گردید، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت(1)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او.
با این بیان، هر کس از نظر شرایط جسمی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، صنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتری برای رشد و رسیدن به هدف های والا در دسترس داشته باشد سعادتمندتر است و هر کس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است.
به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت.
برای نمونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می‌شود:
1. مترجم.
(صفحه 342)
1 پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ترسیم شماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهمّ مادی و معنوی که هر کدام می‌توانند نقش سرنوشت سازی در پویایی و یا ایستایی انسان داشته باشند، انگشت می‌گذارد و می‌فرماید:
اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ الشِّقاوَةِ، فَالاْرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ،
وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ،
وَ الْجارُ الصّالِحُ،
وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیِّ.
وَ الاْرْبَعُ الَّتی مِنَ الشِّقاوَةِ:
الْجارُ السُّوءُ
وَ الْمَرْأَةُ السُّوءُ
وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ،
وَ الْمَرْکَبُ السُّوءُ. (1)
چهار چیز از وسایل نیک‌بختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است:
امّا آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکو کردار و درست‌کار و دیگر مرکب خوب و مناسب.

و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نامناسب.
2 در بیان انسان ساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید:
مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ، وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ. (2)
از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است:
1 دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترسِ از خدا اشکی نریزند.
1. مَکارِمُ الْأَخْلاقِ، ص 65.
2. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج 2، ص 398.
(صفحه 343)
2 سنگدلی و قساوت قلب.
3 حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق.
4 گناه بر روی گناه.
3 امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیک‌بختی می‌فرماید:
اَلسَّعیدُ مَنْ وَعَظَ بِغَیْرِهِ، وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ. (1)
نیکبخت آن کسی است که از سرنوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویشتن را بخورد و بیدار نگردد.
4 و نیزمی‌فرماید:
اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ السَّعادَةِ اَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ الشِّقاوَةِ أَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشِّقاوَةِ. (2)
از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادتمندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی و عمر، شقاوتمندانه پایان پذیرد.

نکته مهمّ و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همانگونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام‌یک؟

در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است:

بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یاثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛

و بسیاری دیگر نیکبختی و

1. نهج البلاغه، خطبه 86.

2. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج 2، ص 398.

3. مترجم.

بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند.

امّا به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می‌گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادتمندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، امّا هر چه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و همنوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید:

به همه اینها سوگند که هر کس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان در باخت و زیان کرد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها ... (1)

1. سوره شَمْس، آیه 10.

(صفحه 345)

65. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)

اشاره

فَاسْتَقِمْ کَماآ اُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ
بنابراین همانگونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند و طغیان نکنید که خداوند آن چه را انجام می‌دهید می‌بیند. (112 / هود)

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم:
«ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَةٌ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الْایَةِ وَ لِذلِکَ قالَ لاَِصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ: هیچ آیه‌ای شدید و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود:
مرا سوره هود و واقعه پیر کرد». (1) و در روایت دیگری می‌خوانیم:
هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«شَمِّرُوا، شَمِّرُوا» ، فَما رُئِیَ ضاحِکا: دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید» (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد. (2) دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. از همه مهم‌تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِم)، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی. همیشه به دست آوردن پیروزی‌ها کار نسبتا آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه‌ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده‌ای نبوده است. دستور دیگر این که این
*****
1- «مجمع البیان» ، جلد 5، صفحه 199.
2- «درّ المنثور» ، ذیل آیه.
(صفحه 346)
استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَما اُمِرْت)، یعنی به دست آوردن بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا. سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت واداشتن (وَ مَنْ تابَ مَعَکَ). چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به

هدف نهایت استقامت را به خرج می‌دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حدّ می‌شوند (وَ لا تَطْغَوْا). آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا، فرداهای دیگر نیز هست. امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود: استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره‌گیری می‌کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد.
(صفحه 347)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِقامَت»: پایداری در راه راست و منحرف نشدن از آن.
«طُغْیان»: تجاوز از مرزهای عدالت و مقررات خدا و انحراف به سوی تباهی و بیداد.

در برخی از روایات آیه مورد بحث سخت‌ترین و مسئولیت سازترین آیه، در میان همه آیات قرآن عنوان یافته است، هم برای پیامبر گرامی و هم ایمان آوردگان؛ برای نمونه:
1 از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
لَوْ صَلَّیْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالْحَنایا وَ صُمْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالأَوْتادِ، ثُمَّ کانَ الاِثْنانُ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ الْواحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا حَدَّ الاِسْتِقامَةِ. (1)
اگر به اندازه‌ای نماز گزارید که پشت شما خم گردد و از بسیاری روزه از نظر جسمی به سان ستون های بی‌روح و جان گردید، آنگاه دو آفت خود کامگی و اجتهاد در برابر نصّ، نزد شما دوست داشتنی‌تر از گردن نهادن به مقررات خدای یکتا باشد، به مرز استقامت نرسیده‌اید.
2 و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که:
ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَةٌ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الآیَةِ، وَ لِذلِکَ قالَ لاَِصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودُ وَ الْواقِعَةُ. (2)
هیچ آیه‌ای بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرود نیامد که سخت‌تر و طاقت فرساتر از این آیه باشد؛ به همین دلیل هنگامی که یاران از پیری زودرس آن گرانمایه عصرها و نسلها می‌پرسیدند، می‌فرمود:
دو سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد.
1. تفسیر الوسیط، واحدی، ج 2، ص 593.
2. تفسیر الکشّاف، ج 2، ص 295.

66. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاكِرِينَ

نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) برطرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. (114 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

ظاهر تعبير «طَرَفَيِ النَّهارِ» (دو طرف روز) اين است كه نماز صبح و مغرب را بيان مى‌كند، كه در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلَف» كه جمع «زُلْفَة» به معنى نزديكى است به قسمت‌هاى آغاز شب كه نزديك به روز است گفته مى‌شود بنابراين منطبق بر نماز عشاء مى‌گردد. همين تفسير در روايات ائمه اهلبيت: نيز وارد شده كه آيه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است. در اينجا اين سؤال پيش مى‌آيد كه چرا از نمازهاى پنجگانه تنها در اينجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به ميان نيامده است.
در آيات قرآن گاهى هر پنج نماز ذكر شده مانند «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» (78 / اسراء) و گاهى سه نماز مانند آيه مورد بحث و گاهى تنها يک نماز ذكر شده است، مانند «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ» (238 / بقره). بنابراين لزومى ندارد كه در هر مورد هر پنج نماز با يكديگر ذكر شود به خصوص اين كه گاهى مناسبات ايجاب مى‌كند كه تنها روى نماز ظهر (صَّلاةِ الْوُسْطى) به خاطر اهميتش تكيه شود و گاهى روى نماز صبح و مغرب و عشاء كه گاهى به خاطر خستگى و يا خواب ممكن است در معرض فراموشى قرار گيرد. آيه فوق همانند قسمتى ديگر از آيات قرآن تأثير اعمال نيک را در از ميان بردن آثار سوء اعمال بد بيان مى‌كند، در سوره نساء آيه 31 مى‌خوانيم:
«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ: اگر از گناهان بزرگ دورى كنيد گناهان كوچک شما را مى‌پوشانيم» و در آيه 7 سوره عنكبوت مى‌خوانيم:
«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ: كسانى كه
(صفحه 349)
ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را مى‌پوشانيم» و به اين ترتيب اثر خنثى كننده گناه را در طاعات و اعمال نيک تثبيت مى‌كند. از نظر روانى نيز شک نيست كه هر گناه و عمل زشتى، يک نوع تاريكى در روح و روان انسان ايجاد مى‌كند كه اگر ادامه يابد اثرات آنها متراكم شده، به صورت وحشتناكى انسان را مسخ مى‌كند. ولى كار نيک كه از انگيزه الهى سرچشمه گرفته به روح آدمى لطافتى مى‌بخشد كه آثار گناه را مى‌تواند از آن بشويد و آن تيرگى‌ها را به روشنايى مبدل سازد. اما از آن جا كه جمله فوق (إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذكر شده يكى از مصداق‌هاى روشن آن، نمازهاى روزانه است و اگر

می‌بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته‌ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است.
در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین: نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد. ابوعثمان می‌گوید:
من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، سپس رو به من کرد و گفت:
سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟ گفت:
این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت:
«سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود:
«هنگامی که مسلمان وضو بگیرد وخوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت» ، سپس همین آیه (اَقِمِ الصَّلوةَ) را تلاوت فرمود. (1) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی اَمامَه) می‌خوانیم که می‌گوید:
روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد:
یا رسول اللّٰه من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما،
1 «مجمع البیان» ، ذیل آیه.
(صفحه 350)
فرمود:
«آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد:
آری ای رسول خدا، فرمود:
«خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (1) و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید:
«با رسول‌خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد:
ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد:
آری، فرمود:
این کفاره گناه تو است». (2) و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِاُمَّتی کَنَهْرٍ جارٍ عَلی بابِ اَحَدِکُمْ فَما یَظُنُّ اَحَدُکُمْ لَوْ کانَ فی جَسَدِهِ دِرْنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فی ذلِکَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرّاتٍ کانَ یَبْقی فی جَسَدِهِ دِرْنٌ فَکَذلِکَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ لِاُمَّتی: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلماً نه) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من». (3) به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود:
«به نظر شما امید بخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه
1 «مجمع البیان» ، ذیل آیه.
2 «مجمع البیان» ، ذیل آیه.
*****
1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.
(صفحه 351)
است؟» بعضی گفتند:
آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد». امام فرمود:
«خوب است، ولی آن چه من می‌خواهم نیست» ، بعضی گفتند:
آیه «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود:
«خوب است ولی آن چه را می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود:
«خوب است اما آن چه می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند:
آیه «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را بیامرزد» باز امام فرمود:
«خوب است ولی آن چه می‌خواهم نیست». در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همهمه کردند فرمود:
«چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند:
به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم.
امام فرمود:
«از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه است: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرینَ»». (1) البته همانگونه که در ذیل آیه 48

سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخش‌ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» می‌باشد. اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد. در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می‌شوید. اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای

*****

1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.

(صفحه 352)

چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش‌ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی‌خیزد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه به نماز که یاد خدا و برترین مروارید دریای بندگی و آرام بخش قلب انسانها و اصلاحگر فرد و جامعه است فرمان می‌دهد و می‌فرماید:
وَ اَقِمِ الصَّلوةَ
و نماز را به پا دار. منظور این است که رکوع و سجده و دیگر کارها و واجبات آن را آن گونه که شایسته است انجام ده.
طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ
1 به باور «ابن عبّاس» و «ابن زید» ، منظور از «دو سوی روز» در آیه شریفه زمان نماز صبح و مغرب و منظور از «پاسی از شب» وقت نماز «عشاء» است؛ و واژه «زُلَف» به مفهوم «آغازین ساعات» شب می‌باشد و قرآن به دو دلیل، از نماز ظهر و عصر سخن به میان نمی‌آورد؛ نخست آنکه این دو نماز بدان دلیل که نمازهای روز هستند، روشن و آشکار بوده و نیاز به بیان ندارند و این شیوه سخن مانند آن است که قرآن بگوید:
نماز را در دو سوی روز، به همراه آن دو نمازی که در روز خوانده می‌شود به پا دار. دیگر آنکه این دو نماز در ضمن یکی از طرف روز که طرف عصر باشد بیان شده است؛ چرا که زمان نماز ظهر و عصر پس از گذشتن نیمروز است که به طرف آخر روز نزدیکتر می‌باشد؛ و قرآن در این مورد می‌فرماید:
نماز را از زوال
(صفحه 353)
آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ ... (1)
یادآوری می‌گردد که واژه «دُلُوک» به مفهوم «زوال آفتاب» است که در روایت رسیده از حضرت باقر علیه‌السلام نیز به همین معنا آمده است.
2 امّا به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «زَجّاج» ، منظور از نمازِ «دو سوی روز» همان نماز صبح و ظهر و عصر و منظور از نمازِ «پاسی از شب» ، نماز مغرب و عشا است؛ چرا که طرفِ یک چیز باید جزء آن باشد و روشن است که نماز مغرب جزء روز نیست و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز روایتی رسیده است که آن حضرت فرمود:
نماز «پاسی از شب» نماز مغرب و عشا است.
إِنَّ اَلْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ
به یقین کارهای نیک و شایسته اثر زیانبارِ کارهای بد را از میان می‌برد.
در این مورد که منظور از «حَسَنات» چیست؟ دیدگاه‌ها متفاوت است:

به باور بیشتر مفسّران از جمله «ابن عبّاس» منظور نمازهای پنجگانه است که اگر به شایستگی خوانده شود، گناهانی را که میان آنها از انسان سر می‌زند از میان می‌برد، چرا که «ال» در «اَلْحَسَنات» ، الف و لام تعریف است که به واژه «اَلصَّلوة» باز می‌گردد. لازم به یادآوری است که این دیدگاه را روایات رسیده نیز تأیید می‌کند.

چند نمونه از روایات

1 «ابوعثمان» در این مورد آورده است که:
من و سلمان در سایه درختی نشسته بودیم، که او شاخه‌ای خشک از آن درخت برگرفت و آن را حرکت داد تا برگهای خشکیده آن بر زمین ریخت، آنگاه گفت:
هان ای ابوعثمان آیا نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟
پرسیدم: بگو چرا؟
گفت:
من یک بار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که چنین کرد و از من پرسید که:
هان ای سلمان، می‌دانی چرا چنین کردم؟ من پاسخ منفی دادم، آنگاه از آن حضرت دلیل
1. سوره اِسْراء، آیه 78.
(صفحه 354)
کارش را پرسیدم، فرمود:
زمانی که مسلمانی به خوبی وضو می‌سازد و نمازهای پنجگانه را به شایستگی به جا می‌آورد، گناهانش به سان این برگهای خشک فرو می‌ریزد و از پی آن به تلاوت این آیه پرداخت.
«اِنَّ الْمُسْلِمَ اِذا تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلّی صَلَواتِ الْخَمْسَ تَحاتَّتْ خَطایاهُ کَما یَتَحاتُّ هذَا الْوَرَقُ، ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ ... إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ...» (1)
2 و نیز آورده‌اند که:
آن حضرت در میان یاران نشسته بود که مردی از راه رسید و گفت:
ای پیامبر خدا، من گناهی کرده‌ام، اینک حدّ یا کیفر آن را بر من جاری ساز.
آن حضرت فرمود:
آیا با ما نماز نمی‌خوانی؟ گفت:
چرا
فرمود:
خدا، حدّ تو و یا گناه تو را مورد آمرزش قرار داد.
فَاِنَّ اللّهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ حَدَّکَ اَوْ قالَ ذَنْبَکَ. (2)
3 و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود:
در کنار پیامبر خدا به انتظار نماز نشسته بودیم که مردی از جا برخاست و گفت:
ای پیامبر خدا، گناهی از من سر زده است، مرا از آن گناه پاک ساز؛ «کُنّا

مَعَ رَسُولِ اللّهِ فِی الْمَسْجِدِ نَنْتَظِرُ الصَّلوةَ، فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّهِ، إنّی اَصَبْتُ ذَنْبا ...»

پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را نشنیده گرفت تا نماز به پا شد؛ و پس از نماز هنگامی که آن مرد دگر باره گفتارش را تکرار کرد، فرمود:

«أَلَیْسَ قَدْ صَلَّیْتَ مَعَنا هذِهِ الصَّلوةَ وَ أَحْسَنْتَ لَهَا الطَّهُورَ؟» آیا این نماز را با ما نخواندی و وضوی آن را نیکو نگرفتی؟

پاسخ داد: چرا.

فرمود:

همین کفّاره گناه تو است؛ فَاِنَّها کَفّارَةُ ذَنْبِکَ. (3)

«ابوحمزه ثمالی» از یکی از دو امام گرانقدر حضرت باقر علیه‌السلام و یا صادق علیه‌السلام که درود خدا بر آنان باد آورده است که می‌فرمود:
روزی امیرمؤمنان رو به مردم نمود که هان ای بندگان خدا، کدامین آیه از همه آیات امید بخش‌تر است؟
1. تفسیر الوسیط، واحدی، ج 2، ص 596 595.
2. تفسیر الوسیط، ج 2 ص 594 و 590.
3. همان مدرک، ص 595.
(صفحه 355)
در پاسخ پرسش آن حضرت، یکی گفت:
این آیه شریفه که می‌فرماید:
«إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» ، (1) خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. آن حضرت فرمود:
این آیه بسیار امید بخش است امّا پاسخ من نیست.
دیگری گفت:
این آیه شریفه پاسخ شماست که می‌فرماید:
و هر کس کار بدی کند و یا به خویشتن ستم روا دارد آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً ...» (2)
امیرمؤمنان فرمود:
این هم امیدبخش است امّا پاسخ من نیست.
نفر سوّم گفت:
پاسخ مورد نظر شما این آیه است که می‌فرماید:
«قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا ...» (3)
بگو هان ای‌بندگان من که بر خود زیاده روی نموده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید.
حضرت فرمود:
این آیه نیز امیدبخش است، امّا پاسخ پرسش من نیست.
نفر چهارم گفت:
پاسخ پرسش شما این آیه است که می‌فرماید:
«وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ...» (4)
و آنانکه چون به کار زشتی دست یازند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند.

آن بزرگوار فرمود:
این آیه نیز بسیار امیدبخش است امّا پاسخ من نیست. اینجا بود که دیگر کسی پاسخی نداشت تا بگوید و آنگاه امیرمؤمنان رو به مردم کرد و فرمود:
چرا پاسخ نمی‌دهید؟!
گفتند:
به خدای سوگند دیگر چیزی نمی‌دانیم.
سپس خود آن گرانمایه عصرها و نسلها فرمود:
از شخصیت محبوب و گرانمایه‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:
امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه شریفه است که
1. سوره نِساء، آیه 116.
2. سوره نساء، آیه 110.
3. سوره زُمَر، آیه 53.
4. سوره آل عمران، آیه 135.
(صفحه 356)
می‌فرماید:
و نماز را در دو سوی روز و نیز آغازین ساعات شب بر پا دار؛ چرا که نیکیها، بدیها را از میان می‌برد. «اِنَّ عَلِیّاً علیه‌السلام اَقْبَلَ عَلَی النّاسِ فَقالَ: اَیَّةُ آیَةٍ اَرْجی عِنْدَکُمْ؟ فَقالَ بَعْضُهُمْ:
إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ ...
قالَ: سَمِعْتُ حَبیبی رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ:
اَرْجی آیَةٍ فی کِتابِ اللّهِ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ...» (1)
و آنگاه پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود:
علی جان، به خدایی که مرا به رسالت برگزید، هر یک از شما مردم برای وضوی نماز به پا خیزد، گناهانش فرو می‌ریزد؛ و هنگامی که به بارگاه خدا رو آورد و با دل و جان نماز را به پا دارد، چیزی از گناهانش نمی‌ماند و پس از نماز به سان روزی می‌شود که تازه از مادر ولادت یافته است و اگر میان دو نماز گناهی از او سر زند، با نماز دوّم آمرزیده می‌شود و همینگونه تا نماز پنجم.
سپس فرمود:
یا عَلِیُّ اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتی کَنَهْرٍ جارٍ عَلی بابِ اَحَدِکُمْ ...
علی جان! موقعیت نمازهای شبانه‌روزی برای جامعه و امت من، به سان نهر و جویبارِ لبریز از آبی است که بر درخانه شما روان است. شما در مورد کسی که در بدن او گرد و غباری باشد و روزی پنج مرتبه در چنین

جویباری خود را شستشو دهد، چه می‌پندارید؟ آیا باز هم در بدن او گرد و چرکی می‌ماند؟ به خدای سوگند که نمازهای پنجگانه و نقش پاک‌کننده آنها اینگونه است. فَکَذٰلِکَ وَ اللّٰهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ. (2)

1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 74 و 161 و 162.

2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 162 و 161 و 74.

67. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

اشاره

فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فیهِ وَ کانُوا مُجْرِمینَ
چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می‌کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (116/هود)
وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ
و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند. (117 / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«أُوْلُوا» به معنی «صاحبان» و «بَقِیَّهٔ» به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می‌شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس‌تر را ذخیره می‌کند و نزد او باقی می‌ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد. در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی‌نشینند و به مبارزه برمی‌خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی‌شود. اما آن زمان که بی‌تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم‌فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی‌دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است. در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فسادی وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنها مهلت می‌دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است. اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی‌تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک
(صفحه 358)
مثال روشن می‌توان بیان کرد. در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلبول‌های سفید خون» که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش‌های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می‌کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می‌گیرند. بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون‌ها سرباز تشکیل می‌شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی‌دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب‌های مضر می‌شود که به سرعت انواع بیماری‌ها به او هجوم می‌آورند. کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان «أُولُوا بَقِیَّهٍٔ» بوده باشد از آن برچیده شود میکرب‌های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه‌ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سرتاپا بیمار می‌کنند. نقش «أُولُوا بَقِیَّهٍٔ» در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت:
بدون آنها حق حیات از آنان سلب می‌شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیف‌ترند، زودتر از صحنه خارج می‌شوند یا نابود می‌گردند و تنها آنها

باقی می‌مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی‌ترند و به همین دلیل باقیماندگان نیرومندانند، به همین جهت در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد که می‌گویند فِی الزَّوایا خَبایا وَ فِی الرِّجالِ بَقایا (در زاویه‌ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصیت‌هایی باقیمانده) و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِیَّة» که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را دربردارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می‌خوانیم:

«إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فیهِ سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی: نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است». (1) و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت:

«بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» (86/هود)

*****

1- 248 / بقره.

(صفحه 359)

و این که در پاره‌ای‌از تعبیرات نام «بَقِیَّتُ اللَّهِ » بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است و از اینجا روشن می‌شود که چه حق بزرگی این شخصیت‌های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «أُوْلُوا بَقِیَّة‌ها» بر جوامع بشری دارند، چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملت‌ها و نجات آنها از نابودی و هلاک هستند.

هم صالِح و هم مصلِح باشید

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می‌کند این است که قرآن می‌گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی‌کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می‌سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه‌ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت. به تعبیر دیگر هر گاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند.

نکته دیگر این که یکی از سرچشمه‌های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش‌ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اِتْراف» می‌شود. این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافاتی است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزش‌های اصیل انسانی و درک واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه 360)

«بَقِیَّة»: باقیمانده چیزی.

«اُتْرِفُوا»: به رفاه و آسایش و خوشگذرانی عادت کردن.

در این آیات، قرآن شریف نخست به رابطه مرموزی که میان حاکمیت اختناق و سکوت و بی‌تعهّدی عالمان و روشنفکران در برابر روند جامعه و تاریخ از یک سو و انحطاط و سقوط و نابودی جامعه‌ها از سوی دیگر وجود دارد، پرداخته و می‌فرماید:

فَلَوْلا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ اُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الاْرْضِ

پس چرا از قرن‌ها و نسل‌های پیش از شما اندیشوران و خردمندانی نبودند و به پا نخاستند تا تبهکاران را از بیدادگری و فسادِ در زمین و زمان باز دارند؟! به بیان دیگر چرا با آن همه نعمت‌هایی که خدا به آنان داده و خرد و دانشی که به آنان بخشیده بود و با وجود آمدن پیامبران و کتابهای آسمانی به سوی آنان، بازهم گروهی اختناق و سکوت را به مردم تحمیل کردند تا خود یکّه تاز میدان باشند و دانشوران نیز بی‌تعهّدی و سکوت در برابر تبهکاران و ظالمان را بر بیان حقیقت برگزیدند؟! چرا؟!

به باور پاره‌ای منظور از «اُولُوا بَقِیَّةٍ» صاحبان دین و مردم نیکو کردارند.

اِلاّ قَلیلاً مِمَّنْ اَنْجَیْنا مِنْهُمْ.

مگر اندکی از آنان که از تباهی جلوگیری می‌کردند و در راه اصلاح و به سامان آوردن امور دین و دنیای مردم تلاش می‌نمودند؛ و آنان پیامبران و مردم شایسته کرداری بودند که به آنان ایمان آوردند وما نیز به پاداش کارشان، آنان را از عذابی دردناک که قومشان را فرا گرفت، نجات بخشیدیم.

وَاتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما اُتْرِفُوا فیهِ

و بیدادگران از پی کامجویی‌ها و ناز و نعمتی که در آن غوطه‌ور بودند و عادت کرده بودند، رفتند و لذّت جویی و بی‌بند و باری را بر نعمت‌های سرای آخرت برگزیدند و کامروایی‌های زندگی به گونه‌ای آنان را سرگرم ساخت که از یاد خدا باز ماندند و دچار آفت غفلت شدند.

(صفحه 361)

وَ کانُوا مُجْرِمینَ.

و آنان مردم خوشگذران و لذّت جویی بودند که به جرم و گناه عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌نمودند.

در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است:

1 به باور برخی منظور این است که:

و پروردگار تو هرگز چنین نیست که شهر و دیاری را از روی ظلم نابود سازد، بلکه این مردم آن شهر و دیار هستند که به خود ستم روا می‌دارند و خدا نیز به کیفر بیدادشان آنان را نابود می‌سازد.

2 امّا به باور برخی دیگر منظور این است که:
پروردگارت چنین نیست که جامعه و مردمی را که بیشترشان اصلاحگرند، به خاطر بیدادگری یکی چند نفر از آنان نابود سازد، امّا هنگامی که بیداد همگانی شد و بیشتر مردم آن جامعه به ستم گراییدند، خدا آنان را به کیفر بیدادشان نابود می‌سازد.
3 و از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که خدا مردم شرک‌گرا و کفرگرا را در صورتی که روابط اجتماعی آنان بر اساس عدالت و انصاف باشد، نابود نمی‌سازد و چنین جامعه‌ای است سقوط نمی‌کند.
و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفسیر «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» فرمود:
منظور این است که روابط آنان با یکدیگر بر اساس عدالت و انصاف باشد و جامعه آنان عادلانه و انسانی اداره شود؛ چنین مردمی به خاطر شرک به خدا که ستم به خویشتن می‌باشد نابود نخواهند شد؛ اِنَّهُ قالَ صلی الله علیه و آله: «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» يُنْصِفُ بَعْضُها بَعْضَهُمْ.
(صفحه 362)

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:
«هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیباییش همچون زیبایی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود». (1) روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر و تفکری است سرآغاز عمل و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفان‌های شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشتن داری کند تا آن جا که سیاهچال زندان را توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد.
چرا بر خلاف سرگذشت‌های سایر انبیاء داستان یوسف یک‌جا بیان شده است؟
یکی از ویژگی‌های داستان یوسف این است که همه آن یک‌جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش‌های جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده‌است. این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک‌جا ذکر شود، فی المثل داستان خواب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که درآغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد. لذا در اواخر این سوره می‌خوانیم، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت:
«یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا: پدرم! این تأویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست» (100 / یوسف). این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می‌سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه‌گیری است.
*****

1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.

آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع‌البیان)

آشنایی با سوره یوسف

این سوره مبارکه دوازدهمین سوره از سوره‌های قرآن شریف است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، به نکاتی از ویژگی‌هایش اشاره می‌رود:

1 نام سوره

نام بلند و تاریخی این سوره مبارکه، سوره «یوسف» است و به دو جهت به این نام مبارک خوانده شده است:
نخست اینکه جز یکی چند آیه این سوره دلنشین و پر جاذبه، همه آیاتش داستان درس آموز و سرگذشت تفکّرانگیز قهرمان زیباترین داستانها را به تابلو می‌برد و بسیار طبیعی و مناسب است که به این نام خوانده شود.
دیگر اینکه در قرآن شریف که 27 مرتبه نام قهرمان بهترین داستانها حضرت یوسف آمده است، 25 مرتبه آن در این سوره می‌باشد؛ از این رو اگر بخواهیم نام این سوره را از آیه آیه و واژه واژه آن هم دریافت داریم، به همین نام بر خواهیم خورد.

2 فرودگاه این سوره

به باور همه مفسّران، تمامی آیات این سوره در مکّه و در کنار کهن‌ترین خانه وحی و رسالت بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است و تنها طبق روایتی از «ابن عبّاس» چهار آیه این سوره که عبارتند از آیات اوّل تا سوّم و آیه هفتم، در مدینه نازل شده‌اند.

3 شماره آیات واژه‌ها و حروف آن

این سوره دارای یکصد و یازده (111) آیه، یکهزار و هفتصد و شصت و شش (1766) واژه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش 7166 حرف می‌باشد و به دوازده بخش کلّی قابل تقسیم است.

4 پاداش تلاوت این سوره

(صفحه 364)

1 از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:

«عَلِّمُوا اَرِقّائَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ، فَاِنَّهُ اَيُّما مُسْلِمٍ تَلاها وَ عَلَّمَها اَهْلَها وَ ما مَلَكَتْ يَمينُهُ هَوَّنَ اللّٰهُ تَعالى عَلَيْهِ سَكَراتِ الْمَوْتِ وَ اَعْطاهُ الْقُوَّةَ اَنْ لا يَحْسُدَ مُسْلِما.» (1)

سوره یوسف را به بردگان خویش بیاموزید؛ چرا که هر مسلمانی این سوره را بخواند و به خاندان و بردگان خویش آن را بیاموزد، خدا سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد و به او توانی می‌بخشد که در زندگی خود به هیچ مسلمانی حسد نورزد.

2 و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

«مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ فى كُلِّ يَوْمٍ اَوْ فى كُلِّ لَيْلَةٍ بَعَثَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ جَمالُهُ مِثْلُ جَمالِ يُوسُفَ، وَ لا يُصيبُهُ فَزَعُ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ كانَ مِنْ خِيارِ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحينَ ...» (2)

کسی که در هر شب و هر روز سوره یوسف را بخواند، خدا او را در روز رستاخیز به زیبایی و جمال یوسف بر می‌انگیزد و از هراس و سختی آن روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود و در زمره بندگان شایسته خدا قرار خواهد داشت.

3 و نیز فرمود:

«اِنَّها كانَتْ فِى التَّوْراةِ مَكْتُوبَةً»

این سوره مبارکه، در کتاب تورات نیز آمده است.

5 دو نکته در مورد این روایات(3)

1 روشن است که پاداش پر شکوهی که برای تلاوتگرِ این سوره و یا سوره‌های دیگر قرآن نوید داده شده است، برای آن تلاوتِ قرآنی است که سر آغاز اندیشه و تفکّر شایسته قرآنی و از پی آن سر آغازی بر عملکرد شایسته و عادلانه و انسانی باشد و تلاوت کننده، از یوسف درس بگیرد که چگونه در برابر هوس‌های سرکش پایداری ورزد و گناه نکند و از مرز مقررات و قوانین نگذرد،
و چگونه در برابر زورمندان سر ذلّت فرود نیاورد،
1. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج 3، ص 10؛ کَشّاف، ج 2، ص 348.
2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 66؛ ثواب الاعمال، ص 133.
3. مترجم.
(صفحه 365)
و چگونه زندان بیداد و کند و زنجیر آن برایش از ستم پذیری و خفت پذیری گواراتر باشد، و چگونه در زندگی آزاد، مرد گذشت و پایداری و تدبیر و کیاست و درایت و مدیریّت و تقوا باشد؛ نه تلاوتی که تنها تلاوت باشد و نه برای اندیشه و فکر و عمل و نه تلاوتی که شغل و حرفه و برای آب و نان و جاه و جبروت باشد و نه تلاوتی که ابزار فریب و سلطه گردد! آری، آن تلاوت درخور آن پاداش پرشکوه است نه اینها.

این سوره مبارکه در مکّه فرود آمده است؛ از این رو بیشتر عنایت آیات آن به ایجاد تحوّل مطلوب عقیدتی و اخلاقی و فکری و انسانی در جامعه شرک زده و باوراندن حقانیت دعوت پیامبر و آسمانی بودن رسالت و کتاب او به مردم در قالب زیباترین و عبرت آموز ترین داستانها و سرگذشت هاست؛ و با ظرافت و زیبایی خاصّی روشنگری می‌کند که خدای یکتا، همان قدرت بی‌همتای و بی‌همانندی است که هم آفریدگار جهان و انسان است و هم تدبیرگر امور و شؤون آفرینش؛ هم فرمانروای هستی و مالک روز رستاخیز است و هم حاکم بر روند تاریخ و تحوّلات آن و فرجام همه کارها و بازگشت همه بندگان نیز سرانجام به سوی اوست.

در آیات یکصد و یازده‌گانه این سوره مبارکه، از توحیدگرایی و یکتاپرستی،
از معاد و جهان پس از مرگ،
دین باوری و دینداری،
اخلاق و ارزش‌های اخلاقی،
دانش و بینش و حکمت،
اندیشه و تفکّر،
کار و تلاش و سازندگی،
آینده‌نگری و برنامه ریزی برای اداره شایسته جامعه،
نقش ثروت و امکانات،
نقش مردم و حقوق آنان،
ویژگی‌های یک دولت شایسته و عدالت پیشه،
(صفحه 366)
اصل رسالت و وحی الهی،
پدیده رؤیا،
فرجام خوش ایمان و تقوا و پاکدامنی،
و فرجام رسوای گناه و زشتکاری و بیداد،
و از ده‌ها موضوع دیگر سخن رفته است. (1)

1. نگارنده.

(صفحه 367)

68. آیه (آغاز زیباترین داستانها)

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ
الر آن آیات کتاب آشکار است. (1 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سوره نیز با حروف مقطعه (الف لام راء) آغاز شده است که نشانه‌ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پرمحتوا از ساده‌ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می‌باشد. در این آیه از اسم اشاره به دور (تِلْکَ) استفاده شده است، که نظیر آن در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره‌های دیگر قرآن داشتیم و گفتیم اینگونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است یعنی آن چنان بلند و والا است که گویی در نقطه دوردستی قرار گرفته، در اوج آسمانها، در اعماق فضای بیکران که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده که انسان در هر قدم با آن روبرو می‌شود. (نظیر این تعبیر را در ادبیات فارسی نیز داریم که در حضور یک شخص بلند پایه می‌گویند:
آن جناب ... آن مقام محترم ...)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در مورد آنچه واژه «تِلْکَ» به آن اشاره دارد، سه نظر آمده است:
1 اشاره به سرگذشتی است که در آستانه آن قرار داریم.
2 اشاره به سوره یوسف است.
3 منظور این است که:
این آیاتی است که در تورات وعده آن به شما داده شده بود.
واژه «مُبین» ، به باور «مُجاهِد» و «قَتاده» به مفهوم روشنگر حلال و حرام و بیانگر منظور و دیدگاه و مقررات مورد نظر است.
(صفحه 368)

69. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا ...

آیه

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

ترجمه

ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید). (2 / یوسف)

هدف تنها قرائت و تلاوت و تیمّن و تبرّک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهایی درک است، درکی نیرومند و پرمایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند. اما عربی بودن قرآن علاوه بر این که زبان عربی به شهادت آنها که اهل مطالعه در زبان‌های مختلف جهانند، آن چنان زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری‌های سخنان خدا را بازگو کند، علاوه بر این، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد و در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین در سایر مناطق جهان به وجود آورد. البته قرآن با این زبان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمند نداریم، ولی این مانع از آن نخواهد شد که سایر مردم جهان از ترجمه‌های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشنایی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند. به هر حال تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمنا این تعبیرات پی در پی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می‌آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

(صفحه 369)
«ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
«اُحِبُّ الْعَرَبَ لِثَلاثٍ: لاِنّی عَرَبِیٌّ، وَ الْقُرآنُ عَرَبِیٌّ، وَ کَلامُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِیٌّ»
؛
من [زبان] عرب را به خاطر سه چیز دوست می‌دارم:
1 نخست بدان دلیل که خود از امّت عرب هستم،
2 و بدان جهت که کتاب پر شکوه خدا به زبان عربی فرود آمده است.
3 و دیگر به خاطر اینکه زبان بهشتیان عربی است و در بهشت پر طراوت و زیبای خدا به زبان عربی گفتگو می‌شود.
لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ
باشد که شما مفاهیم قرآن را دریابید و آنچه در آن آمده است بدانید.
(صفحه 370)

70. آیه (أَحْسَنَ الْقَصَصِ در برابر تو است)

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلينَ

ما بهترین سرگذشت را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی. (3 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضى از مفسران معتقدند كه «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است و جمله «بِمآ اَوْحَيْنآ اِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ» را قرينه آن مى‌دانند و «قِصَّة» در اينجا تنها به معنى داستان نيست، بلكه از نظر ريشه لغت به معنى جستجو از آثار چيزى است و هر چيز كه پشت سر هم قرار گيرد، عرب به آن «قِصَّة» مى‌گويد و از آن جا كه به هنگام شرح و بيان يک موضوع، كلمات و جمله‌ها پى در پى بيان مى‌شوند، اين كار را «قِصَّة» ناميده‌اند. به هر حال خداوند مجموعه اين قرآن كه زيباترين شرح و بيان و فصيح‌ترين و بليغ‌ترين الفاظ را با عالى‌ترين و عميق‌ترين معانى آميخته كه از نظر ظاهر زيبا و فوق‌العاده شيرين و گوارا و از نظر باطن بسيار پرمحتوا است اَحْسَنُ الْقَصَصِ ناميده است. در روايات متعددى نيز مشاهده مى‌كنيم كه اين تعبير درباره مجموعه قرآن به كار رفته است هر چند اين روايات به عنوان تفسير آيه مورد بحث وارد نشده است.
مثلاً در حديثى كه على بن ابراهيم از پيامبر صلى الله عليه و آله نقل كرده مى‌خوانيم:
«وَ اَحْسَنُ الْقَصَصِ هذَا الْقُرْآنُ: بهترين قصه‌ها اين قرآن است». (1) در كتاب «روضه كافى» در خطبه‌اى از امير مؤمنان على چنين نقل شده كه:
«اِنَّ اَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ اَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَ اَنْفَعَ التَّذَكُّرِ كِتابُ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: بهترين داستانها و رساترين موعظه‌ها و سودمندترين تذكرها كتاب خداوند متعال است». (2) ولى پيوند آيات آينده كه سرگذشت يوسف را
1 و 2 «نور الثقلين» ، جلد 2، صفحه 49.
(صفحه 371)
بيان مى‌كند با آيه مورد بحث آن چنان است كه ذهن انسان بيشتر متوجه اين معنى مى‌شود كه خداوند داستان يوسف را «اَحْسَنُ الْقَصَصِ» ناميده است و حتى شايد براى بسيارى به هنگام مطالعه آيات آغاز اين سوره غير از اين معنى چيزى به ذهن نيايد. اما بارها گفته‌ايم كه مانعى ندارد اينگونه آيات براى بيان هر دو معنى باشد، هم قرآن به طور عموم اَحْسَنُ الْقَصَصِ است و هم داستان يوسف به طور خصوص. چرا اين داستان بهترين داستان نباشد؟ با اين كه در فرازهاى هيجان‌انگيزش ترسيمى از عالى‌ترين درس‌هاى زندگى است. حاكميت اراده خدا را بر همه چيز در اين داستان به خوبى مشاهده مى‌كنيم سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود مى‌بينيم و نقشه‌هاى نقش بر آب شده آنها را مشاهده مى‌كنيم. ننگ بى‌عفتى، عظمت و شكوه پارسايى و تقوى را در لابلاى سطورش مجسم مى‌بينيم. منظره تنهايى يک كودک كم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و

روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاهچال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد و ده‌ها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است چرا اَحْسَنُ الْقَصَصِ نباشد؟ منتها اَحْسَنُ الْقَصَصِ بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایستگی باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم. بسیارند کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می‌نگرند و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است وگرنه اصل داستان همه گونه ارزش‌های والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی‌توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت و به گفته شاعر شیرین
(صفحه 372)
سخن گاه در برابر جاذبه‌های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ.

و بی‌گمان، پیش از اینکه ما این کتاب آسمانی را به تو وحی نماییم، در مورد آن از بی‌خبران بودی.

به باور پاره‌ای ممکن است منظور این باشد که:

پیش از فرود آن، از سوی خدا بر تو، از غافلان بودی و از مقررات و احکام و مفاهیم قرآن، یا از چگونگی سرگذشت یوسف چیزی نمی‌دانستی.

(صفحه 373)

71. آیه (رؤیا و خواب دیدن)

اشاره

إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ
(به خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت:
پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. (4 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پرمعنی او آغاز می‌کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می‌شود. یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه‌ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می‌کرد. «یوسف گفت:
پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند و خورشید و ماه نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند». ابن عباس می‌گوید:
یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف با شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که درآن هنگام بسیار کم‌سن و سال بود. قابل توجه این که:
جمله «رَأَیْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می‌کنند و با شک و تردید از آن سخن می‌گویم نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم. نکته دیگر این که ضمیر «هُمْ» که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «ساجِدین». اشاره به این که سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می‌کنند. البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و
(صفحه 374)
تواضع می‌باشد وگرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن خواب شگفت انگیز

یعقوب، که پدر یوسف، قهرمان بهترین داستانهاست، بنده خالص خدا و فرزند اسحاقِ پیامبر و اسحاق نیز فرزند ابراهیم است.
در روایت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تجلیل از ریشه و تبار یوسف، او را شخصیت گرانقدر و بزرگواری می‌خواند که از تبار پدران گرانقدری چون: یعقوب، اسحاق و ابراهیم، پدر و پیشوای توحیدگرایان گیتی است.

مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام

در مورد مفهوم این سجده نیز بحث است.
به باور برخی منظور از سجده خورشید و ماه و ستارگان که نشانگر سجده پدر و مادر و برادران یوسف در برابر اوست همان سجده شناخته شده است که نه به هدف پرستش، بلکه به هدف گرامی داشتِ او انجام پذیرفت. امّا برخی بر آنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است.
(صفحه 375)

72. «قالَ يا بُنَىَّ لا ...

آیه

«قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ»

ترجمه

گفت:
فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است. (5 / یوسف)

این خواب هیجان انگیز و معنی دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد: خورشید و ماه و ستارگان آسمان؟ آن هم یازده ستاره؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چه قدر پرمعنی است؟ حتما خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله‌اش) می‌باشیم و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می‌رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می‌سایند، آن قدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشکوه و جالبی؟ جالب این که یعقوب نگفت:
«می‌ترسم برادران قصد سویی درباره تو کنند» بلکه آن را به صورت یک امر قطعی و مخصوصا با تکرار «کَیْد» که دلیل بر تأکید است بیان کرد، چرا که از روحیات سایر فرزندانش باخبر بود و حساسیت آنها را نسبت به «یوسف» می‌دانست، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی‌اطلاع نبودند، به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت.
از طرفی این خواب، شبیه خواب‌های کودکانه به نظر نمی‌رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و باشعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد.
(صفحه 376)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رُؤْیا»: تصوّر مفهوم و معنا در خواب یا پندار دیدن؛ چرا که در خواب خرد انسان در حال خمودی است و چون انسان مفهوم و معنا را تصوّر می‌کند، چنین می‌پندارد که آن را دیده است.
این گفتار یعقوب بر این اساس بود که خواب پیامبران به مفهوم نوعی از وحی الهی به آنان است و او می‌دانست که برادران یوسف پیام این خواب را در خواهند یافت و از برتری یوسف بیمناک شده و به آفت حسد دچار گردیده و به راه خطرناکی گام خواهند سپرد.
إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبينٌ.
چرا که دشمنی شیطان با انسان آشکار است و او دشمنی تو را بر دل آنان افکنده و آنان را وامی‌دارد تا به تو زیانی برسانند.
(صفحه 377)

73. «وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ ...

آیه

«وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلیمٌ حَکیمٌ»

ترجمه

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کند، همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (یوسف / 6)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَأْويل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است و هر کار یا هر سخن به هدف نهایی برسد به آن تأویل می‌گویند، تحقق خارجی خواب نیز مصداق تأويل است. «اَحاديث» جمع «حَديث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آن جا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می‌کند در اینجا کنایه از خواب است. این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می‌داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید، چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی او است.
مسأله رؤیا و خواب دیدن، همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است. این صحنه‌های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرور آفرین و غم‌انگیز که انسان در خواب می‌بیند چیست؟ آیا اینها مربوط به گذشته است که در اعماق روح انسان لانه کرده و یا تغییرات و تبدیلاتی خودنمایی می‌کنند و یا مربوط به آینده است که به وسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست‌های ارضا نشده است. قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که حداقل، پاره‌ای از خواب‌ها، انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. در داستان خواب یوسف که در آیات فوق خواندیم و همچنین داستان خواب زندانیان که در آیه 36 همین سوره و داستان خواب عزیز که در آیه 43 خواهد
(صفحه 378)
آمد به چند نمونه خواب برخورد می‌کنیم که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است، بعضی از این حوادث نسبتا دور مانند خواب یوسف که می‌گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیک‌تر مانند خواب عزیز مصر و هم بندهای یوسف به وقوع پیوست. در غیر این سوره اشاره به «خواب‌های تعبیردار» دیگری نیز شده، مانند رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). جالب این که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:
«اَلرُّؤْيا ثَلاثَةٌ بُشْرى مِنَ اللّهِ وَ تَحْزينٌ مِنَ الشَّيْطانِ وَ الَّذى يُحَدِّثُ بِهِ الاِْنْسانُ نَفْسُهُ فَيَراهُ فى مَنامِه: خواب و رؤیا سه گونه است گاهی بشارتی

از ناحیه خداوند است گاه وسیله غم و اندوه از سوی شیطان و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می‌پروراند و آن را در خواب می‌بیند». (1) روشن است که خواب‌های شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خواب‌های رحمانی که جنبه بشارت دارد حتما باید خوابی باشد که از حادثه مسرت‌بخش در آینده پرده بردارد. به هر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده به طور فشرده اشاره کنیم:
درباره حقیقت رؤیا، تفسیرهای زیادی شده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد:
1 تفسیر مادی
2 تفسیر روحی
مادی‌ها می‌گویند رؤیا چند علت می‌تواند داشته باشد:
الف ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آن چه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد.
ب ممکن است یک سلسله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خواب‌هایی شود، همانطور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است آمدن او را از سفر به خواب می‌بیند (و از قدیم گفته‌اند شتر
*****
1- «بحار الانوار» ، جلد 14، صفحه 441، بعضی از دانشمندان قسم چهارمی بر این خواب‌ها افزوده‌اند و آن خوابی است که نتیجه مستقیم وضع مزاجی و جسمانی انسان است و در بحث‌های آینده به آن اشاره خواهد شد.
(صفحه 379)
در خواب بیند پنبه دانه ...). ج ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می‌بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است). «فروید» و پیروان مکتب فروید یک نوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند: آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می‌دارند که:
خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سر کوفته‌ای که همیشه با تغییر و تبدیل‌هایی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می‌آورند. توضیح این که:
بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است «بخش آگاه» (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط

دارد) و «بخش ناآگاه» (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده‌است) می‌گویند:
بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانستیم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند، به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می‌کند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند.
بنابراین «رؤیا» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌تواند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماری‌های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خواب‌های بیمار کمک می‌گیرند. بعضی از دانشمندان غذا شناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذایی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می‌چکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می‌شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خواب‌ها دارند، آنها می‌گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است:
1 خواب‌های مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی
(صفحه 380)
از خواب‌های انسان را تشکیل می‌دهد.
2 خواب‌های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت و توهّم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد).
3 خواب‌هایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد. شک نیست که خواب‌های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هایی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارد، همچنین خواب‌های پریشان و به اصطلاح «أَضْغاثُ أَحْلامٍ» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می‌کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماری‌های روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری‌ها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی و اما خواب‌های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی خواب‌های صریح و روشن می‌باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک تحقق می‌پذیرد

می‌باشد. دوم خواب‌هایی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است. برای هر یک از این خواب‌ها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هایی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست.
در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده‌ایم یادآور می‌شویم.
1 - یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق همدان مرحوم آخوند ملا علی از مرحوم آقامیرزا عبد النبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می‌کرد:
هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده
(صفحه 381)
می‌شد و به اعتبار همین موضوع قبلاً که نیاز پیدا می‌کردم قرض‌هایی می‌نمودم و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی‌های خود را ادا می‌کردم.
یک سال به من خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی‌شود، بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا صدا زد و گفت:
فلان کس! برخیز در آن دولاب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت:
میرزا شما را می‌خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می‌خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت:
میرزا عبد النبی در آن دولاب را باز کن و یک صد تومان در آن جا هست بردار، بلافاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم.
2 - دوستی که مورد اعتماد است نقل می‌کرد نویسنده کتاب «ریحانةالادب» مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود(شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می‌توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می‌گوید:
در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم

و جریان را با قید روز و ساعت نوشته، چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطرم رفته بود، بالاخره تدریجا به من حالی کردند که مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد جریان خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود.
3 - نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود «فی ظِلالِ الْقُرْآنِ» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می‌نویسد: اگر من تمام آن چه درباره رؤیا گفته‌اید انکار کنم هیچگاه نمی‌توانم جریانی را که برای خودم
(صفحه 382)
هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم، در آن جا من در خواب دیدم که خواهر زاده‌ام خون چشمانش را فراگرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده‌ام با سایر اعضای خانواده‌ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فورا نامه‌ای برای خانواده‌ام به مصر نوشتم و مخصوصا از وضع چشم خواهرزاده‌ام سؤال کردم، چیزی نگذشت که جواب نامه به دستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است. قابل توجه این که خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود و تنها با وسایل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینایی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند و یا آنها را حمل بر تصادف کنند. با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالبا می‌توانید به نمونه‌هایی از این خواب‌ها دست یابید، اینگونه خواب‌ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با تفسیر فلاسفه روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدی برای استقلال روح می‌توان استفاده کرد. (1)

چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او

در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران برحذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد و به او گفت:
تو برگزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. دلالت خواب یوسف بر این که او در آینده به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می‌آید که مسأله آگاهی یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤیای یوسف
*****
1- «معاد و جهان پس از مرگ» ، صفحه 397.
(صفحه 383)
برای یعقوب، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به یوسف داد و کار به خواب او نداشت و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟
ظاهر این است که یعقوب این مسأله را از خواب یوسف فهمید و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد: نخست این که یوسف در آن سن و سال کم این خواب را به طور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان آن بکوشد) و این نشان می‌دهد که یوسف نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آن را در جمع مطرح نکرد، وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف دلیل بر این است که او یک نوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب، دارد و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد. دیگر این که ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است: گاهی از طریق الهامات قلبی و گاه از طریق نزول فرشته وحی و گاه از طریق خواب، گرچه یوسف در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف نشان می‌داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب، ارتباط خواهد گرفت و طبعا باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه‌ای داشته باشد.

از درس‌هایی که این بخش از آیات به ما می‌دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او و جامعه‌اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه‌ای را به خطر افکنده‌اند و چه بسیارند ناراحتی‌هایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می‌آید. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم:
«لایَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنا حَتّی تَکُونَ فیه ِثَلاثُ خِصالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّه وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّه صلی الله علیه و آله وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّه فَاَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّه فَکِتْمانُ السِّرِّ وَ اَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّه فَمُداراةُ النّاسِ وَ اَمَّا
(صفحه 384)
السُّنَّةُ مِنْ وَلِیِّه فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّآءِ: مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبایی در برابر ناراحتی‌ها و مشکلات می‌باشد» (البته کتمان سر در این جا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است). (1) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:
«سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلا یَجْرِیَنَّ مِنْ غَیْرِ اَوْداجِکَ: اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد». (2)

«تَأْویل»: این واژه در اصل به مفهوم باز گرداندن چیزی به معنای نهانی آن است و هر کار یا سخن و یا خوابی که به هدف نهایی برسد، به آن تأویل می‌گویند.
«اَحادیث»: این واژه جمع حدیث می‌باشد که به مفهوم بیان یک رویداد و یا ماجراست و از آنجایی که انسان خواب خویشتن را برای دیگران باز می‌گوید، به طور کنایه در مورد خواب به کار می‌رود.
در آیه شریفه بدان دلیل از تعبیر خوابها به تأویل احادیث تعبیر شده است که از تعبیر آنها آینده مردم و چگونگی رویدادها دریافت می‌گردد و مفهوم تأویل نیز، تحقّق آرزوها و آرمانهای مردم به گونه‌ای است که در خواب دیده‌اند.
وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ
و نعمت گران خود را با ارزانی داشتن رسالت خود بر تو کامل می‌سازد؛ چرا که مقام والای رسالت برترین و والاترین نعمت‌های دنیاست.
وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ
و نیز بر خاندان یعقوب که آنان را بر اسلام و ایمان ثابت قدم ساخته، به وسیله موقعیت والا و مقام بلند تو به آنان شرافت و کرامتی شکوهبار ارزانی می‌دارد و
*****
1- «بحار» ، طبع جدید، جلد 78، صفحه 334.
2- «سفینة البحار».
(صفحه 385)
رسالت را در این خاندان قرار می‌دهد.
کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ
مفسّران بر آنند منظور آیه این است که:
خدا یعقوب و فرزندانش را از نسل اسحاق قرار داد.
(صفحه 386)

74. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است)

اشاره

لَقَدْ كانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ
در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (7/ یوسف)

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می‌گوید:
«برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتّی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد.

و از جمله این درس‌های عبرت این است که چگونه گروهی از فرزندان پیامبری از پیامبران خدا، نقشه اذیّت و آزار پدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت‌ورزی و بد خواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چاه افکنند. امّا با همه بد اندیشی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قدرت خدا بر آنان اقتدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیداد آنان گذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز
(صفحه 387)
نکرد و راستی که چنین عفو و چنین گذشت و کرامتی برتر از جریان طبیعی است و برای کسی که در اندیشه دین و ثمره دین باوری و دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزها و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که:
پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت انگیز و درس آموز جز از راه وحی و رسالت از کجا ممکن و میسر است؟
بااین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند.
یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان که به نام‌های «روبیل» ، «شمعون» ، «لاوی» ، «یهود» ، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند از همسرش «لیا» ، دختر «لیان» ، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند.
این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی «راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان» ، «نفتالی» ، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند.
(صفحه 388)

75. «إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ ...

آیه

«إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ»

ترجمه

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است. (8 / یوسف)

«عُصْبَة» به معنى جماعت و گروهى است كه دست به دست هم مى‌دهند و نسبت به انجام كارى هماهنگ هستند، اين كلمه معنى جمع دارد و مفردى براى آن نيست. يعقوب دوازده پسر داشت، كه دو نفر از آنها «يوسف» و «بنيامين» از يک مادر بودند، كه «راحيل» نام داشت، يعقوب نسبت به اين دو پسر مخصوصا يوسف محبت بيشترى نشان مى‌داد، زيرا اولاً كوچک‌ترين فرزندان او محسوب مى‌شدند و طبعا نياز به حمايت و محبت بيشترى داشتند، ثانيا طبق بعضى از روايات مادر آنها «راحيل» از دنيا رفته بود و به اين جهت نيز به محبت بيشترى محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در يوسف، آثار نبوغ و فوق العادگى نمايان بود، مجموع اين جهات سبب شد كه يعقوب آشكارا نسبت به آنها ابراز علاقه بيشترى كند. برادران حسود بدون توجه به اين جهات از اين موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص كه شايد بر اثر جدايى مادرها، رقابتى نيز در ميانشان طبعا وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند:
يوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با اين كه ما جمعيتى نيرومند و كارساز هستيم» و زندگى پدر را به خوبى اداره مى‌كنيم و به همين دليل بايد علاقه او به ما بيش از اين فرزندان خردسال باشد كه كارى از آنها ساخته نيست و به اين ترتيب با قضاوت يک جانبه خود پدر را محكوم ساختند و گفتند:
«به طور قطع پدر ما در گمراهى آشكارى است» (إِنَّ أَبانا لَفى ضَلالٍ مُبينٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمى‌داد كه در تمام جوانب كار بينديشند دلايل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو كودک بدانند، چرا كه هميشه منافع خاص هر كس حجابى بر روى افكار او مى‌افكند و به قضاوت‌هايى يک جانبه كه نتيجه آن گمراهى از جاده حق و عدالت است وامى‌دارد. البته منظور آنها گمراهى دينى و مذهبى نبود چرا كه آيات آينده نشان مى‌دهد آنها به بزرگى و نبوت
(صفحه 389)
پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمينه طرز معاشرت به او ايراد مى‌گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَة»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامنیّت و آزادی هم دفاع می‌کنند، «عُصْبَه» می‌گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می‌شود، امّا به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه به سان واژه «قَوْم» ، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد.
آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند:
یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوترند.
آنان بدان دلیل چنین پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد.
به باور پاره‌ای از مفسّران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین» ، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد.
ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود:
رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگرش را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را جدّی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومید گردید و تاریکی شب او را فراگرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همانگونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگر باره گرسنه و تشنه نیّت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و
(صفحه 390)
دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبتها شکیبایی پیشه ساز و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید.
إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ.

به راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است.

مستی قدرت و امکانات(1)

از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می‌گردد که برادران یوسف به فزونی نفرات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست اندیشی و ریشه‌یابی محبّت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی‌گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید:

یَنْبَغی لِلْعاقِلِ أنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ، وَ سُکْرِ الْمَدْحِ، وَ سُکْرِ الشَّبابِ، فَاِنَّ لِکُلِّ ذلِکَ رِیاحا خَبیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُ الْوَقارَ(2)

بر انسان خردمند و با اندیشه زیبنده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملّق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر

1. مترجم.

2. اَلْحَیاة، ج 1، ص 159.

می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد.

76. «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ ...

آیه

«اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحینَ»

ترجمه

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (9 / یوسف)

این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می‌کردند. ولی مسأله مهم اینجا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می‌گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می‌کنم، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ «وَجْهُ» أَبیکُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ «قَلْبُ» اَبیکُمْ) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را
(صفحه 393)
فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، امّا خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پیشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است:
1 به باور برخی از جمله «وهب» ، این «شمعون» بود که پیشنهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد.
2 امّا به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود.
(صفحه 394)

77. «قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا ...

آيه

«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فى غَيابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلينَ»

ترجمه

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (10 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«جُبّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و «غَیابَت» به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعا از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیربه «غَیابَت» شده‌است. (1) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا با وجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت:
«اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرارگیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله «إِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ» چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می‌داد که اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود.
*****

1- اقتباس از «تفسیر المَنار» ، ذیل آیه.

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می‌کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غِبْطَة» می‌خوانند و حالتی است قابل ستایش، چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرِّبی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم «حَسَد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخْل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود:

اِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٌّ لِقَسْمِی الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یِکُ کَذلِکَ فَلَسْتَ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی: شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».

(1) از امام

*****

1- «اصول کافی» ، جلد 2، صفحه 307.

(صفحه 396)

صادق می‌خوانیم:

«آفَةُ الدّینِ الّحَسَدُ وَ الّعُجْبُ وَ الّفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی» و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم:
«اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (1)

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار وامی‌دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی‌کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت:

فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم:

روزی امام

*****

1- «اصول کافی» ، جلد 2، صفحه 307.

(صفحه 397)

باقر فرمود:

«من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند». (1)

«غَیابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حسّ انسان را از وجود چیزی در آن بگیرد.
«سَیّارَة»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه سیر می‌کنند.
«اِلْتِقاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه.
گوینده این گفتار، به باور «قَتاده» و «ابن اسحاق» ، «روبین» ، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجّاج» و «اَصَمّ» ، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد.
در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قراردادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 «قَتاده» می‌گوید:
چاه، بیت المقدس بود.
2 به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «اُردن» بود.
3 «کَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند.
4 و «مُقاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت.
اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ.
به باور؛ «ابن عبّاس» منظور این است که اگر به راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید.
از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟
*****
1- «بحار الانوار» ، جلد 74، صفحه 78.
(صفحه 398)
او پاسخ داد: مگر سرگذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟!
(صفحه 399)

78. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)

اشاره

قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ
(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند:
پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ (11/یوسف)
أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ
او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کندو ما حافظ او هستیم.
(12 / یوسف)

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و گفتند:
بیا دست از این کار که ما را متهم می‌سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه‌های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد. این نقشه از یک طرف پدر را در بن‌بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آن هایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد باایمان به حکم «اَلْمُؤْمِنُ کَیِّسٌ: مؤمن هوشیار است» هرگز
(صفحه 400)
نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد.

از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب از فرستادن یوسف به همراه آنان خودداری می‌ورزید.
منظور آنان این بود که اگر او را بفرستی، ما به همراه او به گردش و بازی می‌پردازیم و بر او خوش می‌گذرد منظور آنان از بازی و گردش، بازیهای روا و درست، چون مسابقه دو، و تیراندازی و همانند آنها بود.
در روایت است که بازی جز در سه چیز روا نیست که عبارتند از اسب دوانی، تیراندازی و سرگرمی و بازی با خانواده.
از آیه شریفه این نکته نیز دریافت می‌گردد که برادران یوسف نسبت به او حسد می‌ورزیدند و آن را به صورتهای گوناگون بروز می‌دادند و یعقوب وی را از گزند آنان حراست می‌نمود و از فرستادنش به همراه آنان خودداری می‌ورزید، چرا که به آنان اعتماد نداشت.
آفت ویرانگر حسد (1)
واکنش افراد و جامعه‌ها در برابر نعمت و موفقیّت و ترقیّ و بهروزی دیگران گوناگون است؛ چرا که انسانها از نظر بینش و گرایش و آراستگی به ارزش‌های راستین یا بدلی متفاوت‌اند و روشن است که زمینه‌های گوناگون، ثمرات گونانی می‌دهد:
الف: برخی به گونه‌ای پاکدل و شایسته کردارند که با دیدن موفقیت و رشد و ترقیّ دیگران شادمان می‌گردند و ضمن تشویق فرد و جامعه موفّق و حق‌شناسی و قدردانی، خود نیز می‌کوشند در آسمان ارزش‌ها و موفقیت‌ها به آن مرحله برسند؛ این حالتِ «غبطه» است که در خور ستایش و عامل شکوفایی جامعه و خانواده است.
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
«اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ.» (2)
1. مترجم.
(صفحه 401)
انسان توحیدگرا و باایمان بر سرفرازی و پیشرفت دیگران «غِبطه» می‌خورد، امّا حسد نمی‌ورزد، امّا انسان خودکامه و نفاقگرا در برابر رشد و ترقی دیگران به آفت فضیلت‌سوز حسد گرفتار می‌گردد نه حالت انسانی و رشد دهنده «غبطه».
ب: پاره‌ای، از این گروه هم برتر و بالاترند و اینان کسانی هستند که در برابر موفقیّت و پیروزی و برخورداری دیگران، نه تنها شادمان می‌شوند و خود هم می‌کوشند تا در آسمان فضیلت و موفقیّت درخشیدن نمایند، بلکه چه بسا از منافع خویش به سود دیگران چشم می‌پوشند. اینان به ویژگی

ایثار آراسته‌اند.
«وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ ...» (1)
ج: سومین گروه از انسانها کسانی هستند که نه خود مرد تلاش و کوشش و پایداری و آفرینش موفقیت و پیروزی و سرفرازی‌اند و نه می‌توانند آن را در دیگران بنگرند و شادمان شوند؛ آنان به آفتی گرفتارند که برای از میان برداشتن موفقیت و آسایش و نعمت دیگران تا نابودی خویش پیش می‌روند و اینان گرفتاران بلای حسادت‌اند.
به همین دلیل است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در هشدار از این بلای خانمان‌سوز فرمود:
«اِیّاکُمْ وَ الْحَسَدَ، فَاِنَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْحَسَناتِ کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ.» (2)
از آفت ویرانگر حسد بپرهیزید؛ چرا که حسد، نیکیها و ارزش‌ها را می‌خورد و می‌سوزاند و نابود می‌کند درست همانگونه که آتش هیزم را.
و نیز فرمود:
«آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ.» (3)
آفت دینداری و آراستگی به ارزش‌ها، بلای حسادت و خود بزرگ بینی و فخر فروشی است.
و نیز هشدار داد که:
«اُصُولُ الْکُفْرِ ثَلاثَةٌ: اَلْحِرْصُ وَ الاِسْتِکْبارُ وَالْحَسَدُ.» (4)
1. اصول کافی، ج 2، ص 307.
2. سوره حَشْر، آیه 9.
3. بِحارالانوار، ج 73، ص 255.
4. بِحارالانوار، ج 73، ص 237.
(صفحه 402)
ریشه و اساس کفر گرایی و ناسپاسی و گناه، سه آفت است: آفت آز و حرص، آفت ویرانگر خود بزرگ بینی، آز و حرص و دیگر بیماری حسادت.
1. اصول کافی، ج 2، ص 230.
(صفحه 403)

79. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)

اشاره

قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ
(پدر) گفت:
من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. (13 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به سوء قصد کند گفت:
این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول این که «دوری یوسف برای من غم‌انگیز است» و دیگر این که در بیابان‌های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

«حُزْن»: اندوه دل در فراق و هجران محبوب.
در این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که پس از اظهار مهر و دوستی بسیارِ برادران یوسف نسبت به او، پدرشان ناگزیر گردید که او را به همراه آنان به دشت و صحرا گسیل دارد و به آنان در خیرخواهی‌شان اعتماد کند. با این وصف ضمن سفارش آنان به مراقبت از یوسف گفت:
قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ
همین واقعیت که شما او را از من دور سازید و با خود ببرید، مرا اندوهگین می‌سازد. به بیان دیگر اینکه:
جدایی و فراق او از من، مرا اندوهگین می‌سازد.
(صفحه 404)
وَ اَخافُ اَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ.
و نیز از این می‌ترسم که شما از مراقبت او غفلت ورزید و سرگرم کارهای خود شوید و گرگ او را بخورد.
پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که:
در آن سرزمین گرگ بسیار بود و در آن روزگاران گرگها گاه به برخی از مردم حمله می‌کردند و آنان را طعمه خود می‌ساختند.
و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که:
یعقوب در عالم خواب منظره هولناکی را دید که در آن گویی ده گرگ درنده به یوسف حمله‌ور شده و می‌خواهند او را از پا در آورند، امّا در آن میان یکی از آنها به حمایت از فرزندش برخاسته و آنها را از کشتن او منصرف می‌سازد؛ و سر انجام در خواب می‌بیند که زمین شکافته شد و یوسف در اعماق آن فرو رفت و پس از سه روز بیرون آمد. همین خواب و سخن یعقوب بهانه به دست آنان داد تا آن صحنه سازی را به راه اندازند وگرنه آن گروه نمی‌دانستند چه بهانه‌ای برای کار ناجوانمردانه خود ساز کنند.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
دروغ را به کسی تلقین نکنید و راه بهانه‌جویی را به او نشان ندهید؛ فرزندان یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد؛ آنها این را در گفتگوی با پدر و از گفتار او دریافتند و آن صحنه‌سازی را به راه انداختند.
این مطلب نشانگر آن است که نباید به دشمن راه بهانه‌جویی و شرارت را نشان داد.
(صفحه 405)

80. «قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ ...

آیه

«قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ»

ترجمه

گفتند:
اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (14 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته‌تر می‌ساخت. از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائما در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدایی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند:
چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود». یعنی مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی‌دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می‌گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می‌توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟ آنها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی‌عرضه‌ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی‌خوریم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرها تنها انگشت روی
(صفحه 406)
خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می‌گویند:
بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می‌شد. بعضی دیگر گفته‌اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می‌کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حیله و نیرنگی بود، مخصوصا با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به

دست یوسف می‌افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجا پایین می‌آید و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیّت و کیفیّت کار هر دو فزونی پیدا می‌کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعات کار می‌کند. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ فَساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ وَ ساعَةٌ یَرُمُّ مَعاشَهُ وَ ساعَةٌ یُخَلّی بَیْنَ نَفْسِهِ وَ بَیْنَ لَذَّتِها فیما یَحِلُّ وَ یَجْمُلُ: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم

(صفحه 407)

معاش است و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد». (1) جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است «وَ ذلِکَ عَوْنٌ عَلی سائِرِ السّاعاتِ: و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ‌های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود. اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد وگرنه مشکلی را که حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می‌گیرد و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با

داوری و نظارت او انجام می‌گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می‌گذاشت. در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود:

«اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله اَجْرَی الْاِبِلَ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوکَ فَسَبَقَتِ الْغَضْباءُ وَ عَلَیْها اُسامَةُ، فَجَعَلَ النّاسُ یَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ رَسُولُ اللّٰهِ یَقُولُ سَبَقَ اُسامَةُ: هنگامی که پیامبر از تبوک برمی‌گشت، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «غَضْباء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر این که شتر از آنِ پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول اللّٰه پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست). (2)

نکته دیگر این که همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا

*****

1- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، کلمه 390.

2- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 596.

نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می‌کند، باید به هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه‌های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی پیاده نکنند. فراموش نمی‌کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می‌خواستند نقشه‌های خاصی را پیاده کنند و سرمایه‌ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را آن چنان به این بازی‌ها سرگرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که:
«لا تُلَقِّنُوا الْکَذّابَ فَتَکْذِبُ فَاِنَّ بَنی یَعْقُوبَ لَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ الذِّئْبَ یَأْکُلُ الاِنْسانَ حَتّی لَقَّنَهُمْ اَبُوهُمْ: به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر

این سخن را گفت از او آموختند». (1) اشاره به این که گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می‌کنید، راه‌های انحرافی را به او نشان ندهید. این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می‌گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن، کودک که تا آن وقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می‌کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد. این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود. البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوءاستفاده کردند. نظیر این موضوع روشنی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می‌کنیم که مثلاً کسی می‌خواهد درباره ضررهای «مَوادّ مُخَدِّر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می‌کند و یا صحنه‌های آن را به وسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می‌گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند به دست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالبا زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است.
*****

1- «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 415.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر جان! اگر با این حال که ما گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و با قدرت و شهامت از برادرمان دفاع می‌کنیم، باز هم نتوانیم گرگ را از او دور سازیم و گرگ سر رسد و او را بخورد، راستی که در آن صورت از زیانکاران روزگار خواهیم بود و حال و روز ما به کسانی می‌ماند که بر خلاف خواست و میل خود سرمایه خویشتن را از دست داده‌اند.
به باور پاره‌ای مفهوم آخر آیه این است که:
در آن صورت ما مردمی ناتوان و وامانده خواهیم بود.
و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که:
در آن صورت ما او و یا حق او را ضایع و تباه ساخته‌ایم.
«حسن» در این مورد می‌گوید:
به خدای سوگند که آنان برای یوسف خطرناک‌تر از گرگ درنده بودند.
(صفحه 411)

81. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ ...

آیه

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فی غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند. (15 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ» (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو مانندی برای کسانی که در چاه پایین می‌روند، نزدیک سطح آب، درست می‌کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند.
سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آنها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی‌دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود. صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش‌های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند. می‌گویند:
پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می‌کرد آنها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می‌کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی‌بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه‌هایی را که بر اثر حسد، سال‌ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می‌برد، اما پناهش نمی‌دادند.
در روایتی می‌خوانیم که در این
(صفحه 412)
طوفان بلا که یوسف اشک می‌ریخت و یا به هنگامی که او را می‌خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی‌خبر از این که تیره‌روزی در انتظار او است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت:
«فراموش نمی‌کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق‌العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می‌برم و به من پناه نمی‌دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او، حتی

به برادران، تکیه نکنم». جمله «أَجْمَعُوا» نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود. اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشد. سپس اضافه می‌کند:
در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می‌رسد که آنها را از همه این نقشه‌های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ). همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنند و همچون تشنه‌کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می‌روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آنها باور نمی‌کنند برادرشان باشی، آن روز به آنها خواهی گفت، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهند شد. این وحی الهی به قرینه آیه 22 همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه 413)
«شُعور»: دریافت واقعیّتی دقیق و ظریف و باریک به باریکی تار مو در شب تیره.

از «الف و لام» که بر سر واژه «جُبّ» آمده، چنین دریافت می‌گردد که چاه مورد اشاره، چاهی شناخته شده و بر سر راه کاروانها و مسافران بود و کاروانیان برای برداشتن آب بر سر آن می‌آمدند.
پاره‌ای بر آنند که آنان در پی چاهی کم آب و یا خشک بودند که یوسف را در اعماق آن قرار دهند، تا بدین وسیله هم به هدف پست خویش برسند و هم آن کودک دوست‌داشتنی غرق نشود؛ از این رو او را به این چاه افکندند و یا همانگونه که از آیه نیز دریافت می‌گردد، در گوشه‌ای از نهانگاه چاه قرارش دادند.
«سدی» در این مورد آورده است که «یهوذا» برای او غذا می‌آورد تا به وسیله کاروانیان از آنجا برده شد و دیگری بر آن است که چاه برای او روشن گردید و آب آن شیرین شد به گونه‌ای که به وسیله آن، از آب و غذا بی‌نیاز گردید.
«مقاتل» می‌گوید:
آب آن چاه تیره بود، امّا با افکنده شدن یوسف در آن، صاف و زلال گردید و خدا جبرئیل یا فرشته دیگری را بر حراست و پرستاری و تغذیه او گماشت.
و نیز آورده‌اند که:
پس از افکنده شدن یوسف به قعر چاه، خدا به سنگی بزرگ که در ته چاه بود، فرمان داد تا بالا آمده و یوسف بر روی آن قرار گیرد. یوسف در آن شرایط به دلیل به غارت رفتن لباسش برهنه بود؛ همانگونه که نیای گرانقدرش ابراهیم را به هنگامی که به آتش افکندند جامه از تنش درآوردند و جبرئیل جامه‌ای از حریر بهشتی برای او آورد. این جامه تا هنگام رحلت ابراهیم به همراه او بود و آنگاه به فرزندش اسحاق و پس از او به یعقوب رسید و یعقوب آن را در بسته‌ای بر گردن یوسف آویزان کرد، که پس از افکنده شدن به چاه، جبرئیل به نزد او آمد و پیراهن مورد اشاره را بر او پوشاند.
در روایتی طولانی از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که:
این پیراهن همان جامه‌ای است که کاروانیان سالها پس از این جریان به همراه خود به کنعان آوردند
(صفحه 414)
و بر چهره یعقوب افکندند و او بوی فرزندش یوسف را از آن دریافت و گفت:
بوی یوسف را از آن می‌شنوم. (1)

در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که:
وقتی یوسف به قعر چاه افکنده شد، جبرئیل نزد او رفت و از او پرسید:
چه کسی تو را به چاه افکنده است؟
او پاسخ داد: برادران من.
پرسید: چرا؟
گفت: به خاطر محبوبیت و جایگاهی که در دل پدرم داشتم، برادرانم دچار آفت حسد شدند و مرا به چاه افکندند.
از او پرسید:
پسر جان! می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟
پاسخ داد: این در گرو خواست خدای پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد، مرا نجات می‌بخشد.
جبرئیل گفت:
خدای آنان می‌فرماید این دعا را بخوان:
«اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدَ، لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ، بَدیعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ، یا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجا وَ مَخْرَجا، وَ تَرْزُقَنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لااَحْتَسِبُ.» (2)
بارخدایا! از تو که ستایش از آن توست و خدایی جز ذات پاک تو نیست و پدیدآورنده آسمانها و زمین هستی، ای صاحب شکوه و بزرگواری! از تو می‌خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و در گرفتاری من راه نجات و گشایشی قرار دهی و از آنجایی که فکر آن را می‌کنم و از آن جایی که فکرش را هم نمی‌توانم بکنم روزیم ارزانی داری.
یوسف این دعا را زیر لب زمزمه کرد، که خدای توانا به برکت آن، هم او را از چاه نجات داد و هم از مکر وسوسه زنان کاخ نشین او را حراست فرمود و هم فرمانروایی مصر را از جایی که هرگز فکر نمی‌کرد به وی ارزانی داشت.
1. آیه 94.
2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 17 و ص 6؛ تفسیر قُمّی، ج 1، ص 354.

و «علی‌بن‌ابراهیم» آورده است که آن حضرت در قعر چاه این دعا را زمزمه می‌کرد:
یا اِلهَ اِبْراهیمَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ، ارْحَمْ ضَعْفی وَ قِلَّةَ حیلَتی وَ صِغَری. (1)
بارخدایا، ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به شکوه و شکست ناپذیری خودت، به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی‌ام رحم کن!
وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِ
و به او وحی نمودیم که ...

حسن می‌گوید:
خدا در همان قعر چاه، مقام رسالت را به یوسف ارزانی داشت و با وحی بر او، نوید نجات و رستگاری و فرمانروایی بر مصر را به او داد.
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُون
بی‌گمان آنان را از این کار زشتشان در حالی که نمی‌دانند تو همان یوسف هستی آگاهشان خواهی ساخت.
به باور مفسّران منظور همان فرازی است که در مراحل پایانی داستان یا آخرین آیات سوره یوسف آمده است که آن حضرت سرانجام از آنان می‌پرسد: آیا می‌دانید شما نسبت به یوسف و برادرش چه کردید و چگونه بیرحمانه و ظالمانه رفتار نمودید؟ (2)
این وحی، به باور بسیاری از مفسّران به سان همان وحی و رسالتی بود که به پیامبران ارزانی می‌شد.
1. تفسیر قُمّی، ج 1، ص 341.
2. آیه 89.

82. آیه (گریه‌های دروغین)

اشاره

وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُون
شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند به سراغ پدر آمدند. (16/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف نقشه‌ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می‌خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند. طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می‌کرد وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِشاء»: پایان روز و آغازین دقیقه‌های تاریکی شب.
چرا شامگاهان به خانه بازگشتند و چرا گریان و نالان آمدند؟
پاسخ هر دو پرسش روشن است. آنان تا پاسی از شب، آمدن خود را به تأخیر افکندند تا سیاهکاری خود را با مشتبه ساختن کار بر پدر به گونه‌ای سر و سامان بخشند و با گریه و ناله با پدر رو به رو شدند تا خود را راستگو جا زنند و با این شیوه و در آن شرایط بهتر بتوانند بهانه آورند و عذر تراشند و جریان را طبیعی و عادی جلوه دهند.
از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که هر گریه‌ای از دل برنمی‌خیزد و هر اشک و ناله‌ای دلیل راستی و درستی گفتار گریه کننده نیست.
(صفحه 417)

83. «قالُوا يا أَبانا إِنَّا ...

آیه

«قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ»

ترجمه

گفتند:
ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم. (17 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندش یوسف را می‌کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید و جویای حال او شد: آنها گفتند:
«پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید». سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه «یا اَبانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانیا طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح‌گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوییم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتِباق»: از ریشه «سَبْق» و به مفهوم مسابقه دادن است.
نکته ظریف آن است که آنان نگفتند که تو هر راستگویی را تصدیق نمی‌کنی، بلکه گفتند:
تو گفتار ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری؛ چرا که آگاه بودند که پدر، از سویی از حسادت آنان نسبت به یوسف آگاه بود و از دگر سو از شدت مهر و محبت خود به یوسف، نسبت به رفتار آنان در مورد فرزند دلبندش بد گمان شده بود.
(صفحه 418)

84. «وَ جاؤُ عَلى قَميصِهِ ...

آیه

«وَ جاؤُ عَلى قَميصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ»

ترجمه

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت:
هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم. (18 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «سَوَّلَتْ» از ماده «تَسْويل» به معنی تزيين می‌باشد گاهی آن را به معنی «تَرْغیب» و گاهی به معنی «وَسْوَسَة کردن» نیز تفسیر کرده‌اند که تقریبا همه به یک معنی باز می‌گردد. یعنی هوی‌های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد. اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت:
شما دروغ می‌گویید «بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً). در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت:
این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و به سان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (1) و با این که قلبش آتش گرفته
*****
1- «تفسیر آلوسی» ، ذیل آیه.

بود و جانش می‌سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت:
«من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) و سپس گفت:
«من از خدا در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم» (وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ). از او می‌خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن‌داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. او نگفت از خدا می‌خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد،

چرا که می‌دانست یوسف کشته نشده، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می‌کنید که نتیجه‌اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می‌طلبم.

اشاره به این که هنگامی که هوس‌های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می‌شود زشت‌ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می‌دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می‌کند و این دریچه‌ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصا هنگامی که توأم با رذائل اخلاقی شود، پرده‌ای بر حس تشخیص انسان می‌افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می‌دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان‌پذیر نیست و اگر می‌بینیم در قاضی، عدالت شرط شده‌است، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه 282 می‌گوید:

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّه: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می‌دهد» باز اشاره‌ای به همین مطلب است.

(صفحه 420)
سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می‌رساند که دروغگو نمی‌تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت‌های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می‌کند، روابط بی‌شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می‌خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی‌تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می‌شود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می‌گیرد و همانها است که سرانجام واقعیت را فاش می‌کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقه‌مندند که هرگز گِرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی‌گردد. یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس‌های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ‌ترین طوفانها را هم در خود می‌پذیرند و آرامش آنها بر هم نمی‌خورد. گاه انسان ظاهرا شکیبایی می‌کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد. اما افراد باایمان و قوی الاراده و پر ظرفیت کسانی هستند که در اینگونه حوادث هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی‌گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که:
قلب
(صفحه 421)
مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقا همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود:
«چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم» (تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ) و در جای دیگر می‌خوانیم فرمود:
«لَیْسَ هذا بُکاءً اَنَّ هذا رَحْمَةٌ: این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (1) اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت:
«مواظب باش هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است». ابوحمزه می‌گوید:
گفتم هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست. امام فرمود:
«درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد». سپس فرمود:
«به همه آنها غذا بدهید
*****
1- «بحار الانوار» ، طبع جدید، جلد 22، صفحه 157 و 151.
(صفحه 422)
(مگر نشنیده‌اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کردند، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه‌دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت:
به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فراگرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکیبا بود و خدا را سپاس می‌گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود». امام سپس اضافه فرمود:
«خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که:
تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم». (1) قابل توجه این که به دنبال این حدیث می‌خوانیم که ابوحمزه می‌گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود:

«در همان شب». (2) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که یک لغزش کوچک و یا صریح‌تر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی‌شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می‌شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می‌کند، که همواره مراقب کوچک‌ترین گفتار و رفتار خود باشند. جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی‌خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن‌ها را مجازات نکند.

*****

1- «تفسیر برهان» جلد 2 صفحه 243 و «نورالثقلین» جلد 2، صفحه 411.

2- «تفسیر برهان» جلد 2، صفحه 243 و «نورالثقلین» جلد 2، صفحه 411.

در روایات اهلبیت علیهم‌السلام و در طرق اهل تسنن می‌خوانیم:
هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می‌کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم با خدا چنین مناجات می‌کرد:
«اَللّهُمَّ یا مُونِسَ کُلِّ غَریبٍ وَ یا صاحِبَ کُلِّ وَحیدٍ وَ یا مَلْجَأَ کُلِّ خائِفٍ وَ یا کاشِفَ کُلِّ کُرْبَةٍ وَ یا عالِمَ کُلِّ نَجْوی وَ یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی وَ یا حاضِرَ کُلِّ مَلاَءٍ یا حَیُّ یا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ اَنْ تَقْذِفَ رَجائَکَ فی قَلْبی حَتّی لا یَکُونَ لی هَمٌّ وَ لا شُغْلٌ غَیْرُکَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجا وَ مَخْرَجا اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ...».
«بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایانی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حی و ای قیوم، از تو می‌خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می‌خواهم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی».
جالب این که در ذیل این حدیث می‌خوانیم:
فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند:
«اِلهَنا نَسْمَعُ صَوْتا وَ دُعاءً: اَلصَّوْتُ صَوْتُ صَبِیٍّ وَ الدُّعاءُ دُعاءُ نَبِیٍّ:
پروردگارا! ما صدا و دعایی می‌شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است». (1) این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را درآورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لااقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند:
از همان خورشید و ماه و یازده ستاره‌ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشانند (و او به دنبال یأس مطلق، از
*****
1- «تفسیر قرطبی» ، جلد 5، صفحه 3373.

غیر خدا دعای فوق را خواند). (1) از امام صادق نقل شده است که فرمود:
«هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

کودک، اینجا چه می‌کنی؟ در جواب گفت:
برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند، گفت:
دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت:
با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت:
خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی: گفت:
کدام دعا؟ گفت؛ بگو:
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلَکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ الْمَنّانُ، بَدیعُ السَّماواتِ وَ الاَْرْضِ، ذُو الْجَلالِ وَ الاِْکْرامِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی محَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِمّا اَنَا فیهِ فَرَجا وَ مَخْرَجا: پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی، آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن ستم برای من قرار دهی» (2) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد.
*****
1- «تفسیر قرطبی» ، جلد 5، صفحه 3373.
2- «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 416.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«دَمٍ كَذِبٍ»: خون دروغین.
«تَسْوِيل»: آراستن و جلوه دادن هوای نفس آن چیزی را که آراستگی و زیبایی ندارد.

آنان برای تحمیل دروغ و نیرنگ خود به پدر و خاندان خویش و پوشیده داشتن جنایت زشت و بی‌رحمانه ی خود نقشه شوم و احمقانه دیگری کشیدند و دروغی رسوا و حساب نشده برای فریب دیگران سرهم بندی نمودند و پیراهن یوسف را که به خونی دروغین آغشته بودند، به همراه خود آوردند و گفتند:
پدر، این خون برادرمان یوسف است که به هنگام گرفتار آمدن در چنگال گرگ به پیراهنش ریخته است.
«حَسَن» می‌گوید:
پدر گفت:
پیراهن او را بدهید، هنگامی که آن را سالم دید، گفت:
به خدای سوگند که تاکنون گرگ آدمخواری بردبارتر از این گرگ ندیده‌ام؛ چرا که به گونه‌ای آرام و با تدبیر کودک محبوب مرا خورده، که پیراهن او را را ندریده است.
و در روایت است که یعقوب آن پیراهن را بر چهره افکند و گفت:
پسرم یوسف! گرگ مهربانی تو را گرفت و با اینکه می‌گویند تو را دریده و گوشت بدنت را خورده، پیراهنت را پاره نکرده است.
«شعبی» می‌گوید در جامه و پیراهن یوسف سه نشانه از راستی و عظمت او جلوه‌گر شد:
1 آنگاه که به وسیله آن بانوی کاخ، از ناحیه پشت شکافته شد.
2 آنگاه که آن را بر چهره و دیدگان پدرش افکندند و او بینا شد.
3 زمانی که پیراهن او را با خونی دروغین نزد پدرش آوردند.
و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که وقتی پیراهن یوسف را به پدرش دادند، گفت:
اگر گرگ فرزندم را خورده بود، پیراهن او سالم نمی‌ماند.
آنان در یک لحظه خود را باختند و گفتند:
ممکن است راهزنان او را کشته باشند.
پدر گفت:
چگونه او را کشتند، امّا جامه ارزشمند او را نبردند؟
قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً
(صفحه 426)
یعقوب که به آنان بد گمان شده بود گفت:
نه گرگ فرزندم را خورده است و نه به وسیله راهزنان کشته شده، بلکه هوای نفس شما این کار زشت و ظالمانه را در نظرتان آراسته است.
فَصَبْرٌ جَميلٌ

پس شکیبایی من در برابر این رویداد غمبار، شکیبی نیکو و زیباست؛ از این رو نه بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم و نه به مردم شکایت می‌برم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
شکیبایی زیبا، بهتر و نیکوتر از آن بی‌تابی است که سودی در پی ندارد.
سید مرتضی می‌گوید:
شکیبایی به هنگامی زیبا و نیکوست که تنها برای خدا باشد و چون شکیبایی یعقوب در هجران یوسف اینگونه بود، به این صورت وصف شد و در قرآن و دیگر منابع مذهبی شکیبایی زیبا عنوان یافت.
وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.
و من در برابر آنچه شما می‌گویید و وصف می‌کنید، از خدای توانا یاری می‌جویم.
و ممکن است منظور این باشد که:
من در تحمّل تلخی و دشواری شکیبایی در برابر این رویداد غمبار، از خدا یاری می‌جویم و پس از این جریان یوسف سه روز در آن چاه بود.

پرتوی از آیات

از آیات چند گانه‌ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، این درس‌های آموزنده نیز دریافت می‌گردد:

(1) انسان یک ماشین بی‌احساس نیست تا هماره کار کند، همانگونه که یک جوک هندی هم نیست که همه ارزش‌های زندگی مادی را کنار گذارد و به جنگ سازمان وجود خویش و کشش‌های غریزی و طبیعی خود بر خیزد و نیز تنها از بعد معنوی و
1. مترجم.
(صفحه 427)
الهی پدید نیامده است تا هماره به نیایش و پرستش و عبادت خدا روزگار بگذراند، بلکه موجودی شگرف و شگفت‌انگیز با دنیای خاصّ خود و ابعادی چند گانه است که هم نیاز به پاسخگویی به ندای فطرت خداجوی خویش دارد و هم به سوی وجدان و ارزش‌های انسانی کشیده می‌شود؛ هم نیاز به غذا دارد و هم تفریح و هم جستجوگر و حقیقت جو است.
از این رو یعقوب به نیاز فرزندانش به تفریح و سرگرمیِ سالم و استدلال آنان بر نیاز یوسف پاسخ منفی نداد.
حضرت کاظم علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید:
«اَجْتَهِدُوا فی اَنْ یَکُونَ زَمْانُکُمْ اَرْبَعَ ساعاتٍ:
ساعَةٌ لِمُناجاةِ اللّٰهِ، وَ ساعَةٌ لِاءَمْرِ الْمَعاش
وَ ساعَةٌ لِمُعاشَرَةِ الْاِخْوانِ الثِّقاتِ الَّذینَ یَعْرِفُونَ عُیُوبَکُمْ ...
وَ ساعَةٌ فیها لِلَذّاتِکُمْ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ ...» (1)
شما پیروان ما بکوشید تا ساعت‌های شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسیم کنید و از زندگیِ درست بهره‌ور گردید:
بکوشید بخشی را برای نیایش با خدا قرار دهید؛
بخش دوّم را برای تأمین معاش و اقتصاد جامعه کوچک خانه و خانواده،
بخش سوم را برای صله رحم و پیوندها و نشست‌های آموزنده و انسان ساز و همفکری و همکاری با یاران مورد اعتماد و دارای سه ویژگی امانت، شناخت و اخلاص،
و چهارمین بخش را برای تفریح سالم بگذارید و به هوش باشید که تفریح سالم، به شما نشاط و شادابی می‌بخشد و شما را برای انجام وظایف و به دوش کشیدن بار مسئولیت در بخش‌های دیگر زندگی توان می‌بخشد.

2 فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید

چه بسیار استعدادها و نبوغ‌های طبیعی که بر اثر امواج عواطف پدر و مهروزی

1. بِحارالانوار، ج 17، ص 203.

(صفحه 428)

بسیار مادر و محبت‌های سرشار اطرافیان کودک نه تنها میدان ظهور و بروز نمی‌یابد و شکوفا نمی‌گردد، بلکه به سوی خمودی و افسردگی پیش می‌رود و تن پروری بر جای می‌نهد. به همین دلیل است که مربیّان شایسته و پدران و مادران آگاه باید در کنار مهر و عاطفه و محبّت منطقی و بجا، کودک را با روح استقلال جویی بار آورند و بگذارند همگام با موج عواطف، فشارهای زندگی را نیز بچشد و برای رویارویی با آنها ابتکار به خرج دهد و به گونه‌ای او را همراهی کنند که به طور خودکار سردی و گرمی روزگار، دوست و دشمن، عوامل موفقیت و شکست، فراز و نشیب‌ها و موانع رشد و تعالی را بشناسد و راه برخورد درست با هر کدام را از خود بروز دهد، در غیر این صورت عزیز دردانه و لوس بار آمده و در بستر زمان و در کوره آزمایش‌ها و رخدادهای زندگی از چشم روزگار می‌افتد. (1)

1. نگارنده.

(صفحه 429)

85. «وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...

آیه

«وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَليمٌ بِما يَعْمَلُونَ»

ترجمه

و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود رادر چاه افکند و صدا زد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آنها انجام می‌دادند آگاه است. (19 / یوسف)

کاروان را به این جهت «سَیّارَة» گفته‌اند که دائما در سیر و حرکت است. «وارِد» به معنی آب‌آور، در اصل از «وُرُود» گرفته شده که معنی آن همانگونه که راغب در مفردات گفته، قصد آب کردن است، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است. «بِضاعَة» در اصل از ماده «بَضْع» به معنی قطعه‌ای از گوشت است، که آن را جدا می‌کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است و «بِضْع» به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب). یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز بدر آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته‌اند. به هر حال «کاروانی سررسید» و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند، مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند». یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی‌درنگ به آن چسبید. مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قالَ یا بُشْری هذا غُلام).
(صفحه 430)
کم‌کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ اَسَرُّوهُ بِضعَةً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وارِد»: به کسی گفته می‌شود که پیشاپیش کاروان برای یافتن آب و آوردن آن می‌رود.
«بِضاعَة»: کالا یا بخشی از مال که برای تجارت به کار گرفته می‌شود.

این کاروان از مدین به سوی مصر روان بود، امّا راه خود را گم کرد و در بیراهه‌ای پیش رفت تا در کنار آن چاه منزل کرد.
چاه مورد اشاره، در بیابانی دور افتاده و بی‌آب و علف بود که چوپانها و رهگذران، از آن آب بر می‌گرفتند؛ و آب شور و تیره‌ای داشت که پس از افتادن یوسف در آن، زلال و شیرین گردید.
فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ
پس کاروانیان آب‌آور خود را برای تهیه آب گسیل داشتند. پاره‌ای نام آن مرد را «مالک» گفته‌اند.
فَأَدْلی دَلْوَهُ
او دلو خود را به چاه افکند تا آب بیرون بکشد، که ان کودک محبوب طناب دلو را گرفت و هنگامی که دلو بالا آمد، «مالک» پسری زیبا و پر شکوه را دید که به جای آب بالا آمده است.
پیامبر گرامی در وصف زیبایی چهره و سیرت یوسف فرمود:
أُعْطِیَ یُوسُفَ شَطْرَ الْحُسْنِ وَ النِّصْفُ الاْخَرُ لِسائِرِ النّاسِ. (1)
1. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج 1، ص 403.
(صفحه 431)
نیمی از زیبایی و جمال به یوسف ارزانی گردید و نیم دیگر آن به همه مردم.
«کَعْب الاَحْبار» می‌گوید:
یوسف، چهره‌ای زیبا، موهای پیچیده و جالب، چشمانی درشت و جذاب، اندامی بر افراشته و چهارشانه، کمری باریک و پوستی سپید و سیمایی درخشان داشت و به هنگام تبسّم نوری از دندانهایش برق می‌زد و زمانی که سخن می‌گفت شعاعی فروزان در گفتارش هویدا می‌شد که گویی از دندانهای صدفی پیشین او زبانه می‌کشید.
او در زیبایی وصف ناپذیر و به سان روشنی و درخشندگی روز در برابر شب بود. او به زیباییِ آغازین روزهای آفرینش آدم، که خدا از روح خود براو دمید و هنوز دچار لغزش نشده بود، شباهت داشت.
به باور پاره‌ای او این زیبایی بی‌نظیر را از مام بزرگ و پر فضیلت خویش «ساره» به ارث برده بود.
قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ
به باور «قَتاده» و «سدی» هنگامی که آب آورِ کاروان، یوسف را دید که به دلو آویزان شده است، فریاد برآورد که مژده! مژده! این پسری است که به جای آب از چاه برآمده است. امّا «جُبّائی» بر آن است که:

او هنگامی که دید دلو سنگین است، نگاهی به چاه افکند و یوسف را دید و بی‌اختیار فریاد بر آورد که مژده! مژده! و از پی فریاد او کاروانیان گرد آمدند و یوسف را از چاه بالا کشیدند.
وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَة
به باور «مُجاهِد» و «سدی» منظور این است که:
آن کسانی که یوسف را پیدا کردند، از بیم آنکه مباد دیگر سوداگران خود را شریک بدانند، او را پنهان کردند و گفتند این کالایی است که به ما امانت داده‌اند تا برای صاحبانش بفروشیم.
امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که برادران یوسف که از دور مراقب اوضاع بودند با دیدن جریان پیش آمدند و برادرِ خود را با آن کودک محبوب نهان داشته و به کاروانیان گفتند:
این کودک برده ماست که گریخته و در این چاه نهان شده
(صفحه 432)
است و به یوسف نیز هشدار دادند که اگر حقیقت را بگوید کشته خواهد شد؛ و او نیز از ترس لب فرو بست.
(صفحه 433)

86. «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ ...

آیه

«وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كانُوا فيهِ مِنَ الزّاهِدينَ»

ترجمه

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی‌اعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (20 / یوسف)

«بَخْس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می‌گوید:
«وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (85 / هود).
در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثَمَن بَخْس فروختند. ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می‌یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فورا می‌فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی‌توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند. در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی 20 درهم و بعضی 22 درهم و بعضی 40 درهم و بعضی 18 درهم نوشته‌اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته‌اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است و در پایان آیه می‌فرماید:
«آنها نسبت به فروختن یوسف، بی‌اعتنا بودند» (وَ كانُوا فيهِ مِنَ الزَّاهِدينَ).
در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی‌میل و بی‌اعتناء بودند. این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد، غالبا ارزان از دست می‌دهد و یا این که از این می‌ترسیدند که سرّ آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه‌های غلام بودن را نمی‌دیدند، بلکه آثار آزادگی و حرّیت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه 434)

«بَخْس»: کم و ناچیز دادن حق دیگری.

سرانجام آن کودک محبوب به بهایی ناچیز معامله شد و کاروانیان او را به همراه خود به سوی مصر حرکت دادند.

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ

و او را به بهایی اندک و ناچیز فروختند.

دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ

به چند درهم فروختند.

و وصف درهمها با واژه «مَعْدُود» ، نشانگر اندک بودن بهایی است که در برابر یوسف دریافت داشتند.

از چهارمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

برادران یوسف آن درهمها را میان خود تقسیم کردند که به هر کدام دو درهم رسید. امّا از دیدگاه «مُجاهِد» آن درهمها بیست و دو درهم، به باور «عِکْرِمَه» چهل درهم و طبق روایت رسیده از حضرت صادق علیه‌السلام هیجده درهم بود.

در مورد فروشنده، یا فروشندگان یوسف گفتگوست:
گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِد» آورده‌اند که فروشندگان یوسف، برادران او بودند؛ چرا که یکی از آنان در نزدیکی چاه کمین کرده بود تا از آنچه بر سر آن کودک محبوب می‌آید، آگاه شود و دیگران را در جریان قرار دهد؛ و هنگامی که دید کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند، او برادران را در جریان قرار داد و از پی آن همگی به نزد «مالک» ، که آب‌آور کاروان بود و یوسف را از چاه بیرون کشیده بود، رفتند و یوسف را به عنوان برده فراری به او فروختند.
«ابوحمزه» در تفسیر خود آورده است که:
بیرون آورندگان یوسف از چاه، تا زمانی که آن کودک محبوب را به همراه خود داشتند، هماره در کارشان با خیر و برکت رو به رو بودند و زمانی که یوسف را فروختند، خیر و برکت نیز از کار آنان رخت بر بست.
(صفحه 435)
وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزّٰاهِدینَ.
در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور برخی منظور این است که:
آن کسانی که او را خریدند، از خریدن او شادمان نبودند و به این کار بی‌رغبت و بی‌شور و شوق به نظر می‌رسیدند؛ چرا که آنان در سیمای یوسف نشان آزادگان و اخلاق شایستگان و بزرگان را تماشا کردند و می‌ترسیدند بر اثر خریدن و به بردگی بردن او، دچار گرفتاری و زیان گردند.
2 امّا به باور برخی دیگر منظور این است که:
آنان نسبت به خود یوسف بی‌رغبت بودند؛ چرا که آنان او را برای تجارت و سود خریده بودند و نه برای خدمت به خودشان.
3 از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که:
برادران یوسف که او را به کاروانیان فروختند، نسبت به پول دریافتی علاقه‌ای نداشتند؛ چرا که آنان این کار را نه برای به دست آوردن پول، که برای سر پوش نهادن بر کار ظالمانه خود انجام دادند و تنها در این اندیشه بودند که او را به سرزمینی دور دست تبعید سازند تا رازشان فاش نگردد.
4 و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خریداران یوسف بدان دلیل که از موقعیت معنوی و مقام والای او در بارگاه خدا آگاهی نداشتند، نسبت به او شور و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و او را گرامی نمی‌داشتند. به باور ما دیدگاه‌های چهارگانه‌ای که گذشت با هم ناسازگار نیست و می‌توان آیه

را به همه این مفاهیم و معانی تفسیر کرد.
5 و بعضی نیز بر این باورند که:
فروشندگان یوسف در مصر، نسبت به پول دریافتی بی‌رغبت بودند؛ چرا که آن را نه پول تجارت، که پول گمشده‌ای می‌دیدند که آن را یافته و بدون رساندن به پدر و مادرش او را فروخته‌اند.
(صفحه 436)

87. «وَ قالَ الَّذِى اشْتَراهُ ...

آیه

«وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْواهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»

ترجمه

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید به همسرش گفت:
مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (21 / یوسف)

«مَثْوا» به معنی مقام از ماده «ثَوی» به معنی اقامت است ولی در اینجا به معنی موقعیت و مقام و منزلت می‌باشد. داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد. به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می‌توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» بپردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می‌گذرد. عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد. «تمکین» در ارض برای یوسف، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصا گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهایی و گرسنگی و وحشت کجا و این همه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟ بعد از آن اضافه می‌نماید که «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ). منظور از «تَأْویلِ الْأَحادیثِ» علم تعبیر خواب است که
(صفحه 437)
یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در پایان آیه می‌فرماید:
(وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ). یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسایل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می‌کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات

آینده باز می‌بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی‌شود و تدریجا معرفی می‌گردد مثلاً در آیه 25 می‌فرماید:
«وَ أَلْفَيا سَيِّدَها لَدَى الْبابِ: هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد». از این آیات که می‌گذریم به آیه 30 می‌رسیم که تعبیر به «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ» (همسر عزیز) در آن شده است. این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می‌کند که این از نشانه‌های فصاحت و بلاغت است و یا این که همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سربسته شروع می‌کنند تا حس کنجکاوی خواننده را برانگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند. نکته دیگری که در آیات فوق سؤال‌انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایب» است به آن اشاره شده است. ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال فوق باشد که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش می‌بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن‌بینی‌های قلبی است جایزه‌ای می‌باشد که خداوند به
(صفحه 438)
اینگونه اشخاص می‌بخشد. در حالات «ابن سیرین» معبّر معروف خواب می‌خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیله‌های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوس‌های آن زن نشد و مرتبا مفاسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید، برخاست و بدن خود را با اشیاء آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت‌انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد. می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق‌العاده‌ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب‌ها نوشته‌اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد. بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق‌العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد. از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبّران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می‌توانست در دربار عزیز مصر از تجربیّات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند. به هر حال این نه اوّلین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر

هوس‌های سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانش‌ها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف «اَلْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّٰهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نیز می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد. این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا این که بی‌حساب به کسی بدهند. اینها جوایزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس.

«مَثْوی»: جایگاه، قرارگاه.
خریدار یوسف، شخصی به نام «قطفیر» ، یا «اظفیر» بود که مرد شماره دوّم دولت مصر به شمار می‌رفت. او خزانه‌دار پادشاه آن کشور و جانشین او و فرمانده
(صفحه 439)
سپاه وی بود و کسی که این پست‌های حسّاس را در آنجا به عهده می‌گرفت، به او لقب بلند آوازه «عزیز» می‌دادند. به همین جهت بود که وقتی یوسف با تعبیر خواب پادشاه آن کشور، خزانه‌داری مصر را به عهده گرفت، این لقب به او نیز داده شد.
«ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید:
«مالک بن زعر» یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سپید به عزیز مصر فروخت.
«وَهَب» می‌گوید:
یوسف را برای فروش به بازار مصر آوردند و خریداران همچنان بهای او را بالا می‌بردند، تا زمانی که او را به برابر وزنش از پول و مشک و حریر فروختند و عزیز مصر او را به این بها خریداری کرد و او را نزد همسرش که نامش «راعیل» و لقب او «زلیخا» بود، آورد و به او سفارش کرد که مقام یوسف را گرامی دارد.
عَسی اَنْ یَنْفَعَنا
امید که او را به قیمت هنگفت بفروشیم و سودی سرشار ببریم.
اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا
یا او را به فرزندی بگیریم؛ چرا که او فرزند نداشت.
عزیز مصر هنگامی در مورد یوسف چنین گفت که او را در زیبایی و خرد و هوشمندی و تدبیر در کارها نوجوانی آراسته و شایسته دید.
همانگونه که گذشت «عزیز» مرد شماره دوّم رژیم مصر بود و پادشاه آن کشور «ریّان» نام داشت که تا اقتدار ظاهری و فرمانروایی یوسف زنده ماند، یوسف او را به توحید گرایی و یکتا پرستی فرا خواند و وی ایمان به خدا ایمان آورد و دین و آیین یوسف را برگزید. پس از او فردی به نام «قابوس» به سلطنت رسید که دعوت یوسف را که در آن هنگام عزیز مصر بود نپذیرفت و به دین و آیین او ایمان نیاورد. امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، عزیز مصر همان پادشاه کشور بود؛ و از حضرت سجّاد علیه‌السلام نیز اینگونه روایت شده است.
وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ

و ما همانگونه كه يوسف را از نعمت سلامتى بهره‌ور نموده و از چاه نجاتش داديم، درست همانگونه او را در آن سرزمين اقتدار و امكانات بخشيديم،
(صفحه 440)
به اين ترتيب كه دل عزيز مصر را نسبت به او مهربان ساختيم، تا بدين وسيله در همان كشور پهناورى كه عزيز فرمانروا بود، او نيز به فرمانروايى و اقتدار رسيد.
وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْويلِ الْأَحاديث
و چنين كرديم تا تعبير خوابها را به او بياموزيم.
وَ اللّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ
و خدا بر كار يوسف چيره بود كه از او حراست كند و به او روزى دهد و او را به مقام والاى رسالت و نبوت و اقتدار و فرمانروايى عادلانه برساند.
پاره‌اى از مفسّران، ضمير را به واژه مقدّس «اللّه» برگردانده‌اند كه در آن صورت مفهوم آيه اين است: و خدا بر كار خود و تدبير هستى چيره است و چيزى نمى‌تواند مانع اراده او گردد.
(صفحه 441)

88. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ
و هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسید ما «حکم» و «علم» به او دادیم
و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (22 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَشُدّ» از ماده «شَدّ» به معنی گره محکم است و در این جا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می‌باشد. یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانون‌های مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد. در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمّل می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و در فکر پایان دادن به این وضع، در صورت قدرت، بود. آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرایط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائما مشغول به خودسازی و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گوید:
«هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم». منظور از حکم و علم که در آیه بالا می‌فرماید ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوّت است چنان که بعضی از مفسّران گفته‌اند و یا این که منظور از «حکم» ، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم» ، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پرارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنین» جمع است.

منظور از بلوغ اَشُدّ چیست؟

(صفحه 442)
«اَشُدّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ اَشُدّ» به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند:
«وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ:
نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (34 / اسراء) و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند «حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً: تا زمانی که بلوغ اَشُدّ پیدا کند و به چهل سال برسد» (15 / احقاف) و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند:
«ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً» (67/غافر). (سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحلی را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد. قرآن در آیه فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می‌گوید:
اضافه می‌کند:
«این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی‌حساب نیست و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می‌گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَشُدّ»: اوج رشد و کمال.

در ادامه سخن در این مورد، در این آیه شریفه به چگونگی ارزانی شدن

(صفحه 443)

نعمت گرانبهای بینش و دانش و مقام پرفراز رسالت و نبوت به یوسف پرداخته و می‌فرماید:

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ

و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار و رشد و شکوفایی فکری رسید ...

«ابن عبّاس» بر آن است که واژه «اَشُدّ» را به دوران هیجده تا سی سالگی عمر انسان می‌گویند، امّا به باور پاره‌ای به چهل سالگی گفته می‌شود.

به باور بیشتر مفسّران، اوج رشد و شکوفایی زندگی انسان زمانی است که به مرز شصت سالگی می‌رسد؛ و روایتی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید:

به کسی که خدا شصت سال زندگی و عمر ارزانی داشت، حجّت خود را بر او تمام کرده است. امّا به باور گروهی دیگر آغاز چنین دورانی از سی یا بیست سالگی است.

آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً

و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار رسید، به او بینشی ژرف و دانشی گسترده ارزانی داشتیم.

به باور «علی بن عیسی» منظور از واژه «حکمت» ، آن گفتار عادلانه و برازنده‌ای است که به سوی فرزانگی فرا می‌خواند؛ و منظور از واژه «علم» بیان هر پدیده و رویداد و واقعیتی است، به همانگونه که هست و در دل اثر می‌گذارد.

امّا به باور «ابن عبّاس» منظور از «حکمت» مقام والای وحی و رسالت است و منظور از دانش، دانش دین و مقررات آن.

از دیدگاه پاره‌ای منظور از واژه «حکم» ، نه حکمت و فرزانگی، بلکه قضاوت و داوری است و منظور از واژه «علم» نیز آگاهی به مصالح مردم و راه‌های آن است؛ چرا که مردم هنگامی که برای داوری در موضوعی نزد عزیز مصر می‌رفتند، او آن کار را به یوسف واگذار می‌کرد، چون به خردِ سرشار و دانش بسیار و درایت و دیدگاه دقیق او در داوری آگاه بود و به آن ایمان داشت و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «علم» آگاهی به دین و مقررات آن و منظور از «حکم» پیاده کردن دین و عمل به

(صفحه 444)
آن در میدان زندگی است.
وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ.
و همانگونه که به یوسف در برابر شکیبایی و پایداریش پاداش پرشکوه ارزانی داشتیم، درست همانگونه به هر کسی که کار نیک انجام دهد و فرمانبرداری خدا پیشه سازد، پاداش بزرگ ارزانی خواهیم داشت.
(صفحه 445)

89. «وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ ...

آیه

«وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

ترجمه

و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت:
بشتاب به سوی آن چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت:
پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلما ظالمان رستگار نمی‌شوند. (23 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «راوَدَتْهُ» از ماده «مُراوَدَة» در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند «مِرْوَدْ» گفته می‌شود و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود درآورد و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز به روز داغ‌تر و سوزان‌تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود. امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمّل اشرافی از سوی دیگر و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متنعّمان است از سوی سوم و بی‌بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج وسوسه‌های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنّا، کوشید در دل او اثر کند آن چنان که قرآن می‌گوید:

«آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد»

(صفحه 446)

(وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ). این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش می‌رسید این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می‌گوید:

«او تمام درها را محکم بست و گفت:
بیا که من در اختیار توأم» (وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ). «غَلَّقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اتاق‌های تو در تویی تشکیل شده بود و به طوری که در بعضی از روایات آمده است

او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت:
«پناه می‌برم به خدا» (قالَ مَعاذَ اللَّهِ). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیّت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن این واقعیّت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خدا است، خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ‌چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد:
از همه چیز گذشته «من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ). آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار
(صفحه 447)
نیست؟ «مسلما ستمگران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مُراوَدَة»: درخواست چیزی از روی نرمی و رفاقت از دیگری با رفتن به سراغ او، که در اینجا منظور کام‌جویی و کام‌خواهی است.
«تَغْلیق اَبْواب»: درها را محکم بستن.
«مَعاذَ اللّٰهِ»: به خدا پناه می‌برم.

آن بانوی کاخ نشین که یوسف در خانه‌اش بود، بر خلاف تمایل و خواست یوسف به سراغش می‌رفت و با ظرافت و نرمش از او چیزی که زیبنده نبود می‌خواست.
وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ
و برای این کار روزی همه درها را، یکی پس از دیگری بر روی خود و یوسف بست.
پاره‌ای بر آنند که هفت در را یکی پس از دیگری بست.
وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ
و گفت:
هان ای یوسف پیش بیا که من از آن تو هستم و اینک از هر جهت برای تو آماده‌ام.
قالَ مَعاذَ اللَّهِ
امّا او گفت:
از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین سان با این بیان هم روشنگری کرد که هرگز تن به چنین گناهی نخواهد داد و هم از خدای بنده‌نواز و توانا درخواست کرد که او را پناه دهد و در برابر وسوسه او از وی حراست نماید.
إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ
به باور بیشتر مفسّران، ضمیر در «اِنَّهُ» به عزیز مصر که همسر آن زن و به ظاهر مالک و خریدار یوسف بود باز می‌گردد و منظور این است که:
هرگز، چرا که همسر تو مالک و صاحب اختیار من است که مرا به خانه خودش آورده و تربیت و نگاهداری
(صفحه 448)
مرا به عهده گرفته و جایگاهم را نیکو داشته است و من هرگز به او و هیچ کس دیگر خیانت نمی‌ورزم، امّا به باور پاره‌ای ضمیر به خدا باز می‌گردد و منظور این است که:
پناه بر خدا که اندیشه چنین کاری را در ذهن جای دهم؛ چرا که خدا پروردگار من است و جایگاهم را گرامی داشته و با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و نبوّت به من، احسان بزرگ و پر شکوهی در حق من کرده است.
إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.
به راستی که ستمکاران رستگار نخواهند شد.
و بدین سان قهرمان بهترین داستانها با بیان این فراز و این درس، حقیقت

دیگری را بیان فرمود که اگر من چنین اندیشه را در دل جای دهم و به سوی آن گام سپارم، ستمکار خواهم بود و ستمکاران رستگار نمی‌گردند.
این فراز نشانگر آن است که یوسف فکر آن گناه را نیز به دل نداد؛ چرا که در آن صورت اینگونه سخن نمی‌گفت.
(صفحه 449)

90. «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ...

آیه

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصينَ»

ترجمه

آن زن قصد او را کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی را می‌نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود.
(24/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همسر عزیز مصر تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نوخواسته بود و هنوز همسری نداشت و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد. بنابراین تفاوتی میان «هَمّ» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد. نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می‌گوییم:
افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم. بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است. طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است.
جالب این که:
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا همین تفسیر در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آن جا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود:
«آری» گفت:
پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ
(صفحه 450)
هَمَّ بِها لَوْلا اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه». امام فرمود:
«لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ لَوْلا اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِها كَما هَمَّتْ بِهِ، لكِنَّهُ كانَ مَعْصُوما وَ الْمَعْصُومُ لايَهِمُّ بِذَنْبٍ وَ لا يَأْتيهِ ... فَقالَ الْمَأْمُونُ لِلّهِ دَرُّکَ يا اَبَاالْحَسَنِ: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت:
«آفرین بر تو ای ابوالحسن». (1)

منظور از برهان پروردگار چیست؟

«بُرْهان» در اصل مصدر «بَرِهَ» به معنی سفید شدن است و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله:
1 علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته
2 آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا
3 مقام نبوت و معصوم بودن از گناه
4 یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حسّاس به سراغ او آمد.
5 از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز مصر محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت:
تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و
*****
1- «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 421.
(صفحه 451)
خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟ این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. (1) در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یک‌جا منظور باشد زیرا در مفهوم عام «بُرْهان» همه جمع است و در آیات قرآن و روایات، کلمه «بُرْهان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است. اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید:
قرآن مجید می‌گوید:
(کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ). اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه رهایی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود و قلب و جان او از تاریکی‌های

شرک، پاک و خالص شده بود و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت. ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصینَ وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جِهاد اکبر» خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جِهاد اَصْغَر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهم‌ترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ)

*****

1- «نور الثقلین» جلد 2 صفحه 422 و «تفسیر قرطبی» جلد 5 صفحه 3398.

(صفحه 452)

شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف از میدان این مبارزه روسفید درآمد به سه دلیل: نخست این که خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (مَعاذَ اللّه) و دیگر این که توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد و با توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زود گذر نشود، سوم این که خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ» استفاده می‌شود به او قوت و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های مضاعفی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزند و این درسی است برای همه انسانهای آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند. امیر مؤمنان علی در دعای صباح چه زیبا می‌فرماید:

«وَ اِنْ خَذَلَنی نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَةِ النَّفْسِ وَ الشَّیْطانِ فَقَدْ وَکَلَنی خِذْلانُکَ اِلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرْمانِ: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امیدی به نجات من نیست». در حدیثی می‌خوانیم:

«اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِیَّةً فَلَمّا رَجَعُوا قالَ مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاَصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الاَکْبَرُ، فَقیلَ یا رَسُولَ اللّهِ مَا الْجِهادُ الاَکْبَرُ قالَ جِهادُ النَّفْسِ: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های

مجروح) بازگشتند فرمود:
آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند:
ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود:
جهاد با نفس». (1) علی علیه‌السلام می‌فرماید:
«المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکش نفس بجنگد». (2) و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده:
«مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اِذا رَغِبَ وَ اِذا رَهِبَ وَ اِذَا اشْتَهی وَ اِذا غَضِبَ وَ اِذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّٰهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد به هنگام تمایل و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی
*****
1- «وسائل الشیعه» ، جلد 11، صفحه 122.
2- «وسائل الشیعه» ، جلد 11، صفحه 122.
(صفحه 453)
(آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند». (1)

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید:
ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم. ولی با توجه به جمله بعد که می‌گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به اینگونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص. ضمنا تذکر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلَص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلِص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلِص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است،
«فَإِذا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند»
(65 / عنکبوت)
وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ: به آنها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند»
(5 / بینه).
ولی مخلَص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ: شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را» (82 و 83 / ص) و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا
*****
1- «وسائل الشیعه» ، جلد 11، صفحه 122.
(صفحه 454)
به این مرحله رسید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«هَمّ»: این واژه به چند معنا آمده است:
1 به مفهوم آهنگ و تصمیم بر کاری نظیر این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ ... (1)
2 به مفهوم گذشتن اندیشه‌ای در خاطر، اگر چه تصمیم بر انجام آن نیز گرفته نشود؛ نظیر این آیه شریفه إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما ... (2)
3 به مفهوم نزدیک شدن به انجام کاری، وقتی گفته می‌شود: هَمَّ فُلانٌ أَنْ يَفْعَلَ كَذا، منظور و مفهوم این است که نزدیک بود فلانی این کار را انجام دهد.
4 به مفهوم دلخواه و خواست دل، نظیر «هذا اَهَمُّ الْأَشْياءِ عِنْدى» این، نزدیکترین چیزها نزد من است. در آیه شریفه جز به مفهوم نخست به هر یک از سه معنا می‌توان تفسیر کرد.
در ادامه سخن در این مورد و ترسیم شکوه معنوی و شکست ناپذیری قهرمان بهترین داستانها در برابر جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌فرماید:
وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ
و آن زن کاخ نشین آهنگ یوسف کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می‌کرد ...

دو دیدگاه

در تفسیر این فراز در مرحله نخست دو نظر است:
1 به باور بیشتر مفسّران از یوسف هیچ لغزش و گناهی حتی گناه صغیره سر نزد و آهنگ آن را نیز نکرد تا از انجام آن پشیمان و روی‌گردان گردد.
2 امّا دیدگاه دیگری بر آن است که او آهنگ بر کار گرفت، امّا بی‌درنگ از آن روی گردانید.
1. سوره مائده، آیه 11.
2. سوره آل عِمران، آیه 122.
(صفحه 455)
و از دیدگاه پاره‌ای دیگر همچون «حَسَن» می‌توان دو واژه «هَمَّ بِها» را به خواسته غریزی و کشش طبیعی انسان که خدا در وجود او آفریده است و به خودی خود گناه نیست معنا کرد و گفت:
آنچه آن زن آهنگ آن را نمود و می‌خواست، زشت‌ترین خواسته‌ها بود، امّا آنچه یوسف می‌خواست، همان چیزی بود که خدا در وجود هر مردی کشش به سوی جنس مخالف آفریده است و نه فراتر از آن که گناه است و مقام یوسف از آن بسی والاتر و بالاتر است.
از «ابن عبّاس» در این مورد آورده‌اند که گفت:
آهنگ آن زن، آهنگ به گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف این بود که دلش می‌خواست که زن زیبایی چون زلیخا، همسر قانونی و مشروع او باشد، که در این صورت نیز متعلق «لولا» حذف شده است.
با اینکه واژه «هَمَّ» در آیه مورد بحث به یک سبک و سیاق آمده است، چگونه می‌توان متعلّق آن را دوگونه گرفت و بر این، باور بود که آهنگ آن زن به سوی گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف به سوی کاری جز گناه و زشتی؟!
واقعیت این است که از ظاهر آیه شریفه نمی‌توان چنین برداشتی نمود و متعلّق آن دو آهنگ و یا «هَمَّ» را دریافت؛ از این رو باید این نکته را از دیگر آیات و دلایل به دست آورد.
به باور ما بر اساس گواهی قرآن و روایات می‌توان متعلّق آهنگ آن زن را گناه و زشتی گرفت که این دریافت با دلایل عقلی نیز ناساز گاری ندارد، امّا به گواهی قرآن و روایات و دلایل عقلی نمی‌توان متعلق آهنگ یوسف را گناه و لغزش گرفت، برای نمونه:
1 قرآن به روشنی و صراحت نشان می‌دهد که آن زن آهنگ گناه داشت:
«وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ ...» (1)
2 و نشان می‌دهد که زنان کاخ‌نشین نیز از این عشق سوزان و آهنگ و

تصمیم او خبر داشتند و وی را سرزنش می‌کردند:
«وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ ...» (2)
1. سوره یوسف، آیه 23.
2. سوره یوسف، آیه 30.
(صفحه 456)
3 و روشنگری می‌کند که آن زن سرانجام به پاکی و قداست یوسف و گناه خود اعتراف کرد:
«الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ ...» (1)
4 و این حقیقت را در محفلی که برای زنان آراسته بود به صراحت بر زبان آورد: «وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ...» (2)
و افزون بر قرآن و روایات، همه مفسرین نیز بر آنند که آن زن کاخ نشین در اندیشه گناه و زشتی بود. با این بیان می‌توان گفت متعلق آهنگ او در آیه شریفه گناه است.

امّا در مورد یوسف نمی‌توان متعلق آهنگ را جز به قداست و پاکی تفسیر کرد؛ چرا که از سویی دلایل عقلی به روشنی و استواری نشانگر آن است که انجام گناه و آهنگ انجام آن از یوسف و دیگر پیامبران خدا نشاید و این با مقام والای وحی و رسالت و عصمت و مصونیت آنان از لغزش سخت ناسازگار است، از دیگر سو با انبوه روایات رسیده در این مورد و از سوی سوّم با خود قرآن شریف که تنها برخی از آیات همین سوره که نشانگر این واقعیت است ترسیم می‌گردد.

1 قرآن در ادامه آیه مورد بحث به پاکی و قداست یوسف از بدی و گناه گواهی می‌دهد «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ ...» (3)

2 و نیز این پاکی را از زبان خود او مورد تأکید قرار می‌دهد. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ». (4)

3 و گواهی زنان کاخ‌نشین را در قداست او می‌آورد که گفتند:

از یوسف هیچ بدی و لغزشی سراغ ندارند:

قُلْنَ حاشَ لِلّٰهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ ... (5) و روشن است که آهنگ گناه از بزرگترین بدیهاست.

1. سوره یوسف، آیه 51.
2. سوره یوسف، آیه 32.
3. سوره یوسف، آیه 24.
4. سوره یوسف، آیه 52.
5. سوره یوسف، آیه 51.

(صفحه 457)

4 و نیز آیاتی که گناه را به گردن آن زن می‌گذارد و یوسف را بی‌گناه می‌شمارد که گذشت. (1)

با این بیان، این دیدگاه روشنگری می‌کند که یوسف هر گز آهنگ گناه نکرد و هیچ لغزشی از او سر نزد.

دیدگاه دوّم

امّا دیدگاه دوّم در تفسیر آیه مورد بحث، سخنانی می‌گوید:
که هرگز در خور شأن رسالت و نبّوت و مقام والای پیامبران خدا نیست.
این دیدگاه بر آن است که یوسف آهنگ گناه کرد و یا دست به سوی جامه آن زن برد که خدا او را از این کار باز داشت.

در مورد برهانی که به یوسف نشان داده شد، دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور «جُبّائی» و «ابن کَعْب» ، منظور از برهان مورد بحث، همان دلیل و برهانی است که در مورد زشتی زنا و کیفر دردناک آن مقرر فرموده است و این به یوسف ارائه گردید.
2 اما به باور «ابو مُسلِم» ، منظور از این برهان پروردگار همان ادب و سیره اخلاقی و انسانی است که خدا به پیامبران و مقربان در گاه خود ارزانی داشته و آنان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته است که از آلودگی به گناه و زشتی به دور و به ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته‌اند و یوسف از آنان بود.
3 از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزانگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند و یوسف نیز به این ویژگیها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود.
1. نظیر آیات: 51 و 32 و 30 و 22.
(صفحه 458)
4 از چهارمین امام نور آورده‌اند که:
منظور از برهان مورد اشاره این بود که در سالن کاخ و همان جایی که از سوی آن زن کاخ نشین برای گناه آماده شده بود، بت بزرگی بود که در برابر آنان بود و زلیخا پارچه بر روی آن افکند. یوسف به او گفت:
اگر تو از بت بی‌جان و توانی شرم می‌کنی، برای من زیبنده تر است که از پروردگار یکتا و توانای خویش پروا کنم و از هر اندیشه‌ای، جز آنچه مورد خشنودی اوست دوری جویم.
5 و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور از برهان مورد بحث، مهر و لطف ویژه خدا به یوسف است که در آن شرایط سخت و نظیر آن، او را پاک و پاکیزه داشت و این همان مقام والای عصمت است؛ چرا که عصمت عبارت از لطفی است که دارنده آن را از زشتی و گناه پاک و پیراسته و به ارزش‌ها و والاییها آراسته می‌سازد.
منظور از واژه «رَأی» در آیه مورد بحث نیز ممکن است دانش و دانایی و یا دریافت باشد.
در مورد این «برهان» سخنان پوچ و بی‌اساسی نیز گفته شده است که از حقیقت به دور و با مقام والای رسالت و پیامبران در تضّاد و با اصل تکلیف و آزادی انتخاب نیز ناسازگار است. برای نمونه:

1 به باور پاره‌ای منظور از «برهان» پروردگار» آن بود که یوسف در آن حال و هوا، ندایی رسا به گوشش رسید که:
هان ای پسر یعقوب، به سان پرنده‌ای مباش که بال و پر دارد، امّا اگر دست به زشتی و گناه یازد پر و بال آن می‌ریزد.
2 و یا می‌گویند:
در آن حال پدرش یعقوب در حالی که انگشت حیرت بر دهان داشت در برابر دیدگان او مجسّم شد.
3 و یا دستی را دید که در آن نوشته‌هایی به نمایش نهاده شده و او را از گناه و زشتی باز می‌دارد و به او هشدار می‌دهد، امّا یوسف به آن دست توجّه نشان نداد و کار به جایی رسید که خدا جبرئیل را فرستاد و به او گفت:
پیش از آنکه بنده خوب من به گناه آلوده گردد او را دریاب و جبرئیل آمد و یوسف به ناگاه او را دید که انگشت حیرت بر دهان در برابر او ایستاده است.
گفتنی است که این بافته‌های پوچ و بی اساس هم با مقام والای رسالت ناسازگار
(صفحه 459)
است و هم از حقیقت به دور؛ و افزون بر آن با اصل اختیار و آزادی در گزینش رسم و راه و اصل تکلیف نمی‌سازد و سبب می‌شود که قهرمان بهترین داستانها را در پروا و پاکی از گناه و پیروزی در آن میدان آزمون، در خور هیچ گونه پاداش و ستایشی ندانیم.
به باور ما این بافته‌ها بدترین سخنانی است که در مورد شخصیت والای یوسف، آن پیامبر بزرگ خدا، گفته شده است.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ
و اینگونه این برهان را به یوسف نشان دادیم تا بدی و زشتکاری را از نزدیک شدن به او باز داریم.
به باور پاره‌ای منظور از دو واژه «سُوء» و «فَحْشاء» ، بدی و زنا می‌باشد.
إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.
چرا که او از بندگان خالص و پاکدل ما بود و ما او را به مقام والای رسالت برگزیدیم.
اگر واژه «مُخْلص» را به کسر لام بخوانیم، منظور این است که:
او در یکتاپرستی و توحید گرایی، از بندگان خالص ما بود و در کارهایش اخلاص داشت و تنها خشنودی خدا را می‌جست.
گفتنی است که این فراز از آیه شریفه دلیل روشنی بر قداست و پاکی

یوسف و شکوه و عظمت آن بزرگوار است و نشانگر این نکته است که او نه گناه کرد و نه آهنگ گناه و زشتی.

حق شناسی و نمک شناسی(1)

انسان به طور طبیعی حق شناس و قدردان آفریده شده است و اگر بتواند این ویژگی انسانی را در سازمان وجود خود بپرورد و شکوفا سازد، بدین وسیله هم از آفتها مصون می‌ماند و هم بهتر و بیشتر و سریع‌تر خود را به ارزش‌ها آراسته

1. مترجم.

(صفحه 460)

می‌سازد و به یکتا آفریدگار هستی که ارزانی دارنده نعمت‌هاست دل می‌بندد.

آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از رازهای سرفرازی قهرمان بهترین داستانها همین ویژگی حق شناسی و نمک شناسی است؛ چرا که در برابر دعوت به گناه فرمود:

نه، هرگز! «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ ...» او پروردگار من است و موقعیت و جایگاه مرا گرامی داشته و گرامی خواسته است.

رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات(1)

از این دو آیه و دیگر آیات قرآنی رابطه روشنی میان اخلاص و خودسازی از یک سو و پیروزی و سرفرازی از سوی دیگر به چشم می‌خورد که بسی درس آموز است.
این آیات نشانگر آن است که اگر فرد و خانواده و جامعه و تمدّنی، خدای هستی را شناخت و به او اخلاص ورزید و بندگی خالصانه او را برگزید، مورد حمایت جدّی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که در برابر شیطان و شیطان صفتان و هواهای شیطانی بیمه می‌گردد و شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند.
این همان حقیقتی است که شیطان آن را دریافت و گفت:
بار خدایا به عزت و اقتدارت سوگند که همه مردم را وسوسه نموده و به دوزخ و نگونساری می‌کشم مگر بندگان خالص و مخلص تو را که به حریم آنان راه ندارم.
«قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ.» (2)
و این سومین راز سرفرازی قهرمان بهترین داستانهاست که خدا بدین صورت آن را ترسیم می‌کند. «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ» (3)
آری ما چنین کردیم تا بدی و زشتی را از یوسف بازگردانده و دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص و مخلص ما بود.
1. مترجم.
2. سوره صاد، آیه 82 - 83.
3. سوره یوسف، آیه 24.
(صفحه 461)

91. «وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ ...

آیه

«وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ»

ترجمه

و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد و) پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند، آن زن گفت:
کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟ (25 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِسْتِباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است و «قَدَّ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که «قَطّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم «کانَتْ ضَرَباتُ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ اَبْکارا کانَ اِذَا اعْتَلی قَدَّ وَ اِذَا اعْتَرَضَ قَطَّ: ضربه‌های علی بن ابیطالب در نوع خود بی‌سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می‌زد، تا پایین می‌شکافت و هنگامی که از عرض، ضربه می‌زد دو نیم می‌کرد». (1)از ماده «اِلْفاء» به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به «سَیِّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را «سَیِّد» خطاب می‌کردند و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می‌کنند. مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریبا مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه‌گر و هوس‌های سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی‌تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز

*****

1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.

مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می‌گوید:

«آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ). در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید و از سوی دیگر شعله انتقام‌جویی از درون جان او زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ). جالب این که این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِکَ» (خانواده تو) می‌خواهد حسّ غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری

چشم طمع در من بدوزد، این سخن بی‌شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می‌گفت:
«اَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ: آیا کشور مصر از آن من نیست» (51 / زخرف) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت:
این دو برادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از «سرزمینتان» خارج سازند، «یُریدانِ اَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ اَرْضِکُمْ» (63 / طه). نکته قابل توجه دیگر این که همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سویی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلّم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حیله‌گری او است و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می‌گذارد و از «عَذاب اَلیم» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَدّ»: دریده شدن و چاک خوردن لباس از طول آن.
(صفحه 463)

در این آیه شریفه، قرآن از فرار قهرمانانه یوسف از آن لغزشگاه پر خطر گزارش می‌دهد و می‌فرماید:
وَ اسْتَبَقَا الْباب
یوسف از پیش و آن زن از پی او، هر دو به سوی در شتافتند، به گونه‌ای که هر کدام در این اندیشه بود که زودتر از دیگری به در کاخ برسد؛ با این تفاوت که یوسف می‌خواست هر چه زودتر از دست آن زن بگریزد و آن لغزشگاه پر مخاطره‌ای را که برایش ساخته‌اند ترک کند و به گناه آلوده نگردد، اما بانوی کاخ بر این نقشه بود که از فرار آن آزاد مرد جلوگیری کند و پیش از خارج شدن او از سالن کاخ، جلوی در را بگیرد و خواسته‌اش را از او بخواهد و به هوای دل خویش برسد.
وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ
و در این اندیشه خود را به یوسف رساند و از پشت‌سر وی پیراهنش را گرفت و به شدت کشید و چاک زد، چرا که یوسف در حال فرار بود و او نیز از پشت سر، فراری را تعقیب می‌کرد.
وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ
و شگفت این بود که با خارج شدن از در، شوهر آن زن را در آستانه دریافتند.
گفتنی است که بدان دلیل آیه شریفه شوهر او را «سید» می‌خواند که آقا و صاحب اختیار آن زن بود.
قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ.
آن زن که از سویی خود را در آستانه رسوایی و از دگر سو شکست خورده می‌دید، پیشدستی کرد و با قیافه حق بجانبی گفت:
کیفر کسی که در اندیشه خیانت به خانواده تو باشد، جز این نیست که او را زندانی کنی و یا زیر تازیانه‌هایی دردناک شکنجه‌اش نمایی تا برای همه عبرت‌انگیز باشد.
به بیان برخی اگر زلیخا در عشق و مهرش نسبت به یوسف صداقت داشت و به راستی عاشق او بود، این تهمت را به او نمی‌زد و گناه و رسوایی خویش را به پندار خود به گردن او نمی‌افکند. آری، از همین گفتارش این نکته دریافت می‌گردد که بنیاد مهر و عشق او بر پایه خود دوستی و شهوت بود و نه مهر و صفا.
(صفحه 464)

92. آیه (شاهد که بود؟)

اشاره

قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ
(یوسف) گفت:
او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش‌رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (26 / یوسف)
وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ
و اگر پیراهنش از پشت‌سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است.
(27 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی‌گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسّران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود و کلمه «مِنْ أَهْلِها» گواه بر این است، او مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی حقیقت حال را ببیند و می‌گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر و در آن ساعت، همراه او بوده است.

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» از طرفی که هیچ باور نمی‌کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می‌گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می‌کند و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را به خاطر پاره بودن و روز دیگر نور
(صفحه 465)
آفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می‌کند و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می‌دهد. به هر حال خدا الطاف خفیّه‌ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچ کس حتّی هوشمندترین افراد قابل پیش‌بینی نیست. پیراهن با تمام کوچکیش که چیز مهمّی است، گاه می‌شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می‌کند، آن چنان که در داستان غار ثَوْر و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد.
وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ
و اگر پیراهنش از پشت‌سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است.
چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلما از پشت پاره می‌شود و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلما پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی‌گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرمی گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بیان حقیقت ماجرا

یوسف در دفاع از کرامت و آبروی خویش ناگزیر از بیان حقیقت شد؛ و اگر بانوی کاخ آن تهمت بزرگ را به او نمی‌زد و آن دروغ رسوا را بر زبان نمی‌راند، یوسف نیز پرده از روی کار زشت و ظالمانه او برنمی‌داشت و حقیقت را بر زبان نمی‌آورد و نمی‌فرمود این نسبت ناروایی که زلیخا به من می‌دهد تهمت ناروایی بیش نیست و خود او بود که این تقاضای زشت و نادرست را طرح کرد. قرآن در ترسیم بیان یوسف می‌فرماید:
قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی
(صفحه 466)
یوسف گفت:
او بر خلاف میل من با نرمی و رفاقت به سراغ من می‌آمد و با اصرار خواسته ناروای خود را می‌خواست.
وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها
و از پی آن، گواهی از خانواده و نزدیکان بانوی کاخ گواهی داد که ...
برخی از جمله «ابن عبّاس» می‌گویند:
گواهی که در آیه شریفه به آن اشاره رفته است، کودکی شیرخوار بود که در گهواره قرار داشت و برخی بر آنند که این گواه خواهرزاده زلیخا و سه ماهه بود.
و در بیان دیگری از گروهی همچون «حَسَن» ، «عکرمه» و «ابن عبّاس» آمده است که گواه مورد اشاره مرد فرزانه‌ای از خاندان زلیخا بود که به پاکدامنی یوسف گواهی داد.
و «جُبّائی» می‌گوید:
گواه مورد اشاره همان مرد فرزانه بود؛ چرا که اگر کودک خردسال می‌بود، خودِ گفتارش معجزه بود و دیگر نیازی به استدلال نداشت.
إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ.
گواه مورد اشاره استدلال کرد که اگر پیراهن یوسف از جلو چاک خورده باشد، بانوی کاخ درست می‌گوید و یوسف به ناروا خود را بی‌گناه و پاک می‌خواند و از دروغگویان است؛ چرا که چاک خوردن پیراهن یوسف از جلو نشانه این است که او به سوی بانو رفته و وی از خود دفاع کرده است؛ امّا اگر پیراهن یوسف از پشت دریده شده روشنگر آن است که طلب از سوی بانوی کاخ بوده و یوسف از دست او می‌گریخته است.
وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ
و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، بانوی کاخ دروغ می‌گوید و یوسف

راستگو و بی‌گناه است.
(صفحه 467)

93. «فَلَمَّا رَأى قَميصَهُ قُدَّ ...

آیه

«فَلَمَّا رَأى قَميصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظيمٌ»

ترجمه

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت:
این از مکر و حیله شماست که مکر و حیله شما زنان عظیم است. (28/ یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت‌سر پاره شده (مخصوصا با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت:
این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کید»: درخواست چیزی از دیگری بر خلاف رضایت قلبی او، چنانکه زلیخا چیزی از یوسف می‌خواست که او هرگز بدان تمایل نداشت و نمی‌پذیرفت.

واکنش عزیز مصر

عزیز مصر، پس از شنیدن استدلال هوشمندانه گواه مورد اشاره، پیش آمد تا خود موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد.
و از پی آن هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت سر او چاک خورده است، به خیانت زلیخا پی برد و به همسرش گفت:
اینکار ناروا از نیرنگ شما زنان است و راستی که نیرنگ شما بزرگ و سهمگین است.
پاره‌ای بر آنند که این فراز ادامه استدلال همان گواه منصف و هوشمند است و او بدان دلیل نیرنگ زنان را به بزرگی وصف کرد که آن زن وقتی همسرش را در آستانه در کاخ دید، بی‌آنکه به کمترین ترس و یا سرگردانی و حیرتی دچار گردد، بی‌درنگ گناه خود را به گردن بی‌گناهی پاکدامن افکند و به یوسف تهمت زد و نیز بدان دلیل که نیرنگ زنان گرچه اندک نیز باشد در دل مردان بیش از تدبیر
(صفحه 468)
و حیله مردان اثر می‌گذارد، اگرچه نیرنگ بسیاری بیندیشند.
(صفحه 469)

94. «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا ...

آیه

«یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ»

ترجمه

یوسف، از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.
(29 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام عزیز مصر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیّه را به هم آورده و بر آن سرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت:
«یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» سپس رو به همسرش کرد و گفت:
«تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خطیئة»: گناه و کاری که بر خلاف فرزانگی است و نیز به مفهوم انحراف از راه راست آمده است.
در ادامه سخن در این مورد قرآن به تدبیر آن گواه هوشمند و یا عزیز مصر به پایان بخشیدن به این ماجرا پرداخته و می‌فرماید:
یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا
آن گواه فرزانه رو به یوسف کرد و گفت:
هان ای یوسف از این جریان درگذر و در هیچ جای دیگر در این مورد سخنی بر زبان نیاور که در شهر پخش می‌شود و رسوایی به بار می‌آید.
این دیدگاه «ابن عبّاس» است، امّا به باور پاره‌ای دیگر، گوینده این گفتار عزیز مصر و همسر آن زن بود.
به باور «ابو مُسلم» و «جُبّائی» منظور این است که:
هان ای یوسف از این رویداد درگذر و برای اثبات پاکدامنی و بی‌گناهی خود دیگر لب باز مکن؛ چرا که بی‌گناهی و پاکی تو آشکار است.
(صفحه 470)
و آنگاه رو به آن زن کرد و گفت:
وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ
و تو نیز از شوهرت بخواه که تو را به کیفر این خیانت آشکار بازخواست نکند و از گناهت بگذرد.
إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ.
چرا که تو از گناهکاران هستی و نه یوسف.
به باور پاره‌ای شوهر زلیخا مرد غیرتمندی نبود و خدا به خاطر لطف به یوسف غیرت را از او برداشت تا یوسف گرفتار خشونت و شرارت او نگردد؛ به همین جهت است که در این رویداد رسوا به همین بسنده می‌کند که:
هان ای یوسف از این ماجرا درگذر و دیگر لب فرو بند؛ و با اینکه می‌تواند و زورمند است، به اقدام تندی دست نمی‌زند و به باور پاره‌ای دیگر، آنان ضمن پرستش خدا، بت نیز می‌پرستیدند، از این رو به آن زن گفت:
هان ای زن، تو نیز از خدا آمرزش بخواه و به بارگاه او توبه کن؛ چرا که تو گناهکاری و به این خیانت دست یازیدی و نه او.

اشاره

(1) از آیاتی که گذشت افزون بر آنچه آمد یکی چند نکته بسیار ظریف دیگر درخور تعمّق و تدبّر است.

1 شیوه زشت ظالمان و خود خواهان

قرآن نشانگر این واقعیت است که آن زن هوس باز و خودکامه، خود در اندیشه گناه و خیانت بود، خود نقشه آن را کشید و مدّتها از راههای گوناگون به وسوسه پرداخت تا آن جوان پرشکوه و پر قداست را به گناه کشد. خود آن صحنه شوم و آن لغزشگاه پرخطر را آماده ساخت و افزون از زبان حال، یوسف را به سوی خویش فراخواند و خود

1. مترجم.

(صفحه 471)

او بود که پس از امتناع یوسف و پاکی و قداست‌اش او را تعقیب کرد و از شدت ناراحتی و هراس پیراهن او را از پشت چاک زد. امّا همو با وقاحتی بهت آور در یک لحظه همه چیز را بر می‌دارد و به گردن انسان شایسته و وارسته و خداجو و پرواپیشه‌ای می‌گذارد و مدّعی می‌شود که او در اندیشه خیانت بود و پیشدستی می‌کند که باید به زندان افکنده شود و یا زیر شکنجه قرار گیرد و دریغ و درد که این شیوه و سبک رسوای همه ظالمان و خود کامکان قرون و اعصار است و زندگی رسوای آنان آکنده از این خیانتها و گناهان و زشتیهاست و آنگاه اگر کسی به میل آنان نرفت و به ساز آنان نرقصید و آنان را نپرستید و هیزم کوره شهوات و مطامع و جاه طلبی‌های آنان نگردید، با ابزارهای گوناگون و نقشه‌های ابلیسی که در اختیار دارند، با بی‌پروایی بهت‌آوری او را زیر باران تهمت می‌گیرند و آنچه خود در خور آنند به او نسبت می‌دهند.

2 یاری خدا در حساس‌ترین لحظات

آیات مورد بحث، این درس انسانساز و شگفت را می‌دهد که اگر کسی به راستی به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد و به خاطر خشنودی او از گناه و زشتی دوری جوید و به فرمان او سرفرازی و آزادگی توحیدی را راه و رسم خویش قرار دهد، خدا در حساس‌ترین لحظات و سخت‌ترین شرایط با ظرافتی عجیب او را یاری می‌کند و سر انجام دامان او را از اتهام و گناه و خیانت در این سرا و یا سرای دیگر پاک و پاکیزه به نمایش می‌گذارد. (1)

آیا شگفت‌انگیز نیست که گناهکاری زورمند و خودکامه با چاک زدن پیراهن یوسف و تحقیر او برای رسوایی خویش سند می‌سازد و برای بی‌گناهی قربانی خود مدرک درست می‌کند؟!

آری این لطف خدا و مهر اوست که اگر کسی بر او توکل و اعتماد کند، راه نجات را برایش می‌گشاید و هوشمندترین و شیادترین دشمنان و بد خواهان او را کور و کر

1. اقتباس از تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث.

سازد و او را پیروز می‌گرداند، درست همانگونه که یوسف را یاری کرد و همان سان که بارها این مهر و لطف را به دیگر پیامبران و شایسته کرداران نشان داد و آنان را یاری کرد. آری این نیز از سنت‌های خداست که:

«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ...» (1)

1. سوره طلاق، آیه 2.

95. «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِى ...

آیه

«وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ»

ترجمه

گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) به سوی خود دعوت می‌کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.
(یوسف/30)

«شَغَف» از ماده «شَغاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را دربرگرفته و «شَغَفَها حُبّا» یعنی آن چنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده و اعماق آن را دربرگرفته است و این اشاره به عشق شدید و آتشین است. هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تأکید بر کتمانش داشت، اما از آن جا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصا در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد. این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می‌دیدند. حتی بعضی از مفسّران احتمال داده‌اند، که پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آن جا ببینند، آنها شاید فکر می‌کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر یا مربی، یا صاحب نعمت بود، در مورد آنها موضوعیّت نداشت و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه
(صفحه 474)
مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبّت همان «هَوی» (به معنی تمایل) است، سپس «عَلاقَة» یعنی محبّتی که ملازم قلب است و بعد از آن، «کَلَف» به معنی شدت محبت و سپس «عِشْق» و بعد از آن «شَعَف» یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذّت می‌کند و بعد از آن «لَوْعَة» و سپس «شَغَف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هُیُوم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (1) این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که

این داوری را نمود که از او این کار بعید می‌نمود، اما به هر حال اینگونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آن جا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند.

*****

1- «روح المعانی» ، جلد 12، صفحه 203.

(صفحه 475)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَغَفَها»: محبت او کران تا کران قلبش را فراگرفته و عشق به پرده و ژرفای دل او رسیده است.
«عَزیز»: نیرومند و پر اقتدار.
«فَتی»: به پسر جوان «فَتی» و به دختر یا زن جوان «فَتاة» گفته می‌شود.

با وجود تأکید عزیز مصر بر محرمانه ماندن و پایان یافتن آن رویداد، روشن نیست که چگونه آن ماجرای خصوصی و خانوادگی به گوش زنان اشراف رسید که آنان زبان به نکوهش بانوی کاخ گشودند. در این مورد قرآن می‌فرماید:
وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ
و گروهی از زنان آن شهر چنین گفتند:
امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ
زن عزیز مصر غلام خویش را به سوی خود فرا خوانده و بر خلاف تمایل او به سراغش می‌رود.
قَدْ شَغَفَها حُبًّا
و به اندازه‌ای مهر و عشق او در دلش سایه افکنده، که به ژرفای قلب او رسیده است.
إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ.
راستی که ما بانوی کاخ را در این مورد در گمراهی و انحرافی آشکار می‌بینیم.
به باور «کَلْبی» زنانِ مورد اشاره چهار تن بودند که چنین گفتند؛ و آن چهار نفر عبارت بودند از: زنِ ساقی ویژه کاخ، زن آشپز مخصوص، زن مسؤول زندانها و زن مسؤول تدارکات دربار. امّا به باور «مقاتل» زن دربان و مسؤول حراست نیز به همراه آنان بوده است.
(صفحه 476)

96. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...

آیه

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ»

ترجمه

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد به سراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پشتی‌های گران قیمتی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی‌اختیار) دست‌های خود را بریدند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است. (31 / یوسف)

«مُتَّكَا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پشتی‌ها و تخت‌ها و صندلی‌ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود ولی بعضی «مُتَّكَا» را به «اُتْرُج» که نوعی میوه است تفسیر کرده‌اند. «حاشَ لِلّه» ، از ماده «حَشِیَ» به معنی طرف و ناحیه است و «تَحاشی» به معنی کناره گیری می‌آید و مفهوم جمله «حاشَ لِلّه» این است که خدا منزه است، اشاره به این که یوسف هم بنده‌ای است پاک و منزّه و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی‌برد و از رسوایی گذشته‌اش درسی نگرفت. «سپس به یوسف دستور داد که درآن مجلس، گام بگذارد» تازنان سرزنش‌گر، با دیدن جمال او، وی را در این عشقش ملامت نکنند (وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ). تعبیر به «اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ» (بیرون بیا) به جای «اُدْخُلْ» (داخل شو) این معنی را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد. اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که‌از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان واله
(صفحه 477)
و حیران شدند که دست از پا و تُرَنْج از دست، نمی‌شناختند «آنها به هنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق العاده شمردند» (فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَكْبَرْنَهُ). «و آن چنان از خود بی‌خود شدند که (به جای ترنج) دست‌ها را بریدند» (وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ) و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می‌درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَكٌ كَریمٌ).
در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود و یا برای تبرئه یک گناهکار. ولی با توجه به این که یوسف ظاهرا برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که

یوسف مطلقا از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت. به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است.
(صفحه 478)

«مَكْر»: نقشه و نیرنگ سخت و پیچیده.
«مُتَّكَأ»: پشتی و تکیه گاه پاره‌ای نیز آن را به «ترنج» معنا کرده‌اند.
«اَكْبَرْنَهُ»: او را بزرگ و پرشکوه شمردند. پاره‌ای گفته‌اند:
منظور این است که حائض شدند؛ و شعری نیز بر گفتار خود گواه آورده‌اند که «ابوعُبَیده» ، هم این معنا را انکار کرده و هم شعر را ساختگی دانسته است.
هنگامی که بانوی کاخ از گفتار آنان آگاه شد و دریافت که آنان در اندیشه برملا ساختن آن راز و پخش آن ماجرا در میان مردم هستند، به چاره اندیشی برخاست که قرآن در این مورد می‌فرماید:
فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
پس هنگامی که زن عزیز از بدگویی و سرزنش آنان آگاهی یافت کسی را به سوی آنان گسیل داشت.
قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری‌اش شنیده‌اند، بتوانند از نزدیک بنگرند؛ و چون در اندیشه دیگری بودند قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. پاره‌ای بر آنند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، امّا بر خلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند.
آری، او فرستاده‌ای به سوی زنان گسیل داشت و آنان را به ضیافت پر زرق و برقی فراخواند.
«وهب» می‌گوید:
او غذایی برای چهل نفر فراهم آورد و همین شمار از زنان را به میهمانی دعوت کرد.
وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً
و برایشان پشتی‌ها و بالش‌هایی زربفت آماده ساخت.
(صفحه 479)
به باور پاره‌ای منظور از «متکأ» همان غذایی است که بر ایشان فراهم کرده بود؛ چرا که در فرهنگ عرب وقتی بخواهند بگویند با او غذا خوردیم و با او بودیم، به طور کنایه به «اِتَّكَأْنا عِنْدَهُ» تعبیر می‌کنند و به باور پاره‌ای دیگر، غذای آن محفل پر زرق و برق بهترین غذای آن روزگاران بود که به «زماورد» شهرت داشت و از گوشت و تخم مرغ فراهم می‌آمد.

وَ آتَتْ کُلّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً
و برای برگرفتن پوست میوه و بریدن آنها، به دست هر کدام از آن زنان کاردی جداگانه داد.
وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ
آنگاه به یوسف که در سالن دیگری بود، دستور داد که برای اداره آن ضیافت و پذیرایی از زنان و خوشامد گفتن به آنان و یا نشان دادن جمال و کمال وصف ناپذیرش به میهمانان، در سالنی که ضیافت برپا بود وارد گردد و او نیز که به ظاهر برده‌ای در خانه آن بانوی کاخ‌نشین بود و ناگزیر از فرمانبرداری بود، بر آنان وارد گردید.
فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ
پس هنگامی که یوسف بر آنان وارد شد و آنان او را دیدند بسیار گرانقدر و پر شکوهش داشتند و از جمال و کمال شگرف و شگفت‌انگیزش که به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، دچار حیرت شدند.
وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ
و با کاردهایی که در دست داشتند، به جای میوه دست خود را بریدند.
«مُجاهِد» در این مورد آورده است که:
آنان به گونه‌ای محو جمال یوسف شدند که بریدن دستهای خود را احساس نکردند، بلکه ناگهان جامه‌های پر زرق و برق خود را دیدند که از خون دستهایشان رنگین شده است.
منظور از بریده شدن دستها، نه جدا شدن آنها می‌باشد بلکه منظور زخم شدن آنهاست؛ چنانکه وقتی کسی دست خود را زخمی ساخت، می‌گوید:
دستم را بریدم. امّا به باور «قَتاده» منظور از بریدن دستها همان مفهوم نخست است و زنان مصر
(صفحه 480)
به گونه‌ای دستهای خود را بریدند که دستِ پاره‌ای از آنان از پوست آویزان بود.
وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ
امّا به باور پاره‌ای دیگر، منظور آنان این بود که او از شباهت به انسانها پاک و از شدت زیبایی و اوج شکوه و درخشندگی، فراتر از بشر و فرزندان انسان است.
ما هذا بَشَرا اِنْ هذا اِلاّ مَلَکٌ کَریمٌ.
آنان گفتند:
خدا مقام او را از مقام بشری دورتر و والاتر ساخته است و ما به خدا پناه می‌بریم که بگوییم او بشر و از فرزندان انسان است؛ او نه جمال دل آرایَش به سیمای انسانها می‌ماند و نه آفرینشش؛ به باور ما او به خاطر این شکوه و زیبایی و لطافت و ظرافت وصف ناپذیرش فرشته‌ای گرانقدر

است نه انسانی والا مقام.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که آن حضرت یوسف را در شب معراج در آسمان دوّم دیده بود و او را اینگونه وصف می‌فرمود:
«رَأَیْتُ رَجُلاً صُورَتُهُ صُورَةُ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ، قُلْتُ یا جِبْرِئیلُ مَنْ هذا؟»
قالَ: هذا اَخُوکَ یُوسُفُ. (1)
در شب معراج و در آسمان دوّم بزرگمردی را دیدم که چهره‌اش به سان شب چهارده می‌درخشید، از فرشته وحی پرسیدم که این مرد کیست؟
او پاسخ داد: این برادرت یوسف است.
1. مُسْتَدرَک حاکم، ج 2، ص 571.

97. «قالَتْ فَذلِكُنَّ الَّذى لُمْتُنَّنى ...

آیه

«قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ»

ترجمه

(همسر عزیز) گفت:
این همان کسی‌است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید(آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلما خوار و ذلیل خواهد شد.
(32 / یوسف)

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی‌روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت:
این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می‌کردید» (قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ). همسر عزیز گویا می‌خواست به آنها بگوید شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست‌ها را بریدید و محو جمال او شدند و به ثنا خوانیش پرداختند، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟ همسر عزیز که از موفقیّت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجّه جلوه داده بود یک‌باره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت:
«آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن‌داری کرد» (وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ). سپس بی آن که از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحا اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را من فرمان می‌دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ). نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ). طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش
(صفحه 482)
به جمله «وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِعْتِصام»: خویشتن‌داری از گناه و «اِسْتِعْصام» درخواست عصمت از خداست.
در این هنگام بانوی کاخ رو به میهمانان بهت زده نمود و با مخاطب ساختن کسانی که او را در عشق یوسف سرزنش می‌کردند، گفت:
قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ
این است آن جوان پرشکوه و برازنده‌ای که مرا در عشق و دلدادگی به او سرزنش می‌نمودید. گویی منظور او این بود که شما با اینکه تنها یک بار او را دیدید، با همان یک نگاه گذرا خرد از کف دادید و به این سرنوشت گرفتار شدید، پس چرا در مورد من که هر بامداد و شامگاه و در همه ساعات زندگی جمال او را می‌نگرم انصاف روا نمی‌دارید؟ و چگونه مرا درخور سرزنش می‌دانید؟ آیا این از انصاف است؟
و آنگاه سخن را به پاکدامنی و پروای یوسف کشاند و ضمن گواهی بر پاکی و قداست او، به گناه و نیرنگ خود اعتراف کرد و گفت:
وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ
آری، آری، من بودم که بر خلاف میل او با نرمش و دوستی به سراغ او رفتم و او را به سوی خویش دعوت کردم، امّا او خویشتن‌داری ورزید و چشم از گناه فرو بست.
به باور پاره‌ای منظور این است که، او به خدا پناه برد و از او مقام والای عصمت و دوری از گناه را درخواست کرد. این فراز گواهی روشن بر این نکته است که از آن حضرت هرگز نه گناهی سرزد و نه آهنگ و تصمیم بر گناه.
از پی این گواهی بر پاکی یوسف و کنار زدن همه پرده‌ها به تهدید و هشدار او پرداخت که:
وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ.
و اگر او به آنچه دستورش می‌دهم گردن نگذارد و خواسته دلم را برآورده
(صفحه 483)
نسازد، هم زندانی شده و هم در زمره خوارشدگان قرار خواهد گرفت.
(صفحه 484)

98. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)

اشاره

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ

(یوسف) گفت:

پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود. (33 / یوسف)

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن، یک نوع سخن گفتند:
یکی گفت:
ای جوان این همه خویشتن‌داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذّت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت:
گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟ سومی گفت:
گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است و وسایل انتقام‌جویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟ تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلّت از یک سو و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلاّلی را بازی می‌کنند، از سویی دیگر یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصّی در روح او ایجاد کرده بود، با
(صفحه 485)
شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آن که با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی‌هایش در نظر من محبوب‌تر است از آن چه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند» (قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ). سپس از آن جا که می‌دانست در همه حال، مخصوصا در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ). خداوندا! من به

خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم. خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

«حُبّاً»: به نرم دلی و تمایل به چیزی گفته می‌شود.
یوسف با شنیدن اصرار و تهدید بانوی کاخ، دست‌ها را به سوی آسمان گشود که:
قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنی إِلَيْهِ
پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از کار زشت و ظالمانه‌ای است که این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند.
از این فراز، این نکته دریافت می‌گردد که آن زنان نیز پس از دیدن یوسف، به بانوی کاخ پیوستند و تقاضایی به سان تقاضای او طرح کردند.
«ابو حمزه ثِمالی» از حضرت سجّاد علیه‌السلام آورده است که فرمود:
هنگامی که زنان میهمان از نزد زلیخا رفتند، هر کدام جداگانه و به طور سرّی سفیری به سوی یوسف گسیل داشته و از او تقاضای دیدار نمودند.
(صفحه 486)
و پاره‌ای نیز آورده‌اند که زنان مورد اشاره به یوسف توصیه کردند که خواسته بانوی کاخ را جدّی بگیرد و فرمان او را به جان بخرد که در غیر این صورت به او ستم رواداشته و او ستمدیده خواهد بود.
منظور یوسف از گزینش زندان بر خواسته زشت و ظالمانه زنان، زندانی شدن است و نه جا و مکان زندان و با اینکه زندانی شدنِ بی‌گناهی چون او نیز به سان پذیرش خواسته زنان گناه است، چگونه یوسف از خدا زندان را خواست و گفت:
پروردگارا زندان برای من از خواسته این زنان محبوب‌تر است؟
در این مورد چند پاسخ می‌توان داد:
1 منظور یوسف از این بیان نه محبت قلبی است که من آن را می‌خواهم، هرگز، بلکه منظور این است که زندانی شدن برای من آسان‌تر و تحمّل پذیرتر از تن دادن به خواسته زشت و ظالمانه این زنان است.
2 و ممکن است منظور این باشد که اگر مرا بر سر دو راهی زندان یا پذیرش خواسته زنان قرار دهند، زندانی شدن از نظر من بهتر و دوست داشتنی تر است و این را برخواهم گزید.
3 و «جُبّائی» می‌گوید:
منظور یوسف این بوده است که برای من محبوب‌تر است که خود را برای زندان آماده سازم، تا خویشتن را راضی کنم که به پذیرش خواسته زنان تن سپارم.
وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ
و اگر تو ای خدای من، به لطف و مهر خویش این نقشه و نیرنگی را که بر

ضد من پرداخته‌اند از من باز نگردانی و آن را نقش بر آب نکنی، به آنان و گفتارشان خواهم گرایید و آنگاه از زمره نادانان و ناسپاسان شده و درخور نکوهش و سرزنش خواهم گردید.
(صفحه 487)

99. «فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...

آیه

«فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»

ترجمه

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگرداند چرا که او شنوا و دانا است.
(34 / یوسف)

و از آن جا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت. به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید:
«پروردگارا! اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوّت و قدرت و تقوای من». این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفیّ او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود. اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:
«هفت گروهند که خداوند آن‌ها را در سایه عرش خود قرار می‌دهد آن روز که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته و کسی که قلب او در مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشته اتّحاد معنوی آنها همچنان برقرار است و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می‌شود و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را
(صفحه 488)
به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا می‌ترسم و کسی که کمک به نیازمندان می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود». (1)

با اینکه یوسف می‌دانست که خدا، او را یاری می‌رساند و نقشه زشت و ظالمانه زنان را از او دور می‌سازد و نقش بر آب می‌نماید، چگونه دست به سوی آسمان برداشت و با زبانِ دعا خواسته خویش را خواست؟
درست است که خدا از راز دل او آگاه بود و او را یاری می‌فرمود، امّا گاه مصلحت در آن است که انسان برای دریافت الطاف خدا دعا کند و با راز و نیاز با آن سبب‌ساز، خواسته‌های خویش را بخواهد و بدان نایل آید.
پرسش دیگر اینکه یوسف چگونه می‌دانست که با رسیدن یاری خدای و لطف و مهر او، دستخوش لغزش نخواهد شد و از گناه مصون خواهد ماند و اگر لطف خدا نباشد دست به گناه خواهد یازید؟
پاسخ این است که یوسف از آنجایی که انسان شناسی آگاه بود و غریزه جنسی را در سازمان وجود خویش می‌نگریست، از سویی می‌دانست که اگر مهر و لطف خدا نباشد ممکن است دچار لغزش گردد و از دگر سو نیز آگاه بود که خدا پیامبران خود را در پرتو الطاف خود حفظ می‌کند و اگر به کسی این لطف را نداشته باشد، او را به مقام والای رسالت بر نمی‌گزیند.
«جُبّائی» در این مورد می‌گوید:
از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا درباره کاری که انجام آن از سوی خدا قطعی می‌باشد نیز درست است؛ چرا که یوسف با اینکه می‌دانست که مورد لطف خداست و خدا او را از گناه و لغزش مصون می‌دارد، باز هم دعا کرد و آن را به صورت نیایش از خدا خواست.
امّا به باور ما ممکن است لطف خدا در چنین مواردی در گرو دعای خالصانه بندگان باشد و اگر آنان دعا نکنند و از خدا نخواهند، مهر و لطف او بر آنان فرود نیاید؛
*****
1- «سفینةالبحار» ، جلد 1، صفحه 595 (ظل).
(صفحه 489)
و یوسف به همین دلیل دعا می‌کرد؛ چرا که احتمال می‌داد که اگر دعا نکند و از خدای خویش خالصانه نخواهد، ممکن است مورد لطف قرار نگیرد و فرود لطف و یاری خدا در این مورد ممکن است مشروط به دعا و در گرو آن باشد.
إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ.
به راستی که خدا دعای بندگان را می‌شنود و نسبت به اخلاص در دعا و مصالح و مفاسد آنان در پذیرفته شدن دعاهایشان دانا و آگاه است.
(صفحه 490)

100. آیه (زندان به جرم بی‌گناهی)

اشاره

ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حینٍ
بعد از آن که نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.
(35 / یوسف)

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعا خبرش به گوش عزیز رسید و از مجموع این جریانات روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر و آماده شدن او برای رفتن به زندان و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلایلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده‌پوشی یا انکار کند و لازمه این دلایل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوایی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم او و نامش را به دست فراموشی بسپارند و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است. تعبیر به «بَدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است نشان می‌دهد که قبلاً چنین تصمیمی در مورد او نداشتند و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اوّلین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بی‌گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اوّلین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود. آری دریک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلّق به آنها است و افراد پاکدامن و باارزشی

(صفحه 491)

همچون یوسف که همجنس و همرنگ محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلما نه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرانجام قداست و پاکدامنی یوسف از راههای گوناگون به روشنی خورشید آشکار گردید و گناه و زشتکاری بانوی کاخ و همدستانش بر همه دست اندرکاران معلوم شد؛ با این وصف دست سیاست بر آن شد که آزادمردِ بی‌گناهی را به جرم بی‌گناهی و امانت و پاکی روانه زندان سازد.
«سُدی» در تفسیر آیه مورد بحث آورده است که:
پس از فاش شدن این ماجرا و روشن شدن بی‌گناهی و قداست یوسف، بانوی کاخ به همسرش گفت:
این غلام مرا در میان مردم رسوا ساخت؛ چرا که گفت من او را به سوی خود فرا خواندم و من نیز هیچ راهی برای دفاع ندارم، اینک تقاضای من این است که یا باید به من اجازه دهی تا میان مردم بروم و با بیان عذر خویش از خود دفاع کنم و یا باید همانگونه که مرا در خانه زندانی ساخته‌ای او را نیز به زندان گسیل داری؛ و آنگاه بود که عزیز مصر با آگاهی از بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف، او را به زندان افکند.
به باور پاره‌ای منظور از زندانی ساختن یوسف این بود که در افکار عمومی او را گناهکار و بانوی کاخ را بی‌گناه جلوه دهند؛ چرا که به طور طبیعی فرد گناهکار را به زندان می‌فرستند.
اما به باور پاره‌ای زندان در نزدیکی زلیخا بود و او بدین وسیله می‌خواست تا یوسف در زندان ویژه دربار که نزدیک او بود منزل کند تا در صورت تمایل او را ببیند.
در مورد مدت زندانی شدن یوسف نیز که «حَتَّی حینٍ» بیانگر آن است، دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور «عِکْرِمَه» بر آن شدند که او را به مدّت هفت سال به زندان افکنند.
(صفحه 492)
2 به باور «کَلْبی» پنج سال.
3 و از دیدگاه «جُبّائی» تا زمانی که ماجرای زلیخا از سر زبانها بیفتد و به فراموشی سپرده شود.
(صفحه 493)

101. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْويلِهِ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت:
من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت:
من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند
ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.
(36 / یوسف)

و از آن جا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می‌افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش‌بینی کند و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می‌شود. از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می‌شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود و به علت سعایت دشمنان و اتّهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می‌نمود بازگو کرد. در این که این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است. بعضی گفته‌اند:

یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد و بعضی گفته‌اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می‌داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می‌تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته‌اند:

یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره‌گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. ذکر این نکته نیز لازم است

(صفحه 494)

که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فَتی» (جوان) می‌کند، که یک نوع احترام است و در حدیث داریم:

«لا یَقُولَنَّ اَحَدُکُمْ عَبْدی وَ اَمَتی وَ لکِنْ فَتایَ وَ فَتاتی: هیچ‌کدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز من، بلکه بگوید جوان من» (1) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند).

تعبیر به «إِنِّی أَعْصِرُ خَمْرا» (من شراب می‌فشردم) یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می‌فشارد و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می‌فشرده است و یا این که انگور را می‌فشرده تا عصیر آن را به شاه بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آن جا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است. تعبیر به «إِنِّی أَرانی» (من می‌بینم)، یا این که قاعدتا باید بگوید من در خواب دیدم، به عنوان حکایت

حال است، یعنی خود را درآن لحظه‌ای که خواب می‌بیند فرض می‌کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می‌دارد.

«فَتی»: جوان و به برده نیز گفته می‌شود، همانگونه که در مورد کنیز «فَتاة» به کار می‌رود!
سرانجام یوسف به جرم بی‌گناهی و همساز و همراه نشدن با محیط آلوده و استبداد زده و به کیفر آزادی، درست اندیشی، امانتداری و پاکدامنی به زندان فرستاده شد و همراه و هم بند دیگر زندانیان گردید و این، نه نخستین بار بود که بی‌گناهی به جرم بی‌گناهی روانه زندان می‌گردد و نه آخرین بار. در این آیات آفریدگار هستی از حال او در زندان خودکامگان خبر می‌دهد و می‌فرماید:
وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ
پس از اینکه خودکامگان صلاح اندیشی کردند که او باید به زندان برود، از پی آن به زندان افکنده شد و دو جوان نیز به همراه او وارد زندان شدند.
*****
1- «مجمع‌البیان» ، جلد 5، صفحه 232.
(صفحه 495)
به باور پاره‌ای، یکی از آن دو جوان ساقی فرمانروای آن سامان بود و دیگری آشپز ویژه‌اش که بر ضد آن دو نیز خبر چینی و گزارش شده بود که گویی در اندیشه مسموم ساختن رهبر کشورند.
قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً
به باور «ابن مسعود» یوسف پس از ورود به زندان، نشانه‌هایی از دانش و حکمت خویش را به زندانیان نشان داد و گفت در پرتو دانش و بینشی که به او ارزانی شده است خوابها را نیز تعبیر می‌کند و از پیام آنها خبر می‌دهد و پیشگویی می‌نماید. از این رو آن دو جوان به یکدیگر گفتند:
خوب است او را بیازماییم؛ و آنگاه بدون اینکه خوابی دیده باشند آمدند و چنین گفتند.
امّا به باور «مُجاهِد» و «جُبّائی» آنان چنین خوابهایی را دیده بودند و درست گفتند ولی هنگامی که یوسف خوابشان را تعبیر نمود خواب خود را انکار کردند و این انکارشان دروغ بود.
برخی بر آنند که آن فردی که به دار آویخته شد دروغ می‌گفت، امّا آن دیگری به راستی خواب دیده بود و «علی بن ابراهیم» نیز در تفسیرش همین دیدگاه را از امامان نور آورده است.
در مورد مفهوم آیه دو نظر است:
1 به باور برخی منظور این است که یکی از آن دو که ساقی شاه بود، گفت:

شاخه درخت انگوری را در خواب دیدم که سه خوشه در آن بود و من آن سه خوشه را چیدم و در جام شاه فشردم و به دست او دادم؛ و جمله «اَعْصِرُ خَمْرا» در حقیقت «اَعْصِرُ عِنَبَ خَمْرٍ» می‌باشد که حذف شده است.
2 به باور برخی دیگر، عرب انگور را «خَمْر» می‌نامد که بر این اساس مفهوم آیه این می‌شود: من در خواب دیدم که انگور می‌فشارم.
وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ
و آشپز شاه گفت:
من در خواب دیدم گویا روی سرم سه عدد زنبیل است که میان آنها نان و انواع غذاهاست و پرندگان از آن می‌خورد.
(صفحه 496)
نَبِّئْنا بِتَأْویلِهِ: ما را از تعبیر و تأویل آن آگاه ساز.
إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ: که ما تو را از نیکوکاران می‌نگریم.
«ضَحّاک» می‌گوید:
رسم یوسف در زندان این بود که اگر جای کسی تنگ بود به هر صورت ممکن برای او گشایش و وسعتی پدید می‌آورد و اگر کسی نیازمند می‌شد، در رفع نیاز و گرفتاری او می‌کوشید و اگر کسی بیمار می‌شد، او را پرستاری می‌نمود! و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین نکته و همین سیره اخلاقی یوسف روایت شده است.
در روایت است که خوابها یک چهل و ششم از رسالت و نبوت است؛ چرا که همان سان که پیامبران از آینده خبر می‌دهند واز رویدادها پیشگویی می‌نمایند، برخی خوابها نیز از آینده پیام دارند واز رویدادهای آینده خبر می‌دهند! بنابراین معنای آیه این است که:
ما می‌دانیم که تو از تعبیر خوابها آگاهی داری و این سخن و تکریم از یوسف بر این اساس است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:
ارزش هر انسانی به اندازه همان چیزی است که آن را به شایستگی انجام می‌دهد.
«قیمَةُ کُلِّ امْرِیءٍ ما یُحْسِنُهُ.» (1)
1. نهج البلاغه، قصار 81.
(صفحه 497)

102. «قالَ لا يَأْتيكُما طَعامٌ ...

آیه

«قالَ لا یَأْتیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ»

ترجمه

(یوسف) گفت:
پیش از آن که جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته، من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). (37 / یوسف)

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذایی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت. در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده‌اند. از جمله این که یوسف گفت:
من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم، غذایی که برای شما امروز می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم. بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذا است (ولی البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است). سپس یوسف باایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد. «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی) و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی‌حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد:
«من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّی تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ). منظور از این قوم و جمعیت مردم بت‌پرست مصر یا بت‌پرستان کنعان است.

یوسف پس از پرسش آن دو، به منظور جلب اعتمادشان و نیز به خاطر
(صفحه 498)
اینکه به آنان بفهماند که به راستی دارای دانش و بینش گسترده و آگاه به تعبیر خوابهاست چنین گفت:
لا یَأْتیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْویلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما
من پیش از آنکه غذای روزانه شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان باخبر خواهم ساخت.
در تفسیر این فراز دو نظر است:
1 به باور «ابن اسحاق» و «سُدی» منظور این است که:
شما غذایی را که روزیتان می‌گردد در خواب نمی‌بینید، جز اینکه من تعبیر آن را در بیداری و پیش از رسیدن آن غذا، به شما خبر خواهم داد و آن حضرت بدان دلیل پیش از تعبیر خواب آن دو به گفتار دیگری پرداخت، که از خواب یکی از آن دو جوان دریافت که او به زودی گرفتار بلا خواهد شد؛ از این رو نخواست خواب آن دو را بی‌درنگ تعبیر نموده و خاطر یکی از آن دو را آزرده سازد.
2 و به باور «حَسَن» و «جُبّائی» ، منظور این است که:
هیچ غذایی از خانه برای شما نیاورند جز اینکه پیش از آوردن آن، من شما را از خصوصیات و چگونگی آن آگاه خواهم ساخت.
این بیان یوسف به سخن مسیح علیه‌السلام می‌ماند که می‌فرمود:
«وَ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ» (1) من شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌سازید، خبر می‌دهم.
و بدان دلیل پیش از تعبیر خوابشان این نکته را بیان فرمود که آن دو به مقام رسالت و نبوت او آگاه گردند و گفتارش را جدّی بگیرند.
ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی
از این فراز این نکته دریافت می‌گردد که گویی آن دو از یوسف پرسیدند، شما با اینکه نه کاهن هستی و نه پیشگو، چگونه تعبیر خوابها را می‌دانی و از پیام آنها خبر می‌دهی؟ که آن حضرت در پاسخ آن دو می‌فرماید:
من پیامبر خدا هستم و این
1. سوره آل عِمران، آیه 49.
(صفحه 499)
دانش و بینشی است که پروردگارم به من آموخته است.
إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ.
من کیش و مرام مردمی را که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند و سرای

واپسین را باور نمی‌دارند، رها ساخته‌ام.
به بیان دیگر منظور این است که:
هیچ فردی شایسته این مقام رفیع نمی‌گردد، مگر اینکه به راستی ایمانش خالص باشد؛ و من بدان دلیل که کیش مردم شرک‌گرا را رها ساخته و به یکتا آفریدگار هستی ایمانی آگاهانه و خالصانه آورده‌ام، او مرا به چنین نعمت‌های گرانی گرامی داشته و به رسالت برگزیده است.
(صفحه 500)

103. «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائی ...

آیه

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائی إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ»

ترجمه

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.
(38 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و شاید این اوّلین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوّت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. قابل توجه این که در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می‌دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه «اب» بر جد نیز اطلاق می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این توحید گرایی و بیزاری از شرک و بیداد و یا این مقام والای رسالت و نعمت دانش و بینشی که به ما ارزانی شده، از برکت فزون بخشی و کرامت خدا بر ما و به خاطر مهر و رحمت بر مردمی است که ما را به سوی آنان برانگیخته و ضمن این که ما را وسیله هدایت و ارشاد برای آنان قرار داده، همه آنان را نیز به فرمانبرداری از ما سفارش فرموده است. (صفحه 501)

104. آیه (بزرگترین درس آزادی)

اشاره

يصحِبَىِ السِّجْنِ ءَاَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ
ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟ (39 / یوسف)

گويى يوسف مى‌خواهد به آنها حالى كند كه چرا شما آزادى را در خواب مى‌بينيد، چرا در بيدارى نمى‌بينيد؟ چرا؟ آيا جز اين است كه اين پراكندگى و تفرقه و نفاق شما كه‌از شرك و بت‌پرستى و ارباب متفرقون سرچشمه مى‌گيرد، سبب شده كه طاغوت‌هاى ستمگر بر شما غلبه كنند، چرا شما زير پرچم توحيد جمع نمى‌شويد و به دامن پرستش «اللّهُ الْوحِدُ الْقَهّارُ» دست نمى‌زنيد تا بتوانيد اين خود كامگان ستمگر را كه شما را بى‌گناه و به مجرد اتّهام به زندان مى‌افكنند از جامعه خود برانيد.
يوسف بالاترين درسى را كه به زندانيان داد درس توحيد و يگانه پرستى بود، همان درسى كه محصولش آزادى و آزادگى است. او مى‌دانست «اَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و هدف‌هاى پراكنده و معبودهاى مختلف، سرچشمه تفرقه و پراكندگى در اجتماعند و تا تفرقه و پراكندگى وجود دارد طاغوت‌ها و جبّاران بر مردم مسلّطند، لذا براى قطع ريشه آنها دستور داد كه از شمشير بُرّاى توحيد استفاده كنند تا مجبور نباشند آزادى را به خواب ببينند بلكه آن را در بيدارى مشاهده كنند. مگر جبّاران و ستمگران كه بر گُرده مردم سوارند در هر جامعه‌اى چند نفر مى‌باشند كه مردم قادر به مبارزه با آنها نيستند؟ جز اين است كه آنها افراد محدودى هستند ولى با ايجاد تفرقه و نفاق، از طريق ارباب متفرقون و درهم شكستن نيروى متشكل جامعه، امكان حكومت را بر توده‌هاى عظيم مردم به دست مى‌آورند؟ و آن روز كه ملت‌ها به قدرت توحيد و وحدت كلمه آشنا شوند و همگى زير پرچم «اللّهُ الْوحِدُ الْقَهّارُ» جمع گردند و به نيروى عظيم خود پى برند آن روز، روز نابودى آنها است، اين درس بسيار مهمى است براى امروز ما و براى فرداى ما و براى همه انسانها در كل جامعه بشرى و در سراسر تاريخ.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه 502)

یوسف با اینکه روزگاری در میان آن مردم شرک گرا و بت پرست می‌زیست، از آیات قرآن دریافت نمی‌گردد که پیش از این مرحله کسی را به یکتا پرستی و توحیدگرایی فرا خوانده باشد؛ از این رو دعوت از آن دو جوان زندانی، به گواهی آیات، نخستین دعوت اوست و این بدان دلیل است که در میان آن مردم گوش شنوایی برای بیان حقیقت نمی‌یافت و برای نخستین بار در زندان بود که آن دو جوان به مقام والای او پی بردند و از دانش و بینش و بزرگواریش سخن گفتند و بدین سان او امیدوار شد که آن دو دعوت توحیدیش را بپذیرند؛ به همین جهت آن دو را به توحید گرایی و یکتاپرستی فراخواند.

در روایت است که آن دو جوان به او گفتند:

ما از روزی که با تو رو به رو شده‌ایم، به تو ارادت قلبی پیدا کرده‌ایم و اینک تو محبوب دل ما هستی.

یوسف گفت:

مرا دوست نداشته باشید که من از این راه بسیار رنج و گرفتاری دیده‌ام، عمّه‌ام مرا دوست داشت که به من اتهام سرقت بست، پدرم مرا دوست داشت که به خاطر آن به چاه افتادم و بانوی کاخ مهر مرا به دل گرفت که بی‌هیچ گناهی به زندانم افکند، پس شما بیایید و مرا دوست نداشته باشید!

یوسف پیش از تعبیر خواب آن دو جوان زندانی و آماده ساختن آنان از راه نمایش پرتوی از نعمت بی‌کران دانش و بینشی که خدا به او ارزانی داشته است، اینک رو به آنان ساخت و چنین گفت:

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ.

هان ای دو یار زندانی! راستی آیا خدایان پراکنده‌ای که از سنگ و چوب تراشیده‌اید و توان هیچ سود و زیانی برای شما ندارند برای پرستش بهترند یا خدای یکتا و پر اقتداری که هر سود و زیانی در کف قدرت اوست؟

(صفحه 503)

این آیه شریفه گرچه به صورت پرسش است، امّا منظور این است که:

هان ای دو یار زندانی! بی‌تردید خدای یکتا و پر اقتداری که آفریدگار و گرداننده هستی است، بهتر از خدایان پراکنده و ساخته ذهن علیل شرک گرایان است.

(صفحه 504)

105. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)

اشاره

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ

این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی مُسَمّی) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، این است آیین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

(40 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شعار «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت «اللّه» و آن چه به «اللّه» منتهی می‌شود نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می‌دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند:
تعیین حَکَم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می‌گوید:
«اِنِ الْحُکْمُ اِلاّلِلّهِ: حکومت و حکمیت مخصوص خدا». آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می‌شود. درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی تعیین نشدند ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آنها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند مستقیما بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می‌کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان، منتهی به فرمان خدا، زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی، العیاذ باللّه، آن را
(صفحه 505)
دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله‌روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می‌دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَیِّم»: راست، پایدار و درست.
و آنگاه روی سخن را به همه زندانیان و یا تمامی شرک گرایان آن سرزمین و یا همه شرک گرایان تاریخ ساخت و چنین گفت:
این بتهایی را که شما و پدرانتان به جای خدای یکتا می‌پرستید و نامهای مقدّس یکتا آفریدگار هستی را بر آنها نهاده‌اید، چیزی جز واژه‌های میان تهی و نامهای بی‌محتوا و عنوانهای فاقد حقیقت نیستند که خدا هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت درستی و پرستش آنها فرو نفرستاده است، پس شما با کدامین خرد و دلیل خردپسند آنها را می‌پرستید؟!
اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّٰهِ
فرمان و فرمانروایی تنها از آن خداست، از این رو پرستش نیز تنها ویژه اوست و پرستش هر چیز و هر کسی جز خدای یکتا و بی‌همتا نارواست و درخور شأن انسان نیست.
(صفحه 506)

106. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)

اشاره

يا صاحِبَىِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُما فَيَسْقى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِىَ الْأَمْرُ الَّذى فيهِ تَسْتَفْتِيانِ

ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است. (41 / یوسف)

گرچه با توجه به تناسب خواب‌هایی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو آزاد و کدام یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد. سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد:
«این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد.
جالب این که در این داستان می‌خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می‌خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خودکامگانند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها.
درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبّری نمی‌تواند چنین تناسب‌ها را در تعبیرش از نظر دور دارد. در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب.
(صفحه 507)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«صاحِب»: یار، رفیق، همدم، همراه و یاران پیامبران را نیز به همین تناسب «اصحاب» می‌گویند؛ چرا که در جنگ و صلح به همراه آن حضرت بودند.

قهرمان زیباترین داستانها، پس از دعوت به توحید و تقوا و هشدار از شرک و بیداد و بیان رسالت و آشکار ساختن دانشِ معجزه آسای خویش برای زندانیان، اینک به تعبیر خواب آنان می‌پردازد. نخست در بیان پیام و تعبیر خواب ساقی شاه می‌فرماید:
یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً
هان ای دو یار زندانی من! امّا تعبیر آن سه خوشه انگور و فشردن آنها آن است که یکی از شما سه روز دیگر در زندان خواهد بود و آغازین ساعات روز چهارم آزاد شده و به شغل و پُست گذشته‌اش باز می‌گردد و ساقی شاه می‌شود.
وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ
در روایت است که به جوان دوّم که آشپز ویژه دربار بود، گفت:
امّا تو بد خوابی دیدی و تعبیر آن سه زنبیلی که در خواب دیدی آن است که تنها سه روز در زندان خواهی بود و روز چهارم تو را به دار می‌آویزند و پرندگان از مغز سرت می‌خورند.
او هنگامی که این تعبیر را شنید، گفت:
من هرگز خوابی ندیده بودم و این خواب را به شوخی ساختم و گفتم.
یوسف در پاسخ او گفت:
قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ.
کار از کار گذشت و آنچه گفتم تحقّق خواهد داشت.
از این فراز دریافت می‌گردد که آنچه آن حضرت در تعبیر خوابها بیان می‌فرمود، از خبرهای غیبی و نهان بود که به او وحی می‌گردید، نه به سان تعبیر خوابهایی که پاره‌ای با توجّه به قراین و شواهد، از خود می‌سازند و می‌بافند.
(صفحه 508)

107. «وَ قالَ لِلَّذى ظَنَّ ...

آیه

«وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ»

ترجمه

و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت:
مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند.
(42 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

اما در این هنگام که احساس می‌کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی‌گناهی من ثابت گردد. اما این «غلام فراموشکار» آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می‌سپارند، به کلی مسأله یوسف را فراموش کرد. ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ) و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ). البته اینگونه دست و پا کردن‌ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می‌باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت.
در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود:
«من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید». (1) در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که
*****
1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.
(صفحه 509)
بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت:
«چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت:
پروردگار من. گفت:
چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ گفت:
پروردگار من. گفت:
چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟ گفت:
پروردگار من. گفت:
چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت:
پروردگار من. گفت:
چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت:
پروردگار من. گفت:

چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت:
پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت:
پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». (1)

توحید تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شؤن زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحّد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مُسَبِّبُ الْأَسْباب» می‌بیند و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می‌داند.

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولایی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی اللّه و مردم ستمدیده‌ای که در راه اللّه گام

*****

1- «مجمع البیان» ، جلد 5، صفحه 235.

(صفحه 510)

برمی‌دارند تکیه نماید و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امّت وسط است گام برندارند.

زندان تاريخچه بسيار دردناک و غم‌انگيزی در جهان دارد، بدترين جنايتكاران و بهترين انسانها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همين دليل زندان هميشه كانونی بوده است برای بهترين درس‌های سازندگی و يا بدترين بدآموزی‌ها. در زندانهايی كه تبهكاران دور هم جمع می‌شوند در حقيقت يک آموزشگاه عالی فساد تشكيل می‌شود، در اين زندانها نقشه‌های تخريبی را مبادله می‌كنند و تجربياتشان را در اختيار يكديگر می‌گذارند و هر تبهكاری در واقع درس اختصاصی خود را به ديگران می‌آموزد، به همين دليل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنايات خود ادامه می‌دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشكّل جديد، مگر اين كه ناظران بر وضع زندان مراقب اين موضوع باشند و با ارشاد و تربيت زندانيان آنها را كه غالبا افرادی پرانرژی و بااستعداد هستند تبديل به عناصر صالح و مفيد و سازنده بكنند و اما زندانهايی كه از پاكان و نيكان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشكيل می‌گردد كانونی است برای آموزش‌های عقيدتی و راه‌های عملی مبارزه و سازماندهی، اينگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد، تا بتوانند كوشش‌های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشكل سازند. يوسف كه در مبارزه با زن هوسباز، حيله گر و قلدری، همچون همسر عزيز مصر، پيروز شده بود، سعی داشت كه محيط زندان را تبديل به يک محيط ارشاد و كانون تعليم و تربيت كند و حتی پايه آزادی خود و ديگران را در همان برنامه‌ها گذارد. اين سرگذشت به ما اين درس مهم را می‌دهد كه ارشاد و تعليم و تربيت محدود و محصور در كانون معيّنی مانند مسجد و مدرسه نيست، بلكه بايد از هر فرصتی برای اين هدف استفاده كرد حتی از زندان در زير

(صفحه 511)

زنجيرهای اسارت. ذكر اين نكته نيز لازم است كه درباره سال‌های زندان يوسف گفتگو است ولی مشهور اين است كه مجموع زندان يوسف 7 سال بوده ولی بعضی گفته‌اند قبل از ماجرای خواب زندانيان 5 سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه يافت، سال‌هايی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پربار و پربركت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِضْع»: بخشی از زمان؛ همانگونه که به پاره‌ای از گوشت نیز؛ «بضعه» گفته می‌شود؛ و این بیان از همین باب است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی یُؤْذینی مَنْ آذاها ...» فاطمه «علیهاالسلام» پاره از وجود من است، هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد. (1)

سه روز گذشت و چهارمین روز فرا رسید و یوسف به آن کسی که از راه وحی می‌دانست که او از زندان آزاد خواهد شد، گفت دوست عزیز! نام مرا نزد سالارت ببر و از من سخن بگو و بی‌گناهی مرا به خاطرش بیاور.

یادآوری می‌گردد که واژه «ظَنّ» در اینجا به مفهوم یقین و علم است همانگونه که در این آیه شریفه نیز چنین است که می‌فرماید:

إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ ؛ (2) من یقین داشتم که به حساب خود خواهم رسید و حساب خود را دیدار خواهم کرد.

فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ.

به باور پاره‌ای منظور این است که:

امّا شیطان در آن شرایط، یاد و نام خدا را از یاد یوسف برد و او به جای یاری خواهی و چاره‌جویی از بارگاه خدا و جستن نجات خویش از آن سبب ساز، به دیگران توسّل جست و به آن جوان گفت:

هنگامی که نزد سالارت رفتی در مورد بی‌گناهی من نیز سخن بگو و با اینکه این کار شایسته مقام والای او نبود و زیبنده او بود که به سان همیشه به خدا توکل کند، یک لحظه این سخن به زبانش آمد و در نتیجه چند سال دیگر در زندان ماند.

در تفسیر آیه شریفه از دو امام راستین، حضرت سجاد و صادق علیهم‌السلام که درود

1. صَحیح بُخاری، ج 5، ص 21 و نیز به «فاطمة الزّهرا از ولادت تا شهادت» به ترجمه و نگارش همین قلم ص 281 مراجعه فرمایید.

2. سوره حاقَّه، آیه 20.

خدای بر آنان باد نیز همین مفهوم روایت شده است.

1 از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به جای پناه‌جویی و یاری خواهی از خدا، به سوی بنده ناتوان او دست توسّل گشود. عَجِبْتُ مِنْ اَخی یُوسُفَ کَیْفَ اسْتَغاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخالِقِ؟(1)
2 و نیز آورده‌اند که فرمود:
اگر یوسف این جمله را نگفته بود، این اندازه در زندان نمی‌ماند:
لَوْ لا کَلِمَتُهُ ما لَبِثَ فِی السِّجْنِ طُولَ ما لَبِثَ. (2)
«حَسَن» که این روایت را آورده است پس از بیان آن گریه کرد و گفت:
ما نیز چنین هستیم که وقتی فشار و مشکلی برایمان رخ می‌گشاید، به مردم دست توسل دراز می‌کنیم.
3 از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
در آن هنگام که یوسف این جمله را بر زبان آورد، فرشته وحی نزدش آمد و گفت:
هان ای یوسف عزیز! چه کسی تو را نیکوترین و زیباترینِ مردم آفرید؟ یا یُوسُفُ مَنْ جَعَلَکَ اَحْسَنَ النّاسِ؟
پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!
پرسید:
چه کسی تو را در میان برادرانت محبوب قلب پدرت قرار داد؟ قالَ: فَمَنْ حَبَّبَکَ اِلی اَبیکَ؟
پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!
پرسید:
چه کسی کاروان را به سوی تو گسیل داشت تا از قعر آن چاه نجات یابی؟
قالَ: فَمَنْ ساقَ اِلَیْکَ السَّیّارَةَ؟
پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!
پرسید چه کسی آن سنگی را که از پی تو به چاه افکندند، از تو دور ساخت؟
فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ الْحِجارَةَ؟
1. تفسیر طَبَری، ج 12، ص 132.
2. تفسیر سمرقندی، ج 2، ص 163.

پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!
پرسید چه کسی تو را از چاه نجات بخشید؟ قالَ: فَمَنْ اَنْقَذَکَ مِنَ الْجُبِّ؟
پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!

پرسید:

چه کسی وسوسه زنان هوسران را از تو دور ساخت؟ قال: فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ کَیْدَ النِّسْوَةِ؟

پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی!

فرشته وحی گفت:

یوسف عزیز، اینک پروردگارت می‌پرسد: پس چرا خواسته خود را به نزد بنده‌ای ناتوان بردی؟! به کیفر این کارت باید چند سال دیگر در زندان بمانی. (1)

و در روایات دیگری آمده است که یوسف در راه جبران این کار آنقدر گریست که در و دیوار با او به گریه درآمدند و زندانیان از گریه او به اندازه‌ای ناراحت و در رنج قرار گرفتند که پس از گفتگوی بسیار مقرّر شد که یوسف یک روز گریه کند و روز دیگر آرام باشد که آن روز برایش دردناک‌تر بود.

نیایش یوسف در زندان

1 از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
فرشته وحی بر یوسف فرود آمد و برای نجات او از زندان این دعا را به او آموخت که پس از هر نمازی آن را بخواند:
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ ارْزُقْنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا اَحْتَسِبُ. (2)
بار خدایا، برای من راه نجات و گشایشی پیش آور و از جایی که می‌اندیشم و یا نمی‌اندیشم روزی‌ام را ارزانی دار.
2 و نیز آورده‌اند که فرمود:
هنگامی که دوران زندان یوسف به سرآمد و لحظه آزادی فرا رسید، او چهره‌اش را بر زمین نهاد و نیایشگرانه گفت:
اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ وَجْهی عِنْدَکَ، فَاِنیّ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِوُجُوهِ آبائِیَ الصّالِحینَ
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 178.
2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 176.

اِبْراهیمَ وَ اِسْماعیلَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللّٰه عَنْهُ. (1)
بار خدایا اگر لغزشهایم حرمت؛ مرا نزد تو خدشه‌دار ساخته است، اینک به حرمت و آبروی پدران شایسته کردارم ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب به بارگاه تو روی می‌آورم و پس از این نیایش بود که خدای پر مهر وسیله نجات او را فراهم آورد.
«شُعَیْب» می‌گوید:
من به آن حضرت گفتم، آیا ما نیز می‌توانیم دعای یوسف را به هنگامه فشار گرفتاریها و برای نجات از آنها بخوانیم.
امام صادق علیه‌السلام فرمود:
شما می‌توانید این دعا را بخوانید:
اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ عِنْدَکَ وَجْهی فَاِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ الْأَئِمَّةِ. (2)
بار خدایا اگر گناهانم مرا در بارگاه تو بی‌آبرو ساخته است، اینک به آبرو و حرمت پیامبرت، پیامبر مهر و رحمت و به حرمت و آبروی علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان نور که درود خدا بر آنان باد رو به بارگاه تو می‌آورم و تو را می‌خوانم که مهر و رحمت و لطف خود را بر من فرو فرستی ...
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 178.

2. تفسیر قُمّی، ج 1، ص 345.
(صفحه 515)

108. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ
ملک گفت:
من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده‌ها بر سبزها پیچیدند و آن‌ها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (43/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف سال‌ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی و ارشاد و راهنمایی زندانیان و عیادت و پرستاری بیماران و دلداری و تسلّی دردمندان آنها بود. تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت. پادشاه مصر که می‌گویند نامش ولید بن رَیّان بود (و عزیز مصر وزیر او محسوب می‌شد) خواب ظاهرا پریشانی دید و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و از آنها خواست تا خوابش را تعبیر کنند

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رُؤْيا»: آنچه انسان در عالم خواب می‌بیند که بر سه بخش قابل تقسیم است:
1 خواب‌های رحمانی،
2 شیطانی،
3 خواب‌هایی که به وضعیت و شرایط بیننده خواب و باورها و اندیشه‌های او بازمی‌گردد.

در اين آيات قرآن شريف به ترسيم وسيله نجات و رهايى يوسف از زندان پرداخته
(صفحه 516)
و روشنگرى مى‌كند كه وقتى دعاى يوسف به هدف اجابت رسيد و گشايش كار او نزديک گرديد، فرمانرواى مصر خواب هراس انگيز و سرنوشت سازى ديد؛ و چون همه دانشوران و سياستمداران از تعبير آن خواب عجيب فرو ماندند، دگر باره نام فراموش شده يوسف، آن زندانى بى‌گناه، نخست در محافل سياسى و اجتماعى و آنگاه در همه جا به ميان آمد و از پى آن خار و خاشاكهاى باطل و بيداد كنار رفت و خورشيد حقيقت پديدار شد.
قرآن در بيان اين فراز از سرگذشت درس آموز يوسف مى‌فرمايد:
وَ قالَ الْمَلِكُ إِنِّى أَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ
و پادشاه گفت:
من در خواب هفت گاو چاق و فربه ديدم ...
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ
كه هفت گاو لاغر ديگر آنها را مى‌خورند و گاوهاى چاق به گونه‌اى در شكم گاوهاى لاغر قرار گرفتند كه ناپديد شدند.
وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ
و نيز در خواب هفت خوشه سبز را ديدم كه دانه بسته و بار گرفته بود و هفت خوشه خشک ديگر ديدم كه آنها را درويده بودند و اين خوشه‌هاى خشک به دور خوشه‌هاى سبز پيچيده شده به طورى كه آنها را نابود ساخت.
آنگاه گفت:
يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونى فى رُءْيایَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ.
هان اى بزرگان، اينک آنچه را من در خواب ديدم تعبير كنيد و پيام آن را باز گوييد.
پاره‌اى بر آنند كه او افسونگران و كاهنان را گرد آورد و خواب خويش را براى آنان باز گفت و از پى آن، آنان را مخاطب ساخت و گفت:
هان اى بزرگان! اگر تعبير خواب مى‌دانيد، اينک درباره خواب من نظر دهيد.
(صفحه 517)

109. «قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ...

آیه

«قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِينَ»

ترجمه

گفتند:
خواب‌های پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خواب‌ها آگاه نیستیم.
(44 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَضْغاث» جمع «ضِغْث» به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و «اَحْلام» جمع «حُلُم» به معنی خواب و رؤیا است، بنابراین «اَضْغاثُ اَحْلامٍ» به معنی خواب‌های پریشان و مختلط است، گویی از بسته‌های گوناگونی از اشیاء متفاوت تشکیل شده است و کلمه «الاَحْلام» که در جمله «ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الْأَحْلامِ بِعالِمینَ» آمده و با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تأویل اینگونه خواب‌ها نیستیم.
ذکر این نکته نیز لازم است که که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود و لذا آن را جزء خواب‌های پریشان محسوب داشتند، چه این که خواب‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کردند:
خواب‌های معنی‌دار که قابل تعبیر بود و خواب‌های پریشان و بی‌معنی که تعبیری برای آن نداشتند و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می‌دانستند، به خلاف خواب‌های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می‌دیدند. این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت‌کننده‌ای را در آینده پیش‌بینی می‌کردند و آن چنان که معمول حاشیه‌نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می‌کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر ملوکانه» گردد و آن چه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومت‌های جبار. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب‌های پریشان متهم سازند، در حالی که معمول این حاشیه‌نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی‌معنی شاه، فلسفه‌ها می‌چینند و تفسیرهای کاشف دارند.
ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال و نگران یافتند و او حق
(صفحه 518)
داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند و همچنین خوشه‌های خشک. آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟ لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند یعنی نگران نباش، مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب‌ها دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَضْغاث»: خواب‌های آشفته و پریشان.
«اَحْلام»: چیزی که انسان در خواب می‌بیند.
قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام
به باور «کلبی» منظور این است که آنان گفتند:
اینها خوابهای باطل و بی‌اساس است.
اما «قتاده» می‌گوید:
اینها خواب‌های آشفته و دروغی است که پیام و تعبیر ندارد.
وَ ما نَحْنُ بِتَأْويلِ الْأَحْلامِ بِعالِمينَ
و ما به تعبیر اینگونه خواب‌های آشفته و باطل آگاهی نداریم و تنها می‌توانیم خواب‌های درست را تعبیر کنیم.
شگفت این جاست که به خواست خدا، همین خواب و ناتوانی و نادانی دانشوران و کاهنان و افسونگرانِ فراخوانده شده، سبب نجات یوسف گردید؛ چرا که ساقی شاه در این هنگام به یاد یوسف افتاد و به شاه گفت:
سرورم در آن رویدادی که من و آشپزِ اعدام شده به زندان رفتیم، در زندان خوابی دیدیم که جوانمردی خوابهای ما را تعبیر کرد و شگفت این بود که درست همانگونه که او پیشگویی و تعبیر نموده بود پیش آمد؛ اینک اگر اجازه می‌دهید به نزد او بروم و تعبیر خواب شما را از او جویا گردم و جواب آن را برایتان بیاورم.
(صفحه 519)

110. «وَ قالَ الَّذی نَجا ...

آیه

«وَ قالَ الَّذى نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُونِ»

ترجمه

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود و بعد از مدتی متذکر شد، گفت: من تأویل آن را به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ (آن جوان زندانی بفرستید). (45 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری در گوشه این زندان، مردی روشن ضمیر و باایمان و پاکدل زندگی می‌کند که قلبش آیینه حوادث آینده است، او است که می‌تواند پرده از این راز بردارد و تعبیر این خواب را بازگو کند. جمله «فَأَرْسِلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می‌خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد. این سخن وضع مجلس را را دگرگون ساخت و همگی چشم‌ها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه قدر زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فورا گزارش دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُمَّة»: به «گروه» و نیز به بخشي از زمان يا مدت گفته مي‌شود.
وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُونِ.
و از آن دو زندانی جوان و هم بند یوسف، آن کسی که نجات یافته و پس از چندی به تناسب خواب شاه خاطره زندان و سفارش یوسف را به یاد آورده بود، به شاه و درباریان گفت:
اگر اجازه دهید من شما را از پیام آن آگاه می‌سازم. پس برای فراهم آوردن پاسخ و تعبیر این خواب، وسیله دیدار مرا با یوسف در زندان فراهم سازید.
(صفحه 520)

111. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنا ...

آیه

«یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ»

ترجمه

یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خوردند و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم بازگردم تا آنها آگاه شوند. (46 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ساقی به زندان آمد به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی‌وفایی فراوان کرده بود اما شاید می‌دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند. کلمه «النّاس» ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس، در بین مردم پخش شده بود و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«عَجْف»: لاغر شدن. مذکّر این واژه «اَعْجَف» و مؤنث آن «عَجْفاء» و جمع آن «عِجاف» است.
پس از این مرحله بود که او با سفارش شاه به زندان آمد و بی‌درنگ به سراغ یوسف رفت و گفت:
یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ
هان ای یوسف! ای مرد بسیار راستگو که هر چه می‌گویی درست است. ...
أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ
در مورد خواب شاه چه می‌گویی که او در عالم رؤیا هفت گاو لاغر را دیده است که هفت گاو فربه را می‌خورند و نیز هفت خوشه سبز را نگریسته است که هفت خوشه خشکیده بر آنها پیچیده و نابودشان ساخته‌اند؟
لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ
نظر خود را در مورد این خواب به من بگو، باشد که نزد شاه و درباریان و دانشوران
(صفحه 521)
و کاهنان وامانده که برای تعبیر خواب فراخوانده شده‌اند باز گردم و آن را بیان کنم و بدین وسیله آنان به دانش و کمال تو پی برند و از زندان نجات یابی.

یوسف که خود را پاسخگوی پرسش مردم می‌دانست و از نعمت گرانِ دانش و بینشی ژرف برخوردار بود، بی‌هیچ گله‌ای از یار زندانی فراموشکار گفت:
قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنينَ دَأَباً
امّا آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشکیده، سالهای خشکسالی و سختی است که در پیش خواهید داشت و آن هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز نیز نشانگر سالهای پربرکت و پر نعمتی است که پیش از آن دوران پر مخاطره در پیش است. شما هفت سال پیاپی را که در پیش است بر اساس سبک و روش همیشه خود، مزرعه‌ها و زمینهای حاصلخیز را زیر کشت می‌گیرید و همه را می‌کارید.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
شما هفت سال با تلاش و کوشش بسیار زراعت می‌کنید؛ چرا که واژه «دَأَبا» به باور پاره‌ای به مفهوم کوشش است.
فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ
.
و آنچه را می‌دروید مگر اندکی از آن را که مورد نیاز شماست و می‌خورید در همان خوشه خودش، بی‌آنکه از پوست جدا کنید به انبارها و سیلوها بسپارید.
یوسف بدان دلیل دستور داد دانه‌ها و گندم‌های اضافه بر مصرف کشور را به صورت خوشه‌ها به انبارها بسپارند که دانه و گندم هنگامی که در خوشه باشند از فسادپذیری محفوظتر و سالم‌تر خواهند بود.
به باور پاره‌ای یوسف بدان جهت چنین دستوری به آنان داد که گندم و همانند آن تا زمانی که در خوشه است اگرچه زمان بسیاری بر آن بگذرد کرم و دیگر حشرات به آنها آسیب و زیانی نمی‌رسانند، امّا هنگامی که از خوشه بیرون آمدند، در معرض آسیب قرار می‌گیرند.
(صفحه 522)

112. آیه (سالهای قحطی و سختی)

اشاره

قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنينَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَليلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ

گفت:

هفت سال با جدّیت زراعت می‌کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید (و ذخیره نمایید). (47 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَأْب» در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می‌شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می‌دهید این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه‌جویی نمایید. به هر حال یوسف بی آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فورا خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«دَأْب»: شیوه و روش و به مفهوم جدّیّت و تلاش در کار نیز آمده است.
آنگاه هشدار داد که:
ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ
امّا بدانید که پس از آن هفت سال پر نعمت و پربرکت، هفت سال سخت بر شما خواهد آمد که در آن مدت مردم و کشورتان دچار خشکسالی و قحطی می‌گردند.
یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ.
و در آن سالهای سخت، هر آنچه را به سیلوها و انبارها سپرده‌اید جز اندکی را که پس‌انداز می‌کنید همه را خواهند خورد.
و اگر طبق برنامه رفتار کنید، با موفقیت و پیروزی، خود و جامعه خود را از قحطی و بلا رها ساخته‌اید و به ساحل آسایش و نعمت خواهید رسید.
(صفحه 523)

113. «ثُمَّ يَأْتى مِنْ بَعْدِ ...

آیه

«ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ»

ترجمه

پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آن چه را شما برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. (48 / یوسف)
ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ وَ فیهِ یَعْصِرُونَ
سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصیر (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند. (49 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چه قدر حساب شده بود گاو در افسانه‌های قدیمی سنبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخایر سال‌های قبل استفاده کرد و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه‌های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می‌داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می‌یابد و طبعا سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود و بنابراین باید به فکر بذر آن سال‌ها هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند. در حقیقت یوسف یک معبّر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و چنان که خواهیم دید این تعبیر توأم با راهنمایی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خودکامگان. بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می‌دهد که قدرت خداوند بیش از آن چه ما فکر می‌کنیم می‌باشد او است که می‌تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار
(صفحه 524)
زمان خود دیده می‌شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهایی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سال‌ها زجر و مصیبت رهایی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد و باید به یاد خاطره خواب زندان خودش بیفتد و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می‌آفریند، آری به چنین خدایی باید دل ببندیم. خواب‌های متعددی که در این سوره به آن اشاره شده از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان، تا خواب فرعون مصر و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می‌دادند نشان می‌دهد که اصولاً در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می‌شد. مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته‌ترین

دانش‌های زمان باشد تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی.

در مسائل اقتصادى تنها موضوع «توليد بيشتر» مطرح نيست، گاهى «كنترل مصرف» از آن هم مهم‌تر است و به همين دليل در دوران حكومت خود، سعى كرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت كنترل كند تا بتواند قسمت مهمى از توليدات كشاورزى را براى سال‌هاى سختى كه در پيش بود، ذخيره نمايد. در حقيقت اين دو از هم جدا نمى‌توانند باشند، توليد بيشتر هنگامى مفيد است كه نسبت به مصرف كنترل صحيح‌ترى شود و كنترل مصرف هنگامى مفيدتر خواهد بود كه با توليد بيشتر همراه باشد. سياست اقتصادى يوسف در مصر نشان داد كه يک اقتصاد اصيل و پويا نمى‌تواند هميشه ناظر به زمان حال باشد، بلكه بايد «آينده» و حتى نسل‌هاى بعد را نيز دربرگيرد و اين نهايت خودخواهى است كه ما تنها به فكر منافع امروز خويش باشيم و مثلاً همه منابع موجود زمين را غارت كنيم و به هيچ وجه به فكر
(صفحه 525)
آيندگان نباشيم كه آنها در چه شرايطى زندگى خواهند كرد، مگر برادران ما تنها همين‌ها هستند كه امروز با ما زندگى مى‌كنند و آنها كه در آينده مى‌آيند برادر ما نيستند. جالب اين كه از بعضى از روايات چنين استفاده مى‌شود كه يوسف براى پايان دادن به استثمار طبقاتى و فاصله ميان قشرهاى مردم مصر، از سال‌هاى قحطى استفاده كرد، به اين ترتيب كه در سال‌هاى فراوانى نعمت، مواد غذايى از مردم خريد و در انبارهاى بزرگى كه براى اين كار تهيه كرده بود ذخيره كرد و هنگامى كه اين سال‌ها پايان يافت و سال‌هاى قحطى در پيش آمد، در سال اوّل مواد غذايى را به درهم و دينار فروخت و از اين طريق قسمت مهمى از پول‌ها را جمع آورى كرد، در سال دوم در برابر زينت‌ها و جواهرات (البته به استثناى آنها كه توانايى نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپايان و در سال چهارم در برابر غلامان و كنيزان و در سال پنجم در برابر خانه‌ها و در سال ششم در برابر مزارع و آب‌ها و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه‌اى) به آنها بازگرداند و گفت هدفم اين بود كه آنها را از بلا و نابسامانى رهايى بخشم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ
پس از هفت سال سختی و قحطی، دگر باره سالی پر برکت و خوش فرا می‌رسد که در آن برای مردم باران می‌بارد و به لطف خدا فراوانی و گشایش روی می‌آورد.
به باور پاره‌ای واژه «یُغاثُ» از «غَوْث» و «غِیاث» برگرفته شده و منظور این است که:
پس، از پی آن سالهای سخت، سالی خوش و پر نعمت فرا می‌رسد و مردم از قحطی و گرفتاری نجات می‌یابند.
وَ فیهِ یَعْصِرُونَ.
به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که در آن سال، نعمت‌ها بسیار می‌گردد و مردم میوه‌های گوناگون و دانه‌های روغنی همچون انگور، زیتون، کنجد و ... می‌فشارند و آب میوه و روغن آنها را می‌گیرند.
(صفحه 526)
گفتنی است که آخرین فراز آیه شریفه فراتر از تعبیر خواب شاه بود که یوسف بیان فرمود و این از خبرهای غیبی از جانب خدا بود تا افزون بر دانش و فرزانگی که از پیش به او ارزانی شده است، نشانه دیگری بر رسالت آن حضرت و معجزه جدیدی بر پیامبری و دعوت توحیدیش باشد.
«بلخی» می‌گوید:
تعبیری که یوسف برای خواب فرمانروای مصر نمود، نشانگر بی‌اساس بودن گفتار کسانی است که می‌گویند:
تعبیر خواب همان است که در مرحله و مرتبه نخست تعبیر می‌شود نه مراحل بعد؛ چرا که اگر این گفتار درست بود، پس از آنکه افسونگران و کاهنان و سیاستمداران، خواب شاه را خوابهایی آشفته و پریشان تعبیر کردند، دگرباره یوسف آن را تفسیر و تعبیر نمی‌فرمود و از پیام واقعی آن خبر نمی‌داد.
(صفحه 527)

114. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ

ملک گفت:

او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت:

به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است. (50 / یوسف)

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیان را مجذوب خود ساخت. او می‌بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده است. او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «دستور داد که او را نزد من آورید» (وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ). «ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت:
من از زندان بیرون نمی‌آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست‌های خود را بریدند به چه دلیل بود» (فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ). او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لااقل یک متّهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد و پس از تبرئه سربلند آزاد گردد و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر
(صفحه 528)
را نیز ثابت کند که در دربار و زیرش چه می‌گذرد؟ آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب این که یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُول
اما هنگامی که فرستاده شاه نزد یوسف آمد تا او را به کاخ ببرد، او از رفتن خودداری کرد و گفت:
تا زمانی که آن پرونده ساختگی مورد تحقیق و رسیدگی عادلانه قرار نگیرد و خیانتکار و پاکدامن شناخته نشوند و دامان پاک او از تهمت و دروغ تطهیر نگردد، نه از زندان بیرون خواهد رفت و نه به دعوت شاه پاسخ مثبت خواهد داد!
قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ
بر این اساس بود که آن حضرت به فرستاده شاه گفت:
اینک نزد سالارت برو و از او بپرس سرگذشت آن زنانی که دست‌های خود را به جای برگرفتن پوست میوه بریدند، چه بود؟ و چرا آنان در کاخ عزیز گرد آمدند؟ و بدین وسیله از شاه درخواست کن تا داستان آن ضیافت و زنان مورد اشاره را مورد رسیدگی و تحقیق عادلانه قرار دهد و از من به خاطر آن تهمت‌ها و دروغ‌ها اعاده حیثیت گردد و پاکدامنی و درستکاری‌ام اعلان شود تا آنگاه به دیدار او بیایم.
از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که یوسف به خاطر رعایت ادب و اخلاق و به دلیل بزرگواری خود، در شکایت و درخواست تحقیق و رسیدگی به آن
(صفحه 529)
پرونده ساختگی، نامی از بانوی کاخ نبرد؛ چرا که او زن پیشوای کشور یا وزیر و جانشین او بود؛ از این رو یوسف موضوع را به صورت کلی طرح کرد و او را نیز در شمار زنان شمرد. اما پاره‌ای بر آنند که آن حضرت نام زلیخا را در شمار آن زنان نیز قرار نداد؛ چرا که منظور او احضار زنان بود و آنان بودند که گواه پاکدامنی و قداست یوسف و شاهد اعتراف به گناه زلیخا در آن ضیافت بودند و به همین جهت پس از فراخوانده شدن آنان و آشکار شدن حقیقت بانوی کاخ در برابر شاه لب به اعتراف گشود و گفت اینک حقیقت آشکار گردید. «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق ...»
و نیز آیه شریفه نشانگر آن است که این تنها زلیخا نبود که آن تهمت سهمگین را به یوسف زده بود، بلکه آن زنان نیز پس از شکست در برابر پایمردی و قداست و خویشتن‌داری یوسف، به منظور انتقام از او این اتهام ناروا را بر او وارد آوردند و هر کدام برگی دروغ بر آن پرونده ساختگی افزودند.
«ابن عباس» در این مورد می‌گوید:

اگر یوسف آن روز پیش از آنکه شاه را به بی‌گناهی و پاکدامنی خویش مطمئن سازد، از زندان بیرون می‌آمد، پیوسته کدورتی از او در دل شاه باقی می‌ماند و او را فردی می‌پنداشت که در اندیشه گناه و خیانت به ناموس وی بود و یوسف حاضر نبود که به این بها از زندان آزاد گردد؛ از این رو درخواست تحقیق و پافشاری در رسیدگی به موضوع نمود تا با روشن شدن حقیقت، کدورت و زنگارهای آن همه دروغ و تهمت از دلها زدوده شود و او با سرفرازی و سربلندی در جامعه ظاهر گردد.
...
(صفحه 530)
إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ .
به راستی که پروردگار من به بازیگری و نیرنگ زنان داناست و او می‌تواند پاکدامنی مرا روشن و آشکار سازد.
و به باور «ابو مُسلِم» ، منظور این است که:
عزیز مصر که من آن زمان به صورت برده در خانه او بودم خودش از بازیگری و نقشه زنان آگاه است و می‌داند که من از این تهمت‌ها پاک و پاکیزه‌ام و بدین وسیله یوسف روشنگری می‌کرد که از او نیز گواهی بخواهید تا حقیقت آشکار گردد.
امّا به باور ما دیدگاه نخست در مورد آیه شریفه با موقعیت و مقام والای یوسف بهتر و مناسب‌تر است.
(صفحه 531)

115. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)

اشاره

قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقينَ

(ملک آن‌ها را احضار کرد و) گفت:

جریان کار شما، به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، چه بوده؟ گفتند:

منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم(در این هنگام) همسر عزیز گفت:

الان حق آشکار گشت، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است. (51 / یوسف)

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علوّ همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد، لذا فورا به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت:
«بگویید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟» (قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ). راست بگویید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ در اینجا وجدان‌های خفته بیدار آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند «و گفتند:
منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم» (قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ). همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقّت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی آن که کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سربسته
(صفحه 532)
سخن گفته است. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد: «فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم و او راستگو است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ» (قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَطْب: رویداد و پیشامد بزرگ.
«حَصْحَصَ الْحَقُّ»: این واژه به باور «زَجّاج» از ریشه «حِصَّه» برگرفته شده و منظور این است که:
«سَهم» و «حِصّه» حق از باطل جدا گردید. امّا به باور دیگران، تکرار «حَصّ» است همانند «كَفْكَفَ» که تکرار «كَفّ» می‌باشد. این واژه از «حَصَ الشَّعْر» می‌باشد که به مفهوم کندن مو از سر و جدا ساختن آن از بیخ و ریشه است و در آیه شریفه منظور این است که حق از باطل جدا شد.
با رسیدن درخواست یوسف به شاه، او نیز خردمندانه و با شهامت عمل کرد و بی‌درنگ زنان را فراخواند و در آن نشست حسّاس و سرنوشت‌ساز رو به آنان کرد و گفت:
قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ
سرگذشت شما آنگاه که به سراغ یوسف رفتید و با وسوسه و نرمی و ظرافت زنانه خواسته خویش را از او خواستید چه بود؟ اینک واقعیت را آنگونه که روی داده است برایم باز گویید.
قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
آنان گفتند:
پناه بر خدا! ما هیچ بدی و لغزشی در او سراغ نداریم و او پاک و پاکدامن است. بدین وسیله همه آنان لب به بیان حقیقت گشودند و یک صدا اعتراف کردند که او ستمدیده است و بر اساس یک اتهام و پرونده ساختگی به زندان افکنده شده است.
قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق
و در این هنگام بانوی کاخ نیز بی‌آنکه مورد پرسش قرار گیرد، گفت:
هم اکنون
(صفحه 533)
حقیقت آشکار گردید و درست از نادرست جدا شد.
ٌ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقينَ.
واقعیت این است که من با هزاران نقشه و کرشمه به سراغ او رفتم و او در گفتارش که مرا لغزشکار و گناهکار می‌خواند راستگوست.
این اعتراف به حق و اقرار به صداقت و راستگویی و درستکاری و امانت یوسف بدان دلیل بود که آن زن دیگر از وسوسه پذیری یوسف نا امید شده بود؛ و خدای فرزانه برای اینکه در مورد پاکدامنی و قداست یوسف هیچ جای تردید نماند، به گونه‌ای دلها را دگرگون ساخت که بانوی کاخ نیز لب به

بیان حقیقت گشود و با گواهی دادن به پاکدامنی و قداست یوسف، او را از راستگویان و شایسته کرداران عنوان دارد.
(صفحه 534)

116. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ ...

آیه

«ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ»

ترجمه

این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند. (52 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت (بنابراین که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضاء می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست این که:
وجدانش و احتمالاً بقایای علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصا با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

«کَیْد»: نقشه کشیدن در نهان برای زیان وارد آوردن به دیگران.
در ادامه سخن در این مورد، قرآن شریف به گفتار یوسف باز می‌گردد و می‌فرماید:
ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ
این برگرداندن فرستاده شاه و بیرون نیامدن از زندان و درخواست تحقیق و رسیدگی عادلانه به آن پرونده دروغین و ساختگی و پیشنهاد احضار و بازجویی از زنان، به خاطر آن بود که شاه یا عزیز مصر بداند که من پشت سر او و در نهان هرگز در اندیشه خیانت به او نبوده‌ام. این تفسیر از آیه شریفه، دیدگاه گروهی از مفسّران از جمله «حَسَن» ، «مُجاهِد» «قَتاده» و «ابو مُسلم» است.
(صفحه 535)
وَ أَنَّ اللّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ.
و خدا مکر و نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند.
گوینده همان گفتار، در ادامه سخن خویش افزود:
وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ
و من نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش آدمی او را بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد.
به باور بیشتر مفسّران، این بیان نیز از یوسف است.
یادآوری می‌گردد که «الف و لام» در واژه «اَلنَّفْس» ممکن است برای جنس باشد، که همه نفسهای آدمیزادگان این گونه‌اند و یا ممکن است برای عهد باشد بدین معنا که:
نفس من این گونه است.
اِلاّ ما رَحِمَ رَبّی
مگر کسی که خدا به او مهر و رحمت آورد و به لطف خود او را از لغزش و گناه حفظ کند.
در این فراز «ما» را بیشتر مفسّران به معنای «من» گرفته‌اند، همانگونه که در برخی آیات، از جمله: «ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ ...» (1) به این معنا آمده است.
گفتنی است که آن کسانی که آیه شریفه را گفتار یوسف می‌دانند، بر این عقیده‌اند که منظور آن حضرت از این بیان، کشش طبیعی و انسانی است، نه گناه و یا آهنگ آن؛ و منظور این است که:
من نفس خویشتن را از کشش طبیعی و تمایل بشری تبرئه نمی‌کنم و مدعی آن نیستم که بر اساس طبیعت خویش از گناه و لغزش دوری

جستم، بلکه به مهر و لطف خداست که من در برابر وسوسه‌ها و تمایلات و خواهشهای نفس، تزلزل ناپذیرم و اندیشه گناه نیز به دل راه نمی‌دهم.
اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ.
راستی که پروردگار من نسبت به بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است.
1. سوره نِساء، آیه 3.
(صفحه 536)

117. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسى ...

آیه

«وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحیمٌ»

ترجمه

من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است. (53 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). «مگر آن چه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (اِلاّ ما رَحِمَ رَبّی) و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ). انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا می‌شود، به خصوص این که بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند. پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبّه و بیداری است. خلاصه این که ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تَنَبُّه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد. در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی‌گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه و این است مفهوم جمله «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از آن جا که گمان نمی‌کرد به او روزی می‌دهد). تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیّت تو را بر باد دهند.

شکست‌هایی که سبب بیداری است

(صفحه 537)

شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهرا شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می‌آید، اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌درد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود. همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تَنَبُّه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آن که یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت:
«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِالَّذی جَعَلَ الْعَبیدَ مُلُوکا بِطاعَتِه وَ جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبیدا بِمَعْصِیَتِه: حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (1) خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی و از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها نیک‌بختی خود را پیدا می‌کنند. البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی‌مایه‌اند به هنگام شکست یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می‌گیرد و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می‌روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند.

حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است

دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا این که فرستاده ملک بازگردد و تحقیق کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی‌گناهیش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است و این درسی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده.

*****

1- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 554.

(صفحه 538)

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرایز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است.
نخست «نفس امّاره» نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشاند و لذا اَمّارَه‌اش گفته‌اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می‌کوبد و شکست می‌دهد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختی‌های انسان از آن است.
مرحله دوم «نفس لَوّامَّة» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرایز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فورا پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد و دل و جان را با آب توبه می‌شوید و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنّت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: «لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ: سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنش‌گر».
مرحله سوم «نفس مُطْمَئِنَّة» است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند، چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرایز نفسانی در برابر آن توانایی چندانی ندارند. این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوس‌های بزرگ حکومت می‌کند، اقیانوس‌هایی که حتی در برابر سخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود
(صفحه 539)
نمایان نمی‌سازند. این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آن هایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سال‌ها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده‌اند. این همان

است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشاره می‌کند آن جا که می‌گوید:
«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی: ای نفس مطمئن و آرام بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو و داخل در زمره بندگان خاص من شو و در بهشتم گام نه».
پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس «اَمّارَه» را به «لَوّامَه» و از آن به مرحله نفس «مُطْمَئِنَّة» ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سختی‌ها شکیبا و بردبار باشیم.
خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس‌های سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فرا راه ما قرار ده.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدیده شگفت انگیز رؤیا

از پدیده‌های شگفت انگیز جهان آفرینش پدیده عجیب خواب است که قرآن آن را از نشانه‌های قدرت آفریدگار هستی عنوان می‌سازد و از آن عجیب‌تر پدیده دیگری به نام رؤیا و خواب دیدن و تماشای مناظر گوناگون و صحنه‌های هیجان انگیز و یا هولناک در عالم خواب است.
از دیرباز این پرسش در میان اندیشمندان مطرح بوده است که پدیده خواب یا رؤیا چیست و از کجا خبر می‌دهد؟ از گذشته یا حال یا آینده؟ از ضمیر آشفته انسان؟ از آرزوهای بر باد رفته او؟ از کجا؟ و چه پیامی دارد؟
آیا دیدن مناظر زیبا و دل‌انگیز یا صحنه‌های نفرت بار و غم‌انگیز در عالم خواب
(صفحه 540)
که کم و بیش همه دیده‌اند و برای همه تجربه شده است ثمره تلاش و فعالیت و کارهای روزانه و مشکلات گوناگونی است که انسان با آنها رو به روست و شب هنگام هم در عالم خواب در برابر دستگاه گیرنده بهت‌آور روان و روح او خودنمایی می‌کند و یا این صحنه‌ها انعکاس انبوهی از آرزوهای بر باد رفته، تمایلات ارضا نشده، خواسته‌های سرکوب گشته و بیم و امیدهایی است که جامه عمل نپوشیده و بدین‌گونه خود را نشان می‌دهد؟
آیا پدیده خواب و رؤیا نتیجه وحشت و ترس از فرد یا گروه یا پدیده دیگری است که انسان در عالم خواب با قیافه کریه یا منظره زشت آنان رو به رو می‌گردد؟ و یا نه؟ بلکه پدیده‌ای است که از آینده خبر می‌دهد و دستگاه حساس و پیچیده گیرنده روان انسان به سبک ناشناخته‌ای از رویدادهای آینده دور و نزدیک عکس و خبر تهیه نموده و پاره‌ای از آنها بدین صورت خود را در عالم رؤیا نشان می‌دهند؟ کدام یک؟

انواع خواب‌ها

در پاسخ این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده و خوابها به انواع مختلفی تقسیم گردیده است، امّا آنچه قابل تردید نیست، این است که پاره‌ای از خوابها تجسّم صحنه‌های گوناگون و روزانه است.
پاره‌ای خوابهای پریشانی است که با وضعیت سلامت و یا بیماری و بهداشت و تغذیه او ارتباط دارد، امّا برخی از خوابها از آینده پیام دارد که نمونه‌های بارز آن عبارتند از:
خواب یوسف (1)
خواب ابراهیم (2)
خواب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله (3)
1. سوره یوسف، آیه 4.
2. سوره صافات، آیه 102.
(صفحه 541)
خواب فرمانروای مصر (1)
و خواب دو جوان زندانی (2)

رؤيا در روايات

در رواياتی رسيده نيز پديده رؤيا مورد توجّه قرارگرفته و به سه نوع تقسيم شده است:
از پيامبر گرامی صلی الله عليه و آله آورده‌اند كه فرمود:
اَلرُّؤْيا ثَلاثَةٌ: بُشْرى مِنَ اللّهِ،
وَ تَحْزينٌ مِنَ الشَّيْطانُ،
وَ الَّذى يُحَدِّثُ بِهِ الاِنْسانُ نَفْسَهُ فَيَراهُ فى مَنامِهِ. (3)
خواب‌ها بر سه گونه‌اند:
1 خواب‌هايی كه نويد و پيام از آينده دارد و بشارتی از سوی خداست.
2 خواب‌هايی كه از سوی شيطان است و مفهوم و پيامی ندارد.
3 و ديگر خواب‌هايی كه انعكاس آرزوها و ثمره مشكلات زندگی است كه انسانها در فكر و ذهن خويش می‌پرورند و آنگاه آنها را در خواب می‌بينند.
با اين بيان، برخی از خواب‌ها از آينده خبر می‌دهد.

قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات

اشاره

در قرآن شریف از سه نفس یا سه مرحله از نفس انسان سخن رفته و آن گونه که شایسته و بایسته است به او هشدار و رهنمود داده شده است:

الف: «نفس امّاره» یا غرایز و کشش‌های سرکش

قرآن بر این نکته هشدار می‌دهد که غرایز و تمایلات و احساسات و عواطف انسان، کشش‌هایی هستند که او را کور و کر به سوی خواستن لذّتها و رسیدن به خواهش‌ها و هواها فرمان می‌دهند و در این راه نه مرزی می‌شناسند و نه حقی و این

1. سوره فتح، آیه 27.
2. سوره یوسف، آیه 43.
3. سوره یوسف، آیه 36.
4. بِحارالانوار، ج 14، ص 441.

خاصیت آنهاست. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی (1)» و من هرگز نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش و وسوسه‌گر انسان بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارم بر او رحمت آورد.

ب: «نفس لَوّامه» یا وجدان بیدار

قرآن از مرحله دیگر و از نفس دیگری یاد می‌کند که بر خلاف نفس امّاره نه تنها به گناه و زشتی و تباهی فرمان نمی‌دهد و کور و کر نیست، بلکه گویی در برابر آن است و افزون بر اینکه در برابر گناه و طغیان و سرکش و زشتکاری‌های «نَفْس اَمّاره» مقاومت می‌کند، انسان را به خاطر بیدادگری و گناه مورد سرزنش قرار داده و سخت نکوهشش می‌کند و او را تا بیداری و توبه و جبران یا تصمیم بر آن آرام نمی‌گذارد.
«لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ...» (2)
سوگند به روز رستاخیز و سوگند به «نفس لوّامه» و وجدان بیدار و سرزنشگر انسان.

ج: «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان

و نیز از «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله دیگری خبر می‌دهد که این نشانگر اوج کمال و جمال و آراستگی انسان به ارزش‌ها و پیراستگی او از ضد ارزش‌ها و مرحله آرامش و وقار و شکوه معنوی انسان است. مرحله‌ای است که نه غرایز و تمایلات و کششها او را به بیراهه می‌کشد و طوفان در وجودش به راه می‌اندازد و نه شیطانهای گوناگون و نه ابلیس؛ چرا که او ساخته شده است.

«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ ...» (3)

هان ای نفس آرامش یافته، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد ...

مراحل سه‌گانه

بر خلاف پندار پاره‌ای که این سه مرحله از نفس انسان را سه نفس جداگانه پنداشته‌اند، به باور دانشمندان اخلاق، این یک نفس است که می‌تواند این سه مرحله

1. سوره یوسف، آیه 53.
2. سوره قیامت، آیه 1 2.
3. سوره فَجْر، آیه 27 30.

(صفحه 543)

را داشته باشد؛ چرا که در مرحله نخست که مرحله عدم رشد فکری و عقلی و دینی و اخلاقی است، این نفس به سان دیکتاتور خودکامه‌ای که در یک کشور خود را مرز ناشناس می‌نگرد، به صورت حاکم مطلق در سازمان وجود بشر عمل می‌کند و هیچ مانع و مرزی برای خود نمی‌نگرد و اگر سوسویی از چراغ خرد و فطرت و وجدان بیابد، آن را خاموش می‌سازد.

در مرحله دوّم که مرحله پس از آموزش و پرورش و شکوفایی خرد و فرهنگ و بینش و ایمان اوست، در میدان عقل و نفس گاه به این سو و گاه به آن سو کشیده می‌شود، امّا به دلیل مجهّز شدن نفس به ایمان و وجدان بیدار و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، کفه سنگین به سود خرد و وجدان می‌چربد و لغزش و گناه را محکوم و گاه انسان را به توبه و جبران فرا می‌خواند.

و در مرحله سوّم که اوج انسانیت و شکوفایی و طراوت وصف ناپذیر فطرت وجدان، خرد و کمال انسانی است، کشتی نفس به ساحل آرامش ایمان و تقوا و آگاهی و بینش ژرف و وصف ناپذیری می‌رسد که دیگر وسوسه نفس امارّه در او اثر نمی‌گذارد و فکر گناه هم نمی‌کند و به عصمت مجهّز می‌شود.

3 جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین

تنها در پرتو خودسازی و تزکیه نفس و تهذیب آن است که انسان می‌تواند از نفس امارّه به وجدانِ بیدار و سرزنش کننده و بالاتر از آن اوج گیرد؛ و این کاری سنگین و بزرگترین جهاد است و مجاهد راستین نیز کسی است که در این میدان پیروزی را به دست آورد.
امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرمود:
«اَلْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ.» (1)
جهادگر راستین، آن مجاهدی است که با هواهای سرکش نفس امّاره پیکار کند و می‌فرمود:
اَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ.
1. وسائل، ج 11، ص 122.
(صفحه 544)
پر شهامت‌ترین مردم آن کسی است که در پیکار با هوای نفس پیروز گردد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بزرگترین جهاد عنوان می‌داد و می‌فرمود:
«مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاَصْغَرِ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمْ الْجِهاد الاکبر،
فَقیلَ: یا رَسُولَ اللّهِ، وَ مَا الْجِهادُ الْاَکْبَرُ؟
فقال: جِهادُ النَّفْسِ. (1)» آفرین بر مردمی که جهاد کوچکتر را انجام دادند و اینک به سان همیشه در اندیشه جهاد بزرگترند.
پرسیدند:
ای پیامبر خدا جهاد بزرگتر کدام است؟
فرمود:
خودسازی و مبارزه با هوای نفس.
و حضرت صادق علیه‌السلام پیروزی بر نفس را رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ عنوان داد و فرمود:
«مَنْ مَلِکَ نَفْسَهُ اِذا رَغِبَ وَ اِذا رَهَبَ وَ اِذا اشْتَهی وَ اِذا غَضِبَ و اِذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ.» (2)
آن کسی که به هنگام خواستن چیزی و به هنگام ترس و وحشت و زمان فوران خواهش نفس و هنگامه اوج خشم و به هنگام خشنودی از چیزی و کسی، به گونه‌ای بر خود حاکم باشد که به گناه و بیداد و وسوسه نفس امارّه تسلیم نگردد و از حق و عدالت انحراف نجوید، خدا پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌سازد و به بهشت پرطراوت می‌رسد.
بار خدایا، ما را در برابر وسوسه شیطانهای گوناگون و دمدمه‌های آنها

خودت یار و یاور باش.
پروردگارا، ما را در رویارویی با هوای نفس و در پیکار در این میدان سرنوشت‌ساز و پر خطر، پیروز و سرفراز بدار.
خداوندا، به ما اندیشه‌ای بلند، جانی روشن، دلی بیدار و آگاه، بینشی ژرف، وجدانی آزاد از انواع بندها و زنجیرهای خرافه و اسارت و واپسگرایی، بیان و قلمی ستم‌ستیز و آزادمنش، همتی والا، اراده‌ای پولادین و کارنامه‌ای پرافتخار و

1. وَسائل، ج 11، ص 122.
2. وسائل، ج 11، ص 123.

فرجامی خوش ارزانی بدار. (1)

1. نگارنده.

118. آیه (یوسف و موقعیّت جدید)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ

ملک (مصر) گفت:

او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم، هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد) و گفت:

تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی. (54 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نماینده ویژه «ملک» در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است و به درخواستی که داشتی، دایر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو، جامه عمل پوشانیده و همگی با کمال صراحت به پاکی و بی‌گناهیت گواهی داده‌اند. اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تا نزد او برویم. یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده‌ای حکایت می‌کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و گفت:
تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِسْتِخْلاص: خالص گردانیدن و ویژه و خاصّ ساختن؛ و منظور شاه این بود که یوسف را مشاور و معاون ویژه خود سازد.
مَکین: انسان بلند مرتبه و پر اقتداری که به وسیله آن مقام و اقتدار بتواند بر نامه‌های خویش را پیش برد و هدف خود را تحقّق بخشد.
در آیات 54 تا 57 فراز دیگری از سرگذشتِ قهرمان زیباترین داستانها به تابلو می‌رود و اینگونه آغاز می‌گردد.
(صفحه 547)
وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی
و شاه، هنگامی که بر دانش و بینش گسترده و ژرف یوسف و پاکدامنی و پروای او آگاهی یافت، به نزدیکانش گفت:
او را نزد من بیاورید تا وی را معاون و مشاور خاصّ خود گردانم و در تدبیر امور و تنظیم شئون و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز از او نظر بخواهم و کشور را با نظر او اداره کنم.
فَلَمَّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ.
پس هنگامی که یوسف را نزدش آوردند و با او به گفتگو پرداخت و از نزدیک به درایت و هوشمندی و راستگویی و امانتداری‌اش واقف شد، به او گفت:
هان ای یوسف! تو امروز نزد ما بلندمرتبه و درستکاری؛ چرا که هم خردمندی و هوش سرشار و دانش و بینش بسیارت بر ما آشکار شده و هم پاکدامنی و امانتداری‌ات.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور شاه این بود که:
از امروز تو را فرمانروای کشور و ملّت ساختم و قدرت و اختیارت را، به سان خود قرار دادم و تو در اداره حکومت و جامعه مورد اعتماد من هستی.
«کَلْبی» در این مورد آورده است که:
سرانجام فرستاده شاه در زندان نزد یوسف آمد و گفت:
سرورم! برخیز که پادشاه تو را خواسته است. اینک وقت آن است که جامه‌های زندان را درآورده و جامه دیگر بپوشی و برای دیدار آماده گردی.
یوسف برخاست و پس از شستشوی خود جامه‌ای برازنده پوشید و به دیدار شاه آمد. او در آن هنگام جوانی شکوهمند و بسیار زیبا و پر معنویت و پرمحتوا بود و سی بهار از زندگی را پشت سر داشت. او وارد کاخ شد و هنگامی که چشم شاه به او افتاد و او را جوانی برازنده و پرشکوه دید،

گفت:
هان پسرم! تو خواب عجیب مرا که ساحران و کاهنان و سیاستمداران، همه در آن فرو ماندند تعبیر کردی؟ یوسف گفت:
آری! و برای بار دوّم شاه خواب خویش را برای او باز گفت و آن حضرت نیز پیام آن خواب و تعبیرش از آینده پر فراز و نشیب را برای او بیان فرمود.
(صفحه 548)

در روایت است که وقتی یوسف از زندان آزاد گردید، برای زندانیان دعا کرد و فرمود:
«اَللّهُمَّ اعْطِفْ عَلَیهِمْ بِقُلُوبِ الاْءخیارِ، وَ لا تَعُمَّ عَلَیْهِم الأَخْبارَ.» (1)
بار خدایا قلب خوبان و شایستگان را بر آنان مهربان ساز و اخبار و گزارش‌های رویدادها را از آنان پوشیده مدار.
تو گویی بر اثر این دعای خالصانه است که در همه جا، زندانیان پیش از دیگران از رویدادهای شهر و دیار خود آگاه می‌گردند.
و نیز آن بزرگوار بر سر در زندان نوشت: «هذا قُبُورُ الاْءَحیاءِ و بَیْتُ الاْءَحْزانِ وَ تَجْرِبَةُ الاْءَصْدِقاءِ وَ شَماتَةُ الأَعْداءِ.» (2)
اینجا گورستان زندگان، سرای غم‌ها و رنج‌ها، وسیله آزمون و شناخت دوستان راستین و سرزنشگاه دشمنان است.
و نیز «وَهَب» آورده است که:
آن حضرت هنگامی که به در کاخ فرمانروای مصر رسید، گفت:
پروردگارم مرا بسنده است و از آفریدگان خود بی‌نیازم ساخته و مرا کفایت می‌کند، آن گاه افزود: «عَزَّ جارُه و جَلَّ ثَناؤُه و لا اِلهَ غَیْرُهُ.» (3)
راستی که پناهنده به خدا، شکست‌ناپذیر و عزیز می‌گردد و ستایش و ثنای او والاست و هیچ خدایی جز او نیست.
و هنگامی که به در سالن کاخ رسید، گفت:
بارخدایا! من به جای نیکی و خوبی او، خیر و خوبی تو را می‌خواهم و از شرارت او و دیگر آفریدگانت به تو پناه می‌جویم. «اَللّهمُ اِنّی اَسْئَلُکَ بِخَیْرِکَ مِنْ خَیْرِهِ و اَعُوذُبِکَ مِن شَرِّهِ و شَرِّ غَیْرِهِ.» (4)
پس از ورود به سالن، به زبان عربی سلام گفت. شاه پرسید:
این چه زبان و فرهنگی است؟ پاسخ داد: این زبان عمویم اسماعیل است و آن گاه به زبان عبری در حق او دعا کرد. شاه پرسید:
این دیگر چه زبانی است؟ پاسخ داد: زبان پدران و نیاکانم.
1. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج 3، ص 293 292؛ قِصَصُ الأَنْبِیاء، ثَعْلَبی، ص 126.
2. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج 3، ص 293 292؛ قِصَصُ الأَنْبِیاء، ثَعْلَبی، ص 126.
3. همان مدرک.
4. همان مدرک.
(صفحه 549)
«وَهَب» در این مورد می‌افزاید:

فرمانروای مصر به ده‌ها زبان سخن می‌گفت، امّا به هنگام ملاقات با یوسف به هر لغت و فرهنگ و زبانی سخن گفت، یوسف به همان زبان جوابش را داد و این موضوع او را شگفت‌زده ساخت!
آن گاه رو به یوسف کرد و از او خواست تا خواب خود را از زبان یوسف بشنود و یوسف چنین گفت:
هان ای فرمانروای مصر، تو آن شب در خواب دیدی که هفت گاو فربه - که سپید رنگ و دارای موهایی پر زرق و برق و مرتب بودند - از ساحل نیل پدیدار شدند. از پستان آنها شیر می‌ریخت و همانگونه که تو محو تماشای زیبایی آنها بودی، به ناگاه آب نیل فرو رفت و خشکی در آن پدیدار شد و از میان گل و لای آن، هفت گاو لاغر با موهای ژولیده و شکم‌هایی بر پشت چسبیده - که نه پستانی داشتند و نه شیری - سربر آوردند، آنها دارای نیش‌ها و دندان‌ها و دست‌هایی به سان سگ‌ها و خرطومی به سان خرطوم درندگان بودند. آنها خود را به گاوهای سفید و فربه رساندند و همانند درندگان بر آنها یورش برده و با دریدن و پاره کردن و شکستن پوست و گوشت و استخوان آن ها، مغزشان را خوردند.
درست در این شرایط بود که به ناگاه در برابر دیدگانت هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک و تیره پدیدار گردید که در کنار هم روییده و ریشه‌های آنها در میان آب و گل فرو رفته بود. تو با دیدن آنها به این اندیشه رفتی که چگونه این خوشه‌های سبز و پرطراوت با آن خوشه‌های تیره و خشک در کنار هم و در یک رویشگاه روییده و ریشه همه آنها در یک آب است، که به ناگاه بادی وزیدن گرفت و کاه و پوشال آن خوشه‌های خشک و تیره را به خوشه های سبز و پر طراوت زد و همانها سبب شعله‌ور شدن خوشه‌های سبز گردید و همه را سوزانید و آن گاه بود که تو وحشت‌زده از خواب بیدار شدی! شاه گفت:
به خدای سوگند خواب من گرچه بسیار شگفت‌انگیز بود، امّا آنچه از زبان تو شنیدم بهت‌آورتر است. اینک راه رویارویی با رویدادها را بگو و بر نامه‌ات را بیان کن!
(صفحه 550)

یوسف فرمود:
برنامه من این است که در سال های پربرکت و پر نعمت آینده، باید انبارها و سیلوهایی بزرگ ساخته شود و بخش کشاورزی تا سر حد امکان فعّال گردد و تمام زمین‌های قابل کشت زیر کشت رود؛ مواد غذایی گوناگون گردآوری گردد و محصولات زراعی به ویژه دانه‌ها با همان غلاف‌ها و خوشه‌ها و ساقه‌ها، در انبارهای مناسب برای تغذیه مردم و دام‌ها نگاهداری گردد و به مردم دستور داده شود تا به اندازه یک پنجم از دانه‌ها و مواد غذایی را مصرف و بقیه آن را پس‌انداز کنند و به انبارها بسپارند. تنها در پرتو یک جهاد ملّی و تلاش خستگی‌ناپذیر اقتصادی و زراعی و با داشتن برنامه درست است که می‌توان برای سال‌های قحطی و خشکسالی نیازهای غذایی مردم مصر و اطراف آن را فراهم ساخت و آن گاه است که در اوج فشار و گرفتاری مردم، می‌توان با تأمین نیازهای اقتصادی و غذایی آنان ثمره این تلاش طاقت‌فرسا و این کوشش همگانی و این سرمایه‌گذاری بزرگ را بازیافت و گنجی عظیم فراهم آورد و بدین وسیله کشور و ملّت را از فاجعه‌ای که در پیش است به سلامت عبور داد.
(صفحه 551)

119. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود)

اشاره

قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ
(یوسف) گفت:
مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.
(55 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یوسف می‌دانست یک ریشه مهمّ نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض‌ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد. مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیّت بود، زیر نظر بگیرید و با توجّه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حدّ جیره‌بندی، صرفه‌جویی کند و آنها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات 100 و 101 همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام به جای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه 88 که می‌گوید:
برادران به او گفتند:
«یا ایها العزیز» ، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد به جای ملک، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های
(صفحه 552)
زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یکی انسان «حَفيظٌ عَليمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون‌الرّشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانه‌داری گذاشت، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قِوامُ الدّینِ وَ الدُّنْیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است.

(صفحه 553)

تعبیر یوسف که می‌گوید:
«اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «عَلیم» را در کنار «حَفیظٌ» قرار داده است و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند.

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه‌داری مصر خود را با جمله «حَفیظٌ عَلیمٌ» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود:

«نَعَمْ اِذَا اضْطُرَّ اِلَیْهِ اَما سَمِعَتْ قَوْلَ یُوسُفَ اِجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الأَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصّالِحِ وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود:

مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح

(صفحه 554)

خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم». (1) و از اینجا روشن می‌شود این که در خطبه «شقشقیه» و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این تعریف‌ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت:
این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبار سازی و نگاهداری و فروش به جا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟
درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود:
قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ
اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملّی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم.
إِنِّی حَفیظٌ عَلیمٌ.
چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم.
به باور گروهی از جمله «قَتادَه» و «جُبّائی» منظور این است که:
من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه نموده و در کجا سرمایه‌گذاری کنم و به چه کسی از آن بدهم و از چه کسی دریغ دارم.
*****
1- «نورالثقلین» ، جلد 2، صفحه 433.
(صفحه 555)
امّا به باور «وَهَب» منظور این است که:
من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امین هستم.
از دیدگاه «کَلْبی» منظور این است که:
من حساب سال های قحطی و خشکسالی را درست نگاه داشته و به هنگامه نیاز مردم و کمک به آنها دانا هستم.
و از دیدگاه «سُدی» منظور این است که:
من به حساب دارایی‌ها و امکانات ملّی، امین و نگهبان و به زبان‌های گوناگون مردم که برای تهیّه مواد غذایی از هر سو به مصر سرازیر خواهند شد، دانا و توانا هستم.
از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشتن را در جایی که او را نمی‌شناسند، وصف کند و نقاط قوّت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و

نه، با آیه شریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد(1) ناسازگار می‌باشد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتداری خویش سخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امور جامعه و آبادانی و عمران شهرها منصوب کند.
پس از پیشنهاد یوسف، فرمانروای مصر به او گفت:
چه کسی از شما برای تدبیر امور زیبنده‌تر و سزاوارتر است؟ و آن گاه کار اداره کشور را به او سپرد.
به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشور را به او سپرد و عزیز مصر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت.
امّا به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر برکنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید.
برخی بر آنند که:
پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت:
آیا این راه، بهتر از آن نبود که تو در اندیشه‌اش بودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نام
1. سوره نَجْم، آیه 32.
(صفحه 556)
آنان را «اِفرائیم» و «میشا» نهاد.
پاره‌ای آورده‌اند که:
روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت:
ستایش از آنِ خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قدرت پایین می‌کشد و به ذلّت و خفّت می‌نشاند و بردگان و بندگان را به پاداش فرمانبرداری و کردارِ شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الْمُلُوکَ بِاْلَمْعصِیَةِ عَبیدا و العَبیدَ بِالطّاعَةِ مُلُوکاً.
یوسف با شنیدن این سخن ارزشمند از آن زن، دستور داد او را به خانه بردند و اداره امور او را - به سان خانواده خویش - به عهده گرفت، امّا با او ازدواج نکرد.
در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» آمده است که:
عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت:

من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به‌رو شوم.
سرانجام روزی سر راه یوسف نشت و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت:
پاک و منزه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند.
سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعْصِیَة عَبیداً، و العَبیدَ بِالطّاعَةِ مُلُوکاً.
یوسف با شنیدن صدای او، گفت:
آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟
او، آهی سرد از دل بر کشید و گفت:
آری، این منم که به کیفر گناه به این روز افتاده‌ام. یوسف پرسید:
آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت:
اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می‌کنی؟ یوسف فرمود:
هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت:
آیا به یاد داری که در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که (صفحه 557)
کسی به سان من گرفتار نبود. یوسف گفت:
چگونه؟ گفت:
من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگر سو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوّم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی.
پرسید:
اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت:
خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند.
یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت.
«ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بباراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت:
مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار ... همان ساعت او، وی را به حکومت مصر بر می‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری

حکومت به او را به تأخیر افکند.
(صفحه 558)

120. «وَ كَذلِکَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...

آیه

«وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ نُصیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (56 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد، در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خودکامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام برنمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است. پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه‌های حکومت خودکامگان را از اساس می‌لرزاند، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک مدیریت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَبَوُّأْ: فراهم ساختن جایگاه برای بازگشت به آن.
«ابن عَبّاس» می‌گوید:
یوسف یک سال میهمان پادشاه مصر بود و پس از آن، شاه او را خواست و تاج خود را بر سر وی نهاد و کمربند ویژه‌اش را بر کمر او بست و دستور داد تختی از طلا و آراسته به مروارید و یاقوت برای او قرار دهند و سایبانی از دیبا بر فراز سرش برافراشته دارند و آن گاه از آن حضرت تقاضا کرد تا با شکوه و عظمت بر مردم ظاهر گردد و آغاز فرمانروایی خویش را اعلان کند.
آن حضرت با سیمایی درخشان و چهره‌ای چون ماه، که هر تماشاگری را خیره می‌ساخت، پدیدار شد و بر تخت قدرت تکیه زد. سیاستمداران و مسئولان کشوری و
(صفحه 559)
نظامی در برابرش خضوع کردند و بدین سان او زمام امور جامعه و کشور را به کف گرفت و عدل و داد را در میان مردم برقرار ساخت و به گونه‌ای محبوب و مطلوب و مورد احترام همگان گردید که زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، آگاهانه و آزادانه او را دوست می‌داشتند و از حکومت عادلانه و انسانی‌اش - که امنیّت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامتِ جسم و جان و فکر و روان را برای مردم به ارمغان آورده بود - خشنود و شادمان بودند و همین مفهوم آیه مبارکه است که می‌فرماید:
وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ
و اینگونه به سان نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بودیم نعمت قدرت و فرمانروایی عادلانه بر آن سرزمین را نیز به او ارزانی داشتیم که به هر صورتی که می‌خواست کارهای آن را تدبیر می‌کرد و در هر کجا اراده می‌نمود، فرود می‌آمد.
نُصیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ
ما مهر و رحمت خویش را به هر کس که بخواهیم و او را شایسته بدانیم، می‌رسانیم و او را به نعمت‌های مادی و معنوی و دینی و دنیوی گرامی می‌داریم.
وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ.
و ما پاداش نیکوکاران و فرمانبرداران را ضایع نمی‌سازیم.
«ابن عبّاس» بر آن است که:
و ما پاداش شکیبایان را ضایع نمی‌سازیم.
گروهی از جمله «مُجاهِد» آورده‌اند که:

یوسف، فرمانروای مصر را به توحیدگرایی و ایمان به خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و از پی او نیز بسیاری ایمان آوردند و پیروی یوسف را برگزیدند و این شکوه و عظمت و رسالت و ارزانی شدن نعمت‌های گران به او پاداش دنیای او بود.

(صفحه 560)

121. آیه (پاداش برتر)

اشاره

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ
و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکارند بهتر است. (57 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمی‌رسید. ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پاداش‌های مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کند:

«وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ: پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده‌اند برتر است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
و پاداش سرای آخرت برای کسانی که ایمان به خدا آورده و پروا پیشه می‌سازند بهتر است؛ چرا که پاداش آخرت از هر ناخالصی و آلودگی پاک و ماندگار است.
از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که خدا در روز رستاخیز پاداش و مقامی بهتر و والاتر از شکوه و اقتداری که در دنیا به او داد، به وی ارزانی می‌دارد.

سه نکته درخور دقّت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام

1 چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟

با توجه به این که فرمانروای مصر و درباریانش مردمی بیدادگر و کفرگرا بودند،
(صفحه 561)
چگونه یوسف دعوت آنان را پذیرفت و به یاری آنان شتافت و افزون بر آن از آنان درخواست فرمانروایی نمود؟
* پاسخ؟
1 از آن جایی که یوسف، پیامبر برگزیده خدا بود و خدا با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و امامت به او، وی را به برقراری عدل و داد مأمور ساخته بود و او می‌دانست که به وسیله به کف گرفتن قدرت و امکانات می‌تواند مردم را به ارزش‌ها و کارهای شایسته فرا خواند و از گناه و زشتی باز دارد و حقوق پایمال شده و جا به جا شده ستمدیدگان را به جای خود برساند، از این رو چنین درخواستی از فرمانروای مصر نمود. بااین بیان این درخواست و پذیرش مسئولیت، گامی در راه تحقق بخشیدن به فرمان خدا و وسیله اجرای دستورات او و در خدمت حق و عدالت بود.
2 و نیز می‌دانست که بدین وسیله افزون بر هدایت و ارشاد مردم به سوی ایمان و انجام کارهای شایسته، می‌تواند پدر و مادر و برادران و نزدیکان خویش را نیز دیدار کند و رنج فراق را از دل آنان بزداید و آرامش خاطر آنان و خویشتن را فراهم آورد. با این بیان دوّمین دلیل کار او زدودن آثار بیداد و رنج و محرومیّت از خود و خاندانش بود که هنوز آنان را رنج می‌داد.
3 دیگر این که اگر آیه مورد بحث و آیات گذشته را به دقت بنگریم، این نکته دریافت می‌گردد که قدرت و امکانات و فرمانروایی پر شکوهی که به او ارزانی گردید، درست است که به ظاهر از سوی مردم و به درخواست او صورت پذیرفت، امّا در حقیقت از جانب خدا بود و این آفریدگار هستی بود که گام به گام در پرتو فضل و مهر خویش او را به آن شکوه و عظمت رسانید.

2 آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که پذیرش پست قضاوت در یک رژیم استبدادی و از سوی فرمانروایی خودکامه در صورتی که انسان بتواند بدان وسیله مقررات و احکام عادلانه دین را به پا دارد و از پایمال شدن حقوق و آزادی
(صفحه 562)
مردم جلوگیری نماید، کاری رواست؟
از هشتمین امام نور در مورد کار بزرگ یوسف آورده‌اند که فرمود:
یوسف پس از به کف گرفتن مسئولیّت خزانه‌داری و اداره امور اقتصادی جامعه، نخست گامی بلند در عمران و سازندگی و احیای کشاورزی آن کشور در هفت سال نخست بر داشت، به گونه‌ای که افزون بر رونق اقتصادی و شکوفایی کشاورزی، صدها انبار بزرگ ساخت و با گردآوری دانه‌ها و مواد غذایی ماندنی با تدابیر فنّی و علمی همه انبارها را آکنده از مواد حیاتی برای دوران خشکسالی و قحطی ساخت. به همین جهت در مرحله دوّم با آغاز آن سال های سخت با اداره شایسته امور، تأمین نیازهای غذایی مردم را با تدبیری شگرف تضمین کرد و به گونه‌ای عمل کرد که در آن سال‌های مرگبار نیاز غذایی مصر و اطراف آن را پاسخ گفت و همه را با بهایی عادلانه و گاه بصورت رایگان در اختیار آنان قرار داد.
این تدبیر به این صورت بود که در سال نخست با فروش مواد غذایی، آنچه درهم و دینار در دست مردم بود، همه را به خزانه ملّی سرازیر ساخت. در سال دوّم با فروش موادّ غذایی در برابر زر و زیور و جواهرات، هر چه زینت و آلات در دست مردم بود، به خزانه کشور برگرداند. در سال سوّم مواد غذایی را در برابر واگذاری دام‌ها به دولت، در اختیار مردم قرار داد و بدین وسیله همه دام‌ها را به مالکیّت ملّی درآورد.
در سال چهارم مواد مورد نیاز مردم قحطی‌زده را در برابر فروش بردگانشان به حکومت، به آنان فروخت و با این کار، همه بردگان را از دست مردم رها ساخت.
در سال پَنْجُم اعلان کرد که در برابر واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، مزرعه‌ها و مغازه‌ها و املاک، موادّ مورد نیاز را تأمین خواهد کرد و مردم همه را واگذار کردند.
در سال ششم آب‌ها و نهرها و چشمه‌سارها را با مواد غذایی مبادله کردند.
و در سال هفتم جانها و جسم‌ها را تقدیم یوسف کردند و گفتند:
ما دیگر برای نجات خود از گرسنگی چیزی نداریم و خود را خانواده بزرگ

تو می‌دانیم و آن حضرت همه را به رایگان اداره کرد و کران تا کران مصر از آب تا خاک و گیاه گرفته تا جاندار و انسان، همه به مالکیت یوسف درآمد و همه زبان به اعتراف گشودند که به
(صفحه 563)
راستی خدا چنین قدرت شکوه بار و با معنویتی به هیچ کس ارزانی نداشته است، همانگونه که چنین تدبیر و فرزانگی و کارایی و دانش به کسی جز یوسف نبخشیده است.

3 بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!

در آن شرایط بود که یوسف در اوج شکوه و اقتدار، نزد پادشاه آمد و گفت:

در مورد آنچه خدا ارزانی داشته و شرایط مطلوب و موقعیتی که فراهم آمده چه نظری دارید؟ آیا مردم را همچنان در مالکیت دولت با همه امکانات کشور داشته باشم یا تدبیری به یادماندنی و درس‌آموز بگیرم که از تدبیر نخست ماندگارتر باشد؟ کدام‌یک؟

فرمانروای مصر که خود به حال استراحت بود و همه قدرت را در اختیار یوسف نهاده بود، گفت نظر، تنها نظر توست و بس.

یوسف گفت:

من در کاری که کرده‌ام و مسئولیتی که پذیرفته‌ام، از آغاز، هدفی جز اصلاح امور جامعه و هدایت و ارشاد مردم به سوی ارزش‌های آسمانی را نداشته‌ام و هرگز بر این اندیشه نبودم که آنان را از خطر قحطی و بلای گرسنگی و مرگ و اسارت نجات داده و خود بلای جانشان باشم و آنان را به بند کشم، نه، هرگز! تازه من کاره‌ای نبوده‌ام که کار به اینجا رسیده است، آنچه انجام شده، همه در پرتو لطف خدا انجام شده است؛ از این رو خدای یکتا را گواه می‌گیرم و تو را نیز شاهد قرار می‌دهم که من اینک همه مردم را آزاد نموده و هستی آنان را به خودشان می‌بخشم و قدرت و تاج و تخت تو را نیز اینک با یک شرط به خودت وامی‌گذارم؛ و آن این است که به سان سال‌های حکومت من بر اساس عدل و احسان حکومت کنی و حقوق، امنیت و آزادی آنان را پاس داری، همین برای من بسنده است.

شاه گفت:

برای من بسی مایه مباهات است که در راه تحقق بیشتر آرمانها و ادامه راه و رسم تو گام سپارم و کشور را آن گونه که مورد نظر توست اداره کنم؛ چرا که تو راهنمای ما، نجات‌بخش ما و دلیل و حجّت ما هستی و اگر درایت و دانش و فرزانگی و کارآیی تو و لطف خدایت نبود، ما نابود شده بودیم. این زندگی و اقتدار ملّی و

(صفحه 564)

شکوه و عظمت، همه از برکت تو و خدای توست. ازاین رو من نیز از ژرفای جان و با همه وجود گواهی می‌کنم که خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و تو پیام‌آور او هستی و از سوی خود و مردم مصر عاجزانه تقاضا می‌کنم که همچنان اداره کشور را در دست داشته باشی که تو به راستی نگهبان و امانتدار و فرزانه روزگاری.

آورده‌اند که:
یوسف در همه آن سال های سخت، یک بار غذای سیر نخورد و زمانی که به او گفتند:
هان ای سالار مردم! تو همه را سیر می‌کنی، امّا خود گرسنه سر بر بالش می‌گذاری؟
تَجُوعُ وَ بِيَدِکَ خَزائِنُ الاْرْضِ؟ پاسخ داد: اَخافُ اَنْ اَشْبَعَ فَاَنْسَی الْجِیاعَ از آن می‌ترسم که اگر خویشتن را سیر کنم دیگر گرسنه‌ها را از یاد ببرم! خدا را، خدا را، بگذارید همین گونه که هستم باشم؛ چرا که می‌ترسم گرسنگان را فراموش کنم و خدایا که چنین مباد.
راستی که شکوه و بزرگی واقعی را نگر و عظمت وصف‌ناپذیر را تماشا کن!
(صفحه 565)

122. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)

اشاره

وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند.
(58 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت‌بخش بود و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد. این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گذشت و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد و آن چنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می‌دانستند ذخایر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غلّه به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد. این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که به جای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از 18 روز راهپیمایی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند تا مأمورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف
(صفحه 566)
در میان درخواست کنندگان غلاّت نام برادران خود را دید و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آن که کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنان که قرآن می‌گوید:
«برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها را وی را نشناختند» (وَ جاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ). آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان

می‌دیدند، حتما حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غلّه مورد نیاز خود را خریداری کردند و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند. یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد و درِ گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند:
«ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم و او نیز فرزند زاده ابراهیم است خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما را می‌شناختی احترام بیشتری می‌کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی است، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را دربرگرفته». یوسف فورا پرسید:
«این همه اندوه چرا؟» گفتند:
«او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما کوچک‌تر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است. بعضی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غلّه بیشتر نمی‌فروخت و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غلّه به آنها داد، آنها گفتند:
«ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمی‌تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن».
یوسف دستور داد دو بار
(صفحه 567)
دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت:
«من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و این که می‌گویید پدرتان به برادر کوچک‌تر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزند فوق العاده‌ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را ببینم. به علاوه مردم در اینجا سوءظن‌هایی نسبت به شما دارند، چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید».

چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیه فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر بازگردند و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن این که هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سال‌های قحطی مشغول بود و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غلّه به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستند و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟ بسیاری از مفسران مانند طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و قرطبی در تفسیر «الاحکام القرآن» ، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جواب‌هایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود، برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد و قبل از آن خبردادن را یوسف مجاز نبود. به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العمل‌های نامطلوبی داشته باشد از جمله این که آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر این که احتمال

(صفحه 568)

می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد.

(صفحه 569)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برادران یوسف در مصر

یوسف، پس از فراز و نشیب‌های بسیاری که همه را در پرتو ایمان و اخلاص و پایداری و پاکدامنی پشت سر نهاد و همه جا و در همه میدان‌های آزمون، سرفراز و سربلند سر برآورد، سرانجام به فرمانروایی مصر رسید. سال های سخت قحطی از راه رسید و مردم از هر سو برای تهیّه مواد غذایی به سوی او سرازیر شدند. خاندان یعقوب نیز که در کنعان و در همسایگی مصر می‌زیستند، از فشار قحطی و خشکسالی به ستوه آمده و به ناگزیر به چاره اندیشی پرداختند. یعقوب فرزندان خویش را گرد آورد و به آنان گفت:
شنیده‌ام در همسایگی سرزمین ما مواد غذایی فراوان است و تدبیر امور اقتصادی آن کشور، در کف باکفایت جوانمردی کارآزموده و شایسته کردار و مردم دوست می‌باشد؛ شما اینک حرکت کنید و به نزد او بروید امید که به یاری خدا و خواست او به شما احسان کند و با دست پُر باز گردید.
فرزندان یعقوب بار سفر بستند و به سوی مصر به راه افتادند و سرانجام بر یوسف وارد شدند. آیات 58 تا 62 این فراز از سرگذشت یوسف را به تابلو می‌برد:
برادران یوسف که ده تن بودند و برادر مادری یوسف در میانشان نبود برای تهیّه موّاد غذایی به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند. یوسف در نخستین برخورد، آنان را شناخت، امّا آنان وی را نشناختند.
«ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید:
دلیل نشناختن آنان این بود که از آن روز دردناکی که آنان یوسف را به چاه افکندند و رفتند، اینک چهل سال می‌گذشت و یوسف دیگر آن کودک خردسال نبود تا وی را بشناسند. افزون بر آن، آن حضرت در جامه فرمانروایی و بر اریکه اقتدار بود و آنان هرگز نمی‌اندیشیدند که این فرمانروای بزرگ و پر معنویت، همان کودک ستمدیده آن روز باشد. امّا یوسف در آن سال‌های قحطی انتظار آمدن آنان را داشت و در اندیشه شناسایی بود؛ از این رو با دیدنشان، آنان را شناخت و چون آنان را نگریست که با زبان عبری گفتگو می‌کنند، پرسید:
شما
(صفحه 570)
چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟
در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که:
وقتی کارگزاران یوسف، به دستور وی موادّ مورد درخواست آنان را دادند،

خودش از آنان پرسید:
شما چه کسانی هستید؟
گفتند:
ما از مردم شام هستیم و بر اثر فشار قحطی و گرسنگی برای فراهم آوردن موادّ غذایی به اینجا آمده‌ایم.
یوسف گفت:
از کجا که جاسوس نباشید؟
گفتند:
هرگز، به خدای سوگند ما همگی باهم برادریم و از خاندان بزرگ یعقوب و تیره و تبار ابراهیم خلیل هستیم که اگر شما پدر ما را می‌شناختی بسیار گرامی‌مان می‌داشتی؛ چرا که پدر ما پیامبر خدا و پیامبرزاده است و اینک در غم و اندوه فراق به سر می‌برد.
یوسف پرسید:
او در اندوه چیست؟ نکند اندوه او ثمره شوم نادانی و بی‌خردی شما باشد؟!
گفتند:
نه، هرگز، ما نه نادان هستیم و نه بی‌خرد و نه اندوه او به خاطر عملکرد نادرست ماست؛ بلکه او در فراق پسری محبوب و دوست داشتنی می‌سوزد که از ما کوچک‌تر بود و روزی که به همراه ما به صحرا آمد، گرگ بیابان او را درید و خورد.
یوسف گفت:
آیا همه شماها از یک پدر و مادر هستید؟
پاسخ دادند:
نه، ما از یک پدر هستیم، امّا مادرانمان جداست.
فرمود:
پس چرا پدرتان شما ده تن را به اینجا گسیل داشته، امّا یکی از برادرانتان را نزد خود نگاه داشته است؟
گفتند:
بدان دلیل که او برادر مادری همان پسر گمشده‌ای است که گرگ او را درید، اینک پدرمان به وسیله برادر کوچک او خود را دلداری می‌دهد.
یوسف فرمود:
آیا کسی هست که گفتارتان را گواهی کند؟
پاسخ دادند:
شاها! ما اینک در کشور شما هستیم و در اینجا کسی ما را نمی‌شناسد تا گواه گفتارمان باشد.
فرمود:

اگر راست می‌گویید، در سفر آینده برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا گواه راستگویی شما باشد.
گفتند:
پدرمان از دوری او اندوهگین می‌گردد، امّا ما می‌کوشیم که چنین کنیم.
(صفحه 571)
یوسف گفت:
پس چیزی نزد ما گروگان بگذارید که او را بیاورید.
و آنان پس از مشورت، قرعه زدند و یکی از میانشان که نامش «شَمْعُونْ» بود، برای ماندن برگزیده شد.
(صفحه 572)

123. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)

اشاره

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ
و هنگامی که (یوسف) بارهای آن‌ها را آماده ساخت گفت:
(دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی‌بینید من حق پیمانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم؟
(59/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: نخست این که در بیت‌المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی‌تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می‌کرد، دیگر این که یوسف درآن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تأمین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. (صفحه 573)

جَهاز: به وسایل و اثاثیه و کالا گفته می‌شود که جهیزیه دختران نیز از همین باب است؛ و هنگامی که می‌گویند:
«جَهَّزَ فُلانا» ، منظور این است که:
وسیله سفر او را فراهم ساخت.
در ادامه سخن در این مورد اینک در این آیه می‌فرماید:
وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبیکُمْ
و هنگامی که شتران آنان را به خوار و بار مورد نیازشان بار کرد، به آنان گفت:
در سفر آینده برادر پدریتان، بنیامین، را به همراه خویش نزد من بیاورید.
أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ
آیا نمی‌نگرید که من کیل و پیمانه را به طور کامل می‌دهم و چیزی از حق مردم را کم نمی‌گذارم؟
وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ.
و من بهترین میزبان روزگارم.
پاره‌ای واژه «الْمُنْزِلینَ» را از ریشه «نُزُل» ، که به مفهوم مواد غذایی و خوراکی و چیزی است که برای پذیرایی از میهمان آماده می‌شود، گرفته‌اند و پاره‌ای دیگر آن را از «مَنْزِل» که به مفهوم خانه و سرا می‌باشد می‌گیرند، که در این صورت منظور این است که من هر چیز و هر کاری را که ضیافت و میزبانی هم از آن جمله است به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهم و در جای شایسته و بایسته‌اش قرار می‌دهم.
(صفحه 574)

124. «فَاِنْ لَمْ تَأْتُونی بِه ...

آیه

«فَاِنْ لَمْ تَأْتُونی بِه فَلا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدی وَ لا تَقْرَبُونِ»

ترجمه

و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانه‌ای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید. (60 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحبیب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمنا از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود، بلکه به وسیله پیمانه بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالی‌ترین وجهی پذیرایی می‌کرد و به تمام معنی مهمان‌نواز بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن گاه به آنان هشداری جدّی داد و فرمود:
و اگر در سفر آینده خویش به مصر، او را نزد من نیاورید، دیگر نه حق دریافت موادّ غذایی از ما خواهید داشت و نه این حق را که به شهر و دیار ما نزدیک شوید.
(صفحه 575)

125. «قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ ...

آیه

«قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ»

ترجمه

گفتند:
ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می‌کنیم موافقتش را جلب نماییم)
و ما این کار را خواهیم کرد. (61 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «إِنَّا لَفاعِلُونَ» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر درآورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان در برابر هشدار جدی و حکیمانه یوسف جا خوردند و به ناگزیر به او عهد سپردند و گفتند:
قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ
ما به زودی با ظرافت و نرمی او را از پدرش خواهیم خواست و تلاش خواهیم نمود که او را به همراه ما گسیل دارد.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور آنان این بود که:
ما به نقشه و نیرنگی پیچیده دست می‌زنیم تا پدرش را راضی ساخته و او را به همراه خود بیاوریم.
وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ.
و بی‌گمان ما این کار را انجام خواهیم داد.
در این مورد آورده‌اند که:
یوسف برای گفتگو با آنان مترجمانی برگزیده بود تا آنان به راز وی پی نبرند و او را نشناسند؛ چرا که اگر یوسف را می‌شناختند از ترس کیفر کار و یا از فشار شرمندگی ممکن بود پدر را نافرمانی کنند و دیگر به سوی یوسف باز نگردند و یا رویداد تلخ دیگری از این راه پدید آید و رنجی بر رنج‌های خاندان یعقوب افزون گردد.
(صفحه 576)

126. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)

اشاره

وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ

(سپس) به کارگزاران خود گفت:

آن چه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. (62 / یوسف)

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غلّه پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند؟ از این سؤال نیز پاسخ‌های متعددی گفته شده از جمله: فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می‌گوید:
«لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

رِحال: جمع «رَحْل» به مفهوم ظرف می‌باشد.
بِضاَعة: سرمایه.
پس از سپردن موادّ غذایی مورد نیازشان به آنان، یوسف تدبیری اندیشید که این گونه‌بود:
وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِم
و آن حضرت به غلامان و جوانان کارگزار خویش دستور داد پس از تحویل دادن موادّ غذایی به آنان، سرمایه آنها را نیز در بارهایشان قرار دهید تا به همراه خود ببرند.
(صفحه 577)
سرمایه آنان در این تجارت، به باور پاره‌ای پول بود و به باور پاره‌ای دیگر کالاهایی چون کفش و پوست.
لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ
امید که وقتی نزد خاندان خویش رفتند کالا و سرمایه خویشتن را که به آنان باز پس داده شده است بشناسند.
لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ.
و شاید بدین ترتیب دگر باره برای خرید کالا و تهیه مواد غذایی به این سرزمین باز گردند.

چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟

در این مورد دیدگاه‌ها گوناگون است:
1 به باور بیشتر مفسّران همانگونه که از خود آیه شریفه دریافت می‌گردد، یوسف دستور این کار را داد تا سرانجام آنان بدانند که مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند و همین کار باعث تشویق و دلگرمی آنان شود و دگرباره به نزد او باز گردند.
2 امّا «کَلْبی» می‌گوید:
یوسف در این اندیشه بود که مباد آنان دیگر سرمایه و پولی نداشته باشند تابه وسیله آن برای خرید باز آیند.
3 از دیدگاه پاره‌ای، یوسف دید پول گرفتن از خاندان پدر آن هم در شرایط خشکسالی و قحطی، زیبنده بزرگ مردی چون او نیست؛ از این رو با کرامت و بزرگواری و به صورتی که آنان شرمنده نگردند، بهای موادّ غذایی را بدین وسیله به آنان بازگرداند.
4 و از دیدگاه پاره‌ای دیگر او از آنجایی که به امانت و درستکاری آنان آگاه بود و می‌دانست که با یافتن سرمایه و پول خویش در بارها برای تحویل دادن آن باز خواهند آمد، چنین تدبیری اندیشید.

چرا یوسف خویشتن را به برادران معرفی نکرد؟

یوسف، با این که از رنج و اندوه پدر در فراق خویش آگاه بود و می‌توانست
(صفحه 578)
آرامش‌بخش دل دردمند و پراضطراب او باشد، چرا خود را به برادران نشناسانید؟
* پاسخ
او اجازه چنین کاری را نداشت؛ چرا که این رویداد غمبار برای یعقوب و یوسف و برای خاندان آنان وسیله آزمون و امتحان بود و می‌بایست به طوری که مقرّر بود پیش می‌رفت و حکمت و مصلحت در این بود که شدّت و گرفتاری به اوج خود برسد، تا آنان به پاداش و مقام پرشکوه‌تر و والاتری برسند.
(صفحه 579)

127. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلى أَبيهِمْ ...

آیه

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلى أَبِيهِمْ قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»

ترجمه

و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند:
ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانه‌ای (از غلّه) ندهند، لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غلّه) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد. (63 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَکْتَل» در اصل «نَکْتالْ» بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمانه است، ولی «کالَ» به معنی پرداختن با کیل و پیمانه می‌باشد. برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

کَلْتُ فُلانا: با پیمانه چیزی به او دادم.

سرانجام برادران یوسف از سفر تجارتی خویش که برای تهیه موادّ غذایی به مصر رفته بودند بازگشتند. در ادامه سخن در این مورد، قرآن می‌فرماید:
فَلَمَّا رَجَعُوا إِلى أَبيهِمْ قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
و هنگامی که فرزندان یعقوب به سوی پدر باز آمدند، با صدایی بریده بریده و ضعیف، که نشانگر اندوه آنان بود، به پدر سلام کردند. پدر فرمود:
فرزندان من، چرا ناراحت به نظر می‌رسید؟ و چرا صدای برادرتان «شَمْعُون» را در میان صداهای شما نمی‌شنوم؟
آنان گفتند:
پدر جان، ما از نزد فرمانروایی بزرگ باز می‌گردیم؛ بزرگمردی که در
(صفحه 580)
دانش و بینش و فرزانگی و فروتنی و وقار و آرامش همانند ندارد، امّا گویی ما خاندانی هستیم که برای آزمون و گرفتاری و شکیبایی آفریده شده‌ایم. فرمانروای مصر در گفتگویی که با ما داشت، گفتار ما را باور نکرد و از ما خواست تا در سفر آینده به سوی مصر، برادر کوچک خود «بِنْيامين» را به همراه ببریم تا او گفتارمان را گواهی کند و سرگذشت تو و غم و اندوه فراق یوسف را که پیری و نابینایی را برای شما آورده است، برای او باز گوید؛ و به ما هشدار داده است که اگر برادر خود را به همراه خویش نزد او نبریم، دیگر از خوار و بار محروم خواهیم بود.
فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ
بنابراین برادرمان «بنیامین» را در سفر آینده با ما بفرست تا هم به حساب او پیمانه‌ای از مواد غذایی دریافت داریم و هم برای خودمان؛ چرا که اگر او را نفرستی دیگر چیزی به ما نخواهند داد.
وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.
و ما او را از هر آسیب و ناراحتی حراست و حفاظت خواهیم کرد.
(صفحه 581)

128. «قالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ ...

آیه

«قالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ»

ترجمه

گفت:
آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم، همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و اَرْحَمُ الرّاحِمین است.
(64 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده، گفت:
«شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم و فرزند دلبند دیگرم را به شما بسپارم، آن هم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه»؟ سپس اضافه کرد:
«در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمين). این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم‌الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما.

شرح آيه از تفسير مجمع‌البيان

أمْن: آرامش و اطمينان دل به درستى انجام كار.
پدر با شنيدن تقاضاى آنان نگران گرديد و گفت:
قالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخيهِ مِنْ قَبْلُ
آيا من در اين مورد به شما اعتماد كنم همانگونه كه نسبت به سلامت و امنيّت برادرش يوسف به شما اعتماد كردم؟
شما آن روز نيز به من تعهّد سپرديد كه از او مراقبت كنيد، امّا بر خلاف پيمان استوارتان او را از ميان برديد و يا از نزد من دور ساختيد و بدين سان يعقوبِ رنجديده آنان را يک بار ديگر در مورد سرنوشت يوسف به باد نكوهش گرفت، امّا به خوبى
(صفحه 582)
مى‌دانست كه آنان ديگر آن گونه رفتار نخواهند كرد.
و آن گاه افزود:
فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمين.
و خدا بهترين نگهبان است و نگهبانى او، از نگهبانى شما بهتر است و او مهربان‌ترين مهربانان است و به پيرى و ناتوانى من رحم مى‌كند و او را به من باز مى‌گرداند.
در روايت است كه پس از اين سخن، خداى پرمهر به يعقوب پيام فرستاد كه:
هان اى يعقوب به عزّت و اقتدارم سوگند كه پس از اين توكّل و اعتمادت، هر دو فرزندت را به تو باز خواهم گردانيد.
(صفحه 583)

129. «وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قالُوا يا أَبانا ما نَبْغى هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا وَ نَميرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ كَيْلَ بَعيرٍ ذلِكَ كَيْلٌ يَسيرٌ»

ترجمه

و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده شده، گفتند:
پدر ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس‌گردانده شده (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانه بزرگ‌تری دریافت خواهیم داشت، این پیمانه کوچکی است. (65 / یوسف)

«نَمیر» از ماده «میرَة» به معنی جلب طعام و مواد غذایی است. آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: «پدر جان، ما دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ ببین تمام متاع ما را به ما بازگردانده». آیا از این بزرگواری بیشتر می‌شود که زمامداری یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما بازگرداند؟ آن هم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می‌شود؟ پدر جان دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد» (وَ نَمیرُ أَهْلَنا)، «و در حفظ برادر خواهیم کوشید» (وَ نَحْفَظُ أَخانا)، «و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (وَ نَحْفَظُ أَخانا)، «و این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ).

(صفحه 584)

میرَة: خوار و باری که از شهری به شهر دیگر صادر کنند.
فرزندان یعقوب پس از دریافت پاسخ مساعد از جانب پدر، با شادمانی بسیار آماده گشودن بارهای خود شدند و پس از گشودن آنها شادمانی‌شان افزون شد.
قرآن در این مورد می‌فرماید:
وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
و هنگامی که بارهای خود را گشودند، با شگفتی بسیار کالاها و سرمایه‌ای که برای خرید مواد غذایی داده بودند، همه را در بارهای خود دیدند و دریافتند که آن‌ها را به آنان باز گردانده‌اند.
قالُوا یا أَبانا ما نَبْغی
از این رو گفتند:
پدر جان، ما دیگر چه می‌خواهیم؟ و چرا از بردن برادرمان به مصر خودداری ورزیم؟
پاره‌ای «ما» را نافیه گرفته‌اند و می‌گویند معنای آیه این است که:
آنچه از فرمانروای مصر گفتیم نظر دروغ و ناروایی نداشتیم.
و به باور پاره‌ای دیگر معنای آیه این است که:
پدر جان ما بهتر از این چه می‌خواهیم که هم موادّ غذایی به ما داده‌اند و هم بهای آن را که به آنان داده بودیم به ما باز گردانده‌اند؟ و بدین سان منظورشان این بود که پدر را دلگرم و امیدوار سازند تا در سفر آینده برادر کوچک خود را به همراه خویش به مصر برند.
هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا
این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است؛ با این وصف دیگر موردی ندارد که ما از چنین فرمانروای بزرگواری نسبت به برادر خود نگران باشیم.
و به باور پاره‌ای منظور این است که:
با این وصف ما دیگر برای سفر آینده پول و سرمایه دیگر نمی‌خواهیم و همین سرمایه‌ای که باز گردانده شده است برای ما کافی است؛ چرا که فرمانروای مصر هنگامی که وفاداری ما را در مورد بردن برادر کوچکمان بنگرد، او نیز به وعده خویش وفا نموده و به ما احسان می‌کند.
(صفحه 585)
وَ نَمیرُ أَهْلَنا
و بدین وسیله برای خاندان خویش خوار و بار فراهم می‌آوریم.
وَ نَحْفَظُ أَخانا

و در این سفر از برادرمان نیز سخت مراقبت نموده و او را سالم و سر حال به سوی شما باز می‌گردانیم.
وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعیرٍ
و به خاطر همراهی برادرمان یک بار شتر نیز بر بارهای خود خواهیم افزود.
ذلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ.
به باور «زَجّاج» منظور این است که یک بار شتر از خوار و بار برای فرمانروای بزرگ مصر چیزی نیست و آن را به آسانی خواهد داد؛ چرا که این یک بار در میان آن همه انبارها و سیلوهای آکنده از خوار و بار چیزی به حساب نمی‌آید.
امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که:
آنچه را هم اکنون آورده‌ایم ناچیز است و خاندان ما را کفایت نمی‌کند و ما نیازمندیم که در سفر آینده یک بار شتر دیگر به عنوان برادر کوچکمان دریافت داریم.
و از دیدگاه «حَسَن» مفهوم آیه این است که پیمانه کردن یک بار شتر برای کسی که آن را وزن می‌کند و بار می‌نماید، آسان است.
و منظور آنان از این گفتار این بود که سود به همراه بردن «بنیامین» را به پدر خاطرنشان سازند تا شاید اجازه دهد او را با خود ببرند.
(صفحه 586)

130. «قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ ...

آیه

«قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلاَّ أَنْ يُحاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكيلٌ»

ترجمه

گفت:
من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اين كه پيمان مؤكد الهى بدهيد كه او را حتما نزد من خواهيد آورد، مگر اين كه (بر اثر مرگ يا علت ديگر) قدرت از شما سلب گردد و هنگامى كه آنها پيمان موثق خود را در اختيار او گذاردند گفت:
خداوند نسبت به آن چه مى‌گوييم ناظر و حافظ است. (66 / يوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام موافقت پدر جلب شد

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می‌کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند. منظور از «مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است. جمله «إِلاَّ أَنْ یُحاطَ بِکُمْ» در اصل به این معنی است که «مگر این که حوادث به شما احاطه کند» یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث باشد که انسان را به زانو درمی‌آورد و قدرت را از او سلب می‌کند. ذکر این استثناء، نشانه‌ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا یُطاقُ نکرد و گفت:
من فرزندم را از شما می‌خواهم مگر این که حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست. بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌ای می‌شدند و قدرت از آنها سلب می‌گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگردانند و لذا یعقوب می‌گوید مگر این که همه شماها مغلوب حوادث شوید. به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، «و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت:
خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می‌گوییم». نخستین
(صفحه 587)
سؤالی که در زمینه آیه فوق به ذهن می‌آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با این که برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند، افراد بدسابقه‌ای محسوب می‌شدند، به علاوه می‌دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیف‌تر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنان که در آیات آغاز سوره خواندیم:
«إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ: گفتند:
یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌تر است، در حالی که ما نیرومندتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می‌کند که سی الی چهل سال از حادثه یوسف گذشته بود و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند و طبعا نسبت به سابق پخته‌تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان ناآرام خود به خوبی احساس می‌کردند و تجربه به آنها

نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته، بلکه بی‌مهری تازه‌ای آفریده است. از همه اینها گذشته مسأله یک مسأله حیاتی بود، مسأله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر این که عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند. سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا تنها سوگند خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را به دست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلما عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می‌داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تأکید بیشتر بوده است، درست مثل این که در عصر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می‌کنند، بعد از آن که در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه 588)

هنگامی که یعقوب وصف بزرگواری و عظمت فرمانروای مصر را شنید و دریافت که او به فرزندانش احترام نموده و افزون بر دادن خوار و بار، سرمایه و بهای پرداختی آنان را نیز به خودشان بازگردانده است، در برابر اصرار فرزندانش بر بردن بنیامین تسلیم شد و رو به آنان کرد و گفت:

قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ

من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که شما یک وثیقه استواری همچون سوگند یا عهد و پیمانی خدایی که بتوانم به آن اعتماد کنم، نزد من بگذارید و تعهّدی جدّی بسپارید که او را نزد من باز خواهید گرداند.

«ابن عبّاس» می‌گوید:

منظور یعقوب این بود که شما - به حرمت محمّد صلی الله علیه و آله آخرین پیام‌آور خدا و سالار همه پیامبران - او سوگند یاد کنید که در مورد برادرتان نقشه و نیرنگی نخواهید داشت و او را سالم و با نشاط به من باز خواهید گرداند.

إِلاَّ أَنْ یُحاطَ بِکُمْ

به باور «مُجاهِد» منظور این است که:

مگر آنکه همگی شما دچار بلا گردید.

امّا به باور «قَتادَه» منظور این است که:

مگر آنکه نتوانید او را بیاورید و رویدادی ناخواسته و فراتر از توان انسان فرا رسد.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ.

پس هنگامی که آنان تعهّدی الهی و استوار سپردند و به باور «ابن عباس» به حرمت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه او، سوگند یاد کردند، یعقوب گفت:

اینک خدا بر آنچه می‌گوییم گواه و نگهبان است و اگر بر خلاف تعهّد خویش رفتار کنید داد مرا از شما می‌ستاند.

سه نکته دیگر

1 از آیه شریفه این درس انسانساز دریافت می‌گردد که توکّل و اعتماد به خدای توانا در همه کارها به ویژه گام‌های بلند و کارهای بزرگ واجب است و باید به او اعتماد کرد و با قلبی استوار و تزلزل ناپذیر، کارها را به خدا واگذار نمود.
2 و نیز این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب بدان دلیل «بنیامین» را به همراه آنان فرستاد که می‌دانست پسرانش اکنون از رفتار گذشته خویش ندامت‌زده و شرمسارند و آن بیدادی که
(صفحه 589)
در حق یوسف روا داشتند، دیگر از آنان تکرار نخواهد شد وگرنه فرزندش را به همراه آنان نمی‌فرستاد.
3 و بدان دلیل یک بار دیگر جریان جانسوز یوسف را طرح کرد و به رخ آنان کشید که هوشیاری و هوشمندی آنان را برانگیزد و در حراست از «بنیامین» تلاش بیشتری کنند.
(صفحه 590)

131. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)

اشاره

وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ

(هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت:

فرزندان من از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (67 / یوسف)

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما این که چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند:
علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گرچه یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند) و هم قامت‌های رشیدی داشتند و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می‌داد که از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تأثیر چشم زدن در گرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا مادر ذیل آیه «وَ إِنْ یَکادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ» (آیه 51 سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دسته‌جمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه‌های جذاب و
(صفحه 591)
اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرانجام دوّمین سفر تجارتی فرزندان یعقوب به سوی مصر آغاز گردید و آنان سرخوش و شادمان، اینک به همراه برادر کوچک خویش «بنیامین» برای آوردن خوار و بار و مواد غذایی به راه افتادند.
هنگام حرکت کاروانشان، یعقوب ضمن توصیه‌های اخلاقی و انسانی به آنان، از جمله گفت:
وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
فرزندانم! به هنگام ورود به مصر از یک دروازه وارد نگردید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید.
به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «حَسَن» ، «ابومُسلِم» و ... راز این سفارش یعقوب آن بود که می‌ترسید فرزندانش را چشم بزنند؛ چرا که آنان همگی فرزندان یک پدر بودند و در زیبایی و شکوه و کمال هر کدام پرتوی از امتیازات یوسف را داشتند.
امّا به باور «جُبّائی» یعقوب نگران آن بود که مباد برخی از مردم از دیدن جمال و کمال و شمار و توان فرزندانش بر آنان حسد برند و آن گاه نزد فرمانروای مصر بروند و با سخن‌چینی و دروغ بافی و فتنه انگیزی بر ضدّ آنان، خطری برایشان پدید آورند ... وگرنه موضوع چشم زخم، از نظر «جُبّائی» بی‌دلیل و بی‌اساس است.

آیا چشم زخم حقیقت دارد؟

در این مورد دو نظر است:
1 پاره‌ای بر آنند که چشم زخم و چشم زدن دلیل و سندی ندارد
(صفحه 592)
و آن را انکار کرده‌اند، که «جُبّائی» از آن جمله است.
2 امّا به باور بسیاری از محقّقان این موضوع حقیقت دارد، که در این مورد
پاره‌ای از روایات رسیده را از نظر می‌گذرانیم:

شماری از روایات در مورد چشم زخم

1 از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود:
اِنَّ العَیْنَ حَقٌّ ... (1)
چشم زخم حقیقت دارد و چشم می‌تواند قلّه‌های سر به آسمان کشیده را فرود آورد.
و این بیان نشانگر اثر ویرانگر چشم زخم و چشم زدن است.
2 و نیز آورده‌اند که آن حضرت دو فرزند گرانمایه‌اش حسن و حسین را برای مصون ماندن از این آفت با این دعا و جملات در پناه خدا قرار داد:
اُعیذُکُما بِکَلِماتِ اللّهِ التّامَّةِ مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ وَ هامَةٍ وَ مِن کُلِ عَیَن لامَةٍ. (2)
شما دو فرزند ارجمندم را از شرارت هر شیطان و هر دیو و دد و از خطر هر جنبنده و از شرارت هر چشم زخمی در پناه نام خدا و کلمات او قرار می‌دهم.
3 و نیز آورده‌اند که ابراهیم خلیل برای جلوگیری از خطر چشم زخم، همین دعا را بر دو فرزند خویش می‌خواند.
4 و حضرت کاظم علیه‌السلام نیز با همین دعا دو پسر هارون را از خطر چشم زخم در پناه خدا و کلمات او قرار داد.
5 و نیز آورده‌اند که جعفر طیّار پسرانی سپیدرو و زیبا چهره داشت. همسرش «اَسْماء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:
ای، پسرانم زیبا چهره و با کمال و چشم گیرند و از خطر چشم زخم برایشان نگرانم، آیا وسیله‌ای برای جلوگیری از خطر چشم زخم برایشان بگیرم؟
1. مُسْنَد احمد، ج 1، ص 274؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج 4، ص 251.
2. سُنَن تِرْمِذی، ج 4، ص 396؛ سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 1665.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
آری. فَقالَ صلی الله علیه و آله: نَعَمْ. (1)
6 و نیز آورده‌اند که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله دعای چشم زخم خواند و آن را اینگونه به آن بزرگوار آموخت:
بِسْمِ اللّهِ أَرْقیکَ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ حاسِدٍ، اَللّهُ یَشْفیکَ. (2)
تو را از شرارت هر چشم حسودی به نام خدا پناه می‌دهم و خدا شفایت ارزانی دارد.
7 و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
لَوْ کانَ شَیْءٌ یَسْبِقُ القَدَرَ لَسَبَقَتْهُ العَیْنُ. (3)

اگر چیزی بر قضا و اندازه‌گیری خدا سبقت جوید، همان اثر ویرانگر چشم زخم است.

چگونگی اثرگذاری چشم زخم

در مورد چگونگی اثرگذاری چشم زخم، از «عَمْرو بن جاحِظ» آورده‌اند که می‌گوید:
این واقعیت قابل انکار نیست که از چشم‌های «شور» یا «بد» ، پاره‌ای اجزای غیر مرئی جدا می‌گردد و در دیگران اثر می‌گذارد و این خاصیتی است که همانند خاصیّت‌های دیگری که در دیگر پدیده‌ها موجود است در اینگونه چشم‌ها یافت می‌شود.
امّا به این بیان اشکال شده است که:
1 اگر چنین است، چرا در همه چیز اثر نمی‌گذارد و تنها در پاره‌ای از موارد چنین اثری دارد؟
2 و نیز گفته شده است که همه اجزای این جهان از «جوهر» است و جوهر در پدیده‌ای همانند خود اثر نمی‌گذارد تا در برخی از چشم‌ها این اثرگذاری را بپذیریم.
از «ابوهاشم» در این مورد آورده‌اند که می‌گوید:
اثرگذاری چشم، کار خداست
1. سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 1160.
2. سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 1164.
3. سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 1160؛ سُنَن تِرْمِذی، ج 4، ص 395.
(صفحه 594)
که بر اساس برخی از مصالح که برای ما روشن نیست آن را مؤثر قرار داده است.
و «قاضی» نیز همین دیدگاه را در موضوع برگزیده است.
از مرحوم «سیّد شریف رضی» در این موضوع آورده‌اند که چنین می‌گوید:
آفریدگار هستی بر اساس مصالحی که خود می‌داند با بندگانش رفتار می‌کند؛ از این رو ناممکن نیست که دگرگونی نعمت در زندگی فردی برای دیگری دارای مصلحت باشد و از آنجایی که خدا از وضع و حال نفر دوّم آگاه است که اگر نعمت نفر اوّل را نگیرد، این نفر دوّم رو به دنیا و ارزش‌های مادی آورده و از آخرت و ارزش‌های معنوی دور می‌گردد؛ و نیز اگر آن نعمت را از نفر اوّل بگیرد، در آخرت یا زودتر از آن، به گونه‌ای آن را جبران می‌کند، از این رو ممکن است روایت رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید:
«چشم حق است.» به همین معنی تفسیر و تأویل نمود و گفت:
چشم زخم اثر می‌گذارد.
در روایت دیگری نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که

فرمود:
هنگامی که چیزی در نظر بندگان خدا بزرگ جلوه کند، خدا از ارزش و منزلت آن می‌کاهد و آن را حقیر می‌شمارد. با این بیان ممکن است حال پاره‌ای از چیزها در اثر نگاه برخی از مردم، دگرگون شود و همان بزرگ جلوه کردن آن چیزها در چشم مردم، سبب دگرگونی وضعیت در آن چیزها شود، چنان که در روایت است که وقتی شتر «عَضْباءْ» که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر آن سوار بود، در مسابقه عقب ماند و دیگر شترها از آن پیشی جستند و به طور بی‌سابقه‌ای آن را شکست دادند، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
واقعیّت این است که بندگان خدا چیزی را بالا نمی‌برند و به مقامی نمی‌رسانند، جز این که خدا از مقام آن می‌کاهد.
و نیز ممکن است این نکته که دستور رسیده است وقتی چیزی به چشم انسان خوش جلوه کرد و چشمگیر شد، آن چیز را در پناه خدا قرار دهند و بر پیامبرش درود فرستند، مصلحتی در این کار باشد که جلوی دگرگونی حالت آن چیز را بگیرد؛ چرا که بیننده با این کار به خدا توجّه می‌کند و به او پناه می‌برد و همین کار حکایت از این حقیقت می‌کند که او به دنیا توجّه نداشته و به آن مغرور نشده است. کوتاه سخن
(صفحه 595)
این که اثرگذاری چشم‌های شور و یا بد، روی مصالحی که نمی‌دانیم و از راه‌هایی که برای ما ناشناخته است، ناممکن نیست.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ
و من با این سفارش خود چیزی از قضای خدا را نمی‌توانم از شما دور سازم.
إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ
داوری و فرمانروایی تنها از آن خداست و من بر او اعتماد نمودم؛ چرا که او تواناست که انسان را از چشم زخم یا حسدورزی دیگران حراست کند و سالم و برخوردار از نعمت گرداند.
عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ.
و همه توکّل کنندگان در زندگی خویش تنها باید بر خدا توکّل کنند و کارهای خود را به او واگذارند.
(صفحه 596)

132. «وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...

آیه

«وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِى عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ حاجَةً فِى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»

ترجمه

و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند. (68 / یوسف)

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند» (وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ) اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشم‌ها است و به همین جهت خدا و توکل براو را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مُسَبِّبُ الْأَسْبابِ» است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه 102 درباره ساحران شهر بابل می‌گوید:
«وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ: آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد» اشاره به این که مافوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

(صفحه 597)
غنی: این واژه در اصل به مفهوم بسندگی و کفایت در ثروت و دارایی است.
در ادامه سخن در چگونگی ورود آنان از درهای پراکنده و مختلف به کشور مصر می‌فرماید:
وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنى عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَىْءٍ إِلاَّ حاجَةً فى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها
و هنگامی که آنان طبق دستور پدر از درهای مختلف به مصر درآمدند، این ورود آنان از چهار دروازه به صورت چهار گروه کوچک چنان نبود که بتواند مانع اراده خدا گردد و یا حادثه‌ای را از آنها دور سازد، هرگز، این کار، نه می‌توانست خطر چشم زخم یا حسد را در صورتی که خدا مقدر فرموده بود از آنان دور سازد و نه رویداد دیگری را، بلکه تنها فایده‌اش این بود که نیازی را که در دل یعقوب بود و از این راه انجام می‌شد، آن را بر طرف ساخت.
خود یعقوب، آن پیامبر بزرگ خدا نیز به این حقیقت آگاه بود، امّا او دستوری داده بود که‌از خواسته قلبی‌اش برمی‌خاست و بدین وسیله نگرانی او را از چشم خوردن فرزندانش برطرف می‌ساخت.
به باور «زَجّاجْ» منظور این است که:
اگر به راستی مقدّر شده بود که فرزندان یعقوب چشم بخورند و یا دچار حادثه‌ای گردند، در همان حال که به صورت پراکنده نیز وارد مصر شدند، چشم می‌خوردند و تدبیر یعقوب برای آنان تأثیری نداشت.
وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ
و به راستی که یعقوب بدان دلیل که ما او را آموزش داده و آگاهی‌اش بخشیده بودیم، در اوج یقین و شناخت خدا بود.
«مُجاهِد» می‌گوید:
خدا در این فراز یعقوب را به دانش و آگاهی وصف نموده و می‌فرماید:
او در پرتو آموزش ما به زیور دانش و شناخت آراسته گردید و پاره‌ای بر آنند که منظور این است که:
او هر آنچه را به او آموخته بودیم، همه را می‌دانست و به آنها عمل می‌کرد؛ چرا که اگر کسی چیزی را بداند و عمل نکند، به سان کسی است که نمی‌داند.
وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.
به باور «جُبّائی» منظور این است که:

امّا بیشتر مردم به مقام و موقعیّت او در دانش و شناخت آگاهی ندارند.
(صفحه 598)
امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که:
امّا شرک‌گرایان آنچه را خدا به دوستان و بندگان خاص خود الهام می‌کند، نمی‌دانند و از آنها بی‌خبرند.
(صفحه 599)

133. آیه (طرحی برای نگهداری برادر)

اشاره

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلى یُوسُفَ آوى إِلَیْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ
هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت:
من برادر تو هستم، از آن چه آنها می‌کنند غمگین و ناراحت نباش. (69 / یوسف)

«لا تَبْتَئِسْ» از ماده «بُؤْس» در اصل به معنی ضرر و شدت است و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش.
سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با این که پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم.
یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت:
اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت:
مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهاییش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشانم. سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت:
او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمانه صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت. منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می‌بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از
(صفحه 600)
این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

آوی اِلی مَنْزِلِهِ: در سرای خود جای داد.
اِبْتِئاسُ: نومید شدن و اندوه به دل راه دادن.
تو در فراق او چه می‌کنی؟
قرآن در آیات 69 تا 76 فراز دیگری از سرگشت پرماجرا و درس‌آموز یوسف را به تابلو می‌برد و از ورود برادرانش به مصر در دوّمین سفرشان گزارش می‌دهد و می‌فرماید:
وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ و هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند، یوسف برادر پدر و مادری خود، «بنیامین» را پیش خود فرا خواند و در سرای خود جای داد.
از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود:
هنگامی که برادران یوسف نزد او رفتند، گفتند:
شاها! این است آن برادری که دستور داده بودی وی را به همراه خویش بیاوریم. یوسف آنان را در کارشان تحسین کرد و ضیافتی با شکوه برایشان ترتیب داد و گفت هر کدام از شما با برادر مادری خود بر سر سفره قرار گیرد. آنان به ترتیب، هر دو تن، دست به دست هم برسر خوان رنگین نشستند و «بنیامین» در این میان تنها ماند.
یوسف از او پرسید:
تو چرا ایستاده‌ای؟ پاسخ داد: من در میان اینان برادر مادری ندارم. پرسید: مگر تو برادری نداشتی؟
پاسخ داد: چرا! گفت:
پس کجاست؟ پاسخ داد: اینان می‌گویند:
او را گرگ بیابان دریده است. یوسف پرسید:
تو در غم فراق او چه می‌کنی؟ پاسخ داد: من به اندازه‌ای در هجران او می‌سوزم و می‌گدازم که خدا یازده پسر به من ارزانی داشته و نام هر کدام را به گونه‌ای از نام و نشان یوسف برگزیده‌ام. گفت:
تو با این رنج و اندوه چگونه تن به تشکیل خانواده دادی؟ پاسخ داد: من پدر گرانقدر و شایسته کرداری دارم که مرا به این کار فرمان داد.
(صفحه 601)
یوسف فرمود:
اینک بیا و در کنار من بنشین تا با هم غذا بخوریم. برادران او هنگامی که این رویداد را دیدند، گفتند:
راستی که خدا یوسف و برادرش را به گونه‌ای بر ما برتری بخشیده است که فرمانروای مصر او را در کنار خویش و بر سر خوان ویژه خود

می‌نشاند!
قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ
آن گاه به گونه‌ای که آنان در نیابند، خود را به «بنیامین» معرفی کرد و گفت:
من همان برادرت یوسف هستم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
در راه آرامش خاطر بخشیدن به او، بی آنکه خویشتن را بشناساند، گفت:
اینک مرا به جای آن برادرت به برادری بپذیر.
فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.
به باور برخی از جمله «وَهَب» منظور این است که:
اینک از آنچه آنان در گذشته بر تو بیداد کرده‌اند، اندوهگین مباش.
(صفحه 602)

134. «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ ...

آیه

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَةَ فی رَحْلِ أَخیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ»

ترجمه

و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آب خوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید. (70 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت:
آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت:
آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد، چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگردانند، یوسف گفت:
غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت دستور داد پیمانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد» (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد). البته این کار در خفا انجام گرفت و شاید تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانه مخصوص و گران قیمت نیست، در حالی که قبلاً در دست آنها بود: لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: «ای اهل قافله شما سارق هستید». برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند.
(صفحه 603)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِقايَة: جام و ظرفی که از آن و یا به وسیله آن مایعی می‌نوشند.
یوسف با فراخواندن برادر مادری‌اش «بنیامین» به نزد خویش، تدبیری اندیشید که او را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو به بیان قرآن چنین کرد:
فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقايَةَ فی رَحْلِ أَخیهِ
پس هنگامی که آنان را به خوار و بار مورد نظرشان مجهز ساخت و برای هر کدامشان بار شتری مقرر فرمود، با تدبیری از سوی او یکی از کارگزارانش، جام، یا پیمانه ویژه حکومت را در درون بار برادرش قرار داد.
با این که این کار را جوانان خدمتگزار او انجام دادند، بدان دلیل قرآن به خود آن حضرت نسبت می‌دهد که به دستور و اشاره وی صورت گرفت.
به باور پاره‌ای «سِقايَة» ، نام ظرف خاصّی بود که بسیار گران‌قیمت و ارزشمند می‌نمود و پیش از سال های سخت قحطی و گرفتاری مردم، فرمانروای مصر با آن آب و شربت می‌نوشید و در آن سال‌ها به خاطر بها دادن به دانه و موادّ غذایی، به عنوان پیمانه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت.
«ابن زید» می‌گوید:
آن جام یا پیمانه ویژه، از طلا بود و بهایی بسیار سنگین داشت.
و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز طلا بودن آن روایت شده است.
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ.
و آن گاه که آنان از شهر بیرون آمدند، به ناگاه نداگری ندا در داد که هان ای کاروانیان! شما دزد هستید!
«جُبّائی» می‌گوید:
یکی از کارگزاران یوسف که از گم شدن پیمانه آگاهی یافت و از نهان جریان بی‌خبر بود، چنین گفت.
امّا به باور «ابومُسلِم» این ندا به دستور خود آن حضرت طنین انداخت و منظورش این بود که:
هان ای کاروانیان! شما بودید که یوسف را از پدرش با نیرنگ ربودید و در چاه افکندید!
و پاره‌ای نیز بر آنند که این فراز از آیه شریفه به صورت پرسشی است و همزه استفهام از آغاز آیه حذف شده و منظور این است که:
هان ای کاروانیان! آیا شما دزد هستید؟
(صفحه 604)
در اشعار عرب از این نمونه‌ها بسیار است، از آن جمله این شعر است که:
كَذَبَتْكَ عَيْنُكَ اَمْ رَأَيْتَ بِواسِطِ
غَلَسَ الظَّلامِ مِنَ الرَّباب خَيالاً

آیا دیده‌ات به تو دروغ گفت یا در تیرگی شب در شهر «واسط» پنداری، «رَباب» را در برابر دیدگان خود دیدی؟! گفتنی است که همزه استفهام از آغاز شعر حذف شده‌است.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
نه آنان دست به دزدی زده بودند و نه یوسف دروغ می‌گفت؛ که این بیان این دیدگاه را تأیید می‌کند.

چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟

اینک جای این پرسش است که چگونه یوسف با این که پیامبر خدا و مرد توحید و تقوا بود، زدن این اتهام را به برادران خود روا دانست و بدین وسیله، هم آنان و هم پدرشان را اندوهگین ساخت؟

در این مورد سه پاسخ می‌توان داد:

1 نخست این که او به راستی این اتهام را به آنان نبست، بلکه گوینده‌ای به ظاهر چنین چیزی گفت تا بدین وسیله یوسف بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد.

2 ممکن است این گفتار به دستور یوسف و از جانب خدا باشد و مصالح آن برای ما روشن نیست و نرسیده است.

3 و در روایت است که آن حضرت پیش از اقدام به این کار جریان را با طرف اصلی خویش که برادرش «بنیامین» باشد در میان نهاده بود و این اندازه ایجاد نگرانی نسبت به برادران دیگر و پدرش در راه زدودن اندوه و ناراحتی‌های دیگر از دل‌های آنان، این کار را روا خواهد ساخت.

چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟

پاسخ این است که:
1 یوسف کسی را به سرقت متّهم نساخت، بلکه هنگامی که پیمانه در بار «بنیامین» پیدا شد، این پندار پدید آمد و می‌دانیم که خود او پیش از بر نامه در جریان آن قرار گرفته و خود بدان راضی بود.
(صفحه 605)
2 افزون بر این، خود یوسف هرگز چنین نسبتی را، نه به کاروان داد و نه به «بنیامین» و این سخن از سوی یکی از کارگزاران یا غلامان او بود که در جریان کار نبود و دچار اشتباه شد و چنین گفت.
3 و تازه اگر پرسش و اشکالی باشد بر کسی وارد است که عجولانه چنین گفت و دانسته یا ندانسته به نسل و تبار و فرزندان پیامبران این نسبت را داد.
(صفحه 606)

135. «قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ...

آیه

«قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ»

ترجمه

آنها رو به سوی او کردند و گفتند:
چه چیز گم کرده‌اید؟ (71 / یوسف)
قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ
گفتند:
پیمانه ملک را و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پاداش هستم). (72 / یوسف)
قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقينَ
گفتند:
به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم. (73 / یوسف)

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند:
به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم» (قالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کُنَّا سارِقینَ). این که گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجددا به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرساند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟
(صفحه 607)

عیر: کاروان.
زَعیم:
ضامن و به پیشوا و رهبر گروه و جامعه نیز گفته می‌شود.
فرزندان یعقوب با شنیدن ندای ندا کننده، با شگفتی و وحشت از راه خویش بازگشتند.
قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ.
و در حالی که همگی به کارگزاران یوسف روی آورده بودند، گفتند:
چیزی گم کرده‌اید؟
قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ
آنان گفتند:
آری، پیمانه شاه را گم کرده‌ایم و آن گاه ندا کننده شاه گفت:
و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر موادّ غذایی نزد ما دارد.
وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ.
و گوینده این گفتار برای تأکید بیشتر گفت:
و من پرداخت این جایزه را تضمین می‌کنم.
آنان با شنیدن موضوع گم شدن پیمانه شاه و مقرّر شدن جایزه برای یابنده آن بیشتر نگران شدند و گفتند:
هان ای بندگان خدا، به خدای سوگند ما از این کارها بیزاریم، شما به خوبی می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین تباهی پدید آوریم و هیچ گاه دزد نبوده‌ایم.
با اینکه مردم مصر یا کارگزاران یوسف آنان را نمی‌شناختند، چگونه آنان چنین گفتند؟
1 به باور پاره‌ای منظور این است که:
شما از رفتار ما و داد و ستدی که در این چند بار با شما داشته‌ایم برایتان روشن شده است که ما از چنین کارها بیزاریم.
2 امّا به باور «کَلْبی» منظور این است که:
این سخن آنان اشاره به باز آوردن بها و سرمایه‌ای بود که در سفر نخست در میان بار آنان قرار داده شده و به آنها باز پس داده شده بود. آنان با یادآوری آن موضوع خاطر نشان ساختند که، به کسانی که وقتی چیزی را یافتند، به صاحبان آن بازمی‌گردانند، نمی‌توان چنین اتّهامی بست.
(صفحه 608)
3 و پاره‌ای می‌گویند:
آنان هنگامی که وارد مصر شدند، هر کدام دهان مرکب خود را بسته بودند

تا از کشت و زراعت مردم نخورد و این گفتارشان اشاره به دقّت و رعایت حقوق مردم از سوی آنان بود.
از آیه شریفه و گفتار برادران یوسف چنین دریافت می‌گردد که آنچه از سوی آنان در مورد برادرشان رفت، رفتاری کودکانه بود که از سر کم‌خردی از آنان سر زد؛ چرا که آنان در گفتار خویش خود را اصلاحگر و خیرخواه خواندند و از تباهی و تبهکاری بیزاری جستند و گفتند:
ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ
(صفحه 609)

136. «قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ ...

آیه

«قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ كُنْتُمْ كذِبينَ»

ترجمه

آنها گفتند:
اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ (74/یوسف)
قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ
گفتند:
هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. (75 / یوسف)
فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخیهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخیهِ کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ
در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین ملک (مصر) بگیرد مگر آن که خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. (76 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، «نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانه مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد». همین که پیمانه در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب بازماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد و خود را در بن‌بست عجیبی دیدند. از یک سو برادر آنها ظاهرا مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنها است و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟ بعضی از مفسران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند و گفتند:
ای بی‌خیر، ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه
(صفحه 610)
به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کِی تو این پیمانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد: این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت ولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می‌گوید. (1)
پس قرآن چنین اضافه می‌کند که ما اینگونه برای یوسف طرح ریختیم (تا برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارد) (کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ).
مسأله مهم اینجا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر این که سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

به همین جهت قرآن می‌گوید:
«یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آیین ملک مصر بردارد» و نزد خود نگهدارد (ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ). سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید:
«مگر این که خداوند بخواهد» (اِلاّ اَنْ یَشاءَ اللّهُ). اشاره به این که:
این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود و نقشه‌ای بود برای حفظ برادر و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب و آزمایش برادران دیگر و در پایان اضافه می‌کند:
«ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم» (نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ). درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند و در هر حال «برتر از هر عالمی، عالم دیگری است» یعنی خدا (وَ فَوْقَ
*****
1- «مجمع البیان» ، جلد 5، صفحه 253 (ذیل آیه).
(صفحه 611)
کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ) و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود. آیات فوق سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت:
1 چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد.
پاسخ این سؤال تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می‌خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهدی که باپدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟
2 چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟
آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟
پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است، چرا که یوسف قبلاً خود را به او معرفی کرده بود و او می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت.
3 نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟

آیا نسبت سرقت آن هم به صورت کلی و همگانی با جمله «إِنَّکُمْ لَسارِقُون» «شما سارق هستید» دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که:
اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم «قالُوا: گفتند» ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته
(صفحه 612)
نشود، همه را مخاطب ساخته می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما.
ثانیا: طرف اصلی سخن که «بنیامین» بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می‌کرد، اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف و این که همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف برطرف گردید و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد.
4 کیفر سرقت در آن زمان چه بوده، از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (1)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچ یک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می‌شدند به بردگی می‌گرفتند.
5 سقایه یا صواع در آیات فوق گاهی تعبیر به «صُواع» (پیمانه) و گاهی تعبیر به «سِقایَة» (ظرف آب‌خوری) شده است و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می‌رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آب‌خوری «ملک» بوده است، اما هنگامی که غلاّت در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آب‌خوری مخصوص ملک، پیمانه می‌کردند. این هم بدیهی است که تمام
*****

1- طبرسی در «مجمع البیان» نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می‌گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می‌گرفتند (تا همان اندازه کارکند).
(صفحه 613)
نیازمندیهای یک کشور را نمی‌توان با چنین پیمانه‌ای اندازه‌گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه‌جویی را کنند. ضمنا از آن جا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می‌شده که اگر بخواهند سارق را به بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

داوری بر اساس قرائن حال

از این آیات استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیّه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به این که هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می‌کردند و یا لااقل به هنگام پرکردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانه ملک، در بار بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود. این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می‌کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق‌العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

کارگزاران یوسف گفتند:
اگر شما دروغ بگویید، کیفر کسی که آن را برده باشد چیست؟
برادران یوسف گفتند:
کیفر کسی که پیمانه شاه نزد او یافت شود، بازداشت و زندانی شدن خود اوست.
به باور گروهی از جمله «حَسَن» و ... منظور آنان این بود که در آیین بنی‌اسرائیل
(صفحه 614)
و فرمانروای مصر، کیفر سارق این است که یک سال به بردگی کشیده شود.
امّا به باور «ضَحّاک» کیفر دزد از نظر آنان این بود که دزد را بازداشت نمایند و به تناسب سرقتی که بدان دست زده است، او را به بردگی کشند و از نظر مقررات پادشاه مصر نیز برنامه آن بود که او را کیفر کنند و بهای آن را از او بستانند؛ چرا که دزد، ضامن چیزی است که آن را سرقت کرده است.
و پاره‌ای می‌گویند:
خود یوسف‌از آنان پرسید:
از دیدگاه شما کیفر دزد چگونه است؟
آنان گفتند:
کیفرش آن است که خود او را به کیفر کارش بازداشت نمایند.
کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ.
ما بیدادگران را اینگونه کیفر می‌دهیم.
به باور برخی این گفتار ادامه سخن فرزندان یعقوب است، امّا به باور پاره‌ای دیگر این سخن یوسف می‌باشد.
پس از این گفتگو به آنان دستور دادند تا بارهای خود را برای کاوش و بازدید بگشایند و از پی آن، بازدید آغاز گردید.
فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخیهِ
یوسف برای اجرای درست برنامه و بستن راه هر گونه بدبینی و وارد آمدن اتهام، پیش از بازدید بار برادرش «بنیامین» ، به بازرسی بارهای آنان پرداخت.
ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخیهِ
و آن گاه پیمانه را از درون بار برادرش بیرون آورد.
و پس از آن بود که فرزندان یعقوب به سوی «بنیامین» هجوم بردند که:

وای بر تو! تو ما را روسیاه و رسوا ساختی! این چه کاری بود که از تو سر زد؟ و چه وقت این پیمانه را برداشتی؟!
او در پاسخ گفت:
من آن را بر نداشتم، بلکه همان کسی که در سفر نخست، سرمایه شما و بهای موادّ غذایی را در بارهای شما قرار داد، همو پیمانه را در بار ما نهاده است.
کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ
ما اینگونه این راه را به یوسف الهام کردیم تا بدین وسیله برادر خویش را
(صفحه 615)
نزد خود نگاه دارد.
به باور برخی منظور این است که همانگونه که آنان بر ضدّ یوسف نقشه کشیدند و با او آن گونه رفتار کردند، ما نیز سزای آنان را اینگونه دادیم و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که ما به یوسف الهام نمودیم و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که ما برای او اینگونه تدبیر کردیم.
ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ
به باور «قَتادَه» منظور این است که:
در آیین پادشاه و مقررات او، این حکم نبود که سارق را بازداشت کنند و نزد خویش نگاه دارند؛ از این رو یوسف نمی‌توانست چنین کند و ما این تدبیر را به او الهام کردیم. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که:
این کار در توان و صلاحیّت شاه نبود و او به چنین کارهایی دست نمی‌زد.
برخی می‌گویند:
منظور این است که:
این روش و شیوه شاه نبود.
و از دیدگاه برخی دیگر، از آنجایی که حکومت یوسف بر اساس عدالت و آزادی و مقررات اداره می‌شد، بدون این تدبیر نگاه داشتن برادرش ممکن نبود.
إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ
مگر این که خدا بخواهد و برای یوسف و کار او چاره و راهی نشان دهد.
و به باور برخی منظور این است که:
مگر این که خدا بخواهد و یوسف را به انجام این کار موظف سازد؛ چرا که یوسف نمی‌توانست به صراحت بگوید:
او برادر من است؛ و بدون این تدبیر نیز نمی‌توانست او را نزد خویشتن نگاه دارد؛ چرا که بدون این تدبیر کار او بیداد به شمار می‌رفت و این قانون فرزندان یعقوب بود که چنین حکم می‌کرد، وگرنه در آیین شاه مصر، دزد را شلاّق می‌زدند و غرامت مال را از او می‌گرفتند و آن حضرت بر اساس دیدگاه خود آنان داوری کرد و این همان تدبیر و خواست خدا بود.

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ
ما درجات هر کس را که بخواهیم و او را شایسته بدانیم در پرتو نعمت گران دانش و رسالت اوج می‌بخشیم، درست همانگونه که مقام یوسف را از دیگران بالا بردیم و به او برتری بخشیدیم.
(صفحه 616)
و به باور پاره‌ای منظور این است که:
ما درجات هر کس را که بخواهیم به وسیله ارزانی داشتن تقوا و عصمت و توفیق و مهر و لطف خاصّ خود به او، بالا می‌بریم.
وَ فَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ.
و برتر از هر دانشور و دانشمندی، دانشور دیگری است تا به خدا برسد و آن گاه برتر و بالاتر و دانشمندتر از او دانشوری نیست.
(صفحه 617)

137. «قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ ...

آیه

«قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ»

ترجمه

(برادران) گفتند:
اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آن چه توصیف می‌کنید آگاه‌تر است. (77 / یوسف)

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان این که خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می‌خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه نقل کرده‌اند:
نخست این که:
یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه‌اش باز گیرد، عمه‌اش چاره‌ای اندیشید و آن این که کمربند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که او می‌خواسته آن را از وی برباید و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمربند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت. دیگر این که یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است و دیگر این که گاهی او مقداری غذا از سفره برمی‌داشت و به مسکین‌ها و مستمندان می‌داد و به همین جهت برادران بهانه‌جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچ یک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟
(صفحه 618)

پس از بیرون آمدن پیمانه شاه از بار «بنیامین» برادران یوسف سخت خود را باختند و در دفاع از خویش سخنانی را به زبان آوردند که زیبنده آنان نبود.
در این مورد قرآن می‌فرماید:
قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ
آنان گفتند:
اگر «بنیامین» دست به سرقت می‌زند، برادر او نیز پیش از این، سرقت کرده بود؛ با این بیان دزدی او چیز تازه‌ای نیست و در این کار به برادرش یوسف اقتدا کرده است.
در مورد منظور آنان از وارد آوردن این اتّهام به یوسف به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور آنان جریانی بود که در کودکی یوسف به وسیله عمه‌اش اتفاق افتاد و آن اینگونه بود که یوسف پیش از مرگ مادرش به وسیله عمّه‌اش که شیفته و دلباخته برادرزاده‌اش بود، اداره می‌شد. هنگامی که پس از چندی یعقوب خواست فرزندش را از او باز گیرد و نزد خود ببرد، آن زن که بزرگترین فرزند اسحاق بود و کمربند پدرش را به ارث نزد خود داشت، تدبیری اندیشید تا به سان گذشته یوسف را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو این تدبیر به خاطرش رسید که کمربندِ یادگاری پدر را به کمر آن کودک ببندد و آن گاه مدّعی گردد که یوسف به هدفِ سرقتِ کمربند، آن را به کمرش بسته است و بدین وسیله طبق قانون جاری که دزد را به بردگی می‌گرفتند آن کودک محبوب و مطلوب را نزد خود نگاه دارد. او همین گونه عمل کرد و یوسف را برای مدّتی دیگر نزد خود نگاه داشت و برادران یوسف در این گفتار خویش، به آن ماجرا اشاره داشتند.
یادآوری می‌گردد که در روایات رسیده از امامان راستین ما نیز این دیدگاه آمده است.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ
(صفحه 619)
یوسف از گفتار آنان سخت آزرده خاطر گردید، امّا آن را در دل نهان داشت و به آنان چیزی نمودار نساخت.
قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً
و تنها در دل به آنان گفت:
شما در دزدی بدترید؛ چرا که برادرتان را از پدر ربودید و به چاه افکندید.
وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ.

و خدا به آنچه وصف می‌کنید و به یوسف می‌بندید داناتر است. به باور «زَجّاج» ، منظور این است که:
یوسف، نه در داستان کمربند گناهی داشت و نه در شکستن بت و یا انفاق نهانی، امّا شما در بیدادی که بر یوسف روا داشتید سخت گناهکارید و عذری از شما پذیرفته نیست.
امّا به باور برخی دیگر منظور آن است که:
کار شما که در حق برادرتان بیداد روا داشتید و پدرتان را نافرمانی کردید، بدتر و موقعیت شما در پیشگاه خدا ناپسندتر است.
«حَسَن» می‌گوید:
آنان در آن روزگاری که در حق یوسف و پدر خود بیداد روا داشتند، پیامبر نبودند و پس از آن به رسالت رسیدند؛ چرا که نامبرده آنان را «اَسْباط» می‌داند. امّا به باور ما آنان هرگز پیامبر نبودند و به این مقام والا راه نداشتند؛ چرا که از پیامبران خدا هرگز بیداد و گناه سر نمی‌زند.
«بَلْخی» می‌گوید آنان در گفتارشان دروغگو بودند، بر این باور نمی‌شود آنان را پیامبران خدا شمرد و ممکن است آن «اَسْباط» که به مقام رسالت رسیدند غیر از اینان باشند.
(صفحه 620)

138. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)

اشاره

قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

گفتند:

ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (78 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حدّاکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند «و گفتند:
ای عزیز مصر و ای زمامدار بزرگوار! او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را به جای او بگیر» ، «چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان هنگامی که برادر خود را گرفتار دیدند و درها را به روی خود بسته یافتند، بار دیگر دست به دامان عزیز زدند و از او تقاضا کردند که راهی بیابد و به آنان لطف دیگری کند.

قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ

گفتند:

هان ای عزیز مصر! او پدری پیر و سالخورده دارد که توان دوری وی را ندارد، از این رو بر ما منّت گذار و یکی از ما چند نفر را به جای او بازداشت نما.

آنان این پیشنهاد را از سر خواهش و تقاضا به عزیز مصر دادند و موضوع را

(صفحه 621)

به سبکی طرح کردند تا شاید حسّ انسان دوستی او را برانگیزند و او با مهر و ترحّم به پدر پیرشان، دیگری را به جای او بازداشت کند و «بنیامین» را آزاد سازد.

واژه «کبیر» به باور برخی به مفهوم بزرگسال و سالخورده است و به باور برخی گرانقدر؛ و منظور این است که:

او فرزند مردی گرانقدر و بزرگوار است و فرزند چنین شخصیّت بزرگی نباید بازداشت شود.

و در ادامه سخن گفتند:

إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ.

و ما تو را از شایسته کرداران روزگار می‌بینیم که هماره به مردم محروم نیکی می‌کنی.

به باور پاره‌ای منظور این است که:

از تو انسان گران قدری که در پیمانه و دادن مواد غذایی به ما احسان کردی و ما را به ضیافت فرا خواندی، اینک انتظار داریم که به سان گذشته با ما رفتار نمایی و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که اگر تقاضای ما را بپذیری، در حق ما نیکی کرده‌ای.

(صفحه 622)

139. «قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ ...

آیه

«قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ»

ترجمه

گفت:
پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (79 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف این پیشنهاد را شدیدا نفی کرد و «گفت:
پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم» هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی‌گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند. قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم و این دلیل بر آن است که او دقیقا توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است

در ادامه سخن، قرآن پاسخ یوسف را ترسیم می‌کند که به آنان گفت:
قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ
ما به خدا پناه می‌بریم که بی‌گناهی را به کیفر گناه دیگری بازداشت کنیم، هرگز! ما تنها کسی را بازداشت می‌کنیم که پیمانه و کالای خود را در بار او یافته‌ایم و بدین‌سان با این شیوه سخن، نه خلافی گفت و نه نسبت ناروایی داد.
إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ.
چرا که اگر چنین کنیم، در آن صورت ستمکار خواهیم بود.
این فراز از آیه، نشانگر آن است که بازخواست و کیفر بی‌گناه به جای گناهکار، کاری ظالمانه است و هر کس چنین کند بیدادگر و ظالم است و خدا نیز چنین نخواهد کرد؛ چرا که ذات پاک او از ظلم و ستم پاک و منزّه است.
(صفحه 623)

140. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)

اشاره

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لى أَبى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لى وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ

هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت:

آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید، لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم کنندگان است. (80 / یوسف)

«خَلَصُوا» یعنی «خالص شدند» کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است و «نَجِیّ» از ماده «مناجات» ، در اصل از «نَجْوَة» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمین‌های مرتفع از اطراف جدا هستند و جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود به آن «نَجْوی» می‌گویند، (بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از این که درگوشی باشد یا در جلسه سری، شامل می‌شود). «فَرَّطْتُم» از ماده «تفریط» در اصل از «فُرُوط» به معنی مقدم شدن است و هنگامی که به باب تفعیل درآید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (اِفْراط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است. برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راه‌ها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهرا تبرئه برادر امکان نداشت و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مأیوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می‌گوید:
«هنگامی که آنها از عزیز مصر، یا از نجات برادر، مأیوس شدند به گوشه‌ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). جمله «خَلَصُوا نَجِيًّا»
(صفحه 624)
همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند از فصیح‌ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می‌شد، بیان کرده است. به هر حال، «برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت:
مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید» (قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ) و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز درباره یوسف، کوتاهی کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فی يُوسُفَ). «حال که چنین است، من از جای خود یا از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم و به اصطلاح در اینجا متحصّن می‌شوم مگر این که پدرم به من اجازه دهد و یا خداوند فرمانی درباره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لی أَبی أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لی وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش

بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر به طور قطع پذیرفته باشد. برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصّن در شهر مصر و مخصوصا نزدیک دربار عزیز این امید می‌رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانه که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او به خاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند.
(صفحه 625)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

يَأْس: به نوميد شدن از چيزى گفته مى‌شود.
نَجِىّ: راز گفتن گروهى با همديگر.
بَرِحَ الرَّجُلُ: از جاى خود دور شد.

اینک چه باید کرد؟

آنان پس از یأس و نومیدی از نجات برادرشان «بنیامین» به چاره اندیشی پرداختند:
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا
و هنگامی که از پذیرفته شدن پیشنهادشان از سوی عزیز مصر نومید گشتند، با کناره‌گیری از دیگران به رازگویی و تبادل نظر پرداختند و این موضوع طرح شد که اینک چه باید کرد؟
آیا باید برادر را رها کنند و نزد پدر بروند و یا همگی به امید نجات او در مصر بمانند و یا راهی دیگر بجویند؟
این فراز از آیه شریفه، افزون بر اوج فصاحت و زیبایی قالب و معنی، در کوتاه‌ترین سخن مفاهیم و معانی بسیاری را ترسیم می‌کند و از شاهکارهای قرآن شریف است.
قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ
بزرگ آنان لب به سخن گشود و گفت:
آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمانی خدایی و استوار گرفته است که فرزندش را به او بازگردانید؟!
در مورد بزرگ آنان که گوینده این گفتار بود، دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور گروهی از جمله «كَعْب» ، منظور بزرگ آنان در سن و سال است و او «روبین» برادر و خاله‌زاده یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف برحذر داشت و آنان او را به چاه افکندند.
2 امّا به باور «مُجاهِد» منظور از بزرگ آنان، «شمعون» است که از نظر خرد و دانش، رهبری فکری آنان را به کف داشت.
(صفحه 626)
3 از دیدگاه «كَلْبى» و «وَهَب» منظور از بزرگ آنان، «یهوذا» است که خردمندترین آنان به شمار می‌رفت.
4 و از دیدگاه «محمّد بن اسحاق» و «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، بزرگشان «لاوی» بود که هوشمند و زیرک به شمار می‌رفت.
وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فى يُوسُفَ
و به یاد داشته باشید که شما بپیش از این نیز در مورد یوسف کوتاهی و پیمان‌شکنی کردید و با این که عهدی استوار سپرده بودید که او را سالم و با نشاط به پدرش بازگردانید، او را به چاه افکندید و در مورد او بیداد روا داشتید.
فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
از این رو من از این کشور و از این سرزمین نخواهم رفت ...

حَتَّى يَأْذَنَ لى أبى
تا پدرم به من دستور بازگشت و یا ماندن دهد،
أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لى
و یا خدا درباره‌ام داوری کند که برادرم را در اینجا رها سازم و بروم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
یا مرگم فرا رسد.
امّا به باور «ابو مُسلِم» منظور این است که یا خدا عذری برایم فراهم سازد که بتوانم با آن نزد پدر بروم.
وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ.
و او بهترین داوران است که جز بر اساس حق و عدالت داوری نمی‌کند.
(صفحه 627)

141. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)

اشاره

اِرْجِعُوا اِلی اَبیکُمْ فَقُولُوا یاَبانا اِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا اِلاّ بِما عَلِمْنا وَ ما کُنّا لِلْغَیْبِ حفِظینَ
شما به سوی پدرتان باز گردید و بگویید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آن چه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم. (81 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که «شما به سوی پدر بازگردید و بگویید:
پدر! فرزندت دست به دزدی زد» (ارْجِعُوا إِلی أَبیکُمْ فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ). «و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همین اندازه که ما دیدیم پیمانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سرقت شده‌است و اما باطن امر با خداست (وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا)، «و ما از غیب خبر نداشتیم» (وَ ما کُنَّا لِلْغَیْبِ حافِظینَ). این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می‌بریم و باز می‌گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می‌رسد.

در ادامه سرگذشت آنان، در این آیه شریفه گفتار بزرگ آنان آمده است که به برادرانش گفت:
ارْجِعُوا إِلی أَبیکُمْ فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا
اینک شما به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید:
هان ای پدر عزیز! واقعیت این است که پسرت دست به سرقت زد و ما جز آنچه به ظاهر دیدیم که پیمانه فرمانروای مصر را از بار او درآوردند، گواهی دیگری بر ضد او نمی‌دهیم.
از گفتار آنان این نکته دریافت می‌شود که آنان به دزدی «بنیامین» یقین نداشتند و
(صفحه 628)
تنها به ظاهر آن رویداد گواهی می‌دادند، امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آنان از این بیان این بود که:
ما نزد فرمانروای مصر تنها به این حقیقت گواهی دادیم که طبق دین و آیین ما، کیفر دزد آن است که او را برای مدّتی به بردگی می‌کشند؛ ما این را گواهی کردیم، امّا در این مورد که آیا به راستی «بنیامین» دزدی کرده است یا نه، چیزی نگفتیم و جز ظاهر جریان چیزی هم نمی‌دانیم.
و آنان هنگامی این سخن را به زبان آوردند که پدرشان گفت:
راه و رسم فرمانروای مصر در کیفر دزد این نیست که او را به بردگی کشد و شما با بیان راه و رسم خود، این را به او آموختید و این راه را به او نشان دادید.
وَ ما کُنَّا لِلْغَیْبِ حافِظین.
به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که:
ما آن گاه که از تو ای پدر تقاضا نمودیم که «بنیامین» را به همراه ما بفرستی از آینده خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم که به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شویم و جز نیکی و خدمت به خاندان خود هدفی نداشتیم و اگر می‌دانستیم که چنین خواهد شد، هرگز نه او را می‌بردیم و نه چنین تقاضایی از شما می‌نمودیم که او را به همراه ما بفرستی.
امّا به باور «عِکْرِمَه» منظور این است که ما از واقعیت این رویداد آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که آیا پسرت به راستی دزدی کرده و یا به او دروغ بسته‌اند و ما جز از ظاهر موضوع آگاهی نداریم.
از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که:
ما تا هنگامی که پسرت در نزدمان بود، مراقب و نگهبان او بودیم، امّا از کارهای نهانی او بی‌خبریم و بدین‌سان می‌خواهند بگویند که او در غیاب‌ما و

یا زمانی که خواب بودیم پیمانه شاه را برداشته است.
و از دیدگاه پاره‌ای از آنجایی که واژه «غَیْب» در لغت «حِمْیَر» به مفهوم «شب» آمده است، منظور آنان این است که ما تا آنجایی که ممکن بود مراقب «بنیامین» بودیم و از سلامت و امنیّت او پاس داشتیم، امّا نمی‌دانیم که در همه ساعات شب و روز و رفت و آمد خود چه می‌کند.
(صفحه 629)
وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتی کُنَّا فیها وَ الْعیرَ الَّتی أَقْبَلْنا فیها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ
(برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم. (82 / یوسف)

«قَرْیَة» در لغت عرب به معنی روستا نیست، بلکه به آبادی‌ها و شهرها به طور کلی اطلاق می‌شود و منظور در اینجا مصر است. «عیر» چنان که «راغب» در مفردات گفته است؛ به معنی گروه و جمعیتی است که شتران و چارپایان را برای حمل مواد غذایی با خود می‌برند یعنی به مجموع آنها «عیر» گفته می‌شود. از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانه ملک را باخود ببرد که مأموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانه را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند و شاید این که برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مسأله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌داند.

قَرْيَة: شهر و ديار و گاه به روستا گفته مى‌شود.
آن گاه براى اين كه پدر در درستى گفتار و گزارش شما ترديد نكند، با نهايت احترام به او بگوييد:
وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتى كُنَّا فيها
پدر جان، اگر در گفتار ما ترديد دارى، از مردم شهرى كه ما در آنجا بوديم حقيقت ماجرا را بپرس.
به باور گروهى از مفسّران، از جمله «ابن عبّاس» منظور از قريه، «مصر» مى‌باشد؛ چرا كه عرب اين واژه را در مورد شهرها نيز به كار مى‌برد و منظور آنان اين بود كه از مردم مصر و از كسانى كه در دسترس شما هستند و همه آنان از جريان
(صفحه 630)
«بنيامين» آگاهى دارند، از آنان در اين مورد تحقيق كنيد.
وَ الْعيرَ الَّتى أَقْبَلْنا فيها
و نيز مى‌توانيد از همين كاروانى كه ما به همراه آن رفتيم و بازگشتيم و همه كاروانيان از مردم كنعان و همسايگانمان هستند، پرس و جو نماييد و آنان بدان دليل اين موضوع را پيش كشيدند كه مى‌دانستند پدرشان از گفتار آنان در ترديد است.
در مورد «وَ اسْئَلِ الْقَرْيَةَ وَ الْعيرَ ...» دو نظر آمده است:
1 به باور گروهى در آيه شريفه «اَهْل» در تقدير مى‌باشد و منظور اين است كه از مردم آن شهر و از كاروانيان موضوع را بپرس تا روشن شود كه ما درست گزارش كرده‌ايم.
2 امّا به باور برخى، نياز به تقدير گرفتن «اَهْل» در آيه نيست؛ چرا كه يعقوب، پيامبر بزرگ خدا و داراى معجزه بود و مى‌توانست بدون هيچ واسطه‌اى از خود شهر و از شتران كاروان ماجرا را بپرسد و به خواست خدا و قدرت او پاسخ آنان را بشنود.
وَ إِنَّا لَصادِقُونَ.
و ما اى پدر گرانقدر، در آنچه به تو گزارش مى‌كنيم و مى‌گوييم، راستگو هستيم.
(صفحه 631)

142. «قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ ...

آیه

«قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرا فَصَبْرٌ جَميلٌ عَسَى اللّهُ اَنْ يَأْتِيَنى بِهِمْ جَميعا اِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ»

ترجمه

(یعقوب) گفت:
نفس (و هوی و هوس) مسأله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می‌کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آن‌ها را به من بازگرداند چرا که او علیم و حکیم است. (83 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر را در آن جا گذاردند و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر، به عکس سفر سابق، بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، به خصوص این که اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی‌کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفت، رو به سوی آنها کرده «گفت:
هوس‌های نفسانی شما، مسأله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است» (قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرا). یعنی درست همان جمله‌ای را که در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا یعقوب تنها به خاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است، در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء به طور قطع متّهم سازند، با این که طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است و راه تحقیق نیز بسته نیست. یا این که هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله این که:
1 چرا شما با دیدن پیمانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی‌تواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟
2 چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی
(صفحه 632)
بردارد، در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم).
3 چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان مؤکد با من بسته بودید؟
سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت:
من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَميلٌ). (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان پس از شنیدن سفارش خردمندترین مرد گروه، به سوی کنعان حرکت کردند و پس از ورود به شهر خویش بی‌درنگ نزد پدر نگران خود شتافتند و جریان را به آگاهی او رساندند، امّا پدر پس از شنیدن گفتارشان، رو به آنان کرد و گفت:
قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً
من فکر نمی‌کنم جریان آن گونه باشد که شما گزارش کردید، بلکه این هوای نفس شماست که کاری ناروا را در نظرتان آراسته است.
فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
بنابراین مسئولیت من اینک آن است که صبری زیبا و خالصانه که بدور از بی‌تابی و ناسپاسی باشد پیشه سازم.
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً
امید که خدا همه آنان را به من بازگرداند. منظور از آنان یوسف، بنیامین و فرزند بزرگ یعقوب بود.
إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.
*****
1- درباره صبر جمیل به ذیل آیه 18 همین سوره مراجعه فرمایید.
(صفحه 633)
چرا که او نسبت به بندگانش دانا و در تدبیر امور آفرینش فرزانه و حکیم است.
(صفحه 634)

143. «وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ ...

آیه

«وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ»

ترجمه

و از آنها روی برگرداند و گفت:
وا اسفا بر یوسف و چشمان او از اندوه سفید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). (84/یوسف)

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند باایمان، باهوش، زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان بر تافت و گفت:
وا اسفا بر یوسف» (وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمنده در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب جاری می‌ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ) و اما با این حال سعی می‌کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشاند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید «او مرد باحوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ كَظِيمٌ). ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده‌ایم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد.
(صفحه 635)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کَظْم: فرو بردن غم و اندوه و نگاه داشتن آن در دل.
یعقوب آن گاه می‌افزاید:
وَ تَوَلّی عَنْهُمْ
او پس از دریافت خبر بازداشت «بنیامین» ، از شدّت اندوهی که گستره قلب او را گرفت، از آنان روی برگردانید و خاطره غمبار فراق یوسف نیز برایش تجدید شد؛ چرا که او دوری و هجران یوسف را با حضور «بنیامین» برای خود آسان‌تر می‌ساخت و به خود بدین وسیله آرامش خاطر می‌بخشید.
وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ
و گفت:
ای دریغ و درد بر فراق یوسف!
«سعید بن جُبَیر» می‌گوید:
خدا برای لحظات رویارویی امّت پیامبر با اندوه و مصیبت، دعا و ذکر آرامش‌بخشی به آنان داده است که به پیامبران پیشین نداده بود. پرسیدند: کدامین ذکر؟ پاسخ داد: ذکر ارزشمند و آرامش آفرین «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» ؛ چرا که اگر این دعا را به آنان آموخته بود، یعقوب به جای «یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ» می‌گفت:
اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ.
وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ
و از شدّت اندوه و گریه دیدگانش سپید شد.
از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند که ای پسر پیامبر، اندوه یعقوب در فراق یوسف چگونه بود؟ آن حضرت فرمود:
اندوه او بسیار عمیق و گران بود، درست به سان اندوه هفتاد مادر جوان مرده!
پرسیدند:
با این که بازگشت یوسف به او خبر داده شده بود، چرا باز هم تا آن اندازه اندوه به دل راه می‌داد؟
فرمود:
بدان دلیل که آن نوید و خبر را فراموش کرده بود.
در مورد سفید شدن دیدگان او نیز دو نظر آمده است:
1 به باور «مُقاتِل» آن حضرت حدود شش سال دیدگانش به نابینایی
(صفحه 636)
گرایید و با رسیدن پیراهن یوسف و بشارت دیدار او، خدا نور دیدگانش را

به وی باز گردانید.
2 امّا پاره‌ای بر آنند که آن حضرت دیدگانش از شدّت اندوه و گریه رو به نابینایی گرایید. به گونه‌ای که به سختی چیزی را می‌دید، امّا نابینا نشد.
فَهُوَ کَظیمٌ.
و او بدان دلیل که غم و اندوه خود را فرو می‌برد و شکیبایی می‌ورزید و به کسی چیزی نمی‌گفت، آکنده از اندوه گردید.
به باور «ابن عبّاس» واژه «کَظیم» به مفهوم اندوه‌زده و غمگین آمده است.
یادآوری می‌گردد که هفتمین امام نور نیز بدان جهت به لقب «کاظم» خوانده شد که در دوران زندگی، به ویژه سال‌های امامت و پیشوایی‌اش، اندوه بسیاری را فرو برد و به کسی اظهار نفرمود.

144. «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ»

ترجمه

گفتند:
به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. (85/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَرَضْ» به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می‌باشد. برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می‌دیدند و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آن ها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر «گفتند:
به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می‌گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَفْتَؤُ: پیوسته و هماره بر کاری پای فشردن و بر شیوه‌ای پای‌بند بودن.
حَرَض: در آستانه نابودی.
فرزندان یعقوب از شدّت اندوه پدر بر خود لرزیدند و در تلاش برای کاستن از اندوه و نگرانی او گفتند:
قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً
پدر جان! به خدا سوگند تو هماره یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی.
به باور «قَتادَه» منظور این است که:
تو آن قدر یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی و خرد خویش را تباه سازی.
و به باور «مُجاهِد» ... تا در آستانه مرگ قرار گیری.
و از دیدگاه «ضَحّاک» ... تا پیر و از کار افتاده گردی.
أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ.
یا هلاک گردی و از دست بروی.
(صفحه 638)
به باور بیشتر مفسّران، آنان این سخن را از سر دلسوزی به حال پدر و به خاطر نگرانی از سرنوشت او به زبان آوردند، امّا برخی بر آنند که آنان از روی ناراحتی این سخن را به او گفتند؛ چرا که رنج و اندوه او زندگی آنان را نیز اندوه‌زده ساخته و آسایش و آرامش را از همه آنان سلب نموده بود.
(صفحه 639)

145. «قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّى ...

آیه

«قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّى وَ حُزْنى إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

گفت:
من تنها غم و اندوهم را به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم) و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (86 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَثّ» به معنی پراکندگی است و چیزی که نمی‌توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است. اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت:
من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می‌گویید، من غم و اندوهم را نزد خدا می‌برم و به او شکایت می‌آورم» (قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنی إِلَی اللَّهِ). «و از خدایم لطف‌ها و کرامت‌ها و چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید» (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بَثّ: اندوهی که دارنده آن توانِ پوشیدن و فرو خوردن آن را ندارد.
امّا آن بزرگمرد پایداری و تقوا از آنان روی برگردانید و گفت:
قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنی إِلَی اللَّهِ
من شکایت غم و اندوه خویشتن را تنها به بارگاه خدا می‌برم و خواسته‌ها و گرفتاری‌های خود را در دل شب و هنگامه‌های خلوت با خدا، به او می‌گویم.
پاره‌ای واژه «بَثّ» را به مفهوم بیان و پدیدار ساختن اندوه معنی کرده‌اند و واژه «حُزْن» را به نهان کردن غم و اندوه در دل.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
در آن شرایط جبرئیل نزد یعقوب آمد و گفت:
پروردگارت به تو درود می‌فرستد و نویدت می‌دهد و می‌فرماید:
به عزّت و اقتدارم سوگند که اگر آن دو فرزندت جهان را بدرود گفته باشند، هر دو را برایت زنده می‌سازم! اینک برخیز و غذایی برای بینوایان و محرومان فراهم ساز که محبوب‌ترین انسانها در بارگاهم بینوایان حق‌شناس و حق‌پرست‌ند.
(صفحه 640)
و می‌فرماید:
هان ای یعقوب! آیا می‌دانی چرا نعمت بینایی‌ات از دست رفت؟ و چرا کمرت از فشار اندوه خم شد؟ این بدان دلیل است که تو گوسفندی سر بریدی و از گوشت آن غذایی مطبوع در خانه‌ات فراهم آمد و در همان حال بینوایی روزه‌دار نزد شما آمد و کمک خواست، امّا شما او را سیر نکردید!
آری، پس از این هشدار و سخن جبرئیل، هرگاه یعقوب می‌خواست غذا بخورد به نداگری دستور می‌داد ندا دهد تا هر گرسنه و بینوایی که در آنجا هست به خانه او بیاید و با یعقوب غذا بخورد و هر گاه روزه می‌داشت همه روزه‌داران را به افطار فرا می‌خواند.
ِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون.
به باور «ابن عبّاس» منظور این است که:
من می‌دانم خواب یوسف عزیزم درست می‌باشد و او زنده و سرفراز است و برابر همان خوابی که دیده است به گونه‌ای اوج خواهد گرفت که همه شما در برابرش خضوع خواهید کرد.
امّا به باور «عَطاء» منظور این است که:
من از مهر و رحمت خدا و قدرت بی‌کران او چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.
در کتاب «اَلنُّبُوَّة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده است که فرمود:

یعقوب ضمن راز و نیاز خویش به بارگاه خدا، فرشته مرگ را به حضور خواست و او به فرمان خدا آمد و گفت:
هان ای یعقوب چه می‌خواهی؟
گفت:
آیا در میان جانهایی که برگرفته‌ای روح یوسف را دیدار کرده‌ای؟ پاسخ داد:
نه و او بدین وسیله دریافت که فرزندش زنده است.

146. آیه (بکوشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است)

اشاره

يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخيهِ وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُون
پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند. (87 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَحَسَّسُ» از ماده «حَسّ» به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است و در این که آیا با «تَجَسُّس» چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که «تَحَسَّس» در امور خیر است و «تجسس» در امور شرّ. «رَوْح» به معنی رحمت و راحت و فرج و گشایش کار است. قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، مواد غذایی به کلی تمام می‌شود، دگربار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تأمین مواد غذایی می‌دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته‌هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و از آن جا که فرزندان تقریبا اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشزد می‌کند «از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است (وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ). «چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمتش مأیوس می‌شوند» (إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ).
(صفحه 642)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

تَحَسُّس: جستجو و کند و کاو. این واژه به باور برخی به مفهوم «تَجَسُّس» آمده است، امّا به باور برخی دیگر در پرس و جو از گزارش و اخبار معنی می‌دهد و «تَجَسُّس» به مفهوم جستجو در امور نهانی است؛ و «ابن عبّاس» می‌گوید:
«تَحَسُّس» در کارهای خوب به کار می‌رود و «تَجَسُّس» در کارهای بد.
رَوْح: رحمت.
و سرانجام به فرزندانش امید بخشید و یأس و نومیدی از بارگاه خدا را از نشانه‌های کفر اعلان کرد و با شعله‌ور ساختن مشعل امید در دل‌های فرزندانش، آنان را به جستجو و تلاشی دیگر در راهِ یافتن یوسف برانگیخت و فرمود:
یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ
هان ای پسران من! بروید و از سرنوشت یوسف و برادرش «بنیامین» جستجو کنید.
«سُدی» در این مورد می‌گوید:
هنگامی که فرزندان یعقوب رفتار شایسته و خلق و خوی بزرگوارانه و آزادمنشانه فرمانروای مصر را برای پدرشان وصف کردند، یعقوب گفت:
به نظر می‌رسد او یوسف باشد؛ و آن گاه افزود: اینک بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از نزدیک وضعیّت آن دو را به دقّت مورد مطالعه قرار دهید و از نام و عنوان پادشاه مصر و از دین و آیین او جویا گردید؛ چرا که در ژرفای دل من این اندیشه پدید آمده که او یوسف است که «بنیامین» را با این تدبیر نزد خود نگاه داشته است.
وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ
و از رحمت خدا نومید نگردید.
و به باور برخی واز گشایش و فرج خدا نومید نشوید.
إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ.
چرا که جز مردم کفرگرا، کس دیگری از رحمت خدا نومید نمی‌گردد.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
انسان باایمان و پروا پیشه هر آنچه را از خدا ببیند، همه را خیر و رحمت برای خود می‌نگرد، در سختی و گرفتاری به بارگاه او امید می‌بندد
(صفحه 643)
و در رفاه و آسایش او را ستایش می‌کند و سپاس نعمت‌های او را می‌گزارد، امّا انسان کفرگرا اینگونه نیست.

چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟

چگونه با وجود نزدیک بودن اقامتگاه یعقوب و یوسف، پدر از حال فرزندش بی‌خبر ماند؟
و چرا یوسف پدر را در جریان کار خویش قرار نداد تا دل او را آرامش بخشد و غم و اندوه او را برطرف سازد؟
* پاسخ
در این مورد «جُبّائی» می‌گوید:
دلیل این موضوع این بود که یوسف هنگامی که از چاه نجات یافت، به مصر برده شد و در آنجا به عنوان یک برده، به وسیله عزیز مصر خریداری و در خانه او به کار مشغول شد و پس از آن نیز مدّتی را در زندان سپری کرد و کار را به گونه‌ای بر او سخت گرفتند که نامش از سر زبانها افتاد و از پی آزادی از زندان، او در این اندیشه بود که خبر سلامت و موفقیّت خویش را از راهی مطمئن به پدر برساند ...
و «سیّد مرتضی» می‌گوید:
ممکن است آفریدگار فرزانه هستی برای تشدید محبّت یعقوب، به یوسف وحی فرموده باشد که پدرش را از سرنوشت خویش آگاه نسازد، وگرنه این کار برای او ناممکن نبود.
(صفحه 644)

147. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا ...

آيه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ»

ترجمه

هنگامی که آنها وارد براو (یوسف) شدند گفتند:
ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانه ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدّقان را پاداش می‌دهد. (88 / یوسف)

«بِضاعَت» از ماده «بُضْع» به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می‌کنند و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می‌شود که به عنوان بهای کالایی جدا می‌شود. «مُزْجاة» از ماده «اِزْجاء» به معنی راندن و دفع کردن است و از آن جا که بهای کم و بی‌ارزش را شخص گیرنده از خود دور می‌سازد به آن مُزْجاة گفته شده است. به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند. در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز سخت آسیب دیده و بدنام شده‌اند و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقان کنعان» بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق‌العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتی‌های جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود:
از رحمت خدا مأیوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است.
«آنها وارد بر یوسف شدند و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند:
ای عزیز ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فراگرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ). «و تنها متاع کم و بی‌ارزشی همراه آورده‌ایم» (وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ). اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، «و انتظار داریم که پیمانه ما را به طور کامل وفا کنی»
(صفحه 645)
(فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ) و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا) و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که «خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقينَ).
جالب این که برادران یوسف، با این که پدر تأکید داشت درباره یوسف و برادرش به جستجو برخیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی‌تر است قرار دهند و تقاضای آزاد

ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. بعضی گفته‌اند:
منظور از «تَصَدَّقْ عَلَيْنا» همان آزادی برادر بوده وگرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود. در روایات نیز می‌خوانیم که برادران حامل نامه‌ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاری‌های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تأکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشمان خویش می‌گذارد و گریه می‌کند، آن چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد (1) و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می‌برد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان می‌نماید و شاید در همین جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد، همچنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بی‌قرار ساخت که دیگر
*****
1- «مجمع البیان» ، ذیل آیه.

نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند و به زودی چنان که خواهیم دید خویشتن را به عنوان همان برادر به برادران معرفی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِزْجاء: به مفهوم ریختن اندک اندک آمده است و «بِضاعَةٍ مُزْجاةٍ» به مفهوم سرمایه‌ای اندک می‌باشد.
فرزندان یعقوب به سفارش پدر دگرباره به سوی مصر گام سپردند و بر آن کشور وارد شدند. این آیات آن صحنه زیبا و درس‌آموز را در برابر دیدگان قرار می‌دهد و می‌فرماید:
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ
هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند، گفتند:
هان ای عزیز مصر! بر اثر قحطی و گرسنگی، رنج و سختی به ما و خاندانمان روی آورده و ما را گرفتار ساخته است.
پاره‌ای بر آنند که آنان از نابود شدن دام‌ها و از میان رفتن بوستانها و مزرعه‌های خود شکایت کردند.
وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ
و سرمایه‌ای ناچیز و اندک که به وسیله آن روزگار را به سختی می‌گذراندیم و ما را بسنده نبود به سوی تو آورده‌ایم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
ما کالای نامرغوبی را که در برابر آن چیزی نمی‌دهند با خود آورده‌ایم.
و به باور پاره‌ای دیگر سرمایه‌ای بسیار اندک آورده‌ایم؛ چرا که واژه «مُزْجاة» به مفهوم اندک آمده است.
کالای آنان چه بود؟
در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به بار برخی از جمله «ابن عبّاس» سرمایه و کالای ناچیز آنان، شماری از درهم‌های نامرغوب بود که برای خرید موادّ غذایی آورده بودند.
(صفحه 647)
2 امّا به باور برخی دیگر کالای مورد اشاره، مقداری ریسمان‌های پوسیده، اثاثیه کهنه و بی‌مقدار و کالای بی‌ارزشی از این قماش بوده است.
3 «عبداللّه بن حارث» می‌گوید:
آنان مقداری پشم و روغن که کالای عرب به شمار می‌رود، به همراه آورده بودند.
4 و از دیدگاه «کَلْبی» و «مُقاتِل» کالای آنان نوعی چوب و دانه‌هایی شبیه به پسته بود.
5 «سعید بن جُبَیر» بر آن است که آنان مقداری پول نامرغوب به همراه داشتند.
6 و «حَسَن» کالای آنان را «کشک» دانسته است.

7 و «ضَحّاک» می‌گوید آنان حامل مقداری چرم و کفش و شیره درخت بودند.
به هر حال آنان در ادامه گفتارشان افزودند:
فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ
اینک تو به بزرگی و بزرگواری خود پیمانه ما را کامل ساز و به سان گذشته، بی‌آنکه به سرمایه ناچیز ما بنگری، به ما مواد غذایی ده.
وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا
و با پذیرش کالای نامرغوب ما به جای کالای ارزشمند، بر ما تصدّق نما و مواد غذایی مورد نیازمان را بده.
به باور پاره‌ای منظورشان این بود که:
اینک با آزاد ساختن برادرمان «بنیامین» بر ما احسان کن!
إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ.
چرا که خدا به بخشندگان و نیکوکرداران پاداشی بهتر و پرشکوه‌تر ارزانی می‌دارد.

در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
یعقوب نامه‌ای به عزیز مصر نوشت و به همراه فرزندانش فرستاد که اینگونه بود:
به نام خداوند بخشاینده مهربان
این نامه‌ای است از سوی یعقوب فرزند اسحاق و نواده ابراهیم خلیل، همو که
(صفحه 648)
نمرودیان او را به دریای آتش افکندند و خدا آن را بر او سرد و سلامت ساخت و نجاتش بخشید، به فرمانروای دادگستر و بخشنده مصر.
هان ای عزیز! ما خاندان ریشه‌داری هستیم که هماره گرفتاری و سختی از سوی خدا بر ما روی آورده تا بدین وسیله در رفاه و آسایش و گرفتاری و رنج، آزموده و ساخته شویم؛ و اینک بیست بهار است که رنج‌های پیاپی، آسمان زندگی مرا تیره و تار ساخته است.
پیش از هر چیز باید به آگاهی شما برسانم که من فرزند محبوب و گرانقدری به نام یوسف داشتم که در میان فرزندانم از همه بیشتر مایه روشنی چشم و میوه دلم بود. برادرانش که از مادر با او جدا بودند، از من خواستند تا وی را به همراه آنان به صحرا گسیل دارم، من هم روزی او را به همراهشان فرستادم، امّا شامگاه آن روز فراموش نشدنی، آنان با دیدگانی اشکبار آمدند و پیراهن او را که به خونی دروغین رنگین بود، برایم آوردند و گفتند:
او را گرگ بیابان دریده و خورده است.
فقدان فرزند دوست داشتنی‌ام یوسف، زندگی‌ام را آکنده از غم و اندوه ساخت و از فراق او گریه‌ها کردم، به گونه‌ای که دیدگانم سپید شد. پس از هجران او به برادرش «بنیامین» دلخوش بودم و او همدم تنهایی‌ام بود و هنگامی که عشق یوسف در دلم شعله‌ور می‌شد، او را به سینه می‌چسباندم تا آرامش خاطری بیابم، که با آمدن برادرانش به مصر برای تهیه موادّ غذایی و آشنایی آنان با شما، به آنها دستور داده شد که در سفر آینده او را به همراه خود به آنجا بیاورند، چرا که در غیر آن صورت از موادّ غذایی محروم خواهند شد، من نیز او را به همراهشان به سوی شما فرستادم، امّا آنان از این سفر بدون او باز آمدند و گفتند که وی به کیفر سرقت پیمانه شاه - که گویی در بارِ او پیدا شده - بازداشت شده است.
هان ای فرمانروای دادگر مصر! شما با نگاه داشتن «بنیامین» در کشورت مرا به اندوه فراق او گرفتار نموده و درد و رنج‌هایم را در دوری او شدت

بخشیدی، کار به جایی رسید که از این رویداد تلخ کمرم خم شد و افزون بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌های پیاپی، با این رویداد اندوهم گران‌تر گردید. اینک بیا و با منّت نهادن بر
(صفحه 649)
من او را از زندان آزاد ساز و بهره ما را از مواد غذایی در این سال های سخت و قحطی، کامل در نظر بگیر و در بهای آن بر ما سخت مگیر و در فرستادن نسل و تبار ابراهیم شتاب فرما!
فرزندان یعقوب با نامه پدر به حضور فرمانروای مصر شتافتند و با تقدیم آن نامه گفتند:
یا أَیُّهَا الْعَزیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ ...
هان ای عزیز مصر، به ما و خاندانمان رنج و سختی رسیده و ما با سرمایه‌ای ناچیز به سوی شما آمده‌ایم، اینک بر ما منّت گذار و پیمانه را برایمان تمام ده و بر ما بخشش نما که خدا بخشایندگان را دوست می‌دارد و پاداش می‌دهد و برادرمان «بنیامین» را نیز به احترام نامه پدرمان آزاد ساز و به همراه ما به سوی پدر نگرانش گسیل دار که خدا مهرش را بر تو بباراند.
(صفحه 650)

148. «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما ...

آیه

«قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ»

ترجمه

گفت:
آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید، آن گاه که جاهل بودید؟ (89 / یوسف)

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً: گناه آنها را سربسته بیان می‌کند و می‌گوید:
«ما فَعَلْتُمْ» (آنچه انجام دادید) و ثانیا: راه عذرخواهی را به آنها نشان می‌دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده‌اید. ضمنا از این سخن روشن می‌شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاورده‌اند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود و ناراحتی‌هایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه‌ای از بیدادگری‌های آنها را برای برادرش شرح داده بود.

فرمانروای مصر، نامه یعقوب را گرفت و آن را بوسه باران ساخت و بر دیده نهاد و آن گاه در برابر شگفتی وصف‌ناپذیر فرزندان یعقوب گریه سر داد و پس از گریه بسیار رو به آنان کرد و گفت:
قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ
آیا شما می‌دانید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟
می‌دانید چگونه او را از پدرش دور ساختید و پس از کشیدن نقشه کشتن او وی را به چاه افکندید و آن گاه که کاروانیان او را از چاه بالا آوردند، وی را به بهایی اندک فروختید؟
آیا به یاد دارید که با برادرش «بنیامین» چگونه با خشونت و تندی رفتار می‌کردید، به صورتی که به هنگام رویارویی با شما به گونه‌ای وحشت می‌کرد که گویی انسان ذلّت‌زده‌ای در برابر فرد استبدادگر و پراقتداری سخن می‌گوید؟
(صفحه 651)
آری، شما با یوسف چنین کردید امّا او از آنجایی که می‌دانست آنچه به وی می‌رسد در جهت آزمون و به منظور افزونی پاداش و تقرب بیشتر به بارگاه خدا و رفعت مقام اوست، در همه این مراحل شکیبایی پیشه ساخت و به خدا توکّل کرد و با آن همه رنج‌هایی که به او می‌رسید نامی از پدر نیاورد.
«ابن اَنْباری» در این مورد می‌گوید:
در آیه شریفه گر چه سخن به صورت پرسشی است، امّا هدف، بزرگ نشان دادن آن رویداد تلخ و دردناک می‌باشد و منظور این است که:
آیا شما می‌دانید که به چه گناهی بزرگ و بیدادی زشت دست یازیدید؟ شما پیوند خانوادگی را گسستید و حق برادرتان را تباه ساختید ... و این به سان گفتار کسی است که می‌گوید:
هیچ می‌دانید که نافرمانی چه کسی را کرده‌اید؟!
و این آیه مبارکه همان نویدی بود که در سخت‌ترین لحظات از سوی خدا به یوسف داده شد که:
غم مدار روزی فرا خواهد رسید که آنان را از این عملکردشان در حالی که نمی‌دانند باخبر خواهی ساخت. (1)
إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ.
آیا دانستید آن گاه که نادان بودید در حق برادرتان یوسف و برادر او «بنیامین» چه بیدادی روا داشتید؟
به باور «ابن عبّاس» منظور این است که:

آن گاه که کودک بودید.
امّا «حَسَن» می‌گوید:
آن گاه که جوان بودید.
با این بیان منظور این است که شما به برادرتان در حالی ستم کردید که به نادانی کودکی و غرور جوانی گرفتار بودید و در شرایطی به سر می‌بردید که احساسات بر انسان چیره می‌گردد و نادانی او را مغلوب می‌سازد.
قهرمان زیباترین داستانها، نادانی آنان را به دوران کودکی و نوجوانی‌شان نسبت می‌دهد، نه به آن روزی که در برابر یوسف ترسان و نگران ایستاده بودند؛ چرا که به باور آن حضرت آنان در آن هنگام که در برابر فرمانروای پر اقتدار مصر ایستاده بودند، دیگر از عملکرد خود توبه کرده و از بارگاه خدا آمرزش خواسته بودند و بدین سان
1. سوره یوسف، آیه 15.
(صفحه 652)
بزرگوارانه راه عذر را پیش پای آنان گشود تا بدانند چگونه از خود دفاع کنند و این اوج شکوه و گذشت و کرامت است که هم آنان را مورد عفو قرار داد و هم راه دفاع از خود را به آنان آموخت.
(صفحه 653)

149. «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ ...

آیه

«قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

گفتند:
آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت (آری) منم یوسف و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (90 / یوسف)

مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می‌بینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می‌گوید. از سویی دیگر نامه یعقوب، آن چنان او را هیجان زده می‌کند که گویی نزدیک‌ترین رابطه را با او دارد و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می‌کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟ لذا با لحنی آمیخته با تردید «گفتند:
آیا تو خود یوسف نیستی؟» (قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ). در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می‌گوید، آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می‌کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها باسرعت می‌گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می‌کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت:
آری منم یوسف و این برادرم بنیامین است» (قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی). ولی برای این که شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمنا درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ).
(صفحه 654)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از سخنان بزرگوارانه فرمانروای پرشکوه مصر، برادران یوسف که غرق نگرانی و حیرت شده بودند، گامی به پیش نهادند و گفتند:
آیا تو همان یوسف نیستی؟
پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که:
آن حضرت به هنگام بیان این جمله که می‌فرمود:
هان! آیا دانستید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟! تبسّم کرد و آنان از میان دو لب زیبای او دندان‌های سپید او را که به سان مرواریدی ردیف شده بود و می‌درخشید، او را شناختند و گفتند:
آیا تو همان یوسف هستی؟
قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ
و او در پاسخ آنان گفت:
آری، من یوسف هستم و این هم برادرم «بنیامین» است.
قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی
فرمود:
آری، من همان یوسف هستم و این نیز برادر ستمدیده‌ام «بنیامین» است که از شما بر او ستم رفت.
آن حضرت بدان جهت نگفت:
آری، من او هستم و پاسخ روشن‌تر و گویاتر داد و فرمود:
آری، من همان یوسف هستم، تا بدین وسیله با آوردن نام خود آنان را به یاد آن روز تلخ که او را به چاه افکندند و دست به خشونت و شرارت زدند بیندازد.
به بیان دیگر پاسخ او گویی اینگونه است که فرمود:
آری، من همان ستمدیده‌ای هستم که شما حرمت او را پایمال ساختید و با تجاوز به آزادی و امنیّت او، قصد جانش نمودید و خدا او را نجات داد و این هم برادر من است.
و آن گاه همه را به بارگاه خدای توانا و بی‌همتا متوجّه ساخت و فرمود:
قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا
آری، راستی که خدا بر ما منّت نهاد و آن فراق جانسوز را به وصال تبدیل ساخت.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
آری، راستی که خدا با ارزانی داشتن نعمت‌های گران مادی و معنوی و نعمت‌های این جهان و آن جهان بر ما منّت نهاد.
إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ.

راستی که هر کس پروای خدا پیشه سازد و از او بترسد و در برابر گرفتاری‌ها و
(صفحه 655)
هواهای نفسانی قهرمانانه شکیبایی ورزد، خدا پاداش او را تباه نمی‌سازد؛ چرا که خدا پاداش نیکو کرداران را ضایع نخواهد ساخت.
(صفحه 656)

150. «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ»

ترجمه

گفتند:
به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته و ما خطاکار بودیم. (91 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ءَاثَرَکَ» از ماده «ایثار» در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است و از آن جا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنابراین «آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا» مفهومش این می‌شود که خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البته به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). هیچکس نمی‌داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از ده‌ها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی برپا ساختند، چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند و چگونه اشک‌های شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند:
«به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا). «هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم» (وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آثَرَکَ اللَّهُ ...» این است که:

خدا تو را به خاطر شایسته کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید.

تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند.

(صفحه 657)

قرآن نخستین واکنش آنان را این گونه ترسیم می‌کند که:

قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا

گفتند:

به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است.

وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ.

و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزش‌کار و گناهکار بودیم.

این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد.

(صفحه 658)

151. «قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ...

آیه

«قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

ترجمه

گفت:
امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است.
(92 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَثْریب» در اصل از ماده «ثَرْب» به پوسته نازکی از پیه می‌گویند که روی معده و روده‌ها را می‌پوشاند و تثریب به معنی کنار زدن آن است سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود. فکرتان آسوده و وجدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ) و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش، تا چه رسد به مجازات، در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق اللّٰه نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

آیه فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشن‌ترین وجهی به ما می‌آموزد که به هنگام پیروزی دشمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشید. برادران یوسف، سخت‌ترین ضربه‌ها را به یوسف زده‌بودند و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز شکنجه دادند اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته‌اند و تمام قدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می‌شود که او نه تنها هیچگونه کینه‌ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنج
(صفحه 659)
می‌دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند. به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می‌دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می‌خواهد به آنها حالی کند که آمدن شما به مصر از این نظر که وسیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و این که از خاندان رسالتم، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است، او می‌خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند. جالب توجه این که:
هنگامی که پیامبر اسلام در شرایط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت‌پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاْحْزابَ وَحْده:
شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود:
«ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْش قالُوا خَیْرا، اَخٌ کَریمٌ، وَ ابْنُ اَخ کَریم وَ قَدْ قَدَرْتَ: «قالَ وَ اَنَا اَقُولُ کَما قالَ اَخی یُوسُفَ قالَ لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ».
«چه گمان می‌برید ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان بدهم؟ آنها در پاسخ گفتند:
ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود:
و من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به

هنگام پیروزی گفت:

«لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست»».

عمر می‌گوید:

در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمنده شدم. (1) در روایات اسلامی نیز کرارا می‌خوانیم که:

«زکات پیروزی، عفو و

*****

1- «تفسیر قرطبی» ، جلد 5، صفحه 3487.

(صفحه 660)

بخشش است». علی می‌فرماید:

«اِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ: هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزیت قرار ده». (1)

تَثْریب: این واژه به معنای سرزنش و نکوهش آمده و پاره‌ای نیز آن را به مفهوم اقرار به گناه گرفته‌اند.
آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آثَرَکَ اللَّهُ ...» این است که:
خدا تو را به خاطر شایسته‌کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید.
تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند.
قرآن نخستین واکنش آنان را اینگونه ترسیم می‌کند که:
قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا
گفتند:
به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است.
وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئینَ.
و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزشکار و گناهکار بودیم.
این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد، که قرآن در ترسیم بیان او می‌فرماید:
*****
1- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، جمله 11.
(صفحه 661)
قالَ لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ
یوسف گفت:
امروز دیگر بر شما سرزنش و نکوهشی در مورد آنچه آن روز انجام دادید نخواهد بود.
یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ
خودم از بارگاه خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم و او شما را می‌آمرزد.
وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ.

و او در عفو بندگان و مهر به آنان مهربان‌ترین مهربانان است.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
و خدا در مورد رفتاری که با من کرد و مرا از قعر چاه و بردگی و گرفتاری، به اوج اقتدار و شکوه رسانید، مهربان‌ترین مهربانان است.
منظور از «اَلْیَوْمَ» در آیه شریفه، نه به مفهوم «امروز» بلکه به مفهوم عصر و زمان می‌باشد و منظور این است که این عصر و روزگاری که در آن هستیم دیگر سرزنش و نکوهشی به خاطر گذشته بر شما نخواهد بود.
و پاره‌ای بر آنند که فراز نخست آیه مربوط به آیه پیش است که یوسف آن را در پاسخ آنان بیان کرد و از «اَلْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ» ، سخن جدیدی آغاز می‌گردد که آن حضرت آن را به صورت دعا برای آنان و در طلب آمرزش و بخشایش برایشان بیان فرموده و منظور این است که:
اینک در این روز، خدا شما را بیامرزد و بر شما ببخشاید.
(صفحه 662)

152. «اذْهَبُوا بِقَميصى هذا فَأَلْقُوهُ ...

آیه

«اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ»

ترجمه

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همگی خانواده نزد من آیید.
(93 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آن ها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت:
«این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود» ، «و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید».

چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت:
آن کسی که پیراهن شفابخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند، لذا این کار به «یهودا» سپرده شد زیرا او گفت:
من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده و این نشان می‌دهد که یوسف با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه‌کاری‌های مسائل اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند. (1)

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند:
تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می‌نشانی و ما از روی تو خجالت می‌کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای این که نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر
*****
1- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث.

سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت:
مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زرخرید به من می‌نگریستند و به یکدیگر می‌گفتند:
«سُبْحانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدا بیعَ بِعِشْرینَ دِرْهَما ما بَلَغَ: منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده» اما الان که شما آمده‌اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند من غلام نبوده‌ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است. (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن گاه رو به برادران نمود و فرمود:
اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً
اینک این پیراهن مرا به سوی کنعان ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا گردد.
در این مورد آورده‌اند که:
یوسف پس از شناساندن خود به برادران، از حال پدر پرسید و گفت او روزگار فراق و هجران را چگونه می‌گذراند؟
پاسخ دادند، او از فشار اندوه و بسیاری گریه، دیدگانش را از دست داده و نابینا شده است.
آن گاه بود که فرمود:
اینک پیراهن مرا ببرید و بر چهره‌اش بیندازید تا بینا گردد.
وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ.
و چون پدرم بینا گردید با همه خاندانتان به سوی مصر حرکت کنید و نزد من بیایید.
این فراز نشانگر اعجازی از آن پیامبر خداست که پیراهن را به آنان داد و پیشگویی کرد که با افکنده شدن آن بر چهره پدر، به قدرت خدا و خواست او بینا می‌گردد.
*****
1- «تفسیر فخر رازی» ، جلد 18، صفحه 206.

پس تو این پیراهن را ببر!

در این مورد آورده‌اند که یوسف فرمود:
باید پیراهن مرا همان کسی ببرد که آن روز غمبار، پیراهن آغشته به خون را نزد پدر برد. «یهودا» گفت:
من بودم که آن روز آن پیراهن را که به خونی دروغین رنگین کرده بودیم نزد پدر بردم.
فرمود:
پس امروز نیز تو این پیراهن را ببر و به تلافی آن روزی که اندوه‌زده‌اش ساختی، امروز شادمانش ساز و به او نوید ده که یوسف زنده است.
او پیراهن را برداشت و از شدّت شادمانی با سر و پای برهنه به راه افتاد. به هنگام حرکت از مصر، هفت قرص نان به همراه داشت و به گونه‌ای مسافت میان مصر و کنعان را که هشتاد فرسخ بود طی کرد که هنوز نانها تمام نشده بود به آنجا رسید.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
هنگامی که نمرودیان ابراهیم را به دریای آتش افکندند، جبرئیل فرود آمد و یک قطعه فرش با یک پیراهن از بهشت برای او آورد. پیراهن را بر تن خلیل خدا نمود و فرش را در دل دریای آتش بگسترد و گفت اینجا بنشین! و خود نیز در کنارش نشست و با او به گفتگو پرداخت. ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق پوشانید و او نیز آن را به یعقوب داد و یعقوب نیز آن را در ظرفی خاصّ که از نقره و به شکل نی بود، قرار داد و به گردن یوسف انداخت که در چاه نیز همراه او بود.
«ابن عبّاس» در این مورد می‌افزاید:
هنگامی که او به وسیله برادرانش به چاه افکنده شد، آن پیراهن را از ظرف نقره‌ای‌اش درآورد و پوشید.
و «مُجاهِد» آورده است که:
پس از گفتگوی یوسف با برادران و آگاهی از نابینایی پدر، جبرئیل به او گفت:
اینک پیراهن خویشتن را برای پدرت یعقوب بفرست که بوی بهشت در آن است و بر هر بیمار و دردمند و نابینایی افکنده شود، شفا یافته و بینایی‌اش بازمی‌گردد.
(صفحه 665)

پرتوی از آیات (1)

اشاره

از آیات 88 تا 93 افزون بر آنچه آمد، این نکات ارزشمند و انسانساز نیز دریافت می‌گردد که به طور فشرده و کوتاه به آنها اشاره می‌رود:

اصل دفاع از جان و مال و خانواده و حقوق و حدود برای انسان و هر موجود زنده‌ای یک اصل طبیعی و غریزی است و در نگرش قرآنی نیز یک ارزش شناخته شده و به آن سفارش گردیده است؛ چرا که ستم‌ناپذیری و دفاع از حق، هم باعث امنیّت و مصون ماندن حقوق انسان می‌شود و هم از پیدایش و گسترش و رشد میکرب قتال تجاوز و استبداد جلوگیری می‌کند؛ هم فضای جامعه و دنیا را سالم می‌سازد و هم تجاوزکار را به حقوق و حدود خود آشنا می‌سازد و او را نیز از نگونساری نجات می‌بخشد، در حالی که ستم‌پذیری راه استبداد را صاف، استبدادگر را یاری و فضای سالم جامعه را نیز به حق‌کشی آلوده می‌سازد.

امّا بسیاری، دفاع شایسته و عادلانه از حقوق و حدود را با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، که واکنش فرومایگی و ناتوانی و حقارت و معلول آسیب و زیان‌دیدگی از طرف است، به اشتباه می‌گیرند و گاه برای خنک ساختن دل یا ارضای خشم به جنایاتی هولناک دست می‌یازند که هم خود غرق می‌گردند و هم بسیاری را غرق می‌سازند.

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

اَلْمُبادَرَةُ اِلَی الاِنْتِقامِ مِنْ شِیَمِ اللِّئام. (2)

پیشی جستن به انتقام‌گیری از خصلت‌های زشت فرومایگان است.

و نیز فرمود:

دَعِ الاِنْتِقامَ فَاِنَّهُ مِنْ اَسْوَءِ اَفْعالِ الْمُقْتَدِر. (3)

کینه‌توزی و انتقامجویی را واگذار که این روش از بدترین و زیانبارترین

1. منظور از مترجم در زیرنویسهای کل این کتاب، دانشمند فرزانه جناب حجةالاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند.

2. فهرست غُرَر، ص 395.

3. همان مدرک.

(صفحه 666)

کارهای زورمندان است.

و قهرمان بهترین داستانها نیز در آیات مورد بحث، همین درس را در میدان زندگی می‌دهد و روشنگری می‌کند که بزرگی و بزرگ‌منشی با کینه‌توزی و انتقامجویی آن هم در اوج قدرت و شکوه سخت ناسازگار است؛ از این رو نه تنها فضای زندگی و جامعه را به این دو آفت آلوده نساخت که فرمود:

امروز دیگر بر شما سرزنشی نخواهد بود.

لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ ... (1)

این کار یوسف چنان بزرگ بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در فتح مکّه هنگامی که در اوج قدرت رو به روی دوست و دشمن ایستاد، فرمود:
ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ ... قالُوا خَیْراً اَخٌ کَریمٌ وَ ابْنُ اَخٍ کَریمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ. هان ای گروه قریش، اینک در مورد شما چه دستوری بدهم؟ آنان گفتند:
ما از تو که بزرگ‌منش و فرزند کرامت هستی و اکنون نیز در اوج قدرت می‌باشی جز نیکی و بزرگواری انتظاری نداریم.
فرمود:
وَ اَنَا اَقُولَ کَما قالَ اَخی یُوسُفُ: لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ ... من در مورد شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت ... و آن گاه نسیم جانفزای گذشت وزیدن گرفت.

2 سپاس پیروزی

حق سپاس از حقوق ویژه خداست و یوسف این درس بزرگ را داد که انسان پس از رسیدن یاری خدا و لطف او باید از او سپاسگزاری کند و بهترین سپاس این است که نعمت و قدرت را در راه بیداد و گناه به کار نیندازد و به شکرانه پیروزی، گذشت و بزرگواری را راه و رسم خویش سازد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمود:

اِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا. (2)

هنگامی که بر دشمن خویش پیروز شدی گذشت را سپاس پیروزی خویش قرار ده.

3 رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی

رابطه مرموز و ناشناخته‌ای میان دو اصل انسانساز شکیبایی و پایداری و تقوا از

1. آیه 92.

2. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار 11.

(صفحه 667)

یک سو و پیروزی از سوی دیگر وجود دارد که هر کجا آن دو ارزش جلوه یافت و شکوفا شد، پیروزی و سرفرازی را میوه می‌دهد و قهرمان بهترین داستانها در این آیات، همین درس را می‌دهد که:

هان ای جوانان، سالخوردگان، هان ای عصرها و نسل‌ها! بهوش باشید که هر کس و هر جامعه و تمدّنی پروای خدا پیشه سازد و حقوق یکدیگر را رعایت کند و در برابر فراز و نشیب زندگی شکیبایی پیشه سازد، سرانجام پیروز می‌گردد؛ چرا که خدا پاداش شایسته کرداران را تباه نمی‌سازد.

إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ (1)

1. مترجم.

(صفحه 668)

153. «وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعيرُ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّى لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»

ترجمه

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (94 / یوسف)

«تُفَنِّدُون» از ماده «فَنَدْ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت و بعضی به معنی دروغ دانسته‌اند و در اصل به معنی فساد است، بنابراین جمله (لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ) یعنی اگر مرا سفیه و فاسد العقل نخوانید ... فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با این که یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی خود را می‌گذراندند، در سرزمین شام و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود خانواده‌ای افسرده، عزادار و پر اندوه، لحظات دردناکی را می‌گذراند. «اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگویی نگشایید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما می‌گویم من بوی یوسف عزیزم را می‌شنوم» من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می‌آید و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمی‌کنم شما این سخنان را باور کنید. از جمله «فَصَلَت» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد.
(صفحه 669)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فَصْل: این واژه به مفهوم بریده شدن و جدا گشتن است و به داور و فرمانروا نیز به تناسب این که کارها را روشن و قاطع به پایان می‌برد و دستور می‌دهد، «فِیْصَل» گفته می‌شود.
تَفْنید:
از ریشه «فَنْد» برگرفته شده و در اصل به معنای سست انگاشتن و ناتوان شمردن و اتّهام فساد عقل بستن، آمده است.
پاره‌ای نیز آن را به دروغ نسبت دادن، معنی کرده‌اند.

بار دیگر کاروان کوچکی از مصر حرکت کرد. این کاروان، کاروان بشارت و نوید است. کاروانی است که به همراه خویش بوی گل و نشان ماه را به همراه دارد و موج سرور و شادمانی و شادکامی را با خود می‌آورد.
قرآن در ترسیم این فراز از سرگذشت درس‌آموز یوسف می‌فرماید:
وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ
و هنگامی که کاروان از مصر حرکت کرد و با پشت سر نهادن دیوارهای آن شهر، راه شام و کنعان را در پیش گرفت، پدر یوسف و برادرانش، به خاندان و نزدیکان و نوادگانش که بر گرد او بودند گفت:
راستی که من بوی دل‌انگیز و پر معنویت یوسف را احساس می‌کنم.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
با حرکت کاروان بشارت، یعقوب بوی پیراهن یوسف را در فلسطین و از مسافتی به اندازه ده شب راه احساس کرد.
قالَ علیه‌السلام: وَجَدَ یَعْقُوبُ ریحَ قَمیصِ یُوسُفَ مِنْ مَسیرَةِ عَشْرِ لَیالٍ.
و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که گفت:
یعقوب بوی پیراهن یوسف را از مسافتی به اندازه هشت شب راه احساس کرد.
«حَسَن» این مسافت را هشتاد فرسنگ می‌شمارد و می‌گوید:
یعقوب از این فاصله بوی پیراهن یوسف را استشمام نمود و پاره‌ای دیگر می‌گویند از
(صفحه 670)
مسافتی به اندازه یک ماه راه.
«ابن عبّاس» می‌گوید با حرکت کاروان بشارت از مصر به سوی فلسطین، نسیمی دل‌انگیز و جانبخش‌وزیدن گرفت و بوی پیراهن یوسف را با خود به سوی یعقوب برد.
آن گاه می‌افزاید:
بادِ صبا از خدا اجازه گرفت تا پیش از رسیدن کاروان بشارت و آمدن پیراهن یوسف، بوی دل‌انگیز آن را به پدر کهنسال او برساند و خدا نیز به آن اجازه داد. به همین تناسب است که از آن پس هر اندوه‌زده‌ای به وسیله باد صبا و نسیم دل‌انگیز، غم و اندوه جانکاه خویشتن را کاهش می‌دهد و شاعران و سرایندگان در وصف این نسیم جانبخش، شعرهای زیبا و دلنشین می‌سرایند.
لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ.
در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها اینگونه است:

1 به باور «ابن عَبّاس» و «مُجاهِد» منظور این است که:
اگر نسبت کم‌خردی به من ندهید، من بوی یوسف را احساس می‌کنم و می‌یابم.
2 امّا به باور «ابن اِسحاق» ، منظور این است که:
اگر دیدگاه و نظرم را سست نشمارید ...
3 از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» ، «سُدی» و ... منظور این است که:
اگر دروغگویم نخوانید ...
4 و از دیدگاه «قَتادَه» و «حَسَن» منظور این است که:
اگر نگویید بر اثر کهنسالی خردش را از دست داده است، بوی یوسف را استشمام می‌کنم.
(صفحه 671)

154. «قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ الْقَدیمِ»

ترجمه

گفتند:
به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی. (95 / یوسف)

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمیت هستی». چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، تو هنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه می‌گویی من بوی یوسفم را از مصر می‌شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری و پندارهایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است که می‌گویی؟ امّا این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندانت گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یک‌جا گفتند:
پدرمان در ضلال مبین است و این جا گفتند:
تو در ضلال قدیمیت می‌باشی. آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی‌خبر بودند و قلب او را همچون دل خود تاریک می‌شمردند و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آیینه قلبش منعکس می‌شود. شب‌ها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار به سر می‌برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور و آرامش و اطمینان موج می‌زد، در حالی که اطرافیان او در برابر اینگونه مسائل بی‌تفاوت بودند و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می‌دانستند.
(صفحه 672)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَدیم:
دیرین.
نزدیکان و نوادگان یعقوب که بر گرد آن بزرگوار نشسته بودند، از آنجایی که از دنیای او بیگانه بودند و از مهر و عشق او و انتظارش به منظور آمدنِ نشانی از یوسف چیزی حس نمی‌کردند، به او رو کردند و گفتند:
به خدای سوگند که تو در مورد یوسف و عشق به او در گمراهی دیرینه‌ات هستی.
به باور «حَسَن» و «قَتادَه» منظور آنان این بود که یوسف سال‌ها پیش جهان را بدرود گفته است و تو هنوز در همان آرزوهای خام و پندارهایت در مورد او هستی و فکر می‌کنی که زنده می‌شود و باز می‌گردد.
امّا به باور «مُقاتِل» منظورشان این بود که:
تو هنوز در همان سرسختی و پندار دیرینه‌ات در مهر به یوسف هستی و این سخن تو نیز از همان محبّت افراطی‌ات ریشه می‌گیرد.
(صفحه 673)

155. «فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ ...

آیه

«فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت:
آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟ (96 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیایید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند، نسیم رحمت می‌وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود می‌برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می‌کشند و یعقوب نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فراگرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبایی‌هایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند، چنان که قرآن می‌گوید:
«هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد».

چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به این که قرآن از این نظر سکوت دارد و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی‌کند، می‌توان
(صفحه 674)
توجیه علمی نیز بر آن یافت. چرا که امروز مسأله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مسأله مسلّم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردارند برقرار می‌شود. شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مسأله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دوردستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله‌پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می‌کنند. در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند. البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مسأله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد. در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مسأله انتقال فکر شده است و آن این که کسی از امام باقر پرسید:
«گاهی اندوهناک می‌شوم بی آن که مصیبتی به من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند» ، فرمود:
«آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده، لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تأثیر می‌گذارد». (1) از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده، یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد. (2)

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت:
*****
1- «اصول کافی» ، جلد 2، صفحه 133.
2- توضیح بیشتر در «نور الثقلین» جلد 2، صفحه 464 آورده شده.
(صفحه 675)
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی/.
چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که می‌گذرد، آگاه نشود. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است و آن جا که خدا بخواهد آنها ندانند نمی‌دانند هر چند مربوط به نزدیک‌ترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می‌گذرد، لحظه‌ای برق در آسمان می‌زند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ای دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد به طوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد. شاید حدیثی که از امام صادق در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آن جا که می‌فرماید:
«جَعَلَ اللّهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْاِمامِ عَمُودا مِنْ نُورٍ یَنْظُرُ اللّهُ بِه اِلَی الْاِمامِ وَ یَنْظُرُ الْاِمامُ بِه اِلَیْهِ فَاِذا اَرادَ عَلِمَ شَیْ‌ءً نَظَرَ فی ذلِکَ النُّورِ فَعَرَفَهُ: خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می‌نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود». (1) و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همینگونه روایات است.
بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلا نشینم
گهی تا پشت پای خود نبینم/.
(«جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان).

*****

1- شرح «نهج البلاغه خویی» ، جلد 5، صفحه 200.

(صفحه 676)

و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می‌گذرد بی‌خبر باشد و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

چگونه یعقوب بینایی خود را بازیافت؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرارسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت به بیناییش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن می‌گوید:
(فَارْتَدَّ بَصیرا).
(صفحه 677)

و یعقوب پس از گستاخی نزدیکانش، دیگر لب فرو بست و به آنان چیزی نگفت، امّا در کران تا کران وجودش غوغایی برپا بود ... تا سرانجام کاروان بشارت از راه رسید ...

فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصیراً

پس هنگامی که آن مژده‌رسان از راه رسید و آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند، به ناگاه نورِ دیدگانش بازگشت و به لطف خدا بینا گردید.

«ابن عبّاس» در این مورد آورده است که مژده‌رسان «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب یا «مالک بن ذُعْر» (1) بود.

و «ضَحّاک» در این مورد آورده است که:

پس از افکنده شدن آن پیراهن بر چهره یعقوب، آن بزرگوار پس از نابینایی‌اش بینا گردید و پس از ناتوانی و پیری، توانمند و جوان شد و گفت: اینک نمی‌دانم که به مژده‌رسان چه پاداشی بدهم؟ و آن گاه برای او دعا کرد که:

پروردگارا، سختی‌های مرگ را بر او آسان گردان.

قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ.

و به کسانی که بر گرد او بودند روی آورد و گفت:

آیا به شما نگفتم که من از مهر و قدرت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟! آیا بارها به شما نگفتم که خدای توانا خواب یوسف را تحقّق می‌بخشد و رنج‌ها و سختی‌ها را به وسیله شکیبایی و بردباری از پیامبران و شایسته کرداران دور می‌سازد؟ آری، من این حقایق را بارها به شما گفتم، امّا شما گوش جان نسپردید و در نیافتید.

«حَسَن» می‌گوید:

خدای پرمهر زنده بودن یوسف را به یعقوب خبر داده بود، امّا اقامتگاه او را به وی نشان نداده بود.

1. نامبرده همان آب‌رسان کاروانی بود که یوسف را از چاه بالا کشید.

156. «قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ ...

آیه

«قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ»

ترجمه

گفتند:
پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (97 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود می‌اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی‌ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فورا به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند:
پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان با دیدن آن همه شگفتی و عظمت دگرگون شدند و روی توبه به بارگاه خدا آوردند:
قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا
و گفتند:
هان ای پدر گرانمایه! از خدا برای ما آمرزش بخواه و دعا کن که او گناهان ما را ببخشد.
إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ.
چرا که ما در آنچه انجام دادیم گناهکار و خطاکار بوده‌ایم.

157. «قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ ...

آیه

«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ»

ترجمه

گفت:
به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است.
(98 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وعده استغفار

در آیه فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت:
«یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ: خداوند شما را بیامرزد» ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید:
«بعدا برای شما استغفار خواهم کرد» و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسب‌تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد. (1) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف به طور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد.
ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و این که این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و این که چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد.

توسل جایز است

از آیه فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار وگرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن،

*****

1- «تفسیر قرطبی» ، جلد 6، صفحه 3291، در این تفسیر می‌خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند.

(صفحه 680)

آگاهی ندارند و یا تعصب‌های غلط مانع دید آنها می‌شود.

و آن بزرگمردِ شایسته‌کردار، گستاخی و اشتباه آنان را نادیده گرفت و به آنان وعده مساعد داد و فرمود:
نگران نباشید که به زودی از بارگاه پروردگارم برایتان آمرزش خواهم خواست.
قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ.
برخی از جمله «ابن طاووس» در این مورد آورده‌اند که:
یعقوب بدان دلیل در دم برای آنان طلب آمرزش نکرد که در نظر داشت سحرگاه جمعه برایشان آمرزش بخواهد.
و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین دیدگاه روایت شده است.
امّا گروهی از جمله «ابن مسعود» بر آنند که یعقوب آمرزش خواهی برای آنان را تا سحرگاه به تأخیر افکند؛ چرا که سحرگاهان برای اجابت دعا مناسب‌تر است و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در بیانی دیگر این دیدگاه روایت شده است.
و پاره دیگر بر آنند که آن حضرت به مدت بیست سال رو به بارگاه خدا می‌ایستاد و برای آمرزش گناهان فرزندانش دعا می‌کرد و آنان نیز پشت سر پدرشان می‌ایستادند و آمین می‌گفتند.
در این مورد آورده‌اند که:
جبرئیل نزد یعقوب آمد و این دعا را به او آموخت که:
یا رَجاءَالْمُؤْمِنینَ! لا تُخَیِّبْ رَجائی، وَ یا غَوْثَ الْمُؤْمِنینَ! اَغِثْنی، وَ یا عَوْنَ الْمُؤْمِنینَ! اَعِنّی، وَ یا حَبیبَ التَّوّابینَ! تُبْ عَلَیَّ وَ اسْتَجِبْ لَهُمْ.
هان ای امید ایمان آوردگان! امید مرا به نومیدی تبدیل مساز؛
ای فریادرس ایمان آوردگان! به فریادم برس؛
ای یار و مددکار ایمان آوردگان! یاریم برسان؛
و ای دوستدار توبه‌کاران! توبه‌ام را بپذیر و دعای اینان را پذیرا باش!
(صفحه 681)

158. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ ...

آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنینَ»

ترجمه

هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت:
همگی داخل مصر شوید که انشاءاللّٰه در امن و امان خواهید بود. (99 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آوی» چنان که «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید:
در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است. با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگ‌ترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله‌ای در کنعان افتاد، خانواده‌ای که سال‌ها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود، غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی‌کردند. اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لب‌های او به ذکر و شکر خدا مشغول بود و عشق وصال آن چنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گویی از نو، جوان شده است. این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود و حتی اگر خود سفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آن چه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که:
وصال کعبه چنان می‌دواندم بشتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید
شب‌ها و روزها با کندی حرکت می‌کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه‌ای را روز یا سالی می‌کرد، ولی هر چه بود گذشت و آبادی‌های مصر از دور نمایان گشت، مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمان‌های زیبایش. اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی‌اش می‌باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می‌گوید:
«هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ
(صفحه 682)
آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ). سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سال‌ها فراق، دست داده، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمی‌داند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشک‌ها شوق ریختند و چه ناله‌های عاشقانه سر دادند. سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنینَ) و از این جمله استفاده می‌شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ» که

مربوط به بیرون دروازه است استفاده می‌شود که دستور داده بود در آن جا خیمه‌ها بر پا کنند و از پدر و مادر و برادران پذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمت‌های مصر، انگشت روی مسأله «امنیت» گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت:
وارد مصر شوید که انشاء اللّه در امنیت خواهید بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمت‌ها است و حقا چنین است زیرا هر گاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط ناامن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی. این جمله ممکن است ضمنا اشاره به این نکته باشد که یوسف می‌خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراعنه دیروز نیست، آن خودکامگی‌ها، جنایت‌ها، استثمارها، خفقانها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه 683)
سرانجام شب تیره و تار هجران به بامداد روشن نزدیک شد و رنج فراق به پایان رسید و یعقوب نه تنها بوی یوسف، که پیراهن معجزه‌آسای او را نیز دریافت داشت و به دعوت فرزند گرانقدرش به سوی مصر حرکت کرد و پس از پیمایش راهی طولانی وارد مصر گردید و با استقبال پر شکوهی از سوی دولت و مردم مصر و فرمانروای بزرگ آن کشور که یوسف بود، رو به رو شد.
قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت اندیشاننده می‌فرماید:
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُف
پس هنگامی که یعقوب به همراه خاندانش بر یوسف وارد شدند، او با مهر و فروتنی وصف ناپذیری پدر و مادرش را در کنار خود جای داد.
از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
پس از رسیدن کاروان بشارت، یعقوب به فرزندانش گفت:
اینک بار سفر بر بندید تا به همراه همه خاندان و نزدیکان به سوی یوسف حرکت کنیم.
آنان بار سفر بستند و یعقوب به همراه خاله یوسف که همسر او بود با کاروانیان به راه افتادند و از شور و شوق بسیار، آن راه طولانی را در نُه روز پیمودند و به مصر رسیدند. در آنجا به سوی اقامتگاه یوسف رفتند که با استقبالی پرشور رو به رو گردیدند.
او پدر را در آغوش کشید و گریه شوق سر داد و آن گاه خاله‌اش را بر تخت قدرت و فرمانروایی نشاند و خود به درون خانه رفت و با آراستگی کامل و لباس رسمی وارد شد و آنان با دیدن او، به پاس سپاس به بارگاه خدا و قدرشناسی از نعمت‌هایی که بر خاندان یعقوب ارزانی داشته بود، سجده سپاس گزاردند.
پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که یوسف به همراه کاروان بشارت، دویست مرکب با وسایل سفر به سوی پدرش گسیل داشت و از او خواست تا همه خاندان خویش را به مصر بیاورد؛ و هنگامی که آنان حرکت کردند و نزدیک مصر رسیدند، آن حضرت با کارگزاران حکومت عادلانه و آزادمنشانه و انسانی خویش و با لشکریان و توده‌های مردم به استقبال پدر شتافت.
(صفحه 684)
هنگامی که یعقوب آن غوغای جمعیت و آن شور و هیجان و شکوه و احترام را دید، به فرزندانش گفت:
این پادشاه مصر است که به استقبال آمده است؟

«یهودا» گفت:
پدر، این فرزند گرانمایه‌ات یوسف است که خدا همه چیز به او ارزانی داشته است.
«کَلْبی» در این مورد آورده است که:
یوسف در یک فرسخی شهر به پدر رسید و یعقوب در سلام بر او سبقت جست و گفت:
«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذْهِبَ الاَحْزانِ.»
سلام بر تو ای زداینده و برطرف سازنده غم‌ها!
آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ
به باور بیشتر مفسران، یوسف پدر و خاله خویش را در کنار خود جای داد؛ چرا که مادرش جهان را بدرود گفته و پدرش با خاله یوسف پیمان زندگی مشترک بسته بود. با این بیان در آیه شریفه از خاله به عنوان مادر یاد شده، همانگونه که در آیه دیگری از عمو به عنوان پدر یاد شده است(1).
امّا به باور «ابن اسحاق» و «جُبّائی» مادر یوسف زنده بود و منظور آیه شریفه همان مادر واقعی است.
و «حَسَن» در این مورد آورده است که:
مادرش از دنیا رفته بود، امّا برای این که خواب یوسف درست تعبیر گردد، به خواست خدا زنده شد تا در سجده سپاس به بارگاه خدا حضور داشته باشد.
وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنین.
و آن گاه پیش از ورود آنان به مصر، به آنها گفت:
اینک به مصر وارد گردید که ان‌شاءاللّه در امنیّت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت خواهید بود.
بیان این جمله بدان دلیل است که مردم پیش از آن، از شاهان مصر می‌ترسیدند و بی اجازه آنها نمی‌توانستند داخل مصر شوند.
«وَهَب» می‌گوید:
آنان در روز ورود به مصر هفتاد و سه نفر بودند و هنگامی که به همراه موسی از آنجا بیرون آمدند، تنها فراتر از شش هزار مرد در میان آنان بود.
1. سوره بَقَرَه، آیه 133.

159. «وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ...

آیه

«وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ»

ترجمه

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت:
پدر! این تحقق خوابی است که قبلاً دیدم خداوند آن را به حقیقت پیوست و او به من نیکی کرد، هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به این جا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آن چه می‌خواهد (و شایسته می‌داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است. (100 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، «او پدر و مادرش را بر تخت نشاند» (وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ). عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سجده افتادند» (وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدا). در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد:
پدر جان! این همان تأویل خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم» (وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْويلُ رُءْيایَ مِنْ قَبْلُ). مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من سجده کردند. ببین همانگونه که تو پیش بینی می‌کردی «خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت» (قَدْ جَعَلَها رَبّی حَقّا). «پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت» (وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ). جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می‌گوید اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت. سپس اضافه کرد «خداوند چه قدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آن که شیطان در میان من و برادرانم فساد انگیزی نمود» (وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنی وَ بَيْنَ إِخْوَتی). باز در اینجا نمونه دیگری از سعه
(صفحه 686)
صدر و بزرگواری خود را نشان می‌دهد و بی آن که بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می‌گوید:
شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی‌خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند. تعبیر از سرزمین کنعان به «بیابان» (بدو) نیز جالب است و روشن‌گر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می‌باشد. سرانجام می‌گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، «چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می‌کند» کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (إِنَّ رَبِّی لَطيفٌ لِما يَشاءُ). او می‌داند چه کسانی نیازمندند و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ).

جمله «أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی» با توجه به این که «نَزَغ» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در اینگونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکری و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل درجه دوم بود به میان کشید.
(صفحه 687)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ورود به اقامتگاه یوسف بود که او پیش آمد و به صورتی دیگر به تجلیل و تکریم و گرامیداشت آنان پرداخت، که قرآن در این مورد می‌فرماید:
وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ
او پدر و مادرش را گرامی داشت و بر تخت نشاند.
وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً
و همه آنان نیز در گرامیداشت یوسف و سپاس به بارگاه خدا در برابر آن همه موَهَبت و نعمت - که به خاندان یعقوب ارزانی داشته بود - در برابر یوسف، برای خدا سجده سپاس گزاردند.
به باور برخی از جمله «قَتادَه» و «زَجّاج» آنان برای یوسف سجده کردند؛ چرا که در آن روزگاران در احترام به بزرگان چنین می‌کردند و در شریعت آنان نیز این کار ناروا شناخته نشده بود، امّا با فرود قرآن شریف، سجده تنها ویژه خدا اعلان گردید و در احترام به بزرگان به جای سجده، سلام که درود و تحیّت بهشتیان است رواج یافت.
امّا به باور «کَلْبی» آنان سجده نکردند بلکه در احترام به یوسف به سان همان چیزی که در میان دیگر ملّت‌ها رسم است که در برابر بزرگان خم می‌شوند، به حالت تعظیم خم شدند.
«ابن عبّاس» بر آن است که کار آنان سجده بود، امّا نه برای یوسف بلکه ضمیر در «لَهُ» به خدا برمی‌گردد و منظور این است که:
آنان یوسف را به سان قبله‌ای قرار دادند و در برابر او برای خدا سجده سپاس در برابر آن همه نعمت و موَهَبت به جای آوردند.
گفتنی است که این تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است.
علی بن ابراهیم در این مورد آورده است که موسی بن محمّد ضمن پرسش‌های گوناگونی از حضرت هادی علیه‌السلام، از جمله از تفسیر آیه مورد بحث پرسید و گفت:
سرورم! با این که یعقوب و فرزندانش پیامبر و پیامبر زاده بودند چگونه در برابر یوسف سجده کردند؟
آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود:
(صفحه 688)
«اَمّا سُجُودُ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ، فَاِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ وَ اِنَّما كانَ مِنْهُمْ طاعَةً لِلّهِ وَ تَحِيَّتُهُ لِيُوسُفَ، كَما اَنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلائِكَةِ لِآدَمَ كانَ مِنْهُمْ طاعةً لِلّهِ وَ تَحِيَّةً لِآدَمَ ، فَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ وَ يُوسُفُ مَعَهُمْ شُكْرا لِلّهِ لاِجْتِماعِ

شَمْلِهِمْ، اَلَمْ تَرَ اَنَّهُ یَقُولُ فی شُکْرِهِ فی ذلِکَ الْوَقْتِ: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ ...» (1)

سجده یعقوب و فرزندانش، برای یوسف نبود بلکه آنان در راه فرمانبرداری خدا و برای او سجده کردند و این سجده در برابر یوسف و به احترام او انجام شد، درست همانگونه که سجده فرشتگان در برابر آدم به احترام او بود، امّا در راه اطاعت خدا و به فرمان او انجام شد؛ از این رو یعقوب و فرزندانش به همراه یوسف همگی سجده سپاس به بارگاه خدا گزاردند که آن نعمت‌ها و موَهَبت‌ها را به آنان ارزانی داشت و آنان را پس از پراکندگی و رنج بسیار، شادمان و خوشحال در یک جا گرد آورد و کارشان را سامان داد. آن گاه آن حضرت افزود: و شاهد این توحید گرایی و یکتاپرستی و سجده شکر آنان برای خدا این است که یوسف در دعای خویش پس از سجده یا در حال سجده رو به بارگاه خدا کرد و نیایشگرانه گفت:

رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ.

پروردگارا، تو هستی که به من بهره‌ای بزرگ از فرمانروایی ارزانی داشتی و از دانش تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو هستی که در این جهان و جهان دیگر سرپرست منی؛ مرا مسلمان از دنیا بر و مرا به شایستگان پیوند ده!

وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ

و یوسف گفت:

ای پدر! این همان تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید

قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا

که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید.

1. تفسیر قُمّی، ج 1، ص 356.

(صفحه 689)

«حَسَن» در این مورد آورده است که:

میان خواب یوسف و تعبیر آن هشتاد سال طول کشید.

و «عبداللّه بن شَوْذَب» این فاصله را هفتاد سال می‌داند.

از «سلمان فارسی» آورده‌اند که این فاصله چهل سال بود.

و «کَلْبی» آن را بیست سال می‌نگرد.

«ابن اسحاق» این فاصله را هیجده سال می‌داند و می‌گوید:

یوسف با زلیخا پیمان زندگی مشترک بست و خدا از او سه فرزند به وی ارزانی داشت که نام‌هایشان «افرائیم» ، «میشا» و «رحمت» بود که به همسری «اَیّوب» برگزیده شد و میان رحلت یوسف و بعثت موسی چهار

صد سال فاصله بود.
وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ
و به يقين پروردگارم به من احسان و نيكی كرد آن گاه كه مرا از زندان بيرون آورد.
وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ
و شما را از آن بيابان به اينجا آورد؛ چرا كه بخشی از خاندان يعقوب برای اداره دام‌ها و چرانيدن گوسفندان خود در دشت و صحرا روزگار را می‌گذراندند و به خاطر خشكسالی و قحطی همه دام‌های خود را از دست دادند و به فقر گرفتار آمدند كه خدا بدين وسيله آنان را به مصر برد و توانگرشان ساخت.
يوسف از ميان الطاف بسيار خدا بر او، در اينجا از نجات خويش از زندان سخن به ميان آورد و از نجات خويش از قعر چاه به لطف خدا، چيزی نگفت و اين بدان دليل است كه نخواست شرمندگی برادران را فراهم آورد و به باور برخی بدان جهت بود كه نجات از زندان و روشن شدن پاكی و پاكدامنی او در افكار عمومی و پايان يافتن رنج و فشار روحی‌اش در زندان بيداد، برايش مهمتر از هر گرفتاری بود.
مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنی وَ بَيْنَ إِخْوَتِی
آن هم پس از اين كه شيطان ميان من و برادرانم بذر تباهی افشاند و صفا و محبّت خانوادگی ما را از ميان برد.
«ابن عبّاس» می‌گويد:
منظور اين است كه:
پس از اين كه شيطان به وسيله آفت
(صفحه 690)
حسد، زندگی ما را تيره و تار ساخت.
إِنَّ رَبِّی لَطيفٌ لِما يَشاء
به يقين پروردگارم در تدبير كار بندگانش طبق خواست خود، صاحب لطف و مهر است و مشكلات را برای آنان آسان می‌سازد و به مهر اوست كه اين همه نعمت برای ما فراهم آمده و شب تيره و سرد فراق به بامداد روشن و شورانگيز وصال تبديل شده است.
«اَزْهَری» می‌گويد:
واژه «لَطيف» از نام‌های بلند و باعظمت خداست و نشانگر اين واقعيت است كه او نسبت به بندگان خويش مهربان است.
و به باور پاره‌ای «لَطيف» آن كسی است كه خواسته انسان را از سر مهر برآورده می‌سازد و به باور پاره‌ای ديگر، «لَطيف» به مفهوم دانا و عالم به ريزه‌كاری‌ها و جزئيات است.
إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ.

چَرا که او به همه چیزها دانا و در تدبیر همه کارها فرزانه است.
در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
یعقوب به یوسف گفت:
پسرم! بگو برادرانت با تو چگونه رفتار کردند؟ پاسخ داد: پدر جان، مرا در این مورد معاف دار؛ چرا که نمی‌خواهم شما و آنان را ناراحت بنگرم.
یعقوب او را سوگند داد که جریان را بیان کند. او گفت:
پدر جان، پس از دور شدنمان از شما، آنان بدرفتاری را آغاز کردند و با من به خشونت و تندی پرداختند؛ آن گاه مرا بر سر چاه آوردند و از من خواستند تا پیراهنم را از تن درآورم.
آنان را به حرمت و آبروی شما سوگند دادم که لباسم را از بدنم در نیاورند، امّا در برابر مقاومت من یکی از آنان چاقو کشید و با تهدید از من خواست تا پیراهنم را درآورم.
یعقوب با شنیدن این سخن فریادی از پرده دل برآورد و بیهوش شد و پس از ساعتی به هوش آمد و از یوسف خواست تا ادامه داستان را باز گوید، که یوسف او را به حرمت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق سوگند داد تا او را از بیان رفتار بیدادگرانه آنان معاف دارد.
در روایت دیگری آمده است که یوسف گفت:
پدر جان، از رفتار آنان با من
(صفحه 691)
مپرس، بلکه از مهر و لطف خدا با من جویا شو تا بگویم به من چه نیکی‌ها کرد! و چه نعمت‌ها ارزانی داشت.
«ابوحمزه» آورده است:
یعقوب هنگامی که به مصر آمد یکصد و سی سال داشت، هفده سال دیگر در آنجا زیست و در یکصد و چهل و هفت سالگی جهان را بدرود گفت؛ او را در تابوتی که از چوب «ساج» ساخته شده بود قرار دادند و به بیت‌المقدس بردند.
در روز ورود پیکر پاک او به آن شهر، برادرش «عیصو» نیز جهان را بدرود گفت و هر دو تن را در یک آرامگاه و یک قبر قرار دادند. آن دو برادر با هم ولادت یافتند و با هم جهان را بدرود گفتند و در یک آرامگاه به خاک سپرده شدند و سن هر دو به هنگام مرگ یکصد و چهل و هفت سال بود.
یوسف پس از به خاکسپاری پیکر پاک پدر طبق وصیت او به مصر بازآمد و بیست و سه سال دیگر زیست. او نخستین رسول بنی‌اسرائیل بود و به هنگام مرگ، وصیت کرد تا او را در کنار پدرش به خاک سپارند.
پاره‌ای بر آنند که پیکر پاک او را در مصر به خاک سپردند و حضرت موسی پس از مدتی بدن او را به بیت المقدس و به آرامگاه پدرش یعقوب انتقال داد.

و نیز در کتاب «النّبُوَّة» از «محمّد بن مُسْلِم» روایت شده است که:
از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم: سرورم یعقوب چند سال در مصر به همراه یوسف زیست؟ فرمود:
دو سال. پرسیدم: در آن زمان کدامین این دو بزرگوار حجّت خدا در روی زمین بود؟
فرمود:
یعقوب حجّت خدا بود و یوسف فرمانروای عادل و آسمانی. آن گاه افزود هنگامی که یعقوب جهان را بدرود گفت، پیکر او را در تابوتی به بیت المقدس آوردند و در آنجا به خاک سپردند و پس از او حجّت خدا یوسف بود.
پرسیدم: آیا یوسف به رسالت نیز برگزیده شد؟
فرمود:
آری، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید:
وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ ... (1)
و به یقین یوسف پیش از این برای شما دلیل‌های روشن و روشنگری آورد، امّا از آنچه او برایتان آورده بود همواره در تردید بودید تا آن گاه که جهان را بدرود
1. سوره مُؤمِن، آیه 34.
(صفحه 692)
گفت، گفتید:
خدا پس از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگیخت.
و نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
یوسف به هنگام رفتن به زندان دوازده سال داشت و هیجده سال هم در زندان بیداد ماند و پس از آزادی از زندان نیز هشتاد سال در مصر زیست و در یکصد و ده سالگی جهان را بدرود گفت.
(صفحه 693)

160. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنى مِنَ ...

آیه

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنى مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنى مِنْ تَأْويلِ الْأَحاديثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّى فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنى مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنى بِالصَّالِحينَ»

ترجمه

پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما. (101 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادی‌ام را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد و با ایمان و تسلیم در راه تو و برای تو جان دهم و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاصت قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجددا روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم ظاهرا ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تأثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید:
«رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ».

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونی‌های فراوانی پیدا کند، ولی مسلما صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت‌سازتر است، چرا که دفتر عمر با آن پایان می‌گیرد و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم باایمان و هوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید:
«تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ: مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده». معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست،
(صفحه 694)
آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله‌ور شده و آرزوی ملاقات پروردگار کرد، بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند:
«فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن باایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید» (132 / بقره).

بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق می‌خوانیم:
هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت:
فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقا چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد. یوسف گوشه‌ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آن جا که گفت:
برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشاندند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور، من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن ... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد، اما یوسف گفت:
تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (1) و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود با پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت.
*****
1- «مجمع البیان» ، جلد 5، صفحه 265.
(صفحه 695)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خدای پرمهر پس از اینکه نعمت‌های گوناگون این جهان را به یوسف ارزانی داشت و شب تیره فراق را برایش به بامداد روشن وصال پیوند داد و خاندانش را بر گردش آورد و با تحقّق بخشیدن آن رؤیای شگفت‌انگیز، او را به فرمانروایی و رسالت اوج بخشید، آن بزرگوار به ارزش‌های این جهان بسنده نکرد و ضمن بهره‌وری عادلانه و شایسته از قدرت و امکانات این جهان، همه را وسیله رسیدن به نعمت‌های جاودانه و فنا ناپذیر آن جهان و رسیدن به مقام قرب نمود و در عشق بهشت پرطراوت و زیبای خدا لحظه‌ای نیاسود و در آرزوی مرگ پرافتخار و اوج گرفتن به مقام قرب و پیوند با شایسته کرداران زیست، به گونه‌ای که به بیان برخی، هیچ پیامبری پیش از او چنین آرزویی ننمود و چنین دعایی نکرد و چنین خواسته‌ای از بارگاه خدا نخواست. او دست‌ها را نیایشگرانه به سوی آسمان می‌گشود که:

رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ

پروردگارا، مقام والای رسالت و نیز فرمانروایی مصر را به من ارزانی داشتی،

وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ

و دانش تعبیر خواب را به من آموختی.

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

هان ای پدیدآورده آسمانها و زمین! و ای تویی که آنها را بدون هیچ سابقه و نشانی پدید آوردی؛

أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ

تو هستی که سرپرست و تدبیرگر امور و نگهبان من در این جهان و جهان دیگر می‌باشی؛

تَوَفَّنی مُسْلِماً

مرا مسلمان راستین از دنیا بر.

«ابن عبّاس» می‌گوید:

هیچ پیامبری جز یوسف آرزوی مرگ و شتاب در آن نکرد،

(صفحه 696)

تنها او بود که وقتی پیروزی و سرفرازیش به او ج خود رسید و افزون بر نعمت رسالت و نبوت و ارزش های والای معنوی، فرمانروایی پر اقتدار او سامان یافت و استوار گردید، در شوق دیدار پروردگارش آرزوی مرگ نمود.

و پاره‌ای بر آنند که مفهوم این جمله آن است که:

پروردگارا مرا تا هنگامه مرگ بر ایمان و اسلام ثابت‌قدم گردان و مرا با اسلام و ایمانی راستین از این دنیا ببر.
وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ.
و مرا به شایسته کرداران راستین که پیامبران، امامان معصوم و رهروان واقعی آنان باشند ملحق فرما!
برخی در این مورد آورده‌اند که:
پس از آنکه به مهر و لطف خدا، شب تیره و تار فراق یوسف، به سپیده‌دم وصال تبدیل شد و خدا خاندان یعقوب را به مصر آورد، آن حضرت از بارگاه خدا خواست تا او را با پدران شایسته کردارش در بهشت گرد آورد؛ از این رو این دعا را کرد که:
پروردگارا مرا در پاداش و ثواب هم‌ردیف و هم‌درجه آنان قرار ده!
و برخی دیگر آورده‌اند که:
یوسف پس از رحلت، در تابوتی از سنگ مرمر در میان نیل به خاک سپرده شد؛ چرا که پس از رحلت او در میان مردم در مورد مکان به خاکسپاری او کشمکش پدید آمد و هر گروه و جمعیتی بر آن شدند تا او را در شهر و دیار، یا کوچه و خیابان خویش به خاک سپارند و از برکت پیکر پاک او برای همیشه بهره‌ور گردند؛ از این رو پس از صلاح اندیشی بسیار، بر آن شدند تا او را در میان نیل به خاک سپارند تا بدین وسیله آب روان با گذشتن از روی تابوت او به همه شهر برسد و همه مردم در بهره‌وری از برکت پیکر پاک او برابر باشند و این قبر همچنان در رود نیل بود تا به وسیله موسی به بیت‌المقدّس برده شد.

161. «ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ ...

آیه

«ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ»

ترجمه

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی، هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می‌کشیدند. (102 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ریزه‌کاری‌ها را تنها خدا می‌داند و یا کسی که در آن جا حضور داشته باشد و چون تو در آن جا حضور نداشتی، بنابراین تنها وحی الهی است که اینگونه خبرها را در اختیار تو گذارده است و از اینجا روشن می‌شود داستان یوسف گرچه در تورات آمده است و قاعدتا کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته‌اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاری‌ها و جزئیاتش، حتی آن چه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هرگونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث که پایان‌بخش سرگذشت درس آموز یوسف است، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌نماید و می‌فرماید:
ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ
هان ای پیامبر! این سرگذشت درس‌آموز یوسف از خبرهای غیبی است که آن را به وسیله فرشته وحی بر تو وحی می‌فرستیم تا آن را بر مردم خویش بخوانی و آنان را بیاگاهانی و نیز دلیل روشنی بر درستی رسالت تو و معجزه‌ای ماندگار بر حقانیت دعوت تو باشد.
وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ
و تو ای پیامبر! آن گاه که فرزندان یعقوب در کار یوسف همدست و همداستان می‌شدند تا او را به چاه بیندازند و زمانی که بر ضد او نقشه می‌کشیدند، نزد آنان نبودی.

اشاره

(صفحه 698)
از آیات چند گانه‌ای که گذشت این نکات ارزشمند نیز دریافت می‌گردد که بسیار درخور تعمّق است:

نخست این که قهرمان بهترین داستانها با همه خشونت و بی‌رحمی و بیدادی که از سوی برادران بر او رفت، افزون بر آن همه نیکی و بزرگواری و گذشت، دو کار شگرف دیگر انجام داد:
الف: برای زدودن شرمندگی آنان در آغازین لحظات معرفی خویش، گناه آنان را به گردن جوانی و نادانی دوران جوانی گذاشت نه خود آنان و فرمود:
هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ
ب: و در هنگام گرد آمدن خاندان یعقوب بر گرد خورشید وجود او، گناه را به شیطان که عامل درجه چندم بود نسبت داد و فرمود:
مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنی وَ بَيْنَ إِخْوَتی ،
پس از این که شیطان میان من و برادرانم بذر تباهی افشاند ...
و بدین وسیله راه دفاع و عذرخواهی را نیز به آنان آموخت.

بسیارند کسانی که پس از احساس قدرت و پیروزی چنان سرمست و مغرور می‌گردند که همه موفقیّت‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را به حساب خویش مصادره می‌کنند و دیگر نه برای خدا حسابی باز می‌کنند و نه خلق او، امّا قهرمان بهترین داستانها این درس حق‌شناسی را داد که همه پیروزی‌ها و موفقیّت‌ها و سرفرازی‌ها به لطف او و در پرتو رعایت سنّت‌ها و مقررات اوست و او سرچشمه قدرت‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و شکوه‌هاست؛ رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی ...
1. مترجم.

3 باید نعمت‌های جاودانه را دریافت

آن گرانمایه تاریخ پس از آن همه رنج و گرفتاری، سرانجام به اوج سرفرازی پرکشید؛ از سویی از زندان ستم آزاد شد و از دگر سو از زندان اتّهام؛ از طرفی محبوب دل‌های مردم محروم گردید و از دگر سو مورد لطف خدا و به رسالت برگزیده شد.

امّا در همان اوج پیروزی و برخورداری از نعمت‌ها که همه را مغرور می‌سازد و دچار آفت غفلت می‌کند، او همواره به یاد خدا و سرای آخرت بود و این درس را داد که باید نعمت‌های جاودانه را دریافت و به یاد مرگ شرافتمندانه بود و درست عمل کرد و از بیداد در حق مردم برحذر بود؛ تَوَفَّنی مُسْلِماً ...

از حقوق اساسی انسانی حقّ امنیّت است:
حقّ امنیّت جسم و جان، امنیّت حیثیّت و کرامت بشری،
امنیّت اندیشه و عقیده و فکر مترقّی، امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی، ... امنیّت خانه و مسکن و سرانجام امنیّت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو عدالت و آزادی و حقوق بشر.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«نِعْمَتانِ مَجْهُولَتانِ الصِّحَّةُ وَ الْأَمانُ.» (1)
دو نعمت گرانمایه‌اند که ارزش و منزلت آنها ناشناخته است: یکی امنیّت جسم از آفت‌ها و بیماری‌ها و دیگر امنیّت فردی و اجتماعی و روانی و ... در کران تا کران زندگی از بیداد تجاوزگران و خشونت کیشان و خودکامگان و انحصارگران قدرت و امکانات جامعه‌ها.
و فرمود:
«اَلْأَمْنُ وَ الْعافِیَةُ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فیهِما کَثیرٌ مِنَ النّاسِ.» (2)
دو نعمت سلامتی و امنیّت، دو سرمایه گرانبها هستند که بسیاری از مردم در مورد آنها زیانکار و از آنها بی‌بهره‌اند.
1. نَهْجُ الْفَصاحَة، ص 224.
2. نَهْجُ الْفَصاحَة، ص 216.
(صفحه 700)
و آیات مورد بحث نشان می‌دهد که قهرمان بهترین و زیباترین داستانها، از میان همه نعمت‌هایی که به مردم هدیه کرد، نعمت امنیّت بود که فرمود:
به قلمرو حکومت شایسته سالار، کمال‌جو، نقدپذیر من وارد شوید که به خواست خدا در امنیّت کامل خواهید بود.
اُدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ.
و بدین سان این درس را می‌دهد که حکومت و پیشوایی، در خور آن است که امنیّت و آزادی و آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و حقوق بشر را برای همگان تضمین نماید و افکار و اندیشه‌های مترقی و کمال‌جو را قانع سازد، نه اینکه با ابزارهای مرئی و نامرئی و سلطه و سر کوب همه چیز و همه کس، این نعمت‌ها و موهبت‌های بی‌نظیر و بی‌بدیل را از آنان سلب نماید و راه پیشرفت را بر روی جامعه ببندد و انبوهی شعارهای دروغین و عوام پسند تولید و چاپلوسان و تاریک اندیشان را جذب کند. (1)
1. مترجم.
(صفحه 701)

162. «وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ ...

آیه

«وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنينَ»

ترجمه

و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (103 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «حَرَص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است. جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند، این چنین گرفتار طوفان‌های هوا و هوس می‌شوند، تا آن جا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می‌توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یک‌باره همگی به طور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمنا یک نوع دلداری و تسلّی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم:
«لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ أَسَفاً: ای پیامبر گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی» (6 / کهف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

حِرْص: جستجوی چیزی با تلاش و سخت‌کوشی.

در آیات گذشته این نکته ترسیم گردید که اگر مردم به راستی در نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌های پیامبران بیندیشند، حق را می‌شناسند و می‌پذیرند، امّا دلیل حق ناپذیری و گمراهی گمراهان در این است که در این نشانه‌ها و معجزه‌ها خردمندانه نمی‌نگرند و در آنها درست نمی‌اندیشند. اینک روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید:
ای پیامبر! هم خدا دلیل‌های روشن و نشانه‌ها و برهان‌های
(صفحه 702)
روشنگر برای هدایت آنان قرار داد و هم تو در دعوت آنان تلاش و کوشش بسیار کردی، حجّت از این سو تمام است ولی بیشتر مردم هر چند در ارشاد و دعوت آنان سختکوش باشی ایمان نخواهند آورد؛
(صفحه 703)

163. «وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ ...

آیه

«وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ»

ترجمه

و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان.
(104 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند، زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند. «این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر
تو هرگز بر این پیام‌رسانی و دعوت به سوی حق و عدالت، از آنان پاداشی نخواسته‌ای که گرانی آن و زیانی که از این راه ممکن است احساس کنند، آنان را از پذیرش پیام خدا بازدارد.
إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ
و این قرآن جز اندرزی برای جهانیان نیست و تو تنها برای نویدرسانی و هشدار آنان آمده‌ای.
(صفحه 704)

164. «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ ...

آیه

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ»

ترجمه

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (105 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند:
خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی‌دارد و اشعه طلایی خود را بر کوه‌ها و دره‌ها و صحراها و دریاها می‌باشد و شامگاهان در افق مغرب فرو می‌رود و پرده سنگین و سیاه شب برهمه جا می‌افتد. اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات و انسانها و این زمزمه جویباران، این همهمه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر که در آنها و خالقیتش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار. بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده‌اند.
(صفحه 705)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به دلیل گمراهی و نگون‌بختی آنان پرداخته و می‌فرماید:
چه بسیار نشانه‌ها و دلیل و برهان‌هایی که در کران تا کران آسمانها و زمین به یکتایی و قدرت بی‌کران خدا گواهی می‌دهند و چه بسیار پدیده‌های شگفت‌انگیزی چون خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌های سر به آسمان ساییده، درختان و گیاهان گوناگون و سرنوشت عبرت‌انگیز جامعه و تمدن‌های گذشته و آثار بر جای مانده از آنان که این تیره‌بختان را به سوی حق راه می‌نمایند و اینان بر آنها می‌گذرند و از نزدیک به آنها می‌نگرند، امّا از تفکّر درست و اندیشه صحیح در آنها و شناخت پدیدآورنده هستی رویگردانند.
آری، آنان نه تنها به کتاب وحی نمی‌اندیشند و به آن ایمان نمی‌آورند که در کتاب آفرینش نیز تفکّر نمی‌کنند و به آفریدگار این همه شگفتی‌ها ایمان نمی‌آورند.
(صفحه 706)

165. «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ ...

آیه

«وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»

ترجمه

و اکثر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند مشرکند. (106/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه‌های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالبا وجود دارد. به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق فرمود:
«اَلشِّرْکُ اَخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ: شرک در اعمال انسان مخفی‌تر است از حرکت مورچه». (1) و یا می‌خوانیم:
«اِنَّ اَخْوَفَ ما اَخافُ عَلَیْکُمُ الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ قالُوا وَ مَا الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ الرِّیا، یَقُولُ اللّهُ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَةِ اِذا جاءَ النّاسُ بِاَعْمالِهِمِ اذْهَبُوا اِلَی الَّذینَ کُنْتُمْ تُرائُونَ فِی الدُّنْیا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزاءٍ: خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است، اصحاب گفتند:
شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود:
ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید:
به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید». (2) از امام باقر در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود:
«شِرْکُ طاعَةٍ وَ لَیْسَ شِرْکُ عِبادَةٍ وَ الْمَعاصِی الَّتی یَرْتَکِبُونَ وَ هِیَ شِرْکُ طاعَةٍ اَطاعُوا فیهَا الشَّیْطانَ فَاَشْرَکُوا بِاللّهِ فِی الطّاعَةِ لِغَیْرِه: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت و گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می‌کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می‌شوند». (3) در بعضی از روایات دیگر می‌خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید:
این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می‌مردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم. (4) در
*****

1- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 697.
2- «تفسیر فی ظلال» ، جلد 5، صفحه 53.
3 و 4 «نور الثقلین» ، جلد 2، صفحه 475 و «اصول کافی» ، جلد 2 صفحه 292.
(صفحه 707)
اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت‌پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که

فرمود:
«شِرْکٌ لا یَبْلُغُ بِهِ الْکُفْرَ» یعنی «شرکی که به حد کفر نمی‌رسد» ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می‌شود).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن در این مورد می‌فرماید:
و تازه بیشتر آنان هم که از توحید گرایی و یکتاپرستی دم می‌زنند، ایمان صاف و خالصانه نمی‌آورند، بلکه ایمانشان به گونه‌ای به شرک آلوده است و در همه ابعاد، توحیدگرا و یکتاپرست نیستند.
در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور «جُبّائی» و «ابن عبّاس» این آیه درباره شرک‌گرایان قریش است که از یک سو اقرار داشتند که زندگی و مرگ آنان به دست خداست، امّا از دگر سو بت‌ها را می‌پرستیدند؛ از یک طرف می‌گفتند:
این آفریدگار هستی است که روزی دهنده ماست و ما او را می‌پرستیم، امّا از طرف دیگر بت‌های گوناگون را معبود خویش می‌ساختند و آیه شریفه آنان را نکوهش می‌کند.
2 امّا به باور «ضَحّاک» آیه شریفه در مورد شرک‌گرایان عرب فرود آمده است؛ چرا که وقتی از آنان پرسش می‌شد که آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ و چه کسی باران را از آسمان فرو می‌فرستد؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا، امّا با این وصف شرک می‌ورزیدند و در طواف خویش بر گرد کعبه می‌گفتند:
لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ اِلاّ شَریکا هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَکَ.
لبیک، ای آفریدگار هستی تو جز آن همتا و شریکی را که خود او و هستیِ
(صفحه 708)
او را نیز مالک هستی، شریک دیگری نداری.
3 از دیدگاه «حَسَن» منظور از این شرک‌گرایان اهل کتاب می‌باشند که به خدا و روز رستاخیز و تورات و انجیل ایمان آورده بودند، امّا به خاطر انکار قرآن و آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرک ورزیدند. این دیدگاه و دیدگاه دوّم از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است.
4 و از دیدگاه «بَلْخی» منظور نفاق‌گرایانند که به زبان و ظاهر ایمان آورده بودند، امّا در نهان شرک می‌ورزیدند.
5 «ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور کسانی هستند که در وصف خدای یکتا ذات پاک و بلندمرتبه او را به مخلوق تشبیه می‌کردند. اینان در آغاز ایمان می‌آوردند و خداپرست می‌نمودند، امّا در وصف آفریدگار یکتا و بی‌همتای هستی او را به گونه‌ای وصف می‌کردند که سر از شرک درمی‌آوردند.
6 از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور از این شرک‌گرایی، شرک در فرمانبرداری است نه در پرستش.

«اِنَّ الْمُرادَ بِالاِْشْراكِ شِرْکُ الطّاعَةِ لا شِرْکُ الْعِبَادَةِ ...» (1)
چرا که آنان در دست یازیدن به گناهانی که خدا بر انجام آنها آتش را مقرّر فرموده است، از شیطان پیروی می‌کنند و به همین دلیل در فرمانبرداری از خدا دچار شرک شده‌اند و نه در پرستش او که جز او را نمی‌پرستند.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
«إنَّ قَوْلَ الرَّجُلَ لَوْلا فُلانٌ لَهَلَكْتُ، وَ لَوْلا فُلانٌ لَضاعَ عَيالى، جَعَل لِلّٰهِ شَريكا فى مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدفَعُ عَنهُ.» (2)
هنگامی که فردی می‌گوید:
اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شدم و یا اگر فلان شخصیّت نبود خانواده‌ام نابود می‌شد، این شرک ورزیدن و برای خدا در روزی رسانی و نگهبانی و دفع بلاها و گرفتاری‌ها شریک و همتا گرفتن است.
از آن حضرت پرسیدند، این جمله که کسی بگوید:
اگر خدا به برکت وجود فلان کس بر من منّت ننهاده بود، نابود می‌شدم، چگونه است؟! آن بزرگوار پاسخ داد که این اندیشه و
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 98؛ تفسیر قُمّی، ج 1، ص 358.
2. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 200.

گفتار مانعی ندارد. فَقيلَ لَهُ: لَوْ قالَ: لَوْلا اَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَىَّ بِفُلانٍ لَهَلَكْتُ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ بِهذا. (1)
و در روایت دیگری از دو امام راستین حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام آمده است که منظور، شرک در نعمت‌هایی است که خداوند داده است.
«اِنَّهُ شِرْکُ النِّعَمِ.»
از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
«اِنَّهُ شِرْکٌ لا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرُ.» (2)
منظور از آن، شرک و بیدادی است که انسان را تا مرز کفر و انکار خدا نمی‌کشاند.
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 200.
2. تفسیر عیّاشی، ج 2، ص 199.

166. «أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ ...

آیه

«أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند. (107 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غاشِیَه» به معنی «پوشنده» و «پوشش» است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می‌اندازند و آن را می‌پوشاند، غاشیه گفته می‌شود و منظور در اینجا بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می‌گیرد. منظور از «ساعَة» قیامت است چنان که در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

غاشِیَة: پوشاننده.
بَغْتةً: ناگهانی.
در ادامه سخن به آنان هشدار می‌دهد که:
آیا این شرک‌گرایان و کافران از این که عذاب فراگیری از جانب خدا به سراغ آنان بیاید، یا رستاخیز در حالی که آنان نمی‌فهمند و در نمی‌یابند به ناگاه به آنان در رسد، احساس امنیّت می‌کنند؟!
«مُجاهِد» در این مورد می‌گوید:
منظور آیه شریفه عذاب ریشه‌کن کننده و نابودساز است و به باور «ضَحّاک» منظور صاعقه‌ها و عذاب‌های کوبنده است.
«ابن عبّاس» آورده است که:
هنگامی که مردم در کوچه و بازار سرگرم داد و ستد هستند، خروش سهمگین آسمانی طنین افکن می‌گردد و رستاخیز برپا می‌شود.
(صفحه 711)

167. «قُلْ هذِهِ سَبيلى أَدْعُوا ...

آیه

«قُلْ هذِهِ سَبِيلى أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنى وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ»

ترجمه

بگو: این راه من است که من و پیروانم بابصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزه است خدا و من از مشرکان نیستم. (108 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است، به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه اللّه دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد وگرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه‌ها و اهداف خود را اعلام کند و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه این که هاله‌ای از ابهام، هدف و روش آنها را فراگرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند. اصولاً یکی از راه‌های شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می‌گویند و راهشان روشن است و آنها برای این که بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می‌روند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سَبیل: راه آماده برای رفتن و گام سپردن؛ و اسلام راهی است که انسان را به بهشت می‌رساند.
بَصَیرة: بینش و نیرویی که به وسیله آن بتوان حقایق را شناخت.

در این آیه شریفه قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند و به آن حضرت دستور می‌دهد که راه و روش توحید گرایانه و یکتا پرستانه خویش را
(صفحه 712)
به روشنی برای شرک‌گرایان ترسیم کند. در این مورد می‌فرماید:
قُلْ هذِهِ سَبِیلِی
هان ای پیامبر به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است.
به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که آنچه را من به سوی آن فرا می‌خوانم، راه و رسم آسمانی من است.
و آن گاه در تفسیر و ترسیم راه و رسم خود می‌فرماید:
أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ
و من بر اساس بینشی روشن نه از راه تقلید و ترویج دنباله‌روی کورکورانه همگان را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم.
أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی
آری، هم من با این شیوه و سبک خداپسندانه و مترقی مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانم و هم کسانی که راه و رسم مرا برگزیده و به وحی و رسالت ایمان آورده‌اند و به وسیله قرآن، خیرخواهانه دیگران را اندرز می‌دهند و از زشتکاری و بیدادگری باز می‌دارند.
به باور «ابن زَیْد» ممکن است آیه شریفه را دو فراز جداگانه بنگریم که فراز نخست اینگونه است:
قُلْ هذِهِ سَبیلی
هان ای پیامبر، به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است که همه را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم.
و آن گاه فراز دوّم این است که:
عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی
من و هر کس راه و رسم مرا گام می‌سپارد و مرا پیروی می‌کند، بر بینش روشن و روشنگریم.
و این همان معنای سخن «ابن عبّاس» است که می‌گوید:
«اَصْحابُ مُحَمَّدٍ کانُوا عَلی اَحْسَنِ طَریقَةٍ.»
(صفحه 713)
یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهترین و نیکوترین راه و روش هستند.
وَ سُبْحانَ اللّهِ
و نیز به آنان بگو: و خدا از آنچه برای او شریک و همتا می‌سازید، پاک و

منزه است.
و به باور پاره‌ای «وَ سُبْحانِ اللّهِ» جمله معترضه‌ای است که میان این دو جمله آمده است.
ِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ.
و من از شرک‌گرایان نیستم و هرگز به سان آنان برای خدا همتا و همسر و فرزند تصور نمی‌کنم.

سه نکته درس آموز از آیه شریفه

1 از آیه شریفه، ارزشمندی و قداست دعوت خیرخواهانه و خردمندانه و روشنگرانه مردم به وسیله قلم و بیان و ارائه الگو به سوی خدا و عدالت و تقوا و آزادی و آزادگی و رعایت حقوق بشر و دیگر ارزش‌های قرآنی و انسانی به روشنی دریافت می‌گردد.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در این مورد فرمود:
دانشمندان راستین امانتداران علوم و معارف پیامبران خدا بر بندگان او هستند.
العُلَماءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ عَلی عِبادِهِ.
2 و نیز از آیه این واقعیت دریافت می‌گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرچه احکام و مقررات دین را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون و اوقات مقرّر برای مردم بیان می‌فرمود، امّا در همه ساعت‌ها و در همه مکانها و شرایط، خود را آموزگار بشریت و راهنمای انسانیت به سوی حق و عدالت و زندگی انسانی می‌دید و لحظه‌ای از دعوت به سوی خدا باز نمی‌ایستاد.
3 و درس دیگر آیه شریفه این است که انسان دعوت کننده به سوی حق باید با اطمینان قلبی و با آگاهی و بینشی ژرف و با دلیل و برهان روشن و روشنگر به دعوت مردم بپردازد، نه با احساسات و پندارها و بر اساس دنباله‌روی کورکورانه و یا تطمیع و تهدید و یا فریب و دجالگری و خشونت و وحشت آفرینی و ترور شخص و شخصیت، چرا که این روش های زشت و ظالمانه، شیوه های تاریک‌اندیشان و خودکامگان
(صفحه 714)
واپسگرا و انحصارگر و شیفته قدرت و قربانیان کودن و تیره‌بخت و تعصب ورز و سفاک و خون آشام آنان است، نه اندیشمندان و کمال جویان و اصلاح طلبان و بشر دوستان و خداشناسان راستین.
(صفحه 715)

168. «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ ...

آیه

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحى إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرى أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِى الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ»

ترجمه

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟ (109 / یوسف)

و از آن جا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند، چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید. آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. تعبیر به «مِنْ اَهْلِ الْقُری» با توجه به این که «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بَدْو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان‌نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان‌گردها معمولاً گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند. درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان‌گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به «بَدْو» کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابان‌گرد و بیابان‌نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند.
سپس اضافه می‌کند:
برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو
(صفحه 716)
که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود. که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد، بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده و محسوس و برای همگان قابل لمس.

سَیْر: گردش پی‌گیر در یک جهت.
در آیه مورد بحث قرآن شریف روشنگری می‌کند که خدای فرزانه هماره پیام‌آوران خود را از مردم شهرها برگزیده و به رسالت فرستاده است؛ چرا که شهرنشینان از نظر خرد و دانش و آگاهی و بینش از صحرانشینان و بیگانگان از فرهنگ و تمدّن برتر و پیشرفته‌ترند.
وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری
و ما پیش از تو نیز تنها مردانی از شهرنشینان را که به آنان وحی می‌فرستادیم، برای هدایت و ارشاد مردم فرستادیم.
«حَسَن» در این مورد می‌گوید:
خدا هیچ گاه پیامبری را از میان صحرانشینان و یا جنّیان و زنان به رسالت برنگزید؛ چرا که مردمی که در شهرها و مراکز تمدّن و فرهنگ زندگی می‌کنند تیزهوش‌تر و آگاه‌ترند.
أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ
پس آیا این شرک‌گرایان و بیدادگرانی که با دعوت آسمانی تو ای محمّد صلی الله علیه و آله ، سازِ مخالفت می‌نوازند در زمین گردش نکرده‌اند تا فرجام سیاه و عبرت‌انگیزِ برخی از جامعه‌های پیشین را که با دعوت‌های توحیدی سر ستیزه داشتند، بنگرند که چگونه شد و چه عذاب نابودکننده‌ای گریبان‌شان را گرفت تا بدین وسیله از سرنوشت عبرت‌انگیز آنان پند گیرند و از فرود آمدن عذابی به سان عذاب‌هایی که بر آنان آمد، بترسند؟!
وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ اتَّقَوْا
(صفحه 717)
آری، این بود سنّت و روش ما با ایمان آوردگان راستین و عدالت‌پیشه در این جهان، که با نابود ساختن بیدادگران آنان را نجات دادیم؛ و به یقین سرای آخرت و نعمت‌های پایدار آن برای کسانی که پروا پیشه سازند بهتر از این جهان است.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
«لَشِبْرٌ مِنَ الجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیا وَ ما فیها.» (1)
راستی که یک وجب از بهشت پرطراوت و زیبا از همه دنیا و آنچه در آن است بهتر و ارزشمندتر است.
أَ فَلا تَعْقِلُونَ.
آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید تا آنچه را که برای شما خوانده می‌شود و بیان می‌گردد به خوبی دریابید؟

1. سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 1448.

169. «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ ...

آیه

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ»

ترجمه

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد و هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. 110 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید:
«پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آن جا که پیامبران از آنها مأیوس شدند و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید و هر کس را می‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم ولی عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود». این یک سنت الهی، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشتن و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازات‌های الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در راه آرامش خاطر بخشیدن به پیامبر برگزیده‌اش، محمّد صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین فراز و نشیب‌های زندگی پیامبران در رابطه با جامعه‌هایشان را ترسیم نموده و می‌فرماید:
حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ
هان ای پیامبر ما فرو فرستادن عذاب و کیفر را همانگونه که از جامعه و مردم تو به
(صفحه 719)
تأخیر افکندیم، از برخی جامعه‌های پیشین نیز که پیامبران ما را دروغگو شمردند و با حق و عدالت به مخالفت برخاستند، به تأخیر افکندیم، تا آن گاه که پیامبرانمان از حق‌پذیری و ایمان آوردن مردم نومید شدند و خدا به آنان پیام داد که آنان دیگر ایمان نمی‌آورند.
وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا
در تفسیر این فراز سه نظر آمده است:
1 پاره‌ای واژه «كَذَّبُوا» را به تشدید خوانده و ضمیر «ظَنُّوا» را نیز به پیامبران برگردانده و بر آنند که مفهوم آیه اینگونه است: و پیامبران یقین کردند که دیگر از سوی مردم تکذیب شده‌اند.
2 امّا قرائت مشهور آن است که واژه مورد اشاره بدون تشدید خوانده شده و ضمیر در «ظَنُّوا» نیز به مردم باز گشته و معنای آیه این است که:
و مردم پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است که ایمان آوردگان از سوی خدا یاری و دشمنان نابود می‌گردند.
3 و سوّمین تفسیر این فراز آن است که ضمیر «ظَنُّوا» را طبق قرائت مشهور به پیامبران برگردانیم که اینگونه می‌شود: و پیامبران یقین کردند که مردم در اظهار و اعلام ایمان دروغ می‌گویند و یا پیامبران یقین کردند که وعده ایمان و یاری مردم دروغ بوده است.
در مورد آیه شریفه آورده‌اند که «سعید بن جُبَیر» و «ضَحّاک» در جایی به هم برخوردند و در همان حال از «سعید» در مورد قرائت این آیه سؤال شد، که نامبرده آن را طبق قرائت مشهور خواند و اینگونه معنی کرد:
و ... مردم پنداشتند که پیامبران به آنان دروغ گفته‌اند ... «ضَحّاک» با شنیدن این قرائت و تفسیر گفت:
من تا امروز چنین سخنی نشنیده بودم، راستی که اگر برای دریافت این نکته تا «يَمَن» می‌رفتم اندک بود.
جاءَهُمْ نَصْرُنا

آری، آن گاه که از آمدن عذاب بر حق ستیزان نومید شدند، یاری ما بر آنان فرا رسید.
فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ
(صفحه 720)
آن گاه هر کس را که ما خواستیم رهایی یافت و به ساحل نجات رسید، که منظور مردم توحیدگرا و عدالت‌خواه هستند.
وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمین.
و تبهکاران و ظالمان نابود شدند؛ چرا که عذاب ما از مردم گناهکار و مجرم باز نمی‌گردد.
(صفحه 721)

170. «لَقَدْ كانَ فى قَصَصِهِمْ ...

آیه

«لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدیثاً یُفْتَری وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصیلَ کُلِّ شَیْ‌ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»

ترجمه

در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آن چه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.
(111 / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد و به همین دلیل تأثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده، تنظیم شده باشند، تأثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا:
اولاً: هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می‌شود که این یک خیال و پندار بیش نیست. ثانیا: این سرگذشت‌ها در واقع بیانگر فکر طراح آنها است، او است که عصاره افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می‌کند و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست و این با یک واقعیت عینی فرق بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ واقعی انسانها چنین نیست، پربار پربرکت و از هر نظر راهگشا است.

(صفحه 722)
در آیه مورد بحث که پایان‌بخش این سوره مبارکه نیز می‌باشد می‌فرماید:
لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْباب
به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان و اندیشوران درس‌های عبرتی است؛ چرا که دیدیم چگونه یوسف از قعر چاه و از اسارت و بردگی و از کُند و زندان به مقام والای رسالت و به اقتدار و فرمانروایی پرشکوه مصر رسید و سرانجام شب تیره و تار فراق به سپیده‌دم وصال پیوست.
و به باور پاره‌ای منظور این است که:
بیان سرگذشت یوسف با این شیوایی و زیبایی و محتوا از پیامبری که نه کتابی خوانده و نه داستانی شنیده، برای خردمندان درس عبرتی است و همین بزرگترین گواه و دلیل بر درستی دعوت و راستی رسالت اوست.
ما کانَ حَدیثاً یُفْتَری
آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و او آنها را برای شما باز می‌گوید داستان دروغین نیست که او ساخته باشد،
وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ
بلکه وحی الهی است که کتاب‌های اصیل آسمانی پیشین را نیز گواهی می‌کند.
به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که:
بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است.
وَ تَفْصیلَ کُلِّ شَیْ‌ءٍ
و روشنگر و بیان کننده رواها و نارواها و حلال و حرام خداست.
وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.
و برای مردم باایمان رهنمود و رحمتی است که در میدان دانش و بینش و عمل و اخلاق از آن بهره‌ور می‌گردند.
با این که قرآن برای همه عصرها و نسل‌ها فرود آمده است، بدان دلیل آن را رهنمود و رحمت برای مردم باایمان عنوان می‌کند که تنها این مردم هستند که از زلال
(صفحه 723)
قرآن بهره‌ور می‌گردند و به نور و روشنایی آن، چراغ زندگی می‌افروزند و

راه و رسم آن را گام می‌سپارند و تا بهشت پرطراوت خدا بال می‌گشایند، نه همه مردم.

پرتوی از سوره مبارکه یوسف (1)

اشاره

نگرش بر دوازدهمین بوستان دل‌انگیز قرآن شریف در پرتو مهر و لطف حق به پایان رسید و ما از دل انگیزترین، زیباترین، شگفت‌انگیزترین و عبرت‌آموزترین سرگذشت‌ها گذشتیم و انبوهی از مفاهیم، درس‌ها، نکات انسانساز، پندها و اندرزها و برخی از اساسی‌ترین سنّت‌ها و قوانین حاکم بر خانواده، جامعه و تاریخ را نگریستیم، که هر کدام سخت در خورِ تعمّق است.

در ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه، از جمله با این مفاهیم بلند و درس‌های انسان ساز رو به رو شدیم:

زیباترین سرگذشت‌ها،

آن خواب شگفت انگیز،

نقشه شوم و آغاز درگیری،

برادران یوسف،

سوّمین گام به سوی گناه،

مستی قدرت و امکانات،

بلای انحصار گری،

آفت ویرانگر حسد،

چهارمین فراز از زیباترین داستانها،

زهی سنگدلی و بی‌رحمی!

گریه های دروغین،

ابعاد وجود انسان و نیازهای او،

یوسف در بند پول پرستان،

1. مترجم.

(صفحه 724)

در میان کاخ نشینان،

حسّاس‌ترین مرحله آزمون،

امّا قداست و جوانمردی یوسف،

در بحرانی‌ترین شرایط خود را به خدا سپاریم،

حق‌شناسی و نمک شناسی،

رابطه اخلاص و سرفرازی،

فرار قهرمانانه،

بیان حقیقت داستان،

واکنش عزیز،

شیوه زشت ظالمان و خود خواهان،

یاری خدا در حساس‌ترین لحظات،
و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف،
پروردگارا! زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است،
حقیقت در مسلخ سیاست،
یوسف در زندان خودکامگان،
نخستین دعوت یوسف،
هان ای یاران زندانی!
و اینک تعبیر خوابتان،
درستی انسان ساز به عصرها و نسل‌ها،
رؤیای هراس انگیز شاه،
سال‌های قحطی و خشکی،
درخواست رسیدگی به پرونده ساختگی،
تحقیق و رسیدگی عادلانه،
انواع خواب‌ها،
پدیده شگفت‌انگیز رؤیا،
(صفحه 725)
قرآن و مراحل سه‌گانه نفس،
جهاد بزرگ یا خودسازی،
یوسف و موقعیّت جدید،

چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست حکومت کرد؟
آیا پذیرش داوری از سوی استبداد رواست؟
بزرگی و عظمت را نگر!
و ده‌ها درس انسان ساز دیگر. (1)
1. مترجم.
(صفحه 726)

171. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)

اشاره

اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. (28 / رعد)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می‌گویند:
به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون «وبا» از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتا به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی «آرامش» و «دلهره» نقش بسیار مهمی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید:
«بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است».

«ذِکْر» همانگونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ
(صفحه 727)
مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دوگونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُطیقُها هذِهِ الْاُمَّةُ الْمُواساتُ لِلْاَخِ فی مالِهِ وَ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لکِنْ اِذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکه:
ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید». (1) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود:
«اَلذِّکْرُ ذِکْرانِ: ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ لْمُصیبَةِ وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما حَرَّمَاللّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ حاجِزا: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید». (2)
و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده‌است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود:
«اِتَّخِذُوا جُنَنا فَقالُوا یا رَسُولَ اللّهِ
1 و 2 «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 484.

اَمِنْ عَدُوٍّ قَدْ اَظَلَّنا؟ قالَ لا وَ لكِنْ مِنَ النّارِ قُولُوا سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ: سپرهایی برای خود فراهم کنید عرض کردند:
ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود:
نه، از آتش (دوزخ) بگویید:
سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ «خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هایش شکر گویید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید»». (1) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِكْرُ اللّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند. از امام صادق در تفسیر «اَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نقل شده است که فرمود:
«بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللّهِ وَ حِجابُهُ: به وسیله محمّد دل‌ها آرامش می‌پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

1 گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند اینگونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان.
2 گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهانی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما توجه به این که خداوند، غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید:
عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذرخواهی
*****
1- «سفینة البحار» ، جلد 1، صفحه 484.

کن و در مقام جبران بر آی، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن.
3 ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید:
آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها، چه در گذشته، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره کننده آنان، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم.
4 گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر

تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.
5 عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیدا رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟
(صفحه 730)
6 سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد.
7 دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن گونه وسعت یابد که بگوید:
«دُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ عِنْدی مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها: دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» (1) نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.
8 یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌داده است و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها، ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را

دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون
*****
1- «نهج البلاغه» ، خطبه 224.
(صفحه 731)
عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است بلکه چنین مرگی، هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ».

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه 2 سوره انفال می‌خوانیم:
«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد» آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن چه در آنها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است.
(صفحه 732)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ
همان کسانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خدا و صفات ویژه او ایمان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرند و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خدا فرود آمده است گردن می‌گذارند و دل هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد.
واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. با این بیان، در این آیه خدا انسان باایمان را اینگونه وصف می‌کند که با یاد خدا به آرامش قلب می‌رسد و در آیه دیگری می‌فرماید:
ایمان آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد ...
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (1)
در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشکوه او به ساحل آرامش خاطر می‌رسد و در آنجا منظور این است که با یاد خدا و توجه به عدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می‌گردد.
أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.
بهوش باشید که با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد.
و بدین سان خدای فرزانه بندگانش را تشویق می‌کند که دل‌های طوفان زده خود را با یاد مهر و لطف و نعمت های بی‌کران و پاداش پرشکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

جلد 2

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةَاللّهِ فِي الأَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ الأَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الأَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الأَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الأَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(4)

172. آیه (لزوم مراجعه اعضای خانواده به مشاورینِ متخصص)

اشاره

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم نفرستادیم، اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید. (43 / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می‌کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می‌گذرد به وضوح درک کند. مسلما مردان وحی وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه این که با یک نیروی خارق‌العاده الهی و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود. سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می‌کند:
«اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید:
فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ». «ذِكْر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اَهْلَ الذِّكْرِ» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که آنها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می‌بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب

برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند.

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آن چه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسایلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند. به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی‌دانند به آنها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی‌نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می‌کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیّت قرار داده‌اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید:
وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ
و ما پیش از تو و رسالت تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی فرستادیم و به نور و فروغ وحی دل‌هایشان را نورباران ساختیم، به رسالت نفرستادیم.
منظور آیه شریفه این است که آنان نیز پیامبر ما بودند و از نعمت گران وحی و رسالت بهره‌ور و تو نخستین آنان نیستی که شرک‌گرایان تعجّب می‌کنند و اصل رسالت را انکار می‌نمایند.
بدین وسیله آفریدگار هستی برای شرک‌گرایان روشن می‌سازد که پیامبر باید از خود انسان‌ها باشد تا مردم او را بنگرند و با شنیدن گفتارش با او به گفت و شنود بپردازند؛ و این پندار که چرا به جای او فرشته‌ای نیامده است تا پیام خدا را برساند، پنداری سست و بی‌اساس است، چرا که پیش از او نیز پیامبران بی‌شماری آمدند و این سالار و آخرین آنان است.
فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.
در تفسیر این فراز سه نظر آمده است:
1 به باور «رُمّانی»، «زَجّاج» و «اَزْهَری»، منظور از «اَهْل ذِکْر» یا دانشوران کسانی هستند، که به تاریخ و تحولات تاریخی و سرگذشت پیشینیان آگاهی دارند، خواه از توحیدگرایان باشند و یا از تاریک اندیشان و کفرگرایان؛ چرا که واژه «ذکر» به مفهوم آگاهی و در برابر بی‌خبری و ناآگاهی و فقدان دانش است. بنابراین پیام آیه این است که این واقعیت را که خدا هماره پیام‌آورانی فرستاده است و آنان مردم را به سوی توحید و تقوا فرا خوانده‌اند از آگاهان بپرسید و کاری به عقیده آنان نداشته باشید.
2 امّا به باور «اِبْن عبّاس» و «مُجاهِد» منظور پیروان کتابهای آسمانی است و پیام آیه شریفه این است که:
اگر نمی‌دانید از پیروان تورات و انجیل بپرسید.
(صفحه 7)
با این بیان، این خطاب به شرک‌گرایان است؛ چرا که آنان نویدهای یهود و نصاری را که از کتابهای خود در مورد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دادند باور نمی‌داشتند و آنها را دروغ می‌انگاشتند.
3 از دیدگاه پاره‌ای از جمله «اِبْن زَیْد» منظور پیروان قرآن است؛ چرا که واژه «ذِکْر» به مفهوم قرآن شریف آمده است.
از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
«نَحْنُ اَهلَ الذِّکْرِ»؛ این دانشوران و آگاهانی که خدا مردم را به سویشان

راه می‌نماید تا پرسش‌های خود را از آنان بپرسند و هدایت شوند ما هستیم.

گفتنی است که خدا در قرآن شریف پیامبر را با عنوان «ذکر» یاد کرده(1)، که با این بیان، آن حضرت «ذکر» است و خاندان وحی و رسالت خاندان «ذکر»؛ درست همان‌گونه که در روایات بسیاری آمده است.(2)

*****

1. سوره طَلاق، آیه 10.

2. لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَة قالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: نَحْنُ اَهْلَ الذِّکْرِ.

هنگامی که آیه مورد بحث فرود آمد، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:

ما خاندان وحی و رسالت، اهل «ذکر» هستیم و این آیه در مورد ما فرود آمده است. اِحْقاقُ الْحَقّ، ج 3، ص 482.

(صفحه 8)

173. آیه (دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر)

اشاره

وَ قَضى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً
پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنها یا هر دو آن ها، نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو. (23 / اسراء)
وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً
بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر و بگو پروردگارا همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (24 / اسراء)

«قَضاء» مفهوم مؤكّدترى از «امر» دارد و امر و فرمان قطعى و محكم و پايان دادن به چيزى را مى‌رساند و اين نخستين تأكيد در اين مسأله است.
مطلق بودن «احسان» كه هر گونه نيكى را دربرمى‌گيرد و همچنين، «والدين» كه مسلمان و كافر را شامل مى‌شود، تأكيد ديگرى در اين جمله است.
در حقيقت در دو آيه‌اى كه گذشت، قسمتى از ريزه‌كارى‌هاى برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آميز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو مى‌كند:
1 از يک سو انگشت روى حالات پيرى آنها كه در آن موقع از هميشه نيازمندتر به حمايت و محبت و احترام هستند گذارده، مى‌گويد:
كمترين سخن اهانت‌آميز را به آن‌ها مگو. آنها ممكن است بر اثر كهولت به جايى برسند كه نتوانند بدون كمک ديگرى حركت كنند و از جا بر خيزند و حتى ممكن است قادر به دفع آلودگى از خود نباشند، در اين مواقع آزمايش بزرگ فرزندان شروع مى‌شود. آيا وجود چنين پدر و مادرى را مايه رحمت مى‌دانند و يا بلا و مصيبت و عذاب.
(صفحه 9)
2 از سوى ديگر قرآن مى‌گويد:
در اين هنگام به آنها اف مگو، يعنى اظهار ناراحتى و ابراز تنفر مكن و باز اضافه مى‌كند با صداى بلند و اهانت آميز و داد و فرياد با آنها سخن مگو و باز تأكيد مى‌كند كه با قول كريم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو كه همه آنها نهايت ادب در سخن را مى‌رساند كه زبان كليد قلب است.
3 از سوى ديگر دستور به تواضع و فروتنى مى‌دهد، تواضعى كه نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چيز ديگر.
4 سرانجام مى‌گويد:
حتى موقعى كه روبه سوى درگاه خدا مى‌آورى پدر و مادر را (چه در حيات و چه در ممات) فراموش مكن و تقاضاى رحمت پروردگار براى آنها بنما
(صفحه 10)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیات که زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز را ترسیم می‌کند و یک رشته از رواها و نارواها و بایدها و نبایدها را به تابلو می‌برد، نخست از توحید و یکتاپرستی آغاز می‌کند و می‌فرماید:
وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ
و پروردگارت مقرر فرمود که جز او را نپرستید.
به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتادَه» و «اِبن عَبّاس»، منظور این است که:
و پروردگارت فرمان قطعی داد که ...
و به باور «اَنَس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که ...
«مُجاهِد» می‌گوید:
و پروردگارت سفارش فرمود که تنها او را بپرستید و جز او را نپرستید.
وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً
و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید.
إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما
هان ای انسان! اگر پدر و مادرت یا یکی از آن دو، نزد تو ماندند و به کهنسالی رسیدند ...
این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی به سان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می‌کند.
با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می‌کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می‌گردد.
آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید:
(صفحه 11)
وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً ... (1)
و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می‌گوید.
با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می‌گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می‌کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می‌گوید.
و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید:
«وَ الأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ» (2) در آن روز فرمانروایی از آن خداست.

با اینکه فرمانروایی همه جا و هماره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می‌کند که در روز رستاخیز فرمان و فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود.
به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار.
فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ
پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو.
حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است:
«لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأَتی بِهِ». (3)
اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت ننمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را به کار می‌برد.
در روایت دیگری آمده است که:
اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأتی بِهِ.(4)
*****
1. سوره آل عِمْران، آیه 46.
2. سوره اِنْفِطار، آیه 19.
3. تفسیر تِبْیان، ج 6، ص 466.
4. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 285.

کمترین مرحله نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کار بردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را می‌آورد و هشدار می‌داد.
و نیز در روایت آورده‌اند که:
اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، امّا بداند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْیَعْمَلِ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَعْمَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ».(1)
با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزرد، چه زیاد و چه اندک.
«مُجاهِد» در این مورد می‌گوید:
منظور آیه این است که:
اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفّر کنی، بلکه باید به یاد

داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشک کرده‌اند و تو همان‌گونه رفتار کنی.
به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «اُفّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است.
«ابو عُبَیْدَه» می‌گوید:
دو واژه «اُفّ» و «تُفّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است.
«اِبن عَبّاس»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می‌کند.
و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بو و دارای بوی ناخوشایند است.
وَ لا تَنْهَرْهُما
و آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
آنان هرآنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز به سان آن آیه است که می‌فرماید:
*****
1. تفسیر سَمَرْقَندی، ج 2، ص 264 و 265.
(صفحه 13)
«وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».(1)
وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً.
و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگ منشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چرا که گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می‌گوید.
«سَعید بن مُسَیَّب» می‌گوید:
در برابر پدر و مادر به سان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید:
وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور.
واژه «ذُلّ»، نه به مفهوم ذلّت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبّت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می‌کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان‌گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند.
گفتنی است که «عرب» هرگاه بخواهد کسی را رعایت کننده حرمت پدر و مادر بخواند و بگوید:
او در برابر پدر و مادرش پرمهر و نرمخوست، می‌گوید:
او، هماره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است،
*****
1. سوره ضُحی، آیه 10.
(صفحه 14)
«قالُوا هُوَ خافِضُ الْجَناحِ».
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:
لا تَمْلأْ عَیْنَیْکَ مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِما اِلاّ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوْقَ اَصْواتِهِما وَ لا یَدَیْکَ فَوْقَ اَیْدیهِما وَ لا تَتَقَدَّمْ قُدّامَهُما.(1)
مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگذار و از پیشاپیش آنان راه نرو.
وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا.
و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چرا که آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند.
یادآوری می‌گردد که آمرزش خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و توحیدگرا باشند و نه کفرگرا.
از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعای فرزند برای آمرزش پدر

و مادری که جهان را به درود گفته‌اند پذیرفته می‌شود وگرنه خدا به این کار دستور نمی‌داد و سفارش نمی‌فرمود.
به باور پاره‌ای، خدا بدان جهت به فرزندان فرمان می‌دهد که به پدر و مادر سالخورده نیکی کنند، امّا به پدر و مادر سفارش فرزندان را نمی‌کند که محبت فرزندان به پدران و مادران کهنسال اندک است در حالی که آنان فرزندانشان را بسیار دوست می‌دارند. و بدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می‌کند، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیدا می‌کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند.
*****
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 285؛ کافی، ج 2، ص 126.
(صفحه 15)
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ،
قالُوا: مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟
قالَ: مَنْ اَدْرَکَ اَبَوَیْهِ عِنْدَ الْکِبَرِ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما وَ لَم یَدْخُلِ الْجَنَّةَ.(1)
بینی‌اش به خاک مالیده شود، بینی‌اش به خاک مالیده شود ... بینی‌اش به خاک مالیده شود! پرسیدند:
چه کسی ای پیامبر خدا؟
فرمود:
آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسند و با مهر و نیکی به آنان خشنودی خدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرطراوت و زیبا گردد.
و «اَبو اُسَید اَنْصاری» آورده است که:
ما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از تیره «بَنی سَلَمة» شرفیاب گردید و گفت:
ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم باز هم کار شایسته‌ای مانده است که در حق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
آری.
پرسید:
چه کنم؟
فرمود:
نماز، طلب آمرزش وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صله رحم با آنان.
یا رسُولَ اللّهِ! هَلْ بَقِیَ مِنْ بِرِّ اَبَوَیَّ شَیْءٌ اَبَرُّهُما بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِما؟
قالَ صلی الله علیه و آله: نَعَم، اَلصَّلاةُ عَلَیْهِما، وَ الْإِسْتِغْفارُ لَهُما وَ اِنْفاذُ

عَهْدِهِما مِنْ بَعْدِهِما وَ اِكْرامُ صَديقِهِما وَ صِلَةُ الرَّحِمِ الّتی لا تُوصَلُ اِلاّ بِهِما.(2)
«قَتادَه» پس از تلاوت آیه می‌گوید:
آری، این گونه آموزش داده شدید و این سان فرمان یافتید، پس رهنمودها و درس‌های انسانساز خدا را برگیرید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید.
*****
1. صحیح مُسْلِم، ج 4، ص 1978.
2. سُنَن اَبی داود، ج 4، ص 336؛ سُنَن اِبنِ ماجَه، ج 2، ص 1208.

174. آیه

اشاره

رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما فى نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صالِحينَ فَاِنَّهُ كانَ لِلْاَوّبينَ غَفُورا
پروردگار شما از درون دل‌های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می‌کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می‌بخشد. (25 / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَوّاب» از ماده «اَوْب» به بازگشت توأم با اراده را می‌گویند، در حالی که «رجوع» هم به بازگشت با اراده گفته می‌شود و هم بی‌اراده، به همین دلیل به «تَوْبَة» «اَوْبَة» گفته می‌شود، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است. و از آنجا که «اَوّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که هرلحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی‌گردد. بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآیید مسلما مشمول عفو خدا خواهید شد.

در آیه مورد بحث، در مورد سفارش به تکریم و گرامیداشت پدر و مادر می‌فرماید:
رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ
پروردگارتان به نیت‌ها و اندیشه‌های شما داناتر است و می‌داند که شما در اندیشه نیکی به آنان هستید و یا اهانت و آزار و نافرمانی؛ از این رو اگر از فرزندی که قصدش خدمت به پدر و مادر است و نه نافرمانی آنان، امّا در مسیر زندگی از او لغزشی سر زد و آنان آزرده شدند، خدای آمرزنده و مهربان از لغزش او می‌گذرد.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
خدا به رازهای درونی شما آگاه است.
إِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوّابینَ غَفُوراً.
اگر شما به راستی شایسته کردار باشید و فرمانبرداری خدا پیشه سازید و توبه کنید، خدا توبه‌کاران را مورد بخشایش و آمرزش قرار می‌دهد.
(صفحه 17)
«مُجاهِد» می‌گوید:
واژه «اَوّب»، به مفهوم کسی است که توبه‌کار و پرستشگر خدا باشد و از گناهان باز گردد و راه فرمانبرداری خدا پیش گیرد؛ و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین تفسیر روایت شده است.
و «قَتادَه» بر آن است که «اَوّابین»، شایسته کردارانی هستند که فرمانبردار خدا و نیکوکار باشند.
«سَعید بن مُسیَّب» می‌گوید:
به کسانی گفته می‌شود که دچار لغزش گردند و روی توبه به بارگاه خدا آورند و این کار تکرار گردد.
و «اِبن عَبّاس» می‌گوید:
کسانی هستند که در فراز و نشیب‌ها به سوی خدا باز می‌گردند.
و نیز از او آورده‌اند که:
منظور ستایش کنندگان خدا هستند و این تفسیر را قرآن نیز تأیید می‌کند، چرا که می‌فرماید:
«یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ ...» (1) هان ای کوه‌ها! به همراه او خدا را ستایش کنید.
به باور پاره‌ای منظور کسانی هستند که میان مغرب و عشا نماز می‌گزارند.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

هان ای هشام! چهار رکعت نماز، که در هر رکعت آن پنجاه مرتبه سوره توحید خوانده شود، نماز توبه کنندگان و بازگشت کنندگان به سوی خداست.

*****

1. سوره سَبَأ، آیه 10.

آیه 175.

اشاره

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیراً
و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن.
(26 / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَبْذیر» در اصل از ماده «بذر» و به معنی پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد، مصرف می‌کند و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد. چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود:
«مَنْ اَنْفَقَ شَیْئا فی غَیْرِ طاعَةِ اللّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ اَنْفَقَ فی سَبیلِ اللّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه‌رو است». دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می‌کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد می‌ریخت، فرمود:
«چرا اسراف می‌کنی ای سعد»، عرض کرد: «آیا در آب وضو نیز اسراف است؟» فرمود:
«نَعَمْ وَ اِنْ کُنْتَ عَلی نَهْرٍ جارٍ: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی».(1)

منظور از ذی القربی در اینجا چه کسانی هستند؟

کلمه «ذَی الْقُرْبی» به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است.
1 بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور
*****
1- بنا به نقل «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 19)
پرداختن حق خویشاوندان به آنها است.
2 بعضی دیگر می‌گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها است، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت‌المال. لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید. فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود 140 کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت (به کتاب مَراصِدُ الْاِطِّلاعِ ماده فدک مراجعه شود). بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیهاالسلام بخشید، اما بعد از رحلت آن حضرت، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نمودند. در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم:
«لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ اَعْطی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فاطِمَةً فَدَکا: هنگامی که آیه و آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین فدک را به فاطمه علیهاالسلام داد».
(1) از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی امام سجاد به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت:
منظور از آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ: مابیم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید)». ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظف هستند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، در حقیقت

اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین مصداق‌های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین افراد مخاطب

*****

1- «مجمع‌البیان»، «درالمنثور»، «میزان الاعتدال».

(صفحه 20)

به این آیه است. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله حق ذی‌القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می‌شد برای آنها ممنوع بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَبْذیر»: ریخت و پاش نمودن و پراکنده ساختن ثروت، به سان افشاندن بذر در راه نادرست و ظالمانه، امّا اگر در راه درست و عادلانه هزینه شود «تَبْذیر» گفته نمی‌شود.

در آیات پیش، قرآن مردم را به توحیدگرایی و رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر فراخواند، اینک روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و مقررات و احکام دیگری را ترسیم می‌کند و نخست می‌فرماید:
وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ
و حقوق خویشاوندان را که خدا مقرّر فرموده است به آنان بده.
به باور «اِبن عَبّاس» و «حَسَن» منظور این است که:
و حقوق خویشاوندان را که خدا واجب فرموده است برای آنان به رسمیت بشناس و عطا کن.
امّا به باور «سُدی» منظور دادنِ حقوق نزدیکان پیامبر است.
وی می‌افزاید:
هنگامی که «اِبنِ زیاد» امام سجاد علیه‌السلام را به سوی شام به همراه خاندان رسالت گسیل می‌داشت تا یزید در مورد آنان تصمیم بگیرد، آن حضرت به مردی از شامیان فرمود:
أَ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ آیا قران خوانده‌ای؟ آن مرد گفت:
آری؛ فرمود:
أَما قَرَأْتَ: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ؟
آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید:
و حقوق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کنید؟
پاسخ داد: چرا این آیه را خوانده‌ام ... آیا شما نزدیکان پیامبرید؟ وَ اِنَّکُمْ ذُو الْقُرْبَی الَّذی اَمَرَ اللّهُ اَنْ یُؤْتی حَقَّهُ؟
قالَ: نَعَم!(1)
*****
1. تفسیر عَیّاشی، ج 2، ص 287.

فرمود:
آری، ما همان نزدیکان پیامبریم که در این آیه مورد سفارش قرار گرفته‌ایم.
و این مطلب از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است.
«ابو سعید خُدری» آورده است که:
با فرود این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله «فَدَک» را به فاطمه بخشید.
لَمّا نَزَلَ هذِهِ الآْیَةُ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، اَعْطی رَسُولُ اللّهِ فاطِمَةَ فَدَکاً»
(1)

و نیز آورده‌اند که «مَأمُون» نامه‌ای به «عَبدُالله بن موسی» نوشت و از او در مورد «فَدَک» پرسید، که وی در پاسخ نوشت: هان ای مَأمُون! باید «فَدَک» به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگذار گردد و به همین روایت استدلال کرد. خلیفه عباسی نیز «فَدَک» را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگْذار نمود.
وَ الْمِسْکینَ
و زکات را که حق بینوایان است به آنان بدهید.
وَ ابْنَ السَّبیلِ
و نیز حق مسافر و درمانده را به آنان بدهید.
وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیرا.
به باور «اِبن عَبّاس» و «اِبن مَسْعود»، واژه «مُبَذِّر» به مفهوم کسی است که ثروت و امکانات را به ناروا هزینه می‌کند.
و «مُجاهِد» می‌گوید:
اگر کسی اندک ثروتی در راه باطل و بیداد هزینه کند «مُبَذِّر» است، امّا اگر همه ثروت خود را در راه حق و عدالت هزینه نماید، به او «مُبَذِّر» نمی‌گویند.
از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
کُنْ زامِلَةَ الْمُؤْمِنینَ وَ اِنَّ خَیْرَ الْمَطایا اَمْثَلُها وَ اَسْلَمُها ظَهرا وَ لا تَکُنْ مِنَ المُبَذِّرینَ
گره‌گشا و باربردار از دوش مردم با ایمان باش و بدان که بهترین مرکب‌ها آنهایی هستند که درست و بجا رام باشند و وظیفه خود را انجام دهند و مباد که از اسرافکاران
*****
1. حَسَکانی، شَواهِدُ التَّنْزیل، ج 1، ص 338 و 339.

باشی و ثروت خود را بیهوده و به ناروا هزینه کنی.

176. آیه

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طيناً
به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟ (61 / اسراء)
قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذی كَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَليلاً
(سپس) گفت این کسی را که بر من ترجیح داده‌ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همه فرزندانش را جز عده کمی گمراه و ریشه‌کن خواهم ساخت. (62 / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی. گرچه ابلیس در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، امّا او به شهادت قرآن هرگز جزء فرشتگان نبوده، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جن بود و خلقت ناری داشت.
«اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «اِحْتِناک» به معنی از ریشه کندن چیزی است، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی‌آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو بر می‌کنم. این احتمال نیز وجود دارد که «اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «حَنَک» به معنی زیر گلو بوده باشد در واقع شیطان می‌خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می‌افکنم و به جاده خطا می‌کشانم.
(صفحه 23)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِحْتِناک»: به مفهوم ریشه‌کن ساختن و از بیخ و بن درآوردن چیزی آمده است، به همین جهت هنگامی که ملخ زراعت را به طور کامل بخورد، عرب می‌گوید:
«اِحْتَنَکَ الجَرادُ الزَّرْعَ».

در آیات پنجگانه 61 تا 65 سخن از آفرینش انسان، فرمان آفریدگارش به فرشتگان برای سجده آوردن در برابر او، سرکشی و سرباز زدن ابلیس از فرمان خدا، رانده شدن آن موجود خودکامه از رحمت خدا، اعلام جنگ پایان ناپذیرش با فرزندان آدم و گشودن انواع دام‌ها و نقشه‌های گمراهگرانه بر سر راه آنان و ... است.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ

و آن گاه را به یادآور که ما به فرشتگان گفتیم:

برای آدم سجده کنید و از پی فرمان ما همگی آنان جز ابلیس سجده کردند.

قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً.

این فراز پرسش انکاری است و منظورش این است که ابلیس گفت:

بار خدایا! من چگونه برای آدم سجده کنم در صورتی که از او بهترم؟

اصل و ریشه من از آتش است و از اصل او که از خاک است برتر و پر شرافت‌تر است.

از این آیه چنین دریافت می‌گردد که ابلیس می‌دانست که آدم بر فرشتگان برتری دارد، چرا که اگر این را در نیافته بود دلیلی نداشت که سرباز زند و سجده نکند.

سجده برای آدم به خاطر فرمانبرداری از خدا

آفریدگار هستی ممکن است به فرشتگان فرمان دهد که در برابر آدم و برای او، در راه فرمانبرداری از آفریدگار خویش سجده آورند، امّا هرگز به پرستش او فرمان نمی‌دهد؛ چرا که سجده در حقیقت تواضع در برابر دیگری و بزرگداشت اوست که درجات و مراحل گوناگونی دارد و در گرو اندیشه و نیّت سجده گزار است که بالاترین مرحله آن پرستش می‌باشد و ویژه ذات پاک خداست. امّا پرستش و عبادت این گونه نیست، چرا که عبادت و پرستش، برترین و بالاترین درجه خضوع و فروتنی دل و قلب
(صفحه 24)
در برابر خداست و این برای غیر خدا نارواست.
به بیان دیگر، عبادت و پرستش بر خلاف سجده که دارای مراحلی است تنها یک مرحله دارد و اگر در محتوا به خاطر رشد و معنویت و چگونگی اخلاص مردم نیایشگر و پرستشگر مراتبی نیز داشته باشد، همه مراتب آن، از آنِ خداست و نمی‌توان جز او را پرستید.
با این بیان روشن می‌شود که اگر کسی به طور ناخواسته و بدون توجّه، در برابر قدرتی سجده آورد، بزرگداشت او به حساب نمی‌آید، درست همان‌گونه که دیگر کارهای اعضا و اندام‌ها نیز نیاز به قصد و آهنگ و نیت دارد تا رسمیت یابد.
قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ
ابلیس گفت:
پروردگارا به من بگو: چرا آدم را با اینکه من از آتش پدید آمده‌ام و او از خاک بر من برتری بخشیده‌ای؟
لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاَّ قَلیلاً.
در مورد این فراز سه نظر آمده است:
1 به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که:
اگر مرگ مرا تا روز رستاخیز به تأخیر افکنی و به من مهلت دهی، فرزندان آدم را به بیراهه می‌برم و آنان را به سان حیوان چموشی لگام می‌زنم و از پی خویش به سوی گناه و زشتکاری می‌کشانم؛ آری تنها گروهی اندک که مورد لطف ویژه تو هستند و به بارگاهت اخلاص می‌ورزند در اسارت و مهار من نخواهند بود.
2 امّا به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که:
اگر به من تا روز رستاخیز مهلت دهی، بر فرزندان آدم سلطه و استیلا خواهم جست و آنان را به بند اسارت خویش خواهم افکند.
3 «جُبّائی» می‌گوید:

منظورش این است که:
اگر مرا مهلت دهی، همان‌گونه که ملخ سراسر مزرعه را می‌خورد، من نیز همه آنان را به تدریج گمراه خواهم کرد و به گونه‌ای وسوسه و اغواگری خواهم نمود که همه را درمانده سازم. ابلیس بدان جهت چنین طمعی در مورد فرزندان آدم یافت که خدا به فرشتگان فرمود که آدم را می‌آفریند و آنان گفتند:
آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که تباهی می‌نماید؟!
«حَسَن» در این مورد می‌گوید:
ابلیس پیش از این، به وسوسه آدم پرداخته و او را در برابر گمراهگری‌های خود ناتوان یافته بود، از این رو می‌دانست که نسل و تبار او از خودش ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهند بود.
(صفحه 25)

177. آیه

اشاره

قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُوراً

فرمود:

برو هر کس از آنان از تو تبعیّت کند جهنم کیفر آنها است، کیفری است فراوان.

(63 / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام برای این که میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می‌شود و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می‌گردد، به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَوْفُور»: کامل و فراوان.
در آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که چگونه حکمت آفریدگار هستی بر آن قرار گرفت که به ابلیس مهلت دهد و شرایط را برای یک آزمون سازنده و جدّی برای تعالی جویان فراهم آورد. به همین جهت هم ضمن تحقیر ابلیس به او فرمود:
برو که هر کس از فرزندان آدم از تو پیروی کند و گفتار باطل و فریبه کارانه تو را بپذیرد، سزای خود را به طور کامل و بدون کم و کاست، از آتش دوزخ دریافت خواهد کرد.
(صفحه 26)

178. آیه

اشاره

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً

هر کدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. (64 / اسراء)

إِنَّ عِبادی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکيلاً

(اما بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد. (65 / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اِسْتَفْزِزْ» از ماده «اِسْتِفْزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است. «اَجْلِبْ» از ماده «اِجْلاب» در اصل از «جَلَبَة» به معنی فریاد شدید است و اِجْلاب به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می‌باشد.

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشداری است به همه انسان‌ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند. جالب این که قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسایل، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند:

1 برنامه‌های تبلیغاتی جمله «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد. به این ترتیب نخستین برنامه شیطان،

(صفحه 27)

استفاده از این وسایل است. این مسأله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان درآورند.

2 استفاده از نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسّل می‌شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلّح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را باز یابند گسیل می‌دارند و حتّی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «اِجْلاب» را دارد تنظیم کرده‌اند، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نماید. و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می‌سازند. غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده

داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت.
3 برنامه‌های اقتصادی و ظاهرا انسانی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرا به معنی «ربا» و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود. مثلاً در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتبا پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تأسیس شرکت‌ها و
(صفحه 28)
ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند. و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتّی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند و در افکار آنها شریک می‌شوند.
4 برنامه‌های مخرب روانی استفاده از وعده‌های مغرور کننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتّی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعْدِهُمْ» خلاصه می‌شود. و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آنها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدّنشان با تمدّن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی بازمی‌دارند. این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (1)، اینجا است که عباد اللّه و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به
*****
1- در زمینه این که خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر 39 / بقره و در مورد وسوسه‌ها و معنی شیطان در قرآن در جلد 6 صفحه 115 تفسیر

نمونه و جلد 1 صفحه 136 بحث شده است.
(صفحه 29)
دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی‌محتوا و توخالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا برهمه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هاشان را نقش برآب کرد چنان که قرآن می‌گوید «وَ کَفی بِرَبِّکِ وَکیلاً: خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِفْزاز»: به مفهوم انگیزش سریع و به لغزش افکندن دیگری با تردستی و فریب و دور ساختن او از راه درست.
«اِسْتِطاعَة»: نیرو و توان برای انجام کارها.
«اِجْلاب»: راندن و به حرکت آوردن دیگری با فریاد و نهیب زدن.
«خَیْل»: سواره نظام؛ و به مفهوم اسب‌ها نیز آمده است.
«رَجِل»: پیاده نظام.

آنگاه در اشاره‌ای هشدار دهنده به راه‌های نفوذ ابلیس در دل‌ها و نیز به منظور نشان دادن دام‌ها و ابزارهای او در راه فریب فرزندان آدم بود که در ادامه سخن با آن موجود رانده شده فرمود:
وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ
هر کسی از آنان را توانستی با تحریک و وسوسه خود به گمراهی سوق ده و از راه حق و عدالت به بیراهه بر!
این فراز گرچه به صورت امر و فرمان آمده، امّا در حقیقت هشدار است.
«اِبن عَبّاس» در این مورد می‌گوید:
هرگاه کسی بخواهد فردی را هشدار دهد و از عصیان بر حذر دارد می‌گوید:
هرچه می‌خواهی انجام بده که سرانجام فرجام شوم بیدادت را خواهی دید.
(صفحه 30)
آری در آیه شریفه هشدار به صورت فرمان آمده است و این شیوه در حقیقت به این می‌ماند که به کسی فرمان دهند که به خودش اهانت روا دارد و خود را رسوا سازد.
«مُجاهِد» می‌گوید منظور از واژه «بِصَوْتِکَ» در آیه شریفه، ساز و آواز و ترانه‌های وسوسه انگیز است.
امّا به باور برخی دیگر منظور از آواز شیطان، هر آواز و صدا و ندایی است که انسان را به سوی گناه و ستم فراخواند و او را به سوی زشتی سوق دهد.
وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ
وسوسه‌هاو نیرنگ‌ها، پیروان و رهروان و فرزندان و یاران خود را به سان سپاهیان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضد آنان بسیج کن.
بااین بیان «باء» زایده است و آیه نشانگر آن است که هر سواره و یا پیاده از آدمیان گرفته تا جنیّان که در راه نافرمانی خدا گام برمی‌دارند، از سواره نظام و پیاده نظام شیطان شمرده می‌شوند.
به باور پاره‌ای منظور این است که، سواره نظام و پیاده نظام خود را گردآور و همه را برای گمراه ساختن فرزندان انسان بسیج نما!
وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ
و در دارایی و فرزندان آنان شرکت جوی!
به باور «اِبن عَبّاس»، «حَسَن» و «مُجاهِد» منظور مال حرام و فرزند نامشروع و بی‌اصل و تبار است.
امّا به باور «قَتادَه» منظور همان بدعتگذاری شرک‌گرایان است که گوش

شترها را با یک شرایط و شیوه خرافی می‌شکافتند و یا آنها را رها می‌کردند ...
و منظور از شرکت شیطان در نسل و تبار آنان این است که آنان را یهودی، مسیحی و مجوسی بار آورند.
«کَلْبی» در این مورد آورده است که، شیطان در هر ثروت و روابط جنسی حرام شرکت می‌جوید.
(صفحه 31)
و «اِبن عَبّاس» می‌گوید:
منظور از گزینش نام‌های زشت و ناپسند، چون: «عَبدُ حَرْث» و ... بر کودکان و یا زنده به گور ساختن دختران است.
وَعِدْهُمْ
و به دروغ به آنان وعده ده که جاودانه در دنیا خواهند زیست و از فرارسیدن رستاخیز و حساب و کتاب و کیفر و پاداش خبری نیست.
گفتنی است که همه این فرازها و جملات، هشدارهایی هستند که در قالب فرمان و به صورت امر آمده‌اند.
وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا.
و در پایان آیه شریفه، در یک فراز روشنگری می‌کند که:
هان ای مردم! بهوش باشید که همه وعده‌های شیطان دروغ و بی‌اساس و بافته‌هایی فریبنده است.
پس از هشدار به فرزندان انسان در آیه پیش، اینک قرآن دگرباره روی سخن را متوجّه شیطان می‌سازد و می‌فرماید:
اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ
تو هیچ سلطه‌ای بر آن بندگان من که به راستی فرمانبردار من باشند و مقررات را رعایت کنند نخواهی داشت، چرا که آنان نیک می‌دانند که وعده‌ها و بافته‌های تو دروغ و فریبنده است، به همین جهت فریب تو را نخواهند خورد.
به باور برخی منظور این است که، تو را ای شیطان! بر بندگان راستین من چیرگی و تسلّطی نیست؛ تنها کار تو این است که آنان را وسوسه می‌کنی و بدین وسیله آنان را به سوی گناه و نافرمانی خدا بر می‌انگیزی، امّا هرگز نمی‌توانی از راه زور و اجبار آنان را به گناه و نافرمانی وادار سازی.
وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً.
و همین کافی و بسنده است که پروردگارت حافظ و نگهبان این بندگان راستین خویش است و آنان را از آفت شرک و فریب شیطان حفظ می‌کند.
(صفحه 32)

سرگذشت خانواده شایسته حضرت زکریا در سوره مریم

فضیلت تلاوت سوره «مریم»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که:
«هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین تعداد کسانی که یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را تصدیق یا تکذیب کردند، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می‌دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند».(1) در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می‌کند:
خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می‌دانیم این ثواب‌های بزرگ را به کسانی نمی‌دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه‌ای است برای عمل.

179. آیه

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
کآهیعآصآ
کهیعص (1 / مریم)

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می‌شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می‌داند «کاف» اشاره به «کافی» که از اسماء بزرگ خداوند است و «ه» اشاره به «هادی» و «یاء» اشاره به «ولی» و «عین» اشاره به «عالم» و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است).(2)
دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا
*****
1- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه.
2- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 320.
(صفحه 33)
تفسیر کرده است:
«کاف» اشاره به «کربلا» «هاء» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» و «یاء» به «یزید» و «عین» به مسأله «عطش» و «صاد» به «صبر و استقامت» حسین و یاران جانبازش.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این سوره مبارکه نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد.
در تفسیر این حروف که در آغاز پاره‌ای از سوره‌ها آمده است، در سوره بقره سخن رفت و در اینجا تنها به ترسیم دو گفتار از «ابن عباس» در این مورد بسنده می‌شود:
1 از او آورده‌اند که در این مورد می‌گفت:
هر کدام از این حروف از یکی از نام‌های بلند و پرشکوه خدا و یا از یکی از ویژگی‌ها و اوصاف او سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه، در این سوره:
کاف، از «کریم»
ها، از «هادی»
یا، از «حکیم»
عین، از «علیم»
و صاد، از «صادق»، سرچشمه گرفته است.
2 و نیز «عَطاء» و «کَلْبی» از او آورده‌اند که می‌گفت:
هر کدام از این حروف دارای مفهومی بلند است، برای نمونه:
1 منظور از «کاف» این است که ذات پاک او برای آفریدگانش بسنده است و همان‌گونه که همه پدیده‌ها و انسان‌ها را پدید آورده است، امور و شئون آنان را نیز تدبیر می‌کند؛ «کافٍ لِخَلْقِهِ».
*****
1- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 320.
(صفحه 34)
2 و منظور از «ها» این است که او هدایتگر بندگان خویش است؛ «هادٍ لِعِبادِهِ».
3 و منظور از «یا» این است که قدرت او برترین قدرت‌هاست؛ «یَدُهُ فَوْقَ اَیْدیهِمْ».
4 و «عین» نشانگر این حقیقت است که او از کران تا کران هستی آگاه و به حال همه موجودات و آفریدگان خود داناست؛ «عالِمٌ بِبَرِیَّتِهِ».
5 و «صاد» نیز اشاره به این نکته است که ذات پاک او در همه وعده‌هایش راستگوست و هرگز در وعده‌های او دروغ و تخلف راه ندارد؛ «صادِقٌ وَعْدُهُ».
با این بیان هر یک از این حروف آغاز سوره، یا از یکی از نام‌های بلند او سرچشمه می‌گیرد و یا از صفات و ویژگی‌های او و یا به یکی از آنها اشاره دارد.
(صفحه 35)

180. آیه

اشاره

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا
این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا. (2 / مریم)
إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا
در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.(3 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سؤال برای مفسران مطرح شده که «نادی» به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که «خَفِیّ» به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست، ولی با توجه به این نکته که «خَفِیّ» به معنی آهسته نیست، بلکه به معنی پنهان است، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند.(1) بعضی نیز جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِه مِنَ الْمِحْرابِ» (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند.(2)

پس از حروف مورد بحث، اینک قرآن سرگذشت درس‌آموز زکریّا را آغاز می‌کند و می‌فرماید:
ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا.
این آیات، ترسیم کننده داستان گرامیداشت زکریا و پذیرفته شدن دعای او در بارگاه خداست.
او یکی از پیامبران خداست که به سوی بنی‌اسرائیل برانگیخته شد. آن بزرگوار ریشه و تبارش به هارون برادر موسی می‌رسید؛ وی تا دوران پیری و سالخوردگی
*****
1- «تفسیر قرطبی»، جلد 6، ذیل آیه مورد بحث.
2- «المیزان»، جلد 14، ذیل آیه.
(صفحه 36)
از نعمت وجود فرزند محروم بود، به همین جهت دست دعا و نیایش به بارگاه خدا برداشت و آن بنده‌نواز دعای او را پذیرفت.
پاره‌ای در تفسیر آیه می‌گویند منظور این است که:
این آیات نشانگر داستان یادکِرد و گرامیداشتی است که خدا به وسیله رحمت و بخشایش خویش از بنده‌اش زکریا کرد.
از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا و نیایش در نهان زیبنده‌تر و به برآورده شدن و به هدف اجابت رسیدن نزدیک‌تر است.
در روایت است که:
خَیْرُ الدُّعاءِ الْخَفِیُّ وَ خَیْرُ الرِّزْقِ ما یَکْفی.(1)
بهترین دعا، دعا و نیایش در نهان است و زیبنده‌ترین رزق و روزی، آن رزقی است که نیازهای انسان را بسنده باشد و او را بی‌نیاز سازد.
برخی برآنند که دلیل دعای او در نهان این بود که از تقاضای فرزند در آن مرحله پیری و سالخوردگی خجالت می‌کشید و بیم آن داشت که مورد تمسخر قرار گیرد.
*****
1. اَلمُصَنَّف لابن ابی شَیْبَه، ج 13، ص 245؛ الطَبَری، 16، ص 82.
(صفحه 37)

181. آیه

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا

گفت:

پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی‌شدم. (4 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زکریّا» فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله‌ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می‌گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا. سپس می‌افزاید:
(وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محرومم نساخته‌ای، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی. در حقیقت «شقاوت» در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز در خواسته‌هایم از تو به زحمت و مشقت نمی‌افتادم، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می‌گشت.

«وَهَن»: سستی. «اِشْتِعال»: شعله‌ور شدن؛ و تعبیر آیه شریفه از زیباترین تعبیرها می‌باشد و منظور این است که، آفت پیری به سان شعله آتش، موهای سرم را فراگرفته است. «دُعاء»: نیایش و درخواست نیاز.
هنگامی که روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آورد و گفت:
قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی
پروردگارا، استخوان‌هایم سست گردید،
وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً
و شعله پیری همه موهای سرم را فرا گرفته و سپید ساخته است.
روشن است که وقتی استخوان‌ها که ستون بدن و اسکلت آن را می‌سازند، با آن همه صلابت و استحکام، سست گردند، دیگر تکلیف گوشت و رگ و اعصاب و دیگر بافت‌ها روشن است.
(صفحه 38)
به باور پاره‌ای آن حضرت بدان جهت از سستی استخوان شکایت داشت که نیرو و پایداری بدنش رو به کاهش نهاده بود؛ و بدان دلیل از سپیدی موی سر شکوه می‌کرد، که سپیدی موی سر، پیک مرگ است و با نشستن آن بر سر و صورت ناگزیر باید آماده مرگ بود.
گفتنی است که زکریا در اندیشه وصف و معرّفی خویش نبود، بلکه این جملات را به منظور خشوع و خضوع در پیشگاه آفریدگار هستی بر زبان می‌آورد و در مقام بندگی و فروتنی بود.
وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا.
و من هرگز در دعای تو ای پروردگار من از اجابت و پذیرش خواسته‌هایم، نومید و محروم نبوده‌ام، چرا که تو هماره به من لطف و مهر داشته و دعاهایم را پذیرفته‌ای و اکنون نیز بر آن امید هستم که مرا ناامید نساخته و دعاهایم را پذیرا گردی.
(صفحه 39)

182. آیه

اشاره

وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش.(5 / مریم)
یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا
که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایتت قرار ده. (6 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس حاجت خود را چنین شرح می‌دهد: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش».
«جانشینی که از من ارث ببرد و هم‌چنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده».
«ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث مقامات معنوی را، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر نزدیک به نظر می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَوالی»: این واژه جمع «مَوْلی» است و منظور پسر عموها که تابع نسب هستند می‌باشد.
«ابن اَنْباری» در کتاب «مُشْکِلُ الْقُرآن» می‌گوید:
واژه «مَوْلی» در هشت مورد به کار می‌رود:
1 در مورد کسی که برده‌ای را آزاد می‌کند.
2 فردی که آزاد می‌گردد.
3 دوست.
4 سرپرست و سررشته‌دار.
(صفحه 40)
5 پسر عمو.
6 همسایه.
7 داماد.
8 هم قسم و هم پیمان؛ و برای هر کدام نمونه‌ای می‌آورد ...
«عاقِر»: زن نازا و در مورد مرد، بیشتر «عقیم» به کار می‌رود، گرچه «عاقِر» نیز، گاه گفته می‌شود.
و در ادامه نیایش خویش افزود: وَ وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی
و من نگران آن هستم که پس از فرارسیدن مرگ، بستگان و نزدیکانم وارث من گردند و آنچه را برجای می‌ماند تصاحب نمایند و آنگاه راه و رسم عادلانه‌ام را زیر پا گذارند.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور از واژه «مَوالی»، خویشاوندان پدری و مادری و یا «کَلاله» است.
امّا به باور پاره‌ای منظور از این واژه خویشاوندان پدری یا «عُصْبَه» می‌باشد، این دیدگاه از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است.
برخی بر آنند که منظور عموها و عموزادگان می‌باشد.
و «جُبّائی» می‌گوید:
منظور از این واژه، عموهای آن بزرگوار بودند که از تبهکاران بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفتند.
امّا به باور «کَلْبی» منظور وارثان قانونی او می‌باشند.
وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً و همسرم نازاست.
فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. پس از نزد خویش فرزند و جانشینی به من ارزانی دار ...
«جَعْل»: ساختن بناء، ایجاد تحوّل و دگرگونی، داوری، حکم کردن، فرمان دادن و به کاری وادار نمودن.

به باور «کَلّبی» و «مُقاتِل» منظور «یعقوب بن ماتان» برادر «عمران بن ماتان»، پدر «مریم» است.
(صفحه 41)
امّا به باور «سُدی» منظور «یعقوب» فرزند «اسحاق» و نواده «ابراهیم» است، چرا که «زکریا» شوهر خاله «مریم» بود و نسب همسرش به «یعقوب» می‌رسید. و خود «زکریا» از فرزندان هارون بود و از این راه به «یعقوب» پیوند داشت.
«ابوصالح» در تفسیر آیه مورد بحث می‌گوید:
منظور «زکریا» این است که خدا به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت او و رسالت خاندان «یعقوب» را به ارث برد.
اما حَسَن و مُجاهِد می‌گویند:
منظور این است که، خدا به او فرزندی ارزانی دارد که نبوّت و رسالت او و خاندان یعقوب را به ارث برد.

از دیدگاه دانشمندان، از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که پیامبران خدا، ثروت و دارایی خویش را به ارث می‌گذارند، نه رسالت و نبوّت را که یک مقام معنوی و گزینش الهی و آسمانی است؛ چرا که منظور از ارث بری و ارث گذاری در آیه مورد بحث ارث‌بری و ارث گذاریِ مال و ثروت است و نه نبوّت و علم و رسالت.
افزون بر دلالت آیه شریفه، مفهوم میراث نیز، انتقال مال و ثروت از میّت به بازماندگان قانونی اوست و به کار بردن آن در مورد دیگر مجازی است و نیاز به دلیل و برهان روشن و روشنگر دارد، به ویژه که «زکریا» در نیایش خویش افزود که:
وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.
و اورا ای پروردگار من فرزندی پسندیده و شایسته کردار و فرمانبردار خویش قرار ده.
روشن است که اگر منظور ارث‌بری مقام رسالت و نبوّت باشد، این جمله بیهوده و بی‌معنا خواهد بود؛ چرا که در آن صورت به سان این است که گفته شود: پروردگارا، برای ما پیامبری برانگیز و به او خرد و دانش و اخلاق شایسته ارزانی دار. آیا پیامبری را می‌توان آراسته به خرد و دانش و اخلاق شایسته تصوّر نکرد؟
نکته دیگری که این دیدگاه را مورد تأیید قرار می‌دهد، این است که «زکریا» در دعای خویش تصریح می‌کند که او از آن بیم دارد که عموها و پسرعموهایش وارث او گردند و به خاطر این نگرانی از پروردگار خویش فرزندی می‌خواهد که وارث او گردد
(صفحه 42)
و مانع ارث‌بری بستگانش گردد؛ و روشن است که نگرانی و ترس او از بر باد رفتن ثروت و دارایی‌اش بود نه رسالت و نبوّت، چرا که او خوب می‌دانست که مردم تبهکار به این مقام والا نخواهند رسید و در این مورد جایی برای نگرانی او نبود.
با این بیان، پیامبران ثروت و دارایی و ارزشهای دنیوی به ارث می‌گذارند و نه رسالت و نبوّت و طبیعی است که وارث ثروت آنان نیز بازماندگان قانونی آنان خواهند بود، نه دیگران.

ممکن است پاره‌ای بگویند:
در این صورت «زکریا» انسانی بخیل بوده است، چرا که خوش نمی‌داشت ثروت و نعمت خدا که به او ارزانی شده است به نزدیکانش برسد، آیا به راستی او چنین بود؟
* پاسخ
پاسخ این است که او انسانی آگاه و فرزانه و از همه ضد ارزش‌ها از جمله بخل پیراسته و پاک بود. از آنجایی که عموها و عموزادگانش مردمی شایسته کردار نبودند، آن شخصیت فرزانه و خردمند نگران آن بود که ثروت و امکاناتش را در راه ظالمانه و نامشروع مصرف نمایند و آنها را وسیله بیداد و گناه سازند. و این نگرانی و آینده‌نگری دلیل عظمت «زکریا» و اندیشه‌های والای اوست و آن زیبنده او نبود، چرا که در آن صورت به تبهکاران یاری رسانده بود.
گفتنی است که «زکریا» از خود آنان بیمناک نبود، بلکه از اخلاق و رفتار زشت و ظالمانه آنان بیم داشت؛ درست همان گونه که ترس از خدا یا روز رستاخیز، ترس از کیفر گناهان است.
(صفحه 43)

183. آیه

اشاره

يا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسْمُهُ يَحْيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا
ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است، پسری هم نامش پیش از این نبوده است. (7 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می‌شود که این اسم، اشاره به مسمّی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است. بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی‌هایی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد.

نام «یحیی» در سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد. از ویژگی‌هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه 39 به آن اشاره کرده، توصیف او به «حَصُور» است، همان‌گونه که در ذیل همان آیه گفته‌ایم «حَصُور» از ماده «حَصِرَ» به معنی کسی است که از جهتی در «مُحاصَرَة» قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است. این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است. این تفسیر نیز نزدیک به نظر می‌رسد که منظور از «حَصُور» در آیه فوق کسی
(صفحه 44)
است که شهوات و هوس‌های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است.(1) به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می‌شود که «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد. بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و این که در آیات بعد می‌خوانیم:
«یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ: ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی است. حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود:
«ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می‌فرمود و یا از آن کوچ می‌کرد یاد یحیی و قتل او می‌نمود و می‌فرمود:
در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی‌عفتی از بی‌عفت‌های بنی‌اسرائیل بردند».(2) شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی‌سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت

به معمول کوتاه‌تر بود.

*****

1- در این که ترک ازدواج نمی‌تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد 2 «تفسیر نمونه» صفحه 404 مشروحا بحث شده است.

2- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 324.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نویدی شادی بخش به «زکریا»

در آیات پیش، از دعا و نیایش «زکریا» به بارگاه خدا و تقاضای او به خاطر ارزانی شدن فرزند به آن حضرت سخن رفت، اینک در آن آیات به او نویدی شادی‌بخش می‌رسد که او به زودی به آرزوی خود خواهد رسید.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی

خدا دعای «زکریا» را پذیرفت و به او پیام داد که:

هان ای «زکریا»! ما به وسیله فرشتگان به تو نوید می‌دهیم که پسری به نام «یحیی» به تو ارزانی خواهد شد.

لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا.

به باور گروهی از جمله «قَتاده»، «سُدی»، «ابن جُرَیْح» و ... منظور این است که:

پسری که به تو ارزانی خواهیم نمود، پیش از او کسی به این نام، نامگذاری نشده است.

دو ویژگی حضرت «یحیی» و امام حسین علیه‌السلام

قرآن، در آیه مورد بحث، دو ویژگی و امتیاز برای «یحیی» ترسیم می‌کند:
1 نخست اینکه نام بلند و با عظمت او را خدا برگزیده است و پدر و مادر او در گزینش این نام نقشی نداشته‌اند.
2 و دیگر این که پیش از او کسی به این نام، نامیده نشده است.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
«یحیی» و «حسین علیه‌السلام» از جهاتی به هم شباهت داشتند، برای نمونه:
1 نام «یحیی» از سوی خدا بود و نام حسین علیه‌السلام نیز از سوی خدا و پیش از او کسی به این نام خوانده نشده بود.
2 آسمان چهل روز بر «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» گریه کرد.
از آن حضرت پرسیدند، چگونه آسمان بر آنان گریست؟
فرمود:
به هنگام طلوع و غروب، خورشید رنگ خون به خود می‌گرفت.
(صفحه 46)
3 کشنده حضرت «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» هر دو تن، بی اصل و نسب و فرزند نامشروع بودند.
از امام حسین علیه‌السلام آورده‌اند که در راه کربلا، در هنگامه فرود و حرکت در هر منزلگاهی از پیامبر خدا حضرت «یحیی» یاد می‌کرد. و روزی در این مورد فرمود:
وَ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنی اِسْرائیلَ.(1)
از پستی و بی‌اعتباری دنیا در پیش خدا همین بس که سر «یحیی» فرزند زکریا را برای یکی از بدکاران بنی‌اسرائیل هدیه بردند.
به باور «ابن عباس» و «مجاهد» تفسیر این آیه این است که:
پیش از این، زنان نازا فرزندی به سان او به دنیا نیاورده بودند.
*****
1. لُهُوف، ص 26؛ مُثیرُ الأحْزان، ص 20.
(صفحه 47)

184. آیه (روزه سکوت حضرت مریم)

اشاره

قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا
گفت:
پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟ (8 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عاقِر» در اصل از واژه «عُقْر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا «عاقِر» می‌گویند، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است. «عِتِیّ» به معنای کسی است که که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غُلام»: کودک، شاگرد و نوجوان.
«عِتِیّ»: کسی که بر اثر طول عمر و زمان، اندامش خشکیده است.
«زکریای» پیامبر که ارزانی شدن فرزند در دوران سالخوردگی و نازا بودن همسرش را فراتر از قوانین عادی می‌نگریست، در برابر این نوید شادی‌بخش گفت:
قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً
پروردگارا! چگونه در حالی که همسرم ناز است صاحب فرزند خواهم شد؟
وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا.
و خود نیز به مرحله‌ای از سالخوردگی گام نهاده‌ام که بدنم فرسوده و استخوان‌هایم سست شده است.
به باور «حَسَن» منظور او این بود که، آیا خدا آنان را دگرباره به دوران جوانی باز خواهد گرداند و یا با همان شرایط به آنان فرزند ارزانی خواهد شد؟!
و «قَتاده» می‌گوید:
«زکریا» فراتر از نود سال داشت.
(صفحه 48)

185. آیه

اشاره

قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا

فرمود:

این گونه است که تو می‌گویی پروردگارت گفته: این بر من آسان است، من قبلاً تو را آفریدم و چیزی نبودی. (9 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا فرزندی متولد شود، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در پاسخ پرسش آن پیامبر بزرگ، پیام آمد که:
فرمان و خواست پروردگارت همین‌گونه است.
قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ
آری خواست و فرمان او این گونه است؛ پروردگارت فرموده است که این کار بر من آسان است و به زودی نیرو و توان جدیدی به شما ارزانی داشته و فرزندی شایسته کردار به شما خواهم داد.
وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا.
این شگفت‌انگیز نیست که از مردی سالخورده و بانویی نازا، به سان تو و همسرت، «یحیی» را به شما ارزانی دارم، مگر نه اینکه من تو را در حالی که هیچ نبودی از نیستی به هستی آوردم و جامه زیبای وجود بر قامت برافراشته‌ات دوختم؟
روشن است که برطرف ساختن مانع از وجود زن و مرد، برای فرزنددار شدن، آسان‌تر از این است که انسانی را از نیستی به هستی درآورد.
از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که خدا، پنج سال پس از این نوید شادی‌بخش، «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشت.
(صفحه 49)

186. آیه

اشاره

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا
عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده. گفت:
نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت،
در حالی که زبان تو سالم است. (10 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان‌گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود. این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این پیام خدا، قلب «زکریا» دگرباره لبریز از امید گردید و از پروردگارش نشانه و علامت خواست و گفت:

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَةً

پروردگارا، برای من نشانی قرار ده که به وسیله آن بتوانم به هنگامه ولادت فرزندم پی ببرم.

قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا.

خدا به او فرمود:

نشان تو این است که با وجود سلامت جسم و جان و خرد و روان سه شبانه روز تمام، نخواهی توانست با مردم سخن گویی و تنها زبانت به یاد و نام پروردگارت می‌گردد.

«ابن عبّاس» می‌گوید:

او همان گونه که پیام آمده بود، سه شبانه روز بدون هیچ عذری سخن نگفت.

و به باور «قَتاده» و «سُدی»، او در این مدّت بی‌آنکه در زبانش عیب و بیماری باشد، از سخن گفتن ناتوان گردید و به طور معجزه آسایی زبانش تنها به تلاوت زبور و نیایش و دعا، گردش می‌کرد.

(صفحه 50)

187. آیه

اشاره

فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا
او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام(به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گویید. (11 / مریم)

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت:
«صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید». چرا که این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند.
«مِحْراب» محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام‌گذاری آن، دو جهت ذکر کرده‌اند:
نخست این که از ماده «حَرْب» به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است. دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده.
بعضی می‌گویند:
«محراب» در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه‌ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه «عَلی» که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند.
(صفحه 51)

«ایحاء»: افکنده شدن مفهوم مورد نظر به قلب و فکر و خاطر انسان.
پس از پدیدار شدن این نشان روشن و گویا، «زکریا» از محراب عبادت بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت.
فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ
«ابن زید» می‌گوید:
منظور این است که او پس از این نشان روشن، از نمازگاه خویش بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت.
«نمازگاه» را بدان دلیل «مِحراب» گفته‌اند که هر کسی گام به آنجا می‌نهد، چنان است که گویی با شیطان به پیکار برخاسته است. اصل این واژه به مفهوم جایگاه بلندی است که به سان سنگری برای دفاع مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.
در این مورد آورده‌اند که «زکریا» این نوید و نشان را به قوم خود گفته بود؛ به همین جهت هنگامی که نزد آنان رفت و از سخن گفتن با آنان سر باز زد، آنان دریافتند که دعایش در بارگاه خدا پذیرفته شده و به زودی به خواسته‌اش خواهد رسید؛ از این رو آنان نیز غرق در شادمانی شدند.
فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا.
به باور «مجاهد» منظور این است که به آنان اشاره کرد ...
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که برای آنان بر روی زمین نوشت که:
بامداد و شبانگاه پروردگارتان را ستایش کنید و در پیشگاه او نماز گزارید.
منظور از «ستایش» در آیه شریفه، «نماز» است و بدان دلیل به نماز تسبّح گفته شده است که نماز نیز ستایش خالصانه خدا و در بردارنده تسبیح است.
پاره‌ای نیز برآنند که منظور خود تسبیح و ستایش است و نه نماز.
«ابن جُرَیْج» می‌گوید:
«زکریا» در جایگاه بلندی که به وسیله پلکان بدانجا صعود می‌کرد، نماز می‌خواند و مردم نیز نماز بامداد و شبانگاه را با او به جا می‌آوردند. او هماره پیش از برپایی نماز، از نمازگاه خویش بیرون می‌آمد و اذان می‌گفت؛ به همین جهت هنگامی که نشان مورد اشاره در زبان او پدیدار شد و نتوانست با صدای بلند اذان بگوید، آنان دریافتند که به زودی خدا به او فرزند ارزانی خواهد داشت.
آری، آن حضرت به نشان نزدیک شدن ولادت فرزندش، سه روز تنها به دعا

و ستایش خدا مشغول بود و توان گفتار دیگری نداشت.
(صفحه 52)

188. آیه

اشاره

یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ ءَاتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا
ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.(12 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

معروف و مشهور در میان مفسران این‌است که منظور از «کِتاب» در اینجا «تورات» است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده‌اند.(1) منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم راسخ و اراده‌ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.اصولاً هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «اللّه». بعد از این دستور، به مواهب ده‌گانه‌ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می‌کند.

کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر

کلمه «قوت» در جمله «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ» همان‌گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت‌های مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد. گرچه مخاطب در اینجا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می‌شود: در آیه 145 اعراف، موسی مأموریت پیدا می‌کند که تورات را با قوت بگیرد: «فَخُذْها بِقُوَّةٍ». و در آیه 63 و 93 بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می‌شود: «خُذُوا ما

*****

1- به تفسیر «آلوسی» و تفسیر «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می‌دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی. اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه 60 سوره انفال آمده است:

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید». به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری انجام داد و یا می‌خواهند با سازش‌کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند.

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده‌تر کند و در سال‌های کمتری خلاصه نماید، همان‌گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است، در حالی که می‌دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان‌های بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد. از اینجا روشن می‌شود اشکالی که پاره‌ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده‌اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند، نادرست است. در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمّد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می‌خوانیم که می‌گوید:

به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت:

«ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می‌فرماید:

«وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم» و گاه درباره انسان‌ها می‌فرماید:

«حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ

(صفحه 54)

أَرْبَعينَ سَنَةً ...: هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید ...» بنابراین همان‌گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.» (1) ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده‌گیرانی که می‌گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ترسیم چگونگی ارزانی شدن «یحیی» به پدر و مادرش در آیات پیش، اینک قرآن از فرمان خدا به او خبر می‌دهد و در این مورد می‌فرماید:
یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ
خدا به او پیام داد که:
هان ای «یحیی»! این کتاب را با اقتداری تمام برگیر و به رساندن پیام خدا بپرداز.
به باور مفسّران در آغاز آیه خلاصه‌گویی شگفتی صورت گرفته است؛ چرا که منظور این است که:
ما سرانجام «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشتیم و به او خرد و اندیشه‌ای بزرگ بخشیدیم، آنگاه به او فرمان دادیم که «تورات» را با نیرویی که به او داده‌ایم برگیرد.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
«تورات» را با آهنگ عمل به دستوراتش برگیر.
وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
«یحیی» در سه سالگی به مقام والای رسالت مفتخر گردید.
«عیّاشی» از «علی بن ساباط» آورده است که می‌گفت:
در راه «مصر» به «مدینه» بودم که به حضور حضرت جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم که آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها پنج ساله بود و من به دقّت به جمال دل‌آرا و رفتار و ویژگی‌های او پرداختم تا هنگامی
*****
1- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 325.
(صفحه 55)
که به مصر رسیدم جمال و کمال او را برای دوستداران و دوستان او.
آن حضرت نگاهی به من نمود و فرمود:
یا عَلِیُّ، اِنَّ اللّهَ قَدْ اَخَذَ فِی الْاِمامَةِ کَما اَخَذَ فِی النُّبُوَّةِ، قالَ: وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.(1)
«علی بن ساباط»! خدا امامت راستین را به سان نبوّت و رسالت قرار داد و فرمود:
هنگامی که یوسف به سن رشد رسید و نیرو گرفت، به او دانش و فرزانگی ارزانی داشتیم.
و نیز می‌فرماید:

وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا (2)
و ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم.
با این بیان فرزانگی و حکمت را که مقام والای رسالت و امامت است گاه به مرد چهل ساله ارزانی می‌دارد و گاه به کودک خردسال؛ چرا که هر دو از شایستگی‌های لازم برخوردار گشته‌اند.(3)
«مُجاهِد» می‌گوید:
منظور از واژه «حُکْم»، نیروی دریافت کتاب است تا از آن سود بزرگ ببرد.
و «مُعَمَّر» می‌گوید:
کودکان به «یحیی» گفتند:
اِذْهَبْ بِنا نَلْعَبْ؛ بیا تا بازی کنیم!
او پاسخ داد: ما برای بازی آفریده نشده‌ایم. از این رو خدا در مورد او فرمود:
ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم. ما لِلَّعِبِ خُلِقْنا، فَاَنْزَلَ اللّٰهُ فیهِ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا.
*****
1. سوره یوسف، آیه 22.
2 سوره مریم، آیه 12.
3. اِرشاد مفید، ج 2، ص 293؛
بَصائِر الدّرجات، 258.

189. آیه

اشاره

وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا وَ زَکاةً وَ کانَ تَقِیًّا
و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود.
(13 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است. «زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی‌ها را در بر خواهد گرفت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«حَنان»: مهر و رحمت.
در آیه مورد بحث می‌افزاید:
وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا
به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که:
و ما مهر و رحمت خویش را بر او فرو فرستادیم.
«جُبّائی» می‌گوید:
منظور این است که به او قلب پرمهر نسبت به مردم ارزانی داشتیم تا آنان را با مهربانی به فرمانبرداری خدا فراخواند.
و «عِکْرِمه» بر آن است که، ما عشق و محبّت به خدا را به او ارزانی داشتیم؛ چرا که اصل این واژه به مفهوم مهر و رقّت قلب است، درست همان گونه که «حَنینُ النّاقَة» به مفهوم شور و شوق ماده شتر به بچه خویش است.
از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور این است که خدا او را مورد رحمت و بخشایش قرار داد به گونه‌ای که هرگاه ندا می‌داد که پروردگارا ... یا رَبِّ!
پاسخ او می‌آمد که:
لَبَّیْکَ!
وَ زَکاةً
به باور «قَتاده»، «ضَحّاک» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که:
ما به او توان انجام کارهای شایسته و پاک و پاکیزه ارزانی داشتیم.
امّا به باور «حَسَن»، هر کسی راه و رسم و دین و آیین او را برگزید، او را پاک و پاکیزه می‌سازیم.
(صفحه 57)
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور فرمانبرداری خدا و اخلاص به بارگاه اوست. و «کَلْبی» بر آن است که، خدا او را به پدر و مادرش بخشید و صدقه داد.
و «جُبّائی» می‌گوید:
و به وسیله یکتاپرستی و ستایش خدا، درون پاک و شایسته کرداری و خوبی او را آشکار ساختیم.
وَ کانَ تَقِیًّا.
و او در پیشگاه خدا پر اخلاص و فرمانبردار و پروا پیشه بود و هرگز فکر گناه نیز نکرد.

خدا ارزانی داشت یا او به دست آورد؟

در آیه شریفه آمده است که:
ما او را پاک و پاکیزه ساختیم و این ویژگی را به او ارزانی داشتیم؛ در حالی که به باور پاره‌ای دیگر «یحیی» در پرتو جهاد با نفس و خودسازی و عبادت خدا، به این مرحله از پروا و پاکی اوج گرفت؛ اینک کدام یک درست است، این یا آن؟
* پاسخ
منظور آیه شریفه این است که او در پرتو لطف خدا به پاکی نایل آمد، به ویژه که او کودکی خردسال بود که به این مقام والا اوج گرفت. افزون بر آن، او همواره از هدایت الهی بهره‌ور بود.
(صفحه 58)

آیه .190

اشاره

وَ بَرّا بِوالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّارا عَصِیّا

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود.(14 / مریم)

وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّا

و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شود.(15 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه تنها تولد یحیی شگفت‌انگیز بود، مرگ او هم از پاره‌ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده‌اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می‌شود). یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت. این خبر به پیامبر بزرگ خدا علیه‌السلام یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می‌باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد. سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر «هیرودیا» رسید، او که یحیی را بزرگ‌ترین مانع راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس‌های خویش بردارد. ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی «هیرودیس» به او گفت:
«هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت».
«هیرودیا» گفت:
من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی‌خواهم، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان‌ها انداخته و همه مردم به عیب‌جویی ما نشسته‌اند، اگر می‌خواهی دل من آرام شود و خاطرم شاد گردد، باید این عمل را انجام دهی. «هیرودیس» که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید، بی
(صفحه 59)
توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند، اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می‌فرمود:
«از پستی‌های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند». یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، چرا که یکی از هدف‌های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

در ادامه سخن در وصف آن حضرت می‌فرماید:
وَ بَرّاً بِوالِدَیْهِ و او را نسبت به پدر و مادرش شایسته کردار و پرمهر قرار دادیم، چرا که هماره می‌کوشید تا دستور آنان را فرمانبرداری کند و می‌کوشید تا خشنودی آنان را فراهم آورد.
وَ لَمْ یَکُنْ جَبّاراً و او هرگز زورگو نبود و نسبت به مردم تکبّر و گردنکشی نمی‌کرد.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور این است که، اذیّت و آزار او به کسی نمی‌رسید.
عَصِیّاً. و گناهکار و نافرمانِ بارگاه خدا نیز نبود.
و در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ و درودی گرم و شایسته بر او باد روزی که زاده شد.
وَ یَوْمَ یَمُوتُ و روزی که جهان را بدرود می‌گوید:
وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً. و روز رستاخیز که زنده و برانگیخته می‌گردد.
«کلبی» در این مورد می‌گوید:
منظور این است که او در این سه روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود.
و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که او در دنیا از وسوسه و گمراهی شیطان و در روز مرگ از بلاهای دنیا و عذاب قبر و در روز رستاخیز از همراهی و عذاب دوزخ آسوده خواهد بود.
(صفحه 60)
گفتنی است که واژه «حیّاً»، تأکیدی برای واژه «یُبْعَثُ» می‌باشد.
و پاره‌ای بر آنند که حضرت «یحیی» با شهیدان راه خدا برانگیخته می‌گردد؛ چرا که قرآن آنان را زندگان وصف می‌کند.
در روایت است که:
اَوْحَشُ ما یَکُونُ الاِْنْسانُ فی ثَلاثَةِ مَواطِنَ:
یَوْمَ وُلِدَ فَیَری نَفْسَهُ خارِجاً مِمّا کانَ فیهِ،
وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَری قَوْماً لَمْ یَکُنْ عایَنَهُمْ وَ اَحْکاماً لَیْسَتْ لَهُ بِها عَهْدٌ.
وَ یَوْمَ یُبْعَثُ فَیَری نَفْسَهُ فی مَحْشَرٍ عَظیمٍ فَخَصَّ اللّهُ یَحْیی بِالْکَرامَةِ وَ السَّلامِ ... (1)
ترسناک‌ترین حالات انسان در سه حالت خواهد بود:
1 روزی که از مادر متولّد می‌شود و به جهان گسترده و تازه وارد می‌گردد.
2 و روزی که جهان را بدرود می‌گوید و خود را در میان کسانی که آنان را ندیده است و مقرراتی که به یاد ندارد، می‌نگرد.
3 و روزی که برانگیخته می‌شود و خود را در محشری عظیم و شرایطی

وصف‌ناپذیر و سرنوشت‌ساز می‌نگرد؛ و خدا پیامبرش «یحیی» را مورد لطف قرار داده و به او در این حالات سه‌گانه امنیّت بخشیده است.
و پاره‌ای نیز آورده‌اند که:
سلام نخست، تبریک روز ولادت اوست و سلام دوم و سوّم نویدگر پاداش و ثواب پرشکوه برای او در سرای آخرت.

(2) در آیاتی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، قرآن شریف، پس از ترسیم نوید و بشارت ارزانی شدن «یحیی» به «زکریا» ویژگی‌های شخصیت والای او را به تابلو می‌برد و او را این گونه معرفی می‌کند:
1 او کسی است که ولادتش به پدرش نوید داده شد و وجود گرانمایه‌اش به
*****
1. خِصال صَدُوق، ص 121.
2. مترجم.
(صفحه 61)
عنوان هدیه‌ای آسمانی به پدر و مادرش ارزانی گردید.(1)
2 نام بلند و با عظمت‌اش نیز از آسمان آمد.(2)
3 نامش بی‌سابقه بود و پیش از او کسی به این نام نامیده نشده بود.(3)
4 به او در کودکی نعمت گران خرد و اندیشه و هوش و درایت و فرزانگی و حکمت ارزانی گردید.(4)
5 به او نعمت بزرگ مهر به انسان‌ها و بشر دوستی و مردم خواهی بخشیده شد.(5)
6 به او پاکی روح و جان و عملکرد عنایت گردید.(6)
7 به او نعمت گران پروای از خدا داده شد.(7)
8 او نسبت به پدر و مادر خوشرفتار و شایسته کردار و پرمهر آفریده شد.(8)
9 او هرگز زورمدار و زورگو نبود.(9)
10 و هرگز عصیانگری و نافرمانی خدا در وجودش راه نداشت.(10)
11 13 و او از نعمت امنیّت و سلامت در سه روز سرنوشت‌ساز زندگی‌اش که روز ولادت، مرگ و رستاخیز باشد بهره‌ور است.
این پرتوی از سیمای پرفروغ «یحیی» در آیینه وحی؛ آیا چهره‌ای زیباتر از این ممکن است؟!

از آیات و روایات این نکته ظریف دریافت می‌گردد که بر سر راه انسان، سه روز سرنوشت‌ساز خواهد بود که در هر کدام بخش بزرگی از سعادت و نیکبختی یا نگونساری و گرفتاری او رقم می‌خورد: روز ولادت، روز مرگ و روز رستاخیز. و

*****

1. سوره مریم، آیه 7.
2. سوره مریم، آیه 7.
3. سوره مریم، آیه 7.
4. سوره مریم، آیه 12.
5. سوره مریم، آیه 13.
6. سوره مریم، آیه 13.
7. سوره مریم، آیه 13.
8. سوره مریم، آیه 14.
9. سوره مریم آیه 14.
10. سوره مریم، آیه 14.

نیکبخت و رستگار راستین آن کسی است که در این سه روز مورد لطف خدا قرار گیرد و بر او درود فرستاده شود.

در این مورد از هشتمین امام نور آورده‌اند که فرمود:

اِنَّ اَوْحَشَ ما یَقُومُ عَلی هذَا الْخَلْقِ فی ثَلاثِ مَواطِنَ:

یَوْمَ یَلِدُ وَ یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیا،

وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَرَی الْاخِرَةَ وَ اَهْلَها،

وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً فَیَری اَحْکاماً لَمْ‌یَرَها فی دارِ الدُّنْیا ... (1)

هراس انگیزترین دوران زندگی انسان سه مرحله است:

1 روز ولادتش که چشم به جهان نو می‌گشاید.

2 روز مرگش که جهان برزخ و مردم آن را می‌نگرد.

3 و روز رستاخیز که با مقرراتی روبه‌رو می‌گردد که در این جهان ندیده است؛ و خدا در همه این سه مرحله سرنوشت‌ساز به «یحیی» امنیّت و آرامش خاطر بخشیده است.

*****

1. تفسیر بُرهان، ج 3، ص 7.

191. آیه (سرآغاز تولد عیسی مسیح)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا
در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت. (16 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «اِنْتَبَذَتْ» از ماده «نَبْذ» به گفته «راغب» به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره‌گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود. او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق بیت‌المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک‌تر و مناسب‌تر بود برگزید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«نَبَذَ»: افکند و «اِنْتِبِاذ»، از باب افتعال به مفهوم افکندن آمده است.
«مَکاناً شَرْقِیّاً»: از طرف شرق.

پس از ترسیم سرگذشت درس آموز «زکریا» و «یحیی» اینک به داستان «مریم» و «مسیح» می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ
هان ای پیامبر! در قرآن سرگذشت شگفت‌انگیز «مریم» و ولادت فرزندش «مسیح» را ترسیم کن و از درست اندیشی و شایسته کرداری آنان سخن بگو، تا هم مردم بدین وسیله به خود آیند و ضمن شناخت آنان از راه و رسم انسان‌سازشان درس بگیرند و هم سند صداقت دعوت و درستی رسالت و معجزه‌ای از سوی تو باشد و دریابند که تو داستان آنان را از راه وحی و پیام خدا باز می‌گویی.
(صفحه 64)
إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا.
در این کتاب از مریم یاد کن که از خانواده‌اش کناره گرفت و به طرف خاور زمین رفت.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
مسیحیان بدان جهت قبله خویشتن را به سمت شرق گرفته‌اند که «مریم» به آن سو رفت.
و «جُبّائی» بر آن است که «مریم» برای عبادت و نیایش در سمت مشرق بیت‌المقدس مکانی را دور از چشم مردم برگزید.
به باور پاره‌ای، به آن سو رفت تا مردم او را نبینند.
و به باور «عَطاء» او در یک روز بسیار سرد، جای خلوت و آرامی می‌جست که سر خود را برهنه سازد و پوشش وانهد تا از گرما و حرارت خورشید بهره‌ور گردد، که به سمت شرق رفت.

گرامیداشت مریم(1)

در این آیات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمان می‌یابد که از «مریم» به عنوان یک شخصیت گران‌قدر و پر معنویت تجلیل به عمل آورد و نام بلند و با عظمت او را در چشم‌انداز عصرها و نسل‌ها قرار دهد و ضمن گرامیداشت دامان پاک، او را از دروغ‌ها و بافته‌های ظالمانه و پندارهای غرض‌آلود و ناروا پاک و پاکیزه اعلان کند واو را مام عفاف و قداست و دخت فضیلت معرفی نماید.

در این آیات، مریم، قهرمان این ویژگی‌ها اعلان می‌شود:

سمبل پیوند با آفریدگار هستی: در این مورد می‌فرماید:

وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِیًّا.(2)

هان ای پیامبر! در این کتاب جاودانه از مریم یاد کن آنگاه که از خانواده‌اش جدا شد و به سوی مکانی آرام در شرق بیت‌المقدس و در گوشه‌ای از معبد برای عبادت خدا و نیایش با او کناره گرفت.

*****

1. مترجم.

2. سوره مریم، آیه 16.

192. آیه

اشاره

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا

و حجابى ميان خود و آنها افكند (تا خلوتگاهش از هر نظر براى عبادت آماده باشد) در اين هنگام ما روح خود (جبرئيل يكى از فرشتگان بزرگ) را به سوى او فرستاديم و او در شكل انسانى بى‌عيب و نقص بر مريم ظاهر شد. (17 / مريم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می‌خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه ازاین نظر ساکت است. به هر حال «در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد».

«تَمَثُّل» چیست؟

«تَمَثُّل» در اصل از ماده «مُثُول» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و «مُمَثَّل» به چیزی می‌گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا» مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد. بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتا و سیرتا تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد، هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می‌کرد که در برابر او انسانی است سیرة و صورتا.
(صفحه 66)

آیه مورد بحث می‌افزاید:
فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً
و برای اینکه کسی او را نبیند و به سوی او نظاره نشود، پرده‌ای میان خود و دیگران افکند و خود را از آنان پنهان ساخت.
فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا
و درست در آنجا بود که ما روح خود را به سوی او گسیل داشتیم.
فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا.
و او در سیمای انسانی کامل در برابر او نمایان گردید.
به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که:
و ما فرشته وحی را به سوی او گسیل داشتیم و او در چهره انسانی کامل در برابر او پدیدار شد. و بدان دلیل در آیه شریفه از جبرئیل به «روح» تعبیر شده است که او موجودی روحانی است و دلیل نسبت دادن این روح به ذات پاک خدا نیز شرافت بخشیدن به فرشته وحی است.
امّا به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که، برای آن روح مقدسی که «مسیح» از آن آفریده شده است، کالبد و چهره انسانی رقم خورد و او پدیدار گردید.
گفتنی است که دیدگاه نخست مورد نظر همه مفسران است.
«عِکْرِمه» در مورد «مریم» آورده است که:
هنگامی که آن بانوی پارسا و پاکدامن عادت زنانه داشت، از عبادتگاه بیرون می‌رفت و نزد خاله‌اش، همسر «زکریا» می‌گذرانید و زمانی که پاک می‌شد به عبادتگاه باز می‌گشت. و هنگامی که در خانه خاله‌اش بود، در سمت تابش خورشید، با افکندن پرده‌ای میان خود و دیگران شرایط آرامی را برای نیایش با خدا و استراحت و نظافت، فراهم آورد؛ و درست در آنجا بود که فرشته امین در سیمای جوانی پرشکوه نزد او آمد که وی از پدیدار شدن وی ناراحت شد و به خدا پناه برد.
(صفحه 67)

193. آیه

اشاره

قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا
او (سخت ترسید و) گفت:
من به خدای رحمن از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی.
(18 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می‌دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب‌المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله صدا زد: «من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

او پس از پدیدار شدن جبرئیل در سیمای جوانی پرشکوه، هراسان و ناراحت رو به بارگاه خدا آورد که:
من از تو به خدای پرمهر پناه می‌برم، اگر انسان پروا پیشه‌ای؛ پس از این جا دور شو که نیایشگاه من است.
«مریم» بیرون رفتن جبرئیل از عبادتگاه خویش را در گرو پروای از خدا ترسیم می‌کند، چرا که انسان پروا پیشه است که از پناه بردن دیگران به خدا از دست او، می‌ترسد و دست به گناه و بدی نمی‌زند.
سخن «مریم» در حقیقت این گونه است که:
اگر انسان با ایمانی هستی برو!
پاره‌ای نیز بر آنند که منظور آیه شریفه این است که تو پروا پیشه نیستی و از خدا حساب نمی‌بری، چرا که اگر چنین بودی به اینجا نمی‌آمدی و به من نظاره نمی‌کردی.

پرواپیشگی مریم(1)

در این مورد می‌فرماید:

قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا.(2)

مریم با دیدن فرشته امین به او گفت:

من از تو اگر به راستی پروا پیشه باشی به خدای بخشاینده پناه می‌برم.

*****

1. مترجم.

2. سوره مریم، آیه 18.

194. آیه

اشاره

قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا
گفت:
من فرستاده پروردگار توأم (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. (19 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت:
من فرستاده پروردگار توأم». این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خُلْق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و فرشته بزرگ خدا برای برطرف ساختن نگرانی و دلهره «مریم» رو به او کرد که:
من از انسان‌ها نیستم امّا از خدا نیز حساب می‌برم؛ من فرشته و فرستاده پروردگار تو هستم و از سوی او آمده‌ام تا به خواست او، فرزندی پاک و شایسته کردار به تو ارزانی دارم.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
آمده‌ام تا پیامبری به تو ببخشم.
(صفحه 69)

195. آیه

اشاره

قالَتْ أَنَّى یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا
گفت:
چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام. (20 / مریم)

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت:
چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده‌ام؟» او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می‌شناسم، نه تاکنون همسری انتخاب کرده‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

چگونه ممکن است؟

این سخن بر نگرانی و هراس «مریم» افزود؛ به همین جهت با اندوه عمیق و تعجّب بسیاری گفت:
چگونه؟
قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لى غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنى بَشَرٌ
او گفت:
چگونه برای من فرزندی تواند بود، در حالی که من همسری نداشته‌ام؟
وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا.
و در سراسر زندگی کوتاه خود نیز پاک و با عفاف زیسته و دختر ناشایسته‌ای نبوده‌ام؟
مگر نه این که مادر شدن، به طور طبیعی از راه آمیزش دو جنس مخالف ممکن است؟
یادآوری می‌گردد که زن آلوده دامن را بدان دلیل «بغی» گفته‌اند که در اندیشه گناه و زشتی است.
به باور گروهی، از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که غیر پیامبران نیز
(صفحه 70)
می‌توانند معجزه آورند، چرا که «مریم» با اینکه پیامبر خدا نبود، هم فرشته را دید و هم نوید آمدن «مسیح» را دریافت داشت و هم بدون همسر، باردار گردید؛ و اینها از معجزه‌های بزرگ است که از او پدیدار شد.
امّا پاره‌ای معجزه را ویژه وحی و رسالت و پیامبران خدا می‌دانند و در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی دارند و «بَلْخی» از آن جمله است که می‌گوید: اینها، معجزه‌های «مسیح» است و نه «مریم».

سمبل عفاف(1)

او دخت عفاف و نجابت بود و پس از دریافت نوید فرشته امین به این ارزش اخلاقی و انسانی پای فشرد که:
أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا.(2)
چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که نه هرگز بشری به من دست زده و نه هیچ‌گاه از زیور عفاف و پاکدامنی انحراف جسته‌ام؟
*****
1. مترجم.
2. سوره مریم، آیه 20.

196. آیه

اشاره

قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كانَ أَمْراً مَقْضِيًّا
گفت:
مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).(21 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست، او با صراحت به مریم «گفت:
مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است». تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می‌دادند شنیده‌ای، تو که می‌دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرشته امین با دیدن شگفت‌زدگی و هراس و حیرت «مریم» از شنیدن آن نوید، به او خاطرنشان ساخت که خواست خدا و فرمان او همین است که به تو گفتم:
قالَ کَذلِکِ
آری فرمان او چنین است.
قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ
پروردگارت می‌فرماید این کار که از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده فرزندی به دنیا بیاوریم برای ما آسان است و چنین خواهد شد.
وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ
و هدف از این کار این است که این کار شگفت‌انگیز را گواهی بر رسالت آن کودک
(صفحه 72)
و دلیلی روشن بر پاکی و پاکدامنی مام گرانمایه‌اش قرار دهیم.
وَ رَحْمَةً مِنَّا
و رحمت و نعمتی گران از سوی ما برای مردم باشد تا بدین وسیله هدایت شوند.
وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا.
و آفرینش «مسیح» بدون داشتن پدر، کاری است تحقّق یافتنی که خواست خدا در آن است.

تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی آفریدگار هستی(1)

او به خاطر قداست و شکوه معنوی و عظمت روحی‌اش، به جایی پر می‌کشد که تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی خدا می‌گردد و نشانی از قدرت بی‌کران و رحمت هماره حق از تجلیگاه وجود او جلوه‌گر می‌گردد.

... وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا ... (2)

*****

1. مترجم.

2. سوره مریم، آیه 21.

197. آیه (مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی)

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا
سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد. (22 / مریم)

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت. در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال «این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود». او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می‌برد، گاهی به این می‌اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می‌شناسند دور بمانم و دراین نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟ چه کسی از من قبول می‌کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود، مگر این که آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سال‌ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه‌ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می‌کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه‌ای بود که بر پیکر او افتاد. اما از سوی دیگر، احساس می‌کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است، یک تحفه بزرگ آسمانی می‌باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده‌ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده‌ام.
(صفحه 74)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

پس از آن نوید بود که آن دوشیزه پاک و ازدواج ناکرده، به عالم مادری گام سپرد. در این مورد قرآن می‌فرماید:
فَحَمَلَتْهُ
و در همان حال «مریم» به آن کودکی که نویدش را دریافت داشته بود، باردار گردید.
به باور برخی فرشته امین بر گریبان او دمید و درست در همان لحظه به «مسیح» باردار شد.
و پاره‌ای نیز بر آنند که در آستین «مریم» دمید.
از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرشته امین بر گریبان «مریم» دمید و در همان لحظه «مسیح» به خواست خدا در سازمان وجود او پدید آمد. و این نیز خود اعجاز دیگری است، چرا که جنین در رحم دیگر زنان، برای آفریده شدن و پرورش یافتن، به نه ماه فرصت نیاز دارد، اما در سازمان وجود «مریم» در یک لحظه و به مجرد دمیدن فرشته امین، «مسیح» آفریده شد؛
و «مریم» از آنجا در حالی بیرون آمد که شکمش برآمده و آثار بارداری به روشنی، خود را نشان می‌داد، به گونه‌ای که خاله‌اش از دیدن وی شگفت‌زده و در اندوه شد و خود «مریم» نیز که از خاله‌اش و «زکریا» احساس شرم می‌کرد، از نزد آنان رفت.
فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا و از نزد آنان به جایی دوردست و به نقطه‌ای دورافتاده رفت.
برخی برآنند که «مریم» از ترس تیرهای زهرآگین اتهام و احساس شرم، به جای دوردستی رفت.

مدت بارداری «مریم»

در مورد مدت بارداری او، دیدگاه‌ها متفاوت است و از یک ساعت تا هشت ماه گفته شده است، برای نمونه:

1 به باور پاره‌ای مدّت بارداری «مریم» تنها ساعتی به طول انجامید.

2 امّا به باور «ابن عباس» پس از دمیدن فرشته امین بر گریبان او، وی از خانه خاله‌اش بیرون آمد و به آن نقطه دور دست رفت؛ و پس از یک ساعت توقف در آنجا

(صفحه 75)

بود که «مسیح» دیده به جهان گشود، چرا که در قرآن میان رفتن «مریم» به آنجا و ولادت کودکش فاصله‌ای نیامده است و می‌فرماید:

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ ... فَأَجاءَهَا ... و می‌دانیم که «فاء» برای ترتیب و تعقیب است.

3 «مُقاتِل» می‌گوید:

«مریم» در سن ده سالگی و در یک ساعت باردار گردید و ظرف یک ساعت دیگر اندام کودک کامل شد و ساعت سوم دیده به جهان گشود.

ولادت آن پیامبر بزرگ خدا در ساعتی بود که خورشید با پرتو تابناکش چهره در افق فرو می‌برد.

4 از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که مدّت بارداری «مریم» نه ساعت به طول انجامید.

5 پاره‌ای مدّت بارداری آن حضرت را شش ماه گفته‌اند.

6 و پاره‌ای نیز بر این باورند که هشت ماه بود.

اگر آخرین دیدگاه پذیرفته شود و بگوییم که «مسیح» هشت ماهه دیده به جهان گشود، خود معجزه دیگری است، چرا که کودکی که هشت ماهه به دنیا بیاید زنده نمی‌ماند و او به قدرت الهی زنده ماند.

(صفحه 76)

198. آیه (ضرورت رعایت تغذیه مناسب برای زنان باردار)

اشاره

فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا

درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن‌قدر ناراحت شد که) گفت:

ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم. (23 / مریم)

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان‌ها و خشک و بی آب و بی پناه. گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می‌برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی‌خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت. قرآن در این زمینه می‌گوید:
«درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند». تعبیر به «جِذْعِ النَّخْلَة» با توجه به این که «جِذْع» به معنی تنه درخت است، نشان می‌دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود. در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می‌ترسید فرا رسیده است، لحظه‌ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می‌شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی‌ایمان متوجه او خواهدشد. به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می‌کرد که بی اختیار «گفت:
ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم». بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می‌فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاه‌داری مولود جدید، این‌ها اموری بود که سخت او را تکان می‌داد.
(صفحه 77)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرانجام مدّت بارداری نیز پایان پذیرفت و کودک در آستانه ولادت قرار گرفت:
فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ
به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِد» و ... منظور این است که سرانجام درد سخت زایمان به سراغ «مریم» آمد و او را به سوی درخت خرمایی کشاند تا به آن پناه جوید و تکیه کند.
«ابن عباس» می‌گوید:
چشم «مریم» در آن شرایط دشوار به تپه‌ای افتاد و با سرعت به سوی آنجا گام سپرد. در آنجا تنه درخت خرمایی بود که شاخ و برگ نداشت و او به آن تکیه زد.
قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا
و از ژرفای جان ناله برآورد که ای کاش پیش از این رویداد سخت و دشوار زندگی‌ام، مرده بودم.
وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا.
و به سان موجودی حقیر و ناچیز به دست فراموشی سپرده شده و از یادها رفته.
(صفحه 78)

199. آیه

اشاره

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاَّ تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا
ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است. (24 / مریم)
وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا
و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد. (25 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نظری به بالای سرت بیفکن، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه‌ها، شاخه‌هایش را زینت بخشیده‌اند «تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

لحظات عجیب و وصف‌ناپذیری برای «مریم» بود، امّا دیری نپایید که از سویی کودک ارجمندش دیده به جهان گشود؛ و از دگر سو «جبرئیل» با دیدن اندوه جانکاه «مریم» و دیدن صدای دردآلودش، از زیر آستین یا طرف پایین پا ندا داد که:

هان ای «مریم»! اندوهگین مباش.

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاَّ تَحْزَنی

پاره‌ای بر آنند که فرشته امین از دامنه کوه به او ندا داد که:

اندوهگین مباش.

و گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند که این ندای دلنواز و آرامش‌بخش از نوزاد بود و او ندا داد که هان ای مادر! اندوه به دل راه مده.

چرا آرزوی مرگ؟

در این مورد که چرا «مریم» آرزوی مرگ نمود، دو نظر آمده است:
1 به باور گروهی، بدان دلیل او آرزوی مرگ نمود که در آن شرایط و آن سن و سال می‌ترسید نتواند وظایف مادری را نسبت به گرامی فرزندش که هدیه‌ای ارجدار از سوی خدا بود انجام دهد.
2 امّا گروهی دیگر برآنند که آن دخت عفاف و نجابت، سخت نگران باران اتهام و تیرهای زهرآگین تهمت‌ها بود.
(صفحه 79)
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که می‌فرمود:
او از ترس مردم بهانه‌جو و دشمنان کینه‌توز آرزوی مرگ می‌کرد، چرا که در میان آن مردم جز یکی چند تن انسان خردمند و رشد یافته‌ای نبود که پاکی و عفاف او را گواهی کند و تیرهای تهمت دوست نادان و دشمن بداندیش را از او بگرداند.
لِاَنَّها لَمْتَرَ فی قَوْمِها رَشیداً ذا فَراسَةٍ یُنَزِّهُها مِنَ السُّوءِ.(1)
و نیز نوزاد ارجمندش به منظور زدودن اندوه سنگین از قلب طوفان‌زده و دل شکسته «مادر» ندا داد که:
قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا.
هان ای مادر! اندوه به دل راه نده که پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی روان ساخته است تا تو از آن بنوشی و خویشتن را با آن شستشو دهی.
پاره‌ای آورده‌اند که در آن نقطه‌ای که «مریم» پناه جسته بود، جویباری خشک و بی‌آب به چشم می‌خورد که خدا آبی صاف و زلال در آن روان ساخت؛ و نیز تنه خرمایی خشک و آفت‌زده بود که با تکیه «مریم» بر آن، خدا آن را نیز سرسبز و پربار گردانید.
و پاره‌ای دیگر بر آنند که «جبرئیل» یا «مسیح» پای بر آن جویبار خشک و بی‌آب زد و از پی آن آبی روان و گوارا به راه افتاد.
برخی واژه «سَرِیّ» را به مفهوم شرافتمند و گرانقدر معنا کرده‌اند که منظور «مسیح» می‌باشد.
و «حَسَن» می‌گوید:
به خدای سوگند که «مسیح» بنده شریف و گرانقدر خدا بود.
و نیز آن نداگر پرمهر افزود:
وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا.
و تنه خرمایی را که به آن تکیه داده بودی و اینک به نخل بارور و پر میوه‌ای تبدیل شده است بنگر و آن را بجنبان تا رطب تازه و خرمای چیده شده بر

تو فرو ریزد.

*****

1. تفسیر ماوَرْدی، ج 3، ص 364.

(صفحه 80)

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

لَمْ تَسْتَشِفَّ النَّفْساءُ بِمِثْلِ الرُّطَبِ، اِنَّ اللّهَ اَطْعَمَهُ مَرْیَمَ فی نِفاسِها.(1)

زنانی که زایمان کرده‌اند به چیزی به سان رطب تازه بهبود نمی‌یابند و به میوه و غذایی به سان آن تغذیه نمی‌گردند، چرا که رطب برای زنان پس از زایمان از هر چیز دیگری بهتر است و خدا به «مریم» پس از به دنیا آوردن «مسیح» رطب خورانید.

به باور پاره‌ای آن درخت خرما خشک و بی‌ثمر بود، چرا که اگر سرسبز و بارور بود نیازی به این دستور نبود و خود «مریم» آن را تکان می‌داد و از رطب تازه آن بهره‌ور می‌شد.

افزون بر آن، زمستان بود و فصل میوه نبود و این خود یکی از معجزات است که آن چوب خشک و بی‌شاخ و برگ، آن هم در فصل زمستان، به ناگاه به درختی سرسبز و پر میوه تبدیل می‌گردد و رطب تازه می‌دهد.

و در روایت است که این تنه خرما سر و شاخ نداشت و با تکیه زدن «مریم» به آن سرسبز و بارور گردید.

و این گونه مورد لطف خداست(2)

و به خاطر همان پیوند خالصانه و عاشقانه‌اش با آفریدگار هستی این گونه مورد لطف ویژه او قرار می‌گیرد و در کشاکش سخت‌ترین مراحل زندگی یاری می‌شود:

الف. با ندای جان‌بخش غیبی به او دلداری و آرامش خاطر داده می‌شود که:

هان ای مریم نگران مباش و اندوه به دل راه مده.

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاّ تَحْزَنی ... (3)

ب. به طور معجزه‌آسایی از مناسب‌ترین و نیروبخش‌ترین غذاها به او

*****

1. مَحاسن بَرقی، ص 535.

2. مترجم.

3. سوره مریم، آیه 24.

ارزانی می‌گردد و چشمه‌ای از آب گوارا در کنارش جوشیدن آغاز می‌کند:

قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا وَ هُزِّی إِلَیْکِ ... (1)

ج. چشمان نگرانش به جمال مسیح نور باران می‌گردد که:

فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً ... (2)

آنچه می‌خواهی بخور و بنوش و به این نوزاد ارجمند دیده روشن دار ...

د. و تدبیری معجزه‌آسا برایش اندیشه شد تا در برابر بداندیشان و بهانه‌جویان و بی‌پروایان بگوید:

من روزه هستم و با هیچ کس سخن نخواهم گفت، تا بدین وسیله از زبان آن نوزاد پرشکوه و شگفت‌انگیز بر پاکی و قداست و عفاف او گواهی داده شود.

اِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ ... (3)

ه. و از همه شگفت‌انگیزتر اینکه برای او مدافعی بی‌نظیر و بی‌همانند قرار داده می‌شود تا در گاهواره ندای عظمت خدا و یکتایی او را سر دهد و مریم را بانوی قداست و ایمان و سمبل عفاف و پروا و دخت شکوه معنویت معرفی نماید.

قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ ... (4)

*****

1. سوره مریم، آیه 24 25.

2. سوره مریم، آیه 26.

3. سوره مریم، آیه 26.

4. سوره مریم، آیه 30 33.
(صفحه 82)

200. آیه (پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم)

اشاره

فَکُلی وَ اشْرَبِی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا

از (این غذای لذیذ)بخور و از (آن آب گوارا)بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان‌ها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و با احدی امروز سخن نمی‌گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد). (26 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

بعضی می‌پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته‌اند که مقدمتا تحقق یافت و از آن تعبیر به «اِرْهاص» می‌کنند. (اِرْهاص به معنی معجزه مقدماتی است). ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ‌ها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می‌گذاریم. معجزه آن است که توأم با «تَحَدّی» (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد.

ظاهر آیات فوق نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می‌کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست. از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده: «صَوْمُ السُّکُوتِ حَرامٌ: روزه سکوت حرام است» (1) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است.

*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 7، صفحه 390.

همان نداگر بزرگ و پرمهر افزود: فَکُلی پس از این رطب تازه و نیروبخش بخور.
وَ اشْرَبی و از این آب زلال و گوارا بنوش.
وَ قَرِّی عَیْناً و دیده‌ات را بر این نوزاد پرشکوه، روشن‌دار و خوشدل باش.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
با نگرش بر این نوزاد دیده‌ات را خنک گردان، چرا که اشک شادی سرد است و اشک اندوه و غم گرم می‌باشد.
و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که:
با دیدن این نوزاد محبوب و مطلوب، دیدگانت آرامش می‌یابند.
فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً
و هرگاه کسی از آدمیان در مورد این نوزاد از تو پرس و جو کرد، بگو: من با خدای خویشتن عهد بسته‌ام که با کسی سخن نگویم و روزه سکوت بگیرم.
«قَتاده» می‌گوید:
منظور این است که بگو: من روزه سکوت گرفته‌ام و باید از خوردن و آشامیدن و سخن گفتن خودداری ورزم.
و بدین سان «مریم» فرمان می‌یابد که با کسی گفتگو نکند، تا خود نوزاد سخن گوید و دامان پاک مادر را از تیرهای زهرآگین تهمت پاک سازد.
برخی آورده‌اند که در میان بنی‌اسرائیل گروهی بودند که روزه سکوت می‌گرفتند و مدت این روزه از بامداد تا شامگاه بود.
فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا.
آری، من روزه سکوت دارم و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.
به باور «سُدی»، «مریم» تا این اندازه اجازه گفتار داشت و فراتر از این، اجازه سخن نداشت.
امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که خدا به او فرمان داده بود تا روزه سکوت بگیرد و اگر کسی از او پرسشی نمود، با اشاره‌ای روشنگر روشن سازد که روزه سکوت گرفته است، چرا که خدا به او دستور نمی‌دهد که به دروغ چنین ادّعایی بکند.
(صفحه 84)

201. آیه (عیسی مسیح در گاهواره سخن می‌گوید)

اشاره

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا
(مریم) او را در آغوش گرفته، به سوی قومش آمد، گفتند:
ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی.(27 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَرِیّ» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است. «سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ). هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند:
حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن در آیات 27 تا 35 به فراز دیگری از سرگذشت «مریم» و ولادت مسیح می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید:
فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ آنگاه «مریم» کودک نورسیده‌اش «عیسی» را در حالی که در پارچه‌ای زیبا قرار داده و در آغوش گرفته بود، نزد مردم خویش آورد.
قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا.
آنان با دیدن او و فرزند ارجمندش فریاد برآوردند که:
هان ای مریم! راستی که به کاری عجیب و ناپسند دست یازیده‌ای.
(صفحه 85)

202. آیه

اشاره

يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا
ای خواهر هارون، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای. (28 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این که آنها به مریم گفتند:
«ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آن چه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این‌است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند می‌گفتند:
او برادر یا خواهر هارون است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در نکوهش او افزودند:
یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا.
هان ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بد و زشتکاری بود و نه مادرت در زندگی بدکاره بود.

اين «هارون» كه در آيه شريفه برادر «مريم» خوانده شده كه بود؟ و منظور از آيه چيست؟

در اين مورد ديدگاه‌ها متفاوت است:

1 به باور گروهى از جمله «ابن عبّاس»، «قَتاده»، «كَعْب»، و ...، اين «هارون» مردى شايسته كردار در بنى‌اسرائيل بود كه هر كس شاهكارى انجام مى‌داد به او نسبت داده مى‌شد، چرا كه در شايسته كردارى گويى به او اقتدا كرده بود.

از پيامبر گرامى اسلام نيز همين ديدگاه روايت شده است.

در مورد اين مرد اصلاحگر و درستكار آورده‌اند كه وقتى از دنيا رفت چهل‌هزار نفر پيكرش را بدرقه كردند. با اين بيان در آيه شريفه منظور از خواهر «هارون» كسى است كه از نظر شايستگى در راه و رسم «هارون» است.

2 امّا به باور «كَلْبى» او برادر پدرى «مريم» و مرد نيكو روشى بود.

*****

1- «نور الثقلين»، جلد 3، صفحه 333.

203. آیه

اشاره

فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا
(مریم) اشاره به او کرد، گفتند:
ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.
(29 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَأَشارَتْ إِلَيْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند:
مریم با چنین کاری که انجام داده‌ای قوم خود را مسخره نیز می‌کنی. درباره «مَهْد» (گهواره) بحث کرده‌اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد. امّا باید توجه داشت که واژه «مَهْد» چنان که «راغب» در مفردات می‌گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می‌کنند، خواه گهواره باشد یا دامان مادر و یا بستر و مَهْد و مِهاد هر دو در لغت به معنی «اَلْمَكانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ: محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَهْد»: جایگاهی است که برای استراحت کودک آماده می‌شود، خواه این جایگاه بستری خاص باشد و یا دامان مادر.
در آیه مورد بحث واکنش «مریم» را در برابر آنان ترسیم می‌کند و می‌فرماید:
فَاَشارَتْ اِلَیْهِ
او که روزه سکوت گرفته بود، با اشاره به گاهواره و نوزاد ارجمندش روشنگری کرد که با خود او گفتگو کنید و جریان ولادت او را از خودش جویا شوید.
(صفحه 87)
قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا.
آنان از این اشاره «مریم» غرق در حیرت و خشم شدند و گفتند:
چگونه با کودکی در گاهواره است گفتگو کنیم؟
به باور پاره‌ای منظور این است که، با کودکی که در دامان مادر خفته است و شیر می‌خورد چگونه سخن بگوییم و جریان ولادتش را بپرسیم؟ چرا که در آن نقطه دورافتاده گاهواره‌ای برای «مسیح» نبود و گاهواره‌اش دامان پرمهر مادرش بود و او همانجا را دانشگاه و خاستگاه مفاهیم بلند آسمانی ساخت.
«سُدی» می‌گوید:
آنان از این اشاره «مریم» سخت بر آشفتند که:
او ما را به باد تمسخر می‌گیرد و این کارش برای ما از آن کار شرم‌آورش که بدون ازدواج فرزند آورده است، دشوارتر است!
(صفحه 88)

204. آیه

اشاره

قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیًّا
(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت:
من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.
(30 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتّی شاید عصبانی شدند، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند:

مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت‌تر و سنگین‌تر است. و این حالت چندان به طول نیانجامید، چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و «گفت:

من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

طبق روال عادی، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی‌گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه‌های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتا باید ماه‌ها بگذرد و تدریجا در کودکان فراهم گردد. ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگاه هنگامی که مسیح لب به سخن گشود، شگفت‌زده فریاد برآوردند که: راستی این رویداد عجیب و باورنکردنی است.
و این شگفت‌زدگی آنان هنگامی به اوج خود رسید که آن نوزاد ارجمند گاهواره‌اش را به دانشگاهی جاودانه تبدیل ساخت و ضمن وصف مهر و عنایت خدا بر او و مام ارجمندش و زدودن گرد و غبار طوفان بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها، فرمود:
(صفحه 89)
قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ
هان ای مردم! من پیش از هر چیز بنده خدا هستم.
آتانِیَ الْکِتابَ
او به من کتاب ارزانی داشته،
وَ جَعَلَنی نَبِیًّا.
و مرا به رسالت و پیام‌رسانی برگزیده است.
و بدین سان او در آغازین ساعت‌های زندگی، با اعتراف به بندگی خدا، راه را بر گزافه‌گویان و کسانی که خرافه خدایگانی او را ساختند و پرداختند، بست. تو گویی خدا «مسیح» را در گاهواره‌اش به سخن درآورد تا راه را بر غلوّ و گزافه‌گویی مسدود سازد، چرا که می‌دانست که در مورد او بافته‌های بی‌اساس خواهند بافت و خرافه‌ها و گزافه‌ها خواهند پرداخت.
«حَسَن» و «جُبّائی» می‌گویند:
آفریدگار فرزانه هستی، خود او را در همان آغازین ساعت‌های زندگی شکوفا ساخت و به اوج کمال رساند و او را برای هدایت بشر برانگیخت؛ که این نیز معجزه دیگری در زندگی او و مادرش بود.
«وَهَب» بر آن است که «عیسی» به هنگام سخن گفتن با آنان، چهل روز از عمر شریفش می‌گذشت، امّا بیشتر مفسران، از آن جمله «ابن عبّاس» بر این باورند که او در همان نخستین روز ولادتش لب به سخن گشود و با مردم سخن گفت، چرا که از کتاب خدا چنین دریافت می‌گردد.
و پاره‌ای در تفسیر آیه شریفه می‌گویند منظور او این است که:
من بنده خدای یکتا هستم،
و او به زودی کتاب آسمانی بر من فروخواهد فرستاد،
و مرا به رسالت و پیامبری مفتخر خواهد ساخت.
یادآوری می‌گردد که این معجزه بزرگ به منظور نمایش پاکی و
(صفحه 90)
قداست «مریم» انجام پذیرفت.

سیمای مسیح در آیینه قرآن(1)

در این آیات سیمای پرشکوه مسیح آن گونه که هست به تابلو می‌رود؛ و قرآن روشنگری می‌کند که آن حضرت نه آن است که بداندیشان، به او و مام گرانمایه‌اش به ناروا می‌بافتند و نه آن است که دوستداران افراطی‌اش در واکنش به دروغ‌پردازی‌های دشمن، او را به فرزندی خدا و یا به خدایگانی اوج می‌دادند و بر خلاف پیام و دعوت او از شاهراه توحیدگرایی و یکتاپرستی به شرک و بیداد سقوط می‌کردند. آری او خود را با این ویژگی‌ها و صفات برجسته معرفی کرد:

1 بنده راستین خدا،

2 دارنده کتاب آسمانی،

3 پیام‌آور خدا،

4 وجودی پر برکت و سودرسان و مفید برای مردم،

5 نمازگزار و فراخوان به سوی پیوند با خدا،

6 فراخوان به سوی زکات و پرداخت حقوق محرومان،

7 نیکوکار در حق مادر و تواضع در برابر او،

8 پیراسته از زورمداری و بی‌خردی و خودکامگی و خود بزرگ بینی با بزرگواری و حق‌شناسی،

9 به دور از تیره‌بختی و شقاوت دنیا و آخرت و پیراسته از خصلت‌های تیره‌بختان و سعادتمند بودن،

10 و دیگر برخوردار از امنیّت در سه مرحله سرنوشت‌ساز ولادت، مرگ و روز رستاخیز: قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ ...

*****

1. مترجم.

205. آیه

اشاره

وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا
و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده‌ام کرده است. (31 / مریم)
وَ بَرًّا بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبَّاراً شَقِیًّا
و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقیّ قرار نداده است. (32 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَرّ» به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرّ» به معنی صفت نیکوکاری است. «جَبّار» به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست. و نیز «جَبّار» به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه این‌ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است. «شَقِیّ» به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند، تفسیر کرده‌اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

و در ادامه گفتارش فرمود:
وَ جَعَلَنی مُبارَکاً اَیْنَ ما کُنْتُ
و خدای پرمهر مرا در هر کجا که باشم بابرکت ساخته است.
به باور «مُجاهِد» منظور این است که:
و خدا مرا آموزگار ارزش‌های والای انسانی گردانیده است.
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که:
خدا مرا آموزگاری سودرسان و پرفایده ساخته است، چرا که واژه «برکت» به مفهوم نعمت و خیر فراوان و «مبارک» به معنای فزون بخش خوبی‌ها و نعمت‌هاست.
و از دیدگاه «جُبّائی» منظور این است که:
خدا مرا در راه توحید و ایمان، استوار و پایدار ساخته است، چرا که اصل برکت، به مفهوم نبوّت و رسالت است.
وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا.
(صفحه 92)
و به من سفارش فرموده است که تا زنده هستم نماز را برپا داشته و زکات بپردازم.
«جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند.
و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود:
وَ بَرًّا بِوالِدَتی
و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد.
وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبَّاراً شَقِیًّا
و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است.
(صفحه 93)

آیه 206.

اشاره

وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا

و سلام (خدا) بر من، آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم. (33 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میّسر نمی‌شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می‌گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند.
و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود:
وَ بَرًّا بِوالِدَتی
و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد.
وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبَّاراً شَقِیًّا.
و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است.
(صفحه 94)

207. آیه

اشاره

ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُونَ
این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند. (34 / مریم)

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد، به نفی خرافات و سخنان شرک‌آمیزی که درباره عیسی گفته‌اند، پرداخته است. مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندی خدا. امّا این که قرآن می‌گوید:
آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتّی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند. بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی‌اساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند.(1)
*****

1- برای توضیح بیشتر در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته‌اند به جلد 4 تفسیر نمونه صفحه 224 ذیل آیه 171 سوره نساء مراجعه فرمایید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیشین، قرآن روشن‌ترین و شفاف‌ترین تصویر از ولادت مسیح را ارائه کرد و ضمن گواهی بر قداست و پاکی مام ارجمندش، او را بنده راستین خدا، پیامبر برگزیده او، دارنده کتاب آسمانی، حق‌شناس و سپاسگذار در برابر مادر، فروتن و پرمهر نسبت به مردم و به دور از خودکامگی و نشانه‌های تیره‌بختی معرفی کرد. اینک در این آیات به نفی خرافات و اوهام از چهره درخشان او پرداخته و می‌فرماید:
ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ
این عیسی فرزند مریم است و این هم داستان ولادت او.
آری، عیسی همان است که خودش وصف کرد، نه آنچه گزافه‌گویان می‌بافند و او را خدا یا فرزند او جا می‌زنند.
قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُون.
آنچه را مسیح در مورد مادر خویش و ولادت و شخصیت خودش گفت درست است، امّا یهود و نصاری در مورد گفتار درست و بر حق او دستخوش تردید و تردیدافکنی شدند، در نتیجه یهود او را افسونگر و دروغ‌پرداز خواندند و گروهی از دوستدارانش او را به کرسی خدایی و فرزند خدا بودن نشاندند.
پاره‌ای از مفسران برآنند که آیه شریفه به درگیری خود مسیحیان اشاره دارد که گروهی او را خدا عنوان ساختند امّا گروهی دیگر پسر خدا معرفی نمودند.

208. آیه (مگر فرزند برای خدا ممکن است)

اشاره

ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می‌گوید:
موجود باش، آن هم موجود می‌شود. (35 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دارا بودن فرزند، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می‌پندارند، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ
هرگز برای خدا نزیبد که فرزندی برای خود برگیرد؛ و این دروغ و خرافه در خور ذات پاک او نیست؛ چرا که فرزند باید از جنس پدر باشد و می‌دانیم که خدا، نه نظیر و همتایی دارد و نه همانند و همپایه‌ای. بنابراین، پندار فرزند در مورد او پوچ و امکان‌ناپذیر است.
گفتنی است که «مَنْ» برای نفی جنس آمده و منظور این است که خدا هیچ گونه فرزندی نگرفته است و نسبت دادن فرزند یا فرزندان به ذات پاک او دروغ و خرافه‌ای رسواست.
و آنگاه در ادامه آیه، به تنزیه خدا پرداخته و می‌فرماید:
سُبْحانَهُ
ذات پاک و پرشکوه او از این اوهام و خرافات و عیب و نقص‌ها پاک و منزّه است.
و در آخرین فراز آیه نیز در اشاره به دلیل ولادت مسیح از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده می‌فرماید:
إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.
او هنگامی که چیزی را اراده نماید و بخواهد پدیده و یا انسانی را بیافریند، (صفحه 97)
کافی است که تنها به آن مفهوم مورد نظر فرمان دهد که «باش»! و بی‌درنگ پدیدار و موجود می‌گردد.
به بیان دیگر اینکه، هیچ چیز و هیچ کاری در برابر اراده و قدرت بی‌کران خدا، ناممکن نیست و انجام هر کار و هرچیزی که بخواهد برای او آسان است و او اراده فرمود که مسیح را از مادری پاک و مرد ندیده بیافریند و او را در گاهواره به سخن درآورد و نعمت گران رسالت و وحی را به او ارزانی دارد ... مگر نه اینکه آدم را از مشتی خاک و بدون داشتن پدر و مادر و ریشه و تباری پدید آورد؟

گرامیداشت مقام والای مادر(1)

و نیز در این آیات نشان می‌دهد که در گرامیداشت مادر نباید تنها به این بسنده شود که روزی به نام مادر معرفی شود و یا به او هدیه‌ای در خور تقدیم گردد، بلکه باید به راستی حق شناس زحمات و فداکاری‌های مادر بود و با همه وجود خدمتگزار او بود و بهشت خدا و خوشنودی او را در خدمت به او جستجو کرد؛ که در اینجا تنها به چند روایت بسنده می‌شود.
1 ششمین امام نور آورده است که:
مردی نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمد و گفت:
یا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ اَبَرُّ؟
هان ای پیامبر گرامی! مرا راهنمایی کن که به چه کسی نیکی کنم تا رستگار گردم؟
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
به مادرت! قالَ: اُمُّکَ!
پرسید:
پس از نیکی به مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
باز هم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ!
آن بنده خدا برای سومین بار پرسید:
پس از مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
بازهم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ!
و هنگامی که برای چهارمین بار پرسید دیگر به چه کسی؟ ثُمَّ مَنْ یا رَسوُلَ اللّٰهِ؟
*****

1. مترجم.

آنگاه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
به پدرت. قالَ: اَباکَ.(1)
2 و نیز از آن حضرت آورده‌اند که جوانی برای حرکت به سوی میدان نبرد و برای جهاد در راه حق و فضیلت آماده شده بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا او را بدرود گوید که آن حضرت ضمن گفتگو از او پرسید که:
أَلَکَ والِدَةٌ؟
جوان عزیز! آیا مادرت در قید حیات است و در کنار تو زندگی می‌کند؟

او پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! مادرم زنده است.
آن حضرت فرمود:
فَالْزِمْها فَاِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ قَدَمِها.(2)
اینک که چنین است، برو و در خدمت مادر باش و در حق او نیکی کن که بهشت زیر پای مادر است. و بدین وسیله او را از جهاد کفایی معذور شمرد و به خانه فرستاد تا حق‌شناس و خدمتگزار مادرش باشد.
3 گرامیداشت مادر در نظرگاه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان نور، به گونه‌ای است که خود عنوان مادری و مقام مادری را بها می‌دهند و برای او حقوق و حرمت ارزانی می‌دارند و نیکی به او را از وظایف انسان‌ها و از حقوق بشری او می‌نگرند؛ برای نمونه:
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دراین مورد آورده‌اند که فرمود:
ثَلاثَةٌ لَیْسَ لاَِحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةٌ:
اَلْوَفاءُ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ،
و بَرُّ الْوالِدَیْنِ مُسْلِمَیْنِ کانا اَوْ کافِرَیْنِ،
وَ اَداءُ الاَْمانَةِ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ. (3)
سه اصل انسانی است که رعایت آنها بر هر انسانی لازم آمده و تخلف و سرپیچی از آنها نارواست:
1 نخست اصل وفاداری و پای‌بندی به عهدها و پیمان‌ها، خواه
*****
1. وَسائل الشّیعَه، ج 15، ص 208.
2. جامِع السّعادات، ج 2، ص 261.
3. مجموعه ورّام، ج 2، ص 121.

طرف پیمان توحیدگرا باشد یا کفرگرا.
2 پس از آن نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند و یا نامسلمان.
3 و دیگر امانتداری و ادای امانت، خواه طرف انسان با ایمان باشد و یا بی‌ایمان.
4 و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود:
ثَلاثَةٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لاَِحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً:
اَداءُ الاَْمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ،
وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ،
وَ بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ.(1)
سه اصل انسانی و جهان شمول است که خدا آنها را بر همگان لازم ساخته و به کسی اجازه سرپیچی نداده است:
1 نخست اصل امانتداری و ادای امانت، خواه طرف شما شایسته کردار باشد و یا بداندیش و گناهکار.

2 دیگر اصل وفا و وفاداری و وفای به پیمان‌ها، خواه طرف پیمان شما درستکار باشد و یا بدکار.
3 و دیگر نیکی به پدر و مادر، هرکه می‌خواهند باشند، درستکار و یا گناهکار.
*****
1. کافی، ج 2، ص 161.
(صفحه 100)

209. آیه

اشاره

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ

و خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش كنيد، اين است راه راست. (36 / مريم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصا در زمینه عبادت تأکید کرده است. و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه‌جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه‌گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می‌شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات 171 سوره نساء بیان کردیم.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث سخن از توحید گرایی و یکتاپرستی است و می‌فرماید:
وَ إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ
و بی‌گمان خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را بپرستید.
ممکن است آیه مورد بحث به آیه «انّی عبداللّه ...» پیوند بخورد و منظور این باشد که:
بی‌گمان خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس تنها او را بپرستید و نیز ممکن است آغاز سخن و کلام حق باشد.
هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ.
این است راه راست و بی‌انحراف که باید هماره در آن گام سپارید.
و به باور پاره‌ای منظور این است که:
آنچه خدا به من وحی فرموده و آنها را به شما رساندم، همان دین درست و آیین راست و بی‌انحراف خداست.
*****
1- به «تفسیر نمونه» جلد 4، صفحه 224 مراجعه شود.

آیه 210.

اشاره

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ
ولی (بعد از او) گروه‌ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز). (37 / مریم)

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه‌ای بالا گرفت که «قسطنطین» امپراطور روم مجمعی از «اُسْقُفْها» (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده‌ای داشت. بعضی گفتند:

او خدا است که به زمین نازل شده است، عده‌ای را زنده کرده و عده‌ای را میرانده، سپس به آسمان صعود کرده است. بعضی دیگر گفتند:

او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند:

او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اَبْ و اِبْن و روُح الْقُدُس (خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس) و بعضی دیگر گفتند:

او سومین آن سه نفر است:

خداوند معبود است، او هم معبود و مادرش هم معبود. سرانجام بعضی گفتند:

او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه‌های دیگر هر کدام سخنی گفتند:

به طوری که اتّفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد، بزرگ‌ترین رقم طرفداران یک عقیده 308 نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.» (1)

*****

1- «تفسیر فی ظلال»، جلد 5، صفحه 436.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ
امّا با همه سفارش‌های «مسیح» در مورد یکتاگرایی و یکتاپرستی، پس از او گروه‌ها از میان پیروانش به کشمکش پرداختند و هر گروه راهی در پیش گرفت و درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی پدید آمد.
منظور از کشمکش‌های مذهبی این است که هر گروهی باور و برداشتی بر خلاف گروه دیگر داشته باشد و بر آن تعصب ورزد.
و واژه «اَحْزاب» نیز جمع «حِزْب»، به مفهوم گروهی است که دارای مرام و مسلک خاصی باشد.
به باور قتاده و مجاهد منظور آیه شریفه این است که، پس از او گروه‌های اهل کتاب در مورد شخصیّت «عیسی» دستخوش کشمکش شدند؛ گروهی که به مسیحیان «یعقوبیه» شهرت یافتند، او را خدا اعلان کردند و گروهی که به «نِسطوریه» معروف شدند او را پسر خدا عنوان دادند و گروه دیگری که عنوان «اسرائیلیه» داشتند او را اقنوم سوم خواندند.
امّا مردم مسلمان و گروهی از مسیحیان که بر باور و عقیده درست خویش استواری نشان دادند، او را بنده راستین خدا و پیامبر برگزیده او شناختند، چرا که آن حضرت خویشتن را این گونه وصف فرمود.
گفتنی است که «مِن» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای زاید است و مفهوم آیه این است:
پس از او در میان گروه‌ها کشمکش پدیدار گردید ...
فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ
در تفسیر این فراز دو نظر است:
1 به باور گروهی منظور این است که، آن کسانی که در مورد «مسیح» به خدا و پیامبر او کفر ورزیدند، هنگامی که در روز رستاخیز و در صحرای هراس‌انگیز محشر حضور یابند، دچار عذابی سخت و دردناک خواهند شد. و بدان دلیل روز رستاخیز، روز بزرگ وصف شده است، که هراس و وحشت آن روز بسیار است.
(صفحه 103)
2 امّا به باور گروهی دیگر منظور آیه این است که، پس وای به حال آنان که در روز رستاخیز رسوا خواهند شد.

آیه 211.

اشاره

أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا لکِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ
چه گوش‌های شنوا و چه چشم‌های بینایی (در آن روز) که نزد ما می‌آیند پیدا می‌کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. (38 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روشن است که در عالم آخرت پرده‌ها از برابر چشم‌ها کنار می‌رود و گوش‌ها شنوا می‌شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می‌برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می‌شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم گوشه‌ای از حال و روز آنان می‌فرماید:
اَسْمِعْ بِهِمْ وَ اَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا
آن روز که نزد ما می‌آیند چه شنوا و بینا هستند.
این ترجمه آیه است، امّا در تفسیر آن دو نظر آمده است:
1 به باور گروهی منظور این است که، این کفر گرایانی که در این جهان گوش شنوا و چشم بینا برای شنیدن و دریافت حق ندارند، در روز رستاخیز که نزد ما می‌آیند چشم و گوششان باز می‌شود و همه حقایق را می‌شنوند و می‌بینند.
در تأیید این بیان، در آیه دیگری می‌فرماید:
... فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ.(1) امّا پرده‌ات را از برابر دیدگانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است و خوب می‌بیند.
2 امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که:
هان ای پیامبر! آنان را بشنوان و به
*****
1. سوره ق، آیه 22.
(صفحه 104)
آنان نشان ده و برایشان روشنگری نما که در روز رستاخیز از راه بهشت و پاداش پرشکوه خدا گمراه خواهند بود و به آنجا نخواهند رسید.
وی می‌افزاید:
به نظر می‌رسد که منظور این باشد که:
ای پیامبر! سرگذشت پیام‌آوران خدا را برای مردم بازگو نما، تا آنان را بشناسند و ایمان آورند، چرا که هر کس به خدا و پیامبرانش ایمان نیاورد، در روز رستاخیز گمراه بوده و از پاداش پر شکوه خدا نومید و محروم خواهد شد.
به باور ما دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد.
لکِنِ الظّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ.
امّا بیدادگران اینک که در این جهان هستند و فرصت دارند، پیروی از هوای دل را بر می‌گزینند و از راه حق و عدالت انحراف می‌جویند.
با این بیان منظور این است که این بیدادگران در این سرا به خاطر هواپرستی و خودکامگی کور و کر و نادانند، امّا در سرای آخرت بدان دلیل که پرده‌های غرور و غفلت و فریب و وسوسه کنار می‌روند، دانا و بینا می‌شوند.
(صفحه 105)

212. آیه (رستاخیز روز حسرت و تأسف)

اشاره

وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ

آن‌ها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می‌یابد، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند. (39 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روز قیامت نام‌های مختلفی در قرآن مجید دارد، از جمله «یَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می‌خورند، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران، چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می‌شود. در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده: «خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می‌کند».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آلهِ نموده و می‌فرماید:
وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ
هان ای پیامبر! این کفرگرایان و ظالمان را از روز دریغ و حسرت بترسان.
از روزی که گناهکاران دریغ می‌دارند که چرا کارهای شایسته انجام ندادند و بر اساس حق و عدالت زندگی نکردند. و مردم شایسته کردار افسوس می‌خورند که چرا کارهای شایسته بیشتری انجام ندادند تا به مقام والاتر و پاداش پر شکوه‌تری برسند. آری اینان را از آن روز هشدار ده!
پاره‌ای برآنند که آن روز، تنها کسانی که در خور کیفرند، به حسرت و افسوس مرگبار گرفتار خواهند شد.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند فرمود:
هنگامی که بهشتیان و دوزخیان وارد بهشت و دوزخ می‌گردند، هر دو گروه را ندا می‌دهند که:
هان کجایید، بنگرید! و زمانی که همه آنها نگریستند، مرگ را در برابر دیدگان آنان مجسّم می‌سازند و پس از اینکه هر دو گروه آن را شناختند، به فرمان خدا و خواست او قانون مرگ را نابود می‌سازند و از
*****
1- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه.
(صفحه 106)
پی آن ندایی طنین‌افکن می‌شود که:
هان ای بهشتیان! دیگر مرگی نخواهد بود و شما در بهشت پرطراوت و زیبا و در میان نعمت‌های پرشکوه آن جاودانه خواهید بود.
و به دوزخیان نیز ندایی طنین‌انداز می‌شود که، هان ای دوزخیان! آنجا نیز مرگی در کار نخواهد بود و شما نیز در عذاب دردناک دوزخ ماندگارید.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از بیان این روایت فرمود:
این است مفهوم: وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ ...
دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام ضمن بیان این روایت می‌افزایند:
فَیَفْرَحُ اَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحاً لَوْ کانَ اَحَدٌ یَوْمَئِذٍ مَیْتاً لَماتوُا فَرَحاً وَ یَشْهَقُ اَهْلُ النّارِ شَهْقَةً لَوْ کانَ اَحَدٌ مَیْتاً لَماتُوا.(1)
بهشتیان با شنیدن آن ندای جانبخش به اندازه‌ای شادمان می‌گردند که اگر در آنجا قانون مرگ بود همه آنان از شادمانی می‌مردند؛ و دوزخیان نگونبخت نیز به گونه‌ای فریاد دردآلود سر می‌دهند که اگر کسی در آنجا

می‌توانست بمیرد، همه از ناراحتی جان می‌سپردند.
إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ آنگاه که کار به پایان می‌رسد و امیدها و آرزوها یکسره بر باد می‌رود. چرا که گروهی به بهشت پرطراوت و زیبا می‌روند و گروهی به سوی دوزخ سرازیر می‌گردند.
به باور گروهی منظور این است که، آنگاه که عمر این جهان به پایان رسیده است و کسی به این سرای فانی باز نمی‌گردد تا اشتباهات و کوتاهی‌ها را جبران کند.
پاره‌ای گفته‌اند:
منظور این است که، آنگاه که در میان مردم بر اساس عدل و داد داوری می‌گردد.
و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که، آنگاه که بر بهشتیان و دوزخیان حکم می‌گردد که هر کدام در میان بهشت و دوزخ جاودانه خواهند بود.
وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ آنان در این جهان دستخوش غفلت و سرگرم کارهای بیهوده‌اند و آخرت را فراموش ساخته‌اند.
وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ و به سرای آخرت ایمان نمی‌آورند.
*****
1. تفسیر قُمّی، ج 2، ص 50.

.213 آیه

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها وَ إِلَيْنا يُرْجَعُونَ
ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم و همگی به سوی ما باز می‌گردند.
(40/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است، جاودانی نیست، همان‌گونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی‌باشد، بلکه وارث نهایی همه این‌ها خدا است. اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در هشداری تکان دهنده به همه بیدادگران قرون و اعصار می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها

ما همه زمینیان را از روی زمین برمی‌داریم و برمی‌افکنیم و خود به تنهایی وارث و صاحب زمین و هرآنچه بر آن است خواهیم بود، چرا که دیگر کسی نمی‌ماند تا به ناروا ادّعای فرمانروایی و اقتدار کند و یا در امور آن دست‌درازی نماید و کاری انجام دهد.

وَ إِلَيْنا يُرْجَعُونَ.

و همه آنان پس از مرگ، سرانجام به سوی ما بازمی‌گردند و کسی جز ما در مورد آنان داوری و حکومت نخواهد کرد.

(صفحه 108)

214. آیه (گفتمان خانوادگی)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (41 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدّیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صِدّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات 41 تا 50 پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید:
وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِبْراهيمَ
هان ای پیامبر! در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن ...
روشن است که این یادکِرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید:
إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا.
چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جُبّائی» در تفسیر آیه است.
امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود.
(صفحه 109)

ویژگی راستگویی و راستی پیشگی(1)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است.
بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند هماره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست بشنوند و دروغگویی و دروغ‌بافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها،
لرزش ناخواسته اندام‌ها،
به خشکی گراییدن آب دهان،
ضربان تند و نامنظم قلب،
صدای بریده بریده و غیر طبیعی،
و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد.
و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود ... (2) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا ...
پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید:
اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدیثِ وَ اَدّاکُمْ لِلْاٴمانَةِ وَ اَوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ
*****
1. مترجم.
2. سوره مریم، آیه 41 و 50.

اَحْسَنُکُمْ خَلْقاً وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ.(1)
در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود:
1 کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛
2 در ادای امانت‌ها بیشتر درستکاری و جدیّت نشان دهند؛
3 در پیمانهای خویش باوفاتر باشند؛
4 در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛
5 و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پر مهر و دگر دوست‌تر باشند.

*****

1. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 60.

(صفحه 111)

215. آیه (منطق گیرا و کوبنده ابراهیم علیه السلام)

اشاره

اِذْ قالَ لاَِبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا
هنگامی که به پدرش گفت:
ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی‌کند؟ (42 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است. این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند. او به عمویش آزر می‌گوید:
«چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی‌گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد». در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از عمویش شروع می‌کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم‌تر است، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان گونه که در آیه 214 سوره شعراء می‌خوانیم:
«وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
إِذْ قالَ لِأَبيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ
آنگاه که «ابراهیم» به پدرش «آزر» گفت:
پدر جان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پرستی که ندایی را نمی‌شنود؟
وَ لا يُبْصِرُ و پرستشگران خود را نمی‌بیند ...
وَ لا يُغْني عَنْكَ شَيْئاً.
و در زندگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چرا چنین چیزی را می‌پرستی؟!
(صفحه 112)

216. آیه (دلیل پیروی از عالم)

اشاره

يا أَبَتِ إِنِّى قَدْ جاءَنى مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِکَ فَاتَّبِعْنى أَهْدِکَ صِراطاً سَوِيًّا
ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. (43 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند، با این که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند «که من علمی دارم که نزد تو نیست» (قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان «صراط مستقیم» است، حاصل گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ترسیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتا آفریدگار هستی و هشدار از شرک ادامه می‌دهد که گفت:
یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ
پدر جان! من به خاطر لطف خدا و دریافت پیام او به شناخت و معرفت روشنی از ذات پاک و صفات او نایل آمده‌ام که چنین دانش و بینشی برای تو حاصل نیامده است، پس بیا و از من پیروی نما ...
فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا.
تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را
(صفحه 113)
از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

روشنگری و کار فکری و فرهنگی(1)

سومین درس انسانساز و جامعه پردازی که از سرگذشت ابراهیم دریافت می‌گردد این است که او راه سازندگی و شیوه روشنگری و کار فکری و فرهنگی را بر دیگر شیوه‌ها و راه‌ها مقدم می‌دارد و از آنجا آغاز می‌کند و با پایداری و اخلاص و خیرخواهی، راه خویش را طرح و بر درستی گفتارش دلیل و برهان می‌آورد و در چهره‌ها و قالب‌ها و شیوه‌های گوناگون می‌کوشد تا آنان را از ذلت پرستش غیر خدا رها ساخته و به عزت توحیدگرایی مفتخر سازد.
او از همه شیوه‌ها و راه‌ها به ویژه از راه انگیزش خردها و اندیشه‌ها و راه انگیزش عواطف پاک انسانی بهره می‌جوید، تا در پرتو مهر و صفا و جوّ آزاد و آرام آنان را بیندیشاند
... یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئاً ...
هان ای پدر عزیز چرا ...
*****
1. مترجم. (منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که «فراز پرتوی از آیه شریفه» در اصل تفسیر مجمع‌البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده محترم می‌باشد).

217. آیه

اشاره

يا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا
ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.
(44/مریم)

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ اِنْ کانَ النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ: کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده».(1)

به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

*****

1- «سفینة البحار»، جلد 2، صفحه 115 (ماده عبد).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هشدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت:
یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ
پدر جان! شیطان را فرمانبرداری مکن، که به سان پرستشگر او خواهی بود.
روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی می‌کند و فرمانبرداری و پیروی، در نگرش قرآنی به سان پرستش و مرحله‌ای از آن است.
إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا.
چرا که شیطان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است.
(صفحه 116)

218. آیه

اشاره

يا أَبَتِ إِنِّى أَخافُ أَنْ يَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا
ای پدر، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی. (45 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله «اَنْ یَمَسَّکَ» نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به «عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ» اشاره به این نکته می‌کند کار تو به واسطه این شرک و بت‌پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازاتت می‌کند، ببین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

راه نفوذ در افراد منحرف

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت. (صفحه 117)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم به روشنگری خود ادامه می‌دهد که:
یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ
پدر جان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خدای بخشاینده عذابی به سراغ تو بیاید، چرا که تو بر کفرگرایی خویش اصرار می‌ورزی.
فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا.
به باور «جُبّائی» منظور این است که:
در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد.
امّا به باور «مُسْلِم» منظور این است که:
در آن صورت، در خواری و لعنت پیرو شیطان خواهی شد.
از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که:
آنگاه است که در آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خواهی شد.
و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وا نهاده شده و او بر تو ولایت خواهد کرد.
این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خواند و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که:
در آن صورت به عذاب خدا گرفتار می‌گردی و شیطان نیز تو را یاری نخواهد کرد و خوار و نگونسار خواهی شد.
(صفحه 118)

آیه 219.

اشاره

قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا
گفت:
ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست بر نداری تو را سنگسار می‌کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو. (46 / مریم)

کلمه «مَلِیّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده اِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو.
نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پر بارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفت. جالب این که اولاً «آزر» حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت:
«آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی» مبادا به بت‌ها جسارت شود، ثانیا: به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از «لام» و «نون تأکید ثقلیه» در «لاَرْجُمَنَّکَ» استفاده می‌شود و می‌دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است.
ثالثا: به این تهدید مشروط قناعت نکرد، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت:
برای همیشه از نظرم دور شو.
این تعبیر بسیار توهین‌آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می‌گوییم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم.
(صفحه 119)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَلرَّغْبَةُ عَنِ الشَّیْء»: به مفهوم روی گردانیدن از چیزی آمده است.
«اِنْتِهاء»: خودداری.
«رَجْم»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است.
«مَلِیّ»: روزگاری طولانی؛ دیر زمان.

همان گونه که پیشتر اشاره رفت، «آزر» پدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیای مادری او بود و نام پدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند.
از خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللّهُ مِنْ اَصْلابِ الطّاهِرِینَ اِلی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنی فی عالَمِکُمْ هذا ... (1)
خدای پرمهر هماره مرا از راه پدران و مادران پاک و پاکیزه و درست‌اندیش، پیش آورد تا به دنیای شما و در عصر و زمان شما به دنیا آورد.
و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی‌کند و می‌فرماید:
اِنَّما الْمُشْرِکوُن نَجِسٌ ...
جز این نیست که شرک‌گرایان ناپاکند.
امّا آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان داد و با خشونت و تندی به تهدید او پرداخت که:
قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ
هان ای ابراهیم! آیا تو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟
*****
1. اعتقادات صَدُوق، ص 110.
(صفحه 120)
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ
اگر دست از این اندیشه و رفتارت بر نداری تو را سنگباران خواهم کرد.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
اگر دست از توحیدگرایی و اعلان بیزاری از شرک و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم.
و به باور پاره‌ای دیگر تو را خواهم کشت.
وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا.
در مورد این فراز نیز دو نظر است:
1 به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «مُجاهِد»، «سعید بن جُبَیر» و ... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دور شو.
2 امّا به باور گروهی دیگر از جمله «ابن عباس» منظور این است که:
از من دور شو تا از کیفرم در امان باشی و به سلامت بمانی، چرا که واژه

«مَلِیّ» به مفهوم «سالم» است.
(صفحه 121)

220. آیه

اشاره

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا
(ابراهیم) گفت:
سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. (47 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت. در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد، با این که می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه 113 سوره توبه ممنوع است که این چنین است:
از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فورا این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدیدار آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا آن را انجام داد؟! لذا در آیه 113 و 114 سوره توبه به پاسخ این سؤال پرداخته است و می‌گوید:
«استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده‌ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد» «وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهيمَ لِأَبيهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»

«حَفِیّ»: پرمهر و لطفی که همه نعمت‌ها را به بندگان ارزانی می‌دارد.
امّا ابراهیم در برابر آن تندی و خشونت بسیار «آزر» با منطق قانع کننده و مهر بسیار به او نزدیک شد و گفت:
سلام بر تو باد!
قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ
به باور «جُبّائی» و «ابو مُسْلم»، این درود و سلام، نشان فراق و خداحافظی است.
(صفحه 122)
امّا به باور پاره‌ای، درود و سلام احترام و نیکی است و منظور این است که:
پدر جان! با اینکه من درست می‌گویم و شما خوب نمی‌اندیشی، با این وصف به منظور ادای حقوق پدری و بزرگی به گفتارت بها می‌دهم و تو را نافرمانی نمی‌کنم و از نزدت می‌روم، چشم خداحافظ.
آنگاه افزود: سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی
من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش و هدایت خواهم خواست ...
در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور پاره‌ای «ابراهیم» به حکم خرد و اندیشه خویش و تشویق او به تفکّر، به او نوید آمرزش خواستن از بارگاه خدا داد، چرا که تا آن زمان پیامی از سوی خدا در مورد زشتی و نادرستی آمرزش خواهی برای کافران دریافت نداشته بود.
2 امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که اگر پرستش‌های ذلت‌بار را وانهی، من نیز برای تو از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.
3 و از دیدگاه «اَصَمّ» منظور این است که:
اگر دست از شرک برداری و به راه توحیدگرایی گام سپاری، از پروردگارم خواهم خواست که در دنیا گرفتار عذاب نگردی.
إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا.
به باور «ابن عبّاس» و «مُقاتِل»، منظور این است که:
چرا که خدا نسبت به من هماره پرمهر است.
امّا به باور پاره‌ای، خدا هماره به من نیکی نموده و نیکی خواهد نمود.
و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که:
چرا که خدا به گفتگوی من و تو آگاه و داناست.
(صفحه 123)

221. آیه

اشاره

وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلاَّ أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا
و از شما و آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره‌گیری می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی‌پاسخ نماند. (48 / مریم)
فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلاًّ جَعَلْنا نَبِیًّا
هنگامی که از آنها و از آن چه غیر خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (49 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام‌تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم پس از این روشنگری و ادب آموزی و امیدبخشی افزود:
وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
و من از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم.
وَ أَدْعُوا رَبِّی
و یکتا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم.
(صفحه 124)
عَسی أَلاَّ أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا.
امید که در خواندن پروردگارم به سان شما بت‌پرستان تیره‌بخت بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپذیرد و با نپذیرفتن آن تیره‌بختم نسازد، چرا که انسان با ایمان همواره میان بیم و امید است.
و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحیدگرایی و استواری او در دعوتش، به پرتوی از پاداش پرشکوه خدا به او اشاره نموده و می‌فرماید:
فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ كُلاًّ جَعَلْنا نَبِیًّا.
پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقدس رفت، ما نیز فرزندی به سان «اسحاق» و فرزند زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاوندان را با ارزانی داشتن فرزندانی شایسته کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندانش را نیز به افتخار رسالت مفتخر ساختیم.
(صفحه 125)

222. آیه (سرمایه عظیم «حسن شهرت» برای خانواده)

اشاره

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا
و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته(در میان همه امت‌ها) قرار دادیم. (50 / مریم)

شرح

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه 84 آمده است:
«وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ: خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده» در واقع آنها می‌خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، امّا بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند. «لِسان» در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و هنگامی که آن را اضافه به «صِدْق» کنیم و لِسانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه «عَلِیّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند. ناگفته پیدا است ابراهیم نمی‌خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می‌تواند الگویی برای مردم جهان باشد، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم:
«لِسانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی‌النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ: خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره

می‌گیرد و هم به ارث می‌گذارد، بهتر و برتر است».(1) اصولاً قطع نظر از جنبه‌های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم می‌تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم. در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است، صریحا آمده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده، آنجا که از زبان ابراهیم می‌گوید:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ: شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید» (39 / ابراهیم). پاسخ

این سؤال چنین است که:
علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده‌اند، هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه 27 سوره عنکبوت می‌خوانیم:
«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم».
*****
1- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 339.
(صفحه 127)

223. آیه (صداقت در گفتار و دعوت خانواده به نماز و زکات)

اشاره

وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِسْماعیلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِیًّا
در كتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد كن كه او در وعده‌هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.(54 / مریم)
وَ كانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ كانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا
او همواره خانواده خود را به نماز و زكات دعوت می‌كرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.(55 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این دو آیه به «صادِقَ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است. تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق‌العاده این دو وظیفه الهی اشاره می‌کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت. در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چرا که اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره‌ای از ابعادش در انبیاء انکار می‌کنند، مسأله صدق پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته‌اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده‌ها و در همه چیز. در روایتی می‌خوانیم:
این که خداوند اسماعیل را، «صادِقَ الْوَعْدِ» شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده‌اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده‌ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این
(صفحه 128)
مدت آمد، اسماعیل گفت:
من همواره در انتظار تو بودم.(1) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه‌هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود. و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشتن است، که از همه به انسان نزدیک‌تر می‌باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خودرا از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ» به بستگان نزدیکش پرداخت.(2) در آیه 132 سوره طه نیز می‌خوانیم:
«وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از این بیان روشنگر درباره «ابراهیم» پدر توحیدگرایان و موسی آن پیامبر با اخلاص، اینک در ترسیم موقعیت شکوهبار و برخی از ویژگیهای «اسماعیل» می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیلَ هان ای پیامبر! در این کتاب پرشکوه‌ات از «اسماعیل» نیز یاد کن.

إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ چرا که او هماره به وعده‌های خویش وفا می‌کرد.

وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا. و پیامبری بود که به سوی قوم «جُرْهَم» فرستاده شد.

«ابن عبّاس» آورده است که:

آن حضرت با مردی عهد بست که در جایی در انتظار آمدن او بماند و آن بنده خدا وعده‌اش را فراموش کرد و «اسماعیل» یک سال در آنجا انتظار کشید تا او آمد.

*****

1- «اصول کافی»، جلد 2، صفحه 86.

2- 214 / شعراء.

(صفحه 129)

این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است، امّا «مُقاتِل» آورده است که سه روز در آنجا انتظار کشید.

به باور پاره‌ای این «اسماعیل» فرزند گران‌قدر «ابراهیم» نیست، چرا که او پیش از پدرش جهان را بدورد گفت، بلکه این پیامبر دیگری است که به سوی جامعه و مردم خویش برانگیخته شد و پس از رساندن پیام خدا به آنان و هشدار از کفر و بیداد، مورد خشم زورمداران قرار گرفت؛ به گونه‌ای که پوست سرش را کندند و خدای توانا او را در کیفر نمودن قوم، یا گذشت از آنان، آزاد ساخت و او این کار را به خدا واگذار کرد.

این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است.

پاره‌ای آورده‌اند که نامبرده «اسماعیل بن حزقیل» بود و پس از شرارت قوم در حق او فرشته‌ای از سوی خدا آمد و گفت:

هان ای پیامبر خدا! من فرستاده پروردگار تو هستم و او بر تو درود و سلام می‌فرستد و می‌فرماید:

دیدم که این بیدادگران چگونه تو را شکنجه کردند و اینک به من فرمان داده است تا فرمانبردار تو باشم و هرآنچه فرمان دهی در مورد آن قوم تبهکار به انجام رسانم ... قَدْ رَأَیْتُ ما صَنَعَ بِکَ وَ قَدْ اَمَرَنی بِطاعَتِکَ ...

امّا او گفت:

من در راه خدا به حسین علیه‌السلام اقتدا نموده و او را اسوه و الگوی

خویش گرفته‌ام. فَقالَ: یَکوُنُ لی بالْحُسَیْنِ اَسْوَةٌ.(1)
در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید:
وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ
او بزرگمردی بود که هماره خاندان و رهروانش را به نماز فرمان می‌داد ...
وَ الزَّکاةِ
و آنان را به پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سفارش می‌کرد ...
به باور پاره‌ای منظور این است که، او هماره پیروان خویش را به نماز شب و انفاق در روز سفارش می‌فرمود.
وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا.
و اندیشه و عملکرد او هماره مورد خشنودی خدا بود، چرا که جز فرمانبرداری خدا و انجام دستورات او، کاری از وی سر نمی‌زد و هرگز به کارهای ناپسند نزدیک نمی‌گردید.
و به باور پاره‌ای واژه «مرضیّ» به مفهوم شایسته کردار و پسندیده رفتار است و او به خاطر این ویژگی‌اش در بارگاه خدا موقعیت و مقام والایی داشت.
*****
1. اَمالی مُفید، ص 40 39.

224. آیه (محبت علی علیه‌السلام در قلب خانواده مؤمنین)

اشاره

إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا
کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، خداوند رحمن محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند. (96 / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
«هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید:
من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که:
ای اهل آسمان، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می‌گوید:
من از او متنفّرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است، اورا دشمن دارید، همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهدبود».(1) این حدیث پرمعنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می‌گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می‌شود.
در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل
*****
1- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد 5 صفحه 454 از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده.
(صفحه 131)
گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن الجوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب الدین طبری» در ذخائر العُقْبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در دُرالمنثور و «هیثمی» در در صَواعِقُ الْمُحْرِقَةِ و «آلوسی» در روح المعانی را می‌توان نام برد، از جمله
1 «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود:
«قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْدا وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ مَوَدَّةً، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَعالی: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»: بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا ...» نازل گردید (1) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد».(2)
2 شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: «اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است:
ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت».(3) نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.
1 و 2 طبق نقل «احقاق الحق»، جلد 3، صفحه 83 تا 86.
*****
1- «روح المعانی» جلد 16 صفحه 130 و «مجمع‌البیان» جلد 6 صفحه 533 و همچنین «نهج البلاغه» کلمات قصار کلمه 45.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

راه و رمز نفوذ در دل‌ها

در آیه مورد بحث، ایمان و درستکاری و دادگری واقعی را سرچشمه محبوبیت انسان و راه و رمز نفوذ در دل‌ها و سرّ موفقیت می‌شمارد.

1 به باور «ابن عبّاس» آیه شریفه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده و بیانگر شخصیت والای اوست، چرا که هیچ انسان با ایمانی نیست جز اینکه محبّت آن حضرت در دل او به ودیعت نهاده شده است.
در این مورد در تفسیر «ابوحمزه ثُمالی» است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود:
علی جان!
قُلِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْداً وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ وُدّاً ... (1)
بگو: بارخدایا! برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و بذر محبت مرا در دل‌های مردم با ایمان بیفکن و آن را شکوفا و بارور ساز و آن حضرت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و این آیه شریفه فرود آمد که:
إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ...
نظیر این روایت را «جابر» نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است.
2 امّا به باور پاره‌ای درست است که آیه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده است، امّا پیام آن جهان شمول است و بیانگر این حقیقت می‌باشد که خدای توانا محبّت همه کسانی را که به راستی ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، در دل‌های مردم با ایمان می‌افکند و دل‌های بیدار را متوجّه آنان می‌سازد.
در این مورد «رَبیع بن اَنَس» می‌گوید:
خدا هرگاه بخواهد بنده‌ای را دوست بدارد،
*****
1. تفسیر فُرات کوفی، ص 250؛ شَواهد التّنزیل، ج 1، ص 359.

به فرشته وحی می‌فرماید:
هان ای جبرئیل! من فلان انسان را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار.
آنگاه فرشته وحی در کران تا کران آسمان‌ها ندا می‌دهد که:
هان ای آسمانیان خدا فلان بنده شایسته را دوست می‌دارد و از پی آن دل‌های آسمانیان کانون مهر او می‌گردد.
و سپس در کران تا کران زمین ندای فرشته وحی طنین افکن می‌شود که:
هان ای زمینیان! خدا فلان کس را دوست می‌دارد ...
و از پی آن دل‌های زمینیان نیز متوجّه او می‌گردد.
اِنَّ اللّٰهَ اِذا اَحَبَّ عَبْداً مُؤْمِناً قالَ لِجِبْرائیلَ: اِنّی

اَحْبَبْتُ فُلاناَ فَاَحِبَّهُ، فَیُحِبُّهُ جِبْرائیلُ ثُمَّ یُنادی فِی السَّماءِ: ألا اِنَّ اللّهَ اَحَبَّ فُلاناً فَاَحِبُّوهُ، فَیُحِبُّهُ اَهْلُ السَّماءِ ... (1)
با این بیان، مفهوم آیه شریفه این است که:
هر کسی به راستی ایمان آورد و کارهای شایسته انجام دهد خدا او را دوست می‌دارد و او را محبوب دلها می‌سازد.
3 از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که خدا محبت مردم با ایمان و شایسته کردار را در دل‌های بدخواهان و دشمنانشان نیز قرار می‌دهد تا به آنان ایمان آورند و بدین وسیله آنان را اقتدار و توانایی می‌بخشد.
4 و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خدا مهر و محبت چنین مردم با ایمان و شایسته کرداری را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا همدیگر را دوست بدارند و یار و یاور هم باشند و در برابر بدخواهان و دشمنان به سان کوهی استوار، به پاخیزند و یکپارچه و یکدست باشند.
5 و «جُبّائی» می‌گوید:
منظور این است که خدا در سرای آخرت محبت آنان را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا به سان پدر و فرزندی آگاه و پرمهر یکدیگر را دوست
*****
1. در برخی تفاسیر این بیان با اندک تفاوت از پیامبر گرامی (ص) رسیده است. برای نمونه به تفسیر «فی ظِلال القرآن» ج 5، ص 455 می‌توان نگریست.
(صفحه 134)
بدارند، که این برترین شادی و بزرگترین نعمت‌هاست.
دیدگاه نخست را این بیان امیر مؤمنان علیه‌السلام تأیید می‌کند که فرمود:
لَوْ ضَرَبْتُ خَیْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَیْفی هذا عَلی اَنْ یُبْغِضَنی ما اَبْغَضَنی وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیا بِجَمّاتِها عَلَی الْمُنافِقِ عَلی اَنْ یُحِبَّنی ما اَحَبَّنی وَ ذلِکَ اَنَّهُ قَضی فَانْقَضی عَلی لِسانِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ اَنَّهُ قالَ: لا یُبْغِضُکَ مُؤْمِنٌ وَ لا یُحِبُّکَ مُنافِقٌ. (1)
اگر با این شمشیر عدالت و ستم ستیزم بر بینی انسان با ایمانی فرود آورم تا مرا دشمن بدارد، مرا دشمن نخواهد داشت و با من دشمنی نخواهد ورزید؛ و اگر همه دنیا را در کام نفاقگرایی سرازیر کنم که مرا و راه و رسم عادلانه و انسانی‌ام را دوست بدارد، مرا دوست نخواهد داشت؛ و این حقیقت بر زبان حقگوی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جاری شده است که فرمود:
علی جان! انسان با ایمان هرگز تو را دشمن نمی‌دارد و به دشمنی تو بر نمی‌خیزد و انسان بداندیش و نفاقگرا نیز به افتخار دوستی تو نخواهد رسید.
*****

1. نَهْجُ البَلاغَه، قصار 45.

(صفحه 135)

225. آیه (جایگاه خانواده صالح در تحکیم وظایف الهی)

اشاره

وَ اجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی
وزیری از خاندانم برای من قرار ده. (29 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«وَزیر» از ماده «وِزْر» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران، بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند، این نام بر آنها گذارده شده است و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می‌شود. اما این که موسی تقاضا می‌کند که این وزیر از خانواده او باشد، دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان‌تر، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَزیر»: کسی که بار گران ریاست دیگری را به دوش می‌کشد؛ چرا که این واژه از «وِزْر» برگرفته شده است.
موسی باز به نیایش خود ادامه داد و تقاضای دیگری کرد:
پروردگارا! در این راه بزرگ دستیار و وزیری دلسوز لازم است؛ از این رو از بارگاهت می‌خواهم که یکی از خاندان و نزدیکانم را که برایم دلسوزتر و پرمهرتر است به یاریم بفرستی.
(صفحه 136)

226. آیه

اشاره

هارُونَ أَخی
برادرم هارون را. (30 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هارون طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگ‌تر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت و سه سال قبل از وفات موسی دنیا را ترک گفت.(1) او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه 45 سوره مؤمنون می‌خوانیم:
«ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ» و نیز دارای نور و روشنایی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود، چنان که در آیه 48 سوره انبیاء می‌خوانیم:
«وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً». و بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا» (53 / مریم).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس فرد مورد نظرش را پیشنهاد کرد که:
هارُونَ أَخی.
پروردگارا! این مسئولیت بزرگ را به برادرم «هارون» واگذار.
و او برادر پدری و مادری «موسی» بود که آن زمان به همراهش نبود و در «مصر» می‌زیست.
*****
1- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه.

227. آیه

اشاره

اشْدُدْ بِهِ أَزْری
به وسیله او پشتم را محکم کن. (31 / طه)
وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری
و او را در کار من شریک گردان. (32 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می‌کند:
«خداوندا! پشتم را با او محکم کن» (اشْدُدْ بِهِ أَزْری).
«ازْرَ» در اصل، از ماده «اِزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصا به لباسی گفته می‌شود که بند آن را بر کمر گره می‌زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می‌کند «او را در کار من شریک گردان» (وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری).
هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شریک جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه‌ها بود و موسی امام و پیشوای او.

برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می‌دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می‌گرفتند، از بیان رسا و مؤثر و از نیروی فکری و جسمی معاونان. بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه‌ها باشیم، باید برنامه و وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می‌خورد باید در انتظار لطف الهی بود.
(صفحه 138)

«اَزْر»: پشت.
و باز ضمن نیایش با خدا، افزود که بار خدایا!
اشْدُدْ بِهِ أَزْری. به وسیله او پشتم را استوار دار و او را به یاریم برانگیز.
و برای «هارون» تقاضای رسالت کرد و گفت:
«وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری»
و او را در رساندن پیام انسانساز و آزادیبخش خودت، همتا و همراه و همدل من قرار ده و شوری در او برانگیز که بر یاری من پر شورتر و پرتلاش‌تر و خستگی‌ناپذیر گردد. و بدین‌سان، هم برای او تقاضای وزارت نمود و هم رسالت و نبوّت.
واژه «وزیر» را بدان جهت در مورد دستیار مقام ریاست یا زمامدار به کار می‌برند که او گرانی مسئولیت زمامدار را به دوش می‌کشد و به یاری او برمی‌خیزد.
پاره‌ای می‌گویند:
این واژه از «وزر» برگرفته شده و به مفهوم ملجأ و پناه آمده است؛ و بدان جهت به دستیارِ زمامداران، «وزیر» گفته می‌شود، که آنان در کارهای مهم، به وزیر خود روی می‌آورند.
در مورد «هارون» آورده‌اند که سه سال از «موسی» بزرگ‌تر بود. او قامتی بر افراشته‌تر از «موسی» داشت. رنگ چهره‌اش سفیدتر، اندکی از موسی سنگین وزن‌تر و زبانش گویاتر بود. و او سه سال زودتر از برادر جهان را بدرود گفت.
(صفحه 139)

228. آیه

اشاره

کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً
تا تو را بسیار تسبیح گوییم. (33 / طه)
وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً
و تو را بسیار یاد کنیم. (34 / طه)
إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً
چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای. (35 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تو نیازهای ما را به خوبی می‌دانی و به مشکلات این راه از هر کس آگاه‌تری، ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی و به انجام وظایف و تعهدها و مسؤولیت‌هایمان موفق و پیروز داری.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنگاه هدف از تقاضاهای چندگانه خویش را که هدفی مقدس و الهی و پرشکوه بود، به تابلو برد و گفت:
کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً.
پروردگارا! این خواسته‌های ما را برآورده ساز، تا تو را به پاکی و قداست بستاییم و بسیار سپاست گزاریم.
بدین‌سان روشنگری می‌کند که این درخواست‌های او از بارگاه خدا نه به انگیزه مقام‌جویی و قدرت‌طلبی و ریاست و جاه و جبروت است، بلکه برای این است که بهتر و شایسته‌تر بتوانند خدای یکتا را بپرستند و با تأمین حقوق و آزادی انسان‌ها و برچیدن بساط ارتجاع و استبداد، بهتر و زیبنده‌تر، مقررات عادلانه الهی را پیاده کنند.
و باز در این راستا افزود:
(صفحه 140)
وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً.
و تو را فراوان یاد کنیم و به خاطر نعمت‌های گرانی که به ما ارزانی داشتی، ستایش و سپاس گوییم.
و در راز و نیازش ادامه داد که:
به یقین تو به اندیشه و عقیده و عملکرد ما و همه انسان‌ها، هماره بینایی و چیزی در کران تا کران هستی بر تو پوشیده نمی‌ماند.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
پروردگارا! تو خود می‌دانی که من در رساندن پیام تو به آنچه تقاضا نمودم، نیازمندم.
(صفحه 141)

229. آیه

اشاره

قالَ قَدْ أُوتيتَ سُؤْلَکَ يا مُوسی
فرمود:
آن چه را خواسته‌ای به تو داده شد، ای موسی. (36 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می‌نهاد، هر چه لازم داشت یک جا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی از دل می‌زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می‌شود که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام «هارون»، نام «علی» را نهاد و چنین عرض کرد: «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِما سَأَلَکَ اَخی مُوسی اَنْ تَشْرَحَ لی صَدْری وَ اَنْ تَیَسِّرَ لی اَمْری وَ اَنْ تَحِلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسانی، یَفْقَهُوا قَوْلی، وَاجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهْلی، عَلِیّاً اَخی، اشْدُدْ بِهِ أَزْری وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً، إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً: پروردگارا من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی را، خداوندا پشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی». این حدیث را «سیوطی» در تفسیر
(صفحه 142)
«دُرُّ الْمَنْثور» و «مرحوم طبرسی» در «مجمع‌البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. مشابه این حدیث، حدیث مَنْزَلَة است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود:
«اَلا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی، اِلاّ اَنَّهُ لَیْسَ نَبِیٌّ بَعْدی: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود».
این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل نورُ الثَّقَلَیْن) در کتاب «غایَةُ الْمَرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می‌باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد.
اما آن چه ذکر آن را در اینجا ضروری می‌دانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده‌اند و گفته‌اند جمله «وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری» (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی‌کند. ولی پیدا است که مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی‌توان دعای

پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن تفسیر کرد. از سوی دیگر می‌دانیم که منظور، شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین نتیجه می‌گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مسأله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزیرا» نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند.
(صفحه 143)

و بدین‌سان همه خواسته‌های او پذیرفته می‌شود و آفریدگار هستی به او پیام می‌دهد که خواسته‌هایت برآورده گردید ای موسی! اینک برای رساندن پیام ما به پا خیز!
قالَ قَدْ أُوتيتَ سُؤْلَکَ يا مُوسى
ششمین امام نور از پدرش و او از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده است که:
کُنْ لِما لا تَرْجُو اَرْجى مِنْکَ لِما تَرْجوُ، فَاِنَّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ خَرَجَ يَقْتَبِسُ لاَهْلِهِ ناراً فَکَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَرَجَعَ نَبِيّاً، وَ خَرَجَتْ مَلَکَةُ سَبَأٍ کافِرَةً، فَاَسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمانَ، وَ خَرَجَ سَحَرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ، فَرَجَعُوا مُؤمِنينَ.(1)
به آنچه در زندگی امید نمی‌بندی، امیدوارتر از آن چیزی باش که بدان امید می‌بندی، چرا که «موسی» در آن شب تیره و تار به سوی آن فروغ تابناک رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد، امّا با این رویداد پرافتخار روبه‌رو گردید که خدا با او سخن گفت و در حالی بازگشت که به مقام والای رسالت رسیده بود.
و نیز ملکه «سَبا» در حال کفر و شرک به سوی «سلیمان» رفت، امّا به ایمان و اسلام مفتخر گردید.
و افسونگران و روشنفکران عصر موسی برای پیکار با او و پاسداری از استبداد فرعون به میدان آمدند، امّا سرانجام حق را شناختند و توحیدگرا بازگشتند.
این پرتوی از ثمره درست اندیشی و حق‌طلبی است که انسان حق‌جو و حق‌خواه سرانجام به آن می‌رسد.
*****
1. کافی، ج 5، ص 83؛ کمال الدّین و تَمام النِّعمة، صدوق، ج 1، ص 151.

230. آیه (خانواده خود را به «نماز» مقید ساز و بر انجام آن شکیبا باش)

اشاره

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی
و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است.
(132 / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک ظاهر «اَهْل» در اینجا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی بوده‌اند و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.
سپس اضافه می‌کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است، منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه به تو روزی می‌دهیم» (لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ).
این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است.
و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیما به خود عبادت کنندگان باز می‌گردد و در پایان آیه اضافه می‌کند (وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی). آن چه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست.
(صفحه 145)

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ
و خاندان و پیروانت را به برپایی نماز و فرهنگ آن فرمان ده.
«ابو سعید خِدری» می‌گوید:
از هنگامه فرود این آیه شریفه تا نه ماه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وقت نماز در سرای «علی» و «فاطمه» علیهماالسلام می‌ایستاد و می‌فرمود:
اَلصَّلوةُ رَحِمَکُمُ اللّهُ!
إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً: (1)
نماز، نماز، هان که بخشایش و مهر خدا بر شما باد! جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را آن گونه که خود می‌پسندد پاک و پاکیزه بارگاه خویش سازد.
این روایت را، «ابن عُقَدَه» از راه‌های فراوانی از امامان معصوم و از دیگران، همچون «ابو رافع» و ابو برزه روایت کرده است.
حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید:
اَمَرَهُ اللّهُ تَعالی اَنْ یَخُصَّ اَهْلَهُ دُونَ النّاسِ لِیَعْلَمَ النّاسُ اَنَّ لاَِهْلِهِ عِنْدَ اللّهِ مَنْزِلَةً لَیْسَتْ لِلنّاسِ فَاَمَرَهُمْ مَعَ النّاسِ عامَّةً ثُمَّ اَمَرَهُمْ خاصَّةً.(2)
خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که تنها خاندانش را این گونه به نماز و نیایش با خدا فرمان دهد تا همگان بدانند که خاندانش نزد خدا مقامی والا و ویژه دارند، که دیگر مردمان چنین مقامی ندارند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آنان را با همه مردم به برپا داشتن نماز فرمان داد و آنگاه خود و خاندانش را به تنهایی.
وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها
و خود نیز بر نماز و دعوت به آن شکیبا باش.
لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً
*****
1. تفسیر قُمّی، 2، 67؛ عُیُون اَخبارِ الرّضا علیه السلام، ج 1، 24.
2. تفسیر قُمّی، ج 2، ص 67.
(صفحه 146)
ما روزی تو و آفریده‌های خود را از تو نمی‌خواهیم، بلکه از تو می‌خواهیم که عبادت کنی و پیام ما را به مردم برسانی و خود ضامن روزی همگان هستیم.
نَحْنُ نَرْزُقُکَ
ما به همه روزی می‌دهیم و از کسی چیزی نمی‌خواهیم، به همه سود

می‌رسانیم و از کسی سود نمی‌خواهیم و بدین‌سان این در اظهار امتنان رساتر است.
وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی.
و فرجام خوش از آن پروا و پرواپیشگان است.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
منظور این است که آن کسانی که تو و قرآن را گواهی کنند و از من حساب برند و پروا پیشه سازند، فرجام خوش برای آنان است.
در روایت است که «عُرْوَة بن زُبَیْر» هنگامی که سردمدار و دارنده زر و زیوری را می‌دید، به خانه‌اش می‌رفت و این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد که:
وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ ...
و آنگاه رو به خانواده‌اش می‌کرد و می‌گفت:
اَلصَّلوةَ! الصَّلوةَ! رَحِمَکُمُ اللّٰهُ!
(صفحه 147)

231. آیه (تذکرات خدایی را شوخی نگیرید)

اشاره

ما يَأْتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ
هر يادآورى تازه‌اى از طرف پروردگارشان براى آنها بيايد با لعب و شوخى
به آن گوش فرا مى‌دهند. (2 / انبياء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُحْدَث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و سوره‌های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل‌های غافلان وارد می‌شود، اما چه سود برای کسانی که همه این‌ها را به شوخی می‌گیرند. اصولاً یکی از بدبختی‌های برخی از خانواده‌ها و افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می‌گیرند و همین سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«ذِكْر»: به مفهوم هر سخن بیدارگر و هر پند و اندرزی است، اما در آیه شریفه منظور قرآن شریف می‌باشد.
«مُحْدَث»: تازه و جدید.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ
هر آیه و سوره و یادآوری جدید و تازه‌ای از سوی پروردگارشان بر آنان می‌رسد و
(صفحه 148)
می‌آید، آن را می‌شنوند اما به آن نمی‌اندیشند و در آن تدبّر و تأمل نمی‌کنند، بلکه به بازی و تمسخر به آن گوش می‌دهند.
«ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید:
منظور این است که آنان قرآن را به بازی و تمسخر می‌شنوند و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند که هدف آفرینش چیست و از آنان چه می‌خواهند؟

پدیده بودن قرآن شریف(1)

یکی از شگردهای دیرین استبدادگران و سیاست‌بازان بهره‌وری ناصواب و نادرست از مذاهب و باورهای مذهبی توده‌های دربند استبداد و اختناق است. آنان در این راستا، گاه با موافق و هماهنگ و باورمند نشان دادن خویش با مذهب و عقیده مورد احترام مردم، بر روی موج افکار عمومی سوار می‌شوند تا هدف‌های سلطه جویانه خویش را بجویند و گاه حتی با مدافع سرسخت نشان دادن خویش و تندروی و افراط کاری بسیار در طرفداری از مذهب رایج، راه خویش را می‌روند.
گاه مذهب را از نظر قالب و واژه‌ها و محتوا تحریف می‌کنند و آن را ابزار سلطه و توجیه‌گر ستم و بیداد خویش می‌سازند و گاه به احترام بسیار به قالب و شکل و ظاهر واژه‌های آن و نیز تقدیر پیامبر و چهره‌های مورد احترام آن، به تحریف معنوی و پوچ و پوک ساختن آن دست می‌یازند و آن را از روح عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی و طرفداری از حقوق انسان و مبارزه با ظلم و استبداد تهی ساخته و یا با دیگر شگردها آن را ابزار قدرت و سلطه می‌سازند.
گاه با تراشیدن دشمنان دروغین برای آن، خود را وقف دفاع و پاسداری از آن جلوه می‌دهند و گاه با ساختن بحث‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌اساس و خطرهای ساختگی، توده‌های دربند و حتی دانشمندان و دانشوران ظاهربین را سرگرم پیکاری پوچ و انحرافی می‌سازند.
*****

1. مترجم.
(صفحه 149)
این آفت و شگرد متأسّفانه پس از رحلت جانسوز پیامبر، به تاریخ اسلام نیز راه یافت و سوگمندانه حاکمان بسیاری، به ویژه دو استبداد دیرپای «اموی» و «عباسی» به جای طرفداری از آگاهی و ژرف‌نگری مذهبی و عمل به مفاهیم و مقررات عدالت‌آفرین و آزادمنشانه و تأمین کننده حقوق و آزادی و امنیّت و کرامت و سرفرازی مردم، با انواع شگردها، از دین خدا بر ضد هدف‌های بلند و انسانی آن بهره جسته و آن را ابزار سلطه و سرکوب و اختناق و ارتجاع و کیش شخصیت ساختند و با بازی با ظاهر واژه‌ها و الفاظ و کتاب خدا، روح انسانساز و عدالت‌خواهانه آن را تعطیل ساختند که نمونه‌ای از این بازیگری، خلق این بحث پوچ و بی‌اساس و سرگرم ساختن اندیشه‌ها و قلم‌ها و توده‌ها و صف‌بندی‌ها در این موضوع بود که:
«آیا قرآن پدیده و حادث است و یا قدیم»؟

در حالی که این بحث در درجه نخست، انتقال بحران بود؛ یعنی حکومت می‌خواست قلم‌ها و اندیشه‌ها و مشت‌ها و خواسته‌هایی که باید در جهت کسب استقلال اندیشه، حقوق، آزادی، حاکمیت بر سرنوشت و عمل به روح قرآن و اسلام باشد، اینها را به این بحث‌های بی‌معنا جهت دهد و استبداد در امان بماند، وگرنه این موضوع کدامین مشکل اجتماعی و اخلاقی و انسانی و حقوقی و عقیدتی و سیاسی و فرهنگی مردم را حل می‌کرد؟
افزون بر این کدام انسان خردمند و با انصافی بود که نداند این بحث چیزی جز سرگرمی نیست؟ و در نیابد که واژه‌ها و قالب‌ها و ظاهر کتاب خدا پدیده و حادث است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و روح و محتوا و مفهوم آن نیز که از دانش بی‌کران خدا سرچشمه گرفته است به سان ذات پاک او دیرین و قدیم است، پس چه جای بحث و کشمکش؟!
گویی از همین زاویه و دیدگاه است که اندیشوران هوشمند اسلامی با الهام از
(صفحه 150)
رهنمودهای خاندان وحی و رسالت، این بحث‌ها را انحرافی و ساخته و پرداخته استبداد می‌نگریستند و مردم را از صف‌بندی و کشمکش در این موضوعات هشدار می‌دادند(1) و روشنگری می‌کردند که خطرناک‌ترین و مرگبارترین دشمن اسلام و قرآن و جامعه استبدادگرانی هستند که مذهب را ابزار سلطه ساخته‌اند. و در حیات ننگبار خویش حاضر نیستند با عمل به دین خدا و کتاب انسانساز او و سیره و سنّت پیامبرش حقوق و آزادی و کرامت و امنیّت مردم و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را در میدان زندگی به رسمیت بشناسند و به آنان حق مقایسه و انتخاب و چون و چرا و انتقاد و اظهار نظر که اساسی‌ترین حقوق یک جامعه مترقی و خردمند است بدهند، بلکه آنان را هماره دنباله‌رو می‌خواهند و خویشتن را فرمانروای مطلق و بی چون و چرا می‌خواهند. از سویی قدرت و امکانات ملّی را قبضه کنند، اما از دگر سو پاسخگوی گفتار و اقدامات و عملکرد خویش نباشد؛ و درست به همین جهت مردم را با این بازی‌ها سرگرم می‌خواهند.
*****
1. نور الثَّقَلَیْن، ج 3، ص 412 به نقل از تفسیر نمونه، ج 13، ص 358.
(صفحه 151)

232. آیه (آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست)

اشاره

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ
ما آسمان و زمین و آن چه را در میان آنها است برای بازی نیافریدیم. (16 / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این زمین گسترده، این آسمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می‌دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه‌ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر «معاد» باشد وگرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت. آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آنجا می‌گذرد، در آن استراحت می‌کند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آفرینش آسمان و زمین هدفمند است

اینک در این آیات قرآن شریف به ترسیم هدف از آفرینش آسمان و زمین پرداخته و می‌فرماید:
وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ
و ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو پدید آمده است، همه را برای هدفی درست و حکیمانه آفریدیم و نه به بازیچه و به بیهودگی؛ و آن هدف این است که وسیله‌ای باشد برای زندگی شما، تا شما را در رسیدن به پاداش و ثواب و آراستگی به معنویت و روشن‌بینی و درست‌اندیشی کمک کند.
(صفحه 152)

233. آیه (انحراف «خانواده» دلیل موجهی برای انحراف «اعضاء خانواده» نیست)

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ
ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم. (51 / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رُشْدَ» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. تعبیر به «مِنْ قَبْلُ» اشاره به قبل از موسی و هارون است. جمله «کُنَّا بِهِ عالِمینَ» اشاره به شایستگی‌های ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگی‌ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ترسیم پرتوی از داستان «موسی» و «هارون»، در آیات 51 تا 60 به ترسیم پرتوی از سرگذشت «ابراهیم»، پدر توحیدگرایان و تدبیر او در مبارزه با پرستش‌های ذلّت‌بار و ارتجاعی پرداخته و می‌فرماید:
وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ
و به یقین ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم رشد فکری شایسته و زیبنده او را ارزانی داشتیم.
در مورد «پیشتر» دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور پاره‌ای منظور پیش از رسالت «موسی» می‌باشد.
2 اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پیش از رسالت محمد صلی الله علیه و آله است.
3 و از دیدگاه برخی منظور پیش از رسیدن خود «ابراهیم» به سن بلوغ می‌باشد.
با این بیان منظور این است که:
ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم، دلیل و برهان شناخت خدا و توحیدگرایی و یکتاپرستی را که راه رشد و تکامل است ارزانی داشتیم.
وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ. و ما می‌دانستیم که او برای رشد و رساندن پیام خدا در پرتو گفتار و کردار، بسیار شایسته و برازنده است.
(صفحه 153)

234. آیه

اشاره

اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِه ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ
آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ (52 / انبیاء)

«ابراهیم» با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیدا تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر «ما هذِهِ» (این‌ها چیست؟) ثانیا: با تعبیر به «تَماثیل» زیرا «تَماثیل» جمع «تِمْثال» به معنی عکس یا مجسمه بی‌روح است (تاریخچه بت پرستی می‌گوید:
این مجسمه‌ها و عکس‌ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته، ولی تدریجا صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است). جمله «أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ» با توجه به معنی «عُكُوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آنها آن چنان دلبستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آنها بودند. این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی، زیرا آن چه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای مشتی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به یکی از فرازهای درس آموز و الهام‌بخش زندگی او پرداخته و می‌فرماید:
این رشادت و برازندگی ابراهیم هنگامی جلوه کرد که به پدر و جامعه‌اش گفت:
این پیکره‌هایی که آنها را می‌پرستید، چیست؟
واژه «تِمْثال» به مفهوم چیز مصنوعی می‌باشد که به یکی از مخلوقات شباهت دارد.
و پاره‌ای برآنند که بت‌ها پیکره دانشمندان و علمای گذشته بود. اما پاره‌ای بر این باورند که آنها پیکره و مجسّمه پدیده‌های کیهانی بودند و نه زمینی.
(صفحه 154)

235. آیه

اشاره

قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدینَ
گفتند:
ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند. (53 / انبیاء)
قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ
گفت:
مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید. (54 / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آنها «پاسخ گفت:
هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید». جالب این که بت‌پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند:
«ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم». ابراهیم هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید. یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بت‌پرستان و شرک‌گرایان به جای پاسخ درست به دنباله‌روی از پدران و نیاکان خویش چسبیدند و گفتند:
ما پدران خویشتن را پرستشگر آنها یافتیم و به راه آنان گام سپردیم.
و بدین‌سان هم نشان دادند که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسگرایانه که در پیش گرفته‌اند، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌ها و رشد و شکوفایی تمدّن‌ها و سدّ راه اصلاح و اصلاحگران عصرها و نسل‌هاست.
«ابراهیم» شجاعانه و خیرخواهانه به روشنگری پرداخت و آنان را سرزنش کرد که:
واقعیت این است که هم خودتان و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید.
(صفحه 155)

236. آیه (نوسانات زندگی، آرامش مؤمنین را برهم نمی‌زند)

اشاره

وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِىَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ

و ايوب را(به يادآور) هنگامى كه پروردگارش را خواند (و عرضه داشت) بدحالى و مشكلات به من روى آورده و تو ارحم الرّاحمينى. (83 / انبياء)

فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِكْرى لِلْعابِدينَ

ما دعاى او را مستجاب كرديم و ناراحتى‌هايى را كه داشت برطرف ساختيم و خاندانش را به او باز گردانديم و همانندشان را بر آنها افزوديم، تا رحمتى از سوى ما باشد و تذكرى براى عبادت كنندگان. (84 / انبياء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم؛ کسی پرسید:
«بلایی که دامن‌گیر ایّوب شد برای چه بود؟». امام صادق پاسخی فرمود که خلاصه‌اش چنین است:
«بلایی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این‌همه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آن است که زندگی وسیع و مرفهی به او داده‌ای و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد. مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است. خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست، بلکه شکر او افزون شد. شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد.
(صفحه 156)
سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود. خلاصه، نعمت‌ها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می‌رفت. تا این که جمعی از رهبان‌ها به دیدن او آمدند و گفتند:
بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده‌ای که این چنین مبتلا شده‌ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت:
به عزّت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر این که یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر این که سخت‌ترین برنامه آن را انتخاب نمودم. در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست» (تعبیری که در آیات فوق گذشت، إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ). «در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت

و نعمت‌های الهی افزون‌تر از آن چه بود به او رو آورد».(1) آری مردان حق با دگرگون شدن نعمت‌ها، افکار و برنامه‌هایشان دگرگون نمی‌شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آنها ایجاد نمی‌کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفان‌ها، آرامش آن را بر هم نمی‌زند. همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مأیوس نمی‌شوند، می‌ایستند و استقامت می‌کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می‌دانند حوادث سخت آزمایش‌های الهی است که گاه برای بندگان خاصّش فراهم می‌سازد تا آنها را آبدیده‌تر کند.

*****

1- «المیزان».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرگذشت «اَیّوب» را به یاد آور، آن گاه که از طولانی شدن رنج و گرفتاری به تنگ آمد و پروردگارش را خواند که:

پروردگارا! به من رنج و آسیب رسیده و گرفتار بیماری شده‌ام و تو هستی که پر مهرترین مهربانان هستی. اینک که هیچ کس از تو تواناتر و مهربان‌تر نیست تو به فریادم برس.

گفتنی است که دعا و سبک نیایش «اَیّوب» از کنایه‌های ظریف و لطیف است که ممکن است به هنگام نیایش و خواستن حاجت از بارگاه خدا از آن الهام گرفت و بر زبان راند.

و نیایش «موسی» نیز از این سبک و از این گونه نیایش‌هاست که رو به بارگاه خدا نمود و گفت:

رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ.(1)

پروردگارا! من به هر نعمت و خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم.

آن گاه در مورد پذیرفته شدن خواسته‌اش در بارگاه خدا می‌فرماید:

فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ

پس ما دعای او را اجابت کردیم و بیماری و رنجی که او را می‌آزرد از وجود او برطرف ساختیم.

وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ

و خانواده او را سالم و با نشاط به او باز گرداندیم.

وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ

«ضُرّ»: به هر گونه آسیب و رنجی که به روح و جسم وارد آید و نیز به هر گونه کاهش

*****

1. سوره قَصَص، آیه 24.

(صفحه 158)

و تلفات مالی و از دست دادن فرزند و عزیزی از عزیزان و یا خدشه‌دار شدن کرامت و آبروی انسان، گفته می‌شود.

در این مورد آورده‌اند که «اَیّوب» خاندان خویش را در سرای جاودانه آخرت و همانند آنان را در دنیا خواست و به او ارزانی شد.

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدینَ

و این مهر و لطف در برطرف ساختن رنج و بیماری و ارزانی داشتن خاندان و فرزندان و ثروت و امکانات به صورت دوچندان به او از سوی ما به عنوان نعمتی گران بر «ایوب» بود و مایه اندرز و عبرتی برای بندگان عبادتگر و یکتاپرست، تا از او درس شکیبایی و اعتماد به خدا بگیرند و آن

گونه خالصانه و عاشقانه و پرشور و امید به بارگاه او رو آورند و با او نیایش کنند، چرا که در روزگار آن پیامبر بزرگ کسی در بارگاه خدا از او گران‌قدرتر و ارجمندتر نبود و با این وصف از روی حکمت و مصلحت به رنج‌ها و گرفتاری‌های بزرگی آزمون گردید و با شکیب پرشکوه و پایداری و توکّل به خدا و ایمان و اخلاص وصف‌ناپذیرش سربلند و سرفراز گردید.

آری داستان زندگی او و از جمله این درس بزرگ را به خردمندان می‌دهد که در فراز و نشیب‌ها و رنج‌های زندگی باید شکیبا بود و از پا در نیامد و امیدوار بود که فرجام نیکو از شکیبایان است.

(صفحه 159)

237. آیه (صفات خانواده برجسته)

اشاره

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعینَ
ما دعای او را مستجاب کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکی‌ها سرعت می‌کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (90 / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رَغَبا» به معنی رغبت و میل و علاقه است و «رَهَبا» به معنی ترس است. خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید. سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می‌گیرد نمی‌شدند، آنها در همه حال نیازمندان را فراموش نمی‌کردند و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی‌نیازی، فقر و غناء، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی‌شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَغَباً»: به مفهوم شور و شوق و تمایل آمده است.
«رَهَباً»: به مفهوم بیم و ترس است.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
فَاسْتَجَبْنا لَهُ
و ما نیز دعای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم.
وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی
(صفحه 160)
و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم.
وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ
و ما همسر «زکریّا» را که زنی نازا و سالخورده بود به جوانی و شایستگی باروری و آوردن فرزند باز گردانیدیم و کارش را اصلاح کردیم.
پاره‌ای بر آنند که منظور این است که:
ما همسر او را از سالخوردگی به جوانی، از ناباروری به باروری و از تندخویی و بداخلاقی به خوش اخلاقی دگرگون ساختیم و اصلاح کردیم.
إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ
چرا که خاندان «زکریّا» مردمی بودند که به سوی انجام کارهای نیک و شایسته شتاب می‌گرفتند و به بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او شور و شوق نشان می‌دادند.
وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً
و ما را به امید پاداش و از بیم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می‌کردند.
وَ کانُوا لَنا خاشِعینَ
و در بارگاه ما فروتن و بیمناک بودند.
برخی آورده‌اند که آنان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می‌گفتند:
پروردگارا! ما را غافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می‌گفتند:
خداوندا! مباد که این گرفتاری کیفر گناه ما باشد.

از آیه شریفه این نکته عمیق دریافت می‌گردد که آنان افزون بر بهترین سخن و برنامه، مردان عمل شایسته بودند، آن هم نه عمل شایسته تنها، که پیشگام در عمل بودند. به همین جهت این سه ویژگی، از ویژگی‌های همه آنان است:
1 شتاب و پیشگامی در کارهای شایسته،
2 خداپرستی درحال شوق و بیم،
3 و فروتنی در برابر حق.
(صفحه 161)

238. آیه

اشاره

وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ
همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من بپرهیزید.
(52 / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می‌کند، همان‌گونه که او پروردگار واحد است، انسان‌ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند، همان‌گونه که پیامبرانشان نیز به آیین واحدی دعوت می‌کردند که اصول و اساس آن همه‌جا یکی بود؛ توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی. در تمام مواردی که کلمه «امت» در قرآن مجید به کار رفته است، همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و «امت» مجازا به معنی مذهب به کار رفته است، مانند؛ «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می‌کنیم» (23 / زخرف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، گویی روی سخن با پیامبران و امّتهاست و همه را به توحیدگرایی و یکتاپرستیِ ناب و پاک فرا می‌خواند و می‌فرماید:
وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً
و به یقین، این دین و آیین شماست که آیینی یگانه است؛ و همگان به توحید و تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرمان یافته‌اید.
به باور «حَسَن» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که دین شما یک دین است.
این تفسیر برای واژه «اُمّت» شاید از این آیه دریافت گردد که:
(صفحه 162)
«إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (1)
ما پدران خود را بر دین و آیینی یافتیم و ما هم با پی‌گیری از آنان، راه حق را یافته‌ایم».
امّا به باور پاره‌ای دیگر واژه «اُمَّت» در آیه شریفه به مفهوم گروه و جامعه می‌باشد و منظور این است که:
همه شما و انسان‌های پیش از شما از یک جامعه بزرگ و از یک امت هستید و همه بندگان خدایید.
وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ.
و من پروردگار شما هستم؛ پس در زندگی و عملکردتان از من پروا کنید.
*****
1. سوره زُخْرُف، آیه 22.
(صفحه 163)

239. آیه

اشاره

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ
اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب این‌که) هر گروه به آن چه نزد خود دارند، خوشحالند. (53 / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُبُر» جمع «زُبْرَة» به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است، بنابراین جمله «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً» اشاره به تجزیه امت‌ها به گروه‌های مختلف است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن پس از فراخوان انسانها به آیین یگانه و خداپسندانه، اینک آنان را از پراکندگی در دین هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً

امّا مردم بر خلاف دعوت پیامبران، در دین و آیین خویش راه پراکندگی را در پیش گرفتند و هر دسته‌ای از آنان به بهانه گرایش به کتاب و پیامبری، دیگر کتابهای آسمانی را دروغ انگاشتند.

برای نمونه، یهودیان با بهانه جوییهای گوناگون به انجیل و مسیح، کفر ورزیدند و مسیحیان نیز به قرآن و آخرین پیامبر بزرگ خدا.

واژه «زُبُر» جمع «زَبُور» به مفهوم کتاب آسمانی است و با این دیدگاه تفسیر آیه از نظر گروهی از مفسران همان است که ترسیم گردید.

كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

و در نتیجه هر گروه و حزبی به آنچه نزد خود داشت و نام دین بر آن نهاده بود شادمان گردید و خود را بر حق و در راهی درست و دیگران را بر باطل پنداشت.

240. آیه

اشاره

فَذَرْهُمْ فی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حینٍ
آن‌ها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد (یا گرفتار عذاب الهی شوند
(54 / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَمْرَة» در اصل از «غَمْر» به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود، «غَمْر» و «غامِر» گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری‌هایی که انسان را در خود فرو می‌برد، نیز اطلاق گردیده است و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جوامع تفرقه‌جو جز انحطاط سرنوشت دیگری ندارند

در آیه مورد بحث، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می‌فرماید:

فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتّی حینٍ.

پس تو ای پیامبر! اینک که چنین است، آنان را در همان نادانی و گمراهی و آفت تعصّب خودشان واگذار تا مرگ یا عذاب آنان فرا رسد.

بدین‌سان هشدار می‌دهد که چنین جامعه و چنین مردم تفرقه‌جو و حق‌ستیز و گمراه و گمراهگری، جز عذاب و انحطاط سرنوشت دیگری نخواهند داشت.

(صفحه 165)

آیه 241

اشاره

أَ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ
آن‌ها گمان می‌کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده‌ایم ... (55 / مؤمنون)
نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ
برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟ (چنین نیست) بلکه آنها نمی‌فهمند.(56 / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «نُمِدُّ» از ماده «اِمْداد» و «مَدّ» به معنی کامل کردن نقصان چیزی و جلوگیری از قطع و پایان آن است. آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک‌تر باشد، زیرا اگر درهای نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها را پیدا کند، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه‌چال زندان وحشتناکی بیفکنند، فوق‌العاده دردناک خواهد بود.
به علاوه این فراوانی نعمت، پرده‌های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم‌تر می‌کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می‌شود. این در واقع همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به «اِسْتِدْراج در نعمت» تعبیر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون «استدراج» به جلد 7 تفسیر نمونه ذیل آیه 182 سوره اعراف مراجعه فرمایید.
(صفحه 166)

اینک در اشاره به پندارها و بافته‌های همان فرقه‌ها و گروههای گمراه و حق ستیز می‌فرماید:
أَ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ.
آیا این دسته‌های کفرگرا و حق‌ناپذیر چنین می‌پندارند که آنچه از ثروت و امکانات و پسران به آنان ارزانی داشته‌ایم، دلیل بر درستی راه آنان و نشان خشنودی خدا از بافته‌ها و یافته‌های خرافی و خودخواهانه آنان است؟!
و می‌افزاید:
نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ
آیا چنین می‌پندارند که دارایی و پسران و نعمت‌هایی که به آنان داده‌ایم از آن جهت است که درهای نیکی و خوبی را با شتاب به روی آنان گشوده‌ایم؛ و این همه را به خاطر پاداش کارهای آنان و درایت و کارایی و لیاقت آنان و خشنودی خود، از راه و رسم آنان به آنها داده‌ایم؟
بَلْ لا یَشْعُرُونَ
نه، این گونه نیست؛ بلکه منظور این است که به آنان مهلت دهیم و سرانجام آنان را گرفتار کیفر بیداد و گمراهی‌شان خواهیم ساخت؛ امّا آنان این را در نمی‌یابند.
آیه مورد بحث و مفهوم آن به سان این آیه شریفه است که می‌فرماید:
«فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ.(1)
امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را می‌آزماید و وی را گرامی می‌دارد و نعمت‌های بسیار به او می‌بخشد، می‌گوید:
پروردگارم مرا گرامی داشته است.»
حضرت باقر علیه‌السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که:
خدا می‌فرماید:
بنده با ایمان من هنگامی که چیزی از ارزشهای مادّی را بر او تنگ می‌گیرم، اندوهگین می‌گردد؛ در
*****
1. سوره فَجْر، آیه 15.

حالی که در این حال به من نزدیکتر است؛ و هنگامی که دنیا را برای او گسترش می‌دهم شادمان می‌گردد؛ در حالی که در این حال از من دورتر است و آنگاه به تلاوت این آیه شریفه پرداخت که:

أ یَحْسَبُونَ أنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ.
و آنگاه فرمود:
این نعمت‌های گوناگون زندگی برای آزمون به آنان داده شده است.
یادآوری می‌گردد که منظور از «خیرات» منافع پرارزش می‌باشد؛ درست بر خلاف «شرور» که به مفهوم زیانهای سخت و جبران‌ناپذیر است.
بَلْ لا یَشْعُرُونَ.
نه، این گونه نیست؛ بلکه آنان شعور و قدرت شناخت و دریافت درست را ندارند.
به باور پاره‌ای، «شعور» از راه حواسّ ظاهری و باطنی به دست می‌آید؛ به همین دلیل به آفریدگار هستی «شاعر» گفته نمی‌شود.
(صفحه 168)

242. آیه (بدون اجازه به خانه مردم وارد نشوید)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! در خانه‌هايى غير از خانه خود وارد نشويد تا اجازه بگيريد و بر اهل آن خانه سلام كنيد، اين براى شما بهتر است شايد متذكر شويد.

(27 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا جمله «تَسْتَأْنِسُوا» به کار رفته نه «تَسْتَأْذِنُوا» زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده «اُنْس» گرفته شده، اجازه‌ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد. بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده‌است، مفهومش این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام‌آور محبت و دوستی است.
قابل توجه این که این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است، با دو جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ» و «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» همراه می‌کند که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در رعایت این قبیل آداب معاشرت است.
(صفحه 169)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتیناس»: این واژه از ریشه «اُنْس» به مفهوم کسب آگاهی و آشنایی و اجازه خواهی توأم با مهر و آشنایی است.
در آیه مورد بحث، روی سخن را به مردم با ایمان می‌کند و می‌فرماید:
یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا
هان ای مردم با ایمان! به سراها و خانه‌هایی که از آن خودتان نیست وارد نگردید تا اجازه بگیرید و مباد که بدون اجازه وارد گردید!
به باور پاره‌ای، منظور این است که:
به خانه‌هایی که از خودتان نیست وارد مگردید تا آشنایی دهید و خویشتن را معرّفی کنید.
«ابو ایّوب» آورده است که:
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر خدا منظور و مفهوم آیه شریفه چیست؟ فرمود:
منظور این است که انسان به هنگام ورود به خانه دیگری باید با گفتن: اَلْحَمْدُ لِلّهِ، سُبْحانَ اللّهِ، اَللّهُ اَکْبَرُ وَ یا اَللّهُ و دیگر علائم و نشانه‌ها اجازه بگیرد و ساکنان خانه را از ورود خویش آگاه سازد و بدون آگاهی دادن به آنان سرزده وارد نشود؛
قالَ یَتَکَلَّمُ الرَّجُلُ بِالتَّسْبیحَةِ وَ التَّحْمیدَةِ وَ التَّکْبیرَةِ ...
«سَهْل بن سَعْد» در این مورد آورده است که مردی برای انجام کاری به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و پیش از ورود، به یکی از اتاق‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به اصلاح سرِ خویش مشغول بود نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
اگر می‌دانستم از بیرون به درون اتاق نگاه می‌کنی همان ابزار اصلاح را که در دست داشتم به چشمت فرو می‌بردم؛ چرا که نباید بدون اجازه به خانه دیگری نگریست و بدون اجازه وارد شد؛
لَوْ اَعْلَمُ اَنَّکَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فی عَیْنَیْکَ اِنَّمَا الْاِسْتیذانُ مِنَ النَّظَرِ ... (1)
*****
1. مُسْنَد احمد، ج 6، ص 452، ح 22296؛ صحیح مُسْلِم، ج 3، ص 1698، ح 2156.
(صفحه 170)
در روایت است که مردی به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گفت:
ای پیامبر خدا! آیا برای ورود به اتاق مادرم نیز باید از او اجازه بگیرم؟
آن حضرت پاسخ داد: آری! آری!!
گفت:

او جز من خدمتگزاری ندارد؛ آیا باز هم اجازه لازم است؟!
فرمود:
آیا می‌خواهی او را برهنه بنگری؟؛ أَتُحِبُّ اَنْ تَراها عُرْیانَةً؟
گفت:
هرگز؛ قالَ الرَّجُلُ: لا،
فرمود:
فَاسْتَأْذِنْ عَلَیْها؛
پس به هنگام وارد شدن بر اتاق او اجازه بگیر.
وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها (1)
و بر ساکنان آن خانه‌ای که می‌خواهید وارد آن شوید سلام بگویید.
به باور پاره‌ای، منظور این است که:
تا هنگامی که بر آنان سلام نداده و اجازه نگرفته‌اید وارد خانه نشوید.
و پاره‌ای نیز می‌گویند:
منظور این است که:
تا به وسیله سلام و اظهار آشنایی اجازه نگرفته‌اید وارد نشوید.
در یک روایت آمده است که مردی به هنگام ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، با سرفه نمودن اجازه می‌خواست و آمدن خویش را اعلان می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از حاضران فرمود:
برخیز و به این بنده خدا بیاموز که با گفتن «السّلام علیکم» اجازه ورود گیرد؛ و آن بنده خدا نیز شنید و خودش آن گونه اجازه گرفت.
ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ
آری! وارد شدن به خانه دیگران پس از دریافت اجازه برایتان بهتر است.
لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.
باشد که بدین وسیله به خود آیید و با گوش جان سپردن به فرمانها و هشدارهای خدا و اندرزهای او، از آنها پیروی کنید.
*****
1. تفسیر طَبَری، ج 18، ص 88؛ تفسیر ماوَرْدی، ج 4، ص 87؛ تفسیر کَشّاف، ج 3، ص 59.

243. آیه

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ
و اگر کسی در آن نیافتید، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است.(28 / نور)

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این‌صورت حق ورود نخواهید داشت. و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود، بیاید و اذن ورود دهد، در این موقع حق ورود دارید، به هرحال آن چه مطرح است، این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می‌کند:
«وَ إِنْ قيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ». اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه‌بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش میهمان نیست.
و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می‌فرماید:
«خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ).
(صفحه 172)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن، در همین مورد می‌افزاید:
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ
اگر کسی را در خانه نیافتید تا به شما اجازه دهد، وارد آنجا نشوید تا ساکنان آن بیایند و به شما اجازه ورود بدهند؛ چرا که ممکن است چیزی در خانه باشد که صاحب آن نمی‌خواهد شما از آن آگاه گردید.
با این بیان به هیچ عنوان و بهانه‌ای نمی‌توان بدون اجازه صاحب خانه‌ای وارد خانه‌اش شد، خواه خودش در خانه باشد و یا نباشد؛ و نیز نمی‌توان به خانه دیگری نگاه کرد تا دریافت کسی در آنجا هست و جواب نمی‌دهد و یا کسی نیست، مگر اینکه صاحب‌خانه درها و پنجره‌ها را باز گذاشته باشد؛ و این گشوده بودن نشانگر آن است که اجازه نگاه کردن داده است.
وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ
و اگر به شما اجازه ورود ندادند، برگردید و اصرار و لجاجت بخرج ندهید که این بازگشت، هم برای دنیای شما زیبنده‌تر است و هم برای دین و شخصیّت و کرامت شما.
یادآوری می‌گردد که در اجازه ندادن لازم نیست به صراحت انسان را بازگردانند و اجازه ندهند، بلکه با کنایه و اشاره نیز بسنده است و به مجرد دیدن نشانه و علامت ناخشنودی فرد از ورود به خانه‌اش، باید بازگشت.
وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ.
و خدا به کردار شما داناست و چیزی بر ذات پاک او پوشیده نمی‌ماند.
(صفحه 173)

آیه .244

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فيها مَتاعٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ

گناهى بر شما نيست كه وارد خانه‌هاى غير مسكونى شويد كه در آنجا متاعى متعلق به شما وجود دارد و خدا آن چه را آشكار مى‌كنيد يا پنهان مى‌داريد، مى‌داند. (29 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود، در این آیه می‌فرماید:

«گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد». و در پایان اضافه می‌نماید:

«وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ». شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوءاستفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیر مسکونی می‌شوند تا کشف اسراری کنند و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است، وارد شوند اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می‌شناسد.

منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

منظور ساختمان‌هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروان‌سراها، میهمان‌خانه‌ها و همچنین حمام‌ها و مانند آن، این مضمون در حدیثی از امام صادق صریحا آمده است.(1) این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده و هنگام گذاردن، رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است. ضمنا از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه‌ای دارد، نمی‌تواند درِ خانه را بدون اجازه صاحب‌خانه بگشاید و وارد شود، هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 14، صفحه 161.

مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که؛ اگر کسی عمدا به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد، آنان می‌توانند در مرتبه اول اورا نهی کنند، اگر خودداری نکرد، می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد، می‌توانند با آلات قتاله از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود، خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است، از طریق خشن‌تر وارد نشوند.

«مَتاع»: کالا.
در مورد این سراها دیدگاهها متفاوت است:
1 از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور از این سراها، سراهای عمومی نظیر: حمامها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست.
2 امّا به باور پاره‌ای، منظور خرابه‌ها و ویرانه‌هایی است که فرد، گاهی برای ضرورت ناگزیر می‌شود به آنجا وارد گردد.
3 از دیدگاه برخی، منظور مغازه‌های بزرگ، تجارتخانه‌ها و انبارهای عمومی است که کالاهای مردم در آنجا انبار شده است.
«شعبی» در این مورد می‌گوید:
هنگامی که مغازه‌داران و صاحبان تجارتخانه‌ها و کمپانیها درهای آنها را گشودند و کالاهای خود را در برابر دید مردم قرار دادند، همین کار نشانگر این است که اجازه ورود داده‌اند.
4 و از دیدگاه برخی دیگر، منظور مسافرخانه‌ها و هتلهایی است که در راهها برای مردم ساخته‌اند.
به باور ما، آیه شریفه دارای مفهومی گسترده است و بهتر آن است که همه این
(صفحه 175)
موارد را شامل گردد.
وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ.
و خدا به آنچه آن را آشکار می‌سازید و پوشیده می‌دارید، آگاه است و همه را می‌داند.

حقّ امنیّت(1)

از حقوق اساسی انسان حّق امنیّت است:
حّق امنیّت جسم و جان؛
امنیّت حیثیّت و کرامت بشری؛
امنیّت اندیشه و عقیده درست؛
امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی و امنیّت منزل و مسکن و قلمرو زندگی؛
و سرانجام، امنیّت در دیگر شؤون و جلوه‌های حیات در قلمرو حقّ و عدالت.
طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین حق بشری نعمت ارزشمند امنیّت، ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حقّ هر فرد، خانواده، جامعه و تمدّن بشری است و ضرورت آن بدون آموزگار و دانشگاه و کتاب و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای همه قابل درک و فهم است.
بر این اساس است که هر فرد و جامعه‌ای همان‌گونه که امنیّت را محبوب و مطلوب خویش می‌نگرد، اگر از خوی انحصارطلبی و تجاوزکاری و ددمنشی بدور باشد و انسانی و اسلامی بیندیشد، به همان میزان باید آن را برای دیگران نیز به رسمیّت شناسد.
به همین دلیل، به باور متفکّران، آن نظام و جامعه و تمدّنی در خور احترام است که امنیّت و حقوق بشری دیگران را محترم شمارد و ضمن تأمین و تضمین آن، عوامل ناامنی و نگرانی را از میان بردارد و مهار کند.
*****
1. مترجم.
(صفحه 176)

امنیّت خانه و محلّ زندگی(1)

انسان همان‌گونه که دارای دو بُعد فردی و اجتماعی است، در واقع دارای دو گونه زندگی فردی و گروهی نیز هست که هر کدام برای خود آداب و مقرّرات ویژه خود را دارد.
در زندگی گروهی، انسان ناگزیر است که از نظر خوراک و پوشاک، طرز نشست و برخاست و گفتار و عملکرد، آدابی دست و پاگیر و مشکل را به جان خرد که ادامه این شرایط در همه شبانه‌روز طاقت‌فرسا و شکننده است به همین جهت در پی آن است که در کنار خانواده و درون خانه‌اش در استراحت و آرامش و امنیّت کامل باشد و هیچ‌کس اجازه نیابد که سرزده و خودسرانه بر محیط زندگی او وارد شود چرا در غیر این‌صورت، خانه نیز به سان کوچه و بیابان خواهدشد و قداست و حرمت نخواهد داشت.
بر این اساس است که قرآن در این آیاتی که گذشت این حقّ انسان را تضمین می‌کند و می‌فرماید:
هان ای توحیدگرایان! اگر به راستی ایمان دارید در هر موقعیّت و اقتدار و شرایطی هستید بدون اجازه کسی وارد خانه‌اش نشوید و خودسرانه حرم امنیّت او را به بازیچه نگیرید و با خودسری و خودکامگی و بهانه‌های گوناگون و سلطه‌جویانه این حقّ بشری مردم را پایمال نسازید؛ یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا ... (2)
و هشدار می‌دهد که:
نیکوکاری و پروای خدا آن نیست که از پشت خانه‌ها و دیوار مردم وارد خانه‌ها شوید، بلکه تقوا و ایمان آن است که امنیّتِ خانه و مسکن و محیط زندگی مردم را احترام گذارید و با اجازه آنان از در خانه و مسکن آنان وارد شوید ...؛
... وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها ... (3)
*****

1. مترجم.
2. سوره نور، آیه 27.
3. سوره بقره، آیه 189.

آیه 245

اشاره

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب
قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُروُجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ
به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (30 / نور)

«یَغُضُّوا» از ماده «غَضّ» در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید:
مؤمنان باید چشم‌هایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید:
باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود، بخواهد چشم خود را به کلی ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقه دید خود به کلی حذف نموده است. از آن چه گفتیم، این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا این که بعضی چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت، چشم را چنان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و این که «غَضّ» را به معنی کاهش گفته‌اند، منظور همین است. دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است. «فَرْج» در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده‌است،
(صفحه 178)
پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:
«هر آیه‌ای در قرآن که سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است».(1) و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید:
«این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر می‌باشد» (ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ). سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید:

«خداوند از آن چه انجام می‌دهند، مسلما آگاه است» (اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غَضّ»: این واژه در اصل به مفهوم کم و کوتاه کردن صدا و نگاه آمده است.
«فَرْج»: در اصل به مفهوم «شکاف» و فاصله میان دو چیز است؛ امّا در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که:
این آیه شریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمد؛ چرا که او روزی در سر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سیما روبه‌رو گردید که از کوچه می‌گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسری خویش را پشت گوشهای خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشی از سینه آنان به طور طبیعی نمایان می‌گردید، این جوان با دیدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایستاد و پس از گذشتن آن زن از برابرش، با دیدگان خویش به بدرقه او پرداخت؛ درست در همان لحظاتِ چشم چرانی و بدرقه زن بود که صورتش به استخوانی که در دیواری قرار داده شده بود، خورد و خون
*****
1- «نورالثقلین»، جلد 3، صفحه 587 و 588.

سرازیر شد؛ و او پس از رفتن زن، تازه متوجّه بلایی شد که به سرش آمده بود.
با همان چهره شکافته و خون آلود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برخورد و گفت باید جریان را آن گونه که بوده است به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگویم.
پس از بیان داستان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که:
قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ ... (1)

در آیات 30 و 31 قرآن شریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفّت عمومی پاس دارد؛ از این رو در بیان احکام نگاه کردن زن و مرد به یکدیگر می‌فرماید:
قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ
هان ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو، دیدگان خویشتن را از نگاه‌های هوس آلود و از دیدن آنچه بر آنان روا نیست، فرو بندند.
وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
و هماره پاکدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفّتی نیندیشند.
«ابن زید» می‌گوید:
در قرآن شریف هر کجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشتن عورتها» سفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری گزیدن از بی‌عفّتی است؛ و تنها در این آیه شریفه است که منظور از این تعبیر، پوشیدن اعضا و اندامهای جنسی است.
از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد آورده‌اند که فرمود:
برای مرد روا نیست که به عورت برادر خویش بنگرد و زنان با ایمان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند.
ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ
این شیوه برای دین و دنیای آنان سودمندتر و بهتر و برای پاک ماندن از اتّهامات گوناگون مؤثّرتر و به پروا نزدیکتر است.
إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ. و بی‌گمان خدا از آنچه آنان انجام می‌دهند آگاه است.
*****
1. وَسائل الشّیعه، ج 14، ص 139 و تفاسیر ذیل آیه شریفه. (از نگارنده)

آیه 246.

اشاره

وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
و به زنان باایمان بگو: چشم‌های خود (از نگاه هوس‌آلود)فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خودرا بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)و زینت خودرا آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود(و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.
(31 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«چشم چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است. سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛
1 «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است» (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها).
زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی را که
(صفحه 181)
در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نیز این معنی دیده می‌شود که زینت باطن به «قِلادَة» (گردن بند)، «دِمْلَج» (بازوبند) و «خَلْخال» (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند) تفسیر شده است.(1) و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است.
2 دومین حکمی که در آیه بیان شده، این است که؛ «آن‌ها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند» (وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ). «خُمُر» جمع «خِمار» در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری). «جُیُوب» جمع «جَیْب» به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خودرا بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستور گردد.
3 در سومین حکم مواردی راکه زنان می‌توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهد که «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ)، «مگر» (اِلاّ) در دوازده مورد ذکر شده در آیه. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت

پنهانیشان دانسته شود» (و صدای خلخالی که بر پا دارند، به گوش رسد) (وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ). آنها در
*****
1- «تفسیر علیّ بن ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 182)
رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.

در این که آیا حکم حجاب، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفّین) از حکم حجاب، مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده یا حداقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند، نیز آن را مقیّد به صورتی می‌کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، وگرنه واجب است. در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تأیید قول اول وجود دارد، از جمله؛

الف: استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت، دلیل روشنی است بر این که پوشاندن صورت و کفّین لازم نیست.

ب: دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست، قرینه دیگری بر این مدعا است.

توضیح این‌که؛ برطبق شأن نزول، عرب‌ها درآن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند، به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت‌سر جلو بیاورند وبه روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانیده می‌شد. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در

(صفحه 183)

مباحث نکاح در فقه آمده است). ولی باز تأکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءاستفاده و انحراف نگردد. ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفّین از حکم حجاب، مفهومش این نیست که جایز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

منظور از «نِسائِهِنَّ» چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم، نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند، زنان هستند، منتهی باتوجه به تعبیر «نِسائِهِنَّ» (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زن‌های مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده، این‌است که ممکن است آن‌ها بروند و آن چه را دیده‌اند، برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمان صحیح نیست. در روایتی که در کتاب «مَنْ لا یَحْضُر» آمده است، از امام صادق چنین می‌خوانیم:
«لا یَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ اَنْ تَنْکِشَفَ بَیْنَ یَدَیِ الْیَهُودِیَّةِ وَ النَّصْرانِیَّةِ، فَاِنَّهُنَّ یَصِفْنَ ذلِکَ لاَِزْواجِهِنَّ: سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آن چه را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند».(1)

واژه «اِرْبَة» در اصل از ماده «اَرَب» طبق گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند، گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می‌شود. و منظور از «اوُلِی الاِْرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ» در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر، بنابراین «غَیْرِ اوُلِی الاِْرْبَةِ» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست و در چند حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده، این است که:

«منظور از این تعبیر، مردان ابلهی

*****

1- «نور الثقلین»، جلد 3، صفحه 593.

است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند»، تعبیر به «اَلتّابِعینَ» نیز همین معنی را تقویت می‌کند.

چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟

از مطالب سؤال انگیز این که در آیه فوق ضمن بیان محارم، به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با این که به طور مسلم محرم هستند و حجاب در برابر آنها لازم نمی‌باشد. ممکن است نکته‌اش این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان می‌دهد که «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرم هستند، روشن می‌شود که «عمو» و «دایی» یک زن نیز بر او محرم می‌باشند و به تعبیر روشن‌تر محرمیت دو جانبه است؛ هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم باشند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم می‌باشند.

هر گونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث این که در آخر آیه فوق آمده است که؛ نباید زنان به هنگام راه رفتن، پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال‌هایشان به گوش رسد. این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سخت‌گیر و موشکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی‌دهد و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند، مانند نشر عکس‌های تحریک‌آمیز و فیلم‌های اغواکننده و رمان‌ها و داستان‌های جنسی را نخواهد داد و بدون شک محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند، پاک و مبرا باشد.

(صفحه 185)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ
و به زنان با ایمان بگو تا به سان مردان و بهتر از آنان دیدگان خویش را از هر بیگانه و هر نگاه هوس آلود فرو بندند.
وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
و دامان‌های خویش از نگاه دیگران حفظ کنند.
وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها
و نیز بر زنان لازم است که سر و گردن و سینه و دست و دیگر جایگاه‌های زینت و زیور خویش را جز آنچه به طور طبیعی آشکار است برای مردان بیگانه هویدا نسازند.
با این بیان، آیه شریفه به پوشیده داشتن سر و گردن و سینه و دست یا جایگاه‌هایی که زر و زیورها در آنجا قرار می‌گیرد سفارش می‌کند، نه به خود زر و زیور چرا که به خود زر و زیور، اگر در سر و گردن و دیگر جایگاه‌های خود نباشد می‌شود نگاه کرد.
برخی بر آنند که زینت و زیور، بر دو بخش قابل تقسیم است:
زینتهای آشکار و زینتهای نهان، زینتهایی که به طور طبیعی هویداست، پوشاندن آنها لازم نیست و بدون نیّت هوس‌آلود می‌توان به آنها نگریست امّا زینتهای نهانی را باید پوشاند.

زینتهای آشکار و نهان

در این مورد که زینتهای آشکار و نهان، در آیه شریفه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور گروهی، منظور از زینتهای آشکار، لباسهای رویین و چادر و پوشش ظاهری زنان و منظور از زینتهای نهان، چیزهایی به سان گوشواره و دستبند و خلخال است.
2 امّا به باور گروهی دیگر، منظور از زیورها و زینتهای آشکار، انگشتر و خضاب کف دستهاست.
3 و از دیدگاه پاره‌ای، چهره و کف دستهاست.
در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که منظور، کف دستها و انگشتان می‌باشد.
وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ
و زنان باید روسریهای خویش را بر گردن و سینه خویش بیندازند تا سر و گردن و سینه آنان از دید بیگانه محفوظ باشد.
برخی برآنند که در آن روزگاران، زنان روسریها را به پشت سر می‌افکندند و به
(صفحه 186)
همین جهت گردن و سینه آنان هویدا می‌شد و واژه «جُیُوب» در آیه، اشاره به گردن و سینه‌هاست که باید پوشیده شود.
و به باور برخی دیگر، آیه شریفه بدان دلیل دستور فرو انداختن روسریها را بر گردنها و سینه‌ها می‌دهد که بدین وسیله، گوشواره‌ها و گردنها و سینه‌ها را بپوشانند.
و «ابن عبّاس» می‌گوید:
این دستور برای این است که سینه و گلو و موها و گردن زنان از دید بیگانه محفوظ بماند.
وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ
و زنان با ایمان نباید زینت‌ها و زیورها و زیباییهای خود را آشکار سازند، جز برای این گروهها:
1 برای شوهرانشان، إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ
آری، آنان نزد شوهرانشان لازم نیست زیورهای باطنی خود را بپوشانند و روسری داشته باشند، بلکه مناسب است زیورها و زیباییهای خود را در محیط خانه و خانواده و در برابر شوهرانشان آشکار سازند ...
پیامبر گرامی فرمود:
لُعِنَ السَّلْتاءُ مِنَ النِّساءِ وَ الْمَرْهاءُ(1)

آن زنی که در محیط خانه و برای همسر خویش خود را آراسته نسازد و خضاب نکند و سرمه نکشد و در اندیشه پایمال ساختن حقوق او باشد از رحمت خدا بدور است.
و نیز فرمود:
و لُعِنَ الْمُسَوِّفَةُ وَ الْمُضِلَّةُ(2)
و نیز آن زنی که در برابر تقاضای قانونی و مشروع همسرش بهانه‌جویی و تعلّل ورزد و یا عذر دروغین آورد از رحمت خدا بدور است.
2 یا پدرانشان؛ أَوْ آبائِهِنَّ
3 یا در برابر پدر شوهرانشان؛ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ
4 یا در برابر پسرانشان؛ أَوْ أَبْنائِهِنَّ
5 یا در برابر پسران همسرانشان؛ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ
*****
1. جامع الاحادیث، قُمّی، ص 81.
2. فِردوس الاخبار، دیلمی، ج 3، ص 517؛ تفسیر ماوَردی، ج 4، ص 92.

6 یا در برابر برادرانشان؛ أَوْ إِخْوانِهِنَّ
7 یا پسران برادرانشان؛ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ
8 یا پسران خواهرانشان؛ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ
آری، در برابر این گروهها بر زنان مسلمان لازم نیست روسری بر سر و گردن فرو اندازند و زینت و زیور خود را پوشیده دارند؛ چرا که این گروهها به زن محرم می‌باشند و نمی‌توانند با او پیمان زندگی مشترک امضا کنند.
9 و 10 و جدّ شوهر و نوه شوهر نیز از اینها به شمار می‌روند و پوشش در برابر آنها نیز لازم نیست.
امّا همه این ده گروهی که تا کنون بیان شد به شرطی پوشش در برابر آنها لازم نیست و نگاه آنان به شرطی روا و حلال است که هوس‌آلود نباشد و لغزش و فسادی در اندیشه و نیّتها راه نیابد.
أَوْ نِسائِهِنَّ
11 و زنان، در برابر زنان با ایمان لازم نیست خود را بپوشانند، امّا در برابر زنان شرک‌گرا لازم است.
أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ
12 و نیز در برابر کنیزانشان فرو افکندن روسری و گرفتن پوشش لازم نیست.
به باور پاره‌ای، غلام نباید به موی زن مسلمانی که مالک و صاحب اوست بنگرد؛ امّا به باور پاره‌ای، میان غلام و کنیز تفاوتی نیست و حکم هر دو یکسان است.
از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد روایتی رسیده است.

«جُبّائی» می‌گوید:
غلام تا هنگامی که به بلوغ نرسیده است می‌تواند به زن با ایمانی که صاحب و مالک اوست بنگرد؛ امّا از دیدگاه کارشناسان فقه، غلام نمی‌تواند به زن با ایمانی که صاحب اوست نگاه کند و فقها او را نامحرم شناخته‌اند.
أَوِ التَّابِعينَ غَيْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ
13 و نیز برای زنان با ایمان، پوشش زیور و زینتهای خود در برابر خدمتکاران مردنما و کم خردی که فاقد تمایلات جنسی هستند لازم نیست.
به باور برخی، منظور، مردنمای بی‌خردی است که هزینه زندگی او را همان زن باایمان می‌دهد و هیچ میل و رغبتی هم به زنان ندارد و فاقد نیروی جنسی است.
(صفحه 188)
از ششمین امام نور نیز این جمله همین‌گونه تفسیر شده است.
امّا به باور برخی دیگر، منظور، مرد عقیمی می‌باشد که هیچ میل و توان جنسی در وجودش نیست.
پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که نیروی جنسی‌اش را از میان برده‌اند و برای همیشه فاقد آن است؛ امّا پاره‌ای می‌گویند:
منظور، مرد کهنسال می‌باشد.
و از دیدگاه برخی، منظور، غلامی است که به مرحله بلوغ نرسیده است.
به هرحال چکیده سخن این است که بر زنان با ایمان پوشش و روسری در برابر مردی که به هر دلیلی نیروی جنسی نداشته و تمایل به جنس مخالف ندارد، لازم نیست.
أَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ
14 و نیز در برابر کودکانی که از امور جنسی آگاهی ندارند ...
به باور پاره‌ای، منظور، کودکانی است که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده و توان آمیزش ندارند.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ
و نباید زنان با ایمان به هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بزنند تا زیور و زینت پنهانی آنان، دیده شده و یا صدایش شنیده شود.
این دستور بدان دلیل است که در آن روزگاران زنان پاهای خود را به زمین می‌کوبیدند تا صدای خلخال خود را به گوشها برسانند.
وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَميعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.
و هان ای مردم با ایمان! همگی شما روی توبه به بارگاه خدا بیاورید باشد که رستگار گردید.
و آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ تُوبُوا اِلی رَبِّكُمْ فَإِنّی اَتُوبُ اِلَی اللّهِ فی كُلِّ يَوْم مِائَةَ مَرَّةٍ(1)

هان ای مردم! روی ایمانَ و اخلاص و روی توبه به بارًگاه خدا َآورید تا رستگار گردید؛ من هر روز یکصد مرتبه رو به بارگاه او می‌آورم.

*****

1. صحیح مُسلِم، ج 4، ص 2075، ح 2702.

247. آیه (ترغیب به ازدواج آسان)

اشاره

وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ
مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است.(32 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَنْکِحُوا» (آن‌ها را همسر دهید) با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. «اَیامی» جمع «اَیِّم» در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم:
«اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فینِکاحٍ حَتّی یَجْمَعَ اللّهُ بَیْنَهُما: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسد».(1) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم:
«ثَلاثَةٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ، یَوْمَ لا ظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّا: سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او

1 - «وسائل الشیعه»، جلد 14، صفحه 27.

(صفحه 190)

فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».(1) و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
«انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند» (کانَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ خَطاَها اَوْ بِکُلِّ کَلِمَةٍ تَکَلَّمَ بِها فی ذلِکَ عَمَلُ سَنَةٍ قِیامُ لَیْلِها وَ صِیامُ نَهارِها).(2)

منظور از جمله «وَالصّالِحینَ مِنْعِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ» چیست؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید، به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد، آن را مقیّد به «صالح بودن» می‌کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی‌قدر «تفسیر المیزان» و همچنین «تفسیر صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته‌اند که:

منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این‌که؛ در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند، به طوری که هیچ گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است؛ در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

1 - «وسائل الشیعه»، جلد 14، صفحه 27.

*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 14، صفحه 27.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیات آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظّف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ
هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید.
این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است امّا یک دستور واجب و بایسته نیست.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتی فَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِنْ سُنَّتِی النِّكَاحُ(1)
هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنّت و روش من می‌گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است.
و نیز فرمود:
يا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْباهَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَاِنَّهُ اَغْضى لِلْبَصَرِ وَ اَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ(2)
هان ای جوانان! هر کدام از شما از شرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشکیل خانواده دهد؛ چرا که ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را ندارد و در فشار غریزه جنسی است برای چیره شدن بر آن،
*****
1. سُنَن کُبری، بیهقی، ج 7، ص 78؛ الوسیط، واحدی، ج 3، ص 318؛ کافی، ج 5، ص 329.
2. صحیح بُخاری، ج 7، ص 2؛ صحیح مُسلِم، ج 2، ص 1018؛ سُنَن تِرْمِذی، ج 3، 392، 1081.
(صفحه 192)
روزه بدارد؛ چرا که روزه، شکننده نیروی جنسی و آرام‌بخش آن است.
از «سعید بن جُبَیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عبّاس» برخورد نمودم و ضمن گفتگو از من پرسید ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت:

برو ازدواج کن.
سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟
پاسخ دادم: نه؛ گفت:
«سعید»! برو ازدواج کن چرا که بهترین و والاترین انسانهای عصرها و نسلها پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که ازدواج کرد ...
و در ادامه آیه شریفه می‌افزاید:
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ
و نیز به بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش همسر دهید.
به باور پاره‌ای، منظور، غلامان و کنیزان با ایمان است که باید وسیله ازدواج آنان را فراهم آورند.
آنگاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرماید:
إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ
اگر این جوانانی که تشکیل خانواده می‌دهند مردمی تنگدست و بینوا باشند، خدای بخشاینده از فزونبخشی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت.
وَ اللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
و خدا گشایشگر و داناست.
هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بندگانش آگاه بوده و بر اساس حکمت و مصلحت با آنان رفتار می‌کند.
ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود:
کسی که از بیم تنگدستی و نیازمندی تشکیل خانواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظنّ است؛ چرا که قرآن می‌فرماید:
به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنان را از فزون‌بخشی خود بی‌نیاز خواهد ساخت ...
(صفحه 193)

248. آیه (آداب ورود کودکان نابالغ به اتاق خصوصی پدر و مادر)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ وَ الَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و هم‌چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خودرا بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد ازاین سه وقت، گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گِرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است. (58 / نور)

«ظَهیرَة» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می‌گویند:
به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس‌های رویی خود را در می‌آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می‌کنند. «عَوْرَة» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است، اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه‌گانه مذکور، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّد به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند. بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند و به همین جهت مخاطب در این‌جا، اولیاء هستند. ضمنا إطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمه «اَلَّذینَ» که برای جمع مذکر است، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «اَلَّذینَ» شده و منظور عموم مسلمانان است (83 / بقره). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن
(صفحه 194)
می‌گوید که به حد تمییز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اذن گرفتن، خود دلیل بر این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه. در پایان آیه می‌فرماید:
«لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ». واژه «طَوّافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر می‌باشد و با توجه به این که بعد از آن «بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گِرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید. و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتبا رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند، کار مشکل می‌شود.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش، مقرّرات مربوط به روابط زنان و مردان و رعایت عفّت و پاکدامنی و پاک چشمی، بیان گردید؛ اینک برای ایجاد محیط مساعد و مناسب و بدور از هر گونه تحریک به بی‌عفّتی و لغزش، روشنگری می‌کند که غلامان و کنیزان و کودکان شما نیز باید به هنگام ورود به خوابگاه و جایگاه استراحت مردان و زنان یا پدران و مادرانشان، با رعایت آداب و مقرّرات و کسب اجازه وارد شوند و سرزده به جایگاه خصوصی آنان در نیایند.

در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غلامان و کنیزان و کودکان نابالغ خود را فرمان دهید که وقتی می‌خواهند به اتاق خواب شما درآیند، پیش از ورود، اجازه بگیرند و هرگز سرزده به خوابگاه شما وارد نشوند.

*****

1- «کنز العرفان»، جلد 2، صفحه 225.

(صفحه 195)

به باور پاره‌ای، تنها بر غلامان لازم است که به هنگام ورود به خوابگاه خصوصی زنان و مردان اجازه بگیرند و بر کنیزان لازم نیست که به هنگام ورود به خوابگاه صاحب خویش، اجازه بخواهند.

از دو امام نور، حضرت باقر و صادق علیهماالسلام نیز چنین روایت شده است.

منظور از کودکان در آیه شریفه، آنانی هستند که قدرت تمیز و شناخت دارند.

«جُبّائی» می‌گوید:

کسب اجازه برای ورود به خوابگاه و خانه دیگران همواره بر همگان لازم است؛ مگر برای کودکان و بردگان که تنها این سه وقت باید اجازه بگیرند:

مِنْ قَبْلِ صَلوةِ الْفَجْرِ

یکی پیش از نماز بامدادی و سپیده صبح؛ چرا که در این هنگام ممکن است زن و مرد نیمه برهنه یا در حالی به استراحت پرداخته باشند که نخواهند کسی آنان را بدان گونه بنگرد.

وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ

دیگر به هنگامه نیمروز که برای آسایش و استراحت لباس رسمی را در آورده‌اید.

وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ
و دیگر به هنگامه شامگاه و پس از نماز عشا که زن و مرد به خوابگاه خویش می‌روند؛ آری، مقرّرات الهی نشانگر آن است که در این سه هنگام که هنگامه خلوت و استراحت است بردگان و کودکان باید برای ورود به خوابگاه پدر و مادر و سرور خویش اجازه بگیرند و سرزده و بدون اجازه نباید وارد شوند که خلاف آداب اسلامی و انسانی است.
در ادامه آیه شریفه به بیان روشن‌تر موضوع پرداخته و می‌فرماید:
ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ
این سه هنگام، برای شما هنگامی است که لباس عادی و رسمی خویش را وا می‌گذارید و ممکن است برخی از اندام شما پوشیده نباشد.
به باور پاره‌ای، از آنجایی که برخی از مردم با ایمان دوست می‌داشتند در این هنگام با همسران خویش در آمیزند و با غسل برای نماز حضور یابند، از این رو خدا به بردگان و کودکان دستور داد در این سه وقت بدون اجازه وارد حریم خصوصی و
(صفحه 196)
خوابگاه سرور و یا پدر و مادر خویش نگردند و برای ورود در انتظار اجازه باشند.
لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ
جز این سه هنگام، بر شما مردم با ایمان و بر بردگان و کودکان شما گناهی نیست که بدون اجازه وارد شوید.
طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ
چرا که اینان خدمتکاران شما هستند و چاره‌ای جز این ندارند که در دیگر اوقات برای خدمت به شما بدون اجازه وارد گردند و اجازه گرفتن پیاپی و هر لحظه برای آنان و خود شما دشوار است.
واژه «طَوّافُونَ» از ریشه «طَواف» به مفهوم گردش دور چیزی است؛ و در آیه، منظور، رفت و آمد بسیار برای خدمت و پذیرایی است.
در آیه دیگری نیز این واژه در همین مفهوم به کار رفته است آنجا که می‌فرماید:
یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ.(1)
بر گرد بهشتیان، پسرانی جاودانه، برای پذیرایی و خدمت، به فرمان خدا می‌چرخند.
بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ
این بردگان و کودکان با نهایت صفا و مهر بر گرد شما می‌چرخند و به شما خدمت می‌کنند؛ به بیان دیگر، جز این سه هنگامه که گفته شد، شما می‌توانید بر گرد یکدیگر با صفا و مهر بچرخید و رفت و آمد کنید و به یکدیگر خدمت نمایید و پذیرایی کنید.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ
این گونه خدا آیات و مقرّرات خود را برای شما به روشنی بیان می‌کند.
وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ.
و خدا دانا و فرزانه است.
*****
1. سوره واقعه، آیه 17.
(صفحه 197)

249. آیه (ضرورت اجازه گرفتن کودکان بالغ برای ورود به اتاق والدین)

اشاره

وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ

و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است. (59 / نور)

واژه «حُلُم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته‌اند:
«حُلُم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند. این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، وگرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصا هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد. ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران
(صفحه 198)
بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند، هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.
برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان، کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می‌دهد. این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه‌کاری‌های مربوط به

این مسأله غفلت نکرده است. کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند. این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند امروز کمتر رعایت می‌شود و با این که قرآن آن را صریحا در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است؟ گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است، حتی اگر فرضا آن را مستحب بدانیم، باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد. برخلاف آن چه برخی ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد
(صفحه 199)
کودکان به مناظری که نمی‌بایست آن را ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است. و نیز در همین‌جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود، عادت دهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، ازجمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه‌های ممیّز می‌خوابند تا آنجا که امکان دارد، پرهیز کنند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است. جالب این که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:
«اِیّاکُمْ وَ اَنْ یُجامِعَ الرَّجُلُ اِمْرَأَتَهُ وَ الصَّبِیُّ فِی الْمَهْدِ یَنْظُرُ اِلَیْهِما: مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُلُم»: به مفهوم خرد و کنایه از رشد و بلوغ آمده است.
در آیه مورد بحث، در اشاره به مقرّرات ورود و خروج کودکانی که به مرحله بلوغ و رشد رسیده‌اند می‌فرماید:
وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و هنگامی که کودکان شما به مرحله بلوغ رسیدند، باید به سان دیگران در همه اوقات از شما اجازه بگیرند آنگاه وارد حریم خصوصی شما گردند؛ درست همان‌گونه که دیگر بزرگسالان آزاد، اجازه می‌گرفتند و سرزده وارد نمی‌شدند.
کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ
خدا همان‌گونه که در این آیه، مقرّرات خود را برایتان به روشنی بیان فرمود، دیگر دستورات خود را نیز بیان خواهد کرد.
وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ. و خدا دانا و فرزانه است.
«سعید بن مُسَیِّب» می‌گوید:
انسان باید از مادر خود نیز برای ورود به اطاق خصوصی او اجازه بگیرد.
*****
1- «بحار الانوار»، جلد 103، صفحه 295.

250. آیه

اشاره

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ
و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی برآن‌ها نیست که لباس‌های (رویین) خودرا بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خودآرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند، برای آنها بهتر است و خداوند شنوا و دانا است. (60 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد، در واقع برای این استثناء، دو شرط وجود دارد؛ نخست این که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند. دیگر این که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند. روشن است که با این دو قید، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنگی و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن به چادر و روسری تعبیر کرده (اَلْجِلْبابُ وَ الْخِمارُ). در حدیثی از امام صادق در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود:
«اَلْخِمارُ وَ الْجِلْبابُ، قُلْتُ بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ؟ قالَ: بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ غَیْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزینَةٍ: منظور روسری و چادر است، راوی می‌گوید:
از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود:
در برابر هر کس که باشد، اما خودآرایی و زینت نکند».(1) در پایان آیه اضافه می‌کند:
با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ). چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است.
*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 14، کتاب النکاح، صفحه 147، باب 110.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ
و زنان سالخورده و باز نشسته‌ای که امیدی به زناشویی ندارند و بدان شور و شوقی ندارند، می‌توانند روسری خود را بردارند.
به باور پاره‌ای، منظور این است که:
آن زنانی که دیگر حائض نمی‌گردند و به مرحله‌ای رسیده‌اند که امیدی به ازدواج ندارند و به دلیل سالخوردگیِ آنان، مردها برای ازدواج با آنان بی رغبت هستند، می‌توانند پوشش خود را واگذارند.
امّا به باور پاره‌ای دیگر، چنین زنانی می‌توانند روسری و عبای خود را بردارند.
و برخی گفته‌اند که منظور این است که این زنان تنها می‌توانند آنچه را بر روی سر می‌اندازند، بردارند و بدون پوشش دست و صورت ظاهر گردند.
غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ
و این برداشتن روسری بدان شرط است، که در اندیشه جلوه‌گری و دلربایی نباشند و زیورهای خود را به نمایش نگذارند، بلکه هدف آنها این باشد که خود را از قید و بندهای سخت آزاد سازند؛ چرا که دلربایی و جلوه‌گری هم بر زنان جوان حرام است و هم بر زنان سالخورده؛ و زنان جوان دستور یافته‌اند که از روسریها و پوشش‌های ضخیم استفاده کنند تا به هیچ عنوان بدن آنان نمایان نشود.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
مرد به بدن زن خویش می‌تواند نگاه کند؛ و برادر و فرزند به زیرپوش زن می‌توانند بنگرند؛ امّا زن در برابر نامحرم، چهار لباس بپوشد که عبارتند از: زیرپوش، روسری، پیراهن و لباس سرتاسری یا چادر.
وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ
پاکدامنی و عفّت ورزیدنِ زنان سالخورده و از کار افتاده نیز به وسیله پوشیدن چادر، برایشان بهتر از کنار گذاشتن آن است، اگرچه کنار گذاشتن روسری نیز بر آنان گناهی ندارد.
وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ. و خدا سخن شما را می‌شنود و به آنچه در دل دارید داناست.
(صفحه 202)

251. آیه (خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آنها مجاز است)

اشاره

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازه خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه کنید. (61 / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می‌کردند و با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند. و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می‌دادند نه به این علت که از هم‌غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند. به هر دلیل که بود، با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه

می‌دانستند. این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و گفت:
هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم‌غذا شوند. سپس قرآن مجید اضافه می‌کند:
«بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ خانه‌های خودتان» (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ).
«یا خانه‌های پدرانتان» (أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ).
«یا خانه‌های مادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ).
«یا خانه‌های برادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ).
«یا خانه‌های خواهرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ).
«یا خانه‌های عموهایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ).
«یا خانه‌های عمه‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ).
«یا خانه‌های دایی‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ).
«یا خانه‌های خاله‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ).
«یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است» (أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ).
«یا خانه‌های دوستانتان» (أَوْ صَدِيقِكُمْ).
البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.
سپس ادامه می‌دهد: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتاتاً». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند، مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به

آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی، هر دو مجاز است.(1) بعضی نیز گفته‌اند که:
گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند وخود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقیّد گردد) آیه این قیدها را برداشت و تعلیم داد که این یک
*****
1- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 204)
سنت ستوده نیست.(1) بعضی دیگر گفته‌اند که:
جمعی مقیّد بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی برسر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.(2) مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد. سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می‌کند که:
«هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه» (فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِكُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَیِّبَةً ...). در این که منظور از این «بُیُوت» (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه‌های یازده‌گانه فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند. ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل می‌شود، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن ها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست. و اما این که منظور از «سلام کردن بر خویشتن» چیست، باز در اینجا چند تفسیر دیده می‌شود. ما فکر می‌کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن، چرا که همه این‌ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد. لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود:
«هُوَ تَسْلیمُ الرَّجُلِ عَلی اَهْلِ الْبَیْتِ حینَ یَدْخُلُ ثُمَّ یَرُدُّونَ عَلَیْهِ فَهُوَ سَلامُكُمْ عَلی اَنْفُسِكُمْ: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعا به او پاسخ می‌گویند و سلام را به خود او بازمی‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان».(3) و باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود:
«اِذا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَیْتَهُ فَاِنْ كانَ فیهِ اَحَدٌ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ وَ اِنْ لَمْ یَكُنْ فیهِ اَحَدٌ فَلْیَقُلْ اَلسَّلامُ عَلَیْنا مِنْ عِنْدِ
*****

1- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث.
2- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث.
3- «نورالثقلین»، جلد 3، صفحه 627.

رَبِّنا یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً: هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود، اگر در آنجا کسی باشد، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد، بگوید:

سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان‌گونه که خداوند در قرآن فرموده: «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً»».(1)

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها که مجموعا یازده مورد می‌شود، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود و مسلما مشروط به اجازه نیست، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیّتی ندارد. ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است، شرط می‌باشد؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می‌کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالبا رضایت حاصل است) کافی می‌شمرد. ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً اطلاق‌ها شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود. بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است، تخصیص می‌زند، ولی تکرار می‌کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آن چه در بالا ذکر شد، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده است. در روایت معتبری از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از این آیه جمله «أَوْ صَدیقِکُمْ» از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:
«هُوَ وَ اللّٰهِ الرَّجُلُ یَدْخُلَ بَیْتَ صَدیقِه فَیَأْکُلُ بِغَیْرِ اِذْنِه: به خدا قسم منظور این‌است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون

*****

1- «نورالثقلین»، جلد 3، صفحه 627.

(صفحه 206)

اجازه غذا می‌خورد».(1) روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست. در مورد «عدم اِفْساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(2) بعضی از فقهاء طعام‌های نفیس و عالی که صاحب‌خانه احیانا برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است، استثناء کرده‌اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی‌رسد. برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد 36، کتاب «جواهر الکلام» مراجعه فرمایید.

بدون شک صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان‌گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم، در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد، کافی است. لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند:
منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته‌اند:
دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند. ضمنا از این تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند، در واقع دوست نیستند. در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن راکه در حدیثی از امام صادق نقل شده، بشنویم، ایشان فرمودند:
«لا تَکُونُ الصَّداقَةُ اِلاّ بِحُدُودِها، فَمَنْ کانَتْ فیهِ هذِهِ الْحُدُودِ اَوْ شَیْءٌ مِنْها فَانْسِبْهُ اِلَی الصَّداقَةِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ شَیْءٌ مِنْها فَلا تَنْسِبْهُ اِلی شَیْءٍ مِنَ الصَّداقِةِ؛ فَاَوَّلُها اَنْ تَکُونَ سَریرَتُهُ وَ عَلانِیَتُهُ لَکَ واحِدَةً، وَ الثّانی اَنْ یَری زَیْنَکَ زَیْنَةُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَةُ، وَ
1 و 2 - «وسائل‌الشیعه»، جلد 16، صفحه 434، حدیث 1 و 4.
(صفحه 207)
الثّالَثِةُ اَنْ لا تُغَیِّرُهُ عَلَیْکَ وَ لایَةٌ وَ لامالٌ، وَ الرّابِعَةُ اَنْ لا تَمْنَعْکَ شَیْئا تَنالُهُ مَقْدُرَتُهُ، وَ الْخامِسَةُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هذِهِ الْخِصالَ اَنْ لا یُسَلِّمُکَ عِنْدَ النَّکِباتِ:
دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد، او را دوست بدان و کسی که هیچیک از این شرایط در او نیست، چیزی از دوستی در او نیست؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند، سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد، چهارم این که آن چه را در قدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند».(1)

تفسیر «ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ»

در برخی از شأن نزول‌ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان‌ها به جهاد می‌رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند، داده و حتی به آنها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آنها احیانا از ترس این که مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می‌ورزیدند. طبق این روایت منظور از «ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ» (خانه‌هایی که مالک کلیدهای آن شده‌اید) همین است.(2) ولی باتوجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه.

«تَحِیَّت» در اصل از ماده «حَیات» است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت «سَلامٌ عَلَیْکُم» یا «اَلسَّلامُ عَلَیْنا» و یا مثلاً «حَیّاکَ اللّهُ» بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند، «تحیّت» می‌گویند.
منظور از «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً

*****

1- «اصول کافی»، جلد 2، صفحه 467.
2- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

(صفحه 208)

طَیِّبَةً» این است که تحیّت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از «سَلامٌ عَلَیْکُم» این باشد که «سلام خدا بر تو باد» یا «سلامتی تو را از خدا می‌خواهم»، چرا که از نظر یک فرد موحد هر گونه دعایی بالاخره به خدا بازمی‌گردد و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبارَک) و هم پاکیزه (طَیِّبَة) است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش، از کسب اجازه برای وارد شدن به خانه‌ها و حریم خصوصی مردم سخن رفت و مقرّرات آن بیان گردید؛ اینک در باره خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها روا شمرده شده است می‌فرماید:
لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ
بر نابینا و کسی که یک یا هر دو پای او لنگ است و کسی که دستخوش بیماری است گناهی نیست.
در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور پاره‌ای، از جمله «ابن عبّاس»، منظور این است که بر شما گناهی نیست که با نابینا و لنگ و بیمار در کنار هم غذا بخورید و بر سر یک سفره بنشینید.
این بیان بدان جهت آمده است که در آن روزگاران، مردم از هم‌غذا شدن با گروه‌های سه گانه‌ای که نامشان آمد خودداری می‌کردند ...
2 امّا به باور پاره‌ای دیگر، هنگامی که مردم مسلمان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند، اجازه می‌دادند که از خوردنیهایی که در خانه‌های آنهاست بخورند؛ امّا آنان از بهره‌وری از آن غذاها خودداری می‌ورزیدند و می‌گفتند: چون صاحبان خانه‌ها حضور ندارند، ما نه به آنها وارد می‌گردیم و نه از خوردنیهای آنها بهره می‌بریم؛ از این رو این آیه فرود آمد و فرمود:
هان ای مردم! اگر چیزی از این خانه‌ها یا خانه‌های خویشاوندان خود بخورید، در این مورد بر شما گناهی نیست.
3 از دیدگاه برخی، از جمله «جُبّائی» منظور این است که:
بر نابینا و لنگ و
(صفحه 209)
بیمار گناهی نیست که به سوی میدان جهاد نروند؛ با این بیان، فراز نخست آیه بیانگر واجب نبودن جهاد بر این سه گروه است و ادامه آیه شریفه سخن جداگانه‌ای است که نکته دیگری را آغاز می‌کند.
4 امّا از دیدگاه «سعید بن جُبَیر» منظور، هم‌غذا و هم‌سفره شدن با افراد نابینا و لنگ و بیمار است؛ چرا که در آن روزگاران این گروههای سه گانه از هم‌غذا شدن با انسانهای سالم خودداری می‌کردند و این بدان دلیل بود که مردم از هم‌غذا شدن با آنان اظهار بی‌میلی و نفرت می‌کردند؛ به همین جهت در مدینه رسم بر این بود که برای آنان سفره جداگانه‌ای می‌گشودند و بدین‌سان آیه شریفه از این بیگانگی و تحقیر آنان هشدار داد و روشنگری فرمود که مردم با آنان هم غذا شوند.
5 «مُجاهِد» می‌گوید:

منظور این است که این گروه‌های سه‌گانه می‌توانند از خانه‌هایی که در آیه شریفه آمده است، غذا بخورند؛ و این آیه بدان جهت فرود آمد که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دستخوش تهیدستی و کمبود موادّ غذایی می‌شدند، افراد نابینا و بیمار و لنگ را به خانه‌های پدران و مادران و نزدیکان خودشان می‌بردند تا خود را سیر کنند؛ امّا آنان از خوردن غذاهای آن خانه‌ها خودداری می‌نمودند و می‌گفتند:
خوردن مال مردم نارواست؛ از این رو آیه شریفه به آنان روشنگری کرد که می‌توانند از این خانه‌ها غذا بخورند.
ٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ
و نیز بر شما زنان و کودکان گناهی نیست که از خانه همسران و پدرانتان که خانه خودتان می‌باشد، بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛
أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ
و نیز از خانه‌های پدرانتان؛
أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ
یا خانه‌های مادرانتان؛
أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ
(صفحه 210)
یا از خانه‌های برادرانتان؛
أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ
یا از خانه‌های خواهرانتان؛
أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ
یا از خانه‌های عموهایتان؛
أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ
یا از خانه‌های عمّه‌هایتان؛
أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ
یا از خانه‌های داییهایتان؛
أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ
یا از خانه‌های خاله‌هایتان؛
یادآوری می‌گردد که منظور از خانه‌های خودتان؛ «مِنْ بُیُوتِکُمْ» به باور پاره‌ای، خانه همسر انسان می‌باشد؛ چرا که خانه زن نیز به سان خانه خود انسان می‌باشد؛ امّا به باور پاره‌ای، منظور، خانه فرزندان می‌باشد.
و بدان جهت خانه فرزندان را، خانه پدر شمرده است که خود آنان نیز به سان دارایی و ثمره تلاش و زحمت پدر می‌باشند.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
اَنْتَ وَ مالُکَ لاَِبیکَ.(1)
تو و دارایی و ثروتت از آن پدرت می‌باشی.

و نیز آورده‌اند که فرمود:
اِنَّ اَطْیَبَ ما یَأْکُلُ الْمُؤْمِنُ کَسْبَهُ وَ اِنَّ وَلَدَهُ مِنْ کَسْبِهِ.(2)
*****
1. مُسْنَد احمد، ج 2، ص 415.
2. سُنَن‌تِرْمِذی، ج 3، ص 639/1358؛سُنَن نِسائی، ج 7، ص 241؛سُنَن ابن ماجَه، ج 2، ص 723 / 2137.

پاکیزه‌ترین چیزی که انسان با ایمان از آن بهره‌ور می‌گردد ره‌آورد کسب و کار اوست و فرزند هم به نوعی جزو ثروت و رهاورد زندگی پدر و مادر است.
و بر این اساس است که خدا به هنگام نام بردن از خانه پدر و نزدیکان، از خانه فرزندان نام نبرد.
با این بیان، از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که به انسان اجازه داده شده است که از خانه خویشاوندان نزدیک خود که بدانها اشاره رفت بدون اجازه از آنها غذا بخورد؛ این درست نظیر جریان کسی است که اگر وارد بوستان و یا باغی گردید و گرسنه بود و یا از چادر و گلّه‌ای گذشت و تشنه بود، اجازه دارد تا از میوه باغ و یا از شیر آن گوسفند بهره برد؛ چرا که این اجازه را خدا بدان دلیل داده است که مردم در تنگنا قرار نگیرند و از تنگ نظری و پستی و فرومایگی در اخلاق برکنار بمانند.
«جُبّائی» می‌گوید:
آیه مورد بحث، با این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید:
یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ إِناهُ ... (1).
هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به اتاقهای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نشوید؛ مگر آن که برای خوردن غذایی به شما اذن و اجازه داده شود؛ آن هم بی‌آنکه در انتظار آماده شدن آن غذا زودتر بروید و آنجا بنشینید ...
و نیز به وسیله این بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود:
لا یَحِلُّ مالُ امْرِیءٍ مُسْلِمٍ اِلاّ بِطیبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ.(2)
خوردن و بردن دارایی مسلمان جایز نیست جز این که با خشنودی خاطر و رضایت قلبی او باشد.
به هرحال روایات رسیده از امامان راستین در این مورد بیانگر آن است که انسان از خانه‌ها و دارایی کسانی که به آنها اشاره رفت می‌تواند بدون اسرافکاری غذا
*****
1. سوره احزاب، آیه 53.

2. سُنَن بیهقی، ج 8، ص 182؛ الفردوس، دیلمی، ج 5، ص 110، 7635.

بخورد و در این مورد نیاز به اجازه گرفتن از آنها نیست.

در ادامه آیه شریفه می‌افزاید:

أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَه

و نیز می‌توانید از خانه بردگان خویش غذا بخورید؛ چرا که خود برده و خانه و دارایی او از آنِ سرور و صاحب اوست.

به باور گروهی، منظور از «مفاتح»، نه «کلیدها»، بلکه به مفهوم گنجینه‌ها و گنجهاست؛ درست همان‌گونه که در آیه دیگری می‌فرماید:

وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ ... (1)

و گنجینه‌های غیب تنها نزد خداست ...

«ابن عبّاس» در تفسیر این جمله می‌گوید:

منظور، نه برده و صاحب آن، بلکه کسی است که وکیل و یا سرپرست از سوی مالک ثروت و یا گلّه گوسفندان است که در آن صورت می‌تواند از میوه باغ و یا شیر گوسفندان او بهره برد.

امّا به باور پاره‌ای دیگر، هرگاه کلید خانه فردی به دیگری سپرده می‌شود، وی همان گنجینه‌دار است و می‌تواند به اندازه کمی از خوردنیهای آنجا بخورد.

و از دیدگاه برخی، نیز، منظور کسی است که سرپرستی و تهیّه و نگاهداری غذاهایی به او سپرده شده است که در آن صورت می‌تواند از آن غذاها بهره‌ور گردد.

أَوْ صَدیقِکُمْ

و نیز می‌توان از خانه دوست و آشنای با صفا و راستین، بدون اجازه او غذا خورد؛ و دوست با صفا کسی است که در آشکار و نهان با انسان یکرنگ باشد؛ و واژه «صدیق» فرد یا گروه را شامل می‌گردد.

حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود:

*****

1. سوره انعام، آیه 59.

لَهُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ یَأْتی بَیْتَ صَدیقِهِ فَیَأْکُلُ طَعامَهُ بِغَیْرِ اِذْنِهِ.(1)

به خدا منظور از آن دوست، کسی است که به خانه دوست خویش وارد می‌شود و از غذای او بدون اجازه‌اش می‌خورد.

لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتَاتاً

و نیز بر شما گناهی نیست که به طور گروهی و با هم غذا بخورید و یا به صورت پراکنده و جدا جدا.

در تأویل این فراز از آیه، سه نظر آمده است:

1 گروهی از جمله «قَتادَه» آورده‌اند که:
یکی از تیره‌های «کِنانَه» رسمشان این گونه بود که تنها غذا نمی‌خوردند و گاه اتّفاق می‌افتاد که شتر خود را مدّتی نمی‌دوشیدند تا میهمانی بیاید و با او غذا بخورند؛ از این رو خدا فرمود:
می‌توانید به صورت گروهی و همراه با دیگری، یا به تنهایی غذا بخورید.
2 امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که ثروتمندان می‌توانند به صورت تنهایی غذا بخورند و می‌توانند تهیدستان را بر سر سفره و خانه خویش دعوت کنند و با هم غذا بخورند ...
3 و برخی می‌گویند در آن روزگاران رسم بود که غذا به همراه میهمان خورده شود؛ از این رو خدا فرمود می‌توانید به همراه میهمان غذا بخورید یا به صورت تنها بر سر سفره قرار گیرید.
یادآوری می‌گردد که این مفاهیم سه‌گانه چندان تفاوتی با هم ندارند.
فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ
پس هنگامی که به خانه‌ای وارد می‌گردید بر یکدیگر سلام کنید.
آیه مورد بحث نظیر این آیه است که می‌فرماید:
*****
1. سُنَن بیهقی، ج 8، ص 182؛ الفردوس، دیلمی، ج 5، ص 110.
(صفحه 214)
... أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ... (1)
و به کیفر کارتان یکدیگر را بکشید ...
امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که:
هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خانواده خویش یا دیگران سلام بگویید.
و از دیدگاه برخی، منظور این است که:
وقتی وارد مسجدی شدید، سلام کنید.
به باور ما آیه شریفه در بردارنده همه این مفاهیم و معانی می‌باشد و انسان باید به هر خانه و یا مسجدی وارد شد سلام کند.
برخی آورده‌اند که:
وقتی به خانه‌ای درآمدید که در آنجا کسی نیست، بگویید:
السّلام علی عباد اللّه الصّالحین.
و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور، سلام و درود گفتن کسی است که وارد خانه‌ای می‌شود، که باید بر ساکنان آن سلام کند و آنان نیز جواب او را بدهند؛ با این بیان، مفهوم آیه این است که:
پس هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خودتان سلام کنید.
تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً
در این مورد دو نظر آمده است:

1 به باور گروهی، منظور این است که برنامه سلام، یک برنامه خوب، خدایی و احترام‌آمیز است که اگر رواج یابد روح مهر و دوستی را در جامعه می‌دمد و باعث خیر و پاداش می‌گردد.
2 امّا به باور برخی، منظور این است که:
این نوع درود و سلام گفتن را خدا به شما آموخته است؛ چرا که عرب، پیش از این آیه می‌گفتند:
«عِمْ صَباحاً».
از دیدگاه برخی، بدان دلیل در آیه شریفه سلام به «مُبارَک» وصف شده است که، سلام در حقیقت نوعی دعاست که در حقّ طرف می‌شود تا از آفت و گرفتاری مصون بماند؛ و بدان جهت از آن به پاک و پاکیزه یاد شده است که با برخورد مهرآمیز و
*****
1. سوره نساء، آیه 66.
(صفحه 215)
توأم با احترام با یکدیگر و نثار سلام و درودی گرم، زندگی انسانها خوش و دوست‌داشتنی و انسانی می‌گردد.
كَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.
همان‌گونه که خدا این آداب زندگی انسانی و مقرّرات آن را به شما آموخت، درست همان‌گونه، آیات و نشانه‌های قدرت وصف‌ناپذیر و یکتایی خویش و دلیلهای روشن و روشنگرش را برای شما بیان می‌کند تا راه خداشناسی و خداپرستی و دینداری واقعی را بیاموزید؛ باشد که در باره دین و مقرّرات انسانساز آن خرد خویشتن را درست به کار گیرید.

پرتوی از آیه

از آیه‌ای که ترجمه و تفسیر آن گذشت می‌توان این نکات ارزشمند و زندگی‌ساز را دریافت و در پرتو آنها زندگی را گرم و پررونق ساخت:
1 از روح آیه چنین دریافت می‌شود که جدا انداختن سفره نابینا، لنگ و بیماری که خطر واگیر ندارد، کاری نادرست است؛ چرا که باعث تحقیر و اهانت و رنج آنان می‌گردد و قرآن این شیوه جاهلیّت را برافکند و نفی فرمود.
2 و نیز چنین دریافت می‌گردد که این گروه‌های سه‌گانه که هر کدام به نوعی آسیب دیده و گرفتارند، می‌توانند از خانه و زندگی پدر و مادر و نزدیکان خویش بهره‌ور گردند و بدون کسب اجازه از آنان غذا بخورند تا در تنگنا قرار نگیرند.
3 و نیز آیه شریفه نشانگر این نکته است که انسان می‌تواند از این خانه‌های یازده‌گانه‌ای که گذشت، با صفا و صمیمیّت و یکرنگی، بدون نیاز به اجازه غذا بخورد و این اجازه آیه شریفه به خاطر دمیدن روح صفا و محبّت و مهر و دوستی در دلهای خانواده‌های نزدیک و خویشاوندان و گرم کردن پیوندهای خویشاوندی است، در این موارد انسان نیاز به اجازه ندارد؛ چرا که اگر گفته شود نیاز به اجازه است، بیان این موارد یازده‌گانه بیهوده جلوه می‌کند؛ چرا که از هر خانه و از مال هر انسانی با اجازه او می‌توان بهره گرفت و این موارد خصوصیّتی ندارد.
(صفحه 216)

252. آیه (نقش دوستان خانوادگی در سرنوشت انسان)

اشاره

وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّٰالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً
و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید:
ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. (27 / فرقان)

«یَعَضُّ» از ماده «عَضّ» به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می‌رود، چنان که در فارسی نیز ضرب‌المثل است که فلان کس «انگشت حسرت به دندان می‌گزید» (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می‌شود). به راستی آن روز را باید «یَوْم الْحَسَرةِ» گفت، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (39 / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می‌بینند، در حالی که می‌توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت‌بخش مبدّل سازند. حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث دو روایت آورده‌اند که بدین صورت است:
1 «اِبْن عَبّاس» آورده است که این روایت در مورد «عُقْبة بن أبی مُعَیْط» و «اُبَیّ بن خَلَف»، دو تن از سرکردگان شرک و استبداد فرود آمد، چرا که آن دو که با یکدیگر دوستی دیرین داشتند هماره در تصمیم بر کاری بزرگ، با هم به و تبادل نظر می‌پرداختند و خشنودی و رضایت خاطر یکدیگر را بر حق و عدالت ترجیح می‌دادند که یکبار جریانی این گونه اتفاق افتاد:
(صفحه 217)
«عُقْبَة» هرگاه از سفری طولانی باز می‌گشت، سرکردگان قوم را به میهمانی فرا می‌خواند، از این رو در بازگشت از یک سفر طولانی آنان را فرا خواند و آن بار پیشوای گرانقدر توحید پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را نیز دعوت کرد.
آن حضرت با این اندیشه که فرصت خوبی برای دعوت و پیام‌رسانی خواهد داشت، به آن میهمانی رفت و زمانی که غذا آماده شد، فرمود:
«عُقْبة»!
او پاسخ داد: بفرمایید ای محمد صلی الله علیه و آله!
حضرت فرمود:
تا هنگامی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و آسمانی بودن پیام او گواهی ندهی، من از غذای تو نخواهم خورد.
او که با وجود شرک‌گرایی و بیدادگری‌اش گاه و بیگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و به همین دلیل هم آن حضرت را دعوت کرده بود، گفت: گواهی خواهم داد.
فرمود:
پس گواهی بده!
و او بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد.
این خبر داغ به سرعت به گوش دوست و هم‌پیمان وی، «اُبَیّ بن خَلَف» که آن روز حضور نداشت رسید و او پس از رساندن خویش به دوست خود، گفت:
آیا به راستی تو هم شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و رسم توحیدی و آسمانی او شده‌ای؟
«عُقْبَه» پاسخ داد: نه،
پرسید:
پس چرا چنین کردی؟

گفت:
او به خانه من آمده بود و می‌خواست غذا نخورد و من شرم کردم کسی را که دعوت کرده‌ام، بدون پذیرایی از خانه‌ام برود، به همین جهت هم ایمان آوردم تا غذا بخورد، امّا اینک گواهی خویش را پس می‌گیرم شما نیز آن را نادیده بگیر.
امّا «اُبَیّ» گفت:
من، هرگز از کار تو خشنود نخواهم گردید جز با یک شرط.
گفت کدامین شرط؟
پاسخ داد، بروی و با افکندن آب دهان به سوی محمد صلی الله علیه و آله نشان دهی که از دل به او ایمان نیاورده‌ای!
(صفحه 218)
آن عنصر بیداد پیشه پذیرفت و افزون بر چنین جنایت بزرگی، شکمبه حیوانی را نیز بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله که گویی در حال نماز بود و یا از کوچه عبور می‌کرد افکند.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به او هشدار داد که به کیفر ارتداد و این شرارت‌های گستاخانه، تو را در خارج از «مَکّه» و حرم خدا نخواهم دید، جز اینکه سرت را با شمشیر بر خواهم گرفت و همانگونه هم شد، چرا که در جنگ «بَدْر» دست و پایش را بستند و سرش را بریدند و دوست شرارت پیشه‌اش «اُبَیّ» نیز در جنگ «اُحُد» به دست توانای پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد.
«ضَحّاک» از مفسران پیشین می‌گوید:
هنگامی که آن عنصر پلید آب دهان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله افکند، آب دهانش بر چهره پلید خودش بازگشت و گونه‌هایش را سوزانید و این اثر سوزش شدید تا هنگام مرگ بر چهره‌اش بود.
با این بیان آیه مورد اشاره در مورد این عنصر پلید و کار ظالمانه‌اش فرود آمد و فرمود:
وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ ... (1)
2 امّا برخی آورده‌اند که این آیه درباره هر کفرگرا و بیدادگری که فرمانبرداری از خدا را رها کرده و از پی کفرگرایان و ظالمان برود و خشنودی خاطر آنان را بر بندگی خدا و خشنودی او برگزینند، فرود آمده است.
ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
لَیْسَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ اِلاّ وَ قَدْ نَزَلَتْ فیهِ آیَةٌ اَو آیَتانِ تَقُودُهُ إلی جَنَّةٍ اَو تَسُوقُهُ اِلی نارٍ ... (2)
هیچ فردی از شرک‌گرایان قریش نیست، جز اینکه یک و یا دو آیه در مورد آنان فرود آمده است که او را به بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد و این در

مورد آیندگان نیز جریان دارد.

*****

1. سوره فُرْقان، آیه 27.

2. بَصائِر الدَّرَجات، ج 1، ص 159، باب 11.

(صفحه 219)

ای کاش او را به دوستی بر نگرفته بودم

یکی از ویژگی‌های روز رستاخیز پدیدار شدن دریغ‌ها و حسرت‌هاست؛ به همین جهت در هفتمین آیه مورد بحث به یکی از صحنه‌های عجیب آن پرداخته و می‌فرمایند:
وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ
و روز رستاخیز، روزی است که ستمکار و بیداد پیشه، به سان «عُقْبَه» از فرط ندامت و حسرت انگشت خود را می‌گزد و بر خود می‌پیچد.
آری، این سرنوشت شوم کسانی است که برای خود دوستانی غیر از خدا بگیرند.
«عَطاء» می‌گوید:
آن روز بیدادگران به گونه‌ای دست‌های خود را گاز می‌گیرند که گوشت آنها تا مرفق ریخته می‌شود.
یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً.
در آن روز انسان بیداد پیشه می‌گوید:
ای کاش به راه سعادت‌آفرین پیامبر صلی الله علیه و آله گام سپرده و از هدایت و راهنمایی او بهره گرفته بودم.
(صفحه 220)

253. آیه

اشاره

يا وَيْلَتى لَيْتَنى لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَليلاً
ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. (28/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلیل» به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می‌شود که انسان او را مشاور خود قرار می‌دهد. روشن است که منظور از «فُلان» همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فُلان: کنایه از «مرد» و «فُلانَة» نیز کنایه از «زن» می‌باشد و هنگامی که در مورد حیوان به کار می‌رود، الف و لام بر سرش می‌آید.
ای وای بر من! کاش پیامبر را به دوستی و همنشینی برگرفته و او را فرمانبرداری نموده بودم و ای کاش شیطان و یا «عقبه» و یا هر دوست گمراه و بداندیش خود را به همنشینی نگرفته بودم. و اگر منظور از واژه ظالم هر بیدادگری باشد در آن صورت تفسیر آیه این است که:
ای کاش هر دوست و همنشینی که مرا از راه حق و عدالت به بیراهه می‌کشید، چنین کسی را به دوستی بر نگرفته بودم. و بدان دلیل واژه «فُلان» را به جای ظالمان آورده است، که اگر می‌خواست نام همه آنان، به سان فرعون، هامان، قارون، ابلیس و ... را یکی پس از دیگری بیاورد گفتار بسیار طولانی می‌شد، به همین جهت این واژه را آورد تا همه را شامل گردد.

عوامل و قالب‌های سازنده شخصیت انسان بسیار است، که از آن جمله عامل دوست و همنشین و همراه می‌باشد؛ چرا که دوست به ویژه اگر از نظر علمی و فکری و مادّی قویتر باشد، انسان را به راه دلخواه سوق می‌دهد و به تدریج در طرز تفکّر، در نگرش انسان به موضوعات گوناگون، در عواطف و احساسات و در صفات و منش او سخت نفوذ می‌کند.

*****

1. مترجم.

(صفحه 221)

این اثر گذاری و اثر پذیری تا آنجایی است که امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

وَ مَنِ اشْتَبَهَ عَلَیْکُمْ اَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دینَهُ فَانْظُرُوا اِلی خُلَطائِهِ.(1)

هرگاه در شناخت کسی دچار مشکل شدید و دین و آیین و رفتار و کردار او را نشناختید به دوستان او بنگرید ...

و نیز از حضرت سلیمان آورده‌اند که فرمود:

لا تَحْکُموا عَلی رَجُلٍ بِشَیْءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْکالِهِ و اَقْرانِهِ وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ.(2)

درباره شخصیت کسی پیش از نگرش به دوستانش داوری نکنید، چرا که انسان به وسیله دوستان و نزدیکان خویش شناخته می‌شود و به آنان و رفتار و کردار آنان نسبت داده خواهد شد.

نهمین امام نور حضرت جواد علیه‌السلام در این مورد هشدار داد که:

اِیّاکَ و مُصاحَبَةِ الشِّرّیرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یقْبَحُ اَثَرُه.(3)

هشدار از دوستی و معاشرت با بدان و شرارت پیشگان، چرا که آنان به سان شمشیر برهنه‌اند که ظاهرش می‌درخشد و برق می‌زند، امّا اثرش مرگبار است.

و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ:

اَلذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ؛

وَ کَثْرَةُ مُناقَشَةِ النِّساءِ؛

وَ مُماراةِ الأَحْمَقِ تَقُولُ وَ یَقُولُ ...

وَ مُجالَسَةُ الْمَوْتی،

*****

1. سَفینَةُ الْبِحار، ج 2، ص 27 واژه «صِدْق».

2. بِحار، ج 74، ص 197.
3. بِحار، ج 74، کتاب الْعِشْرَة، ص 198.
(صفحه 222)
وَ قیلَ لَهُ: یا رَسُولَ اللّهِ وَ مَا الْمَوْتی؟
قالَ: کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٍ.(1)
چهار چیز است که قلب انسان را می‌میراند:
این چهار عامل کشنده قلب عبارتند از:
گناه بر روی گناه،
نشست و برخاست و گفتگوی بیهوده و بسیار با زنان بیگانه،
کشمکش با عناصر سبک مغز ...
و دیگر نشست و برخاست با مردگان.
پرسیدند:
مردگان کیانند؟
فرمود:
ثروتمندان مست و مغروری که به خوشگذرانی غرق شده و خدا و ارزش‌های انسانی را فراموش می‌کنند.
*****
1. بِحار، ج 71، ص 194.
(صفحه 223)

254. آیه

اشاره

لَقَدْ أَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً
او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود
و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است.(29 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ذِکْر» در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می‌شود، بلکه هرچیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است. «خَذُول» صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخذول کننده است.

بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او، امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست معاشر است، چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می‌گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حدّ است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است:

«لا تَحْکُمُوا عَلی رَجُلٍ بِشَیْءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاَشْکالِه وَ اَقْرانِه وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود». (1)

این دوست گمراه و بیداد پیشه مرا از توجّه به قرآن که به وسیله پیامبر خدا به من رسیده بود، بازداشت و به گمراهی کشاند.
در ادامه آیه شریفه، قرآن سخن آن ظالم را رها کرده و در هشداری سخت می‌فرماید:
وَ كانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً.
و شیطان هماره فرو گذارنده و خوار کننده انسان است.
و این بیان به خاطر آن است که شیطان در دنیا انسان را به وسوسه و به گمراهی می‌کشد و در روز رستاخیز از او بیزاری می‌جوید و وی را به کیفر می‌سپارد.
*****
1- «سفينة البحار»، جلد 2، صفحه 27 (ماده صدق).

255. آیه (صفات دوازده‌گانه خانواده‌های برجسته مذهبی)

اشاره

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً
بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند). (63 / فرقان)

«هَوْنَ» مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می‌باشد. آیات 63 تا 74 دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می‌کند که بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه‌ای است از والاترین ارزش‌های انسانی. نخستین توصیفی که از «عِبادُ الرَّحْمنِ» شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی‌برد. در حدیث جالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که روزی از کوچه‌ای عبور می‌کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه‌ای است که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش مردم را متوجه خود ساخته آن‌ها را به سوی خود فراخواند و فرمود:
می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می‌دادند. فرمود:
«اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْیِهِ، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَیْهِ، اَلْمُحِرِّکُ جَنْبَیْهِ بِمِنْکَبَیْهِ الَّذی لایُرْجی خَیْرُهُ وَ لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ، فَذلِکَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًی: کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می‌کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می‌دهد (غیر از خود نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود)
(صفحه 225)
کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است». دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید:
«وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً». سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

«هَوْن»: وقار و فروتنی و در برابر تکبّر است.
در آیه شریفه از این انسان‌های شریف و فروتن به بندگان خدا تعبیر می‌کند و این بیان به منظور گرامیداشت آنان است؛ بدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می‌کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری ندارد و باید چنین باشند.
این تعبیر تشویق آمیز به سان بیان پدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسته کردارش می‌گوید:
فرزند من، آن کسی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری در پیش گیرد که من از او خشنود گردم و رفتاری درست و خدا پسندانه داشته باشد.
او بدین صورت فرزند درست کردار و خردمند خویش را تشویق می‌کند و به فرزندان وظیفه ناشناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
هُوَ الرَّجُلُ یَمْشی بِسَجِیَّتِهِ الَّتی جُبِلَ عَلَیْها لایَتَکَلَّفُ وَ لایَتَبَخْتَرُ.(1)
*****
1. بِحارالانوار، ج 24، ص 132؛ و ج 69، ص 260.
(صفحه 226)
منظور از این انسان شایسته کردار آن کسی است که بر اساس فطرت انسانی و وجدان اخلاق خویش زندگی کند و از خود بزرگی بینی و تکبر و خود کامگی بپرهیزد.
پاره‌ای می‌گویند:
منظور آیه شریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردباری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره‌سری و گستاخی دیگران وقار و شکوه معنوی خویشتن را از دست نمی‌دهند.
وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً.
و هنگامی که که عناصر و جریان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنان سخن‌ناپسندی نثار کنند، پاسخ آنان را به زشتی نمی‌دهند و دهان به سخنان ناروا نمی‌آلایند و به گناه نمی‌افتند، بلکه خدا پسندانه و انسانی به روشنگری و پاسخگویی می‌پردازند.
به باور پاره‌ای منظور این است که در برابر نادانی و گستاخی نادانان، به آنان سلام می‌گویند.
قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید:

وَ إِذا سَمِعُوا اللّغْوَ أعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالَوا لَنا أعْمالَنا وَ لَكُمْ أعْمالَكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ.(1)

و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند از آن روی بر می‌تابند و می‌گویند: عملکرد ما از آن ما و عملکرد شما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معاشرت و درگیری با نادانان نیستیم.

«قُتادَة» در این مورد آورده است که:

شیوه اخلاقی مردم توحیدگرا این بود که با عناصر نادان کشمکش نمی‌کردند.

و «اِبْن عَبّاس» می‌گوید:

آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی‌کردند و به سان آنان رفتار نمی‌نمودند.

*****

1. سوره قَصَص، آیه 55.

256. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً
آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.
(64 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سُجَّد» جمع «ساجِد» و «قِیام» جمع «قائِم» است. در این آیه به سومین ویژگی آنها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می‌کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند. (صفحه 228)

257. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً
آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند پروردگاراً عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. (65 / فرقان)
إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً
آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است. (66 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غَرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی‌گیر و پر دوام است.
چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این که آنها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می‌کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَرام»: به سخت‌ترین عذابی گفته می‌شود که از انسان گناهکار جدایی‌ناپذیر است.
و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا بر داشته و همواره می‌گویند:
پروردگارا، عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی ناپذیر است.
و می‌فرماید:
إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً
چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است.
(صفحه 229)

آیه 258.

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً
آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (67 / فرقان)

واژه «قَوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد. در تفسیر «اِسْراف» و «اِقْتار» که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی‌گردد و آن این که «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد. در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حد اعتدال شده است و آن این که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان «اقتار» و سخت‌گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قَوام» است.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای «اِسْراف» به مفهوم هزینه کردن مال و ثروت در راه گناه و نافرمانی خداست و واژه «اِقْتار» به معنای خودداری از هزینه درست و شایسته در راه حق و عدالت است.
با این بیان تفسیر آیه این است که:
بندگان خاصّ خدا کسانی هستند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیداد مصرف می‌کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عدالت خودداری می‌ورزند، بلکه آن را در راه حق هزینه می‌نمایند.
و پاره‌ای بر آنند که، واژه «اِسْراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اِقْتار» به معنای
*****
1- «تفسیر نورالثقلین»، جلد 4، صفحه 29.
(صفحه 230)
خودداری از ادای حق خداست که در این صورت تفسیر آیه این است که:
و بندگان خاص خدا، کسانی هستند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه به طور درست و بجا هزینه می‌نمایند و از آن بهره می‌برند.
«مُعاذ» در این مورد آورده است که:
سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ عَنْ ذلِکَ
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه پرسیدم، که فرمود:
مَنْ اَعْطی فی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ اَسْرَفَ، وَ مَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ.(1)
هر کس دارایی خود را در راه ستم و نافرمانی خدا هزینه کند، راه اسراف را پیموده است و هر کس از هزینه آن در راه حق و عدالت خود داری ورزد، راه «بخل» و تنگ نظری در پیش گرفته است.
و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود:
لَیْسَ فِی الْمَأْکُولِ وَ الْمَشْرُوبِ سَرَفٌ و اِنْ کَثُر.(2)
هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، گرچه زیاد هم باشد اسراف به شمار نمی‌رود.
وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً.
و شیوه هزینه مال و ثروت، شیوه‌ای میانه این دو روش ناپسند می‌باشد.
با این بیان شیوه پسندیده، نه اسراف‌کاری و ولخرجی است و نه سخت‌گیری و تنگ چشمی، بلکه روش اعتدال و میانه و پسندیده است.
و منظور از واژه «قوام» در آیه شریفه آن شیوه‌ای است که انسان را در زندگی از دیگران بی‌نیاز ساخته و به طور خودکفا استوار و سر پا دارد.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قَوام» به معنای روشن میانه است.
*****
1. تفسیر ماوَرْدی، ج 4، ص 156.
2. تفسیر تِبْیان، ج 7، ص 506.
(صفحه 231)
اَلقَوامُ هُوَ الْوَسَطُ.(1)
از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:
اَرْبَعَةٌ لایُسْتَجابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ:
رَجُلٌ فاتِحٌ فاهُ، جَالِسٌ فی بَیْتِهِ فَیَقُولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ لَهُ: أَ لَمْ آمُرُکَ بِالطَّلَب؟
وَ رَجُلٌ کَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ یَدْعُوا عَلَیْهَا، یقولُ: یَا رَبِّ اَرِحْنی مِنْهَا، فَیَقُولُ: أَ لَمْ أَجْعَلْ اَمْرَها بِیَدِکَ؟
وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَیَقُولُ: یَا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالْاِقْتِصَادِ؟
وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَیْرِ بَیِّنَةٍ فَیَقُولُ: أَلَمْ آمُرُکَ بِالشَّهَادَةِ؟ (2)
دعای چهار نیایشگر و دعاکننده پذیرفته نمی‌شود:
1 نخست آن مردی که در خانه بنشیند و دهان بگشاید و بگوید:
پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگارش می‌فرماید:
آیا به تو دستور تلاش و کوشش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟
2 و مردی که درباره زن ناسازگار و ستمکار خویش نفرین کند و بگوید:
پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسخ داده می‌شود که:
آیا کار او را به دست تو نسپردم و امکان گسستن پیوند با او را به تو ندادم؟
3 و نیز دعای مردی پذیرفته نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن گاه دست به دعا بر دارد که پروردگارا، روزیم را بده! چرا که خدا به او می‌فرماید:
آیا به تو ثروت نداده و فرمان اعتدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟
4 و دیگر مردی که مال خود را بدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهد و آن گاه که وام گیرنده نداد، دست به سوی آسمان بردارد که خدایا یاریم کن! خدا به او می‌فرماید:
آیا به تو دستور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟
*****
1. تفسیر عَیّاشی، ج 1، ص 106، ج 315.

2. کافی، ج 2، ص 37، ح 2، کتاب الدعا؛ دَعَوات راوندی، ص 33، ح 75.

(صفحه 232)

259. آیه

اشاره

وَالَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاآخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما

آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.(68 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِثْم» و «اَثام» در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی «عِبادُ الرَّحْمنِ» که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است:

«َ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَق». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت‌الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید:
وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ
بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند.
وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ
و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛
چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن
(صفحه 233)
اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و نا روا کشته و یا مرتکب زنای محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبهکاری برخاسته است، هیچ کسِ دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد.
به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید:
وَلایَزْنُونَ
بندگان خاصّ خدا دامان خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند.
از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است.
«ابن مسعود» در این مورد آورده است که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین‌تر است؟
سَألْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟
قالَ: أنْ تَجْعَلَ لِلّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ،
قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟
قالَ: تَقتُلُ وَلَدکَ مَخافَةَ أنْ یَطْعَمَ مَعَکَ،
قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟

قالَ: أنْ تَزْنِیَ حَلیلَةَ جارِکَ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَصْدیقَها وَ الّذینَ لایَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ ... (1)
آن حضرت فرمود:
این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بپنداری و در حالی
*****
1. صَحیح بُخاری، ج 6، ص 137؛ صَحیح مُسْلم، ج 1، ص 90، ح 141.

که او تو را آفریده است بر او شرک‌ورزی.
گفتم: پس از شرک‌گرایی کدامین گناه؟
فرمود:
این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشی و حق حیات او را پایمال سازی.
پرسیدم: پس از این، کدامین گناه؟
فرمود:
این که به همسر همسایه یا هر آشنا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنی و دامان آلوده سازی.
درست در این هنگام بود که خدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فروفرستادن این آیه شریفه گواهی کرد که:
وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ ...
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً.
و کسی که دست به این کارهای زشت و ظالمانه یازد با کیفری سخت رو به رو خواهد شد.
واژه «اَثام» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، امّا پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیار بدی در دوزخ می‌باشد.

260. آیه

اشاره

يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً
چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.(69/فرقان)

دراینجا دو سؤال پیش می‌آید:
نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می‌گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌اند:
منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه‌گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است.از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می‌شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می‌گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است. و اما در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی‌ایمان از دنیا رفتن می‌شود، همان‌گونه که درباره قتل نفس در ذیل 93 سوره نساء گفته‌ایم.(1) درمورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه روشنگری می‌کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفر نمی‌دهد.
وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً.
و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد.
این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه آیه شریفه بیان می‌کند متفاوت است.
*****
1- «تفسیر نمونه»، جلد 4، صفحه 68.

261. آیه (تبدیل سیئات به حسنات)

اشاره

اِلاّ مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّآتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (70 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می‌کند و به جای آن حسنات می‌نشاند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می‌کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می‌کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است. در اینجا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می‌کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی‌بینم». ابوذر می‌گوید:

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید:
إِلاَّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ
مگر کسانی که از زشتکاری خویش توبه نموده و به خدا ایمان آورده و به انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و
*****
1- «نورالثقلین»، جلد 4، صفحه 33.
(صفحه 237)
پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند.
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که:
خدا پس از توبه اینان گناهانشان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد.
دلیل این دیدگاه روایتی است از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود:
یُؤْتی بِالرَّجُلِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَیُقالُ: اِعْرِضُوا عَلَیْهِ صِغارَ ذُنُوبِهِ وَ نَحُّوا عَنْهُ کِبارَها، فَیُقالُ: عَمِلْتَ یَوْمَ کَذا ... وَ هُوَ مُقِرٌّ لا یُنْکِرُ وَ هُوَ مُشْفِقٌ مِنَ الْکَبائِرِ فَیُقالُ: اَعْطُوهُ مَکانَ کُلِّ سَیِّئَةٍ عَمَلَها حَسَنَةً فَیَقُولُ: اِنَّ لی ذُنُوباً ما اَرَاهَا هَاهُنَا ... (1)
در روز رستاخیز فردی را می‌آورند و می‌گویند:
گناهان کوچک او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید.
آن‌گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می‌گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی ...، او می‌پذیرد در حالی که دلش از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است.
سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می‌گردد می‌گوید:
خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم.
این روایت را از «اَبوذَر» آورده و افزوده‌اند که:
پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که گفتارش به این جا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندانهایش هویدا گردید.

وَ كانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحيماً.
و خدا همواره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد.
*****
1. صَحیح مُسْلم، ج 1، ص 177، ح 314.

262. آیه

اشاره

وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتاباً
و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد). (71 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَتاب» مصدر میمی به معنی توبه است و چون در اینجا مفعول مطلق است تأکید را بیان می‌کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علیّ بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد.
بنابراین منظور آیه این است که:
هر کس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد.
و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست.
یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می‌گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش ر ا به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت پر می‌کشد.
(صفحه 239)

263. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً
آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند. (72 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند:
بعضی همان‌گونه که در بالا گفتیم، شهادت «زُور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زُور» در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زُور» گفته می‌شود.
تفسیر دیگر این که:
منظور از «شهود» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی‌کنند. و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس «غناء» تفسیر شده، همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می‌گیرد. بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زُور» را محدود به «غنا» کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی‌گیرد. به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می‌دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند، چرا که حضور دراین مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید:
«إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً». در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این که «لَغْو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه‌ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب می‌کنند و از بیهوده‌گرایان و بیهوده‌کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار
(صفحه 240)
گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که بی‌اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط‌های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند وگرنه بدون شک آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت به دروغ که انحراف از راه راست و گفتار درست است «زُور» گفته می‌شود.
«لَغْو»: به هر کاری که از دیدگاه خرد، هدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود.
در آیه مورد بحث، در ترسیم نهمین ویژگی بندگان خاصّ خدا می‌فرماید:
وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ
و بندگان خاصّ خدا آن کسانی هستند که در مجالس باطل و بیهوده حضور نمی‌یابند. مجالس باطل، شامل مجالس غنا و بیهوده‌گویی و فحش نیز می‌گردد.
به باور پاره‌ای واژه «زُور» به مفهوم شرک است.
امّا به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و می‌دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجود ندارد.
و برخی بر آنند که «زُور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شریفه این است که:
بندگان خاص خدا کسانی هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند.
در این مورد آورده‌اند که:
«عُمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند.
یادآوری می‌گردد که «زُور» به مفهوم تزویر و جلوه دادن باطل و بیداد به صورت حق و عدالت است.
(صفحه 241)
وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً.
و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرند، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشنی نشان می‌دهند که از این کارها خشنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌دانند که در این کارها وارد شوند و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند.
روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهد که مقررات و شئون دینی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و ناکس نشست و برخاست کنند.
به باور پاره‌ای منظور از برخورد بزرگوارانه و بزرگ منشانه این است که وقتی به کسانی می‌رسند که به آنان زشت و ناروا می‌گویند، چشم پوشی می‌کنند و هنگامی که به کسانی می‌رسند که از آنان یاری می‌خواهند، آنان

را یاری می‌نمایند.
از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که، منظور آیه شریفه این است که:
آنان نام اعضا و اندام‌های جنسی را به اشاره و کنایه یاد می‌کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی‌گویند.
به باور ما «لَغْو» در اصل به کارهای بیهوده و بی‌فایده گفته می‌شود خواه باطل و ناپسند باشند یا نه، به همین جهت به کار آدم غافل و فراموشکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شود در حالی که کار چنین انسانی نه پسندیده است و نه ناپسند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسندیده است و یا ناپسند؟
(صفحه 242)

264. آیه (راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود)

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً
آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند.(73 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود، قبل از هرچیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوشی حساس و نکته‌شناس. و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود:
«مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا بِشَكّاكٍ: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بندگان خاص خدا آن کسانی هستند که چون به آیات و دلیل‌های یکتایی پروردگار خویش پند و اندرز داده شوند، کر و کور بر روی آنها نمی‌افتند، بلکه با چشم بینا و گوش شنوا و دل حق‌پذیر به سوی آنها روی می‌آورند و بهره معنوی می‌برند و راه می‌یابند.

«حسن» در این مورد می‌گوید:

چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند.

*****

1- «نور الثقلین»، جلد 4، صفحه 43.

265. آیه

اشاره

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً
آن‌ها هستند که می‌گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. (74 / فرقان)

«قَرَّةَ عَیْنٍ» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه «قُرّ» گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قرة عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی.
یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند.
بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش.
و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این که آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید:
«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً».
(صفحه 244)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرَّة عَیْن»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّة» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است.
«حَسَن» در این مورد می‌گوید:
چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، امّا در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند.
و می‌افزاید:
وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ
یازدهمین وصف ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که:
پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرطراوت و زیبا در آیند.
وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ اِمَاماً.
و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند.
(صفحه 245)

266. آیه (پاداش عِبادُ الرَّحْمان (خانواده‌های شاخص مذهبی)

اشاره

أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً
آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند. (75 / فرقان)
خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً
جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی. (76 / فرقان)

«غُرْفَه» از ماده «غَرْف» به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَة به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در اینجا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آنجا که «عِبادُ الرَّحْمن» با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این که می‌گوید:
این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند:
«وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آنها واز همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می‌گوید، چنان که در آیه 58 سوره یس می‌خوانیم:
«سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیم:
برای آنها سلامی
(صفحه 246)
است از سوی پروردگار رحیم» و در آیه 23 و 24 سوره یونس می‌خوانیم:
«وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما». در این که آیا «تحیّت» و «سلام» در این جا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به این که «تحیّت» در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و «سلام» از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید:

أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا

آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود.

اصل واژه «غُرْفَة» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می‌گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های پرطراوت و زیباست، درست همان‌گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می‌گویند.

وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً.

و در بهشت و غرفه‌های پرشکوه آن، فرشتگان آنان را با درود و سلام و سخنان شادی‌بخش و نوید و مژده به پاداش وصف ناپذیر خدا دیدار می‌کنند.

(صفحه 247)

267. آیه (مال و فرزندان ناصالح در روز قیامت خاصیتی برای والدین ندارند)

اشاره

وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ

و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند، شرمنده و رسوا مکن. (87 / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لا تُخْزِنى» از ماده «خِزْى» به طورى كه راغب در مفردات گويد به معنى «شكست روحى» (شرمسارى) است كه يا از ناحيه خود انسان است كه به صورت حياء مفرط جلوه‌گر مى‌شود و يا از ناحيه ديگرى است كه بر انسان تحميل مى‌كند. اين تعبير از ناحيه ابراهيم، علاوه بر اين كه درس و سرمشقى است براى ديگران، نشانه احساس مسؤوليت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان ابراهیم نیز برخاسته از اوج بندگی و فروتنی و عشق به آفریدگار توانای هستی و وا نهادن همه کارهای خود به اوست و گرنه همان‌گونه که گذشت پیامبران از مقام والای عصمت برخوردارند و گناه و لغزشی ندارند تا از بارگاه او این گونه تقاضا کنند.
(صفحه 248)

268. آیه

اشاره

يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ
در آن روزى كه مال و فرزندان سودى نمى‌بخشد. (88 / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه‌های این جهان که در رتبه‌های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید. بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه‌های مادی مسأله است، منظور این است که سرمایه‌های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی‌کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغة اللّٰه به خود می‌گیرند و «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ» محسوب می‌شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز رستاخیز، همان روز سرنوشت سازی است که نه دارایی‌های بسیار برای انسان سودی می‌بخشد و نه فرزندان بی‌شمار؛ چرا که آنها نمی‌توانند برای کسی کاری انجام دهند و کسی به وسیله آنها نمی‌تواند از کیفر کارش نجات یابد.
مگر کسانی که با قلبی پاک و پاکیزه از شرک و کفر به پیشگاه خدا بار یابند.
(صفحه 249)

269. آیه

اشاره

إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ
مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. (89 / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات‌بخش در قیامت، قلب سلیم است (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاکی، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان‌گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که:
مگر کسی که با دلی پاک و پاکیزه از گناه و تباهی وارد صحرای محشر گردد، چرا که هر گناهی با نیت قلبی انجام می‌پذیرد، و روشن است که اگر دل و قلب انسان پاک و پاکیزه باشد دیگر اعضا و اندام‌های آن به گناه آلوده نمی‌گردند.
از ششمین امام نور آورده‌اند که:
هُوَ القَلْبُ الّذی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا.(1)
منظور از قلب پاک و سالم از گناه، آن دل و قلبی است که از دنیا دوستی و دنیا طلبی به دور باشد.
و نیز بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این دیدگاه را تأیید می‌کند که فرمود:
حُبُّ الدّنیا رأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ.(2)
دوستی دنیا، سرچشمه هر گناه و لغزشی است.
*****
1. بِحارالانوار، ج 70، ص 152.
2. اِحیاءُ علوم الدین، غزالی، ج 3، ص 202؛ شُعَبُ الایمان، بیهقی، ج 7، ص 338.

270. آیه (متلاشی کردن پیوندهای خانوادگی برنامه همیشگی مستکبرین جهان است)

اشاره

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ

فرعون برتری‌جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت، او مسلما از مفسدان بود. (4 / قصص)

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیش رفت که ادعای خدایی نمود. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد؛ نخست «کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد» (وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً). همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست. فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود؛ «قِبْطِیّان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود. و «سِبْطِیّان» یعنی مهاجران بنی‌اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت‌ترین کارها بر دوش آنها بود، بی آن که بهره‌ای داشته باشند. دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی‌اسرائیل متولد می‌شوند، اگر پسر باشند، آنها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند. راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟ معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت‌المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت، خانه‌های قِبْطِیّان را سوزاند، ولی خانه‌های بنی‌اسرائیل سالم ماند. او از آگاهان و معبّران خواب، توضیح خواست، گفتند:
از این سرزمین بیت‌المقدس مردی خروج می‌کند که هلاکت مصر و حکومت
(صفحه 251)
فراعنه به دست او است.(1) و نیز نقل کرده‌اند که بعضی از کاهنان به او گفتند:
پسری در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد.(2)
و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی‌اسرائیل بگیرد. ولی قرارگرفتن جمله «یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ» بعد از «یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ»، مطالب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید:
فرعونیان برای تضعیف بنی‌اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، برای خدمتکاری زنده بگذارند. در مورد این برنامه جنایت‌بار فرعونیان داستان‌ها

گفته‌اند، بعضی می‌گویند:
فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی‌اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله‌های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند.

«شِیَع»: گروه‌ها، فرقه‌ها و دسته‌ها.
واژه «عُلُوّ» به مفهوم برتری‌جویی و بیدادگری است، چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید:
تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً ... (3)
این است سرای آخرت، که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه برتری‌جویی و بیداد را در روی زمین بخواهند و نه تبهکاری را.
در ادامه آیه مورد بحث می‌افزاید:
«قَتادَه» می‌گوید:
فرعون عنصری نژاد پرست و بیداد پیشه بود و میان فرعونیان و بنی اسرائیل بسیار تبعیض روا می‌داشت؛ گروه دوّم را به کارهای سخت وامی‌داشت و
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 7، صفحه 239.
2- «مجمع‌البیان»، جلد 7، صفحه 239.
3. سوره قَصَص، آیه 83.
(صفحه 252)
به ذلّت و حقارت می‌کشید و ضمن شهروند درجه دوم انگاشتن آنان، امکان رشد و میدان بالندگی را از آنان سلب کرده بود، امّا گروه نخست را که چاکران و طرفداران بی‌ریشه و بیداد خواهِ خودش بودند، گرامی می‌داشت و آنان را خودی و انسان‌های درجه اوّل می‌شمرد و به آنان میدان می‌داد.
به باور پاره‌ای منظور این است که، فرعون برای به ذلت کشیدن بنی اسرائیل و تحقیر بیشتر آنان، و برای اینکه به آسانی بیداد خود را بر آنان تحمیل کند، خود آنان را گروه گروه ساخته بود.
گروهی از همان توده‌های در بند را سخت به ناتوانی کشیده بود،
یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ
به گونه‌ای که پسران آنان را سر می‌برید،
وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ
و دخترانشان را زنده می‌گذاشت.
و این سیاست شوم و نسل کشی ظالمانه بدان خاطر بود که پیشگویان و کاهنان به او گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری دیده به جهان خواهد گشود که نظام استبدادی او را واژگون و فرمانروایی مطلقه‌اش را به نابودی خواهد کشید.
امّا «سُدی» می‌گوید:

فرعون در خواب دید که شعله‌های سوزان آتش از بیت المقدس زبانه کشید و آمد تا آسمان مصر را پوشاند و آن گاه فرعون و فرعونیانِ خودکامه و بیدادپیشه را سوزانید و به خانه‌های بنی اسرائیل نزدیک نشد و به آنها آسیب نرسانید.
هنگامی که از خواب بر خواست سراسیمه و ترسان دانشمندان را فراخواند و تعبیر خواب خویش را از آنان خواست.
آنان گفتند:
از این سرزمین مردی بر خواهد خاست که نابودی نظام حاکم بر کشور ما به دست او خواهد بود، و آن گاه بود که فرعون سیاست نسل کشی را در پیش گرفت.
إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.
راستی که فرعون عنصری زورگو و تبهکار بود، چرا که نافرمانی خدا پیشه ساخته و خون مردم را بر زمین می‌ریخت و حقوق و آزادی و امنیّت مردم را پایمال می‌ساخت.
(صفحه 253)

آیه 271.

اشاره

وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. (5 / فرقان)
وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ
حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها آن چه را بیم داشتند ازاین گروه، نشان دهیم. (6 / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

چه‌قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است، چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی‌اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می‌گوید:
ما می‌خواهیم چنین کنیم ...، یعنی فرعون می‌خواست بنی‌اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می‌خواستیم آنها قوی و پیروز شوند.او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد. تعبیر به «مِنَّت» به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی می‌باشد، فرق بسیار دارد. دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی‌اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها، می‌گوید:
«ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم».این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. این بشارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور.
(صفحه 254)
نمونه‌ای از تحقق این مشیات الهی، حکومت بنی‌اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کامل‌ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پابرهنه‌ها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند. سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. و نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی «ارواحنا له الفداء» است. این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد، لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم که؛ ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده‌اند.

مى‌دانيم واژه «مُسْتَضْعَف» از ماده «ضَعْف» است، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنى كسى است كه او را به ضعف كشانده‌اند و در بند و زنجير كرده‌اند. به تعبير ديگر «مُسْتَضْعَف» كسى نيست كه ضعيف و ناتوان و فاقد قدرت و نيرو باشد، مُسْتَضْعَف كسى است كه نيروهاى بالفعل و بالقوّه دارد، اما از ناحيه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولى با اين‌حال در برابر بند و زنجير كه بر دست و پاى او نهاده‌اند، ساكت و تسليم نيست، پيوسته تلاش مى‌كند تا زنجيرها را بشكند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را كوتاه سازد و آيين حق و عدالت را برپا كند. خداوند به چنين گروهى وعده يارى و حكومت در زمين داده است، نه افراد بى‌دست و پا و جبان و ترسو كه حتى حاضر نيستند فريادى بكشند، تا چه رسد به اين كه پا در ميدان مبارزه بگذارند و قربانى دهند. بنى‌اسرائيل نيز آن روز توانستند وارث حكومت فرعونيان شوند كه گرد رهبر خود موسى را گرفتند، نيروهاى خود را بسيج كردند و همه صف واحدى را تشكيل دادند، بقاياى ايمانى كه از جدشان
(صفحه 255)
ابراهيم به ارث برده بودند، با دعوت موسى تكميل و خرافات را از فكر خود زدودند و آماده قيام شدند. البته «مستضعف» انواع و اقسامى دارد؛ مستضعف «فكرى»، «فرهنگى»، «اقتصادى»، «اخلاقى» و «سياسى» و آن چه قرآن بيشتر روى آن تكيه كرده است، مستضعفين «سياسى» و «اخلاقى» مى‌باشد.
بدون شک جباران مستكبر براى تحكيم پايه‌هاى سياست جابرانه خود قبل از هرچيز سعى مى‌كنند قربانيان خود را به استضعاف فكرى و فرهنگى بكشانند، سپس به استضعاف اقتصادى، تا قدرت و توانى براى آنها باقى نماند، تا فكر قيام و گرفتن زمام حكومت را در دست و مغز خود نپرورانند.
نه تنها فرعون بود كه براى اسارت بنى‌اسرائيل مردان آنها را مى‌كشت و زنانشان را براى خدمتكارى زنده نگه مى‌داشت كه در طول تاريخ همه جباران چنين بودند و با هر وسيله نيروهاى فعال را از كار مى‌انداختند.
آن جا كه نمى‌توانستند مردان را بكشند، مردانگى را مى‌كشتند و با پخش وسايل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بى‌بند و بارى جنسى، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمى‌هاى ناسالم، روح شهامت و سلحشورى و ايمان را در آنها خفه مى‌كردند، تا بتوانند با خيالى آسوده به حكومت خودكامه خويش ادامه دهند. اما پيامبران الهى مخصوصا پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله سعى داشتند نيروهاى خفته جوانان را بيدار و آزاد سازند و

حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آنها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند. شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است، لذا نیازی به ذکر آن نمی‌بینیم.

(صفحه 256)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم اقتدار آن فرمانروای حاکم بر جامعه و تاریخ می‌فرماید:
وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ
فرعون و نظام استبدادی او بر آن بودند که بنی‌اسرائیل را بر اندازند و نابود سازند، امّا ما می‌خواستیم بر آن کسانی که در سرزمین مصر به ناتوانی کشیده شده بودند نعمتی گران ارزانی داریم!
وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
و آنان را پیشوایان راه هدایت و عدالت و راهنمایان حقیقت قرار دهیم.
«قَتاده» می‌گوید:
منظور این است که:
ما می‌خواستیم به آنان فرمانروایی ارزانی داریم.
به باور ما هر دو دیدگاه یکی است، چرا که اگر خدا به فرد و یا گروهی اقتدار و فرمانروایی داد، در حقیقت آن فرد و آن گروه را پیشوای مردم نیز قرار داده است، و آنانکه در هنگامه اقتدار و داشتن امکانات، بر بندگان خدا ستم می‌کنند و زورمداری و استبداد پیشه می‌سازند، نه حکومت و قدرتشان از سوی خداست و نه خودشان پیشوای مردم هستند، بلکه فریبه کارانی بیش نیستند که خود را نیک جلوه می‌دهند.
به هر حال، اگر دیدگاه «قَتاده» را بپذیریم، آیه مورد بحث نظیر این آیه است که در مورد خانواده ابراهیم می‌فرماید:
فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً.(1)
به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ و پر شکوهی به آنان ارزانی داشتیم.
با این بیان نظام‌ها و نظام دهندگان و فرمانروایان، دو گروهند:
*****
1. سوره نِساء، آیه 54.
(صفحه 257)
1 گروه نخست نظام‌های استبدادی و فردی، که اگر ژرف بنگریم، تنها اراده گزاف یک و یا چند عنصر خودکامه است که در این نوع نظام‌ها بر همه مردم در فرم‌های گوناگون تحمیل می‌گردد.
2 دیگر حکومت‌ها و فرمانروایان دادگر و آزادمنش و شایسته کرداری که بر اساس حق و عدالت و رعایت حقوق و آزادی و گزینش و رضایت و خواست قلبی و مشارکت و نظارت و امنیّت مردم، و طبق مقررات خداپسندانه و منصفانه به اداره جامعه می‌پردازند و گردانندگان آنها خود را

به سان فردی از آن مردم و فرمانبردار قانون می‌دانند.
حکومت‌های عادلانه پیامبران از نوع دوم هستند و تنها چنین نظام‌ها و چنین فرمانروایانی هستند که باید اطاعت شوند، نه هر فرمانروا و حکومتی. بر این اساس می‌توان گفت که امامان راستین و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمانروایان حقیقی هستند که در قلمرو امور دینی و دنیوی جامعه، پیشوا و پیشتازند و بر مردم است که از آنان پیروی نموده و آنان را الگو و سرمشق و راهنمای خویش بدانند.
وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ.
و همان مردم ناتوان و ستمدیده را میراث بر همان خودکامگان قرار دادیم و شهر و دیار و خانه و کاشانه و بوستان‌ها و دارایی‌های فرعون و فرعونیان را به آنان سپردیم.
از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود:
أَما وَ الَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها، وَ تَلا عَقیبَ ذلِکَ: وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ ... (1)
به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از آنکه در برابر ما خاندان رسالت چموشی و سرکشی کرد، سرانجام به سان شتر خشن و بداخلاقی که به فرزند خویش محبت ورزد، به سوی ما روی خواهد آورد، و در برابر ما رام خواهد شد، و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که:
وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا
*****
1. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار 209.
(صفحه 258)
فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ.(1)
در روایت دیگری در این مورد از پنجمین امام نور آورده‌اند که روزی به فرزند گرانمایه‌اش حضرت صادق علیه‌السلام نگاهی عمیق و پر راز افکند و فرمود:
هذا وَ اللّهِ مِنَ الَّذینَ قالَ اللّهُ تَعالی: وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً ... (2)
به خدای سوگند این فرزندم از همان کسانی است که خدا در مورد آنان فرموده است:
و ما می‌خواهیم بر آن کسانی که در آن سرزمین به ناتوانی کشیده شده‌اند نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان عدالت قرار دهیم ...
چهارمین امام نور در تفسیر آیه فرمود:
وَ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً، اِنَّ الاَبْرارَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ شیعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسی وَ شیعَتِهِ، وَ اِنَّ عَدُوَّنا وَ اَشْیاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ

اَشْیاعِهِ.(3)

به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نوید دهی و هشدار به مردم برانگیخت، پیشوایان و نیکان ما خاندان وحی و رسالت و شیعیان آنان، به سان موسی و پیروان اویند و دشمنان ما و پیروان آنان به سان فرعون و فرعونیان، آری، پیروزی و سرفرازی سرانجام از آن ماست.

«تَمْکین»: دادن ابزار و امکانات لازم برای انجام کار.

منظور آیه مبارکه نابودی اقتدار پوشالی و ظالمانه فرعون به دست موسی علیه‌السلام است.

«ضَحّاک» می‌گوید:

فرعون حدود چهار صد سال زندگی کرد. او فردی کوتاه قامت و چاق بود و نخستین کسی است که موهای خود را رنگ کرد، و موسی علیه‌السلام که او را به امواج نیل سپرد، و استبداد دیرپا و خشونت‌بار او را واژگون ساخت یکصد و بیست سال زیست.

*****

1. آیه 5.
2. اِرشاد مفید، ج 2، ص 180.
3. اِرشاد مفید، ج 2، ص 180.

272. آیه

اشاره

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِى الْيَمِّ وَ لا تَخافى وَ لا تَحْزَنى إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ
ما به مادر موسى الهام كرديم كه او را شيرده و هنگامى كه بر او ترسيدى، وى را در دريا(ىِ نيل) بيفكن و نترس و غمگين مباش كه ما او را به تو باز مى‌گردانيم و او را از رسولانش قرار مى‌دهيم.
(7 / قصص)

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعا خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده‌اش چنین است؛
دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی‌اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله‌های فرعونی مراقب زنان باردار بنی‌اسرائیل بودند. در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت:
ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم. هنگامی که موسی تولد یافت، از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت. زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت:
من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد. قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و
(صفحه 260)
مادر دستپاچه شد، آن چنان که نمی‌دانست چه کند؟ در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند:
این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت:
او دوست من است، برای دیدار من آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت:
نوزاد کجا است؟ او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد. اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و

شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می‌کرد، ولی با این‌حال از آن احساس آرامش نمود. این یک مأموریت الهی است که به هرحال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد. به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد. نجار گفت:
با این اوصاف که می‌گویی، صندوق را برای چه می‌خواهی؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که؛ من از بنی‌اسرائیلم، نوزاد پسری دارم و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم. نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می‌کرد و می‌خواست با علایم، مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند. هنگامی که بیرون آمد، حال عادی خود را بازیافت، این ماجرا تکرار شد و
(صفحه 261)
در نتیجه فهمید در اینجا یک سرّ الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد. شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود. هوا کمی روشن شده بود. مادر، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی موج نهاد. امواج خروشان نیل، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می‌نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می‌کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می‌کشید و همه چیز فاش می‌شد. این‌ها همه از یک سو. اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود؟ در اخبار آمده؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می‌برد، فرعون دست به دامن اطباء زد، نتیجه‌ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند:
ای فرعون! ما پیش‌بینی می‌کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می‌یابد. فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرایی بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد. دستور داد مأمورین فورا به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست. صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند در

آن را بگشایند، آری می‌بایست درِ صندوق نجات موسی، به دست فرعونَ گشوده شود و گشوده شد. هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت. اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم.
(صفحه 262)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در دوّمین فراز از سرگذشت الهام بخش موسی، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که چگونه فرعون و فرعونیان را در پرتو قدرت و حکمت خویش نابود و موسی را به پیروزی و سرفرازی راه نمود.
نخست می‌فرماید:
وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ
و ما به مادر ارجمند موسی الهام کردیم که کودک خویش را تا زمانی که برجانش نگران نیستی شیرده!
در آیه شریفه در مورد این بانوی با ایمان به وحی تعبیر می‌گردد، امّا این وحی با آن وحی و پیامی که به پیامبران می‌رسد یکسان نیست، بلکه این نوعی الهام و به دل انداختن و به قلب افکندن چیزی است که مورد نظر است و باید انجام شود.
به باور پاره‌ای این پیام را فرشته وحی بر مادر موسی فرود آورد.
امّا به باور برخی دیگر او خواب دید و دانشمندان بنی اسرائیل خوابش را تعبیر کردند.
فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ
امّا هنگامی که بر جان کودک نگران شدی و ترسیدی که جاسوسان و مأموران اطلاعاتی استبداد حاکم او را بکشند، وی را به دریای نیل بیفکن!
وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ.
و از دژخیمان فرعون مترس و از دوری او اندوه به دل راه مده، چرا که ما به زودی او را در اوج سلامت و نشاط به تو باز می‌گردانیم، و او را یکی از پیام‌آوران خویش خواهیم ساخت.
در این آیه شریفه دو فرمان، و دو هشدار، و دو نوید جانبخش از آینده در مورد پیروزی و سرفرازی موسی است.
(صفحه 263)
در مورد آیه شریفه و فصاحت و زیبایی واژه و قالب و محتوای آن آورده‌اند که:
ادیب و دانشوری از بانویی عرب سروده‌هایی زیبا و بسیار رسا و آکنده از فصاحت و بلاغت شنید و او را تحسین کرد که چقدر فصیح و بلیغ است!
او گفت:
فصاحت و زیبایی قالب و محتوا، ویژه قرآن شریف است نه دیگر سخنان، و آن گاه به تلاوت همین آیه شگفت‌انگیز پرداخت.

«وَهَب» در این مورد آورده است که:
زمانی که مادر موسی باردار گردید، به خواست آفریدگار هستی و با الهام از سوی او، موضوع را پوشیده داشت و هیچ کس از آن آگاهی نیافت، چرا که تدبیر خدا بر این بود که به وسیله این کودک گرانقدر بر بنی‌اسرائیل منّت گذارد و آنان را از اسارت و بیداد استبداد حاکم نجات بخشد.
در همان سالِ طلوع خورشید وجود موسی، فرعون پیش از آن رویداد بزرگ زنان و دختران جاسوس و کسانی را که در رشته بارداری زنان و مامایی تخصص داشتند، همه را فرا خواند و به آنان سخت دستور داد که زنان بنی‌اسرائیل را بازرسی بدنی کنند تا باردار بودن کسی از آنان بر دستگاه اطلاعاتی حاکم پوشیده نماند.
درست در همان بحران مادر موسی به او باردار گردید، امّا به خواست خدا، نه آثاری در شکم او پدیدار گردید و نه تغییری در رنگ چهره و نه سینه‌هایش! از این‌رو قابله‌ها چیزی نفهمیدند.
شب ولادت موسی رسید و مادرش به همراه خواهرش «مریم» بود و دیگر کسی در آنجا نبود. موسی به آسانی دیده به جهان گشود و خدا به مادرش الهام کرد که فرزند دلبندش را شیر دهد، و درمورد او دل قوی دارد و نگران نشود!
مادر موسی سه ماه کودکش را شیر داد، و در این مدت سبک نگاهداری او و رفتار کودک به گونه‌ای بود که نه کسی به مادر شدن او پی برد و نه صدای گریه‌ای از کودک
(صفحه 264)
نیل به گوش کسی رسید. و زمانی که بر جان او نگران شد، بی‌درنگ به الهامی از سوی خدا صندوقی ساخت و کودک خویش را در درون آن قرار داد و شبانه کنار نیل آمد و آن کودک را به امواج خروشان آبها سپرد.

«ابن عبّاس» در مورد این رویداد شگفت‌آور آورده است که:
هنگامی که ولادت موسی نزدیک شد، زن مامایی که بر او گماشته شده بود، پیش آمد و به سان خواهری مهربان بر مادر موسی کمک کرد تا کودک به دنیا آمد؛ آن گاه در پیشانی آن نوزاد پر معنویت فروغی دید که سراپایش به لرزه آمد و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر مهر و عشق آن نوزاد را در دل احساس کرد.
رو به مادر نمود و گفت:
بانوی عزیز! من جاسوس دستگاه دوزخی فرعون هستم، مأموریت من کشتن این کودک است، امّا اینک احساس می‌کنم که او محبوب‌ترین پدیده زندگی من است و نمی‌دانم چه رازی است که خدا عشق او را در گستره قلب من افکنده است، من کاری با او ندارم و تو او را از خطرات حفظ کن!
پس از مأموریت آن زن، دیگر جاسوسان متوجّه ولادت موسی شدند و برای پی بردن به رازی که در آن خانه بود، ناگاه به آنجا یورش بردند، امّا خواهر موسی، مریم لحظاتی پیش از رسیدن آنان جریان را به مادر گزارش کرد و مادر نگران و وحشت زده کودک را به خواست خدا در پارچه‌ای قرارداد در تنور نهان کرد.
جاسوسان به خانه هجوم آوردند و همه جا را گشتند، امّا اثری از کودک نیافتند و تنور را نیز روشن و آکنده از آتش دیدند.
مادر موسی را مورد معاینه قرار دادند، امّا نه در سینه‌هایش اثری از شیر بود و نه در رنگ چهره‌اش نشانی از ولادت کودک در خانه او.
سرافکنده و رسوا خانه را ترک کردند و مادرِ نگران بر سر تنور دوید امّا خدای را که آفریدگارش آتش سوزان را بر موسی سرد و سلامت ساخته بود!
(صفحه 265)
راستی که شگفت از این تدبیر!

مادر از آنجایی که روند کار دستگاه بیداد را می‌دید و قربانیان بی‌گناه و معصوم آن را که نوزادان بنی‌اسرائیل بودند نظاره می‌کرد و می‌گریست، سخت بر جان موسی نگران گردید، از این رو به الهام از سوی خدا بر آن شد تا کشتی کوچکی برای او فراهم آورد و او را به آب نیل بسپارد!
نزد نجّار رفت، و خواسته خود را طرح کرد.
نجّار از او پرسید که صندوقی با این مشخّصات برای چه کاری می‌خواهد؟
و آن بانو که راستی و راستگویی را دوست می‌داشت، و از دروغ نفرت داشت حقیقت را با او در میان گذاشت.
نجّارِ خیره‌سر، آن صندوق را ساخت و به آن بانو فروخت، امّا پس از دریافت پول آن بی‌درنگ به سوی جاسوسان فرعون رفت تا جریان را گزارش کند، ولی از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از رفتن به سوی مأموران هرچه تلاش کرد جز بر حماقت و کودنی خویش نیفزود و نتوانست چیزی به آنان بفهماند.
او بازگشت و در مغازه و کارگاهش به کار خود پرداخت و دگرباره دید زبانش گویا شد!
بار دیگر به سوی مأموران فرعون رفت، امّا بازهم زبان، توان حرکت را از دست داد!
تا سه بار این رویداد شگفت‌آور تکرار گردید و او دریافت که این موضوع، یک رویداد عادی نیست، بلکه جریانی شگفت‌انگیز و معجزه آساست و دست توانایی در تدبیر آن است، از این رو از کار خویش پشیمان گردید و موضوع را گزارش نکرد!
(صفحه 266)

273. آیه (موسی در آغوش فرعون)

اشاره

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئينَ

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند)خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (8 / قصص)

«اِلْتَقَطَ» از ماده «اِلْتِقاط» در اصل به معنی بی‌تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می‌باشد و این که به اشیاء گم‌شده‌ای که انسان پیدا می‌کند، «لُقَطَة» می‌گویند، نیز به همین جهت است. بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند. اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب، «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می‌خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی‌اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می‌کند که همان کسی را که این‌همه مقدمات برای نابودی او است، چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند. ضمنا تعبیر به «آلُ فِرْعَوْنَ» نشان می‌دهد که نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب، شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند. و در پایان آیه اضافه می‌کند:
«إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ». چه خطایی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم اللّٰه را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت:
بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید.
(صفحه 267)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم فراز دیگری از این داستان می‌فرماید:
فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ
سر انجام آن کودک آسمانی به دریا افکنده شد، و خاندان فرعون او را بر امواج آبها یافتند و با گرفتن کشتی کوچک وی، آن را به کاخ فرعون بردند، و پس از گشوده شدن صندوق، کودکی تماشایی در آن دیدند!
لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً
تا برای آنان دشمنی سرسخت و مایه اندوهی سنگین باشد.
و همان‌گونه که خدا خواسته بود آن کودک باعث نگرانی و اندوه آنان گردید و سرانجام به دشمنی با استبداد و خودکامگی و اصلاح جامعه از سرکوب و بیداد و بت‌سازی و زورمداری برخاست.
إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ.
چرا که فرعون و هامان و سپاهیان‌شان مردمی گناهکار و خطاکار بودند.
(صفحه 268)

274. آیه

اشاره

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لى وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ

همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت:

او را نکشید، نورچشم من و شما است، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پرورانند). (9 / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به نظر می‌رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل، دریافته بود که این نوزاد از بنی‌اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی‌اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش درباره نوزادان بنی‌اسرائیل در این مورد شد. اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند:
دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود. اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی، غالبا پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد. و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن‌تر خواهد شد. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می‌گوید:
«وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ».
آن‌ها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ‌کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست.
(صفحه 269)

قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید.
قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند. و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت؛ قابله موسی از قبطیان بود. سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود. گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند. باز کننده درِ صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود. و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون‌شکن، همان کاخ فرعون بود. و این است قدرت‌نمایی پروردگار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرانجام آن صندوق به نیل سپرده شد و رود نیل که از سوی آفریدگارش فرمان داشت، آن کشتی کوچک را به کاخ فرعون راه نمود و آنجا آن را از آب بر گرفتند. به دستور فرعون در صندوق را گشودند و با شگفتی بسیار با کودکی به سان پاره ماه روبرو شدند و همسر فرعون با دیدن آن کودک، به گونه‌ای، خدا مهر و محبت آن نوزاد را در گستره دلش افکند که به سان مادری پرمهر و پرشور به او دل بست.
مفسّران و مورّخان آورده‌اند که:
بانوی کاخ ریشه و تبارش به بنی اسرائیل می‌رسید و زنی زیبا چهره و درست‌اندیش و از تبار پیامبران بود.
او در زندگی به مردم با ایمان مهر می‌ورزید و به محرومان انفاق می‌کرد و از نظر اندیشه و عقیده و عملکرد با فرعون ناهماهنگ بود.
(صفحه 270)
درست به همین دلیل است که وقتی چشم فرعون به آن کودک افتاد، خشمگین گردید و فریاد بر آورد که چگونه این کودک از چشم دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی ما به دور مانده و نجات یافته است؟ و آن گاه بی‌درنگ فرمان اعدام او را صادر کرد، امّا «آسیه» گفت:
فرعون! تو فرمان داده‌ای که کودکان و نوزادانی که امسال ولادت یافته‌اند بکشند، مگر نمی‌بینی که این کودک فراتر از یک سال دارد؟ نه، نباید او کشته شود! او را واگذار تا مایه روشنی چشم ما باشد!
در این مورد سوّمین آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ
و زن فرعون گفت:
هان ای فرعون! این کودک محبوب را واگذار که به باور من او نور چشمی برای من و برای تو خواهد بود!
عَسی أَنْ يَنْفَعَنا
امید که برای ما سود بخش افتد.
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً
یا او را به فرزندی خویش بر گیریم.
بدان دلیل بانوی کاخ چنین گفت که فرعون فرزند نداشت و آن زن هوشمند و خیرخواه بر آن شد تا از آن راه ظریف و دقیق طمع آن دیکتاتور خونخوار را برانگیزد و موسی را نجات دهد!
«ابن عبّاس» می‌گوید:
دستگاه اطلاعاتی و دژخیمان آن پس از آگاهی از موضوع، برای کشتن آن

کودک آمدند، امّا بانوی کاخ آنان را راند و از کشتن آن کودک بازداشت و از فرعون خواست تا اجازه دهد آن کودک محبوب را رها کنند و بروند و بگذارند تا او مایه روشنی چشم او و فرعون گردد.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
وَ الَّذی یُحْلَفُ بِهِ لَوْ اَقَرَّ فِرْعَوْنُ بِاَنْ یَکُونَ لَهُ قُرَّةُ عَیْنٍ کَما اَقَرَّتِ امْرَأَتُهُ لَهَداهُ اللّهُ بِهِ کَما هَداها وَ لکِنَّهُ اَبی لِلشَّقاءِ الَّذی کَتَبَهُ اللّهُ عَلَیْهِ.(1)
*****
1. تفسیر فُرات کوفی، 314، 421.

سوگند به آن قدرتی که به او سوگند یاد می‌شود، اگر فرعون نیز همانند آن بانو، «موسی» را مایه روشنی چشم خود می‌شناخت، خدا به برکت او، وی را هدایت می‌کرد و به سان همسرش به راه حق گام می‌نهاد، امّا او به خاطر بداندیشی و شقاوتی که داشت از پذیرش آن موضوع سرباز زد و تنها برای خشنودی خاطر زن خود از کشتن موسی گذشت.
وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.
و فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که سرانجام به دست همین کودک به کیفر خشونت و بیداد خود خواهند رسید!
به باور پاره‌ای منظور این است که:
آنان نمی‌دانستند که از پی آن کسی که هستند و برای کشتن او هزاران کودک بی‌گناه را به خاک و خون کشیده‌اند، همین کودک است!

275. آیه (ضرورت کنترل احساسات خانوادگی در مصالح اجتماعی)

اشاره

وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً إِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

قلب مادر موسی بی‌تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب اورا به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. (10 / قصص)

واژه «فارِغ» به معنی بی‌تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است. «رَبَطْنا» از ماده «رَبْط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رِباط» می‌گویند و سپس به معنی وسیع‌تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبْط قَلْب» در این‌جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند. مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود. نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند. نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد. این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می‌کند، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد. اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می‌بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی‌گردد و پیامبر می‌شود.
(صفحه 273)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:
وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً
و دل مادر موسی پس از الهام ما، جز از یاد و حال موسی، از همه چیز آسوده بود.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
و دل مادر موسی از نگرانی و اندوه آسوده بود، چرا که اطمینان داشت که وعده پروردگارش حق است و فرزندش نجات خواهد یافت.
امّا به باور پاره‌ای دیگر از شدّت نگرانی و هراس وعده خدا را از یاد برده بود!
إِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها
اگر ما قلب او را به نیروی یقین و شکیبایی، استواری و آرامش نبخشیده بودیم، نزدیک بود که از فشار اندوه و نگرانی در مورد سرنوشت فرزندش ناله و فریاد سر دهد.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
او از تماشای منظره صندوق بر امواج خروشان آب نزدیک بود فریاد و ناله سر دهد، امّا ما دل طوفان زده‌اش را آرامش و شکیبایی بخشیدیم.
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که:
اگر ما قلب مادر موسی را شکیبایی و استواری نبخشیده بودیم چیزی نمانده بود که وقتی از سوی فرعونیان برای شیردادن کودک احضار شد، از شدت شادمانی فریاد بر آورد که:
من مادر او هستم!
و برخی نیز بر آنند که:
نزدیک بود الهام خدا و پیام او به خودش را آشکار سازد.
لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ.
این تدبیر ما، در مورد مادر موسی بدان دلیل بود که می‌خواستیم او از ایمان آوردگان راستین باشد و با تصدیق وعده و نوید ما، به وحی و پیام ما اعتماد کند.
(صفحه 274)

276. آیه

اشاره

وَ قالَتْ لِاُخْتِهِ قُصّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ
مادر به خواهر او گفت:
وضع حال او را پی‌گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، در حالی که آنها بی‌خبر بودند. (11 / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُصّيهِ» از ماده «قَصّ» به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان، «قِصَّة» می‌گویند، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون درآن پی‌گیری می‌شود. بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل، ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می‌کرد، رهایی یافت.

«قَصّ»: به پی‌جویی نمودن، و دنبال کردن کار یا کسی گفته می‌شود.
«بَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ»: او را از راه دور از حال آن کودک پرشکوه آگاه ساختیم.
و ما او را به مادرش بازگرداندیم.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ
مادر موسی به دختر خود که خواهر او بود، گفت:
از پی آن صندوق و سرنشین آن کشتی کوچک برو و از حال و سرنوشت او جستجو کن و ببین کارش به کجا می‌انجامد.
فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ و آن خواهر هوشمند از پی موسی رفت و دید که فرعونیان صندوق را از امواج نیل بر گرفته و موسی را از درون آن بیرون آورده و شگفت زده در مورد او گفتگو می‌کنند، و این دختر هوشمند و زیرک از دور آنان را زیر نظر گرفت و به تماشای آنان پرداخت.
وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ. امّا فرعونیان راز خانواده موسی را در نمی‌یافتند و نمی‌دانستند که آن دخترک، خواهر این کودک است.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
و آنان نمی‌دانستند که آن دخترک هوشمند در پی آگاهی از سرنوشت همان کودک اسرارآمیز است.
این جمله در آیه دهم نیز آمده است و به نظر می‌رسد این تکرار پر معنا نشانگر این نکته است که اگر فرعون همان‌گونه که به دروغ ادعا می‌کرد، خدایگان مردم بود، باید از این رازها آگاه و این امور را می‌دانست و در می‌یافت که چه می‌کند؟!
(صفحه 275)

آیه 277.

اشاره

وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ

ما همه زنان شيرده را از قبل بر او تحريم كرديم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خواهرش (كه بى‌تابى مأموران براى پيدا كردن دايه را مشاهده كرد) گفت:

آيا شما را به خانواده‌اى راهنمايى كنم كه مى‌توانند اين نوزاد را كفالت كنند و خيرخواه او هستند؟ (12 / قصص)

«مَراضع» جمع «مُرْضِع» به معنی زن شیرده است. طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می‌گذرد، گرسنه می‌شود، گریه و بی‌تابی می‌کند، باید دایه‌ای برای او جستجو کرد، خصوصا این که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می‌دارد. مأموران حرکت کرده و در به در دنبال دایه می‌گردند، اما عجیب این که پستان هیچ دایه‌ای را نمی‌گیرد. شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می‌کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند، گویی می‌خواهد خود را از دامان دایه‌ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه‌ها را بر او حرام کرده بود. کودک لحظه به لحظه گرسنه‌تر و بی‌تاب‌تر می‌شود، پی‌درپی گریه می‌کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می‌پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی‌آورد. مأمورین بر تلاش خود می‌افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دوری به دختری برمی‌خورند که می‌گوید:
من زنی از بنی‌اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پر محبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد. مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیره جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصا مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند. در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان
(صفحه 276)
وزیر فرعون گفت:
من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این‌همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت:
ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران‌قیمتی به او دادند.(1) در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود:
«سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَراضِع»: این واژه جمع «مُرْضِعَه» به مفهوم دایه و زن شیرده می‌باشد و جمع آن نیز به مفهوم زنان شیرده و پرستار کودک آمده است.
«نُصْح»: کاری که از روی راستی و اخلاص و خیرخواهی انجام شود.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ
و هر بانوی شیردهی را آوردند، آن کودک شگفت‌انگیز پستان به دهان نگرفت و شیر نخورد؛ چرا که خدا از پیش او را از خوردن شیر این زنان بازداشته و دشمنی آنان را بر دل او افکنده بود.
یادآوری می‌گردد که تحریم در آیه شریفه به مفهوم هشدار و نهی از انجام نیست، بلکه به مفهوم بازداشتن عملی است.
فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ
خواهر موسی به آرامی خودش را به آنان نزدیک ساخت و گفت:
آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راه نمایم که پرستاری و تربیت این کودک را برای شما بر عهده گیرد؟
*****
1. «تفسیر فخر رازی»، جلد 24، صفحه 231.
(صفحه 277)
این آیه نشانگر آن است که در این مرحله دیگر آفریدگار هستی بذر محبت موسی را در گستره دل فرعون افکنده بود و او به خاطر این مهر و محبت بود که زنان شیرده را برای پرستاری و تغذیه او گردآوری می‌کرد و در تلاش بود که آن کودک محبوب گرسنه نماند و او نیز به تدبیر گرداننده هستی پستان هیچ زنی را نمی‌گرفت.
آری، در آن شرایط بود که خواهر هوشمند موسی با دیدن بی‌تابی و دلسوزی و مهر عجیب خاندان فرعون به آن کودک، جرئت یافت تا به آنان نزدیک شود و با ظرافت به آنان بگوید:
آیا می‌خواهند خانواده‌ای با تدبیر و دلسوز را نشان دهد تا آن کودک را برای آنان نگهداری و پرستاری کند؟!
وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ.
در مورد این جمله دو نظر آمده است:
1 به باور برخی منظور این است که:
و فرعون و خاندانش خیرخواه موسی شده بودند و برای نجات او و فراهم آمدن غذا و آرامش او سخت خیرخواهی و کوشش می‌کردند.
2 امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است و آن خانواده‌ای که پرستاری

کودک را به عهده می‌گیرند، خیرخواه او باشند، که در این صورت ادامه گفتار آن دختر هوشمند است.
پاره‌ای آورده‌اند که:
وقتی خواهر موسی چنین پیشنهادی را مطرح ساخت، هامان گفت:
این دختر، این کودک و خاندانش را می‌شناسد، بنابراین باید این راز را برای ما باز گوید، امّا او گفت:
منظور من این است که خانواده‌ای که می‌تواند این کودک را برای دستگاه فرعون پرستاری کند، از دوستداران و هواخواهان فرعون است.
(صفحه 278)

278. آیه (بازگشت موسی به آغوش مادر)

اشاره

فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ
ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده‌الهی حق است، ولی اکثر آنها نمی‌دانند. (13 / قصص)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این‌که؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می‌آمد و به او شیر می‌داد؟ دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول، منطقی‌تر به نظر می‌آید. و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می‌داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته‌اند:
بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در اینجا داستان‌های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده‌اند که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت:
«أَ لَمْ نُرَبِّکَ فینا وَلیداً وَ لَبِثْتَ فینا مِنْ عُمُرِکَ سِنینَ: آیا تو را در کودکی در دامان پرمهر خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نبودی»؟ (18 / شعراء) نشان می‌دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال‌هایی در آنجا درنگ نموده است. از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می‌شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که
(صفحه 279)
یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:
فَرَدَدْناهُ إِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ
سرانجام موسی را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش به دیدن او روشن شود و از دوری او اندوه زده و نگران نگردد.
پس از پاسخ مساعد دادن خاندان فرعون به پیشنهاد خواهر موسی، او نزد مادر شتافت و او را به دربار برد.
آن کودک اسرارآمیز، بوی آشنا به مشامش رسید و به لطف خدا دریافت که مادرش آمده است، از این‌رو پستان او را گرفت و به نوشیدن شیرش پرداخت و سر و صدای او به آرامش تبدیل گردید!
فرعون شگفت زده گردید و رو به مادر موسی کرد و گفت:
این چه رازی است که این کودک تنها شیر تو را می‌خورد و سینه دیگری را بر دهان نمی‌گیرد؟
آن بانوی خردمند گفت:
شاید بدان دلیل باشد که من دارای شیری پاک و گوارا و بدنی خوشبو هستم و هر کودکی را بیاورند، شیر مرا می‌خورد.
فرعون شادمان گردید و کودک به او سپرده شد!
وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ
و این تدبیر بخاطر آن بود تا مادر موسی بداند که وعده خدا حق است.
منظور از وعده پروردگار همان چیزی است که در آیه هفتم همین سوره آمده است.
وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ.
امّا بیشتر آنان نمی‌دانستند که خدا به وعده و نوید خویش جامه عمل پوشانده و آن را تحقّق بخشیده است.
*****
1- «نورالثقلین»، جلد 4، صفحه 117.
(صفحه 280)

279. آیه

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ
هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.(14 / قصص)

«اَشُدّ» از ماده «شِدَّت» به معنی نیرومند شدن و «اِسْتَوی» از ماده «اِسْتِواء» به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است.
در این که میان این دو چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند؛ بعضی گفته‌اند «بُلوغ اَشُدّ» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالبا در سن 18 سالگی است و «اِسْتِواء» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می‌شود. بعضی دیگر «بلوغ اَشُد» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته‌اند. در حدیثی از امام صادق که در کتاب «معانی الاخبار» نقل شده، می‌خوانیم:
««اَشُد» 18 سالگی است و «استواء» زمانی است که محاسن بیرون آید». در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن باتوجه به معنی لغوی این دو واژه، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می‌شود. فرق میان «حُکْم» و «عِلْم» ممکن است این باشد که «حُکْم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «عِلْمِ» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد. تعبیر «کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ» به خوبی نشان می‌دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن‌بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی‌آید که موسی در همان کاخ فرعون
(صفحه 281)
که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آنجا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می‌شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ترسیم فراز دیگری از این داستان انسان‌ساز می‌فرماید:
وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً
و هنگامی که موسی رشد کرد و به اوج نیرومندی و کمال رسید، به او دانش و فرزانگی گسترده‌ای ارزانی داشتیم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
و هنگامی که او به چهل سالگی رسید، به او فرزانگی و دانشی ژرف ارزانی داشتیم. با این بیان آن حضرت پیش از انگیزش به رسالت و پیامبری دارای دانش و حکمت بسیار بود.
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از دانش و حکمت، همان مقام والای رسالت و پیامبری است که به او ارزانی گردید.
وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.
و ما نیکو کرداران روزگار را این گونه پاداش می‌دهیم.
(صفحه 282)

280. آیه (حیا و عفاف دختران موجب نزول برکات الهی برای آنهاست)

اشاره

وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقى حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ
و هنگامى كه به موسى (چاه) آب مدين رسيد، گروهى از مردم را در آنجا ديد كه چهارپايان خودرا سيراب مى‌كنند و در كنار آنها دو زن را ديد كه مراقب گوسفندان خويشند (و به چاه نزديک نمى‌شوند، موسى) به آنها گفت:
كار شما چيست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمى‌دهيد؟) گفتند:
ما آنها را آب نمى‌دهيم تا چوپان‌ها همگى خارج شوند و پدر ما پيرمرد مسنى است.
(قصص/23)

«تَذوُدانِ» از ماده «ذَوْد» به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود. «خَطْب» به معنی کار و مقصود و منظور است. «یُصْدِرَ» از ماده «صَدَر» به معنی خارج شدن از آبگاه است و «رِعاء» جمع «راعی» به معنی چوپان است. در اینجا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدْیَن است ... این جوان پاکباز چندین روز در راه بود، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند، گفته‌اند:
هشت روز در راه بود، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد. برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می‌نمود و در برابر این‌همه مشکلات و ناراحتی‌ها، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهایی یافته است. کم‌کم دورنمای «مَدْیَن» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید این‌ها شبان‌هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان، اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند. «و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند».
(صفحه 283)
وضع این دختران با عفت که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت:
کار شما چیست»؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند. دختران در پاسخ او «گفتند:
ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی‌مانده آب استفاده کنیم. و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف، آنها را به دنبال این کار فرستاده، افزودند:
«پدر ما پیرمرد مسنّی است»، پیرمردی شکسته و سالخورده، نه خود او

قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم، چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ
هنگامی که به مَدْیَن و بر سر چاه‌های آنجا رسید گروهی از چوپان‌ها را نگریست که گوسفندان خود را آب می‌دادند.
وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ
و پایین‌تر از آنان، دو بانوی با شخصیت و با وقار و خوش فکر را دید که گوسفندان‌شان را از نزدیک شدن به آب باز می‌داشتند.
(صفحه 284)
به باور برخی منظور این است که:
دیگران را از نزدیک شدن به گوسفندان‌شان باز می‌داشتند. و به باور برخی دیگر، گوسفندان خود را از مخلوط شدن به دیگر گلّه‌ها باز می‌داشتند.
قالَ ما خَطْبُکُما
موسی از آنان پرسید، شما چرا گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ پس کار شما چیست؟
قالَتا لا نَسْقی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ
آن دو گفتند:
ما گوسفندان‌مان را آب نخواهیم داد تا شبان‌ها همه بروند و دام‌های خود را از اینجا بیرون برند و خلوت شود، و آن گاه ما از بازمانده آب در حوضچه‌ها بهره می‌بریم و گوسفندانمان را بدان وسیله سیراب می‌سازیم، چرا که ما توان کشیدن آب از چاه‌ها را نداریم.
وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبیرٌ.
و پدرمان نیز پیری کهنسال و باز نشسته است و نمی‌تواند این کار سنگین را انجام دهد.
آری، به همین جهت ما خود ناگزیر شده‌ایم که برای سیراب ساختن گوسفندان‌مان بیاییم. و بدین‌سان با درایت و هوشمندی از او خواستند به آنان کمک کند.
به باور پاره‌ای آنان در اندیشه روشن ساختن این نکته بودند که چرا خود از پی گوسفندان آمده‌اند.
(صفحه 285)

281. آیه

اشاره

فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ
موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم. (24 / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی‌کنند. جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می‌گویند:
چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را باقدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد».
می‌گویند:
هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت:
شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان، به کسی نمی‌اندیشید؟
جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند:
«بسم اللّه»، اگر می‌توانی آب بکش، چرا که می‌دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید، آنها موسی را تنها گذاشتند، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد. «سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم». آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بی‌تابی نمی‌کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحا نمی‌گوید:
خدایا چنین و چنان کن، بلکه می‌گوید:
«هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند و بقیه را به لطف پروردگار وا می‌گذارد.
(صفحه 286)

فَسَقی لَهُما پس موسی گوسفندان آنان را آب داد.
منظور این است که او پیش رفت و با کنار زدن شبان‌ها گوسفندان آن دو دختر با شخصیت را سیراب کرد.
پاره‌ای آورده‌اند که:
آن حضرت به یکی از چاه‌ها نزدیک شد و تخته سنگ بزرگی را که ده نفر به سختی می‌توانستند جا به جا کنند، به تنهایی کنار نهاد و دلو بزرگی که دو نفر به وسیله آن با کمک یکدیگر آب می‌کشیدند، از آنان گرفت و به تنهایی به آب دادن گوسفندان آن دو زن پرداخت.
ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ
و پس از پایان کار، برای استراحت به سایه درختی پناه برد.
فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ.
و نیایشگرانه رو به بارگاه خدا آورد و گفت:
پروردگارا، راستی که من به هر نعمتی که برایم فرو فرستی سخت نیازمندم.
«ابن عبّاس» می‌گوید:
این پیامبر بزرگ را بنگرید که از شرارت ظالمان آواره شده و از بارگاه خدا تقاضای تکّه نانی می‌کند!
امیرمؤمنان بر آن است که:
موسی از خدای خویش نان و غذایی برای خوردن می‌خواست، چرا که در آن مدّت چندان گیاه بیابان خورده بود که از شدّت لاغری، سبزی گیاهان از پوست شکمش هویدا بود.
آن دو دختر، آن روز زودتر از هر روزِ دیگر به خانه و نزد پدر بزرگوار خویش باز گشتند، و چون پدر از زود آمدن آنان تعجّب کرده بود، جریان را به او باز گفتند؛ و پدر فرزانه به یکی از آن دو دستور داد تا موسی را فراخواند، و دخترِ بزرگتر شُعَیْب برای رساندن پیام پدر و دعوت موسی نزد او رفت.
(صفحه 287)

282. آیه (یک کار خیر درهای خوشبختی را به روی موسی گشود)

اشاره

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ

ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و گفت:

پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان برای ما را به تو بپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت:

نترس، از قوم ظالم نجات یافتی.

(25 / قصص)

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت‌نمایی می‌کند، چه برکات عجیبی دارد، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌ای کشیدن، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می‌گذارد. و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت:
پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی، به تو بدهد». برق امیدی در دل او جهید، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شُرُف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق‌شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گرانبهایی.
آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق‌شناسی و حق‌پرستی بود، امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می‌شود و هنگامی که از جریان کار
(صفحه 288)
آگاه می‌گردد، تصمیم می‌گیرد دَیْن خود را به این جوان ناشناس، ادا کند.
موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت:
من از جلو می‌روم بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها، مرا راهنمایی کن.(1)
موسی وارد خانه شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار، با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوشامد گفت. از کجا می‌آیی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می‌کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟ و از این گونه سؤالات.
موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد. قرآن می‌گوید:
«هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت:

نترس، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی». سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می‌شود. موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه‌های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می‌جوشد و می‌تواند او را به خوبی سیراب کند. شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدّی یافته که می‌تواند علوم و دانش‌ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ، لذت می‌برد، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق، خوشحال بود.

*****

1- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ
یکی از آن دو به رسم زنان پاکدامن و با وقار، در اوج حیا و شرم نزد موسی آمد.
برخی آورده‌اند که:
او چهره‌اش را با آستین پوشانده بود.
و برخی گفته‌اند:
او به گونه‌ای آراسته به حیا بود که دوست نداشت جلو چشم مردی بیگانه راه برود و بدون احساس ضرورت با او سخن گوید.
قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا
او هنگامی که رسید، گفت:
پدرم شما را فرا می‌خواند تا پاداش کارتان را که گوسفندان‌مان را آب دادی به شما بدهد.
بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که نام پدر آن دختر که موسی را به سوی پدرش فراخواند، شُعَیْب بود.
«ابو حازم» می‌گوید:
هنگامی که او به موسی گفت، پدرش می‌خواهد مزد کارش را بدهد، آن حضرت خوشش نیامد و بر آن شد که نرود، امّا از آنجایی که در آن شهر ناآشنا بود به ناگزیر دعوت را پذیرفت و رفت تا شب را در آن بیابان و در خطر جانوران درنده نماند.
به هر حال آن دختر به عنوان راهنما حرکت کرد و موسی نیز از پی او روان گردید، امّا از آنجایی که باد می‌وزید و لباس آن بانو را جا بجا می‌کرد و ممکن بود شدت وزش باد لباس را از سر و چهره و یا بدن او کنار زند و چشم موسی بر بدن او بیفتد، از او خواست تا پشت سر موسی حرکت کند و هر کجا لازم است او را راهنمایی کند.
هنگامی که موسی به خانه «شُعَیْب» رسید، غروب افتاب و وقت شام خوردن بود. صاحبخانه او را به شام دعوت کرد، امّا وی گفت:
به خدا پناه می‌برم!
«شُعَیْب» گفت:
چرا؟ آیا گرسنه نیستی؟
گفت چرا، امّا می‌ترسم که این شام مزد کارم به حساب آید و من از خاندانی هستم که در برابر کارِ آخرت مزد نمی‌گیرند.
(صفحه 290)

«شُعَیْب» گفت:
جوان! به خدای سوگند شیوه من و پدران و نیاکانم، گرامی داشتن میهمان است و ما هماره غذای خود را با میهمان می‌خوریم. موسی پذیرفت و شام را در خانه او صرف کرد.
فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ.
پس هنگامی که موسی نزد شُعَیْب آمد و سرگذشت خویش را برای او بازگفت و او را از هجرت و گرفتاری خویش آگاه ساخت، آن مرد خدا به موسی امید بخشید و گفت:
هان ای موسی نترس و نگرانی به دل راه مده که از شرارت و گزند فرعون و فرعونیان برتری‌جو و انحصارگر رهیده‌ای، چرا که اینجا سرزمین ماست و سرزمین ما در قلمرو استبداد فرعون نیست.

283. آیه (موسی در جمع خانواده شعیب)

اشاره

قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ
یکی از آن دو (دختر) گفت:
پدرم! او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، آن کس است که قوی و امین باشد. (26 / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این ششمین صحنه از زندگی موسی دراین ماجرای بزرگ است. موسی به خانه شعیب آمد، خانه‌ای ساده و روستایی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد، «گفت:
ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، این فرد است که قوی و امین می‌باشد»، او هم امتحان نیرومندی خودرا داده و هم پاکی و درستکاری را. دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند. این دختر از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با این که نخستین بار که او را دیده، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست. پاسخ این سؤال معلوم است؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان‌ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند. به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای شعیب نقل کرد، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد.
(صفحه 292)

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود؛ قدرت و امانت. بدیهی است منظور از قدرت، تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤولیت است. یک پزشک قوی و امین، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد. یک مدیر قوی، کسی است که حوزه مدیریت خودرا به خوبی بشناسد، از «انگیزه‌ها» باخبر باشد، در «برنامه‌ریزی» مسلط و از «ابتکار» سهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم را داشته باشد، «هدف‌ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید. در عین حال «دلسوز»، «خیرخواه»، «امین» و «درستکار» باشد. آنها که در سپردن مسؤولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسؤولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می‌زنند که «درستکاران ناآگاه و بی‌اطلاع». اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم؛ مدیران خائن و پاکان غیر مدیر، و نتیجه هر دو یکی است. منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم که عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب این که در برنامه‌های اسلامی در همه‌جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط، شرایط دیگری نیز هست، اما اساس و پایه، این دو است؛ «علم و آگاهی» توأم با «عدالت و تقوا»).

(صفحه 293)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیات فرازِ دیگری از داستان درس آموز موسی که عبارت از: ماندگار شدن او برای مدتی در مَدْیَن،
تشکیل خانه و خانواده،
تنظیم قرارداد کار برای این مدت، و سرانجام حرکت او به سوی مصر به تابلو می‌رود.
در نخستین آیه مورد بحث در این مورد می‌فرماید:
قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ
پس از ورود موسی به خانه حضرت شُعَیْب و روشن شدن شرایط و موقعیت و رشد فکری و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او، یکی از دو دختر آن پیامبر بزرگ خدا، «شُعَیْب» که نامش «صَفُورَه» بود رو به پدر کرد و گفت:
پدر جان این انسان شایسته کردار را برای اداره کارهایت به کار دعوت کن!
به باور برخی از مفسّران نام دختر کوچک «شُعَیْب»، «لیا» و به باور برخی دیگر «صَفیراء» بود.
إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ.
آری، پدر جان! او را به کار استخدام نما، چرا که بهترین کسی که به کار دعوت می‌کنی، فردی است که درستکار و توانا باشد و این جوان از این دو ویژگی برخوردار است.
هنگامی که دختر «شُعَیْب» از کارایی و امانتداری «موسی» سخن گفت، پدرش پرسید:
دخترم از کجا دریافتی که او این گونه است؟
او پاسخ داد: امّا توانمندی و کارایی او را از آنجا دریافتم که سنگ بزرگ دهانه چاه را، که ده نفر جابجا می‌کنند، خودش به تنهایی برداشت و کناری نهاد؛ و درستکاری و امانتداری او را نیز از آنجا دریافتم که وقتی از سوی شما برای دعوت او رفتم، به هنگام آمدن از آنجایی که باد می‌وزید و لباس انسان را جابجا می‌کرد، او خوش نداشت که باد لباس‌های مرا جا به جا کند و قامت مرا بنگرد، به همین جهت از من خواست از پی او حرکت کنم و هر کجا لازم است از پشت سر وی راه خانه را به او بنمایانم.
و اینجا بود که این دو نکته مهمّ در مورد موسی علاقه «شُعَیْب» را نسبت به او افزود.
(صفحه 294)

284. آیه (پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلامانع است)

اشاره

قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ

(شعیب) گفت:

من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه تو است، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت.

(27/قصص)

قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ اَیَّمَا الاْجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللّهُ عَلی مانَقُولُ وَکیلٌ

(موسی) گفت:

(مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می‌گوییم، گواه است.(28 / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حِجَج» جمع «حِجَّة» است و «حِجَّة» به معنی یک سال است، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جا می‌آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شعیب را «صفورة» (صفورا) و «لیا» نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد.(1) از این داستان استفاده می‌شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می‌دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان‌گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

*****

1- «مجمع‌البیان»، جلد 7، صفحه 249.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:
قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ
«شُعَیْب» رو به موسی کرد و فرمود:
من می‌خواهم یکی از دو دخترم را به همسری تو درآورم، بر این اساس که هشت سال برای من کار کنی و امور اقتصادی و دامداری و کشاورزی مرا اداره کنی.
فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ
و اگر این هشت سال را به ده سال برسانی و ده سال تمام برایم کار کنی، این دیگر لطف و مهری است از سوی خودت، امّا آن دو سال واجب نیست.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
در برابر کارت پاداش و مزدی که من به تو می‌دهم، این است که یکی از دو دخترم را به همسری تو بر می‌گزینم.
و پس از این گفتگو، موسی را برای اداره امور خویش به خدمت گرفت و دخترش را نیز با شرایطی ساده و انسانی و مبلغی آسان و ناچیز که به عنوان مهریه مقرر شد به همسری موسی در آورد و نه این که هشت سال خدمت مهریه دختر باشد.
وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ
و من نمی‌خواهم در این مدت خدمت بر تو سخت گیرم و جز همان کاری که مقرر شده است کار دیگری بر عهده‌ات گذارم.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
و من نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم که به جای هشت سال، ده سال خدمت کنی.
سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحینَ.
به خواست خدا از من صفا و دوستی و رعایت عهد و پیمان و شایسته کرداری خواهد دید.
منظور او این بود که:
اگر خدا به من عمری دهد و زنده‌ام بدارد، از من جز خوبی
(صفحه 296)
نخواهی دید. و این سخن ظریف بدان جهت است که همه چیز به دست توانای اوست و ممکن است خدا عمر او را به پایان برد و به او فرصت و توفیق ندهد تا شایسته‌کرداری و صفای خویشتن را به او نشان دهد.
پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که:

«شُعَیْب» به «موسی» گفت:
نخستین نشان شایسته‌کرداری این باشد که از این پس هر بره‌ای از گوسفندان من به وجود آمد، اگر دارای نقش و نگار و رنگی جز نقش و رنگ مادرش بود، از آنِ تو باشد، و خدا در خواب به موسی علیه‌السلام الهام فرمود تا عصای ویژه‌اش را به سبکی خاصّی در آب افکند، و او چنین کرد و به خواست خدا همه برّه‌ها در آن سال به رنگ دلخواه موسی زاده شدند.
و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که:
او به موسی گفت که در سال اول خدمت، هر برّه‌ای با سر مشکی و پیکری سفید زاده شد، از آنِ تو و بقیه از آن من باشد، و عجیب بود که همه آنها به صورتی زاده شدند که از آن موسی گردند.
از ششمین امام راستین پرسیدند:
کدامین دختر «شُعَیْب» به دستور پدر برای دعوت موسی به سوی او رفت؟
آن حضرت فرمودند:
همان دختری که سرانجام به همسری او برگزیده شد.
قالَ: التَّی تَزَوَّجَ بِها.
و پرسیدند:
موسی کدامیک از دو مدت خدمت را به انجام رسانید؟
حضرت فرمود:
مدت ده سال که بیشتر و کامل‌تر بود.
قالَ: اَوْفاهُما وَ أَبْعَدُهُما عَشْرُ سِنینَ.
پرسیدند:
آن حضرت پیش از پایان خدمت با همسرش عروسی کرد یا پس از آن؟
حضرت فرمود:
پیش از پایان مدت خدمت. قالَ: قَبْلَ أَنْ یَنْقَضِیَ.(1)
*****
1. بِحارالانوار، ج 13، ص 22.

پرسیدند:
آیا مردی می‌تواند با دختری ازدواج کند و با پدرش عهد بندد که دو ماه بر او خدمت کند و کاری مشخّص را به انجام رساند؟
پاسخ فرمودند:
از آنجایی که موسی می‌دانست که این شرط را به انجام می‌رساند درست بود.
پرسیدند:

از کجا می‌دانست؟
فرمود:
او آگاهی داشت که به خواست خدا افزون بر آن هم زنده می‌ماند و شرط خود را جامه عمل می‌پوشاند.
در آیه مورد بحث می‌فرماید:
قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ
«موسی» رو به «شُعَیْب» کرد و گفت:
آنچه بر اساس این قرارداد و پیمان بر عهده من است، به خواست خدا به شایستگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد.
آن‌گاه افزود:
أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ
البته من هر یک از دو مدت را به انجام رساندم و هشت یا ده سال خدمت کردم، انتخاب با من باشد و چنان نباشد که بر من ستمی روا گردد و مجبور شوم که بیش از آن خدمت کنم.
وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ.
و خدای یکتا بر آنچه می‌گوییم میان من و شما وکیل و گواه باشد.
و بدین‌سان موسی به خانه و کاشانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیت رسید!
(صفحه 298)

285. آیه (گناه و عصیان الهی عامل ویرانی خانه‌هاست)

اشاره

وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ
بسیاری از شهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه‌های آنها است (که ویران شده) و بعد از آنها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم. (58 / قصص)
شرح آیه از تفسیر نمونه
«بَطِرَت» از ماده «بَطَر» به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است. آری غرور نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید. شهرها و خانه‌های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ تعبیر به «کُنّا نَحْنُ الْوارِثینَ» اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان‌ها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَطِرَتْ»: از ریشه «بَطَر» به مفهوم سرکشی وغرور ورزیدن به هنگام فراوانی نعمت‌هاست.

در آیه مورد بحث در هشداری تکان دهنده می‌فرماید:
وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها
و چه بسیار شهر و دیاری را که مردم آنها مست و مغرور نعمت‌ها بودند و سپاس آنها را بجا نیاوردند و به خود بزرگ بینی و سرکشی برخاستند، نابود ساختیم.
منظور این است که:
ما نخست به مردم آنها رزق و روزی و انواع نعمت‌ها را ارزانی
(صفحه 299)
داشتیم، امّا آنان به جای سپاس نعمت‌ها، ناسپاسی پیشه ساختند و ما به کیفر کردارشان آنان را نابود ساختیم.
فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً
و این سراها و کاخ‌های آنان است که در همین نزدیکی شما مردم مکّه از صاحبان آن تهی گردیده، و پس از نابودی عاد، ثمود، و قوط لوط جز اندک زمانی کسی در آنها سکونت نکرد و نزیست!
به باور گروهی آیه اشاره به شهرهای ویران شده «عاد»، در میان «شام» و «یَمَن»، و سرزمین «ثَمُود» در «وادِی الْقُری»، و شهر قوم لوط در «سَدُوم» دارد، چرا که مردم مکّه در سفرهای تجارتی خویش با عبور از این دشت‌ها و سرزمین‌ها ویرانه‌های عبرت‌آموز و عبرت‌انگیز آنها را به چشم خود می‌دیدند.
وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ.
و اینک ما وارث آنان و مالک سرزمین‌ها و خانه‌های آنان شده‌ایم و کسی در آنها نیست.
(صفحه 300)

286. آیه (هم خانه دنیای خود را آباد کن و هم به فکر آبادی خانه آخرت باش)

اشاره

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ
و در آن چه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش منما و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز در زمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد. (77 / قصص)

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می‌افتد و اگر به وسیله آن «اِبْتِغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد، چه چیزی از آن بدتر؟ و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است:

«مَنْ اَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ اَبْصَرَ اِلَیْها اَعْمَتْهُ: کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند، نابینایش خواهد کرد».(1)

تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می‌شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد، جایز است) و آن این که؛ در «معانی الاخبار» از امیرمؤمنان علی در تفسیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمده: «وَ لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُدْرَتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاخِرَةَ: تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب».(2)

طبق این تفسیر، جمله فوق هشداری است به همه انسان‌ها که فرصت‌ها و سرمایه‌ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر درگذر است.

*****

1- «نهج البلاغه»، خطبه 82.

2- «نور الثقلین»، جلد 4، صفحه 139.

(صفحه 301)

سومین اندرز این که: «وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَیْکَ». گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می‌دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آنها ندارد، عقل توانایی می‌دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می‌دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می‌تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می‌دهد که در خور برنامه‌های عظیم اجتماعی است. این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند. بالاخره چهارمین اندرز این‌که؛ «نکند این امکانات مادی تو را

بفریبد و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری» (وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ
در آنچه خدا به تو ارزانی داشته است، سرای جاودانه آخرت را جستجو کن و این ثروت و نعمت را در راه خدا پسندانه و ساختن آن جهان هزینه و انفاق نما؛
وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا
و بهره خویش از زندگی دنیا را نیز از یاد مبر!
به باور بیشتر مفسران منظور این است که کار شایسته و خداپسندانه برای ساختن سرای واپسین را در زندگی این جهان از یاد مبر، چرا که بهره انسان از این سرا همین است که برای سرای آخرت بکوشد و پس‌اندازی بفرستد.
لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُوَّتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ وَ غِناکَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاخِرَةَ.(1)
هان ای انسان! تندرستی، توانایی، فرصت‌های زندگی، جوانی، نشاط و جوشش و ثروت و بی‌نیازی خویشتن را از یاد مبر و با این نعمت‌های ششگانه در راه
*****
1. مَعانِی الأخبار، ص 325؛ اَمالی صَدُوق، ص 299، 336.
(صفحه 302)
ساختن سرای ماندگار آخرت به جهاد و تلاشی خستگی‌ناپذیر بپرداز.
برخی بر آنند که قارون با آن ثروت هنگفت و بی‌حساب خویش، فردی سخت و بخیل بود، از این رو به او دستور رسید که از آنچه خدا روزی تو ساخته است بهره‌ور گرد و بخور و بیاشام، چرا که بهره‌وری عادلانه و بدور از اسرافکاری را خدا روا ساخته است.
امّا به باور پاره‌ای این فراز از آیه شریفه سخن خدا به موسی است، نه سخن مردم با ایمان به قارون.
وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ
و همان سان که خدا در مورد تو نیکی و احسان کرده است، تو نیز در مورد دیگران نیکی کن!
به باور پاره‌ای منظور این است که:
همان‌گونه که خدا در مورد تو نیکی کرده و به تو نعمت ارزانی داشته است، توهم به وسیله فرمانبرداری از خدا و انجام وظیفه و یاری رسانی به محرومان نیکی کن!
و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که:

و سپاس پروردگارت را به شایستگی بگذار و با بندگان خدا مواسات نما.
وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ
و هرگز در روی زمین در اندیشه تباهی و تبهکاری و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت مردم مباش!
إِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ.
چرا که خدا تبهکاران را دوست نمی‌دارد.
(صفحه 303)

287. آیه («توحید» اساس هماهنگی و همدلی خانوادگی است)

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَيَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
ما به انسان توصيه کرديم که به پدر و مادرش نيکی کند واگر آنها تلاش کنند که برای من شريکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌داديد، باخبر خواهم ساخت. (8 / عنکبوت)

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید:
«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً». گرچه این یک حکم تشریعی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریعی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصا تعبیر به «اِنْسان» در اینجا جلب توجه می‌کند، چرا که این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق‌شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دَیْن خود را به آنها اداء کند. سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، با یک استثناء صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید:
«و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما ...). تعبیر به «جاهَداکَ» مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
(صفحه 304)
شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: «من به چه کسی نیکی کنم»؟ فرمود:
«به مادرت»، دوباره سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ فرمود:
«به مادرت»، بار سوم سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ باز فرمود:
«به مادرت» و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.(1) و تعبیر به «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است، چون اگر واقعا شرک، صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

داستان ایمان سَعْد و مخالفت مادرش

از «سَعْد بن ابی‌وَقّاص» در این مورد آورده‌اند که می‌گفت:
من پس از اسلام و شنیدن آیات قرآن از پیامبر گرامی در مورد نیکی به پدر و مادر، راه و روشی خدا پسندانه در خانه پیشی گرفتم و با مادرم رفتاری پسندیده و بسیار پر مهر برگزیدم. مادرم پس از دیدن تغییر اخلاق خانوادگی‌ام، به من گفت:
هان ای سعد! این چه راه و رسم پسندیده و سبک و شایسته‌ای است که در پیش گرفته‌ای؟
گفتم: مادر! من به قرآن و پیامبر ایمان آورده‌ام و این شیوه اسلام و ایمان آورندگان به قرآن در برابر پدر و مادر است.
مادرم از شدّت تعصّب به بت و بت‌پرستی فریاد بر آورد که باید از عقیده‌ات بازگردی و گرنه من اعتصاب غذا نموده و آنقدر گرسنگی می‌کشم تا خود را به هلاکت افکنم و مردم تو را قاتل مادر خواهند شناخت و باران نکوهش بر تو خواهند باراند!
و آن گاه از پی تهدیدش دست به اعتصاب غذا پرداخت و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد؛ من به او گفتم: هان ای مادر! از این کار نادرست خویش دست بردار که من هرگز دست از دین و ایمان خویش بر نخواهم داشت، امّا او روز نخستِ اعتصاب
*****
1- «مجمع‌البیان»، ذیل آیات مورد بحث.
(صفحه 305)
غذای خود تا غروب آفتاب چیزی نخورد؛ روز دوم آغاز شد و بازهم او خویشتن‌داری کرد و به کار خود ادامه داد و من ناگزیر شدم که به او سخت هشدار دهم، از این رو گفتم: هان ای مادر! به خدای یکتا سوگند که اگر صد جان داشته باشی و با این روش ناپسند یک یک آنها از گلوگاهت بیرون بیاید، مطمئن باش که من از دین و آیین خویش باز نخواهم گشت، چرا که احترام و نیکی من بر تو به خاطر فرمان خداست و همو فرمان داده است که در شرک و کفر و ظلم و گمراهی اطاعت پدر و مادر نارواست، اینک این تو و این هم آزادی انتخاب راه، می‌خواهی غذا بخور و می‌خواهی آنقدر به گرسنگی ادامه بده تا بمیری.
مادرم با دیدن قاطعیت عجیب من در راه دین و ایمان سخت بهت زده شده و به ناگزیر اعتصاب غذای خود را شکست و آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد که:

وَ اِنْ جاهَداکَ ...
گفتنی است که مادر «سَعْد» نامش «حَمَنه» و دختر ابوسفیان بود.

1 «بُهَر بن ابی‌حکیم» از نیای خود آورده است که به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: یا رَسُولَ اللّٰهِ! مَنْ اَبَرُّ؟ ای پیامبر خدا، به چه کسی در زندگی نیکی کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
به مادرت، قالَ: اُمُّکَ! آن مرد می‌گوید:
گفتم دیگر چه کسی؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ بار دیگر فرمود به مادرت! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! بار سوم گفتم: در مرحله سوّم به چه کسی نیکی کنم؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ یا رَسُولَ اللّٰهِ؟ باز هم فرمود:
به مادرت نیکی کن! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! مرتبه چهارم پرسیدم: دیگر به چه کسی ای پیامبر خدا؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟
آن‌گاه فرمود:
به پدرت نیکی کن! و از پی آن به نزدیکان و خویشاوندانت به ترتیبی که به تو نزدیکترند. قالَ صلی الله علیه و آله: ثُمَّ اَبُوکَ ثُمَّ الاْقْرَبُ فَالاْقْرَبُ.(1)
2 و نیز «اَنَس بن مالک» آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
اَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدامِ الاُمَّهاتِ.(2)
بهشت زیر پای مادران شایسته کردار است.
*****
1. سُنَن تِرْمِذی، ج 4، ص 309، 1897؛ مُسْنَد احمد، ج 5، ص 623، 19524.
2. مُسْنَد الشهاب، قُضاعی، ج 1، 102، 119.

288. آیه (نماز بازدارنده اعضای خانواده از زشتی‌ها و بدی‌ها)

اشاره

اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنَ الْکِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ
آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست. (45 / عنکبوت)

تفاوت میان «فَحْشاء» و «مُنْكَر» آن است که «فَحْشاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْكَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْكَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید:
«وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ». طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است. این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می‌گردد؛ هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد، در یاد او غرق می‌شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، برنامه خود را قطع کرده، به درگاه او می‌شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود، با او راز و نیاز می‌کند و دل را مرکز انوار او می‌سازد. از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود، خود را شستشو می‌دهد، پاک می‌کند، حرام و غصب را از خود دور می‌سازد و به بارگاه دوست می‌رود، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد. منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشاء و منکر می‌کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز
(صفحه 307)
بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تأثیرش کم است، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند، از این هم آلوده‌تر بودند. روشن‌تر بگوییم:
نهی از فحشاء و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. در دنباله آیه می‌افزاید:
«وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم‌تری برای نماز می‌باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم‌تر است، آن است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین «ذکر اللّه» می‌باشد، در واقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می‌شود. اصولاً یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل‌ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی‌رسد؛ «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باشید یاد خدا، مایه اطمینان دل‌ها است» (28 /

رعد). اصولاً روح همه عبادات، چه نماز و چه غیر آن، ذکر خدا است، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید:

اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ

هان ای پیامبر! آنچه از این قرآن پرشکوه به تو وحی شده است بر مردمی که موظّف به عمل به آن شده‌اند، تلاوت کن! و خودت نیز بر اساس مقررات آن رفتار نما!

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ

و نماز و فرهنگ انسان‌ساز نماز را به پا دار!

إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ

(صفحه 308)

چرا که نماز راستین انسان را از کارهای زشت و ناپسند در آشکار و نهان بازمی‌دارد.

آیه شریفه نشانگر این نکته ظریف و انسان‌ساز است که فرمان نماز و انجام شایسته و بایسته آن لطف و مهر خدا به انسان است، چرا که نماز به انسان نیرو و توانی می‌بخشد که به گناه و زشتی که نه خرد سالم آن را می‌پسندد و نه دین و آیین آسمانی و درست نزدیک نشود و در زندگی به آنها دست نیازد.
افزون بر این، انسانی که نماز را با خشوع و خضوع قلبی بخواند، اثر سازنده و برازنده آن به گونه‌ای کارا و پرتوان است که بخودی خود انسان را از آلودگی‌ها و فرومایگی‌ها باز می‌دارد و روشن است که وقتی انسان از گناه دوری جوید گام بلند و سرنوشت‌سازی به سوی نیکبختی و رستگاری برداشته است.
به بیان برخی از بزرگان و فرزانگان نماز به سان نگهبانی خردمند و مراقب دلسوزی است که با گفتار شایسته و پندآموز خود از انحراف نمازگزار به سوی ظلم و گناه جلوگیری می‌کند و او را از زشتی و گناه باز می‌دارد، چرا که این برنامه آسمانی و این نیایش سازنده از بزرگداشت خدا، ستایش ذات پاک او، نیایش با وی، قرائتِ جملاتی درس‌آموز و ایستادن بنده در برابر سرچشمه قدرت‌ها تشکیل شده است و هر کدام از اینها کافی است که انسان را به کارهای شایسته دعوت نموده و از انجام کارهایی که او را از خدا دور می‌سازد باز دارد.
آری، نماز از آغاز آن تا پایانش که نیّت و سلام باشد با زبان پند و اندرز و مژده و هشدار و امر و نهی انسان را به سوی حق و عدالت فرا می‌خواند، و روشن است که هر چیزی انسان را به سوی خدا رهبری کند او را از شرک و بیداد و گناه و زشتی دور می‌سازد.
به باور پاره‌ای از مفسّران تفسیر آیه شریفه این است که:
نمازِ زیبنده و سزاوار آن
(صفحه 309)
است که انسان را از زشتی و گناه باز دارد؛ و آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد «مکّه» می‌فرماید:
و کسی که به مکّه در آید در امان خواهد بود و یا سزاوار است که در امان باشد. وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.(1)
«ابن عبّاس» در مورد سازندگی نماز می‌گوید:
در نماز هشدار و انذاری است که انسان خداشناس و نمازگزار واقعی را از نافرمانی خدا دور ساخته و او را به تدریج به سوی پروردگار و خشنودی او نزدیک می‌سازد؛ بر این اساس اگر کسی نماز خواند، امّا نمازش او را از

نافرمانی خدا دور نساخت، روشن است که او نمازش را با کسالت و بدون توجّه قلبی و با عدم رعایت شرایط لازم خوانده، و برای سازندگی فکری و اخلاقی و انسانی و معنوی خویش از آن بهره نگرفته است، و روشن است که با چنین نمازی انسان بیشتر از خدا دور می‌گردد.

«حَسَن» و «قَتادَه» بر آنند که:

هر نمازگزاری که نمازش او را از زشتکاری و گناه دور نساخته و او را از نافرمانی خدا باز ندارد، باید بداند که نمازش در حقیقت نماز نیست، بلکه باعث نگونساری و بدبختی است.

1 از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ لَمْ یَزْدَدْ مِنَ اللّهِ اِلاّ بُعْداً.(2)
کسی که نمازش او را از زشتی و گناه باز ندارد، جز دوری از خدا هیچ بهره‌ای از آن نبرده است.
2 و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:
لا صَلوةَ لِمَنْ لَمْ یُطِعِ الصَّلوةَ، وَ طاعَةُ الصَّلوةِ اَنْ یَنْتَهِیَ عَنِ الفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.(3)
کسی که فرمانبرداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و
*****
1. سوره آل عِمْران، آیه 90.
2. تفسیر طَبَری، ج 20، ص 99.
3. تفسیر طَبَری، ج 20، ص 99؛ فردوس دِیْلَمی، ج 5، ص 192.
(صفحه 310)
خداپسندانه‌ای نیست؛ و فرمانبرداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری جوید و هشدار نماز را بپذیرد.
به بیان دیگر، پیام روایت این است که:
نماز هنگامی که انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد که به آن دل دهد و پیام انسان‌ساز آن را بشنود و کارهایی انجام دهد که به خدا نزدیک گردد؛ امّا هنگامی که نمازگزار از گناه و زشتی دوری نجوید، نماز او دارای وصف و شرایط و اثر مورد نظر قرآن نیست، و تنها زمانی نماز او اثربخش و مفید و انسان‌ساز می‌گردد که از نافرمانی خدا توبه کند و خویشتن را از اسارت هواها و هوسها و وسوسه‌های شیطان نجات بخشد، و این کار ممکن است و گاه نماز سرانجام چنین اثری در نمازگزار می‌گذارد.
3 «اَنَس بن مالک» آورده است که جوانی از «انصار» نمازهایش را با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جماعت می‌خواند، امّا در زندگی به گناه و زشتی نیز دست می‌یازید، برخی جریان او را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گزارش کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
سرانجام نماز او، وی را به راه درست راه نموده و از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛
فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ تَنْهاهُ یَوْماً.(1)
4 و نیز آورده‌اند که:
به آن حضرت گزارش گردید که یکی از تازه مسلمانان روزها نماز می‌گزارد و در همان حال شبانگاهان دست به سرقت می‌زند؛ پیامبر

گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:
نماز او سرانجام وی را از گناهش باز خواهد داشت.
قیلَ لِرَسُولِ اللّهِ: اَنَّ فُلاناً یُصَلّی بِالنَّهارِ وَ یَسْرِقُ بِاللَّیْلِ؛ فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ لَتَرْدَعُهُ.(2)
5 از ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ اَ قُبِلَتْ صَلوتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ مَنْعَتَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ فَقَدْرُ ما مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ مِنْهُ.(3)
*****
1. کَشّاف، زَمَخْشَری، ج 3، ص 207.
2. تفسیر کَشّاف، زَمَخْشَری، ج 3، ص 207.
3. بِحارالانوار، ج 16، ص 205؛ ج 82، ص 198.

کسی که دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، باید بنگرد که آن نماز او را از زشتی و گناه باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه‌ای که نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته و به خدا نزدیک کرده است، همان اندازه پذیرفته بارگاه خداست.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ
و به یقین یاد خدا از آن هم برتر و پرشکوهتر است.
در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست:
1 به باور پاره‌ای منظور این است که:
و خدا با ارزانی داشتن رحمت خویش بر شما بیش از فرمانبرداری شما از او یادتان می‌کند.
2 به باور گروهی از جمله «سَلْمان» منظور این است که:
از پرشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین کارهای بندگان، یاد خدا و توجه واقعی قلبی به ذات پاک اوست.
با این بیان پیام آیه شریفه گویی این است که:
مهم‌ترین و مؤثرترین چیزی که انسان را از زشتی و گناه باز می‌دارد، یاد پروردگار و به یاد داشتن فرمان‌ها و هشدارهای او و پاداش و کیفرش می‌باشد و این بهترین و پرشکوه‌ترین رحمت و لطف است که انسان هماره بیاد خدا و مقررات و بهشت و دوزخ او باشد.
3 به باور پاره‌ای چون «ابو مالک» منظور این است که:
در حال نماز قلب و دل را آکنده از یاد و عظمت خدا ساختن و متوجّه او بودن، از سیما و ظاهر نماز بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر و مهم‌تر است؛ و باید چنین نماز خواند.
4 و «فَرّاء» بر این باور است که:

ستایش و بزرگداشت پروردگار و سپاس به بارگاه او و هماره بیاد او بودن، از هر کار و هر چیزی بزرگتر و سازنده‌تر است، و بهتر از هر عاملی انسان را از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ به بیان دیگر اگر انسان به راستی بیاد خدا باشد، تنها چنین کسی از گناه و زشتی دوری می‌جوید.
«ثابت بَنانی» آورده است که:
مردی چهار بنده در راه خدا آزاد کرد و مرد دیگری
(صفحه 312)
چون داستان او را شنید و قدرت و امکانات مالی برای انجام چنین کار شایسته‌ای نداشت، با همه وجود به منظور تقرب به خدا گفت:
سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ.
و آن گاه به سوی مسجد رفت و از گروهی پرسید:
شما در این مورد چه داوری می‌کنید که فردی چهار بنده در راه خدا آزاد می‌کند و دیگری با قلبی آکنده از یاد خدا زمزمه می‌کند که:
سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ.
به باور شما کار کدامین این دو بنده خدا برتر است؟
آنان پس از اندیشه و تدبّر گفتند:
ما چیزی برتر و بهتر از یاد خدا نمی‌شناسیم؛
فَقالُوا: ما نَعْلَمُ شَیْئاً اَفْضَلَ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ.
«مُعاذ بن جَبَل» در این مورد آورده است که:
برترین و بهترین کاری که انسان را از گناه و زشتی و عذاب خدا دور می‌سازد، هماره به یاد خدا بودن است.
مردی از او پرسید:
یاد خدا بودن از جهاد در راه او نیز بهتر است؟
او پاسخ داد: آری، یاد خدا از جهاد نیز برتر است چرا که قرآن می‌فرماید:
وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ.
و می‌افزاید:
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای پیامبر! خدا کدامین کارها در پیشگاه خدا محبوب‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّ الْاَعْمالِ أَحَبُّ اِلَی اللّهِ؟
آن حضرت فرمود:
محبوب‌ترین کارها این است که تا هنگامه مرگ دل و زبانت به یاد خدا باشد. أَنْ تَمُوتَ وَ لِسانُکَ رَطْبٌ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.
آن‌گاه افزود:
یا مُعاذُ: اِنَّ السّابِقینَ الَّذینَ یَسْهَرُونَ بِذِکْرِ اللّهِ، وَ مَنْ اَحَبَّ أَنْ یَرْتَعَ فی رِیاضِ الْجَنَّةِ فَلْیُکْثِرْ ذِکْرَ اللّهِ.(1)
*****

1. تفسیر کبیر، طَبَرانی، ج 20، ص 157.

(صفحه 313)

هان ای مُعاذ! پیشی گیرندگان به سوی بهشت پرطراوت و زیبا آنانی هستند که شب‌ها را با یاد خدا به بامداد می‌رسانند، و هر کس دوست دارد که در بوستان‌های بهشت بهره‌ور گردد، باید هماره دل در گرو عشق خدا داشته و بیاد او باشد.

«عَطاء»، از «عبد اللّه بن رَبیعَه» آورده است که «ابن عبّاس» از او پرسید:

هان ای «رَبیعَه!» آیا آیه مبارکه را دیده‌ای که می‌فرماید:

وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ...

و بی‌گمان یاد خدا بزرگ‌تر و پر شکوه‌تر است.

او، پاسخ داد: آری دیده‌ام! آری، یاد خدا چه با تلاوت قرآن باشد و یا به نماز و ستایش او یا به نیایش و راز و نیاز با پروردگار و یا سپاس به بارگاه او، همه و همه شایسته و نیکوست، امّا برترین و پرشکوه‌ترین آن زمانی است که انسان به هنگام میدان و امکان یافتن به نافرمانی خدا و بیداد، او را یاد کند و یاد پاداش و کیفر پرشکوه و سهمگین او، وی را از گناه بازدارد.

«ابن عبّاس» گفت:

راستی زیبا سخن گفتی، امّا منظور آیه شریفه این است که یاد پروردگار مهربان نسبت به شما بندگان از یاد شما نسبت به ذات پاک او بیشتر است.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ.

و خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند و به کارهای شایسته و عادلانه و نیز به کارهای ناروا و ظالمانه شما پاداش و کیفر درخور خواهد داد.

نقش دگرگون ساز نماز در رشد معنوی و اخلاقی انسان‌ها(1)

مقررات و برنامه‌های گوناگونی که اسلام برای تربیت و سازندگی فرد و جامعه آورده است، هر کدام دارای حکمت و نقش دگرگون ساز و ارزشمندی است که افزون بر دلالت آیات و روایات، هر روزی که می‌گذرد پیشرفت دانش بشری پرده از رموز و اسرار آنها بر می‌دارد و هر چه از عمر اسلام و برنامه‌های آن می‌گذرد، بر عظمت و شکوه و معنویت آن افزون می‌گردد.

*****

1. مترجم.

(صفحه 314)

گر چه در بحث‌های پیش در مورد نماز و فلسفه آن سخن رفت، امّا بجاست که در مورد این برنامه انسان‌ساز عبادی و معنوی با نگرش بیشتری به آیات و روایات و تعمّق در تعابیری که در فرهنگ انسان‌ساز اهل بیت در این مورد آمده است نکات دیگری ترسیم گردد:

1 قرآن نماز را مایه یاد خدا و توجّه قلبی به بارگاه او که سرمایه نیکبختی و رستگاری است اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْری.(1)

و به یاد من نماز را بر پا دار!

2 و آن را عامل نیرومندی برای بازداشتن فرد و جامعه از زشتی و گناه و فریب و بیداد می‌شمارد و می‌فرماید:

به راستی که نماز انسان را از زشتی و گناه هشدار می‌دهد:

إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ.(2)

3 و آن را مهم‌ترین سفارش پیامبران و شایستگان به انسان‌ها عنوان می‌دارد و می‌فرماید:

لقمان در سفارش‌های ارزنده‌اش به فرزند خود گفت:

پسرکم نماز را به پا دار!

یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلوةَ.(3)

4 و به همه ایمان آوردگان سفارش می‌کند که از شکیبایی و نماز یاری گیرند.

وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ ... (4)

و از شکیبایی و نماز یاری جویید و راستی که این کار جز بر فروتنان گران است.

5 و امیرمؤمنان آن را پاک سازنده از کبر و خودکامگی می‌نگرد.

وَ الصّلوةَ تَنْزیهاً عَنِ الْكِبْرِ.(5)

6 و پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را مایه روشنی چشم خویش می‌داند.
قُرَّةُ عَیْنی فِی الصَّلوةِ.(6)
7 و پیمان خداوند اعلان می‌کند:
*****
1. سوره طه، آیه 14.
2. سوره عنکبوت، آیه 45.
3. سوره لقمان، آیه 17.
4. سوره بَقَرَه، آیه 45.
5. نَهْجُ الْبَلاغَه، حکمت 252.
6. بِحار، ج 77، ص 77.
(صفحه 315)
اَلصَّلوةُ عَهْدُ اللّهِ.(1)
8 و آن را سیما و چهره دین و آیین می‌شمارد:
اَلصَّلوةُ وَجْهُ دینِکُمْ.(2)
9 و ستون دین و ایمان می‌نگرد:
وَ هِیَ عَمُودُ دینِکُمْ.(3)
10 و پرچم برافراشته اسلام عنوان می‌سازد:
عَلَمُ الْاِسْلامِ الصَّلوةُ.(4)
11 و کلید بهشت می‌شمارد:
اَلصَّلوةُ مِفْتاحُ الْجَنَّةِ.(5)
12 و وسیله تقرب به بارگاه خداست:
اَلصَّلوةُ قُرْبانُ کُلِّ تَقِیٍّ.(6)
13 نماز واقعی داروی شفابخش دل و جانِ زخم خورده از لغزش و وسیله شستشوی معنوی انسان از گناهان و زشتی هاست، چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از یکی از یاران پرسید:
لَوْ کانَ عَلی بابِ دارِ اَحَدِکُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فی کُلِّ یَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرّاتٍ أَکانَ یَبْقی فی جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَیْءٌ؟
هان ای بنده خدا! اگر بر در سرای یکی از شما مردم، جویباری لبریز از آب زلال و پاکیزه روان باشد و شما در هر شبانه روز پنج مرتبه خویشتن را در آن بیفکنی و شستشو دهی، آیا چیزی از آلودگی در بدن او می‌ماند؟
شنونده و روایتگر سخن می‌گوید:
به آن بزرگوار گفتم: نه ای پیامبر خدا: قُلْتُ: لا!
آن حضرت فرمود:
*****
1. کَنْزُ الْعُمّال، ج 7، ص 279.
2. فروع کافی، ج 1، ص 270.

3. مُسْتَدْرَک، ج 1، ص 172.
4. کَنْزُ الْعُمّال، ج 7، ص 279.
5. نَهج الفَصاحة، فراز 1588.
6. فروع کافی، ج 1، ص 265.
(صفحه 316)
فَاِنَّ مَثَلَ الصَّلوةِ کَمَثَلِ النَّهْرِ الْجاری، کُلَّما صَلّی کَفَّرَتْ ما بَیْنَهُما مِنَ الذُّنُوبِ.(1)
نماز، این برنامه انسان‌ساز و نقش سازنده و انسان پردازش درست همانند این نهر آکنده از آب روان است، و هرگاه انسان نمازی خالصانه و با شرایط گزارد گناهان و لغزشهایی که میان دو نماز انجام شده، اثر ویرانگرش از روح زدوده شده و زنگارهایی که بر دل نشسته و زخمی که بر قلب وارد آمده است، با این داروی شفابخش و معجزه‌آسا بهبود می‌پذیرد.
14 نماز راستین و با شرایط اثر بیدارگر و هشدار دهنده دارد، و انسان را از غفلت و غرور به خود آورده و هدف آفرینش جهان و انسان را به او خاطر نشان می‌سازد. موقعیت و جایگاه او را برایش باز می‌گوید، و به او هشدار می‌دهد که غرق در هواها و هوسها و لذت‌های زودگذر نگردد، بلکه بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او را پیشه سازد که هدف از آفرینش او این بوده است:
وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُونِ.(2)
15 در روایات اسلامی از نماز به روح و جان و ارزش دهنده به دیگر کارهای شایسته انسان تعبیر شده است و این بدان دلیل است که نماز روح را خالص و شفاف می‌کند. ارزش اخلاص به بارگاه خدا را در انسان زنده می‌سازد و به کارهای انسان و زندگی‌اش رنگ و بوی خدایی و خداپسندانه می‌دهد، چرا که انسان به وسیله آن چندین بار در شبانه روز به بارگاه خدا اظهار اخلاص می‌کند.
امیرمؤمنان علیه‌السلام شاید در همین روند باشد که فرمود:
اَوَّلُ ما یُحاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوةُ، فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ، وَ اِنْ رُدَّتْ رُدَّ عَلَیْهِ سائِرُ عَمَلِهِ.(3)
نخستین چیزی که در روز رستاخیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است اگر نماز پذیرفته شد، دیگر کارهای انسان پذیرفته می‌شود و اگر نمازش مردود شناخته شد
*****
1. کَنْزُ الْعُمّال، ج 7، ص 280.
2. سوره ذاریات، آیه 56.
3. فروع کافی، ج 1، ص 266.

دیگر عملکردش ارزشی نخواهد داشت و مردود اعلان می‌گردد.
16 نماز انسان را به رعایت حرمت و احترام به حقوق دیگران فرامی‌خواند، چرا که برای انجام یک نماز صحیح و خداپسندانه، نمازگزار باید شرایطی را در مورد لباس خویش، مکان و مسکن خویش، فرش و زیراندازش، آب وضو و حتی جایی که در آنجا وضو یا غسل انجام می‌گردد، و نیز کسب و کار و درآمدش در نظر بگیرد؛ و مجموعه این شرایط او را ناگزیر می‌سازد که از دزدی‌های آشکار و نهان و بهره‌کشی‌های ناروا و درآمدهای حرام و حق‌کشی و تجاوز به حقوق دیگران چشم بپوشد و در امور اقتصادی و مادّی راه عادلانه و شرافتمندانه‌ای را برگزیند. بدین گونه است که نماز انسان را به رعایت حقوق دیگران دعوت می‌کند و از حرام خوارگی و تجاوز باز می‌دارد، چرا که:
اِنَّ الصَّلوة تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ ... (1)
17 از رموز سازنده و اسرار انسان‌پرداز نماز پدید آوردن نظم و پرورش روح انضباط در زندگی انسان است، چرا که وقتی انسان موظّف باشد که در شبانه روز چندین مرتبه در ساعت‌های مقرر آماده وضو و اذان و نماز گردد و بارها مقرراتی را رعایت کند و با شرایط خاصّی برنامه‌ای را آغاز و با دقّت و توجّه به پایان برد، چنین فرد و جامعه و خانواده‌ای با نظم و انضباط رشد می‌کند.
18 نماز، افزون بر شرایطی که برای پذیرفته شدن دارد، شرایطی نیز برای کمالش آمده است، که رعایت این شرایط، گام بلندی دیگری است در خودسازی و پرورش اخلاق انسانی در فرد و خانواده و جامعه؛ چرا که نمازگزار واقعی در می‌یابد که با زبان نیایشگر خویش زیبنده نیست غیبت دیگران نماید و به آنان تهمت بزنند، و یا حقوق انسانی‌شان را پایمال سازد.
با جان و روان و دست و پا و سیما و سیرتی که به بارگاه خدا می‌رود و زمزمه
*****

1. سوره عنکبوت، آیه 45.

می‌کند که:
اِیّاکَ نَعْبُدُ ...، نباید ستم کند و یا به ستمکار تکیه نماید؛ نباید به این اعضاء و اندامها غذای حرام سرازیر کند و یا آنها را با نوشابه‌های مست کننده مسموم سازد.
انبوه روایات، بیانگر این نکته است که نمازِ پیشوای استبدادگر پذیرفته نمی‌شود،
نماز حرام‌خوار مورد قبول نمی‌افتد،

نمازی که با روح خودکامگی و خودپرستی و خودپسندی خوانده شود بالا نمی‌رود،
نمازی که همراه با قطع پیوندها باشد روح و جان ندارد، و این نیز گام دیگری در سازندگی نماز است.
بار خدایا، به آیات انسان‌ساز و معنویت آفرین‌ات سوگند که ما را از نمازگزاران راستین و از تدبّر کنندگان به شرایط و بایسته‌ها و نبایسته‌های نماز واقعی، و از بر پا دارندگان فرهنگ نماز و فرهنگبانان آگاهی‌بخش و راه و رسم آزادمنشانه و بشردوستانه و عادلانه آن قرار ده!
(صفحه 319)

289. آیه (آرامش، عشق و محبت دستاورد «ازدواج سنجیده» است)

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.(21 / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه هدف از ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است و با تعبیر پرمعنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این معنی در آیه 189 سوره اعراف نیز آمده است. به راستی وجود همسران با این ویژگی‌ها برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود. این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هریک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند، وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرّد نماید). به هرحال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسؤولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می‌زند. هنگامی که انسان
(صفحه 320)
از مرحله تجرّد به مرحله زندگی خانوادگی گام می‌گذارد، شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج. و اما مسأله «مَوَدَّت» و «رَحْمَت» در حقیقت ملاط و چسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پر شکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده و آن اجزاء مختلف باهم ارتباط و پیوند پیدا نکنند، «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد. آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است. فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد؛
1 «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.

2 «مودت» در مورد بزرگ‌ترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.
3 «مودت» غالبا جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» غالبا یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن «مودت» است و گاه خدمات بلا عوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد. البته آیه «مودت» و «رحمت» را میان دو همسر بیان می‌کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بَیْنَکُمْ» اشاره به همه انسان‌ها باشد که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.
(صفحه 321)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابو مُسلِم»، این یکی از نعمت‌های گران خداست که از نوع انسان برای او همسر آفرید، چرا که انسان به همنوع و هم شکل خود گرایش و دلبستگی بیشتری دارد.
منظور از مهر و دوستی، مهر و محبت میان دو همسر است که به گونه‌ای دل در گرو عشق و مهر یکدیگر می‌گذارند که هر کدام دیگری را از هرچیز دیگر بیشتر دوست می‌دارد.
إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ
بی‌گمان در این آفرینشِ همسر برای انسان از نوع او و نیز افشاندن بذر مهر و عشق در میان آنان، برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی از قدرت وصف‌ناپذیر و حکمت خداست.
(صفحه 322)

290. آیه (گردشگری با هدف بررسی راز سقوط خانواده‌های پرقدرت)

اشاره

قُلْ سيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند. (42 / روم)

قصرها و کاخ‌های ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید، جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمایید و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوان‌های پوسیده آن‌ها را بنگرید. ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه شد؟ ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری «اکثر آنها مشرک بودند» «كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ» و شرک، امّ الفساد و مایه تباهی آنها شد.
مسأله گردش در زمین(سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره‌های آل‌عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت و روم آمده که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (20 / عنکبوت) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است. قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصا به مسلمانان دستور می‌دهد که از محیط محدود زندگی خود درآیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند و از این رهگذر اندوخته پرارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند. قدرت‌های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین‌ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده‌اند. قرآن می‌گوید:
به جای این
(صفحه 323)
جباران، شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیم‌های شیطانی آن ها، درس‌های رحمانی بیاموزید. عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه‌های شخصی، پر ارزش‌تر و مهم‌تر است، زیرا در این تجربه‌ها باید انسان زیان‌هایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آن که متحمل سوخت و زیانی شود، توشه گرانبهایی می‌اندوزد. دستور قرآن در زمینه «سیر در ارض» منطبق بر کامل‌ترین شیوه‌هایی است که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده و آن این که پس از فراگرفتن مسائل در کتاب‌ها، دست شاگردان را می‌گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آن چه خوانده‌اند، می‌برند. البته امروز نوع دیگری سیر در ارض به نام «جهانگردی» از طرف تمدن‌های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رایج شده که غالبا اهداف

انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگ‌های ناسالم، عیاشی، هوس‌رانی، بی‌بند و باری و سرگرمی‌های ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است. اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ‌های سالم، تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت و گرفتن درس‌های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است. ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده است، چنان که در حدیثی چنین آمده است:
«لا سِیاحَةَ فِی الْإِسْلامِ: سیاحت در اسلام نیست» و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شوند و بی‌آن که فعالیتی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می‌پرداختند و همچون رهبان‌ها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند. به تعبیر دیگر کار آنها «رهبانیت سیار» بود، در مقابل رهبان‌های ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع «سیاحت» را نیز محکوم می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و به آن حضرت می‌فرماید:
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما در روی زمین به سیر و گردش بپردازید و درباره سرنوشت پیشینیان به تحقیق و مطالعه دست زنید.
واژه «سیرُوا» به خاطر بیان اهمّیت و عظمت کار است تا مردم در این مورد به گردش و مطالعه پردازند و نه اینکه به راستی در این مورد فرمان رسیده و برای مردم لازم شده است که در زمین بگردند.
«ابن عَبّاس» آورده است که:
اگر کسی قرآن را به شایستگی مطالعه کند و در آیات آن نیک بیندیشد و پیام آن را دریابد، چنان است که گویی کران تا کران کره زمین را در مورد آگاهی از سرنوشت جامعه‌های گذشته کاویده و به گردش پرداخته است، چرا که در قرآن گزارش زندگی آنان و عوامل ظهور و سقوط و انحطاط و شکوفایی جامعه‌ها و تمدن‌ها آمده است.
فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ
و بنگرید که فرجام کار کسانی که پیش از شما بودند چگونه شد؟
آری، به آنان بگو در کران تا کران زمین بگردند و بنگرند که سروش فرمانروایان بیدادگر و خودکامه و جامعه‌های تبهکار و گمراه و مردم گناهکار و نافرمان به کجا انجامید و چگونه گرفتار عذاب خدا شدند؟!
بنگرند که چگونه کاخ‌های بیدادشان بر سرشان فرو ریخت و به گور آنان تبدیل شد!
در پایان آیه در اشاره به دلیل این نابودی و هلاکت می‌فرماید:
كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ
دلیل این کیفر و راز این سقوط و انحطاط، شرک و ناسپاسی و بیدادگری آنان بود، چرا که بیشتر آنان شرک‌گرا بودند و به جای آفریدگار هستی هواهای دل و لاف و گزاف‌ها و بت‌های رنگارنگ خود را می‌پرستیدند.
(صفحه 325)

291. آیه (توصیه پدری حکیم به فرزندش)

اشاره

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ

به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت در حالی که او را موعظه می‌کرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (13 / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکمت لقمان ایجاب می‌کند که قبل از هرچیز به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود. همان‌گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت‌ها رادر آستان کبریایی او هم درهم شکستن. قابل توجه این که لقمان حکیم، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می‌کند که شرک ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.(1) و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی‌ارزشی را همتای او قرار دهند و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت‌بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

می‌دانیم که ستم و بیداد از نیاز و نقص بر می‌خیزد و ذات پاک و بی‌نیاز خدا از این آفت‌ها پاک و منزّه است، از این رو نباید برای او همتا و شریک گرفت؛ کسی که برای خدای یگانه شریک و نظیر می‌تراشد، در حقیقت او را نشناخته و در شناخت ذات پاک او به خود ستم روا داشته است و خود انسان مشرک است که بیدادگر و ناقص است.

*****

1- «انَّ» و «لام» و «جمله اسمیه بودن» هر کدام یکی از اسباب تأکید است

292. آیه (دستور الهی درباره احترام و محبت فرزندان به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصیرُ
و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است. (14 / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چرا که «شیر» شیره جان مادر است. به دنبال آن می‌افزاید:
همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ: مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می‌دهند» (233 / بقره). البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هرحال مادر در این 33 ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی و هم از نظر جسمی و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد. جالب این که در آغاز توصیه درباره هر دو می‌کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او می‌سازد. سپس می‌گوید:
«أَنِ اشْکُرْ لی وَ لِوالِدَیْکَ». شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده‌دار
(صفحه 327)
انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید:
«إِلَیَّ الْمَصیرُ». آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش و هم‌چنین در مورد شکر وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آن‌ها برآیید. بعضی از مفسران در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی درعصر جاهلیت بوده است). این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به

دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می‌کنند و این دردناک‌ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه روشنگری می‌کند که اصل حق‌شناسی و سپاسگزاری، در برابر هر نعمت دهنده‌ای لازم و نیکوست و به همین دلیل هم به فرزندان انسان رهنمود می‌دهند که نسبت به پدر و مادر که در حقیقت دو مربّی و دو آموزگار زندگی او هستند ارج گذارد و به آن دو نیکی کند.
این احترام به پدر و مادر و سفارش آن دو، پس از فرمان سپاسگزاری از خدا آمده
*****
1- «تفسیر فی ظلال»، جلد 6، صفحه 484.
(صفحه 328)
است، تا روشنگری کند که او آفریننده انسانها و تدبیرگر امور و شئون اوست و پدر و مادر وسیله‌ای برای آفرینش و نگهداری او.
آن‌گاه در ترسیم اهمیت نقش بزرگ مادر و تلاش و پایداری و دلسوزی او می‌فرماید:
حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ
مادرش به او باردار گردید، در حالی که با رشد جنین به تدریج سست و ناتوان‌تر می‌شود. این تفسیر و دریافت از آیه شریفه از «حَسَن» و «ضَحّاک» است، امّا به باور «ابومسلم» منظور این است که:
نطفه پدر و مادر است که هر دو سست و ناتوان هستند و خدا این انسان را از آن نطفه بی‌مقدار و ناچیز می‌آفریند.
گروهی برآنند که:
نطفه انسان، در آغازین روزهای آفرینشش، پدیده‌ای ناتوان و بی‌مقدار است، امّا براساس نظام و تدبیر آن نظام‌بخش دانا و توانا به تدریج نیرومند شده و پس از نُه ماه به صورت انسانی کامل جلوه‌گر می‌شود.
و برخی نیز، همچون «ابن عَبّاس» و «قَتاده»، واژه «وَهْناً ...» را به مفهوم شدت و سختی و تلاشِ پس از تلاش و کوشش، تا مرحله ولادت کودک، تفسیر کرده‌اند.
در ادامه آیه، قرآن در اشاره به کار بزرگ دیگر مادر در حق فرزندش می‌فرماید:
وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ
و پایان دوران شیرخوارگی کودک و باز گرفتن او از شیر مادر، پایان دو سالگی است، چرا که نوزاد پس از ولادت باید به مدت دوسال شیر بخورد و از نعمت غذای آماده و مناسبی که دستگاه آفرینش برایش فراهم آورده است بهره‌ور گردد.

قرآن در این مورد در آیه دیگری می‌فرماید:
وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ.(1)
مادران، فرزندانشان را دو سال کامل شیر می‌دهند.
*****
1. سوره بَقَرَه، آیه 233.
(صفحه 329)
و بدین‌سان قرآن روشنگری می‌کند که دوران شیرخوارگی انسان نیز به سان دوران بارداری مادر و رشد جنین این مادر است که نقش بزرگی در نگاهداری و پرستاری و سلامت کودک ایفا می‌کند.
آن گاه می‌افزاید:
أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَالِدَیْکَ
ما به انسان سفارش کردیم که هم سپاس مرا که آفریدگار تو هستم بجا آور و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش که آن دو را وسیله‌ای برای آفرینش تو به عنوان مربّی و آموزگارت برگزیدم.
با این بیان، جمله مورد بحث در حقیقت تفسیر و بیان روشن آغاز آیه است که می‌فرماید:
وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ
و لازم به یادآوری است که منظور از سپاسگزاری از خدا، فرمانبرداری از اوست و سپاس از پدر و مادر نیز نیکی و خوش رفتاری با آنان و رعایت حرمت و حقوق آنان است.
إِلَیَّ الْمَصِیرُ
و این هم هشداری جالب است که هان ای انسان‌ها! به هوش باشید که بازگشت همه شما و فرجام کارتان تنها به سوی من است، بنابراین مراقب گفتار و عملکردتان باشید!
(صفحه 330)

293. آیه («رابطه با پدر و مادر» نباید باعث تضعیف «رابطه با خدا» شود)

اشاره

وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم. (15 / لقمان)

هرگز نباید رابطه خویشاوندی انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. تعبیر به «جاهَداکَ» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان این که سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند. وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ‌چیز معاوضه نکنند. ضمنا جمله «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی که به آن علم و آگاهی نداری» اشاره به این است که اگر فرضا دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند. باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» «وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً». از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار
(صفحه 331)
و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به مرز فرمانبرداری از پدر و مادر می‌فرماید:
وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما
و اگر پدر و مادر به ناروا کوشیدند و بر سر این موضوع با توجه به ستیزه و کشمکش بر خاستند تا چیزی را که به درستی و حقانیت آن دلیل و دانشی نداری، آن را شریک و همتای من سازی و در زندگی شرک ورزی، دیگر در اینجا از آنان فرمان مبر.
این تعبیر در آیه که:
آنچه را بدان دانش و آگاهی نداری، آن را به خدایی نگیر و با پرستش آن به خدای یکتا شرک مورز، بیانگر این نکته است که جز خدای یگانه، هرگز خدایی نیست؛ چرا که اگر بود نشانه‌های وجود و قدرت و دعوت او را می‌دیدیم و چون دلیل و نشانی از آن نیست پس وجود ندارد و آفریدگار و گرداننده جهان همان خدای یکتاست؛ بنابراین اگر پدر و مادرت بر آن شدند که تو را به شرک و بیداد بکشانند دیگر از آنان فرمان مبر.
وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً
آری، در شرک و بیداد آنان، همراه و همگام و فرمانبردار آنان مباش، امّا با آن دو در زندگی دنیا به طور شایسته و پسندیده‌ای رفتار کن و یاریشان رسان.
وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ
و از راه کسی که توبه کنان به سوی بارگاه من باز می‌گردد و قلب و فکر و دل خویشتن در گرو عشق ما نهاده است، پیروی نما؛ چرا که این پیام آوران و شایسته کرداران هستند که فرمانبردار من می‌باشند.
ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ
(صفحه 332)
پس بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود.
فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آن گاه است که شما را از حقیقت آنچه در زندگی این جهان انجام می‌دادید، آگاه خواهم ساخت.

1 در تفسیر آمده است که:
لقمان در دوران جوانی خویش برای مردی ثروتمند و صاحب امکانات شبانی می‌کرد. روزی آن مرد ثروتمند نزد او آمد و گفت:
هان ای لقمان! گوسفندی از گوسفندان مرا سر ببر و دو عضو از بهترین اعضا و اندام‌های آن را برایم بیاور. لقمان گوسفندی را سر برید و دل و زبان آن حیوان را برای او آورد وَ اَتاهُ بِالْقَلْبِ وَ اللِّسانِ.
آن مرد نکته‌سنج پرسید:
دلیل این گزینش چه بود؟ فَسَأَلَهُ عَنْ ذلِکَ؟
پاسخ داد: سرورم! این دو عضو از بهترین و نیکوترین اعضای بدن هستند، آن گاه که پاک و پاکیزه باشند و مسؤلانه رفتار کنند؛ و بدترین و پلیدترین‌ها خواهند بود، آن گاه که پلیدی پذیرند و تباه گردند، فَقالَ: اِنَّهُما لاَ طْیَبُ شَیْءٍ اِذا طابا وَ اَخْبَثُ شَیْءٍ اِذا خَبُثا(1)
2 روزی دوست و کارفرمای او به دستشویی رفت و توقّف وی در آنجا به طول انجامید. لقمان او را مخاطب ساخت و گفت:
دوست عزیز! نشستن بسیار در دستشویی «کبد» را دردمند و بیماری بواسیر می‌آورد؛ حرارت بدن را به بخش‌های فوقانی بدن رسانده و باعث سردرد و بیماری مغز و اعصاب می‌گردد، بنابراین در دستشویی سبک بنشین و سبک برخیز!
3 از نشانه‌های حکمت و خردمندی و خردورزی او این بود که پند و اندرزهای
*****
1. تفسیر قُرْطُبی، ج 14، ص 62.

خود را در تابلو زیبایی نوشت و به دروازه باغ ملّی و پارک شهر آویخته تا مردم آنها را بخوانند و بهره‌ور گردند و بدین‌سان با خیرخواهی و مهر و زبان روشنگری و آگاهی دهی مردم را به ارزش‌ها فرا می‌خواند و از گناه و بیداد، طبیبانه هشدار می‌داد.
4 روزی از لقمان پرسیدند:
به باور شما بدترین انسان‌ها کیست؟ او پاسخ داد: کسی که در برابر دیدگان مردم، بی‌باک و بدون حیا و آزرم دست به گناه و بیداد یازد و از افکار عمومی و داوری ملّی پروا نکند. اَیُّ النّاسِ شَرٌّ؟ قالَ: الَّذی لایُبالی اَن یَراهُ النّاسُ مُسیئاً.
5 از او پرسیدند:

چرا پوست تو رنگین و سیما و چهره‌ات زیبا و پر جاذبه نیست؟
پاسخ داد: از نقش و سیما و چهره من عیب می‌جویی یا از نقش آفرین و پدیدآورنده آن، کدامیک؟
6 روزی به حضور حضرت داود علیه‌السلام شرفیاب گردید و دید آن بزرگوار چیزی می‌بافد، امّا چون تا آن روز «زره» ندیده بود ندانست که او «زره» می‌بافد. خواست از آن حضرت بپرسد که چه می‌کنی؟ امّا حکمت و فرزانگی‌اش او را به شکیبایی فرمان داد ساعتی گذشت و کار بافتن «زره» به پایان رسید و آن گاه «داود» آن را به تن کرد و فرمود:
چه لباس خوبی برای رزم و پیکار است!
«لقمان» آن گاه دریافت که آنچه را «داود» می‌بافت «زره» بود و از آن در میدان‌های پیکار برای حفاظت از بدن در برابر تیرها و نیزه‌های دشمن بهره می‌برند. او با دریافت این حقیقت گفت:
سکوت متفکرانه حکمتی است ارزشمند، امّا دریغ که آراستگان به این ویژگی اخلاقی و انسانی در میان جامعه، در شمار اندکند! فَقالَ: اَلصَّمْتُ حِکْمَةٌ وَ قَلیلٌ فاعِلُهُ.
حضرت داود که سخن سنجیده او را می‌شنید، اندکی در مورد آن اندیشید و فرمود راستی که تو انسانی فرزانه‌ای و واژه ارزشمند «حکیم» زیبنده توست.
7 و نیز آورده‌اند که آن مرد فرزانه و پدر نمونه روزی دست فرزندش را گرفت و
(صفحه 334)
در حالی که او را اندرز می‌داد گفت:
یا بُنَیَّ! اِنَّ الدُّنْیا بَحْرٌ عَمیقٌ وَ قَدْ هَلَکَ فیها عالَمٌ کَثیرٌ، فَاجْعَلْ سَفینَتَکَ فیهِ الْایمانَ بِاللّهِ وَ اجْعَلْ شِراعَهَا التَّوَکُّلَ عَلَی اللّهِ وَ اجْعَلْ زادَکَ تَقْوَی اللّهِ فَاِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللّهِ وَ اِنْ هَلَکْتَ فَبِذُنُوبِکَ(1)
هان ای پسرکم! دنیا دریای ژرف و بی‌کران است که دانشوران و دانشمندان بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ بر این باور برای نجات خویش ایمان آگاهانه و عاشقانه و خالصانه به خدا را در این جهان کشتی نجات خود ساز و بادبان آن را توکل و اعتماد به پروردگار قرار ده و زاد و توشه و وسایل سفرت را پروای خدا برگزین، آن گاه اگر در این دریای ژرف از غرق شدن نجات یافتی بدان که نجات و رهایی‌ات به مهر و بخشایش خداست و اگر نابود شدی آگاه باش که به کیفر گناه و بیداد خودت به هلاکت افتاده‌ای!
8 از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در باره لقمان فرمود:
او در پند و اندرز حکیمانه‌اش به فرزند خویش گفت:
فرزندم! در سفرهای خود همواره چیزهایی، نظیر شمشیر، کفش، عمامه،

لباس‌های موردنیاز، ظرف آب، سوزن و نخ خیاطی، داروهای ضروری و دیگر اقلامی که به کار خود همراهانت خواهد آمد به همراه داشته باش و با همسفرانت در هر کار شایسته و سازنده‌ای، جز گناه و نافرمانی خدا همگام و همکار باش! وَ کُنْ لِاَصْحابِکَ مُوافِقاً اِلاّ فی مَعْصِیَةِ اللّهِ.(2)

و نیز افزود: هان ای فرزند عزیز! هنگامی که با گروهی به سفر می‌روی، در کارهای مربوط به خود و آنان اهل تبادل نظر و بهره‌وری از اندیشه‌های همه را از یاد نبر و با آنان مشورت نما. هماره چهره‌ای شاد و گشاده داشته باش و آنچه به همراه آورده‌ای سخاوتمندانه به آنان ببخش و آنان را نیز بهره‌ور ساز! هنگامی که تو را دعوت کردند،

*****

1. مَنْ لا یَحْضُرُهُ الْفَقیهُ، ج 2، ص 28، ح 2457؛ اصول کافی، ج 1، ص 13، (کِتابُ الْعَقْل و الْجَهل).

2. مَحاسِن بَرْقی، ص 375.

دعوتشان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند، آنان را یاری کن! از سکوت تفکّرانگیز بهره‌گیر و نماز و نیایش با خدا، بسیار داشته باش! در زندگی سخاوتمند باش و در آب و نان و مرکب و امکانات دیگران را بهره‌ور ساز. به هنگام نیاز به گواهی و شهادت، به حق و عدالت گواهی ده و اگر با تو مشورت شد، دیدگاه شایسته و بایسته خود را از آنان دریغ مدار!

پسرم! در هیچ کاری نیندیشیده وارد مشو و در هیچ مشورتی نسنجیده پاسخ مده، بلکه بسیار بیندیش و آن گاه دیدگاه دقیق و نظر درست و کارسازت را اعلام نما. هماره در حال ایستاده یا نشسته، غذا خوردن یا نماز و نیایش، فکر خود را به کار انداز و خردمندی و خردورزی را از یاد مبر. تا مشورتی که با تو شده است نظری نیکو و سازنده بیان داری و پاسخی راهگشا بدهی، چرا که وقتی کسی خیرخواهی‌اش را درباره مشورت کننده خالص و صاف نسازد خدا اندیشه و بینش را از او می‌گیرد.

اگر دوستانت حرکت کردند تو نیز حرکت کنی؛ و اگر آنان به کار درستی دست زدند تو نیز همکارشان باش. به سخن کسی که از تو بزرگتر است گوش جان سپار و هماره به هنگام پاسخگویی به دوستانت و خواسته عادلانه آنان پاسخ مثبت ده، چرا که پاسخ منفی در تقاضاها و خواسته‌های عادلانه ناپسند است و از ناتوانی انسان خبر می‌دهد.

پسرکم! اگر در راه سفر جادّه را گم کردید، درکنارش فرود آیید و تدبیری بیندیشید تا راه درست را بیابید و اگر در تصمیم خود دستخوش تردید شدید، بیندیشید و شکیبایی ورزید تا درست تصمیم بگیرید؛ اگر در راه، یک نفر را تنها دیدید، هرگز از او راهنمایی نخواهید و راه گم کرده را از او مپرسید و مجویید، چرا که ممکن است او دزد و خطرناک باشد و یا به سان

شیطان شما را به بیراهه کشد. اگر دو تن را دیدید، از آن دو نیز برحذر باشید مگر آنکه به درستی آنان اطمینان یابید، چرا که انسان به وسیله دو چشم خود می‌تواند حق را بنگرد و بشناسد.
هان ای فرزند عزیزم! هنگامی که زمان انجام نماز رسید هرگز برای کاری دیگر آن
(صفحه 336)
را به وقت دیگر مینداز، بلکه در اوّل وقت نماز گزار و آن گاه از پی کارهای دیگر برو، چرا که نماز به سان وامی معنوی است که باید در هنگامه مقرر ادا گردد. اگر نماز به صورت جماعت بر پا می‌شود، تو نیز نمازت را با آنان بخوان، اگر چه در شرایط سخت و یا میدان کارزار باشی!
پسرم! هرگز برروی مرکب نخواب، چرا که ممکن است جان خویش به خطر افکنی و از پا درآیی و این از فرزانگی به دور است بلکه در جایی به استراحت پرداز که بتوانی با اندیشه‌ای آرام و خاطری آسوده بخوابی و خطری تو را تهدید نکند.
هنگامی که از سفر بازگشتی، پس از رسیدن به منزل نخست به کار و علوفه مرکب خویش برسی و آن گاه به کار خود. منزلگاه خویشتن را در سرزمینی خوش آب و هوا و پرگل و لاله و سرسبز و پرطراوت برگزین و هنگامی که در جایی فرود آمدی نخست دو رکعت نماز بگذار و به هنگام حرکت نیز چنین کن و بر ساکنان آن درود نثار نما، چرا که در هر سرزمینی فرشتگانی هستند.
پسرکم! اگر توانستی پیش از خوردن غذا نخست مقداری از آن را در راه تقرب به خدا انفاق نما و آن گاه خود بخور. هنگامی که بر مرکب سواری کتاب خدا را به شایستگی تلاوت کن و در انجام هر کاری به ویژه کارهای خطیر خدای یکتا را ستایش کن و از او یاری بخواه و با او نیایش نما. هرگز همه شب را به سفر مباش و هرگز در راه سفر به آواز خوانی مپرداز.(1)
10 و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:
به خدای سوگند نه به خاطر نژاد و تبار، به «لقمان» نعمت‌گران حکمت و بینش ارزانی گردید و نه به خاطر دارایی و ثروت بسیار و نه قدرت اندام و زیبایی چهره؛ بلکه بدان دلیل این نعمت به او ارزانی گردید که در انجام فرمان خدا و دوری جستن از نافرمانی و گناه پرتلاش و پر اخلاص بود. او هماره چهره‌ای آرام داشت و فکر ژرف و عمیق و هوشی تیز! او روزها هرگز
*****
1. اُصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، ص 15؛ تفسیر بَیْضاوی، ثَعْلَبی ذیل آیه مورد بحث.
(صفحه 337)

نمی‌خوابید و در حضور دیگران هرگز تکیه نمی‌داد و پایش را دراز نمی‌کرد. در برابر دیدگان مردم آب دهان نمی‌ریخت و عمر خود را بیهوده صرف کاری نمی‌کرد. از فرط خویشتن‌داری کسی او را در حال شستشوی بدن و یا غسل ندید و در راه دین باوری و دینداری و حفظ دینِ خود از ترس گناه نخندید و خشم نگرفت و با کسی شوخی نکرد.

او برای ارزش‌های مادّی و زرق و برق دنیا، آن گاه که بر او روی آورد شادمانی نکرد و زمانی که دنیا به او پشت کرد نیز اندوهگین نگردید. شمار فرزندانش بسیار بود و از شگفتی‌های روزگار، بیشتر آنان پیش از خودِ لقمان مردند، امّا او برای هیچ یک از آنان نگریست. هرگز از کنار دو انسانی که در کشمکش بودند نگذشت، جز اینکه آنان را آشتی داد و هرگز سخنی را نپذیرفت جز اینکه نخست مفهوم و گوینده آن را دریافت و شناخت.

او هماره در نشست دین شناسان و دانشوران شرکت می‌جست و نزد داوران و قاضیان و فرمانروایان می‌رفت و ضمن اندرز دادن آنان بر گرفتاریشان تأسف می‌خورد. او بر فرمانروایان عادلی که با خدا و عدالت آشنا بودند و همه قدرت‌ها و ثروت‌ها را از آن خدا می‌دانستند مهر می‌ورزید و دعا می‌کرد و از زورمداران و خودکامگان دوری می‌جست.

او هرآنچه را برای پیکار با هوای نفس لازم بود و انسان را قدرت و نیرومندی می‌بخشید، همه را فرا می‌گرفت و کدروتهای روح و جان را با خردورزی و اندیشه و ژرف‌نگری و عبرت‌آموزی مداوا می‌کرد. آنچه در راه هدفِ مقدس و آرمانش مفید بود دل می‌بست و از آنچه برای هدف مقدسش مفید نبود چشم می‌پوشید؛ آری، به پاداش این راه و رسم و این اندیشه و عملکرد لقمان بود که نعمت حکمت به او ارزانی گردید.

294. آیه (هشت سفارش کلیدی لقمان به پسرش)

اشاره

يا بُنَىَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

پسرم! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهى از منكر كن، و در برابر مصايبى كه به تو مى‌رسد با استقامت و شكيبا باش كه اين از كارهاى مهم و اساسى است. (17 / لقمان)

1 (امر به نماز): نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را با مصفّی و زندگی تو را روشن می‌سازد. آثار گناه را از جانت می‌شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتو افکن می‌دارد و تو را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد.
2 و 3 (امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها): بعد از برنامه نماز به مهم‌ترین دستور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته می‌گوید:
«وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ».
4 (صبر و پشتکار): بعد از این سه دستور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می‌گوید:
«وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور» مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه‌جو، گنه‌کاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی‌شوند و حتی در مقام اذیت و آزار و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر برمی‌آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی‌توان براین مشکلات پیروز شد. «عَزْم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عَزْمُ الاُمُور» در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آن است.
(صفحه 339)

پسر جانم! نماز را که راز پیوند انسان با آفریدگار خویش است به پا دار و همه نمازهای مقررّ را در دقت شایسته و بایسته و با شرایط درست آنها بخوان.
گفتنی است که واژه «بُنَیّ» به صورت «تصغیر» نشان از مهر و محبت پدر نمونه و فرزانه به فرزند خویش است که در آغاز پاره‌ای از آیات آمده است.
وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ
و مردم را به کارهای خداپسندانه و فرمانبرداری از ذات پاک آفریدگار هستی فراخوان.
وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ و از کارهای ناپسند هشدار ده و بازدار.
واژه «مُنْکَر» به مفهوم کار ناپسند و ناروایی است که نافرمان خدا به شمار آمده و خرد سالم و دین و آیین آسمان آن را گناه می‌شمارد و از انجامش باز می‌دارد و در برابر آن «معروف» می‌باشد که منظور کار پسندیده و عادلانه‌ای است که خرد درست و دین آسمان مردم را به انجام آن بر می‌انگیزد.
وَاصْبِرْ عَلی مَا أَصَابَکَ
و در برابر رنج و گرفتاری‌هایی که در این راه بر تو می‌رسد شکیبایی قهرمانانه پیشه‌ساز. این تفسیر و روشنگری در مورد آیه شریفه از امیر مؤمنان علیه‌السلام است.
إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
بی‌گمان این از اراده استوار و تصمیم آهنین انسان در انجام کارهای شایسته و دوری گزیدن از بدیها و نارواها است.
گفتنی است که واژه «عزم» به مفهوم اراده استوار و تزلزل‌ناپذیر انسان می‌باشد که پیش از هر اقدام و انجام هر کاری نخست تصمیم می‌گیرد و آن گاه به انجام آن روی می‌آورد و این اراده و تصمیم در برابر دو دلی و تردید قرار دارد.
امّا به باور پاره‌ای واژه «حَزْم» به مفهوم مهیّا شدن برای انجام کاری آمده و واژه «عَزْم» تصمیم آهنین و استوارتر آغاز و انجام آن است؛ درست همان‌گونه که گفته می‌شود: در راه انجام شایسته کار، نخست پیرامون آن درست بیندیش و آن گاه پس از روشن شدن چگونگی آن اقدام نما.
(صفحه 340)

295. آیه

اشاره

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ

«پسرم!» با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (18 / لقمان)

وَ اقْصِدْ فی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است.(19 / لقمان)

5 و 6 (پرهیز از تکبر و غرور): «تُصَعِّر» از ماده «صَعَر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «مَرَح» به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است. «مُخْتال» از ماده «خیال» و «خُيَلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلاًت و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. «فَخُورٍ» از ماده «فَخْر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می‌کند (تفاوت «مُخْتال» و «فَخُور» در این است که اولی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی است). و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند:
یکی تکبر و بی‌اعتنایی و دیگر خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتربینی فرو می‌برند و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند. مخصوصا با توجه به ریشه لغوی «صَعَرَ» روشن می‌شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است وگرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیّلات نمی‌شود. ناگفته پیدا است که منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هرچیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان
(صفحه 341)
می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است. آیه اوّل «حَمیر» جمع «حِمار» به معنی خر است. «نهی» از «خود برتر بینی» و «خودپسندی» که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و دیگری سبب می‌شود که انسان خود را در حد کمال پندارد و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد.
7 و 8 (اعتدال در رفتار و گفتار): آیه دومّ «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن» است، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است. و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز است. قابل توجه این که ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده‌تر از صدای خران هست (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش

احساس می‌کند، گوشت اندامش فرو می‌ریزد). ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت‌کننده بودن با زشت‌تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می‌شنود از همه زشت‌تر است همان صدای الاغ می‌باشد، که نعره‌ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است. نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی‌دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی‌جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی‌هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می‌دهد. و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده است که هرگاه صدای الاغ بلند می‌شود شیطانی را دیده است. بعضی گفته‌اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ. به هر حال از همه این سخن‌ها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.
(صفحه 342)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تُصَعِّرُ: از ریشه «صَعَر» برگرفته شده و به مفهوم نوعی بیماری دامی است که شتر گرفتار شده و گردنش کج می‌شود.
مَرَح: آفتِ مستی و غروری است که از بسیاری نعمت و امکانات، گریبانگیر ظالمان و خود کامگان می‌گردد.
مُخْتال: از ریشه «خِیال» و به مفهوم کسی است که خود بزرگ بین است و خود را برتر از دیگران می‌پندارد.
فَخُور: این واژه از ریشه «فَخْر» برگرفته شده و به مفهوم کسی است که فخرفروشی می‌کند.
چهره‌ات را با خودکامگی و به خود نازیدن، از مردم بر متاب! و اگر کسی با تو سخنی می‌گوید، با روی آوردن به دیگری و رویگردانی از او وی را کوچک مشمار.
یادآوری می‌گردد که از «ابن عَبّاس» نیز این دیدگاه را آورده‌اند؛ و نیز از ششمین امام نور حضرت صادق روایتی رسیده است که این تفسیر را تایید می‌کند.
در ادبیات و فرهنگ عرب هنگامی که شتری بیمار گردیده و گردنش برای همیشه کج شده است، می‌گویند:
«اَصابَ البَعیرَ صَعَرٌ» به این شتر مرضی رسیده است که به گردنش آسیب وارد آورده و آن را کج کرده است.
با این بیان گویی «لقمان» در اندرز خود به فرزندش می‌گوید:
پسرم! چهره‌ات را با تکبر و ناز از مردم بر متاب، چرا که هیچ بیماری اخلاقی برای انسان زیانبارتر از خود بزرگ بینی و غرور نیست.
«مُجاهِد» در این مورد آورده است که:
اگر میان انسان با دیگری کشمکشی پدید آید و آن گاه آزردگی و رنجش آن درگیری باعث شود که انسان به هنگام دیدار فرد مورد نظر از او روی برتابد، این روی برتافتن را «صعر» می‌گویند.
و «عِکْرِمَه» می‌گوید:
منظور این است که فردی به دیگری سلام کند، امّا او از روی کبر و غرور چهره برتابد و گردنکشی کند.
(صفحه 343)
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً
و در روی زمین خرامان و مغرور گام بر مدار!
إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ

چرا که خدا هیچ عنصر متکبّر و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد.
حَمیر: جمع واژه «حِمار» به مفهوم «خر» آمده است.
وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ
پسرم! در راه رفتن خویش میانه‌رو و معتدل باشی و به آرامی و وقار گام سپار.
آیه مورد بحث، به سان این آیه شریفه است که در وصف بندگان شایسته خدای مهربان می‌فرماید:
وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً (1)
و بندگان خدای رحمان آن کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و وقار راه می‌روند.
«قَتاده» در این مورد بر آن است که منظور فروتنی در راه رفتن است و لقمان به فرزندش اندرز می‌دهد که در راه رفتن خویش فروتنی پیشه سازد.
و «سعید بن جُبَیر» می‌گوید:
منظور این است که:
به هنگام راه رفتن با کبر و غرور گام برمدار.
وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ
و صدای خویش را فرود آور و فریاد مزن، بلکه به آرامی و فروتنی با پروردگارت سخن بگو. به باور پاره‌ای منظور این است که:
به هنگام سخن، صدای خویشتن را بلند نکن و فریاد مزن، بلکه به آرامی و وقار سخن بگو!
*****
1. سوره فُرْقان، آیه 63.
(صفحه 344)
إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ
چرا که ناخوش آیندترین و زشت‌ترین صداها صدای خران است.
«قَتاده» می‌گوید:
آری، زشت‌ترین صداها صدای خران است، چرا که آغاز صدای آنها «زَفیر» و پایانش «شَهیق» است.
با این بیان پدر نمونه در اندرز انسان‌ساز خویش به فرزندش، او را به میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن فرمان می‌دهد.
از «زید بن علی» آورده‌اند که:
منظور صدای نخراشیده انسان‌های مغرور و تربیت نیافته است که به سان صدای حیوان مورد اشاره است؛ و بدین‌سان عناصر فرومایه و بی‌ادب را قرآن شریف به چهارپایان تشبیه می‌کند.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور عطسه زدن بسیار بلند و

ناسنجیده و یا فریاد برآوردن و بانگ زدن کسی است که بدون هیچ نیاز به پرخاش و فریاد، صدای خود را به گونه‌ای بلند می‌کند که از وقار و شکوه و زیبایی می‌افتد؛ روشن است که اگر در این کار هدفی درست داشته باشد و یا برای انجام کار شایسته و بایسته‌ای، به سان تلاوت قرآن و ... صدای خود را بلند کند، هرگز شامل این هشدار نمی‌گردد.
(صفحه 345)

296. آیه (در روز قیامت «ارتباطات خانوادگی» کارساز نیست)

اشاره

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزى والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ

اى مردم! از خدا بپرهيزيد و از روزى بترسيد كه نه پدر جزاى اعمال فرزند خود را تحمل مى‌كند و نه فرزند چيزى از جزاى پدر را، مسلما وعده الهى حق است مبادا زندگانى دنيا شما را بفريبد و مبادا شيطان شما را مغرور سازد. (33 / لقمان)

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدء است و دستور دوم توجه به معاد و پاداش و کیفر، بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند و می‌داند و ثبت و ضبط می‌کند و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود. جمله «لا یَجْزی» از ماده «جزا» است و «جزا» از نظر لغت به دو معنی آمده؛ یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: «جَزاهُ اللّٰهُ خَیْرا: خداوند او را پاداش خیر داد»). و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است «لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: هیچ پدری، مسؤولیت اعمال فرزندش را قبول نمی‌کند و به جای او نمی‌نشیند و از او کفایت نمی‌کند». ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود و به مقدار آن است. به هرحال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی‌پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیک‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند هیچ‌کدام به فکر دیگری نیستند. در پایان آیه انسان‌ها را از دو چیز برحذر می‌دارد، می‌فرماید:
«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ». در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده
(صفحه 346)
می‌شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که زرق و برق دنیا، واقعیت‌ها را در نظر او دگرگون سازد و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که وسوسه‌های شیطانی او را فریب دهد و مغرور سازد و از مبدء و معاد دور کند. اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می‌سازد.

یَجْزی: بی‌نیاز می‌کند، بسنده می‌نماید.
در آیه مورد بحث قرآن روی سخن را به مردم نموده و در هشداری سخت می‌فرماید:
یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ
هان ای مردم! پروای پروردگارتان را پیشه سازید و از او بترسید و مقررات او را محترم شمارید!
وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
و از روزی بترسید که نه پدری به کار فرزندش خواهد آمد و گناه او را به دوش خواهد کشید؛
وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً
و نه فرزندی به کار پدرش خواهد آمد و عذابی را از او دور خواهد ساخت.
به بیان دیگر، منظور این است که:
نه پدری فرزند خویش را بسنده و بی‌نیاز می‌سازد و نه فرزندی پدرش را؛ چرا که هر کدام در اندیشه نجات خویشند و به دیگری نمی‌توانند یاری برسانند.
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا
(صفحه 347)
به یقین وعده خدا در مورد فرارسیدن روز رستاخیز و پاداش و کیفر کارها حق است و در آن تخلّف نخواهد شد؛ پس مباد که زندگی زودگذر این جهان و زرق و برق فناپذیر آن شما را بفریبد؛ و این حقیقت، که چند روزی به شما فرصت و مهلت داده شد و در کنار نعمت‌های رنگارنگ خدا روزگار می‌گذرانید، فرجام زندگی و مرگ و جهان پس از مرگ و پاداش کیفر عملکردها را از یاد ببرید!
وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ
و مباد که شیطان فریبه کار شما را فریب دهد.
به باور گروهی از جمله «مُجاهِد»، منظور از فریبنده در آیه شریفه، شیطان است.
و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، هر آنچه انسان را مغرور سازد و او را به گناه و ستم سوق داده و از فرمانبرداری خدا غافل سازد، فریبنده و فریبه کار است، خواه شیطان باشد یا امید کاذب، یا هر آفت دیگر!
در روایت است که:
اَلْکَیِّسُ مَنْ هانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لَها بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْفاجِرُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَ تَمَنّی عَلَی اللّهِ.(1)

انسان هوشمند و زیرک آن کسی است که آینده‌نگر باشد و برای پس از مرگ کار کند و سرمایه‌گذاری نماید؛ و گناه پیشه آن کسی است که از هوس‌های خود پیروی نموده و در همان حال از بارگاه خدا آرزوی عافیت و نجات داشته باشد.

*****

1. مُسْنَد احمد، ج 5، ص 105 / 16674؛ مُسْنَد تِرْمِذی، ج 4، 638 / 2459.

297. آیه (تقدّم اراده و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر اراده و خواست مؤمنین)

اشاره

النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً

پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یک دیگر از مؤمنان و مهاجران در آن چه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است. (6 / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آیه به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال نظام «مُؤاخات» می‌پردازد. توضیح این‌که: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید. پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، مسأله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت. به این ترتیب که میان «مهاجران» و «انصار» (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق‌العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجا برقرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود. آیه فوق نازل شد و «نظام مواخات» را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد. بنابراین نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود، (برخلاف نظام پسر خواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می‌بایست پس از بر طرف شدن حالت فوق‌العاده ابطال گردد و چنین شد. منتهی در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین» و «بودن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله مادر» به عنوان مقدمه ذکر شده‌است، می‌فرماید:
«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است». «و همسران
(صفحه 349)
او مادران مؤمنین محسوب می‌شوند». با این که پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله پدر و همسران او به منزله مادران مؤمنین هستند، هیچ‌گاه از آنها ارث نمی‌برند، چگونه می‌توان انتظار داشت که پسر خوانده‌ها وارث گردند. سپس می‌افزاید:
«خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آن چه خدا مقرر داشته است اولی هستند:
وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ». ولی با این‌حال برای این که راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند، هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد، در پایان آیه اضافه می‌کند:
«مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید این مانعی ندارد: إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلى أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً». و در آخرین مرحله برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر می‌فرماید:

«این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است:
کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً».
قرآن در این آیه اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به مسلمانان به طور مطلق ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» صلی الله علیه و آله از خود او نیز اولی است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم در مسایل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسایل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسب به خودش اولی است و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد. از این مسأله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است. این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است. اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود
(صفحه 350)
را تحت‌الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود:
«لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی یَکُونَ هَواهُ تَبَعا لِما جِئْتُ بِهِ: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آن چه من از سوی خدا آورده‌ام باشد». (1) و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است:
«وَالَّذی نَفْسی بِیَدِه لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ نَفْسِه وَ مالِه وَ وَلَدِه وَ النّاسِ اَجْمَعینَ: قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که من نزد او محبوب‌تر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم» (2). قرآن نیز در آیه 36 همین سوره (احزاب) می‌گوید:
«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند».
باز تأکید می‌کنیم این سخن، مفهومش این نیست که خداوند متعال بندگانش را دربست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای مقام عصمت است و به مصداق «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحی» (3 و 4 / نجم) هر چه می‌گوید سخن خدا است و از ناحیه او است و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربان‌تر

است. این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی و هم در مسایل شخصی و فردی است. به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسؤولیت‌های سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَنَا اَوْلی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِه وَ مَنْ تَرَکَ مالاً فَلِلْوارِثِ وَ مَنْ تَرَکَ دَیْنا اَوْ ضِیاعا فَاِلیَّ وَ عَلَیَّ: من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است». (3)

*****

1- «تفسیر فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

2- «تفسیر فی ظلال» ذیل آیه مورد بحث.

3- در وسایل الشیعه، جلد 17، صفحه 551، این سخن از امام صادق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(صفحه 351)

(باید توجه داشت که «ضیاع» در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند و تعبیر «دَیْن» قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

سومین حکم، مسأله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس «هجرت» و «مؤاخات» تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر و یا انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می‌بردند، این امر یک حکم موقتّی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آن ها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده است). لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولو الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد. البته قراینی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استحبابی، زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می‌کند. در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان ارث نسبت به یکدیگر است و به تعبیر دیگر در اینجا «مُفَضَّلٌ عَلَیْهِم» مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ). بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: «خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند و اما این که خویشاوندان چگونه ارث می‌برند؟ و بر چه معیار و ضابطه‌ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است. چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مسأله بهره‌مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می‌گذارد این حکم با جمله «اِلاّ اَنْ تَفْعَلُوا اِلی اَوْلِیائِکُمْ مُعْرُوفا» (مگر این که بخواهید به دوستانتان

(صفحه 352)

نیکی کنید) بیان شده است و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می‌تواند در یک سوم از اموالش درباره هر کس مایل باشد انجام دهد. به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان، به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی‌شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است ولی در هر حال مشروط به این می‌باشد که زاید بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف‌نظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می‌گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد. روایات زیادی از ائمه اهل بیت

علیهم‌السلام در تفسیر آیه فوق در مورد «اَولَو الاْرْحام» نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مسأله «ارث اموال» تفسیر شده، همان‌گونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مسأله «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام تفسیر گردیده است. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند، امام فرمود:
«این درباره فرزندان حسین نازل شده» و هنگامی که راوی سؤال کرد: «آیا این درباره ارث اموال نیست»؟ امام فرمود:
«نه، درباره حکومت و ولایت است». بدیهی است منظور از این احادیث نفی مسأله ارث اموال نیست، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث خلافت و ولایت را. این توارث هیچ گونه شباهتی به مسأله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است به خاطر شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می‌شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آن چه ابراهیم برای فرزندان خود از خدا می‌خواهد و خداوند به او می‌گوید:
امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته‌اند نمی‌رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است. و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل امام حسین می‌گوییم:
سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم و وارث موسی و عیسی و محمدی ... که این ارثی است در
(صفحه 353)
جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی. (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای از مفسّران آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به فرمان خدا دست به هجرت زد و از «مکّه» به «مدینه» رفت، در آنجا به فرمان خدا به طور موقت قانون «مُؤاخات» را برقرار ساخت و براساس آن مقرّر گردید که هریک از مهاجران مسلمان با یکی از مسلمان «انصار» دست برادری به هم بسپارند و به سان دو برادر واقعی از یکدیگر ارث برند.
این اصل و پیامدهای آن در جامعه نوبنیاد اسلامی برقرار گردید، به همین جهت هنگامی که مسلمانی جهان را بدرود می‌گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله میراث او را به برادر عقیدتی‌اش می‌داد و به نزدیکان نسبی او که شرک‌گرا بودند چیزی نمی‌رسید؛ امّا روشن بود که این برنامه و احکام جنبه موقت داشت، به همین دلیل با فرود نخستین آیه مورد بحث حکم قانون «مُؤاخات» فسخ و حکم ارث براساس قانون خویشاوندی جایگزین آن گردید و پیامبر خدا به مردم رسانید و روشنگری فرمود که:
وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ ...
و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان، در آنچه خدا در موضوع ارث مقرر داشته است سزاوارترند ...
آنچه آمد، از «کَلْبی» روایت شده است و «قَتاده» نیز در این مورد می‌افزاید:
براساس قانون «موأخات»، پیش از فرود این آیه شریفه مردم مسلمان براساس ایمان و هجرت ارث می‌بردند و کسانی که به خاطر ایمان هجرت نکرده بودند، از مسلمانان
*****
1- این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» جلد 3، صفحه 292 و 293 نقل کرده است.
(صفحه 354)
مهاجر ارثی نمی‌بردند، امّا با فرود آیه مورد اشاره و دیگر آیات مربوط به ارث، دگرباره حکم ارث براساس خویشاوندی مقرر گردید و بدین وسیله قانونِ «مُؤاخات» در نظام ارث فسخ شد.

در آیه مورد بحث قرآن شریف به ترسیم چند اصل اساسی و مقررات مربوط به آنها پرداخته و پیش از همه می‌فرماید:
اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم توحیدگرا و با ایمان از خود آنان سزاوارتر است.
در تفسیر این فراز از آیه شریفه، به باور «ابن عَبّاس» و «عَطاء» منظور این است که:
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از خود مردم با ایمان در دعوت به حق و عدالت و فرمان دادن به کاری زیبنده‌تر و سزاوارتر است و اگر آن حضرت به چیزی دعوت کرد و یا به کاری فرمان داد، گرچه انجام آن بر خلاف تمایل و خواست خودشان بود، پیروی از آن حضرت واجب است و باید گفتار و هشدار آن بزرگوار را بر نظر خویش مقدّم دارند.
پاره‌ای در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده‌اند که:
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام آماده شدن برای پیکار «تبوک» همه مردم با ایمان را به آماده باش و حرکت فرا خواند، امّا پاره‌ای گفتند:
ما برای حرکت باید از پدر و مادر خویش اجازه بگیریم و رضایت و موافقت آنان را جلب نماییم؛ درست در آن هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب پاک او فرود آمد که:
پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردمِ توحیدگرا و با ایمان از خود آنان یا پدر و مادرشان برای تصمیم‌گیری سزاوارتر است(1) اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
*****
1. در مورد اختیارات پیامبر (ص)، به دلیل وحی و رسالت و مقام والای عصمت از خود آن حضرت آورده‌اند که فرمود:
«ما مِنْ مُؤْمِنٍ اِلاّ وَ اَنَا اَوْلَی النّاسِ بِهِ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ» هیچ انسان توحیدگرایی نیست، جز اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اَولی هستم. صَحیح بُخاری، ج 6، ص 145؛ وسائل‌الشیعه، ج 17، ص 551.
(صفحه 355)
«مُجاهِد» آورده است که:
هر پیامبری پدر جامعه و مردم خویش بود و براین اساس است که مردم توحیدگرا و با ایمان نیز با هم برادرند، چرا که از دیدگاه ادیان الهی به ویژه اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله پدر مردم است.
قرآن در مورد ابراهیم می‌فرماید:

مِلّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ ... (1) آیین پدرتان ابراهیم نیز این گونه بود و بدین وسیله او را پدر یکتا پرستان جهان می‌خواند.
و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز فرمود:
اَنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هذِهِ الأُمَّةِ(2)
من و علی علیه‌السلام پدران این امت هستیم.
واژه «اَنْفُس» در آیه مورد بحث، جمع واژه «نَفْس» به مفهوم نفیس‌ترین و ارجمندترین اعضاء وجود انسان، یا دستگاه خرد و دریافت اوست.
پاره‌ای بر آنند که ممکن است این واژه از «تنفس» به مفهوم نفس کشیدن باشد و برخی نیز بر این باورند که ممکن است از «نِفاسَه» برگرفته شده باشد که در آن صورت به معنای ارزشمندترین و گرامی‌ترین اعضاء سازمان وجود انسان به شمار می‌رود.
در ادامه آیه شریفه قرآن در اشاره به حکم دیگری می‌فرماید:
وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ
و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به سان مادران مردم با ایمانند.
منظور این است که آنان در حرمت ازدواج به سان مادر آنان به شمار می‌روند و نیز رعایت احترام و گرامیداشت آنان بر همگان لازم است، امّا مادران حقیقی مردم نیستند و چرا که در این صورت می‌بایست دخترانشان نیز خواهران مردم به شمار روند و ازدواج با آنان ناروا اعلام گردد، در حالی که می‌دانیم چنین نیست.
با این بیان منظور همان دو چیزی بود که به آنها اشاره رفت: یکی ناروا بودن ازدواج با آنان و دیگر رعایت احترام و گرامیداشت شان، به همین جهت است که نگاه کردن بر آنان ناروا شناخته شده است؛ و نیز مردم با ایمان از آنان ارث نمی‌برند و آنان نیز از
*****
1. سوره حَج، آیه 78.
2. عُیُونُ أَخبارِ الرِّضا، ج 2، ص 80 / 29.

مردم ارث نمی‌برند؛ براین باور است که «شافعی» می‌گوید:
این فراز از آیه شریفه تنها حرمت ابدی ازدواج با آنان را می‌رساند و به مردم با ایمان اعلام می‌کند که آنان را به سان مادران خود گرامی بدارند، امّا این به مفهوم آن نیست که می‌توان با آنان به صورت مادر و خواهر سفر کرد و یا در جایی خلوت به گفت و شنود پرداخت.
آری، این مفهوم مادری همان است که از «عایشه» آورده‌اند که:
زنی به او مادر خطاب کرد، امّا وی گفت:
من مادر شما نیستم، بلکه مادر مردان شما مردم با ایمان هستم.
و به همین جهت است که به خواهران و برادران همسران پیامبر صلی الله

علیه و آله نمی‌توان «خالُ الْمُؤْمِنین» و «خالَةُ الْمُؤْمِنینِ» گفت.(1)
«شافعی» در این مورد می‌گوید:
تاریخ گواه است که «زُبَیْر» با «اَسْماء» دختر «ابوبکر» ازدواج کرد و نگفت که او «خالَةُ الْمُؤْمِنین» خاله مردم با ایمان است.
وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ
و نزدیکان و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان در آنچه خدا در موضوع ارث بری مقرّر داشته است سزاوارترند.
گفتنی است که این جمله از آیه مورد بحث به وسیله آخرین آیه سوره اَنْفال تفسیر شده است که می‌فرماید:
وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّه.(2)
و خویشاوندی نسبت به یکدیگر، از دیگر انسانها در کتاب خدا سزاوارترند.
با این بیان آفریدگار انسان پس از اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در این آیه شریفه مادران مردم با ایمان عنوان داد، از پی آن موضوع ارث گذاری و ارث بری را طرح کرد تا روشن سازد که این عنوان مادری همسرانِ پیامبر صلی الله علیه و آله به این معنا نیست که
*****
1. با این بیان کسانی که روی هدف‌های سیاسی، «معاویه» را «خالُ الْمُؤْمِنین» عنوان دادند، به زشت‌گویی دست یازیده و آن عنصر خودکامه و فریبه کار را در راه به ذلّت کشیدن دنیای اسلام یاری کرده‌اند.
2. سوره اَنْفال، آیه 75.
(صفحه 357)
آنان از مردم با ایمان و یا مردم از آنان ارث می‌برند، بلکه سیستم ارث بری تنها براساس خویشاوندی نسبی و سببی است. و خویشاوندان و نزدیکان مردم با ایمان هم برخی در ارث‌بری از برخی دیگر سزاوارترند.
به باور پاره‌ای نظیر آیه مورد بحث این است که:
و خویشاوندان و نزدیکان برخی در ارث بردن از برخی از مردم با ایمان که انصار و مهاجران باشند سزاوارترند؛ امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از ایمان آوردگان، کسانی هستند که با هم پیمان برادری دارند و یا از مکّه به مدینه هجرت نمودند و از این دو راه از یکدیگر ارث می‌برند.
با این بیان آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که ارث بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ می‌گردد و پس از فرود این آیه سیستم ارث‌بری براساس خویشاوندی است.
این نزدیکان و خویشاوندانند که به تناسب پیوند و نزدیکی خویش ارث می‌برند و کسانی که به سان فرزند، از برادر و خواهر یا عمو و عمه و دایی و خاله به کسی نزدیکترند، به ارث‌بری سزاوارترند.
إلّا أَنْ تَفْعَلُوا إلی أَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا

مَگر اینکه بخَواهید نسبت به دوستانتان کاری پسندیده انجام دهید و از راه وصیت نیک به یک سوم از دارایی خویش چیزی به آنان به ارث گذارید.
به باور مفسّران، این استثناء، منقطع می‌باشد و منظور این است که:
امّا اگر شما به دوستان با ایمان و یا هم پیمانهای خود از راه وصیت نیک بر یک سوم از اموالتان بهره‌ای بگذارید این کار پسندیده است.
«سُدی» در این مورد می‌گوید:
منظور از این بیان، وصیت نمودن انسان با ایمان در ثلث دارایی‌اش به سود دوستان خویش است.
امّا پاره‌ای برآنند که وقتی موضوع ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ گردید، قرآن شریف در این آیه شریفه راه وصیت نیک در حق دوستان و آشنایان در یک سوم از ثروت را طرح کرد.
(صفحه 358)
گروهی از جمله «محمد بن حَنَفیّه» برآنند که منظور وصیت پسندیده درحق نزدیکان شرک‌گراست؛ امّا برخی این وصیت را درست ندانسته‌اند، چرا که قرآن می‌فرماید:
یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیاءَ ... (1)
هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید ...
بسیاری از حقوق‌دانان اهل سنت این وصیت را درست اعلام کرده و برآنند که وصیت به سود نزدیکان کافر رواست، امّا از دیدگاه فقهای ما اگر نزدیکان شرک‌گرایی انسان پدر و مادر یا فرزند او باشند، می‌تواند از راه وصیت بر یک سوم دارایی‌اش برای آنان بهره‌ای در نظر گیرد و ارثی بگذارد، امّا اگر جز اینها باشند درست نیست.
کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا
این فسخ ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» و سیستم ارث‌بری از راه خویشاوندی در کتاب خدا به ثبت رسیده است.
به باور پاره‌ای منظور از کتاب در آیه شریفه، لوح محفوظ و به باور پاره‌ای دیگر منظور «تورات» است.
*****
1. سوره مُمْتَحِنِه، آیه 1.
(صفحه 359)

298. آیه (نحوه زندگی و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه خانواده‌ها الگو و سرمشق است)

اشاره

لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الاْخِرَ وَ ذَكَرَ اللّهَ كَثیرا
برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (21 / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اُسْوَةٌ» در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابراین معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ‌اللَّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومش این است که برای شما در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.
بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جنگ که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات با همسر و اعضای خانواده و رفتار ایشان، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی لحظه‌ای
(صفحه 360)
غافل نمی‌ماند و در عین حال از راه‌های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدان‌ها است. جالب این‌که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی که دارای سه ویژگی هستند، امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تأسی و اقتدا

نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی با آن شهامت و شجاعتش در همه میدان‌های جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج‌البلاغه آمده می‌فرماید:
«کُنّا اِذِا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنّا اَقْرَبَ اِلَیِّ الْعَدُوِّ مِنْهُ: هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول‌اللّه پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اُسْوَه»، از «اِتِّساء» می‌باشد، درست همان‌گونه که واژه «قُدْوَه» از «اِقْتِداء» آمده است. این واژه اسم است که در جای مصدر قرار گرفته و در اصل به مفهوم حالتی است که انسان به هنگام الگوگیری و پیروی از دیگری به خود می‌گیرد؛ با این بیان منظور این است که:
برای شما بندگان خدا در الگو گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله، اگر به او اقتدا می‌کردید و او را در یاری حق و عدالت و شکیبایی در راه خدا سرمشق قرار می‌دادید پیروی شایسته و نیکویی است.
شما به او بنگرید که چگونه دامان همت بر کمر زده و آستین شجاعت و شهامت
*****
1- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله 9.
(صفحه 361)
بالا کشیده و در جهاد و تلاش شکیبایی و پایداری پیشه ساخته است!
به او بنگرید که چگونه بر شکستن دندانهایش در پیکار «اُحُد» و شکافته شدن پیشانی‌اش شکیبایی ورزید و پشت به دشمن خیره‌سر و اصلاح‌ستیز نکرد؛ به او بنگرید که چگونه بر شهادت عموی ارجمندش «حمزه» پایداری ورزید و با شکیبایی بر همه رنجها و فشارها و مصیبت‌ها دوشادوش شما و پیشتر از همه شما با جان و تن با شما مواسات نمود. آیا به راستی شما ایمان آوردگان به سان او فداکاری و مواسات پیشه ساختید و دگر دوستی و مردم خواهی را راه و رسم خود قرار دادید؟!
لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیرًا
این جمله در حقیقت بدل از «لکم» می‌باشد و این الگوگیری و سرمشق نیکو و سرفراز را ویژه کسانی می‌سازد که به این سه ویژگی آراسته‌اند:
1 برای آن کسی که به راستی به خدا امید می‌بندد و به او ایمان دارد،
2 و برای آن کسی که به روز بازپسین امید می‌دارد و در فرارسیدن آن تردید ندارد،
3 و آن کسی که خدای یکتا و بی‌همتا را بسیار یاد می‌کند.
به باور «ابن عَبّاس» منظور این است که این الگوگیری برای آن کسی است که به پاداش و نعمتی که نزد خداست امید می‌دارد و به روز باز پسین ایمان دارد.
وَ ذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیرًا
و خدا را فراوان یاد می‌کند.
این ویژگی بدان دلیل است که هر کسی به یاد خدا باشد، فرمان‌های او را

پیروی نموده و از هشدارهایش هشدار می‌پذیرد، امّا آنکه به یاد خدا نباشد این گونه نیست.
(صفحه 362)

299. آیه (گناه یا ثواب خانواده‌های شاخص مضاعف است)

اشاره

يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسيرا
ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. (30 / احزاب)

منظور از «فاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصیت سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد. شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسایل اسلامی باتوجه به تماس دایم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آن ها، بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس‌تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه. از همه این‌ها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می‌زند و این خود گناه دیگری محسوب می‌شود و مستوجب عذاب دیگری است. اما این که می‌فرماید:
«این کار بر خدا آسان است» اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می‌گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.
گرچه آیه فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد و خانواده‌های دیگر که موقعیتی در جامعه
(صفحه 363)
دارند نیز صادق است. این گونه افراد تنها متعلق به خویش نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد و بعدی تعلق به جامعه و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند، لذا اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است. لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود:
«یُغْفَرُ لِلْجاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبا قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعالِمِ ذَنْبٌ واحِدٌ: هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود» (1). از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان‌گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم:

«اِنَّ الثّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ: پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است».
(2) و در حدیث دیگری از امام باقر آمده است:
«اِنَّما یُداقُّ اللّهُ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیا: خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سخت‌گیری می‌کند».(3) حتی در روایتی از امام صادق آمده است که «توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد»، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود:
«اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ: توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام دهند» (17/نساء) (4). از این جا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد به خصوص این که «راغب» در «مفردات» در معنی «ضِعْف» می‌گوید:
«ضاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ اِلَیْهِ مِثْلَهُ فَصاعِدا: آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم» (دقت کنید). روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه
*****
1- «اصول کافی» جلد اول، صفحه 37.
2- «اصول کافی» جلد 1، صفحه 9.
3- «اصول کافی» جلد 1، صفحه 9.
4- «اصول کافی» جلد 1، صفحه 38.
(صفحه 364)
دیگری بر این مدعا است. اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هان ای زنان پیامبر! هر کدام از شما دست به گناه زشت و آشکاری دست یازید، در سرای آخرت عذاب او دو چندان خواهد بود؛ چرا که هر کدام از شما به خاطر افتخار همسری پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت، از نعمت‌های ویژه‌ای بهره‌ور است و باید سپاسگزاری آن نعمت‌های ارزشمند و گران باشد؛ و چنین کسی در صورتی که به این نعمت‌های ارجدار ناسپاسی ورزد و دست به گناه و زشتی زند، کیفر او نیز بیشتر خواهد بود.
(صفحه 365)

300. آیه

اشاره

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِه وَ تَعْمَلْ صالِحا نُؤْتِها اَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقا کَریما
و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل‌صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرارزشی برای او فراهم ساخته‌ایم. (31 / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَقْنُتْ» از ماده «قُنُوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند. در اینجا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلْ صالِحا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد. «رِزْق کَریم» معنی گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می‌گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

به باور پاره‌ای دیگر: و هر کس از شما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرمانبرداری از خدا و نیایش و دعا و قنوت در نماز مداومت ورزد و میان خود و پروردگارش کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد.
ابوحمزه شمالی، از حضرت سجّاد علیه السلام آورده است که فرمود:
اِنّی لأَرْجُو لِلْمُحْسِنینَ مِنّا اَجْرَیْنِ وَ اَخافُ عَلَی الْمُسیءِ مِنّا اَنْ یُضاعَفَ لَهُ الْعَذابَ ضِعْفَیْنِ کَما وُعِدَ اَزْواجُ اَلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله (1)
من بر این امید هستم که برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و از این هراسانم که بر گناهکاران ما نیز کیفر و عذابی دو برابر در نظر گرفته شود؛ چرا که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه هشدار داده شده است.
*****
1. تفسیر فُرات کوفی، ص 339، 464.

و نیز آورده‌اند که مردی به آن حضرت گفت:
سرورم! شما خاندان پر افتخاری هستید که هماره مورد مهر و بخشایش خدایید:
اِنَّکُمْ اَهْلُ بَیْتٍ مَغْفُورٌ لَکُمْ.
نَحْنُ اَحْری اَنْ یَجْرِیَ فینا ما اَجْرَی اللّهُ فی اَزْواجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنْ اَنْ نَکُونَ کَما تَقُولُ ... (1)
ما سزاوارترین کسانی هستیم که آنچه خدا در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد و مقرّر فرمود در مورد ما مقرر دارد، نه آن گونه که تو می‌گویی؛ ما برای نیکوکارانمان، دو پاداش می‌شناسیم، همان‌گونه که برای گناهکارانمان دو کیفر را انتظار می‌بریم؛ و آن گاه به تلاوت دو آیه مورد بحث پرداخت.
اِنّا نَری لِمُحْسِنِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الأَجْرِ وَ لِمُسیئِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ، ثُمَّ قَرَأَ الاْیَتَیْنِ ...
در آخرین جمله از آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً
و برایش رزق و روزی ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم.
به باور پاره‌ای منظور از روزی ارزشمند، آن پاداش و رزقی است که از هر آفت و بلا سالم و مصون باشد.
*****

1. بِحارالانوار، ج 22، ص 175.

(صفحه 367)

301. آیه

اشاره

یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا
ای همسران پیامبر! شما هم‌چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابراین به گونه‌ای هوس انگیز نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید.
(32 / احزاب)

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت. و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصا به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسایل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید:
«فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِه مَرَضٌ». بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویید، نه هم‌چون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگویید. تعبیر به «الَّذى فى قَلْبِه مَرَضٌ: کسی که در دل او بیماری است» تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند. در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا». در حقیقت جمله «لا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا» اشاره به

(صفحه 368)

محتوای سخن. البته «قَوْلَ مَعْرُوف: گفتار نیک و شایسته» معنی وسیعی دارد که علاوه بر آن چه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند. ضمنا جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن عبّاس» تفسیر آیه این است که:
هان ای زنان پیامبر! شما در بارگاه خدا به سان زنان شایسته کردار نیستید، اگر پروا پیشه سازید، بلکه مقام شما در بارگاه آفریدگارتان با آراسته شدن به تقوا، از آنان بسیار بالاتر و برتر است؛ او شما را به خاطر پیوندتان با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دارد و به شما پرمهرتر است و پاداش‌تان را پرشکوه می‌سازد.
در آیه شریفه روشنگری می‌گردد که این مقام ارجمند و موقعیت والا و پاداش پرشکوه آنان تنها به خاطر پیوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت نیست، بلکه به خاطر ایمان و اخلاص و پیشه ساختن پروای خداست که چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد.
فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ
بنابراین در گفتار خویش و شیوه ادای واژه‌ها و جملات با دیگران، نرمش نشان ندهید و به گونه‌ای که برخی از زنان بی‌شخصیت با ناز و کرشمه و گمراهگرانه سخن می‌گویند، سخن نگویید.
پاره‌ای برآنند که برای زن زیبنده است که به هنگام سخن گفتن با بیگانه، با صدای خشن و جدّی سخن گوید، چرا که این شیوه گفتار هر گونه بداندیشی را از دل‌های ناپاک دور می‌سازد.
وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و هماره به صورت شایسته و خداپسندانه‌ای سخن بگویید؛ به گونه‌ای که هم از هر گونه برچسب خوردن و مورد اتهام قرار گرفتن از سوی بیماردلان در امان باشید و هم درست‌اندیشان در مورد شما تردیدی روا ندارند و گفتار و شیوه گفتارتان هماهنگ با اسلام باشد.
(صفحه 369)

302. آیه

اشاره

وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِالاُْولی وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَاتینَ الزَّکوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا

و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (33 / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«قَرْنَ» از ماده «وَقار» به معنی سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت. «تَبَرُّج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «بَرَجَ» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. واژه «رِجْس» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه این‌ها.(1) «تَطْهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اِذْهاب رِجْس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود. اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهرا همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره‌های آنها نمایان بود. و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را ازاین گونه اعمال بازمی‌دارد. بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو،

*****

1- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رِجْس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکّدتر و جدّی‌تری از این کار پرهیز کند. به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری هم‌چون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش‌گویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش‌بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند. ولی نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه 143 و سوره مائده آیه 50 و سوره فتح آیه 26) و

«جاهلیت ثانیه» جاهلیتی است که بعدا پیدا خواهد شد (همچون عصر ما).
بالاخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می‌فرماید:
«وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَ اتینَ الزَّکوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ و رَسُولَهُ». اگر در میان عبادات روی نماز و زکات، تکیه می‌کند به خاطر آن است که نماز مهم‌ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می‌شود. و اما جمله «وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرا می‌گیرد. این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد. در پایان آیه می‌افزاید:
«اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا». تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله «یُریدَ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است وگرنه اراده تشریعی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود اراده تکوینی
(صفحه 371)
موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته‌ایم پاسخ این سخن روشن می‌شود و در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت:
معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان‌گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد. تعبیر «اهل بیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در این‌جا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از «اهل‌بیت پیامبر» صلی الله علیه و آله در آیه فوق منحصرا پنج نفرند:

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین. تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» چنین می‌گوید:

«این اولین بار نیست که در آیات قرآن با آیاتی بر خورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند، قرآن پر است از این گونه بحث‌ها، هم‌چنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است». مفسر بزرگ نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است:

«ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» ... همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع‌آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن

(صفحه 372)

در کنار این آیات قرار داده شده است. پاسخ سومی این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید:

شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم هستند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

آیه تطهیر نشان روشن «عصمت اهل بیت» است

بعضی از مفسران، «رِجْس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» هم‌چون «زنا» دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرِّجْس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجس هستند و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (30 / حج، 90 / مائده، 125 / توبه، 145 / انعام). و با توجه به این که اراده الهی تخلف‌ناپذیر است و جمله «اِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصا با توجه به کلمه «اِنَّما» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است. این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورها شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنابراین با مفهوم کلمه اِنَّما سازگار نمی‌باشد. پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل‌بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم). در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است:
«عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ امَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ
(صفحه 373)
الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهيرا: خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملا تطهیر نمود». با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر» دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد). به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قایل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را. ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران دراین معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

1 روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌گوید:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود:

شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید». از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام‌سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیهاالسلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت:

«اَللّٰهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ عِتْرَتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا: خداوندا! این‌ها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا آیه «اِنَّما یُریدُ اللّٰهُ» نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا، فرمود:

«اِنَّکَ اِلی خَیْرٍ: تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه

(صفحه 374)

نیستی)(1). و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند:

«هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت:

این یک تقدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی از او سؤال کردند چنین گفت:

«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود:
«خداوندا! این‌ها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم «ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟» فرمود:
«دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی). (2)
2 روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و یا آنها به خدمت آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت:
خداوندا! این‌ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.(3) در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده است
*****
1- «طبرسی» در «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث، این حدیث به طرق دیگر نیز از «ام سلمه» به همین مضمون نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد 2، صفحه 56، به بعد مراجعه شود).
2- «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث.
3- «شواهد التنزیل» جلد 2، صفحه 31 به بعد.
(صفحه 375)
که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل‌بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ خاصَّتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا». (1)
3 در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم:
بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیهاالسلام می‌گذشت صدا می‌زد:
«اَلصَّلوةَ یا اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا: هنگام نماز است ای اهل‌بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».این حدیث را «حاکم

حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است. (2)
در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم:
«پیامبر این برنامه را تا هشت ماه ادامه داد». (3) حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (4) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا نه ماه به طور مداوم درکنار خانه فاطمه علیهاالسلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ‌کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا می‌شنیدند (دقت کنید). با این‌حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این
*****
1- درالمنثور، ذیل آیه مورد بحث.
2- «شواهد التنزیل» جلد 2، صفحه 11.
3- «شواهد التنزیل» جلد 2، صفحه 28 و 29.
4- «درالمنثور» ذیل آیه مورد بحث.

پنج تن می‌دانند. قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه‌کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعا در لابلای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.
4 روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد «این آیه تنها در مورد پنج تن نازل شده است:
نَزَلَتْ فی خَمْسَةٍ: فی رَسُولِ اللّهِ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ»:.
(1) این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند. از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد. (2) نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از

علمای معروف برادران اهل‌سنت است بیش از 130 حدیث در این زمینه نقل کرده است. (3) از همه این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد. بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت. عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام

*****

1- «شواهد التنزیل» جلد 2، صفحه 25.

2- به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود.

3- به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه 10 تا 92 مراجعه شود.

(صفحه 377)

است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند». (1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌افزاید:
وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ
و در سراها و خانه‌های خودتان قرار و آرام گیرید!
واژه «قَرْن» اگر از ماده و ریشه «قَرار» باشد، به آنان دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانند و بیرون نروند، امّا اگر از ریشه «وَقار» باشد، به آنان سفارش می‌کند که در رفتار و کردار خویش وزین و باوقار باشند و به سبک‌سری و رفتار و کرداری که زیبنده آنان نیست، نزدیک نشوند و رفت و آمد بی‌جا ننمایند.
وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَی
و به سان روش زنان دوران جاهلیتِ نخستین به خودنمایی نپردازید و آنگونه در برابر مردم پدیدار نشوید و یا زینت و زیور خود را به نمایش نگذارید.
به باور «قَتادَه» و «مُجاهِد»، واژه «تَبَرُّج» به مفهوم خرامان خرامان راه رفتن و خودنمایی کردن است.
امّا به باور پاره‌ای منظور این است که روسری خود را بر اندازد، امّا بی‌آنکه آن را گره زند و گلوبند و گوشواره‌هایش را نهان سازد، در کوچه و خیابان به راه افتد. این شیوه در جاهلیت میان زنان سبکسر رواج داشت و آیه از این روش ناپسند و زشت هشدار می‌دهد.
«قَتادَه» می‌گوید:
منظور از جاهلیتِ نخستین، روزگار تیره و تار پیش از اسلام است.
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ
و شما زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را آن گونه که شایسته‌است، با همه شرایط آن به پا دارید.
*****
1- «استیعاب» و «صحیح بخاری» و «مسلم» (طبق نقل المراجعات)، صفحه 229، نامه 72.
(صفحه 378)
وَ آتِینَ الزَّکَاةَ و زکات را بپردازید.
وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و خدا و پیامبرش را فرمان برید و دستور و هشدار آنها را بپذیرید.
و در آخرین فراز از آیه شریفه روی سخن را به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌سازد و می‌فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
هان ای خاندان پیامبر! خدا تنها می‌خواهد از شما پلیدی و ناپاکی را دور سازد و آن گونه که شایسته و بایسته است شما را پاک و پاکیزه گرداند.
به باور «ابن عبّاس»، واژه «رِجْس» به مفهوم کار شیطانی و زشتی است که خشنودی خدا را به همراه ندارد؛ واژه «اَلْبَیْت» با الف و لام برای عَهْد و تعریف آمده و منظور از آن، خانه رسالت و کانون وحی است و در فرهنگ عرب به آنچه بدان پناه می‌برند، «بَیْت» گفته می‌شود و از این دیدگاه است که برای تبار و نسب، «بَیْت» و بُیُوت به کار رفته است.
از دیدگاه برخی منظور از «بَیْت»، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه است و اصل آن، همانان هستند که آن حضرت آنها را در آن سکونت داد و در خانه آنان را به سوی آن مسجد باز نهاد، امّا همه درب‌های خانه‌های دیگران را بست؛ و همه مردم مسلمان در این مورد اتفاق نظر دارند که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نظر آیه است.
امّا در این مورد که، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند دو نظر است:
1 «عِکْرِمَه» بر آن است که منظور همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که در آغاز آیه شریفه روی سخن با آنان است.
2 امّا انبوهی از دانشوران و دانشمندان، از جمله «ابوسعید خِدری»، «اَنَس»، «وائِلَه»، «عایشه» و «اُمّ‌سَلَمه»، دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برآنند که منظور آیه شریفه وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و حسن و حسین و دخت گرانقدر او فاطمه است که درود خدا بر آنان باد و آیه شریفه ویژه این پنج نور مقدس است. اِنَّ الْآیَةَ مُخْتَصَّةٌ بِرَسُولِ اللّٰهِ وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام (1)
*****
1. تفسیر طَبَری، ج 22، ص 5؛
تفسیر کَشّاف، ج 8، ص 339؛
شَواهِدُ التَّنْزیل، حاکم حَسَکانی، ج 2، ص 10.

روایات بسیاری که از محدّثان و دانشمندان شیعه و سنی در این مورد رسیده است، همه گواه بر این حقیقت است که منظور از «اَهْلَ الْبَیْت» در آیه مورد بحث، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه هیچ کس دیگر؛ و نیز روشنگری می‌کند که:

اعضا این خاندان پرشکوه همان پنج وجود گرانمایه‌اند و بس.

برای نمونه:

«ابوحمزه ثُمالی» در تفسیرش در این مورد، از همسر ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله «اُمّ سَلَمَه» آورده است که:

روزی دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه نزد آن حضرت آمد و سوپی خاصّ برای پدرش آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

فاطمه جان! همسر ارجمند و دو فرزند دلبندت حسن و حسین را نزدم دعوت کن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آنان رابه خانه پدر فراخواند و همگی از آن غذا خوردند؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسای خیبری را بر سر آنان برافراشته داشت و رو به بارگاه خدا برد و نیایشگرانه گفت:

اَللّهُمَّ هؤُلاء اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً(1)

بار خدایا! اینان خاندان گرانمایه من هستند، پس پلیدی و آلودگی را هماره از آنان دور داشته و آنان را آن گونه که باید پاک و پاکیزه دار.

«اُمّ سَلَمه» می‌گوید:

من با دیدن این منظره دل‌انگیز و آن نیایش شورآفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن شدم که خود را در شمار آنان درآورده و مشمول دعای آن حضرت گردم، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اُمّ سَلَمه! تو به خیر و سلامتِ در عقیده خواهی ماند، امّا از اینان نیستی.

و نیز از دوّمین امام نور حضرت حسن علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

لَمّا نَزَلَتْ آیَةُ التَّطْهیرِ جَمَعَنا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ اِیّاهُ فی کَساءٍ لِاُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قالَ: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی.(2)

هنگامی که آیه تطهیر فرود آمد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ما را به همراه خویش در زیر کساء نشاند و آن گاه دست‌ها را به سوی آسمان گشود و نیایشگرانه گفت:

پروردگارا! اینان خاندان و نزدیکان من هستند، پس پلیدی را هماره از اینان دور بدار.

*****

1. تفسیر طَبَری، ج 22، ص 6.

2. شَواهِدُ التَّنْزيل، ج 2، ص 56، ص 92 10.

(صفحه 380)

به باور پیروان مذهب اهل بیت آیه مبارکه تطهیر ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیه‌السلام است، چرا که واژه «اِنَّما» برای اثبات مطلبِ پس از خود و برای انحصار است، از این رو هنگامی که گفته می‌شود:
اِنَّما لَکَ عِنْدی دِرْهَمٌ
و یا زمانی گفته می‌شود:
اِنَّما فِی الدّارِ زَیْدٌ،
مفهوم آن این است تنها برای تو نزد من درهم و دینار است، نه برای دیگری و یا فقط «زید» در خانه است و بس؛ با این بیان این اراده و خواست خدا در آیه شریفه، یا خواست و اراده تنهاست و یا اراده و خواستن ویژه است که از پی خویش پاک داشتن و دور ساختن آنان از هر گونه لغزش و گناه و مصونیتِ آن پنج نور مقدس را به ارمغان می‌آورد؛ روشن است که این اراده نمی‌تواند خواست تشریعی خدا باشد، چرا که چنین خواست و اراده‌ای شامل همه انسان‌ها می‌شود و خدا برای همه، درست‌اندیشی و شایسته‌کرداری را خواسته است و نه برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اختصاصی و انحصاری؛ و از آنجایی که این بیان در راه ستایش و مدح آنان فرود آمده است، هیچ تردیدی نمی‌ماند که خواست و اراده خدا در آیه شریفه همان خواست تکوینی برای مصون داشتن آنان از هر پلیدی و گناه و لغزشِ موردنظر آفریدگار هستی است و این موهبت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست.
و نیز از آنجایی که برای ما روشن است که جز این پنج وجود گرانمایه هیچ کس دیگر از خاندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله، عصمت و مصون بود نشان از گناه و لغزش ثابت نیست، پس آیه شریفه ویژه همان پنج وجود مقدس است و آنانند که خدا وجود ارزشمندشان را پاک و پاکیزه خواسته و آنان را الگو و سرمشق بندگانش قرار داده است.
(صفحه 381)

303. آیه

اشاره

وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى فى بُيُوتِكُنَّ مِنْ اياتِ اللّهِ وَ الْحِكْمَةِ اِنَّ اللّهَ كانَ لَطيفا خَبيرا

و آن چه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است. (34 / احزاب)

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله طنین افکن است، به طور شایسته‌ای از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای. در این که میان «آیات اللّه» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز را بیان می‌کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید.
سرانجام در پایان آیه می‌فرماید:
«اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفا خَبیرا». اشاره به این که او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسایل با خبر و آگاه است و نیات شما را به خوبی می‌داند و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است. این درصورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است. این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم باهم منافات ندارند و قابل جمع هستند.
(صفحه 382)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که:
آنچه از قرآن و سنّت در خانه‌هایتان تلاوت می‌گردد، حفظ کنید تا هماره آنها را به خاطر داشته باشید و بر اساس آنها رفتار نمایید.
با این بیان در این آیه آنان تشویق می‌گردند که آیات قرآن را به خاطر بسپارند و به سخنان سرشار از حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او دل دهند و با حفظ آنها در گفتار و تبادل نظر خویش براساس آنها سخن گویند. این فرمان گرچه در مرحله نخست به آنان داده می‌شود، امّا در حقیقت دستوری است به همه زنان و دختران جامعه و همه پیروان قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله که در تبادل آراء و اندیشه‌ها معصوم عمل کنند و از بافته‌ها و یافته‌های زورمدارانه و بر اساس هوا و هوس و یا آلوده به شرک و خرافات دوری جویند.
إِنَّ اللَّهَ کَانَ لَطِیفا خَبِیرًا
چرا که خدا هماره دقیق و آگاه است.
به باور برخی، به یقین خدا در تدبیر امور جهان و رساندن خیر و برکت به آفریدگانش دانا و توانا و از مصالح و مفاسد کارهایی که به دست مردم انجام می‌شود آگاه است؛ از این رو آنان را به کارهای شایسته و سودبخش فرمان داده و از رفتار و کردار زیانبار باز می‌دارد.
(صفحه 383)

304. آیه (وضعیت اقتصادی برتر معیار ارزش معنوی گذاری انسان‌ها نیست)

اشاره

وَ ما اَرْسَلْنا فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلاّ قالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُمْ بِه کافِرُونَ
ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آنها (همان‌ها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند:
ما به آن چه شما فرستاده شده‌اید، کافر هستیم. (34 / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها و گناه و فساد بیم می‌دادند. «مُترَفُوها» جمع «مُتْرَف» از مادّه «تَرَفْ» به معنی تنعم است و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است.(1) آری معمولاً کسانی که در صفّ اول مخالفین انبیاء بودند، این گروه مُترَف طغیان‌گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می‌دیدند، لذا فورا به مبارزه برمی‌خاستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه شریفه به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یادآوری می‌کند که مردم شهر و دیار او نیز به همان راه جامعه‌ها و نسل‌های پیشین رفته‌اند، چرا که رهروان راه توحیدی و پیامبران پیشین نیز همین مردم محروم و یا متوسط جامعه بوده‌اند، نه زرداران و انحصارگران امکانات مردم.

*****

1- «لسان‌العرب»، جلد 9، صفحه 17.

305. آیه

اشاره

وَ قالُوا نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوالاً وَ اَوْلادا وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ
و گفتند:
اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست)
و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. (35 / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده و هم نیروی انسانی بسیار و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیّت ما، در نزد او است «وما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ). مگر خداوند عزیز کرده‌های خود را هم مجازات می‌کند؟ اگر ما مطرود درگاه او بودیم، این‌همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کثرت اموال و اولاد دلیل برتری انسان نیست

بدین سان قرآن روشنگری می‌کند که آنان به ثروتها و فرزندان‌شان می‌نازیدند و بر آنها مباهات می‌کردند و آنها را رمز برتری خویش عنوان می‌ساختند و به محرومان جامعه می‌گفتند:
این بسیاری ثروت و فرزندان ما، دلیل بزرگواری و کرامت ماست و نشانگر آن است که ما از شما برتر و بالاتریم؛ و نمی‌فهمیدند که این نعمت‌ها بخشش‌هایی است از جانب خدا به بندگان که، نه برخورداری از آنها دلیل عظمت و بزرگواری کسی است و نه محرومیت از آنها نشان فروتری کسی؛ بلکه باید سپاس ارزانی دارنده آنها را به جا آورد و از آنها آن گونه که ارزانی دارنده‌اش فرمان داده است بهره‌ور گردید و حق امانت را رعایت نمود.
(صفحه 385)

306. آیه

اشاره

قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقدِرُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ
بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می‌کند(این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (36 / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد. بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش پندار نادرست کفرگرایان و ظالمان ترسیم گردید که برخورداری خویشتن از ثروتها و فرزندان را دلیل برتری خود از دیگران در این سرا و رمز مصون بودن از عذاب روز رستاخیز و سرای آخرت عنوان می‌ساختند؛ اینک در نفی پندار پوچ آنان روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید:
قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ
هان ای پیامبر! بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد و شایسته بداند گسترده می‌سازد و برای هر کس که بخواهد و مصلحت بداند تنگ می‌گرداند.
با این بیان فراخ و گشاده ساختن رزق و روزی، عبارت از فزون ساختن آن از اندازه نیاز انسان و تنگ گردانیدن آن به مفهوم کمتر ساختن آن از اندازه نیاز اوست.
وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
اما بیشتر مردم به خاطر نشناختن دانش و حکمت وصف‌ناپذیر خدا، راز آفرینش و تدبیر حکیمانه آن را نمی‌دانند و چنین می‌پندارند که فزونی دارایی و ثروت، راز بزرگی و کرامت انسان در پیشگاه خداست.
(صفحه 386)

307. آیه (مال و فرزند (بدون ایمان و عمل صالح) دلیل قرب به خدا نیست)

اشاره

وَ ما اَمْوالُکُمْ وَ لا اَوْلادُکُمْ بِالَّتیتُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ
اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.(37 / سبأ)

«زُلْفى» و «زُلْفَه» به معنى مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همين دليل منازل شب را «زُلَفُ اللَّيْل» گويند. «غُرُفات» جمع «غُرفَة» به معنى حجره‌هايى است در طبقه بالا قرار گرفته كه هم نور بيشتر دارد و هم هواى بهتر و هم از آفات به دور است، به همين دليل اين تعبير در مورد برترين منازل بهشت به كار رفته است. اين لغت در اصل از مادّه «غَرْف» به معنى بالا بردن و برداشتن چيزى است. اين اشتباه بزرگى است كه دامن‌گير گروهى از عوام شده است كه تصور مى‌كنند، آنها كه در اين جهان از نظر مادى گرفتار محروميتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها كه در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او مى‌باشند. چه بسيار افراد محرومى كه با اين وسيله آزمايش مى‌شوند و به برترين مقامات مى‌رسند و چه بسيار افراد متنعمى كه اموال و ثروتشان بلاى جانشان و مقدمه مجازاتشان است. مگر قرآن در آيه 15 سوره تغابن صريحا نمى‌گويد:
«اِنَّما اَمْوالُكُمْ وَ اَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظيم:
اموال و فرزندان شما وسيله آزمايش شما هستند و پاداش عظيم نزد خدا است». اين سخن بدان معنى نيست كه انسان دست از تلاش و كوشش لازم براى زندگى بردارد، بلكه هدف اين است كه داشتن امكانات اقتصادى و نيروى انسانى فراوان، هرگز معيار ارزش معنوى انسان‌ها در پيشگاه خدا نمى‌شود. سپس به معيار اصلى ارزش‌هاى انسان‌ها و آن چه مايه تقرّب به درگاه خدا مى‌شود پرداخته، مى‌گويد:
«اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِى الْغُرُفاتِ امِنُونَ». بنابراين تمام معيارها به اين دو امر
(صفحه 387)
باز مى‌گردد: «ايمان» و عمل «صالح»، از هر كس و در هر زمان و در هر مكان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان‌ها در پيشگاه خدا به تفاوت درجات ايمان و مراتب عمل صالح آنها است و جز اين چيز ديگرى نيست. حتى علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتى به پيامبران، اگر توأم با اين دو معيار نباشد، به تنهايى چيزى بر ارزش انسان نمى‌افزايد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «مُجاهِد» واژه «زُلفی» به مفهوم نزدیک آمده است.
«اَخْفَش» می‌گوید:
این واژه اسم مصدر می‌باشد و منظور این است که بِالَّتی تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا تَقْریباً و دارایی‌های شما چیزی نیست که شما را آن گونه که باید به بارگاه خدا نزدیک سازد.
واژه «ضِعْف» اسم جنس است و بر اندک و بسیار دلالت دارد؛ و در تفسیر آیه ممکن است گفته شود که دارایی‌ها و فرزندان وسیله نزدیک شدن انسان به بارگاه خدا هستند، به این صورت که فرد و جامعه توحیدگرا و با ایمان با این اندیشه به ثروت و تولید ثروت بنگرد که به وسیله آن بر انجام وظایف دینی و انسانی بپا خیزد؛ و به دنیا آوردن فرزند و تربیت و رشد او را نیز در همین راه و همین هدف بنگرد؛ در آن صورت است که دارایی‌ها و فرزندان انسان او را آن گونه که شایسته و خداپسندانه است، به بارگاه آفریدگارش نزدیک می‌سازند؛ با این بیان واژه «اِلاّ» به مفهوم «لکِنَّ» آمده و استثنا در آیه متصل است.
وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ
و آنان در غرفه‌های بهشت و قصرهای بلند و سر به آسمان کشیده آن در امنیت کامل بوده و از عوامل ترس و دلهره، نظیر بیماریها، گرفتاری‌ها، اندوه‌ها و دگرگونی‌های نامطلوب زندگی، ترسی به دل راه نخواهند داد.
(صفحه 388)

308. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَسْعَوْنَ فی ایاتِنا مُعاجِزینَ اُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ
و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند و می‌پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند. (38 / سبأ)

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا، در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند. جمله «اوُلئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ» چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که بامال و اولاد برای خود ساخته‌اند؟ تعبیر به «مُعاجِزینَ» به طوری که بعضی از ارباب لغت از جمله «مفردات راغب» گفته‌اند، به معنی این است که آنها چنین می‌پندارند که می‌توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی‌اساس است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن کسانی که در راه بی‌اثر ساختن آیات روشن و روشنگر ما می‌کوشند تا نه خود ایمان آورند و نه به دیگران اجازه دهند تا حق را بشناسند و ایمان آورند و در همان حال می‌پندارند که می‌توانند پیام‌آوران ما را به ستوه آورده و بندگان شایسته کردار ما را از راه حق و عدالت و انجام کارهای شایسته و خوب و ثمربخش بازدارند، چنین کسانی در عذاب روز رستاخیز احضار خواهند شد.
(صفحه 389)

آیه 309.

اشاره

قُلْ ان رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ
بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است. (39 / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد: نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عِباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می‌کند (آنجا که صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می‌سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می‌کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است. به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است. جمله «فَهُوَ یُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می‌کند) تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می‌دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می‌گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی‌کند، بلکه چند برابر و گاه صد چندان می‌کند. البتّه این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق‌ها را به نحو احسن پر می‌کند.

برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است

(صفحه 390)

حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِهِ وَ اَهْلِهِ کُتِبَ لَهُ صَدَقَهٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَهٍ فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها، اِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَهٍ فی بُنْیانٍ اَوْ مَعْصِیَهٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند، صدقه نوشته می‌شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می‌کند، صدقه محسوب می‌گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می‌کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد».(1) استثناء خانه ممکن

است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فراز اول از آیه شریفه به ظاهر تکرار چند آیه پیش است، امّا هدف و پیام آن یکسان نیست، چرا که در آن آیه، هدف نکوهش کفرگرایان و گمراهانی بود که ارزش‌های مادی و نعمت‌های زندگی را ملاک برتری خویش می‌پنداشتند، امّا در این آیه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و هدف، اندرزگویی به مردم با ایمان و هشدار آنان است؛ گویی روشنگری می‌کند که برخورداری کفرگرایان از نعمت‌های خدا، دلیل کرامت و نیکبختی آنان نیست، بلکه ارزانی شدن ثروت و فرزند و قدرت و امکانات به آنان برای عذاب و کیفر بیشتر آنان در سرای آخرت است، امّا برخورداری و بهره‌وری مردم با ایمان از نعمت‌ها و امکانات زندگی به منظور انفاق در راه خدا و رسیدن به نیکبختی و سعادت بیشتر است.

وَ مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ

و آنچه از دارایی‌هایتان را در راه خدا و کارهای شایسته انفاق کنید، او در این

*****

1- «قرطبی»، جلد 6، صفحه 5389، ذیل آیه مورد بحث.

(صفحه 391)

جهان با افزون ساختن نعمت‌هایش بر شما و در آن جهان با ارزانی داشتن بهشت پرطراوت و پر نعمت عوض آن را به شما می‌دهد.

وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ

و او بهترین روزی دهندگان است، چرا که او این رزق و روزی و نعمت‌های گوناگون را تنها در جهت سودرسانی به بندگان خویش به آنان ارزانی می‌دارد، نه برای جلب سود برای خود و یا دور ساختن زیان از خویشتن؛ که این هر دو در باره آفریدگار هستی پنداری بیهوده و ناممکن است.

به باور «کَلْبی» منظور این است که هر آنچه در راه خدا هزینه نمایید، او دیر یا زود، در این سرا و یا در سرای آخرت عوض آن را به شما می‌دهد و پاداشش را برایتان ذخیره می‌نماید.

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که:

خدای فرزانه فرمود:

برای خشنودی من انفاق کنید تا برایتان انفاق نمایم.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) قالَ اللّٰهُ: لی اَنْفِقْ، اُنْفِقْ عَلَیْکَ(1)

و نیز آورده‌اند که فرمود:

یُنادی مُنادٍ کُلَّ لَیْلَّة لِدُوا لِلْمَوْتِ!

و یُنادی مُنادٍ ابْنُوا لِلْخَراب!

و یُنادی مُنادٍ اَللّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاَ!
و یُنادی مُنادٍ اَللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِکِ تَلَفاً
و یُنادی مُنادٍ لَیْتَ النّاسَ لَمْ یُخْلَقُوا
و یُنادی مُنادٍ لَیْتَهُمْ اِذْ خُلِقُوا فَکَّرُوا فیما لَهُ خُلِقُوا(2)
در هر شب نداگر آسمانی ندا می‌دهد که:
هان ای انسانها! برای مردن به دنیا
*****
1. صحیح بُخاری، ج 6، ص 92؛ مُسْنَد احمد، ج 3، ص 227/ 9661.
2. تفسیر کبیر طَبَرانی، ج 11، ص 73/11085؛صحیح بُخاری، ج 2، ص 143؛ صحیح مُسْلِم، ج 2، ص 700.

بیاورید و برای ویران شدن بسازید!
و نداگری ندا می‌دهد که:
بار خدایا، به هر کسی که در راه شایسته‌ای انفاق می‌کند عوض آن را بده!
و نداگری ندا می‌دهد که:
بارخدایا به هر کسی که بخل می‌ورزد و انفاق نمی‌کند زیان تلف را متوجه ساز!
و نداکننده‌ای ندا می‌دهد که:
ای کاش مردم آفریده نشده بودند.
و نداگری ندا می‌دهد که:
ای کاش هنگامی که آفریده شدند، در این مورد می‌اندیشیدند که هدف از آفرینش آنان چیست؟ و برای چه آفریده شده‌اند؟
و نیز جابر از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ ما اَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةِ فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها ضامِناً اِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَةٍ فی بُنْیانٍ اَوْ مَعْصِیَةٍ(1)
هر کار شایسته و خداپسندانه‌ای به سان صدقه حساب می‌شود؛ و هر آنچه که مرد به وسیله آن آبرو و حیثیت خود را حفظ می‌کند صدقه است؛ و آنچه انسان با ایمان از هزینه زندگی خود انفاق می‌کند، بر خداست که عوض آن را جایگزین سازد و تضمین نماید، مگر آنچه را در ساختمان بی‌مورد و یا در گناه و نافرمانی خدا مصرف کند.
*****
1. سُنَن بِیْهَقی، ج 10، 242؛ تفسیر قُرْطُبی، ج 6، ص 5389.

310. آیه (فرزندان همه هدایای خدا هستند)

اشاره

لِلّهِ مُلْكُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ یَخْلُقُ ما یَشاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّكُورَ
مالكیت و حاكمیت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، هر چه را بخواهد، می‌آفریند و به هر كس اراده كند، دختر می‌بخشد و به هر كس بخواهد پسر. (49 / شوری)
اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُكْرانا وَ اِناثا وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عَقیما اِنَّهُ عَلیمٌ قَدیرٌ
یا اگر اراده كند پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد و هر كس را بخواهد عقیم می‌گذارد، زیرا كه او دانا و قادر است. (50 / شوری)

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که: «به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر» (یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ). و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند:
آن هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آنها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد. و عجب این که هیچ‌کس نه در زمان‌های گذشته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد، ولی باید دانست که این‌ها همه احتمال را افزایش می‌دهد و نتیجه هیچیک قطعی نیست. و این یک نمونه بارز از عدم توانایی انسان از یک سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است. جالب این‌که: در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از
(صفحه 394)
یک سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند، بگوید او برخلاف خواسته شما آن چه را که به آن تمایل ندارید، می‌دهد و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست. تعبیر به «یَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که «عقیم» از ماده «عُقْم» در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم، به زنانی می‌گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای «عقیم» را از این جهت عقیم می‌گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز «عقیم» به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این که از روز قیامت به عنوان «یوم عقیم» یاد شده، به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروایی آسمانها و زمین و هر آنچه در میان آنهاست، همه و همه تنها از آنِ اوست و ذات پاک و بی‌همتای اوست که امور آنها را تدبیر می‌کند و براساس حکمت و مصلحت در آنها تصرف می‌نماید.
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ هر آنچه از انواع پدیده‌ها را که خود بخواهد می‌آفریند.
يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا به هرکه از بندگانش که بخواهد دخترانی می‌بخشد،
وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ و به هر کس که بخواهد پسرانی ارزانی می‌دارد،
أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد.
وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا و هر کس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانی نمی‌دارد؛
إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تواناست.
(صفحه 395)

311. آیه (مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان و خانواده‌های قبلی جاهل خود ندارند)

اشاره

بَلْ قالُوا اِنّا وَجَدْنا اباءَنا عَلى اُمَّةٍ وَ اِنّا عَلى اثارِهِمْ مُهْتَدوُنَ
بلکه آنها می‌گویند:
ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم.(22 / زخرف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «اُمَّة» به جماعتی می‌گویند که یک نوع ارتباط با یکدیگر دارند، یا از نظر دین یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی «مذهب» به کار رفته، مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). در واقع آنها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند و عجیب این که خود را با این تقلید هدایت یافته می‌پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری، هیچ انسان فهمیده و آزاده‌ای نمی‌تواند متکی بر تقلید باشد، آن هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل» چرا که می‌دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود. تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است، آن هم تقلید از عالِم یعنی رجوع جاهل به عالِم، همان‌گونه که در مراجعه بیمار به طبیب و افراد غیرمتخصص به صاحبان تخصص دیده می‌شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نه هرگز این گونه نیست، چرا که ما به آنان کتاب آسمانی فرو نفرستاده‌ایم و آنان از کتابی الهام نمی‌گیرند، بلکه می‌گویند:
ما پدران خود را بر راه و رسمی درست یافته‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم که از آنان پیروی کنیم و بی‌گمان ما راه یافته و هدایت شده‌ایم!
(صفحه 396)

312. آیه (احترام و نیکی به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْها وَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ
ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می‌گوید:
پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمینم. (15 / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«وَصِیَّة» و «توصیة» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده‌اند. «اَوْزِعْنی» از ماده «ایزاع» است که به چند معنی آمده؛ توفیق، الهام کردن، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» در طول این سی ماه، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که به حالت «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند:
بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هر قدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به
(صفحه 397)
عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند، تمام این ناملایمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر، جانش را برسر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است. این که قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر، سخنی نگفته، به خاطر عدم اهمیت آن نیست، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد،

بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَنْ اَبُرُّ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اَباکَ: ای رسول خدا به چه‌کسی نیکی کنم؟ فرمود:
به مادرت، عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود:
به مادرت، برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود:
به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود:
به پدرت».(1) در حدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: «هَلْ اَدَّیْتُ
*****
1- «روح المعانی»، جلد 26، صفحه 16.

حَقَّها: آیا حق مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام»؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود:
«لا وَ لا بِزَفْرَةٍ واحِدَةٍ: نه حتی یک نفس او را جبران نکردی».(1)

دراینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه 233 سوره بقره، دوران شیرخوارگی، دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده است:
«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند». در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند:
آری حداقل دوران حمل، 6 ماه و حداکثر دوران مفید رضاع، 24 ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند:
خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است. ضمنا از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود، به گونه‌ای که مجموعا 30 ماه تمام را شامل گردد. از «ابن عباس» نیز نقل شده که:
«هرگاه دوران بارداری زن، 9 ماه باشد، باید 21 ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل، 6 ماه باشد، باید 24 ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد. سپس می‌افزاید:
«حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً). بعضی از مفسران، «بُلُوغ اَشُدّ» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بُلُوغ اَشُدّ»، اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به «اَرْبَعینَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به
*****
1- «فی ظلال القرآن»، جلد 7، صفحه 415.
(صفحه 399)
«بلوغ فکری و عقلانی» است، چرا که معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که:
غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت، مبعوث شدند. ضمنا در این که سن بلوغ قدرت جسمانی، چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان

سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه 34 سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است:

«اِنَّ الشَّیْطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجْهِ مَنْ زادَ عَلَی الْاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می‌کشد و می‌گوید:

پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان، نور رستگاری نیست).(1) به هر حال قرآن در ادامه این سخن می‌افزاید:

این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند؛ نخست می‌گوید:

«پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم» (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ). این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند:

«خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من

*****

1- «روح المعانی»، جلد 26، صفحه 17.

تداوم بخش» (وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی). تعبیر به «لی» (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به «فی ذُرِّیَّتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است. جالب این که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می‌کند. در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید:

«پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نا زیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم. و دیگر این که می‌گوید:

«من از مسلمین هستم» (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ). در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومش این است که:

«چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما».

«اَوْزِعْنی»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری با نرمش و لطف و مداراست.
وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا
و بار برداشتن مادر و به دنیا آوردن کودک و از شیر گرفتن او سی ماه به طول می‌انجامد، چرا که کمترین مدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی ماه است.
«ابن عباس» بر آن است که:
هرگاه دوران بارداری زن نُه ماه به طول انجامد، در آن صورت دوران شیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ امّا اگر مادری شش
(صفحه 401)
ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهد خورد.
حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ
تا آن گاه که آن فرزند به اوج توانمندی و رشد کامل خویش نایل آمد. به باور پاره‌ای منظور چهل سالگی است و این همان اوج کمال و مرحله‌ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خدا مفتخر شدند.
وَبَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً و به مرز چهل سالگی رسید.(1)
با این بیان چنین دریافت می‌گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل سالگی است و انسان دراین مرحله به نعمت خرد و خردمندی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می‌رسد.
قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ
در این مرحله است که می‌گوید:
پروردگارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم؛
وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهم که تو از آن کار خشنود گردی.
وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی
و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار.
از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می‌باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتا پرست باشند. به باور ما نیز

این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد،
*****
1. در روایات رسیده نیز به صورت‌های مختلف به چهل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شیطان بر چهره کسی که به چهل سالگی رسیده، امّا تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می‌کشد و می‌گوید:
بَاَبی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ. پدر و مادرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نخواهد شد.روح المعانی، ج 26، ص 17.
(صفحه 402)
چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی کرده‌اند. و واژه «ذُرِّیَّة» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می‌کند، چرا که این واژه در مورد فرزندانی که پس از انسان به دنیا می‌آیند، به کار می‌رود. «سهل بن عبدالله» در تفسیر این جمله می‌گوید:
منظور این است که:
پروردگارا! فرزندان مرا برای من نسلی شایسته و پرافتخار و برای خودت بندگانی درستکار و شایسته کردار قرار ده.
إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ
من از گناهان و لغزش‌هایم به سوی تو باز می‌گردم.
وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ
و از اسلامگرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه(1)

در آیه مورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسته کردار تا فرجام زندگی او و نیز آرزوها و آرمان‌ها و خواسته‌ها و هدفها و سرانجامِ او را به تابلو می‌برد که راهگشا و راهنما و الهام‌بخش است که اینَ گونه ترسیم می‌گردد:

1 در مرحله نخست باید به سلامت جسم و رشد جسمی انسان اندیشید.

2 در گام دوّم، سخن از رشد فکری و عقلی و عاطفی و روحی و وجدانی انسان است، که در تربیت باید مورد نظر مربیان قرار گیرد.

3 آن گاه است که انسان به مرحله سپاس آفریدگار خویش می‌رسد و راه بندگی و پروا و عدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کار قرار می‌دهد.

1 مترجم.

4 و نیز به سپاس‌گزاری از پدر و مادر و مربّیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سازندگی او کوشیده‌اند.

5 این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی‌گردد و توبه می‌کند.

6 و نیز با همه وجود به انجام کار شایسته پای می‌فشارد.

7 و نیز به تربیت نسل شایسته و فرزندان نیکو کردار همت می‌گمارد.

8 و سرانجام هم به جایی اوج می‌گیرد که سراسر تسلیم خدا می‌شود.

آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(1)

*****

1. روح المعانی، ج 26، ص 16.

313. آیه

اشاره

أُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کانُوا یُوعَدوُنَ

آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم و از گناهانشان می‌گذریم و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می‌شدند. (16 / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این آیه، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می‌فرماید:

«آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم». با این که خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد، چرا می‌گوید:

«بهترین اعمال آنها را پذیرا می‌شود»؟ در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته‌اند:

منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.(1) پاسخ دیگر این که خداوند، بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می‌گذارد، این درست به آن می‌مانَد که خریداری به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود، عجیب نیست. موهبت دوم، پاکسازی آنها است، می‌گوید:

«ما از گناهانشان می‌گذریم». «در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزش‌هایی داشته‌اند، شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهد که از مقربان درگاه اویند.

*****

1- «مجمع‌البیان»، «المیزان» و غیره، ذیل آیات مورد بحث.

دو آیه مورد بحث، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می‌کند؛
1 رشد جسمانی.
2 کمال عقلی.
3 شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار.
4 شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر.
5 به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبه کردن.
6 به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن.
7 و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی، صعود کردن و همین امر سبب می‌شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود. آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از آنان همان کسانی هستند که در آیات گذشته از آنان سخن رفت و از ایمان و عمل شایسته، سپاس از نعمت‌های خدا و توبه و فرمانبرداری از ذات بی‌همتای او سخن می‌گفتند؛ و منظور از کارهای شایسته یا شایسته‌ترین کارها، عبادت‌های واجب و مستحب آنان است که برترین پاداش را دریافت می‌دارند.
وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ و از گناهان آنان نیز می‌گذریم.
فِی أَصْحابِ الْجَنَّةِ این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می‌باشد و منظور این است که:
این در حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند.
وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ این همان وعده راست و درستی است که هماره به آنان وعده داده می‌شد.
منظور از این وعده راست وعده خدا می‌باشد که به ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته کرداران را پذیرفته و لغزش‌ها و گناهانشان را می‌بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد داشت. لازم به یادآوری است که این وعده، هماره از زبان پیام‌آوران خدا به مردم داده شده است.
(صفحه 406)

314. آیه (ارتباط بی‌احترامی به پدر و مادر و عاقبت به شر شدن)

اشاره

وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْخَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللَّهَ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلاّ اَساطیرُ الاْوَّلینَ
کسی که به پدر و مادرش می‌گوید:
اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای برتو، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، اما او پیوسته می‌گوید:
این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (17 / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیات قبل، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می‌یابند و مشمول الطاف خاص او می‌شوند. اما در آیات 17 تا 19، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی‌ایمان و حق نشناس و عاق پدر ومادر. اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود، چند وصف است؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا «اُفّ» در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود. دیگر این که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.
آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجات دهند، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد و سرانجام ناچار او را رها می‌کنند و عاقبت به شرّ می‌شود.
(صفحه 407)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک سخن از کسانی است که نه سپاس نعمت‌های خدا را می‌کنند و نه حقوق پدر و مادر را پاس می‌دارند.
در این مورد در آیه مورد بحث می‌فرماید:
وَ الَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُمَا
و آن کسی که هرگاه پدر و مادرش از سر مسئولیت و دلسوزی و خیرخواهی او را به ایمان و پروا و انجام کارهای شایسته و آراستگی به اخلاق و ارزش‌های انسانی دعوت می‌کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی‌آورد که:
اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت شکنی و بی‌ادبی است و مفهوم آن این است که:
«بُعْداً لَکُما» از رحمت خدا دور باشید؛ یا از برابر دیدگانم دور باشید تا شما را نبینم.
به باور پاره‌ای منظور این است که گستاخانه به آنان می‌گوید:
کثافت‌ها! زباله‌ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش برسد واکنش نشان می‌دهد و اظهار تنفر و انزجار می‌نماید.
أَ تَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی
آیا به من وعده می‌دهید که در آستانه رستاخیز و روز قیامت از گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه‌ها و امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز باز نیامده‌اند و به زندگی باز نگشته‌اند؟!
وَ هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ
امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاک و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می‌گویند:
وَیْلَکَ آمِنْ وای بر تو! وای ... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر
(صفحه 408)
خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور!
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
چرا که بی‌گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و

کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛

فَیَقُولُ مَا هَذَا اِلاّ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ

امّا آن فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می‌گوید:

این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد!

گروهی از جمله «حسن» و «زَجّاج» برآنند که:

پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این حقیقت از ادامه آیات نیز دریافت می‌گردد.

315. آیه

اشاره

اوُلئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ
آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند، درباره آنها مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند. (18 / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم. آنها مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند، در حالی که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما این‌ها حق نشناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان. آنها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند و این‌ها در «زمره اقوام بی‌ایمان» در دوزخند و هریک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند. آنها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می‌گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟!
(صفحه 410)

316. آیه

اشاره

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ
و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.(19 / احقاف)

«دَرَجات» جمع «درجة» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «دَرَکات» جمع «دَرَک» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هر دو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است. چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقا در اینجا حاکم است. سپس می‌افزاید:
«وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمالَهُمْ»، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که:
هر کدام از ایمان آوردگان شایسته‌کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته‌کرداران در بهشت پر نعمت و زیبای خداست و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است.
وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ
هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم.
وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت.
آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریغ نخواهد شد.
(صفحه 411)

317. آیه (سیمای خانواده و جامعه اسلامی)

اشاره

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (29 / فتح)

در این آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که در خط او بودند، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرماید:
«محمد فرستاده خدا است». سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را در طی پنج صفت چنین بیان می‌کند:
1 «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ).
2 در دومین وصف می‌گوید:
«اما در میان خود رحیم و مهربانند» (رُحَماءُ بَیْنَهُمْ).
(صفحه 412)
آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود.
3 در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید می‌افزاید:
«پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است.
4 در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند، می‌فرماید:
«آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا).
نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به «فَضْل» نشان می‌دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما.
5 در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده،

می‌گوید:
«نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ).
«سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری «قیافه» آنها به خوبی نشان می‌دهد که آنها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و
(صفحه 413)
عدالتند، نه تنها در صورت آن ها، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید:
«این توصیف آنها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است» (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ). این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است. سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می‌گوید:
«توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد» (وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ). «شَطأَ» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «آزَرَ» از ماده «مُؤازَرَة» به معنی معاونت است.
«اِسْتَغْلَظَ» از ماده «غلظت» به معنی سفت و محکم شدن است. جمله «اِسْتَوی عَلی سُوقِهِ» مفهومش این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است). تعبیر «یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می‌روند. جالب این‌که: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شدن برپای خود ایستادن نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز). در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده، اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است.

آری آنها انسان‌هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و
(صفحه 414)
بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. سپس در دنباله آیه می‌افزاید:
این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد، سبب خشم کفار می‌شود: «این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لِيَغيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ). و در پایان آیه می‌فرماید:
«خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است» (وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظميا). بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند. جمله «وَالَّذينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «مَعَهُ» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم. ولی هرگاه خودرا از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد: جمله «رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران وانصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کنند. همان‌گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می‌آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح
(صفحه 415)
مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به تعبیر دیگر، تعبیر به

«احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان»، بنابراین هر کدام از این دو، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است، تأکید فراوانی بر روی اصل «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:

«مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول اللّه بودند». (1) ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، فاصله گرفته‌اند، گاه آن چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خونریزی می‌کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند. گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و «اِبْتِغاءِ فَضْلِ اللّه» و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن. و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیّت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

*****

1- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 77 حدیث 91.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کُفّار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل خاک می‌پوشاند و هر چیزی را انسان بپوشاند، به کار او کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود.
در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید:
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیام‌آور خداست.
درآغاز آیه قرآن نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله رابه صراحت می‌برد تا جایی برای تردید و تردید افکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نماند.
آن گاه می‌افزاید:
وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ
و کسانی که به همراه پیامبرند، در برابر تجاوز و زورمداری کفرگرایان تجاوزکار سخت‌گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می‌باشند. «حسن» می‌گوید:
سخت‌گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می‌جستند تا به لباس‌شان نچسبد. و نیز از دست و بدن آنان دوری می‌جستند تا به بدنشان نرسد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی‌شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی‌رسید، جز آن که با او دست مهر می‌داد و چهره‌اش را می‌بوسید و او را مورد لطف و تفقد قرار می‌داد و حقوق و حرمت آنان را پاس می‌داشت.(1) کارشان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شریفه بود که می‌فرماید:
*****
1. در رابطه با رعایت حقوق متقابل در جامعه اسلامی به تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 77؛ اصول کافی، ج 2، ص 169 بنگرید.
(صفحه 417)
اَذِلَةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ(1)
مردم با ایمان نسبت به یکدیگر سراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت.
در ادامه آیه در وصفِ جامعه مطلوب می‌افزاید:
تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا
آنان را هماره در حال رکوع و سجده و عبادت خدا می‌نگری، چرا که آنان بسیار نماز می‌خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می‌دارند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْوَانًا
و بدین وسیله فزون‌بخشی و مهر خدا را می‌جویند و از بارگاه او نعمت‌ها و خشنودی ذات بی‌همتایش را می‌خواهند.
سِيمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور «ابن عباس» و برخی دیگر منظور این است که:
علامت و نشانه آنان در روز رستاخیز این است که جایگاه سجده آنان در پیشانی‌شان بسیار سپید و درخشان است.
2 امّا از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» منظور این است که:
اثر سجده‌های طولانی را در پیشانی آنان می‌نگری و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سجده بر جای می‌ماند، چرا که آنان بر خاک سجده می‌کنند، نه پارچه و فرش.
ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ
این وصف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همان وصفی که برای آنان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است.
*****
1. سوره مائده، آیه 54.
(صفحه 418)
در ادامه آیه به وصف آنان در انجیل پرداخته و می‌افزاید:
وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِيلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ
و وصف آنان در انجیل به سان کِشته و زراعتی است که جوانه‌های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسمان دارد.
فَآزَرَهُ
آن گاه آن را نیرومند و پرتوان ساخته و بدان استحکام بخشیده است.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسته و به سان آنها نیرومند و پرتوان شده است.
فَاسْتَغْلَظَ
تا ستبر شده و رشد نموده است.
فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ
و بر ساقه‌های خود ایستاده است.
آری، این کِشته و زراعت به گونه‌ای رشد نموده و بر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌های پرتوان خود ایستاده، به گونه‌ای که گویی جوانه‌ها با اصله‌ها همانند شده‌اند. واژه «سُوق» جمع ساق و ساقَة است و منظور این است که:

این زراعت و کِشته به رشد نهایی خود رسیده است.
یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ
آری، این کِشته و این زراعت به گونه‌ای رشد نموده و به محصول فراوان رسیده است که حتی کشاورزان را نیز که خود آن را کاشته‌اند شادمان و شگفت‌زده ساخته است.
«واحدی» در این مورد می‌گوید:
در آیه شریفه خدای فرزانه در قالب این مثال به وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله است و جوانه‌ها یاران فداکار و پر اخلاص آن حضرت که بر گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسلام ناتوان و بی‌یار و یاور بودند، همان گونه که
(صفحه 419)
هر نهال و زراعتی در آغاز ضعیف است و آن گاه به تدریج قوت و توان می‌یابد و رشد می‌کند، مردم توحیدگرا و با ایمان نیز دست یاری بر دست یکدیگر نهادند و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلّط یافتند.
لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
این وصف شگفت‌انگیز و شادی‌بخش و این رشد و حرکت کمال‌جویانه و سریع، همان گونه که دوستداران حق و عدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح‌ستیزان را ناراحت کند.
به باور گروهی منظور این است که:
خدا توحیدگرایان و ایمان آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد.
در آخرین فراز آیه می‌افزاید:
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا
خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است.
آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده‌اند وعده فرموده است که گناهانشان را بپوشاند و بزداید و به آنان پاداشی شکوه‌بار و ماندگار ارزانی دارد.
(صفحه 420)

318. آیه (خط قرمز رفتار خانوادگی و اجتماعی (مسخره کردن، سوء ظن، غیبت، تجّسس و القاب زشت)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب‌زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.(11/حجرات)

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این «خود برتر بینی» بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.
سپس در دومین مرحله می‌فرماید:
«و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید» (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ).
«لا تَلْمِزُوا» از ماده «لَمْز» به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «اَنْفُسَکُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید:
«و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند
(صفحه 421)
یاد نکنید» (وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ). بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَ لا تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمْز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که:

قُولُوا فِی الْفاسِقِ ما فیهِ کَیْ یَحْذَرُهُ النّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمْز» نیز به همین مفهوم آمده است.

«لا تَنابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبْز»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروه‌ها با لقب‌های ناروایی که بر آنان می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است.

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند.
واژه «سُخْرِیَّة» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است.
به باور «مُجاهِد» منظور این است که:
هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی
(صفحه 422)
که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند.
«ابن زید» می‌گوید:
آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون شکنی در غلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است.
آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که:
وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ
و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید.
به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «اَنْفُسَکُمْ» تعبیر می‌کند، درست به سان این آیه که می‌فرماید:
وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ(1) «و یکدیگر را نکشید» و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان به سان یک نفر هستند و بر این اساس هر کدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند.
در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید:
وَلاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ
و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید.
واژه «اَلْقاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام مورد پسند و دلخواه انسان باشد.
پاره‌ای برآنند که:

«لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند
*****
1. سوره نساء، آیه 29.
(صفحه 423)
خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل، علّامه و ... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند.
به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و ... یاد نکنید.
از «حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد.
از «ابن عباس» آورده‌اند که:
منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لَقَب» زشت است.
بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ
در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند.
با این بیان تفسیر آیه این گونه است:
چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می‌خوانید!
2 امّا به باور برخی منظور این است که:
بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید.
امّا به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِسْق» و «ایمان» در کنار هم نمی‌توانند باشند، چرا که تفسیر دوم به سان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحالُ
(صفحه 424)
الْفُسُوقُ بَعْدَ الشّيبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده‌ای است؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشد و آن

این است که می‌گوید:
کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید.
وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ
و هر کس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا باز نگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و در خور عذاب سخت و آتش دوزخ.
(صفحه 425)

آیه 319.

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران)تجسّس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (12 / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

منظور از «كَثیرا مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟
1 منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آن چه گناه است «ترتیب اثر دادن به گمان بد» می‌باشد. لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
«ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند».(1)
2 انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از
*****
1- «محجة البیضاء»، جلد 5، صفحه 269.
(صفحه 426)
موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می‌توانی مَحْمِل نیکی برای آن بیابی، قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ: «ضِعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِهِ حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ، وَ لا تَظُنَّنَ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(1) به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم‌است که منظور از «ظن» در اینجا گمان‌های بی‌دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان

متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید:
«و هرگز درکار دیگران تجسس نکنید» (وَ لا تَجَسَّسُوا). «تجسس» و «تحسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید و دومی غالبا در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ: ای فرزندان من، بروید و از «گمشده من» یوسف و برادرش جستجو کنید» (87 / یوسف). در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آن‌ها فاش شود. و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند، بدیهی است اگر اجازه داده شود، هر کس به
*****
1- «اصول کافی»، جلد 2، حدیث 3.
(صفحه 427)
جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود. البته این دستور منافاتی باوجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید:
«هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند» (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا). و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملا ًمجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید:
«آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد» (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا). «و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَکَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند. و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد. آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق‌العاده

غیبت و گناه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:
«اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ، وَ اَنْ یُظَنَّ بِهِ السُّوءُ: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم‌چنین گمان بد درباره او بردن».(1) گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده
*****
1- «المحجة البیضاء»، جلد 5، صفحه 268.
(صفحه 428)
از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است:
«مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد».(1)

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت، برای او گردآوری کنند. و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه»

*****

1- «غرر الحکم»، صفحه 697.

بسیار دقیق و ظریف است و مسؤولین اداره امور اجتماع، باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند. نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم که اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از این‌ها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «یا مَعْشَرَ مَنْ امَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ، وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتَهُمْ، فَاِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ اَخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یُفْضِحُهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را

(صفحه 430)

فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند».(1)

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید:

«مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ، وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ، اَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وِلایَتِهِ اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد».(2) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای

حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

«غیبَت» چنان‌که از اسمش پیدا است، این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبَت نخواهد بود، مگر این که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد، که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید، آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ، یا کوسه. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به

*****

1- «المحجة البیضاء»، جلد 5، صفحه 252.

2- «وسائل الشیعه»، جلد 8، باب 157 حدیث 2 صفحه 608.

(صفحه 431)

هر قصد و نیتی که باشد، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:

«اَلْغیبَةُ اَنْ تَقُولَ فی اَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ، وَ اَمَّا الاْمْرُ الظّاهِرِ فیهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَ الْعَجَلَةِ فَلا وَ الْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَیْسَ فیهِ: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد».(1) و از اینجا روشن می‌شود، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید:

این غیبت نیست، بلکه صفت او است، در حالی که اگر صفتش نباشد، تهمت است نه غیبت. یا این که می‌گوید:

این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضایت و خشنودی می‌کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل» و «حسد» و «کینه‌توزی» و «عداوت» و «خود برتر بینی». باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از

*****

1- «اصول کافی»، جلد 2، باب الغیبة و البهت حدیث 7.

(صفحه 432)

جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد. سپس در مقام توبه برآید و از آنجا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری از شما غیبت کرده‌ام، مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء و جواز غیبت

آخرین سخن درباره غیبت این‌که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند، ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیّتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود.
(صفحه 433)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لا یَغْتَبْ»: این واژه از ریشه «غیبَت» برگرفته شده و «غیبَت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب هایی را که دارند، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت‌های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می‌فرماید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ
هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید.
به باور «زَجّاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، امّا در مورد زشت کرداران و گناه‌پیشه‌ها همان‌گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود.
درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید:
إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است.
به باور برخی از جمله «مُقاتِل» منظور از این گمان‌ها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته کردار بر زبان آورد.
به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد توجیه نیک نماید و حمل بر صحّت کند.
در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریب کاران در ترور شخصیت آزادی‌خواهان و ستم‌ناپذیران و اصلاح طلبان می‌پردازد و می‌فرماید:
وَ لاَ تَجَسَّسُوا و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید.
به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجاهد» منظور این است که:
و
(صفحه 434)
در جستجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درست اندیش نباشید.
در روایت آمده است که:
اِيّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذِبُ الْحَديثِ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَقاطَعُوا وَ لا تَحاسَدُوا وَ لا تَنابَزُوا وَ كُونُوا عِبادَ اللّهِ اِخْواناً(1) هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که سخن براساس گمان و پندار دروغ‌ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی

آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی با فرهنگ باشید.
در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت‌گویی دیگری می‌فرماید:
وَلاَ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا
و پشت سر یکدیگر سخن نگویید و غیبَت نکنید.
واژه «غیبَت» در این جا به مفهوم یادآوری عیب‌های دیگران نه در برابر آنان که دفاع کنند، بلکه پشت سر آنان است.
در روایت آمده است که:
اِذا ذَکَرْتَ الرَّجُلَ بِما فیهِ مِمّا یَکْرَهُهُ اللّهُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ اِذا ذَکَرْتَهُ بِما لَیْسَ فیهِ فَقَدْ بَهَتّتَهُ.(2)
هنگامی که در مورد کسی از عیبی سخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می‌دارد و بر بنده‌اش نمی‌پسندد، در آن صورت غیبت او را نموده‌ای؛ امّا اگر عیبی برای او ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده‌ای.
از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
اَیّاکُمْ وَ الْغیبَةَ، فَاِنَّ الْغیبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا. ثُمَّ قالَ: اِنَّ الرَّجُلَ یَزْنی ثُمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّ صاحِبَ الْغیبَةِ لا یَغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(3)
از غیبت دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی‌عفتی زشت‌تر و سخت‌تر است. آن گاه فرمود:
چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می‌شود و دامان به گناه آلوده می‌سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می‌آورد و خدای
*****
1. نورالثقلین، ج 5، ص 9391.
2. نورالثقلین، ج 5، ص 94.
3. نورالثقلین، ج 5، ص 95.

مهربان او را می‌آمرزد؛ امّا غیبت کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت.
در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می‌زند که عبرت‌انگیز است و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می‌کند و می‌فرماید:
أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ
آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بدرد و بخورد؟ بی‌گمان شما از این کار نفرت دارید.
«زَجّاج» در این مورد می‌گوید:
این مثال بدان جهت آمده است که:

همان گونه که اگر گوشت مرده‌ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی‌کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند.
«مُجاهِد» می‌گوید:
همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت‌انگیز می‌شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید.
وَ اتَّقُوا اللَّهَ
این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می‌توان این گونه باشد: «فَکَما کَرِهْتُمْ لَحْمَهُ مَیْتاً فَاکْرَهُوا غیبَتَهُ حَیّاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می‌شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید.
در تفسیر آیه از «میمون بن شاة» که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت آورده‌اند که:
در عالم رؤیا به ناگاه جنازه‌ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که:
هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور! پرسیدم: چرا؟ ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی.گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی. ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی.
(صفحه 436)
و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی‌داد در حضور او زبان به غیبت باز شود.
و نیز آورده‌اند که:
مردی به «ابن سیرین» گفت:
من غیبت شما را کرده‌ام مرا حلال کنید. او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم.
إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ
بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و نسبت به خوبان و شایسته کرداران مهربان است.

در آیاتی که گذشت قرآن درراه ساختن جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرامی‌خواند و راه‌های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می‌سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه‌های تباهگر و آتش‌افروز و دشمن‌ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند در امنیت قرار گیرند و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله‌های مسخ شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان‌ها و تئوری‌های توطئه‌ساز و توطئه‌پرداز واقع نشوند.

به باور ما در این راه است که قرآن با صراحت بسیار به ایمان آوردگان هشدار می‌دهد که از بسیاری از گمان‌ها و پندارها دوری جویند اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ(1)

و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ اَنْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءَ(2) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا درمورد او را.

و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به

*****

1. آیه 12.

2. المحجة البیضاء، ج 5، ص 267.

امنیت راستین و وصف‌ناپذیری اوج گرفته است.

در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشر دوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می‌کند و از بداندیشی و توطئه‌پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازند نجات پیدا می‌کند و هم می‌تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه‌ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شوند و نفس راحت می‌کشند.

امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می‌فرماید:

مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ(1)

کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این آفت

گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهّم توطئه می‌شود.
پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنْ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ.(2) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آنها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السلام می‌فرماید:
ضَعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ. وَ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی‌الْخَیْرِ مُحْتَمَلاً.(3) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به گفتاری که از آنان رسیده است تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی گمان بد مبر.
*****
1. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج 5، ص 268.
2. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج 5، ص 269.
3. اصول کافی، ج 2، ص 361؛ نهج‌البلاغه، قصار 360؛ نورالثقلین، ج 5، ص 91.

320. آیه (تقوا» ویژگی خانواده شاخص و برجسته)

اشاره

یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیكُمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.(13 / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می‌کند و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب و دروغین مشخص می‌سازد. منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان‌ها به «آدم» و «حواء» است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوت‌ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم‌فرما نمی‌شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان «شعوب» (جمع «شَعْب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبایل» جمع «قبیله»، چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است، همانطور که «شَعْب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود. به هرحال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته، می‌افزاید:
«گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقیکُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می‌دهد و
(صفحه 439)
می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقیکُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی است.

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرارداده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید:
«وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوى» (197/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد: «وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ» (26 / اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوی» ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوی» می‌شمرد و می‌گوید:
«هُوَ اَهْلُ التَّقْوى وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (56 / مدثر). قرآن «تقوی» را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند:
«وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّهُ» (282/بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین‌هم می‌شمرد: (وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى) (2 / مائده). و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می‌کند:
(اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوى) (8/مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این‌همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید:
«اوُلئِكَ الَّذينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى: آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است» (3 / حجرات). قرآن «تقوی» را نقطه
(صفحه 440)
مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه 8 سوره شمس می‌خوانیم:
«فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْويها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد».
قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوی» می‌شمرد، چنان که در آیه 108 سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می‌فرماید:
«لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فيهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی». از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر

وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وِقایة» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

1 نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

2 پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

3 خویشتن‌داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است.(1) از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود.

امام علی بن موسی الرضا می‌فرماید:

«ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است و «تقوی» درجه‌ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوی» است و هیچ چیز در میان مردم

1 - «بحار الانوار»، جلد 70، صفحه 136.

(صفحه 441)

کمتر از «یقین» تقسیم نشده است».(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شُعُوباً»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده امّا به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوباً» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبایِل» را که جمع «قَبیلَة» است از عَرَب دانسته‌اند.
«اَبُوعُبَیْدَة» می‌گوید:
واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شُعَّبْتُهُ» منظور «جَمَعْتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقْتُهُ» نیز آمده.

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می‌باشند.
و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می‌کند و به همگان در این مورد هشدار می‌دهد.
از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در این مورد فرمود:
اِنَّما اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ کَجِمامِ الصّاعِ لَیْسَ لِأَحَدٍ عَلی اَحَدٍ فَضْلٌ اِلاّ بِالتَّقْوی(2) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده شده‌اید مانند پیمانه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و
*****
1. نورالثقلین، ج 5، ص 98، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرْطُبی، ج 9، ص 6161» نیز بنگرید.
(صفحه 442)
شایسته کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت.
در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید:
وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی در آورید.
واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبایل» جمع «قَبیلَة» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است.
از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند.
امّا از دیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب.
از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبایل» به قوم‌های عرب و واژه «اَسْباط» نیز در مورد بنی‌اسرائیل.
با این بیان منظور آیه شریفه این است که:
هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه‌ها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی ناممکن، داد و ستدها ناشدنی، نقل روایت و گزارش خبر محال و دنیا تباه

می‌شد.
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست.
آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است.
مردی از حضرت مسیح پرسید:
اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود:
کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ اَیُّ هاتَیْنِ اَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هر کدام پرواپیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است.
اَلنّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرابٍ، فَاَکْرَمُهُمْ اَتْقاهُمْ.
در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید:
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ به یقین خدا هماره دانا و آگاه است.
آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است.
(صفحه 443)

321. آیه (تداوم روابط سالم خانوادگی در بهشت موعود)

اشاره

وَالَّذينَ امَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِايمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ كُلُّ امْرِءٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ

و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم و از عمل آنها چیزی نمی‌کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است. (21 / طور)

«اَلَتْناهُم» از ماده «اَلْت» به معنی کم کردن است. این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان باایمان و مورد علاقه‌اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آنها لذت برد، بی آن که از اعمال او چیزی کاسته شود. از تعبیرات آیه بر می‌آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی‌دارند، در ایمان از آنها پیروی می‌کنند و از نظر مکتبی به آنها ملحق می‌شوند. این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد و به درجه آنان می‌رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان. به هر حال، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی‌دارند و به فرزندان می‌دهند، به دنبال آن آمده است:
«وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ‏ءٍ: ما چیزی از اعمال آنها نمی‌کاهیم». در پایان آیه می‌افزاید:
«هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است» (کُلُّ امْرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ). یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است، هر چند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می‌شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است. به این ترتیب جمله «کُلُّ امْرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ» مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی‌شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل «متقین» در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندانشان در کنار آن ها
(صفحه 444)
قرار می‌گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود. به هرحال این جمله تأکیدی بر این واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان و این نوید بدان جهت است که فرزندان آنان در صورتی که بزرگ شده‌اند و ایمان آورده‌اند، به پاداش کار خودشان و نیز به احترام پدران و مادرانشان در بهشت به آنان ملحق می‌شوند و اگر کوچک باشند به اسلام و ایمان آنان حکم می‌شود.
به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» منظور آیه شریفه این است که:
ما فرزندان بهشتیان را در بهشت و درجه بهشتی به منزلت پدرانشان اوج می‌بخشیم و این کار به خاطر ایمان و عمل شایسته پدران و مادرانشان انجام می‌شود تا فرزندانشان در کنارشان باشند و دیدگانشان به وجود و حضور و تماشای آنان روشن گردد؛ همان گونه که در دنیا در کنارشان بودند.
در بیان دیگر از «ابن عباس» آورده‌اند که:
فرزندان عاقل و بالغ آنان را گر چه عملکردشان ناقص باشد، به خاطر گرامیداشت پدر و مادرشان به مقام و مرتبه آنان اوج می‌بخشیم.
ممکن است برای برخی این پرسش پیش آید که:
چگونه ممکن است فرزندان، در ثواب و پاداش به آنان ملحق شوند؟ که در پاسخ باید گفت:
آنان در باغ‌ها و بوستان‌های بهشت و قرارگاه زندگی به پدران و مادرانشان ملحق می‌شوند نه در پاداش و موقعیت معنوی.
امیرمؤنان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که:
اِنَّ الْمُؤْمِنینَ وَ اَوْلادَهُمْ فِی الْجَنَّةِ ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْاٰیَةَ ... (1)
مردم باایمان به همراه فرزندانشان در بهشت خواهند بود و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت.
1 نور الثقلین، ج 5، ص 135؛ تفسیر قرطبی، ج 7، ص 67 66، چند روایت در این مورد.
(صفحه 445)
و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
اَطْفالُ الْمُؤْمِنینَ یُهْدُونَ اِلی آبائِهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(1)
در روز رستاخیز فرزندان مردم باایمان و پروا پیشه به سوی پدرانشان هدایت می‌گردند.
وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و فرزندانشان به پیروی از آنان راه ایمان و اخلاق را برگزیده‌اند، ما فرزندانشان را در

بوستان‌های پر نعمت و زیبای بهشت به آنان ملحق می‌سازیم، آن هم بدون این که چیزی از پاداش کار آنان بکاهیم.
به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که:
هنگامی که فرزندان را به پدران و مادران بهشتی خویش ملحق می‌سازیم، چیزی از پاداش آنان نمی‌کاهیم.
کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ هر کس در گرو عملکرد و دستاورد خویش است.
بنابراین هر انسان شرک‌گرا و بیداد پیشه‌ای که در آتش دوزخ گرفتار است، در حقیقت در گرو عملکرد زشت و شرک‌آلودی است که به آنها دست یازیده است؛ امّا انسان توحیدگرا و باایمان در گرو کارهای خویش نخواهد بود، چرا که قرآن می‌فرماید:
کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ إِلاّ أَصْحابَ الْیَمِینِ (2).
هر انسانی در گرو عملکرد خویش است، به جز یاران دست راست.
و بدین سان مردم باایمان را استثنا کرده است، چرا که آنان دست به ظلم و جنایت نمی‌زنند.
به بیان برخی، منظور این است که:
با هر انسانی آن گونه رفتار خواهد شد که در خور آن است. بنابراین اگر کارهای شایسته‌ای انجام داده است و خدای خود را بندگی نموده، به او پاداش ارزانی می‌گردد، امّا اگر گناه و ستم مرتکب شده است، کیفر می‌گردد و هرگز کسی را به خاطر گناه و بیداد دیگری کیفر نخواهند کرد.
1 نور الثقلین، ج 5، ص 135؛ تفسیر مراغی، ج 27، ص 26.
2 سوره مدثر، آیه‌های 39 38.

322. آیه

اشاره

وَ اَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ
همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می‌گذاریم.
(22 / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَمْدَدْناهُم» از ماده «اِمْداد» به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است، یعنی میوه‌ها و غذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد، تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است
تعبیر «مِمّا یَشْتَهُون» (از آن چه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها، کاملاً آزادند، هر آن چه بخواهند در اختیار دارند. البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست، ولی این‌ها دو غذای مهم‌اند. مقدم داشتن «فاکِهَة» بر «لَحْم» اشاره‌ای است به برتری «میوه‌ها» بر «گوشت‌ها».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اِمْداد» به مفهوم ادامه نعمت و یاری و افزایش همواره آن است که از آن به نعمت‌بخشی همواره یا پیاپی و پشت سر هم تعبیر می‌گردد؛ و واژه «فاکِهَة» عبارت است از انواع و اقسام میوه‌ها. با این بیان منظور این است که:
و از هر نوع میوه و گوشتی که دلشان بخواهد، همواره به آنان ارزانی می‌داریم.
(صفحه 447)

آیه 323.

اشاره

يَتَنازَعُونَ فيها كَأْساً لا لَغْوٌ فيها وَ لا تَأْثيمٌ
آن‌ها در بهشت جام‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند. (23 / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَتَنازَعُون» از ماده «تنازع» به معنی گرفتن از یکدیگر است. «كَأْس» جامی است که پر از شراب باشد و به ظرف خالی قَدَح می‌گویند.
به هر حال از آن جا که تعبیر به «كَأْس» شراب‌های تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می‌کند، می‌افزاید:
در آن شراب نه لغو و بیهوده‌گویی است و نه گناه، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی‌گیرد، بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مست‌ها سر می‌زند، هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب طهور است آنها را پاک‌تر و خالص‌تر و هوشیارتر می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این بیان شراب پاک و نوشیدنی‌های گوارا و لذت‌بخش بهشت، آفت نوشیدنی‌ها و شراب و مِی این جهان را ندارد تا خورنده آن به بیهوده‌گویی و یا گناه و زشتی آلوده گردد و خفت به بار آورد.
به باور پاره‌ای منظور این است که:
آنان با نوشیدن شراب بهشت، نه به یکدیگر ناسزا نثار می‌کنند و نه به گناه و زشتی وسوسه می‌نمایند و مجبور می‌سازند.
(صفحه 448)

324. آیه

اشاره

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ
و پیوسته در گرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای در صدفند. (24 / طور)

«مروارید درون صدف» به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می‌کند، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست‌ها هر چه باشد از صفای آن می‌کاهد، خدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند. تعبیر به «یَطُوفُ عَلَیْهِم» (بر آنها طواف می‌کنند) اشاره به آمادگی دائمی آنها برای خدمت است.

گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می‌گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است.

در حدیثی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه‌اند؟ فرمود:

«برتری مخدوم بر خدمتگزار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است».(1) تعبیر به «لَهُم» نشان می‌دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزار مخصوص به خود دارند. و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتگزاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می‌برند.

*****

1- «مجمع‌البیان»، «کشاف» و «قرطبی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای آورده‌اند که:

این نوجوانان زیبا چهره و پر معنویت در پذیرایی و خدمت به بهشتیان نه تنها احساس خستگی و رنجی نمی‌کنند، که احساس لذت و شادمانی نیز می‌نمایند؛ چرا که آنجا جای رنج و درد نیست.

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدند:

هنگامی که در بهشت پرطراوت و زیبا خدمتگزاران مردم باایمان و عدالت‌پیشه در اوج جمال و کمال هستند و در سپیدی و زیبایی و درخشنگی به سان مرواریدهایی نهفته در صدف می‌باشند، در آن صورت خود بهشتیان چگونه خواهند بود؟

قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ! اَلْخادِمُ کَاللُّؤْلُؤِ فَکَیْفَ الْمَخْدُومُ؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِه فَضْلُ الْمَخْدُومِ عَلَی الْخادِمِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلی سائِرِ الْکَواکِبِ.(1)

به خدایی که جان من در کف قدرت اوست سوگند که برتری بهشتیان بر خدمتگزارانشان به سان برتری ماه شب چهاردهم بر ستارگان آسمان‌هاست.

1 تفسیر قرطبی، ج 7، ص 69؛ تفسیر کشاف، روح البیان، ابوالفتح رازی، ذیل آیه مورد بحث.

325. آیه (آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت)

اشاره

وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ
دراین هنگام روبه یکدیگر کرده(از گذشته) سؤال می‌نمایند. (25 / طور)
قالُوا اِنّا کُنّا قَبْلُ فی اَهْلِنا مُشْفِقینَ
می‌گویند:
ما در میان خانواده خود ترسان بودیم. (26 / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است. با این که در میان خانواده خود زندگی می‌کردیم و باید احساس امنیت کنیم، باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را فرا گیرد. از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند. و ازاین بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در همان حال که آنان بر تخت‌های بهشتی تکیه زده و پرمهر و با صفا در کنار هم نشسته و از انواع نعمت‌های شکوهبار آن سرا بهره‌ورند، برخی از آنان به برخی دیگر روی می‌آورند و به گفت‌وگو و پرسش و پاسخ می‌پردازند.
از «ابن عباس» آورده‌اند که:
آنان از گرفتاری‌های زندگی دنیا از ترس و ناامنی و درد و رنج‌های بی‌شماری که گریبانگیرشان بود و زندگی را در کامشان تلخ می‌کرد، یاد می‌نمایند و خدای را سپاس می‌گویند که از آنها آسوده‌اند.
آنان می‌گویند:
راستی که ما پیش از این زندگی، هنگامی که در دنیا و در کنار خانواده خویش بودیم، از سرای آخرت و عذاب و کیفر آن در هراس بودیم.
(صفحه 451)

326. آیه

اشاره

فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنا وَ وَقنا عَذابَ السَّمُومِ
اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد. (27 / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَمُوم» به معنی حرارتی است که در «مَسامّ» بدن (سوراخ‌های بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می‌شود و انسان را آزار می‌دهد یا می‌کشد و باد سموم نیز چنین بادی را گویند و «عَذاب سَمُوم» نیز چنین عذابی است، اطلاق کلمه «سم» به مواد کشنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است. آری پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات بخشید و در کانون نعمت‌هایش، یعنی بهشت، جای داد. آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می‌آورند و جزئیات آن را متذکر می‌شوند و با وضعی که در آن قرار دارند، مقایسه می‌کنند، به ارزش نعمت‌های بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می‌برند و طبعا برای آنها لذت‌بخش‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزش‌ها بهتر روشن می‌شود.

پاره‌ای آورده‌اند که:
برخی از بهشتیان از برخی دیگر می‌پرسند که شما در دنیا چه کارهایی انجام دادید که به برکت آنها در خور بهشت و این همه نعمت پرشکوه شدید؟
آنان پاسخ می‌دهند که:
ما در زندگی دنیا دل‌هایی ظریف و رقیق و نازک داشتیم و از خدا می‌ترسیدیم. واژه «شَفَقَ» و «شَفَقَت» به مفهوم رِقّت و ظرافت و نازکی است، درست ضد واژه «غِلْظَت» که به مفهوم سختدلی و سنگدلی آمده است. در فرهنگ و ادبیات عرب هنگامی که گفته می‌شود: «ثَوْبٌ شَفَقٌ»، منظور پیراهنی نازک است. سرخی هنگامه غروب خورشید را نیز بدان جهت «شَفَق» می‌گویند که سرخی ظریف و کمرنگی است. منظور از واژه «اَهْل» در آیه، نزدیکان و بستگان انسان می‌باشند، چرا که این واژه به مفهوم کسی است که به دیگری پیوند دارد. و واژه «سَمُوم» به مفهوم حرارتی است که از راه سوراخ‌های بسیار ریز بدن نفوذ می‌کند و انسان را آزار می‌دهد و اصل آن «سُمّ» است که به راه بیرون آمدن نفس گفته می‌شود و یا از «سُمّش» به مفهوم زهر کشنده گرفته شده است. «زجاج» می‌گوید:
منظور از «عَذاب سَمُوم»، شعله و حرارت آتش دوزخ می‌باشد.
(صفحه 452)

327. آیه

اشاره

اِنّا کُنّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحیمُ

ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می‌خواندیم (و می‌شناختیم).

(طور / 28)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری صحنه قیامت و نعمت‌های بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است و مؤمنان با مشاهده این صحنه‌ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می‌شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می‌دهد.

نعمت‌های شانزده‌گانه خدا به بهشتیان(1)

در آیات انسان‌ساز و جان‌بخشی که گذشت، قرآن شریف زنجیره‌ای از نعمت‌های خدا به مردم عدالت‌پیشه و شایسته‌کردار را که در زندگی مقررات عادلانه او را رعایت نمایند و حقوق و حرمت بندگانش را پاس دارند به تابلو می‌برد که سخت اندیشاننده و انگیزاننده است و به جاست که سعادت خواهان و کمال جویان برای رسیدن به آنها، خویشتن را بسازند و تربیت کنند و هر آنچه در توان دارند، در راه ایمان و تقوا و پاکی و صفا و خدمت به انسان‌ها از پیش بفرستند و فروگذار نکنند. این نعمت‌ها عبارتند از:

1 باغ‌ها و بوستان‌های پرطراوت و پرشکوه بهشت، (2)

2 نعمت‌های گوناگون مادی و معنوی و وصف‌ناپذیر، (3)

3 انواع میوه‌ها، (4)

4 خشنودی و شادمانی و آرامش خاطر، (5)

5 نجات از عذاب مرگبار دوزخ، (6)

1 مترجم تفسیر مجمع‌البیان.

2 آیه 17.

3 آیه 18.

4 آیه 19.

5 آیه 18.

6 آیه 18.

6 نعمت‌های خوردنی، (1)

7 نعمت‌های وصف‌ناپذیر نوشیدنی، (2)

8 تخت‌های پرشکوه بهشت و صفای همنشینی با خوبان، (3)

9 رسیدن به افتخار همسری حوریان بهشتی، (4)

10 نجات و نیکبختی نسل و تبار آنان، (5)

11 نعمت‌بخشی هماره و مهر ماندگار و پایان‌ناپذیر، (6)

12 پذیرایی با انواع میوه‌ها و گوشت‌های دلخواه، (7)

13 پذیرایی با شراب پاک بهشتی، (8)

14 خدمتگزاران زیبارو و پر صفا و با معنویت، (9)

15 نعمت امنیت و آرامش خاطر، (10)

16 امنیت از عذاب مرگبار دوزخ.(11)

1 آیه 19.

2 آیه 19.

3 آیه 20.
4 آیه 20.
5 آیه 21.
6 آیه 22.
7 آیه 22.
8 آیه 23.
9 آیه 24.
10 آیه 27.
11 آیه 27.
(صفحه 454)

328. آیه (ضرورت توجه خانواده به دوران پنجگانه عمر انسان)

اشاره

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ كَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَكُونُ حُطاما وَ فِی الْاٰخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوةُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ

بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست. (20 / حدید)

«غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دوران‌های پنجگانه عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می‌دهند:
1 مرحله «کودکی» است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود (لَعِبٌ).
2 مرحله «نوجوانی» که در آن سرگرمی جای بازی را می‌گیرد و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهْوٌ).
3 مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمل پرستی (زینَةٌ).
4 مرحله «توجه به کسب مقام و فخر» (تَفاخُرٌ).
5 مرحله «توجه به افزایش مال و نفرات و جمع‌آوری ثروت» (تَکاثُرٌ).
مراحل نخستین، تقریبا بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد، کاملاً متفاوت می‌باشد و بعضی از آنها مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر
(صفحه 455)
ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه، هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعا به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان، تثبیت می‌گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و فکر و ذکرشان تا دم مرگ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک. سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان‌ها مجسم ساخته، می‌فرماید:
«کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما».
«کُفّار» در اینجا به معنی افراد بی‌ایمان نیست، بلکه به معنی کشاورزان است، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز، بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند، از این‌رو به او «کافر» می‌گویند. «یَهیجُ» از ماده «هیجان» در لغت به دو معنی آمده است؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش. ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می‌شود. «حُطام» از ماده «حَطْم» به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده کاه،

«حُطام» گفته می‌شود که همراه تندباد به هر سو می‌دود. آری مراحلی را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می‌کند، در چند ماه در گیاهان ظاهر می‌شود و انسان می‌تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد. سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می‌افزاید:
«وَ فِی الْاخِرَةِ ... اِلاّ مَتاعُ الْغُرُوُرِ». «مَتاع» به معنی هر گونه وسایل بهره‌گیری است، بنابراین جمله «دنیا، متاع غرور است»، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبه کاری، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار
(صفحه 456)
می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله‌ای برای وصول به ارزش‌های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ است. اما اگر این مواهب مادی، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آنها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می‌بخشد: «اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...» (111/توبه). بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک «گذرگاه» یا یک «قرارگاه»، دو جهت‌گیری مختلف به انسان می‌دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است. «غُرُور» در اصل از ماده «غُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است، سپس به حالت غفلت، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی‌خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

یَهیجُ: از ماده «هَیَجان» به مفهوم خشکیدن گل و گیاه و خزان زدن مزرعه آمده است.
حُطام: از ریشه «حَطَمَ» به مفهوم شکستن آمده است.

در آیه بدان دلیل زندگی دنیا به بازی و سرگرمی تعبیر می‌گردد که فناپذیر و ناماندگار و بی حقیقت است، چرا که اگر دوام و پایندگی داشت به زودی نابود نمی‌شد.
«مجاهد» می‌گوید:
هر بازی به مفهوم سرگرمی است، امّا به باور پاره‌ای «لَعِب» چیزی است که انسان را سرگرم می‌سازد، امّا واژه «لَهُو» به مفهوم چیزی است که از سرای آخرت دچار غفلت می‌نماید.
(صفحه 457)
واژه «زینَة» به مفهوم چیزی است که وسیله آرایش و آراستگی می‌گردد، امّا به باور برخی منظور این است که:
دنیا و زندگی آن در برابر دیدگاه دنیاخواهان زیبا جلوه می‌کند و پس از مدتی هم خزان‌زده و نابود می‌گردد.
منظور از تفاخر و مباهات نمودن به یکدیگر، به رخ یکدیگر کشیدن ثروت و قدرت باد آورده در زندگی است.
و منظور از «فزون‌خواهی در ثروت و فرزند» آن است که انسان از حلال و حرام و از راه‌های عادلانه و ظالمانه ثروت و قدرتی گرد آورد و آنها را وسیله سرکوب و سلطه و سرکشی سازد و حقوق بندگان خدا و دوستان او را پایمال کند و عمرش را نیز تباه سازد.
در ادامه آیه در قالب مثالی زیبا می‌فرماید:
كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ
به سان بارانی است که از آسمان فرو می‌ریزد و به گونه‌ای زمین را زنده می‌سازد که گل‌ها و گیاهان آن کشاورزان و باغداران را در حیرت و بهت فرو می‌برد.
به باور «زَجّاج» ممکن است منظور شگفت‌زدگی کفرگرایان و حق‌ناپذیران از نظام شگفت‌انگیز خلقت و تدبیر خدا باشد که از دیگران بیشتر دچار بهت و حیرت می‌گردند.
ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرّا آن گاه آن گل‌ها و گیاهان خزان‌زده و خشک می‌شود، به گونه‌ای که همه را زرد و رنگ باخته می‌نگری.
ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً سپس در هم شکسته و به خار و خس و کاه تبدیل می‌گردد.
وَ فِی الاخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ امّا در سرای آخرت برای دنیاپرستان و ظالمان عذابی سخت خواهد بود.
به باور «مُقاتل»، امّا در سرای آخرت و روز رستاخیز عذاب و شکنجه از

آن دشمنان خدا خواهد بود.
وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ و برای عدالت خواهان و خداپرستان و دوستان حق آمرزش و خشنودی خدا هدیه می‌گردد.
و در پایان آیه می‌فرماید:
وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ.
(صفحه 458)
و زندگی این جهان برای دنیاپرستان و زورمداران که کار شایسته انجام ندهند و به یاد رستاخیز نباشند، تنها مایه فریب است.
«سعید بن جُبَیْر» می‌گوید:
دنیا و ارزش‌های آن برای کسی که در اندیشه سرای آخرت نباشد، مایه غرور و فریب است، چرا که برای کسب و حفظ آن ممکن است به هر شقاوت و بیدادی دست زند، امّا برای کسی که آن را وسیله عدالت و آزادگی سازد و در اندیشه سرای آخرت باشد، نه تنها مایه فریب نیست که وسیله رشد و رسیدن به ارزش‌های معنوی است ...

ترسیم روشنی از مراحل گوناگون زندگی (1)

در آخرین آیه مورد بحث قرآن شریف در قالب مثال زیبا و ترسیم روشن و گویایی زندگی دنیا و مراحل گوناگون آن و انگیزه‌های غالب و حاکم بر هر مرحله‌ای از آن مراحل را به تابلو می‌برد که این گونه است:
1 مرحله بازی و بی‌خبری که دوران کودکی را بیانگر است.
2 مرحله سرگرمی که دوران نوجوانی را نشان می‌دهد که انسان با رسیدن به مرحله جوانی از روزگار بازی و بی‌خبری به فضا و حال و هوای نوجوانی و شور و سرگرمی آن وارد می‌شود و هنوز از مسایل جدی به دور است.
3 مرحله پرشور جوانی که دوران آراستگی و عشق به تجمل و تجمل‌پرستی است.
4 مرحله میانسالی و کمال که روزگار تلاش برای به دست آوردن مقام و فخر فروختن نیز هست.
5 و مرحله سالخوردگی که دوران حرص و آز برای انحصار قدرت و ثروت و امکانات و فرصت‌هاست.
اگر انسان بخواهد از این مراحل به شایستگی بهره گیرد و همه نیروها و امکانات و فرصت‌ها را به سرمایه‌ای برای رشد ظاهری و باطنی و اوج به سوی والایی‌ها قرار دهد باید درست بیندیشد و هدفدار و حساب شده حرکت کند و از تجربه‌های ارزشمند دیگران بهره گیرد.
1 مترجم.

329. آیه (جمعه‌ها نیز روز کار و تلاش و عبادت خانوادگی است)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِذا نُودِیَ لِلصَّلوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.
(9 / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُودِیَ» از ماده «نداء» به معنی «بانگ برآوردن» است و در اینجا به معنی «اذان» است، زیرا در اسلام ندایی برای نماز جُز اذان نداریم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود. اما این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده‌اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

جُمُعَة و جُمْعَة: دو واژه‌اند که جمع آنها «جُمَعْ» و «جُمُعات» آمده است. روز جُمُعَة بدان دلیل به این نام خوانده شده است که خدا در این روز، آفرینش را پدید آورد و کار خلقت پایان یافت؛ امّا پاره‌ای برآنند که این روز بدان دلیل «جُمُعَة» نامیده شده است که در آن مردم برای عبادت و نیایش گرد می‌آیند.

برخی نیز به روز جمعه، روز «عُرُوبَة» می‌گفتند، چرا که آنان بر این پندار بودند که یهود روز «شنبه» گرد می‌آیند و به عبادت خدا می‌پردازند، نصارا روز «یکشنبه» و امت عرب نیز پیش از اسلام روزی را برای گرد آمدن و عبادت برگزید و نام آن را «عُرُوبَة» نامید که پس از ظهور اسلام به روز جُمُعَة تعبیر گردید.

پاره‌ای بر آنند که گروه انصار نخستین کسانی بودند که این روز را جمعه نامیدند.

و نیز آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت از مکه به مدینه، روز دوشنبه، دوازدهم رَبیعُ الاَوَّل بود که بر دهکده «قُبا» وارد گردید و مورد استقبال قرار گرفت و در همان جا تا روز جمعه مسجدی ساخته شد و نخستین نماز جمعه در آنجا و یا

(صفحه 460)

در نزدیکی آنجا خوانده شد.

منظور از هنگام ندا داده شدن مردم، آن ساعتی است که وقت نماز فرا می‌رسد و امام آماده آغاز خطبه‌های نماز می‌گردد؛ و نکته دیگر این است که منظور از «نِداء» در آیه شریفه «اَذان» است؛ چرا که در آن زمان وسیله پیام‌رسانی و دعوت دیگری برای اعلام وقت نماز جز «اَذان» نبود.

«ابن زید» می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله اذان گویی پر اخلاص به نام بِلال داشت که با رسیدن وقت نماز و هنگامه بر منبر نشستن آن حضرت اذان را آغاز می‌کرد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه‌ها را می‌خواند و به نماز می‌ایستاد.

ابوبکر و عمر نیز به همین صورت نماز جمعه را می‌خواندند، امّا در خلافت عثمان به دلیل گسترش شهر مدینه و مردم مسلمان و دور شدن خانه‌ها از مرکز شهر و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، شمار «اذان‌ها» بالا رفت. نخست در بام منزل خلیفه اذان گفته می‌شد و آن گاه در مسجد و سر انجام هم پیش از برپایی نماز؛ و کسی این سبک را بر خلیفه عیب نگرفت.

به هر حال پیام آیه این است که:

هان ای مردم باایمان! هنگامی که برای نماز جمعه اذان گفته می‌شود، با شتاب و بدون از دست دادن فرصت به سوی ذکر خدا و یاد انسان‌پرور او حرکت کنید.

از دیدگاه پاره‌ای منظور از «سَعْی» در آیه، نه شتاب و عجله نمودن برای نماز جمعه است، چرا که در روایات آمده است که با وقار و آرامش و شکوه به سوی نماز بروید، (1) بلکه در این آیه منظور از «سَعْی» شتاب و تلاش دل‌ها به یاد خدا و پالایش جان‌ها و پاکی نیت‌هاست.

و پاره‌ای «ذِکْرُ اللّهِ» را خطبه‌ای که سرشار از پند و اندرز و یاد خدا و روشنگری و حقگرایی است معنا کرده‌اند.

*****

1. روحُ المَعانی، ج 28، ص 90.

(صفحه 461)

در ادامه آیه می‌افزاید:

وَ ذَرُوا الْبَیْعَ

و داد و ستد را رها کنید و برای فرصت دیگری واگذارید.

به باور «حَسَن» آیه از هر خرید و فروشی که به خاطر آن نماز واقعی و با شرایط جمعه به وسیله امام و پیامبر صلی الله علیه و آله فوت شود هشدار می‌دهد، چرا که چنین داد و ستدی حرام است و این از ظاهر آیه

دریافت می‌گردد؛ چرا که نهی، نشانگر فساد و تباهی خرید و فروش است.
ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
این شتافتن به سوی نماز و یاد خدا و وا نهادن خرید و فروش به هنگام نماز و شنیدن تفسیر آیات و مفاهیم و مقررات قرآن اگر بدانید برای شما سودبخش‌تر و ماندگارتر است و سرانجام شما را به منافع واقعی دین و دنیا رسانده و از زیان‌های آنها باز می‌دارد.
از آیه شریفه به ظاهر وجوب نماز جمعه دریافت می‌گردد؛ و نیز حرمت تمام کارها به هنگام طنین افکن شدن ندای اذان و برپایی نماز جمعه؛ و بدان دلیل آیه انگشت روی خرید و فروش می‌گذارد و از آن نهی می‌کند که این کار، جامع همه تلاش‌ها و کوشش‌ها برای دنیا و تهیه وسایل معاش است.
و نیز از آیه دریافت می‌شود که نماز جمعه باید در مکانی ویژه و مشخص خوانده شود تا مردم با شنیدن اذان به سوی آن مکان روی آورند.
گفتنی است که نماز جمعه واقعی و با شرایط بر همه مردم باایمان واجب است، مگر این که مکلّف، عذر قابل قبولی، همانند:
سفر یا بیماری داشته باشد و یا از نابینایی و لنگی رنج برده و یا برده و بنده و سالخورده و زن باشد و یا منطقه و محل زندگی‌اش تا جایگاه نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ فاصله داشته باشد. آری، بر همه این‌ها نماز جمعه واجب نیست، مگر این که نماز جمعه‌ای با حضور پیشوای دادگر و رعایت کننده حقوق بشر و یا نماینده ویژه او برگزار گردد.
گفتنی است که در مورد نماز جمعه تفاوت دیدگاه میان فقها بسیار است و جای بحث هم کتاب‌های فقهی می‌باشد و نه تفسیر.
(صفحه 462)

330. آیه

اشاره

فَاِذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِروُا فِی الاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ اذْکُروُا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
و هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. (10 / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه جمله «اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالبا به معنی «طلب روزی و کسب و تجارت» آمده است، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، لذا بعضی آن را به معنی «عیادت مریض» و «زیارت مؤمن» یا «تحصیل علم و دانش» تفسیر کرده‌اند، هر چند منحصر به این‌ها نیز نمی‌باشد. جمله «وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا» مفهوم گسترده‌ای دارد که اشاره به یاد خدا و فکر و توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت، مصادیقی از آن است. این نیز مسلّم است که روح «ذکر»، «فکر» است و ذکر بی‌فکر، لقلقه زبانی بیش نیست و آن چه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه «ذکر» سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری که عامل اصلی هر گونه گناه است، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد.
(صفحه 463)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه روشنگری در این مورد می‌افزاید:
فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ پس هنگامی که نماز به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و به سراغ کار خویش بروید.
وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ
و از فضل و فزون بخشی خدا برای خود بجویید و از راه خرید و فروش و داد و ستد و دیگر کارهای سودبخش و مفید نعمت‌های خدا را به دست آورید. و این نشانگر جواز خرید و فروش پس از پایان نماز جمعه است، نه واجب و یا مستحب بودن آن.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده است که منظور از پیام این فراز از آیه شریفه تلاش برای کسب ارزش‌های مادی و دنیوی نیست، بلکه به نوعی تشویق به عیادت از بیماران، دیدار دوستان و تکریم به مردگان و بازماندگان آنان به خاطر کسب خشنودی خداست.
لَیْسَتْ بِطَلَبِ دُنْیا، وَ لکِنْ عِیادَةُ مَریضٍ، وَ حُضُورُ جَنازَةٍ، وَ زِیارَةُ اَخٍ فِی اللّهِ. (1)
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور، نماز در روز جمعه و تلاش برای کار در روز شنبه است.
و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:
اِنّی لَأَرْکَبُ فِی الْحاجَةِ الَّتی کَفاهَا اللّهُ، ما اَرْکَبُ فیها اِلاَّ الْتِماسَ اَنْ یَرانِیَ اللّهُ اُضْحی فی طَلَبِ الْحَلالِ، اَما تَسْمَعُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ اسْمُهُ: فَاِذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ ... (2)
من برای کار و تلاش و رفع نیازهای اقتصادی که خدا آن را در پرتو کار و کوشش و تدبیر شایسته کفایت فرموده است بر مرکب خویش سوار می‌شوم و از خانه حرکت می‌کنم؛ آری من این کار را بر این نیت انجام می‌دهم که خدای فرزانه مرا در انجام
*****
1. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج 5، ص 328؛ تفسیر قُرْطُبی، ج 8، ص 109.
2. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج 5، ص 327.
(صفحه 464)
تلاش و کوشش سازنده و عادلانه و تاریخ‌ساز در سراسر روز بنگرد؛ آیا پیام خدا را نمی‌شنوی که می‌فرماید:
پس هنگامی که نماز جمعه به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل و فزون‌بخشی خدا رزق و روزی خود را بجویید.
آن گاه افزود: آیا شما چنین می‌پندارید که اگر انسانی به جای کار و

کوشش در خانه خویش بنشیند و درب آن را بر روی خود ببندد و آن گاه بگوید:
رزق و روزی من فرود خواهد آمد، آیا چنین چیزی درست است؟ بی‌گمان چنین چیزی پسندیده نیست و این چنین فرد و جامعه‌ای از کسانی هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود.
فردی پرسید، آن کسانی که دعایشان پذیرفته نمی‌شود چه کسانی هستند؟
قالَ: قُلْتُ: مَنْ هؤُلاءِ الثَّلاثَةُ فرمود:
این سه گروه عبارتند از:
1 مردی که همسر نالایقی دارد و به جای سازندگی و ایجاد تحول فرهنگی و فکری و اخلاقی در او و یا جدایی گزیدن از او در صورت اصلاح‌ناپذیری بر او نفرین می‌کند؛ آری، دعای چنین کسی پذیرفته نمی‌شود، چرا که راه جدایی باز است و می‌تواند از او جدا شود.
2 کسی که به دیگری بدون گرفتن سند و مدرک معتبر وام دهد و آن گاه وام گیرنده و بدهکار به هنگامی که باید حق او را بدهد، آن را انکار کند و پایمال سازد و این وام دهنده دست نفرین را به سوی آسمان بالا برد و او را نفرین کند؛ آری، نفرین این آدم نیز پذیرفته نمی‌شود، چرا که وظیفه اقتصادی خویش را درست انجام نداده است.
3 و دیگر کسی که اندک امکانات و مواد غذایی دارد و در خانه می‌نشیند و به جای تلاش و کوشش اقتصادی و اجتماعی و طلب حلال، دست به دعا برمی‌دارد تا خدا روزی او را بفرستد.
قالَ (ع): تَکُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ فَیَدْعُوا عَلَیْها فَلایُسْتَجابُ لَهُ، لِأَنَّ عِصْمَتَها فی یَدِهِ لَوْ شاءَ اَنْ یُخَلِّیَ سَبیلَها لَخَلّی سَبیلَها، وَ الرَّجُلُ یَکُونُ لَهُ الْحَقُّ عَلَی الرَّجُلِ، فَلا یُشْهِدُ عَلَیْهِ فَیَجْحَدُ حَقَّهُ
(صفحه 465)
فَیَدْعُوا عَلَیْهِ فَلا یُسْتَجابُ لَهُ، لِاَنَّهُ تَرَکَ ما اُمِرَ بِه ... (1)
در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:
وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثِیراً
و خدا را بسیار یاد کنید و اورا بر احسان و بخشش‌اش ستایش نمایید و سپاس نعمت‌های او را بگزارید و بر توفیق ادای وظیفه و انجام کارهای شایسته و رعایت مقررات او را سپاس گویید.
در مورد حقیقت «ذِکْر» در آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 از دیدگاه پاره‌ای منظور از «ذکر خدا» در آیه شریفه تفکر و اندیشه است، چرا که یک ساعت تفکر و اندیشه از یک سال عبادت و بندگی خدا بهتر و بالاتر است. فِکْرَةُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ.(2)
2 امّا از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «ذکر خدا» همان یاد واقعی او در دل و زبان و عملکرد است که انسان توحیدگرا باید در فراز و نشیب‌ها و

کوچه و بازار و به هنگام کار و کوشش و تجارت و داد و ستد او را یاد نماید.
از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
کسی که در بازار و به هنگام داد و ستد و تلاش و کوشش، خدا را با اخلاص و راستی یاد کند و به هنگام غفلت مردم در کارهایشان از یاد حق، به یاد او باشد و مقررات او را رعایت نماید، برای او هزار پاداش کار شایسته نوشته شده و در روز رستاخیز خدای فرزانه بر او آمرزش و بخشایشی می‌کند که به اندیشه هیچ انسانی نرسیده است.
مَنْ ذَکَرَ اللّٰهَ فِی السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النّاسِ ... کُتِبَ لَهُ اَلْفُ حَسَنَةٍ وَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ.(3)
و در فراز پایانی آیه می‌فرماید:
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.
باشد که رستگار گردیده و به پاداش پرشکوه خدا نایل آیید.
*****
1. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج 5، ص 327.
2. اَلْحَیاة، ج 1، ص 48.
3. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج 5، ص 328.

در آیه مورد بحث خدای فرزانه کامیابی و رستگاری را در گرو قیام به انجام وظیفه دینی و انسانی و عبادی، از آن جمله انجام شایسته نماز جمعه قرار می‌دهد؛ از این رو روایت رسیده از ابوذر درست به نظر می‌رسد که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
مَنِ اغْتَسَلَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاَحْسَنَ غُسْلَهُ، وَ لَبِسَ ثِیابَهُ وَ مَسَّ مِنْ طیبِ بَیْتِهِ اَوْ دُهْنِهِ ثُمَّ لَمْ یُفَرِّقْ بَیْنَ اثْنَیْنِ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجُمُعَةِ الاُْخْری ...(1)
هر کس روز جمعه آن گونه که شایسته است غسل نماید و لباس نیکو و شایسته‌اش را بپوشد و از بوی خوش برای عطرآگین ساختن خویش بهره گیرد و آن گاه با اندیشه و گفتار و رفتارش بذر پراکندگی و تنش میان دیگران نیفشاند، خدا آنچه میان او و جمعه دیگر و روزهای آینده نزدیک است، همه را بر او می‌بخشاید.
این روایت را «بُخاری» در «صحیح» خویش آورده است.
و نیز «سلمان تمیمی» آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
بی‌گمان خدا در هر جمعه صدها هزار تن را که در خور آتش دوزخ هستند، آزاد می‌کند و می‌بخشاید. اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ یَوْمِ جُمُعَةٍ سِتَّ مِائَةِ اَلْفِ عَتیقٍ مِنَ النّارِ، کُلُّهُمْ قَدِ اسْتُوجِبَ النّارَ.(2)
*****
1. تفسیر نورُ الثِّقَلَیْن، ج 5، ص 329.

2. تفسیر نورُ الثّقَلَیْن، ج 5، ص 329.
(صفحه 467)

331. آیه

اشاره

وَ اِذا رَاَوْا تِجارَةً اَوْ لَهْوا انْفَضُّوا اِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِما قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللّهُ خَيْرُ الرّازِقينَ
هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند، بگو آن چه نزد خدا است، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. (11 / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر به «لَهْو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا. تعبیر به «اِنْفَضُّوا» به معنی «پراکنده شدن» و «انصراف از نماز جماعت» و «روی آوردن به کاروان» است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد، با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند. تعبیر به «قائِما» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه را می‌خواند. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزیِ شما بریده شود، اشتباه می‌کنید، خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می‌کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شکر اورا
(صفحه 468)
به‌جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که درآن زمان «يَوْمُ الْعَرُوُبَة» نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ «اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، روز «جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود. «اسعد» دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز بسیارکم بود ... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود، حضرت صلی الله علیه و آله چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله «بنی سالم» رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه بود.(1)

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هرچیز آیات همین سوره است که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هر گونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی دراین زمینه وارد شده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، آمده است:
«خداوند
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 286.
(صفحه 469)
نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان می‌کند و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند».(1) روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: «یا رسول اللّه! من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیبم نشده»، فرمود:
«عَلَیْکَ بِالْجُمْعَةِ فَاِنَّها حَجُّ الْمَساکینِ: بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (2) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان نماز جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید، ولی در زمان غیبت بنابراین که واجب مخیّر باشد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق‌العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته جمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد، دربردارد، خصوصا این که مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است. و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک

*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 5، باب وجوب صلوة الجمعه، حدیث 28.

2- «وسائل الشیعه»، جلد 5، صفحه 5، حدیث 17.

(صفحه 470)

کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم، آمده بود که جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد؛ اجتماعات «روزانه» که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع «هفتگی» که در مراسم نماز جمعه است. و اجتماع حج که در کنار خانه خدا «هر سال یک بار» انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، خصوصا این که یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود:

الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

ب: ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند.

ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود، بیم داشته‌اند. و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، منتها حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام و حکومت‌های جور همانند بنی‌امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضدّ حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه

او خودداری می‌کرد، چنان که در داستان عاشوراء می‌خوانیم که گروهی از شیعیان درخانه «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین
(صفحه 471)
از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود: ««نعمان بن بشیر» والی بنی‌امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد».
(1) توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریبا 11 کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق هم همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جستجو نمود.(2)

*****

1- «بحارالانوار»، جلد 44، صفحه 333.

2- «بحار الانوار»، جلد 89 و 90.

(صفحه 472)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مورد شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث پاره‌ای آورده‌اند که:
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در روز جمعه‌ای در حال خواندن خطبه بود که «دِحْیَه کَلْبی» به همراه شمار دیگری از بازرگانان با کالای تجارتی، یکی پس از دیگری از شام رسیدند و کالاهای خویش را به فروش نهادند.
مردمی که در حال نماز و شنیدن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی کاروان شتافتند و کار به جایی رسید که همه مردم مدینه برای خریدن کالاهای مورد نیاز، نظیر گندم، آرد و دیگر کالاها شتافتند.
در این میان «دِحْیَه کلبی» برای اعلام رسیدن کاروان تجارتی خویش و فراخوان مردم به سوی کالاهای خود به نواختن طبل ویژه‌ای پرداخت و مردم بسیاری، از جمله نمازگزاران، جز شماری چند از آنها نماز و پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کردند و به سوی کالا شتافتند. در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
اگر به خاطر این چند نفری که به نماز دل بستند و نرفتند نبود، بی‌گمان بر این مردم از آسمان سنگ می‌بارید. و آن گاه به تلاوت آیه شریفه پرداخت.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که:
و آن گاه که تجارت و داد و ستد و یا سرگرمی با طبل و تنبور را بنگرند، به سوی آن می‌روند و پراکنده می‌شوند.
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور آیه این است که:
و آن گاه که تجارت و یا سرگرمی بنگرند به سوی آن توجه می‌یابند و می‌روند.
وَ تَرَکُوکَ قائِماً
و تو را ای پیامبر! در حالی که ایستاده و در حال خواندن خطبه هستی، رها می‌کنند.
«سَمُرَة» آورده است که:
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هماره ایستاده خطبه‌های جمعه را
(صفحه 473)
می‌خواند؛ از این رو اگر کسی گفت که آن حضرت نشسته خطبه می‌خواند، او را دروغگو بدانید.
و هنگامی که از «ابن مسعود» پرسیدند که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند یا نشسته؟ گفت:
آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید:
وَ تَرَکُوکَ قائِماً ... و تو را در حال ایستاده رها می‌کنند و می‌روند ...
امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آیه این است که:
آنان تو را در حال نماز رها می‌کنند و می‌روند ...
قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ هان ای پیامبر، بگو: ای مردم آنچه نزد خداست از سرگرمی و داد و ستد بهتر است.
منظور این است که پاداش و ثواب پر شکوهی که ذات پاک او برای نماز و شنیدن خطبه‌های آن قرار داده و مقامی که برای همراهی و همنشینی با پیامبر است، از هر سود و فایده‌ای مادّی و دنیوی ماندگارتر و ارزشمندتر است.
وَاللّهُ خَیْرُ الرّازِقِینَ.
و خدا بهترین روزی دهندگان است. بنابراین نماز جمعه و خطبه‌های آن را رها نکنید و پیامبر صلی الله علیه و آله را ایستاده و در حال خواندن خطبه وانگذارید تا دنبال داد و ستد و تجارت بروید.
(صفحه 474)

332. آیه (اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تُلْهِکُمْ اَمْوالُکُمْ وَ لا اَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر کس چنین کند، زیانکار است. (9 / منافقین)

تعبیر به «خاسِروُنَ» (زیانکاران) به خاطر آن است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.
از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقین» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی بازمی‌دارد. درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگترین بلا محسوب می‌شوند، یکی از عوامل انحراف منافقین نیز همین حبّ دنیا بود. در حدیثی از امام باقر این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید:
«ما ذِئْبانِ ضارِیانِ فی غَنَمٍ لَیْسَ لَها راعٍ، هذا فی اَوَّلِها وَ هذا فی اخِرِها بِاَسْرَعَ فیها مِنْ حُبِّ الْمالِ وَ الشَّرَفِ فی دینِ الْمُؤْمِنِ: دو گرگ درنده در یک گله بی‌چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی‌زنند که مال‌پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند». (1)
*****

1- «اصول کافی»، جلد 2، باب حبّ الدنیا، حدیث 3.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَلْهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می‌شود «اَلْهاکَ» منظور این است که تو را سرگرم ساخت.
پاره‌ای یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده‌اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت‌ها و گرفتاری‌ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت‌بخش بی‌همتا غافل گردد و هماره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز هماره است.
وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ
و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده‌اند و چه زیانی از این دردناک‌تر و رسواتر؟!
(صفحه 476)

333. آیه (اموال و فرزندانتان، وسیله آزمایش شما هستند)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوُهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوُا فَأِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (14 / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود:
«منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند:
تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند:
به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید، ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد ولی به آنها دستور داده شد که هروقت خانواده‌شان به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» ناظر به همین معنی است».
بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به همین معنی اشاره می‌کند که تنها بعضی از آنها چنین هستند، مراقب آنها باشید. البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این است که وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی
(صفحه 477)
به سوی زن و فرزند و این دو احیانا از هم جدا شده‌اند، نباید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می‌فرماید:
«و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد». بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند. در این که فرق میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی «صرف نظر کردن از مجازات» است و «صفح» مرتبه بالاتری است یعنی «ترک هر گونه سرزنش» و «غفران» به معنی «پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن» است. به این ترتیب

افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آنها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، برخی از مفسران و محدثان آورده‌اند که:

این آیه درباره مردمی فرود آمد که خود پس از اندیشه در آیات قرآن و پیام خدا، بر آن بودند تا از قلمرو استبداد و انحصار به سوی مدینه دست به هجرت زنند، امّا همسران و فرزندان آنان به دلایل رنگارنگی آنان را از هجرت هشدار داده و به ماندن در مکه و تحمل ستم و استبداد حاکم بر آن ترغیب می‌نمودند؛ آری، آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر مهر و عدالت فرود آمد.(1)

*****

1. نورُ الثَّقَلَیْن، ج 2، ص 342؛ تفسیر قُمّی، ج 2، با تفاوت در واژه‌ها.

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسران و فرزندان این گونه‌اند، نه همه آنان و به همین دلیل هم «مِنْ» تبعیض به کار رفته است.
امّا این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است:
1 به باور پاره‌ای بدان دلیل که برخی از همسران و فرزندان انسان، آرزوی مرگ او را می‌کنند تا ثروت او را به ارث برند؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مرگ او را برد تا ثروتش را بخورد.
2 امّا به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسران و فرزندان به منظور سودجویی شخصی، پدر را وسوسه می‌کنند تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد.
در ادامه آیه می‌افزاید:
وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا
و اگر شما مردم باایمان گذشت کنید و از کیفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیرید و ببخشایید، خدا نیز از لغزش‌های شما می‌گذرد ...
هنگامی که پاره‌ای از این توحیدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسر و فرزندانشان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن گاه می‌دیدند که سبقت‌گرفتگان به ایمان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراستگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌اند، تصمیم می‌گرفتند که وقتی به زن و فرزندان خود رسیدند، آنان را به خاطر مانع‌تراشی در راه هجرت که باعث عقب ماندگی پدرشان شده است کیفر کنند و یا دیگر به آنان روی خوش نشان ندهند که این آیه به آنان هشدار داد که:
نه، هرگز، بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.
فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
«جُبّائیّ» بر این باور است که:
پیام آیه شریفه همگانی و جهان شمول است و روشنگری می‌کند که:
اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه
(صفحه 479)
گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

334. آیه

اشاره

اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ
اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است.
(15 / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشانند ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، دائما او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چرا که جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به همین دلیل است که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی و دینی و انسانی بازمانده و به گناه و ستم در غلتیده و در آزمون زندگی مردود می‌شوند.
واژه «فِتْنَة» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است که:
هیچ کس نگوید که بارخدایا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید:
بارخدایا،
(صفحه 480)
از آزمون‌های گمراهگرانه به تو پناه می‌برم.
پاره‌ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که:
آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، در حالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند.
پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود:
راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که:
«اِنَّما اَمْوالُكُمْ وَ اَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وا نهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم ... (1)
وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
و خداست که پاداشی پرشکوه نزد اوست.
آری، پاداش پرشکوه که بهشت پر طراوت و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جای بهشت پر نعمت و خشنودی خدا بر نگزینید.
*****

1. در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَحیح مُسْلِم، ج 4، ص 1883؛ بابُ فَضائِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، ح 58 بنگرید.
(صفحه 481)

335. آیه (خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)

اشاره

يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْليكُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می‌نمایند. (6 / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت، تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه این که تعبیر به «قُوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آن‌ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُود» به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش‌زنه» مانند «کبریت»، چرا که اعراب آن را «زِناد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را

(صفحه 482)

بی‌کم و کاست اجرا می‌کنند.

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آنها آسان‌تر است، اصلاح گردد، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند. در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم»؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:
«تَأْمُرُهُمْ بِما اَمَرَ اللّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمّا نَهاهُمُ اللّهُ، اِنْ اَطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ وَ اِنْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ: آنها را امربه‌معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای».(1)

*****

1- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 372.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

قُوا: از ریشه «قِ» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که:
خود را از آتش دوزخ نگاه دارید.
وَقُود: به مفهوم «آتشگیره»، که به آن «سوخت» ویا «هیزم» گفته می‌شود، آمده است.

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و با ایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیتِ بزرگ خودسازی و خود شکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد.(1)

در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید:

عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ

آن آتش شعله‌وری که شما را از در غلتیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت‌گیر و سخت‌دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهر و رحمتی نخواهند داشت.

گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند.

لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ

آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است،

*****

1. تفسیر قُمّی، ج 2، ص 377.

نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه گریزی نمی‌گزارند.

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا جدّی هستند و معصوم و پاکند.

«جُبّائیّ» می‌گوید:

منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و نافرمانی او نمی‌کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است.

نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از

این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرطراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند.
پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان دهنده کفرگرایان و اصلاح ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های سهمگین آتش به تابلو می‌برد و می‌فرماید:
يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ
(صفحه 485)

336. آیه (ضرورت خوب شنیدن و خوب فکر کردن)

اشاره

وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فى اَصْحابِ السَّعيرِ
و می‌گویند:
اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می‌کردیم، جزء دوزخیان نبودیم.
(ملک/10)
فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقا لِاَصْحابِ السَّعيرِ
این جا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا.
(ملک/11)

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می‌گوید:
از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین است. ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی‌شنود، چشم دارد و نمی‌بیند و عقل دارد و نمی‌اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد. در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از مسلمانانی کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ عقل او چگونه است»؟ سپس در ادامه فرمود:
«مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می‌شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می‌برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می‌گردند».(1) «سُحْق» (بر وزن قفل) به معنی «ساییدن و نرم کردن» است و به لباس کهنه نیز گفته می‌شود ولی در اینجا به معنی «دوری از رحمت خدا» است، بنابراین «فَسُحْقا لِاَصْحابِ السَّعیر» مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است،
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 324.
(صفحه 486)
این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند.
این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق‌العاده عقل و خرد اشاره می‌کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را، از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می‌داند که در مناسبت‌های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی‌رغم دروغ پردازی‌های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می‌شمرند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه‌جا با «اولوا الالباب» و «اولوا الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است. در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است.
در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آنها اکتفا می‌نماییم:

در حدیثی از علی آمده است:
جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت:
«من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیّر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی». آدم گفت:
«آن‌ها چیست»؟ جبرئیل در پاسخ گفت:
««عقل»، «حیا» و «دین»». آدم گفت:
«من «عقل» را برگزیدم»، جبرئیل به «حیا» و «دین» گفت:
«او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید». گفتند:
«ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم». جبرئیل گفت:
«حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید»، سپس به آسمان صعود کرد.(1) این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود. چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می‌رود، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی‌ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. این نشان می‌دهد که آدم، سهم قابل ملاحظه‌ای از عقل داشت که به هنگام مخیّر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالاتر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را
*****
1- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 382.
(صفحه 487)
تصاحب کرد و هم حیا را. در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم:
«مَنْ کانَ عاقِلاً کانَ لَهُ دینٌ، وَ مَنْ کانَ لَهُ دینٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ: کسی که عاقل باشد، دین دارد و کسی که دین داشته باشد، داخل بهشت می‌شود» (بنابراین بهشت جای عاقلان است).(1) البتّه عقل در اینجا به معنی «معرفت راستین» است، نه شیطنت‌های شیاطین که در سیاستمداران جبّار و ظالم جهان دیده می‌شود که به گفته امام صادق: «شَبیهَةٌ بِالْعَقْلِ، وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ: شبیه عقل است، ولی عقل نیست».(2)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
اِنَّ الرَّجُلَ لَیَکُونَ مِنْ اَهْلِ الْجِهادِ وَ مِنْ اَهْلِ الصَّلاةِ وَ الصِّیامِ وَ مِمَّنْ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ ما یُجْزی یَوْمَ الْقِیامَةِ اِلاّ عَلی قَدْرِ عَقْلِه.(3)
کسانی هستند که در زندگی دنیا به جهاد و دفاع برخاسته و نماز و روزه را ارج نهاده و به انجام رسانده‌اند و نیز به ارزش‌ها و والایی‌ها و قانون‌گرایی و عدالت فراخوانده و از قانون گریزی و گناه هشدار داده‌اند، امّا در روز رستاخیز بر همه این کارهایشان به اندازه خردمندی و خردورزیشان در زندگی، پاداش داده می‌شوند و نه به اندازه انجام کارهایشان.
و نیز «انس بن مالک» آورده است که:
گروهی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی به خوبی یاد کردند و او را به شایسته کرداری وصف نمودند، امّا آن حضرت به جای پرسش از کارهای شایسته او، فرمود:
خرد آن بنده خدا چگونه است؟ کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟
آنان گفتند:
ای پیامبر خدا! ما از عبادت و تلاش او در انجام کارهای شایسته سخن می‌گوییم، امّا شما از عقل و خرد او می‌پرسید! چرا؟
قالُوا: یا رَسُولَ اللّهِ! نُخْبِرُکَ عَنْ اِجْتِهادِه فِی الْعِبادَةِ وَ اَصْنافِ الْخَیْرِ وَ تَسْأَلُنا عَنْ عَقْلِه؟
1 و 2- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 382.
*****
1. نور الثقلین، ج 5، ص 381.
(صفحه 488)
آن حضرت فرمود:
اِنَّ الْاَحْمَقَ یُصیبُ بِحُمْقِه اَعْظَمُ مِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ.
رنج و مصیبتی که به دلیل سبک مغزی و کم‌خردی حکومت‌ها و تاریک‌اندیشی جامعه‌ها دامانگیر آنان می‌گردد، بسیار بدتر و سهمگین‌تر از فسق و فجور بدکاران و گناهکاران است و آنان را به رنج و انحطاط می‌کشد!
آن گاه افزود: وَ اِنَّما یَرْتَفِعُ الْعِبادُ غَدا فِی الدَّرَجاتِ وَ یَنالُونَ الزُّلْفی مِنْ رَبِّهِمْ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.(1) و بر این اساس است که خدای فرزانه در روز رستاخیز مقام بندگان خود را بر اساس چگونگی خردمندی و خردورزی آنان اوج می‌بخشد و آنان با این ملاک و معیار به مقام قرب نایل می‌آیند، نه بر اساس انجام نماز و یا گرفتن روزه یا انفاق و دیگر کارها:

سُحْق: به مفهوم دور شدن آمده و در آیه شریفه تقدیری دارد که این گونه است:
«اَسْحَقَهُمُ اللّهُ اِسْحاقا وَ سُحْقا» خدا، آنان را از مهر و رحمت خویش سخت دور داشت.
واژه «اِقْرار» از ریشه «قَرَّ»، «یَقِرُّ»، «قَرارا» آمده که به مفهوم «ثَبات» است.
و واژه «اِعْتِراف» از «مَعْرِفَت» بر گرفته شده و واژه ذَنْب «مصدر» است، که نه به صورت تثنیه بسته می‌شود و نه جمع؛ و هنگامی که به صورت «ذُنُوب» آمد، نشانگر تفاوت و اختلاف در جنس گناهان است و نه شمار آن ها.
این‌جاست که دوزخیان تیره‌بخت به گناه خویش اعتراف می‌کنند، امّا این اقرار و اعتراف، دیگر سودی برایشان نخواهد داشت.
فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ
پس بر این دوزخیان و اهل آتش شعله‌ور، دوری از رحمت و مهر خدا باد.
این فراز از آیه در حقیقت نفرینی است بر آنان و منظور این است که:
اینک که چنین است خدا آنان را از مهر و رحمت خود دور سازد و به عذاب دوزخ گرفتارشان کند.
*****
1. تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 378.

مصاحبه با دوزخیان(1)

از آیاتی که گذشت قرآن شریف، مصاحبه کوتاه، امّا تکان دهنده و درس‌آموزی را از دوزخیان به تابلو می‌برد و روشنگری می‌کند که آنان چگونه پس از ورود به آتش شعله‌ور دوزخ، از سوی فرشتگان و نگهبانان آتش مورد پرسش قرار می‌گیرند و در پاسخ آنان، به راز سقوط خویش در دوزخ انگشت می‌گذارند و به صراحت اعتراف و اقرار می‌کنند که مهم‌ترین راز نگونساری و سقوط آنان به آتش شعله‌ور دوزخ، آن بود که در زندگی دنیا خرد خویش را به کار نینداخته و خردمندانه و خردورزانه زندگی نکرده‌اند!
و آن گاه با حسرت و افسوسی جانکاه آه می‌کشند که:
اگر ما نیز در زندگی خویش گوش شنوا و چشم بینا و اندیشه پویا و خردِکوشا و دل حق‌پذیر داشتیم و می‌اندیشیدیم و خردمندانه زندگی می‌کردیم، اینک از دوزخیان تیره بخت نبودیم.
وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ(2)
*****
1. مترجم: منظور از مترجم در زیرنویس‌های کل این کتاب دانشمند فرزانه جناب حجة الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند.
2. آیه 10.
(صفحه 490)

337. آیه (اگر می‌خواهید خانواده سبز داشته باشید گناه نکنید)

اشاره

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كانَ غَفّارا
به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (10 / نوح)
يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْرارا
تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد. (11 / نوح)
وَ يُمْدِدْكُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهارا
و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. (12 / نوح)

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت قوم لجوج و سرکش خود این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید.
می‌گوید:
«آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند، بلکه در همه جا مایه خرّمی و سرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرا می‌گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آنها وعده داده؛ نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری. آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند، نوح به آنها گفت:
اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها
(صفحه 491)
از شما دفع خواهد شد، ولی آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد.
از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه 96 اَعراف می‌خوانیم:
«وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الْاَرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشاییم» و در آیه 41 سوره روم می‌خوانیم:
«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ: فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد». و در آیه 30 سوره شوری آمده است:
«وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ: هر مصیبتی به شما می‌رسد، به خاطر اعمال شماست». این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست،

بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی، منشأ عدم احساس مسؤولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می‌شود، از جمله: در حدیثی از علی آمده که فرمود:
(صفحه 492)
«اَکْثِرِ الاِْسْتِغْفارَ تَجْلِبِ الرِّزْقَ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».(1) در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد.
این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این که در روایات اسلامی می‌خوانیم که «ربیع بن صبیح» می‌گوید:
نزد حسن بصری بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد. حسن به او گفت:
«استغفار کن»، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت:
«استغفار کن»، سومی آمد و به او گفت:
دعا کن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت:
«استغفار کن». ربیع می‌گوید:
(من تعجب کردم و) به او گفتم: «هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید». وی در جواب من گفت:
«آن چه را گفتم، از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد، تلاوت کرد.(2) آنها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم، که توجه به آنها

مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و
*****
1. «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 424.
2. «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 361.
(صفحه 493)
پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند. با صراحت باید گفت:
هیچ مسأله اخلاقی
نیست مگر این که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آنها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را. اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است. در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

مِدْرار: به ریزش پیاپی و بسیار باران گفته می‌شود و از ریشه «دَرّ» آمده است و در اصل به مفهوم ریزش شیر از پستان می‌باشد.
اِمْداد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است.
اَمْوال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، امّا در فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

«شَعْبِیّ» آورده است که در روزگار «عُمَر» باران نیامد و بلای خشکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب باران کند، امّا نتوانست و به ناگزیر به آمرزش خواهی و استغفار پرداخت و فرود آمد. به او گفته شد که ما از تو طلب باران نشنیدیم؛ پاسخ داد من آمرزش خواستم تا آسمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرستد؛ و آن گاه به تلاوت این آیات پرداخت که:
فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً
(صفحه 494)
يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً
به هر حال حضرت نوح به بیان خود ادامه داد که:
وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ
از او آمرزش بخواهید تا بر ثروت و فرزندان شما بیفزاید و شما را از این راه یاری رساند.
وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ و برایتان بوستان‌های سرسبز و پرطراوت پدید آورد.
وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً و جویبارهایی لبریز از آب زلال برایتان روان سازد.
«قتاده» می‌گوید:
نوح از آز و حرص آنان به دنیا و ارزش‌های دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند.
«ربیع» آورده است که:
کسی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند.
مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آمرزش خواهی و دعا سفارش کرد.
مرد سومی از راه رسید و از نازایی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد.
ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسخه می‌نگارد؟
او پاسخ داد: دوستان! من از قرآن آموخته‌ام که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشکلی که عنوان گردید، توبه راستین و آمرزش خواهی واقعی و بازگشت خالصانه به سوی خدا و مقررات اوست و آن گاه به تلاوت آیات مورد بحث پرداخت.

و نیز آورده‌اند که:
مردی به حضور «امام جواد» شرفیاب گردید و گفت:
سرورم! من ثروت بسیاری دارم، امّا از نعمت فرزند محروم هستم، چه کنم؟
فَقالَ جُعِلْتُ فِداکَ اِنّی کَثیرُ الْمالِ وَ لَیْسَ یُولَدُ لی وَلَدٌ فَهَلْ مِنْ حیلَةٍ؟
آن حضرت فرمود:
چاره کار این است که به مدت یک سال، هر شب از خدای خویش آمرزش بخواهی و خالصانه دعا کنی؛ و اگر شبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید:
اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ... (1)
*****
1. سوره نوح، آیه 10.

338. آیه (دعای حضرت نوح برای خانواده)

اشاره

رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظّالِمینَ اِلاّ تَبارا

پروردگارا! مرا بیامرز و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را و ظالمان را جُز هلاکت میفزا. (28 / نوح)

و چنین است حال «اولیاء اللّه»، که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصّر می‌دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی‌شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می‌شوند که گویی از خداوند طلبه کارند. نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می‌کند:

«اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سرزده باشد.

«دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان.

«سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند، هر چند کم بودند و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان و زنان با ایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ و از این جا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم برقرار می‌سازد.

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می‌کند، اشاره به این که آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند. امام صادق نیز فرموده‌اند:

«منظور از بیت در این جا «ولایت» است، هر کس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شده است».(1)

*****

1- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 429.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث ادامه دعای نوح است که نیایشگرانه می‌گوید:
رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ پروردگارا! بر من و پدر و مادرم ببخشای و ما را بیامرز!
نام پدر نوح «لَمِک» بود و نام مادرش «سَمْحاء» که هر دو توحیدگرا بودند.
پاره‌ای نیز برآنند که منظور نوح، حضرت «آدم» و «حوا» بود و آنان را دعا می‌کرد.
وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤمِناً و نیز همه کسانی را که بر سرای من درآیند مورد آمرزش قرار ده!
از دیدگاه برخی منظور این است که:
و هر کسی را که بر نیایشگاه من و یا بر کشتی‌ام در آید، او را بیامرز.
وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ
«کلبی» می‌گوید منظور او از مردان و زنان توحیدگرا، امت پیامبرند.
وَ لا تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلاّ تَباراً و جز بر هلاکت و نابودی بیدادگران میفزای.
برخی از اندیشمندان گفته‌اند که:
حضرت نوح دو دعا کرد، که یکی برای کیفر ظالمان بود و دیگری برای آمرزش مؤمنان. می‌دانیم که نفرین او بر کفرگرایان و ظالمان باعث نابودی آنان شد، امید که دعای او در حق مردم توحیدگرا و کمال‌جو نیز به هدف اجابت برسد و باعث رستگاری و نجات ما گردد.
(صفحه 497)

339. آیه (سندی بزرگ بر فضیلت خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا
ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. (5 / انسان)

«ابن عباس» می‌گوید:
حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند:
«ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی»، علی و فاطمه علیهاالسلام و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهماالسلام نیز گفتند:
ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیهاالسلام یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر درِ خانه ایشان آمد و گفت:
«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند». آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جُز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر درِ خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمد، باز سهم غذای خود رابه او دادند، صبح که شد، علی، دست حسن و حسین علیه‌السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود:
«این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار گران است»، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد. هنگامی که وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله
(صفحه 498)
ناراحت شد. در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت:
«ای محمد صلی الله علیه و آله! این سوره را بگیر، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید». سپس سوره «انسان» (هَلْ اَتی) را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «اِنَّ الاَبْرار» تا آیه «کانَ

سَعْیُکُمْ مَشْکُورا» که مجموعا هیجده آیه است، در اینجا نازل گشت). آن چه را در بالا آوردیم، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از 34 نفر علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.(1) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی و فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندانشان علیهم‌السلام آورده‌اند. حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شُعراء و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است. نکته‌ای را که در اینجا لازم به یادآوری می‌دانیم، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنّت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از «حور العین» که غالبا در قرآن مجید در شمار نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقا سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش علیهم‌السلام باشد که به احترام بانوی اسلام علیهاالسلام ذکری از «حور» به میان نیامده است.(2) «اَبْرار» جمع «بَرٌّ» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بَرّ» می‌گویند و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آن ها

*****

1- «الغدیر»، جلد 3، صفحه 107 تا 111.

2- «روح المعانی»، جلد 29، صفحه 158.

اطلاق می‌شود و «بِرّ» (با کسر باء) به معنی «نیکوکاری» است. بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر»، این است که «بَرّ» به معنی «نیکی توأم با توجه» است، در حالی که «خیر»، معنی اعمّی دارد. «کافُور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش «بوی خوش» است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن، به کار می‌رود. به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامّه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَبْرار: این واژه جمع «بَرّ» و «بارّ» به سان «ناصِر» و «اَنْصار» و به معنی نیکوکار آمده است.
کَأْس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود.
واژه «اَبْرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار و شایسته کردار آمده، و در آیه منظور کسی است که خدا را اطاعت می‌کند و کارهای خوب انجام می‌دهد.
از دیدگاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و رهروان راه آنان و بسیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایستگان مورد نظر آیه عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است.
نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «اَبْرار»، این خاندان گرانمایه هستند، (1) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است.
*****
1. اختصاص مفید، 96.
(صفحه 500)

340. آیه

اشاره

عَیْنا یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیرا
از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.
(6 / انسان)

«یُفَجِّرُونَ» از ماده «تَفْجیر» در اصل از ریشه «فَجْر» گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آنجا که نور صبح گویی پرده شب‌را می‌شکافد، به آن «فَجْر» گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو «فاجِر» می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است، اما در آیه مورد بحث به معنی «شکافتن زمین» است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد اللّٰه است که هرجا اراده کنند، از همانجا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود:
«این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود».(1) آری همان‌گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است، نخستین نعمت «شرابِ طهورِ معطّرِ خاصی» ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند، با نوشیدن از این شراب، هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند.
در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد اللّٰه» دارند، پرداخته و با
*****
1- «روح المعانی»، جلد 29، صفحه 155.
(صفحه 501)
ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این‌همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد.
1 آنها به نذر خود وفا می‌کنند.
2 از روزی که عذاب و شرّ آن گسترده است، می‌ترسند.
3 اطعام می‌کنند.
4 در اعمال خود اخلاص دارند.
5 در هر حالی از خداوند خوف دارند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اختصاص دادن چشمه و نوشیدن از آن به بندگان خدا به خاطر گرامیداشت آنان است.
یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً
از هر کجا که بخواهند آن را از برابر کاخ‌ها و سراهای خویش روان می‌سازند.
واژه «تَفْجیر» به معنی شکافتن و روان ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جاری ساختن چشمه و نهر به سان دنیا نیاز به حفاری و گود برداری نیست، بلکه انسان شایسته کردار هنگامی که بخواهد جویباری در برابر کاخ و یا به سوی بوستان خویش پدید آورد و روان سازد، با کشیدن یک خط آب جوشیدن آغاز می‌کند و روان می‌گردد.
(صفحه 502)

341. آیه

اشاره

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْما كانَ شَرُّهُ مُسْتَطيرا
آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند.(7 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُسْتَطیر» به معنی «گسترده و پراکنده» است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد. به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشتن واجب کرده‌اند، وفا می‌کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند. ترس آنها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَذْر: تعهد بر انجام کار شایسته‌ای است که انسان انجام آن را بر خود لازم می‌سازد.
مُسْتَطیر: گسترده و فراگیر و گاه به معنی ماندگار هم آمده است.
به باور «عِکْرِمَة» و «قَتادَة» منظور این است که آنان به این وصف اخلاقی و انسانی آراسته بودند که به نذر و عهد خویش وفا می‌نمودند. وفای به نذر آن است که انسان وقتی برای عبادت و انجام کار شایسته‌ای با خدا عهد بست و کاری را بر خود لازم شمرد آن را آن گونه که شایسته و بایسته است به انجام رساند.
در آیه شریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرّ» تعبیر می‌کند؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند.
(صفحه 503)

342. آیه

اشاره

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکینا وَ یَتیما وَ اَسیرا
و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.
(انسان/8)

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است. ضمیر در «عَلی حُبِّهِ»، به «طعام» بازمی‌گردد، یعنی در عین این که علاقه به طعام دارند، آن را انفاق می‌کنند. معنی «مِسْکین» و «یَتیم» و «اَسیر» روشن است اما این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می‌آوردند. دراینجا این سؤال پیش می‌آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر درِ خانه علی آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقا زندانی وجود نداشت و حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده وبه دست مسلمانان می‌سپرد و می‌فرمود:

«مراقب آنها باشید و به آنها نیکی کنید» و گاه که توانایی بر تأمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آنها کمک کنند، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند. البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت، زیاد شدند، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت.

نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد اللّه می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و

(صفحه 504)

نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم؛

1 در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «مَنْ اَطْعَمَ ثَلاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلاثِ جَنانٍ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ: کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان‌ها اطعام خواهد کرد».(1)
2 و امام صادق فرموده‌اند:
«مَنْ اَطْعَمَ مُؤْمِنا حَتّی یُشْبِعَهُ لَمْ یَدْرِ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ما لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِی الْاخِرَةِ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلاَّ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ: کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرّب الهی و نه پیامبران مرسل، جُز خداوند که پروردگار عالمیان است».(2)
3 در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود:
«لاَنْ اُطْعِمَ مُؤْمِنا مُحْتاجا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَزوُرَهُ وَ لاَنْ اَزوُرَهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ عَشَرَ رِقابٍ: اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم، نزد من محبوب‌تر است از این که تنها به دیدار او بروم و اگر به دیدار او بروم، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم».(3)
قابل توجه این که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحا آمده است که «اطعام مؤمنان، هر چند بی‌نیاز باشند»، همچون آزاد
1 و 2- «اصول کافی»، جلد 2، باب اطعام المؤمن، حدیث 3 و 6.
*****
1- «اصول کافی»، جلد 2، باب اطعام المؤمن، حدیث 18.
(صفحه 505)
کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آن چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند، هر کدام باید سهم خود را بپردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است. در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمود:
«مِنْ اَفْضَلِ الأَعْمالِ عِنْدَاللّهِ اِبْرادُ الْکِبادِ الْحارَّةِ وَ اِشْباعُ الْکِبادِ الْجائِعَةِ وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ لا یُؤْمِنُ بی عَبْدٌ یَبیتُ شَبْعانَ وَ اَخُوهُ اَوْ قالَ جارُهُ الْمُسْلِمُ جائِعٌ: یکی از برترین اعمال نزد خدا، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و

برادر یا فرمود همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است».(1) ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشر دوستی و مردم خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند.
این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید:
وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ(2)
و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و
*****
1- «بحار الانوار»، جلد 74، صفحه 369.
2. سوره حشر، آیه 9.
(صفحه 506)
ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند.
«ابو سعید» از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:
ما مِنْ مُسْلِمٍ اَطْعَمَ مُسْلِماً عَلی جُوعٍ اِلاّ اَطْعَمَهُ‌اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ وَ ما مِنْ مُسْلِمٍ کَسا اَخاهُ عَلی عُرىً اِلاّ کَساهُ اَللّهُ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقی مُسْلِماً عَلی ظَمَأٍ سَقاهُ اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ.(1)
هر انسان توحیدگرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب سازد و از تشنگی نجات دهد، خدا او را از نوشابه‌های سربسته و وصف‌ناپذیر بهشت سیراب خواهد ساخت.
در مورد ضمیر «حُبِّه» در آیه شریفه دو نظر است:
به باور «ابن عباس» ضمیر، به واژه «طَعام» برمی‌گردد و منظور این است که:
آنان با وجود عشق و علاقه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به همنوعان و همدینان خویش می‌خورانند.
امّا به باور پاره‌ای ضمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که:
و به پاس عشق به خدا و دوستی او یتیم و بینوا و اسیر را غذا می‌دهند.
مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً
واژه «یَتیم» به معنی کودکی است که پدر خود را به گونه‌ای از دست داده

باشد.
واژه «اَسیر» به باور «قَتادَة» آن کسی است که او را از سرزمین‌های شرک و کفر گرفته باشند؛ امّا به باور «مجاهد» منظور زندانی مسلمان است.

*****

1. تفسیر قرطبی، جلد 10، ص 6912.

آیه 343.

اشاره

اِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُريدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُورا
(و می‌گويند:) ما شما را برای خدا اطعام می‌كنيم و هيچ پاداش و تشكری از شما نمی‌خواهيم.
(9 / انسان)

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام، ارزش عمل به خلوص نیّت است وگرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشند، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی، هیچ گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله (لا عَمَلَ اِلاّ بِالنِّیَّةِ وَ اِنَّمَا الأعْمالُ بِالنِّیّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از «وَجْهُ اللّه» همان ذات خدا است وگرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است، در آیه 272 سوره بقره می‌خوانیم:
«وَ ما تُنْفِقُونَ اِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ: شما جُز برای خداوند انفاق نکنید».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مجاهد» و «سعید بن جبیر» برآنند که:
آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شناس است که آنان را به خاطر اخلاص و بشر دوستی‌شان می‌ستاید و کارشان را پاس می‌دارد تا دیگران بر این روش ترغیب گردند و اصل بشر دوستی و محروم نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خودپسندی را بگیرد.
(صفحه 508)

344. آیه

اشاره

اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْما عَبُوسا قَمْطَریرا

ما از پروردگارمان خائفیم، در آن روز که عبوس و شدید است. (10 / انسان)

این سخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن ها. تعبیر از روز قیامت به روز «عَبُوس» و «قَمْطَرِیر» (سخت) با این که «عَبُوس» از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است.
در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند، پس چرا می‌گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره «نیّت عبادت» در فقه مطرح است که می‌گویند:
قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِسْقاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد، بلکه یکپارچه به عنوان «حُبّا لِلّه» انجام گیرد.
نکته قابل توجه این که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و
(صفحه 509)
در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمّی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَمْطَرير: به معنى بلاى سخت و گرفتارى هراس انگيز و ويرانگر آمده است.
وصف روز قيامت به «عَبُوس» به خاطر سختى آن روز است، در اين مورد «ابن عباس» مى‌گويد:
انسان كفرگرا و تجاوزكار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌اى گرفته و عبوس مى‌گردد كه از ميان دو چشم او دانه‌هاى عرق، به سان مس گداخته و مذاب سرازير مى‌گردد.
(صفحه 510)

345. آیه

اشاره

فَوَقیهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّیهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوُرا

از این رو خداوند آنها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آنها استقبال می‌کند، در حالی که شادمان و مسرورند. (11 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارند، اشاره کرده و می‌فرماید:
به خاطر همین‌ها خداوند آنها را از شرّ آن روز نگهداری می‌کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند، از آنها استقبال می‌کند. «نَضْرَة» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد، رنگ رخسار آنها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند. تعبیر به «لَقّیهُمْ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند بزرگ ازاین میهمانان گرانقدر با لطف خاصش استقبال می‌کند و آنها را که غرق شادی و سرورند، در سایه رحمتش جای می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وِقايَة: این واژه مصدر و به معنی نگاه داشتن و حفظ نمودن و جلوگیری از رسیدن اذیت و آزار به فرد و یا چیزی آمده است.
نَضْرَة: به معنی رنگ‌های زیبا و گیاه خوشرنگ و تماشایی آمده است. واژه «نَضیر» و «نَضِر» نیز به معنی خوشرنگی و زیبایی است.
سُرُور: باور و عقیده به رسیدن به منافع آمده و همین باور و یا رسیدن به سود است که آثار شادمانی در چهره را نمایان می‌سازد.
(صفحه 511)

346. آیه

اشاره

وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَريرا
خداوند در برابر شکیبایی آنان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آنها پاداش می‌دهد.
(12 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناک روز قیامت و رسیدن آنها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن، در آیات 12 الی 22 این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد: نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می‌گوید. آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آنها می‌پوشاند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا، به آنان بوستانی پرطراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می‌گردد.
(صفحه 512)

347. آیه

اشاره

مُتَّکِئینَ فیها عَلَی الْأرائِکِ لا یَرَوْنَ فیها شَمْسا وَ لا زَمْهَریرا
این در حالی است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، نه سرما را. (13 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَرائِک» جمع «اَریکَة» در اصل به تخت‌هایی می‌گویند که در حجله عروس می‌نهند و اینجا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. «زَمْهَریر» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها)، اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است، چرا که انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه این که خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَرائِک: این واژه جمع «اَریکَة»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می‌گذراند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند.

زَمْهَریر: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

امّا به باور «زجاج» منظور تکیه زدن و شادمان بودن است، چرا که «اَریکَة» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائک» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است.

(صفحه 513)

348. آیه

اشاره

وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْليلاً
و در حالى است كه سايه‌هاى آن (درختان بهشتى) بر آنها فرو افتاده و چيدن ميوه‌هايش بسيار آسان است. (14 / انسان)

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. «ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است، می‌گوید:

آن چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده، مثل و مانندی ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با «زنجبیل» ممزوج شده است، این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت.(1)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای برآنند که خورشید در بهشت به گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد.
این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می‌گردند.
به باور پاره‌ای دست نیکان و پاکان برای چیدن میوه‌های بهشتی، نه با خاری رو به رو می‌گردد و نه دوری و موانع دیگری.
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 411.
(صفحه 514)

349. آیه

اشاره

وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَكْوابٍ كانَتْ قَواريرا
و در گرداگرد آنها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی بلورین می‌گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها). (15 / انسان)
قَواريرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْديرا
ظرف‌های بلورینی از نقره که آنها را به اندازه لازم آماده کرده‌اند. (16 / انسان)

«آنِیَة» جمع «اِناء» به معنی هر گونه ظرف است و «اَکْواب» جمع «کوُب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قَدَح» می‌شود. «قَواریر» جمع «قاروُرَة» به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است. در این ظرف‌ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می‌کنند. عجیب این که می‌فرماید:

ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می‌کنند، می‌سازند. ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان رادر سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است، کاملاً نمایان است. قابل توجه این که در حدیثی از امام صادق آمده است که:

«یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّةِ الْجَنَّةِ کَما یَنْفُذُ فِی الزُّجاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می‌کند، آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد».(1) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس)

*****

1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 410.

که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد.

«ابن عباس» می‌گوید:

همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست.(1)

واژه «اَکْواب» جمع «کَوْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ امّا به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است.
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
ظرف‌های نقره‌ای بهشت به سان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است.
«ابوعلی» می‌گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟
پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می‌گردد.
این بیان نظیر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود:
سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. «اَلسَّلْمانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ.»
این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد.
«ابن عباس» می‌گوید:
شیشه و بلور هر زمینی از خاک آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است.
*****
1- «روح المعانی»، جلد 29، صفحه 159.

350. آیه

اشاره

وَ یُسْقَوْنَ فیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلاً
و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است.(17 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با «زنجبیل» می‌آمیخته و دومی را با «کافور» و از آنجا که حقایق عالَم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود، تفسیر کرده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زَنْجَبیل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش طعم می‌باشد و زبان را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطرآگین می‌ساخت.

«ابن عباس» می‌گوید:

همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل خود را عطرآگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است که نیکان و پاکان را از نوشابه‌هایی که آمیخته به زنجبیل است، سیراب خواهد ساخت.

(صفحه 517)

351. آیه

اشاره

عَيْنا فيها تُسَمّى سَلْسَبيلاً
از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (18 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَلْسَبیل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست، بسیاری عقیده دارند که از ماده «سَلاسَ» به معنی «روانی» گرفته شده است، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز «سَلیس» گفته می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَلْسَبیل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است.
«ابن اعرابی» می‌گوید:
این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است.
به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که هماره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است.
امّا به باور «قَتادَة» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است.
(صفحه 518)

352. آیه

اشاره

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدوُنَ اِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا
و بر گِرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (19 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان، زیرا تعبیر «مُخَلَّدُونَ» از یک سو و تعبیر «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به «لُؤْلُؤا مَنْثُورا» (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذّابیت آنها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی هماره زیبا و جاودانه بر گردشان می‌گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند،
که چون آنان را ببینی می‌پنداری که به سان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی به سان مرواریدهایی پراکنده‌اند.
امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد.
(صفحه 519)

353. آیه

اشاره

وَ اِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیما وَ مُلْكا كَبیرا
و هنگامی که آنجا را ببینی، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی. (20 / انسان)

واژه «نَعیم» که در لغت به معنی «نعمت‌های فراوان» است و «مُلْک کَبیر» که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای ذیل الذکر مصادیقی از آن است.از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم:
«معنی آیه این است که مُلکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد».(1) یا بهشتیان هرچه اراده کنند، به آن دست می‌یابند. یا پایین‌ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند، فاصله هزار سال راه را می‌بیند. یا به معنی مُلک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از امام صادق آورده‌اند که فرمود:
نعمت‌های گرانقدر و شکوه و عظمت فناناپذیری را می‌نگری لا یَزُولُ وَ لا یَفْنی.
به باور برخی منظور این است که:
و هنگامی که آنجا را بنگری نعمت‌های بی‌شمار و وصف ناپذیری را بنگری که تنها پاره‌ای را قرآن وصف می‌کند.
از دیدگاه برخی منظور این است که نیکان بارگاه خدا قدرت و شوکتی در بهشت دارند که هر چه بخواهند بر انجام آن توانا می‌شوند.
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 411.

354. آیه

اشاره

عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا
بر اندام آنها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند.
(انسان/21)

تا اینجا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل؛ «مساکن»، «تخت‌ها»، «سایه‌ها»، «میوه‌ها»، «نوشیدنی‌ها»، «ظرف‌ها» و «گروه پذیرایی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت «وسایل تزیینی» بهشتیان است. «سُنْدُس» به معنی پارچه ابریشمین نازک است، در حالی که «اِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است، بعضی آن را از کلمه فارسی «اِستبر» یا «ستبر» می‌دانند و بعضی احتمال داده‌اند که از ریشه عربی «برق» به معنی تلألؤ گرفته شده است. «اَساوِر» جمع «اَسْوِرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی «دستبند» گرفته شده و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به صورت «سوار» درآمده است. بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، نقره‌هایی شفاف که همچون بلور می‌درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است. انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط‌آفرین، همانند برگ‌های زیبای درختان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کدام لطف خاص خود را دارند. در بعضی از آیات قرآن مانند آیه 31 سوره کهف چنین آمده است:
«بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزیین می‌شوند» (یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این منافاتی با آن چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزیین کنند و گاه با آن. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟ ولی جواب آن روشن است، زیرا در بسیاری از محیط‌ها زینت طلا و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هر چند که اسلام زینت طلا را
(صفحه 521)
برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در آیه 53 سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده، می‌خوانیم:
«فَلَوْ لا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ: پس چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است»؟ که نشان می‌دهد دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت‌های عظیم و توصیف ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید:

«و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند، بود ولی میان آنها و آن چه در این آیه آمده است، فرق بسیاری وجود دارد، زیرا از یک سو در آنجا، ساقی «وِلْدانٌ مُخَلَّدوُن» بودند، اما در این‌جا، ساقی «خدا» است و چه تعبیر عجیبی. مخصوصا با تکیه بر کلمه «رَب» (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است)، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیّتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند. و از سوی دیگر «طَهُور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق نقل شده: «یُطَهِّرُهُمْ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ سِوَی اللّهِ: قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند».(1) پرده‌های غفلت را می‌دَرَد، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جِوار قرب خدا می‌کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد، اما شراب

*****

1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 411.

طهوری که با دست ساقی اَلَسْت داده می‌شود، او را از «ما سِوَی اللّه» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می‌کند. خلاصه این که لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است، از همه برتر و بالاتر است. از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، استفاده می‌شود که چشمه شراب طهور بر دَرِ بهشت قرار دارد: «جرعه‌ای از این شراب طهور به آنها داده می‌شود و خداوند به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می‌سازد».(1) جالب این که تعبیر به «طَهُور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده، یکی در مورد باران (48 / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه که درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک‌کننده و حیاتبخش است، آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سُنْدُس: لباس ابریشمی زیبا و گران‌قیمت.
اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند.
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که:
بر روی لباس آنان جامه‌هایی از حریر سبز نازک و از دیبای ستبر است.
گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالا بودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد.
وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ و آنان با دستبندهایی سیمین آراسته شده‌اند.
آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید است و ارزشمندتر از طلای ناب.
پاره‌ای برآنند که:
آنان گاه با وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازند و گاه با طلاها تا به انواع زینت‌ها و زیورها آراسته باشند.
در آیه دیگری از قرآن در مورد بهشتیان آمده است که:
*****
1- «نور الثقلین»، جلد 5، صفحه 485، ذیل حدیث 60.
(صفحه 523)
یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ ... (1)
آنان هستند که بهشت‌های جاودانه از آن آنهاست ... در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند.
گفتنی است که گرچه نقره در این جهان از نظر ارزش از طلا فروتر است، اما نقره بهشت با وصفی که از آن آمد در اوج برتری است؛ افزون بر این نکته در سرای آخرت این وسایل آراستگی و تزیینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فروش تا قیمت مطرح باشد.
وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند.
منظور از شراب پاک، عبارت از شرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظاهری و اخلاقی پاک می‌کند.
به باور پاره‌ای این شراب پاک به سان شراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرطراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسر خواهی یکصد

مرد در این دنیاست و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شراب‌های پاک بهشت و همسران زیبایش را در خود احساس می‌کند.
از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خدا و یاد و نام اوست که انسان را از آلوده شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پاک و پاکیزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد.
*****
1. سوره کهف، آیه 31.
(صفحه 524)

355. آیه

اشاره

اِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا
این جزای شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است. (22 / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می‌گویند:
این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می‌گردد.

اشاره

آیات دلنواز و الهام بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخن می‌گوید از ابعاد گوناگونی در خور نگرش و درس گرفتن است:

(1) به گونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌های 22 5 بیان شد، این 18 آیه در مورد شخصیت والای علی و فاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین که سلام خدا بر آنان باد و داستان اخلاص و ایمان و بشر دوستی و مردم خواهی آنان فرود آمد و در حقیقت سندی است بزرگ و پرافتخار بر فضیلت آنان.

*****

1. مترجم.

(صفحه 525)

بر این حقیقت همه دانشمندان و قرآن پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هستند و این را نوشته و پاره‌ای این داستان را در قالب شعر ریخته‌اند، که صاحب «الغدیر» در کتاب ارزشمند خویش 34 نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «اِحْقاقُ الحق» این داستان افتخارآفرین و حدیث آن را از 34 نفر از علمای اهل سنت با بیان مدرک و مأخذ ترسیم می‌نماید.(1)

با این بیان نیکان و پاکان و شایستگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خدا خاندان پیامبرند و آنان هستند که سمبل ایمان و اخلاص و خدا دوستی و بشر دوستی و محروم نوازی می‌باشند و بر ماست که آنان را سرمشق و الگو سازیم و با رعایت مقررات خدا و راستی و درستی بکوشیم تا در دایره وسیع‌تر «اَبْرار» درآییم.

2 پرتوی از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می‌گردد و در برابر چشم‌انداز کمال جویان قرار می‌گیرد:

1 وفاداری در برابر خدا و بندگان او.

2 خداترسی و احساس مسئولیت در برابر خدا و بازخواست و حسابرسی ذات پاک او.

3 رسیدگی به محرومان و آسیب‌دیدگان جامعه با غذا و لباس و پناه دادن به آنان و مهر ورزیدن به آنها.

4 ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی و دگر دوستی بی‌نظیر و مثال زدنی.

5 ویژگی اخلاص و یاری رسانی و گره‌گشایی بدون منت و فخرفروشی و ریاکاری و خودنمایی.

6 ترس از روز سهمگین رستاخیز.(2)

*****

1. الغَدیر، ج 3، ص 111107؛ اِحْقاقُ الْحَقِّ، ج 3، ص 0 17157.

2. آیه‌های 10 7.

3 پاداش شکوه‌بار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق‌شناس، افزون بر بلندآوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در هماره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد:
1 نعمت امنیت و آرامش.
2 نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا.
3 نعمت لباس‌های فاخر و تماشایی بهشت.
4 تخت‌ها و فرش‌های زیبا.
5 سایه آرام‌بخش و دل‌انگیز.
6 هوای مطبوع و ملایم.
7 انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها.
8 انواع نوشیدنی‌ها و شراب پاک و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنج‌ها و پلیدی‌های ظاهری و باطنی.
9 ظروف زیبای پذیرایی.
10 وسایل زینتی.
11 پذیرایی کنندگان خوب و سرشار از ادب و کمال و جمال.
12 و از همه پرشکوه‌تر قدردانی و حق‌شناسی خدا از شایستگان.(1)
گفتنی است که نعمت‌های شکوه‌بار بهشتی که خدا وعده آنها را به «اَبْرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند ندارد، اما قرآن بدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمت‌های مورد نظر مردم دنیا می‌شمارد و به تابلو می‌برد.
*****
1. آیه‌های 22 10.
(صفحه 527)

356. آیه (ضرورت توجه ویژه به دختران و زنان)

اشاره

وَ اِذَا الْمَؤْوُدَةُ سُئِلَتْ
و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، (8 / تکویر)
بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ
که به کدامین گناه کشته شدند؟ (9 / تکویر)

«مَؤوُدَة» از ماده «وَأد» (بر وزن وعد) به معنی «دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده است». یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وأد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده است. گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبایل دیگر) بوده است، ولی مسلما مسأله نادری نیز محسوب نمی‌شده وگرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی‌کرد. ولی به هرحال این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است.
مفسران گفته‌اند در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، پدر حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود، آن را نگه می‌داشت، لذا یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می‌گوید:
«نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد «تموت» (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده می‌ماند) گذاشتم. و قبر، داماد من است که او را دربرگرفته و خاموش ساخته است».(1) عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است ازجمله: عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی. مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصا با توجه به این که دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری‌ها شرکت نداشتند. همچنین این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز،
*****
1- «مجمع‌البیان»، جلد 10، صفحه 444.
(صفحه 528)
ممکن بود دختران به اسارت درآیند و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکّه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی‌اثر نبود. این عوامل چندگانه دست به دست هم داد و پدیده وحشتناک «وأد یا وئاد»، (زنده به گور کردن دختران) را به وجود آورده بود. با نهایت تأسف این مسأله به اَشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می‌کشت انسان‌های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می‌کشند.
قابل توجه این که قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور

شمرده و با آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصا انسان‌های بی‌گناه و همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد. نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که، قرآن نمی‌گوید از قاتلین سؤال می‌کنند، بلکه می‌گوید:
از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی‌رحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین، به تنهایی کافی است.
تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر وحتی شاید متمدّن‌ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالبا با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد ولی مسلما عرب جاهلی این تحقیر را در آشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد، تا آنجا که اصلاً نَسَب را مربوط به مرد می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین محسوب می‌کرد. این‌را نیز می‌دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب ازدواج می‌کردند وبه آسانی آن‌ها را طلاق می‌دادند. ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصا تولد دختر را که ننگ می‌دانستند، در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.
(صفحه 529)
و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشت، که مردم تعجب می‌کردند. با تمامی مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می‌کرد، باز خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام بود. در حدیثی می‌خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فورا فرمود:
«ما لَکُمْ؟ رَیْحانَةٌ اَشُمُّها، وَ رِزْقُها عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: و این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می‌بویم و اگر غم روزی او را می‌خورید، روزیش با خداست».(1) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:

«نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَناتُ، مُلْطِفاتٌ، مُجْهِزاتٌ، مُونِساتٌ، مُفْلِیاتٌ: چه فرزند خوبی است دختر، هم پُر محبت است، هم کمک‌کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده».(2) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:

«کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و سپس به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد».(3) در واقع این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است. گرچه در این زمینه سخن بسیار است و ذیل آیات مناسب بحث شده است، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با

*****

1- «وسائل الشیعه»، جلد 15، صفحه 102.

2- «وسائل الشیعه»، جلد 15، صفحه 100.

3- «مکارم الاخلاق»، صفحه 54.

(صفحه 530)

وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این گونه عادات و رسوم باشد، ولی هرچه هست باید عموم مسلمین راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چون اسلام نمی‌پسندد که بعد از گذشت چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. حتی در جوامع غربی که تصور می‌کنند برای زن شخصیت والایی قائلند، عملاً می‌بینیم او را آن چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان درآورده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در جاهلیت در پاره‌ای از تیره‌ها و قبیله‌ها هنگامی که روزهای کودک آوردن زن نزدیک می‌شد، مردان آنها گودالی آماده می‌ساختند تا اگر کودک نو رسیده، دختر بود، او را به آن گودال سپارند و اگر پسر بود برای خود نگاه دارند.

از دیدگاه «فَرّاء» منظور این است که:

از دختر زنده به گور خواهند پرسید که به چه گناهی زنده به گور شده است؟ و بدین وسیله عاملان این جنایت دهشتناک مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ چرا که دختران زنده به گور شده هر کدام فریاد مظلومیّت و ستمدیدگی‌شان همه جا را می‌گیرد که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند.

و این بیان و این پرسش در آیه مورد بحث به سان پرسش در این آیه است که می‌فرماید:

اِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئُولاً(1)

و به پیمان خویش وفا کنید، چرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

با این بیان در این مورد از کشندگان می‌پرسند، چرا که آنان مسئول جنایت‌اند و نه کشته شدگان. و اگر از آن ستمدیدگان و کشته شدگان بپرسند برای سرزنش و رسوایی زنده به گور کنندگان است.

1 سوره اسراء، آیه 34.

357. آیه (افراد خانواده‌های با ایمان در بهشت به یکدیگر ملحق می‌شوند)

اشاره

وَ یَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسْرُورا
و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمی‌گردد. (9 / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برای «اَهْل» در آیه فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان اوست که مؤمنان در بهشت به آنها می‌رسند و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد علاقه‌اش را در بهشت ببیند و در کنار آن‌ها باشد. بعضی دیگر «اَهْل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته‌اند که برای مؤمنان تعیین شده‌اند و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند، تفسیر کرده‌اند. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و پس از حسابرسی آسان و نایل آمدن به مهر و بخشایش خدا، شاد و شادمان به سوی همسر و خانواده و بستگان و همفکران خویش باز می‌گردد.
(صفحه 532)

358. آیه

اشاره

وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ
و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده. (10 / انشقاق)
فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورا
به زودی فریادش بلند می‌شود که؛ ای وای بر من که هلاک شدم.(11 / انشقاق)
وَ یَصْلی سَعیرا
و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد. (12 / انشقاق)

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می‌دهند و چگونه این آیه با آیاتی که می‌گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، جمع می‌شود، باید گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباهات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند:
«هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ: ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (19 / حاقه)، اما وقتی مجرمان تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست.
جمله «یَدْعُوا ثُبُورا» اشاره به تعبیری است که عرب هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد و فریاد می‌زند:
«وا ثُبُورا»، یعنی «ای وای که هلاک شدم» (توجه داشته باشید که «ثُبُور» به معنی «هلاکت» است).
ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی‌رسد و به دنبال آن «وَ یَصْلی سَعیرا» است یعنی «وارد آتش سوزان جهنم می‌شود».
(صفحه 533)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از پشت سر در آیه، به بیان برخی از مفسران دست چپ می‌باشد؛ با این بیان پرونده گروهی از انسان‌ها به دست چپ آنان داده می‌شود، چرا که دست راست آنان به گردنشان بسته شده و دست چپ آنان پشت سرشان قراردارد. بااین بیان داده شدن پرونده انسان به دست راست او به فرشتگان و مردم شایسته کردار نشان می‌دهد که صاحب این نامه عمل، مورد مهر و لطف خدا و از بهشتیان است، و به مردم هم، نشانه پذیرفته شدن کارهای شایسته و سرفرازی و پیروزی آنان می‌باشد؛ اما داده شدن پرونده انسان به دست چپ او، به فرشتگان و مردم شایسته کردار علامت می‌دهد که صاحب این نامه عمل مورد خشم خدا و از دوزخیان است.

آری، آن کسی که کارنامه او از پشت سرش به او داده شود، به زودی فریاد بر می‌آورد که ای وای بر من که نابود شدم!

به باور پاره‌ای دیگر، و طعمه آتش برافروخته می‌گردد.

واز دیدگاه برخی، و هماره در عذاب و آتش سوزان خواهدبود.

(صفحه 534)

359. آیه

اشاره

حمایت خانواده از عضو خاطی خود، علت تداوم خطای اوست

اِنَّهُ کانَ فی اَهْلِهِ مَسْرُورا

او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود. (13 / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته است و می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود»، سروری آمیخته با غرور و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتا مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده‌رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، او در دنیا نه در اندیشه فرمانبرداری خدا و رعایت مقرّرات او بود، و نه در اندیشه روز رستاخیز و حساب و کتاب او، و بر جنایت‌ها و شرارت‌های خود شادی می‌کرد. به همین دلیل در روز رستاخیز و سرای آخرت، خدای دادگر شادی بی‌خردانه و ظالمانه او را به عذاب و گرفتاری همراه کیفر خواهد ساخت.
(صفحه 535)

360. آیه

اشاره

اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ
او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند. (14 / انشقاق)

«لَنْ یَحُور» (هرگز بازگشت نمی‌کند)، از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه. «تَحَیّر» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است.
تعبیر به «حَواری» درمورد نزدیکان حضرت مسیح یا نزدیکان هر کس شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند. بعضی نیز آن را از ماده «حَوْر» به معنی شستن و سفید کردن دانسته‌اند، چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می‌کردند و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده‌اند که سفید پوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است. بعضی نیز گفته‌اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود.
ولی به هرحال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است.
ضمنا این آیه نشان می‌دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می‌شود.
در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دایر بر نفی معاد بود و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا رابه باد استهزا گرفت و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود.
(صفحه 536)

حَوْر: این واژه به معنی بازگشت آمده است.
و نیز در این بیان که:
«نَعُوذُ بِاللّٰه مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ» پناه بر خدا می‌برم از بازگشت بر گناه پس از توبه. و واژه «مِحْوَر» که چرخ یا عقربه، بر گرد آن می‌گردد، و نیز «مُحاوَرَة» به معنی رد و بدل کردن دلیل و برهان در گفتگو، و نیز «حِوار» به معنی بحث و مناظره همه و همه از همین ماده‌اند. و به همین دلیل و براساس این پندار غلط بود که به هر جنایت و بیدادی دست می‌یازید و هر حرمت و کرامتی را درهم می‌شکست و از هیچ تجاوزی روگردان نبود.
(صفحه 537)

361. آیه

اشاره

بَلی اِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصیرا
آری پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد).
(15 / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت. و همچنین بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی و ثبت و ضبط آنها حتما باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد وگرنه بیهوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، بی‌تردید پروردگارش به عملکرد او از روزی که وی را پدید آورد، تا روزی که به سوی آن بازگشت هماره بینا و آگاه بود.
(صفحه 538)

362. آیه (فاطمه زهرا علیهاالسلام عامل تداوم راه نورانی و نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ
ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.(1 / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«کَوْثَر»، وصف است که از «کثرت» گرفته شده و به معنی «خیر و برکت فراوان» است. تمام مواهب الهی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام زمینه‌ها حتی پیروزی هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.

مصادیق این «خیر کثیر» زیاد است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن‌ترین مصداق‌های آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا» علیهاالسلام دانسته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گوید:
آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلا عقب است. قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید:
«ما به تو کوثر دادیم». از این تعبیر استنباط می‌شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیهاالسلام است، زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت. نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیهاالسلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند.
(صفحه 539)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِعْطاء: این واژه به معنی «بخشیدن» آمده است. بخشیدن بر دو گونه است:
نوعی از بخشش به معنی مالک و صاحب اصل و سود ساختن دیگری است، و نوع دیگر آن به معنی اجازه بهره‌وری و تصرف است.
کَوْثَر: این واژه از «کَثْرَت» گرفته شده و به معنی خیر و برکت بسیار و پایان‌ناپذیر آمده است.

1 «ابن عباس» آورده است که:
پس از فرود این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر نشست و آنها را بر مردم خواند. هنگامی که فرود آمد از آن حضرت پرسیدند آن چه به شما ارزانی شده است، چیست؟
فرمود:
منظور نهری است در بهشت پر طروات و زیبا که از شیر، سفیدتر و شفاف‌تر، از بلور صاف‌تر و ماندگارتر و در دو سوی آن قبه‌هایی از درّ و یا قوت است. بر کنار آن، پرندگان سبز رنگ و زیبایی است که گردن‌هایشان به سان گردن کبک است.
یاران گفتند:
آن پرندگان زیبا چقدر تماشایی هستند!
فرمود:
از آنها زیباتر و تماشایی‌تر آن است که هر کس از گوشت آنها بخورد و از آب کوثر بنوشد، رستگار می‌گردد و به رضوان خدا می‌رسد.
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
«کَوْثَر» نهری است در بهشت که خدا آن را در برابر مرگ فرزند گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به او ارزانی داشت.
«انس» آورده است که روزی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سر بر بالش نهاد و پس از خوابی سبک، خندان و شادمان برخاست.
دلیل شادمانی او را پرسیدیم، که فرمود:
هم اینک سوره‌ای بر من فرود آمد، و آن گاه به تلاوت سوره «کوثر» پرداخت و فرمود:
آیا می‌دانید «کوثر» چیست؟ گفتیم:
خدا و پیامبرش داناترند. فرمود:
نهری است در بهشت که دارای خیر فراوان است، و
(صفحه 540)
خدا آن را به من وعده فرموده است. آن نهر زیبا «حوض» من است و روز رستاخیز امت من در ساحل آن بر من وارد می‌شوند و ظرف‌های آن برای بهره‌وری نیکان و پاکان به شمار ستارگان آسمان‌هاست. امّا در همان حال گروه‌هایی از امت من با حالتی پریشان بر آتش دوزخ سرنگون می‌گردند، و من رو به بارگاه خدا، می‌گویم:
پروردگارا، اینان از امت من بودند. پیام می‌رسد که:
تو نمی‌دانی که اینان پس از رحلت تو چه کردند!

این روایت را «مسلم» در صحیح خود آورده است.
2 از دیدگاه گروهی منظور نسل ماندگار و فرزندان پر شمار است، که خدا از فرزند ارجمندش فاطمه علیهاالسلام به او ارزانی داشت، و شمار آنان به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را بر شمرد و تا روز رستاخیز نیز هم چنان ادامه دارد.
به باور ما از آن جایی که واژه «کوثر» می‌تواند همه این مفاهیم و تفسیرها را در خود جای دهد، و آنچه آمد هر کدام مصداقی از مصادیق «خیر فراوان» است، باید گفت منظور همه این‌ها و بسا فراتر از این‌هاست، چرا که خدا به آن حضرت در این جهان خیر بسیاری ارزانی داشت و وعده فرمود که در جهان دیگر هم مواهب بسیاری به او بدهد. بنابر این تفسیر آیه این است که:
ما به تو خیر فراوان دنیا و آخرت را ارزانی داشتیم.
(صفحه 541)

363. آیه

اشاره

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ

اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. (2 / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم «رَبّ» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می‌کند.
خلاصه این که «عبادت» خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن، مخصوص «رَبّ» و ولیّ نعمت است و او منحصرا ذات پاک خدا است.
منظور از جمله «وَ انْحَرْ»، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، چرا که ماده «نحر» به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را در معنی «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور برخی منظور این است که:
برای پروردگارت نماز بگزار و رو به قبله بایست، چرا که واژه «نحر» به معنی گلوگاه آمده و در فرهنگ عرب آن را به برابر و مقابل هر چیز می‌گویند.
از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:
منظور بالا آوردن دو دست در برابر صورت است، به گونه‌ای که کف آنها به طرف قبله باشد.
در روایت دیگری آورده‌اند که پس از فرود این سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرشته وحی گفت:
این «نُحَیْرَة» ای که خدا مرا به انجام آن فرمان می‌دهد چیست؟ فرشته وحی گفت:
این «نُحَیْرَة» نیست، بلکه خدایت فرمان می‌دهد که به هنگام آغاز نماز و گفتن «تکبیر» دست‌ها را بلند کن، و هرگاه رکوع نمودی، یا سر از رکوع برداشتی، و یا سجده
(صفحه 542)
کردی، دست‌ها را در برابر قبله بلند کن و بگو «اللّه اکبر»، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان نیز همین گونه است، و برای هر کار و هر چیز زینتی است، و زینت نماز بلند کردن دو دست در هر «تکبیر» است.
از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود:
بلند کردن دو دست به هنگام «تکبیر» از فروتنی و خشوع در برابر خداست، آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید:
فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ ... (1) و به راستی آنان را به عذاب گرفتار کردیم، چرا که نسبت به پروردگار خویش فروتنی و خشوع نکردند و زاری و توبه ننمودند.
1 سوره مؤمنون، آیه 72.
(صفحه 543)

364. آیه (اعجاز سوره کوثر)

اشاره

اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاْبْتَرُ
مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است. (3 / کوثر)

«شانِىء» از ماده «شَنَئان» (بر وزن ضَرَبان) به معنی «عداوت و کینه‌ورزی و بد خلقی کردن» است و «شانِىء» کسی است که دارای این وصف باشد. «اَبْتَر» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود.
این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می‌دهد (اگرچه «اَعْطَیْنا» فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که بعدا نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود. از سوی دیگر خبر می‌دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می‌دهد که دشمنان او اَبتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تارومار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست.
قابل توجه این که دراینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می‌کند، می‌فرماید:
«ما» کوثر را به تو عطا کردیم. این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند، نه فقط از خود، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از
(صفحه 544)
قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه اول این سوره، کلمه «اِنَّ» نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به «اَعْطَیْناکَ» به جای «آتَیْناکَ» دلیل بر این است که خداوند «کوثر» را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

شانِئ: به معنی دشمن کینه‌توز آمده است. این واژه از ریشه شَنَآن به معنی دشمنی ورزیدن با دیگری است، و واژه مورد بحث به کسی که به این خصلت نکوهیده مبتلاست، اشاره دارد.
اَبْتَر: این واژه در اصل به معنی الاغ دم بریده است. در نقلی در مورد «زیاد» آمده است که:
او خطبه‌ای دم بریده خواند، چرا که در خطبه‌اش نه خدا را ستایش کرد و نه بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود و سلام نثار نمود.
«مجاهد» می‌گوید:
این آیه در حقیقت پاسخ کوبنده خدا به تاریک‌اندیشانی است که می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله پسری ندارد تا راه و رسم او را ادامه دهد و با مردن او، دین و نام و نشان وی نیز فراموش می‌گردد.

در آیات کوتاه و زیبای این سوره، دلیل‌های روشن و ماندگاری بر راستی رسالت و درستی دعوت آسمانی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده است؛ برای نمونه:
1 آن حضرت از اندیشه پلید و کینه توزانه آنان و آنچه در نهان بر ضد او می‌بافتند و بیهوده دل خوش می‌داشتند، خبر داد و این جز از راه وحی نشاید.
2 خدای فرزانه به او نوید نعمت ماندگار و موهبت جاودانه و «خیر فراوان» داد؛ اینک لحظه‌ای باید اندیشید که چگونه آن نوید تحقق یافت و آن پیشگویی بزرگ
(صفحه 545)
روی داد و دین و آیین او دنیا را گرفت و نام با عظمت او بلند آوازه گردید.
3 خدا به آن حضرت نوید داد که نسل و تبار او ادامه یافته و فرزندانش فراوان خواهند بود، و شگفتا که با همه کشتارها و قتل عام‌ها از فرزندان او، اینک فرزندان او از همه بیشتر است.
4 از پرشکوه‌ترین دلیل‌های رسالت آن حضرت همین سوره است، چرا که آن حضرت از فرود نخستین اشعه وحی تا هماره تاریخ، هماورد طلبید و اعلام فرمود که:
اگر کسی در آسمانی بودن قرآن و رسالت او در تردید است، کتاب، یا سوره و یا آیه‌ای به سان او بیاورد تا او از ادامه دعوت خویش دست کشد! و می‌دانیم که مخالفان و دشمنان او با همه تلاش‌های تخریبی و ظالمانه‌ای که از آغاز بعثت تاکنون بر ضد او داشتند، هرگز نتوانستند سوره‌ای به سان همین سوره که با وجود کوتاهی آیات، در اوج اعجاز است بیاورند، و این برترین سند صداقت اوست.
5 خدایش به آن حضرت وعده یاری و پیروزی داد و به او اطمینان خاطر بخشید که نسل و تبار دشمنان کینه‌توز او بریده می‌شود و آنان بی‌تبار خواهند بود، و شگفتا که این خبر نیز تحقق یافت ...
بار خدایا! به لطف و مهر بی‌کران خویش ما را از فرزندان معنوی آن حضرت قرار ده و با او همدم و همراه و همنشین بفرما!
(صفحه 546)

تفسیر آیات مربوط به خانواده با اقتباس از مجموعه تفسیر المیزان تألیف مرحوم آیة اللّه علامه طباطبایی

1. آیه (فرمان الهی ازدواج دختران و پسران)

اشاره

«وَ اَنْكِحُوا الأَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ اِمائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ،»
«دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگدست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که خدا وسعت‌بخش و دانا است.»
(32 / نور)

شرح

کلمه «اِنْکاح» به معنای تزویج، و کلمه «اَیامی» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال.

«اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ،» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی‌نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ،» تأکید کرده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هرچه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

2. آیه (تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج)

اشاره

«وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدوُنَ نِكاحا حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...»
«و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی‌نیازشان کند ...» (33 / نور)

شرح

کلمه «اِسْتِعْفاف» و تَعَفُّفْ با همدیگر قریب المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است.
و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز
(صفحه 547)
بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند.
در کافی به سند خود از محمدبن جعفر از پدرش از آبائش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس از ترس عیالمند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می‌فرماید:
«اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (1)

3. آیه (هدف ازدواج)

اشاره

«یُریدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،»
«خدا می‌خواهد روشهای کسانی را که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است،» (26 / نساء)
«وَ اللّهُ یُریدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاً عَظیما،»
«خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریع احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید،» (27 / نساء)
«یُریدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الاِْنْسانُ ضَعیفا،»
«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است.» (28 / نساء)

شرح

می‌فرماید:
خدا می‌خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هائی در آن نهفته است.
«وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 159.
(صفحه 548)
خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند.
«وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،» این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریع کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است، همچنانکه قبول توبه بنده گنهکار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است.
و اگر جمله: «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» را ذیل کلام قرار داد، برای این بود که به همه فقرات آیه مربوط باشد.
«وَ یُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاً عَظیما.»
مراد از میل عظیم، هتک همین حدود الهی است، که در این آیات ذکر شد، می‌فرماید:
پیروان شهوات می‌خواهند شما همه این مرزها را بشکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به نسب بر شما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ربیبه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی‌گردان شوید! (1)

4. آیه (ازدواج‌های حلال (دائم و موقت))

اشاره

«وَ اُحِلَّ لَكُمْ ماوَرآءَ ذلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ ...»
«و اما غير از آنچه برشمرديم، بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی كه داريد زنان پاک و عفيف بگيريد، نه زناكار ...» (24 / نساء)
«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ اِنَّ اللّهَ كانَ عَليما حَكيما.»
«و اگر زنی را متعه كرديد، يعنی با او قرارداد كرديد در فلان مدت از او كام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهيد واجب است اجرتشان را بپردازيد، و بعد از معين شدن مهر،
*****
1- الميزان ج: 4 ص: 414.
(صفحه 549)
اگر به كمتر يا زيادتر توافق كنيد گناهی بر شما نيست، كه خدا دانايی فرزانه است ...»
(24 / نساء)

شرح

«وَ اُحِلَّ لَكُمْ ماوَرآءَ ذلِكُمْ،» يعنى همخوابگى و شهوت رانى با آن شانزده طايفه (كه آيه 23 سوره نساء در قرآن ذكر شده) بر شما حرام شده، و غير آن مثلاً نكاح كردن با غير اين چند طايفه حلال است. جمله مورد بحث در مقام بيان بهره‌ورى از زنان در ماسواى آن شانزده صنف نامبرده است، حال چه اين كه بهره‌ورى نكاح باشد و چه از راه خريدن.
«اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ،» اين جمله مى‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره‌گيرى از زنان و همخوابگى با آنان را روشن كند، چون آنچه جمله: «وَ اُحِلَّ لَكُمْ ماوَرآءَ ذلِكُمْ» مى‌فهماند و مصاديقى را كه شامل مى‌شد سه مصداق بود:
1 نكاح 2 خريدن كنيز 3 زنا و سفاح
در جمله مورد بحث منع از سفاح زنا را بيان نموده، راه حلال را منحصر به دو راه كرد:
1 نكاح 2 خريدن
و اگر بر روى اموال تكيه كرده است، براى اين بوده كه دو راه نامبرده جز با مال عملى نيست، اگر انسان بخواهد زنى را بطور دائم براى خود نكاح كند، بايد مهريه بدهد، و اگر بخواهد با زنى بطور موقت ازدواج كند، بايد اجرت بدهد، و مسأله مهريه در اولى و اجرت در دومى ركن عقد است، و اگر بخواهد از كنيزان استفاده كند، بايد قيمتش را به فروشنده بپردازد، گو اينكه در مورد كنيزان مال ركن نيست، زيرا ممكن است كسى كنيز خود را به ما ببخشد، و يا اباحه كند، و ليكن اين غالبا به وسيله مال بدست مى‌آيد. پس برگشت معناى آيه به اين شد كه غير از آن اصناف نامبرده براى شما حلال است كه همخوابگى با زنان و دسترسى با آنان را به وسيله اموال خود براى خود فراهم كنيد، و مال خود را در اين راه خرج كنيد، يا مهريه
(صفحه 550)
بدهيد، يا اجرت و يا قيمت، اما در مسير سفاح و زنا نبايد خرج كنيد.
مى‌خواهد بفرمايد:
زنان بر شما حلالند در صورتى كه شما هواى از تعدى به سوى فحشاء جلوگيرى كنيد، و اين اسب سركش را تنها در چهار ديوارى حلالهاى خدا به جولان در آوريد، و از محرمات جلوگيرش باشيد، حال اين تاخت و تازهاى حلال به هر صورت كه مى‌خواهد باشد، و اين عمل جنسى را به هر طريق از طرق عادى كه خواستيد انجام دهيد، طرقى كه در بين افراد بشر براى بيشتر لذت بردن معمول است، و خداى عزوجل انگيزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به وديعه نهاده است. (1)

5. آیه (ازدواج موقت)

اشاره

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ اِنَّ اللّهَ كانَ عَليما حَكيما،»

«و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است ...»

(24 / نساء)

شرح

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود.
بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 414.
(صفحه 551)
مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو «نکاح موقت»، در آن برهه از زمان در بین مسلمانان معمول بوده، حال چه اینکه اسلام آن را تشریع کرده باشد و چه از تأسیسات شارع اسلام نباشد بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند.
همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم در مسأله متعه همین است.
در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد.
پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف

دیگرش با دخول. (1)

*****

1- المیزان ج: 4 ص: 414.

(صفحه 552)

6. آیه (حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم)

اشاره

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا،»

«اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری است.» (3 / نساء)

شرح

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی‌شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هرچه که داشتند می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهاشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را تکفل کند.
اینجا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که به طوری که گفته شده مسلمانان سخت در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه بدارد سهم آب و نان او را جدا کند، به طوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس
(صفحه 553)
خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند.
خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آنگاه مجددا به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرماید:
«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج به آنها به همین جهت دل چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر ...»

7. آیه (شرط عدالت در تعدد زوجات)

اشاره

«... فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً،»
«اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (3 / نساء)

شرح

در این جمله حکم مسأله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود:
اگر می‌ترسید بین چند همسر ... و نفرمود:
اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید ...، و علتش این است که در این امور که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد غالبا علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهرا اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

8. آیه (حکم پرداخت مهریه)

اشاره

«وَ اتُوا النِّساَءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَكُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً،»
«و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا خواهد بود.» (4 / نساء)
(صفحه 554)

شرح

«صِداق» به معنای مهریه‌ای است که به زنان می‌دهند و «نِحله» به معنای عطیه‌ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشد.
و اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضمیر زنان (هُنَّ) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مسأله‌ای نیست که فقط اسلام آن را تأسیس کرده باشد بلکه مسأله‌ای است که اساسا در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشته باشد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصمت او قرار دهند، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می‌گیرد و معمول و متداول در بین مردم این است که خریدار پول خود را برداشته و نزد فروشنده می‌رود، همچنین در مسأله ازدواج هم طالب و خواستگار مرد است، او است که باید پول خود را جهت تهیه این حاجت خود برداشته و به راه بیفتد و آن را در مقابل حاجتش بپردازد (انشاءاللّه تفصیل این مسأله در بحث علمی قوانین قرآن قسمت دوم خواهد آمد).
به هر حال آیه شریفه دادن مهریه را تأسیس نکرده، بلکه روش معمولی و جاری مردم را امضاء فرموده است و شاید برای دفع این توهم بود که:
شوهر نمی‌تواند در مهریه همسرش تصرف کند، حتی در آن صورتی که خود همسر نیز راضی باشد که در دنباله جمله گذشته فرمود:
«فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً.»
خواننده عزیز توجه دارد در اینکه: تصرف در مهریه را به طیب نفس زن مشروط نمود، هم تأکید جمله قبل است که مشتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم بخورید حکم وصفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسر واجب است.
«هنیئا مریئا» معنایش این است که طعامی که خوردی و آبی
(صفحه 555)
که نوشیدی گوارایت باد.(1)

9. آیه (شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک)

اشاره

«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ»
«با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشرک هر چند آن خانم مورد شگفت و خوشایندتان باشد و با مردان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقائی مشرک بهتر است هر چند که مورد شگفت و خوشایند شما باشد آری مشرکین شما را به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به سوی جنّت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید متذکر شوند.»
(221 / بقره)

شرح

«نکاح» در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعدا به عنوان استعاره در عمل زناشوئی استعمال شده است. باید این را هم گفت که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می‌شود.
ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید:
«وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ،» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت‌پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

«مشرک و مشرکات» اسم فاعل از مصدر اشراک، یعنی شریک گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همانطور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند.
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 238.
(صفحه 556)
مثلاً اعتقاد به اینکه خدا دو تا و یا بیشتر است و نیز بتها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک کمی پنهان‌تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصا مسیح و عزیر را پسران خدا می‌دانند و به حکایت قرآن می‌گویند:
«نَحْنُ أَبْناءُ اللّٰهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ،» (18 / مائده) و این نیز شرک است، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اینکه انسان مثلاً دوا را شفا دهنده بپندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و همچنین ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلَص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عزوجل، پس همه اینها شرک است.
اما این باعث نمی‌شود که ما کلمه مشرک را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق کنیم، همچنانکه می‌دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر را بر او اطلاق نمی‌کنیم، مثلاً خدای تعالی ترک عمل حج را کفر خوانده و فرموده: «وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِىٌّ عَنِ الْعالَمينَ،» (97 / آل عمران) ولی چنین کسی را کافر نمی‌خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است.
و همچنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین و و و، برابر و معادل افعالی که این صفات از آنها مشتق شده نیستند، کسی که یک عمل صالح، و یک عبادت، و یک شکر، و یک طهارت، و یک فسق، و یک ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی‌شود. و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر.
علاوه بر اینکه این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه

مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این
(صفحه 557)
کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ،» (1 / بینه).
و یا فرموده: «اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ،» (28 / توبه) و یا فرموده: «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ،» (7 / توبه) و نیز می‌فرماید:
«وَ قتِلُوا الْمُشْرِکینَ کآفَّةً،» (36 / توبه) و باز می‌فرماید:
«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» (5 / توبه) و مواردی دیگر.
پس، از این بیان این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید:
«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.
از اینجا فساد گفته بعضی روشن می‌شود که گفته‌اند:
آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می‌فرماید:
«اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ.» و وجه فساد آن این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی‌شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است.
الا اینکه ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می‌تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدائی با اهل کتاب ندارد.

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین

«اوُلئِکَ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَاللّهُ یَدْعُوا اِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ ...»
این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج، می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت
(صفحه 558)
کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، به طوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمائی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند.
پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (1)

10. آیه (تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان)

اشاره

«اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ،»
«زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است.» (26 / نور)

شرح

مؤمنین و مؤمنات با احصان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احصان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهدی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَ امِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ،» (31 / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت.
و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ
*****
1- المیزان ج: 2 ص: 302.
(صفحه 559)
ما کانُوا یَعْمَلوُنَ،» (97 / نحل) بدان نوید داده است.
و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند، البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست.

پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد.

دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به برائتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند.

سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند.

و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند.

در مجمع‌البیان در ذیل آیه «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ ...» آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید:

سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه مثل آیه «اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً،» می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید.

و در خصال از عبداللّه بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد،

(صفحه 560)

بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید.

و در احتجاج، از حسن بن علی علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه‌السلام ناسزا گفتند، فرمود:

«اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ،» و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تواند، «وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ ...،» و این مردان و زنان پاک، علی بن ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند.(1)

11. آیه (حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب)

شرح

«اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،»
«امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته به شرط اینکه اجرتشان را که به جای مهریه در زن دائمی است بدهید، آن هم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق‌گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (5 / مائده)

شرح

ظاهرا نفوس مردم باایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی‌گرفته، چون قبلاً از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیدا نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 137.
(صفحه 561)
مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت، در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» نیز عین این نکته به کار برده شده، برای اینکه بفهماند زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال است، و در آن هیچ شکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورد.
در این آیه نمی‌خواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشوئی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود.
«وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» در این آیه متعلق حکم را که یهود و نصارا باشند نام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صفتشان مشخص کرده و فرموده: «زنان آنهائی که قبل از شما کتاب آسمانی داشتند،» و حتی آنها را به عنوان اهل کتاب هم ذکر نکرده، و نفرموده: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنْ اَهْلِ الْکِتاب،» و این خالی از اشعار به علت حکم نیست، با در نظر گرفتن این جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می‌گذاریم، که تکلیف را برایتان آسان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شما و زنان اهل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها قبل از شما صاحب کتاب بودند، و قهرا نسبت به سایر طوایفی که مسلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت‌پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ،» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تقیید این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِکُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک.

حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصَنات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عفیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی‌شوهر و عفیف است، و این
(صفحه 562)
خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنائی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ،» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْكِتابَ،» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حلیت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هر چند که آزاد نباشند، بنابراین از معانی احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عفیف اهل کتاب است.
و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می‌گوئیم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می‌گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه: «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ ...،» گفتیم:
که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تتمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت.
«اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ،» این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَ اُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ،» دارد و جمله «اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ ...،» قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حلیت تزویج به محصنات از اهل کتاب است، و شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود.
«وَ مَنْ یَكْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،» کلمه کفر در اصل به معنای
(صفحه 563)

پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جائی مفهوم پیدا می‌کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد.
پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن باور کردن نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد.
پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابته وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به متقضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است.
این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ،» کسانی
(صفحه 564)
هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی‌پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود:

«فَقَدْ حَبِطَ عَمَلَهُ.»
جمله مورد بحث یعنی «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ ...،» متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود برحذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عفیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم، تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح.
پس غرض از تشریع حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریعش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب درآورد.
به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان
(صفحه 565)
اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشاند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:
از زنان اهل کتاب تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه بپردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست.
مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهرا محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست.
و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده،) حضرت فرمود:
حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند.
و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد.
و در کافی به سند خود از عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود:
دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود و یا نصرانی گرایش پیدا کند.
(صفحه 566)

12. آیه (شرط ایمان در ازدواج)

اشاره

«... وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِاِیمانِکُمْ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ ...»

«... و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست ...» (25/نساء)

شرح

از آنجائی که در جمله قبلی با آوردن قید «مُؤمنات،» ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید:
«خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است،» بطور کنایه فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خداست و بس، بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید، اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی.
و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کنند باعث می‌شد که تأثیر گفتار در دل‌ها متفاوت شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقدار می‌داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشته و با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصا مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و از اینکه آنان را شریک زندگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ،» از این سوء تفاهم
(صفحه 567)
جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید:
برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می‌شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریع شده، و این تفاوت‌ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث

کرامت و حرمت نزد او می‌شود.
پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلجانات ذهنی موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هر چند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سرانجام به وادی‌های هلاکتش بکشاند.
از اینجا روشن می‌شود که ترتیبی که در ابتدای آیه مورد بحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلاً اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ...» (25 / نساء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی‌خواهد این را بفرماید، بلکه مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید برای رهائی از فشار تجرد با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند.
(صفحه 568)

13. آیه (حکم سرپرستی مردان بر زنان)

اشاره

«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بِعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ،»

«مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارند، به خاطر اینکه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است ...» (34 / نساء)

شرح

«قَیِّم» به معنای کسی است که مسؤول قیام به امر شخصی دیگر است، و مراد از جمله: «بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ،» آن زیادت‌هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِما اَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهند، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازند.
و از عمومیت علت به دست می‌آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیمومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد، و بنابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در
(صفحه 569)
مردان بیشتر است تا در زنان.
و بنابراین، اینکه فرمود:
«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ،» اطلاقی تام و تمام دارد، و اما جملات بعدی که می‌فرماید:
«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ ...» که ظاهر در خصوصیاتی است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ،» مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را قرار داد، و فرمود:
«وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ،» به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحات کرده، و فرموده صالحات چنین و چنانند، مخصوص زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان.
و در این جمله که به تعبیر (زنان صالح چنین و چنانند،) دستور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشند، در واقع حکم مربوط به شؤون زوجیت و کیفیت معاشرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیمومت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر زن واجب است شوهر را اطاعت کند، و او را در هر شأنی که به شؤون زوجیت راجع می‌شود حفظ نماید.

همان طور که قیمومت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیشتر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد،
(صفحه 570)
یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می‌داری و یا فلان کار را می‌کنی، مگر آنکه زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت اینکه فرمود:
«فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.» (234 / بقره)
همچنین قیمومت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند، و معنای قیمومت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

معنای قیمومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می‌پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و هم‌خوابگی مرد می‌شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبائی‌های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراک در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند.
پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهرا قانتات خواهند بود، یعنی همواره و دائما شوهران خود را در هرچه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند.
(صفحه 571)
«بِما حَفِظَ اللّهُ،» معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیمومت را برای آنان تشریع و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

«... وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی‌الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا،»
«... و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت در نیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد بزنیدشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه‌جویی مکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است ...» (34 / نساء)
کلمه «نُشوز» به معنای عصیان و استکبار از اطاعت است، و مراد از «خوف نُشوز» این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهد ناسازگاری کند. در جمله: «فَعِظُوهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه علاجی است که هم در حال نشوز مفید واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که عبارت: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می‌کند، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزنید. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتا اول از درجه ضعیف آن شروع می‌کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد.
(صفحه 572)
ظاهر جمله: «وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر نیز اراده بشود، ولی بعید است، چون مضجع را به لفظ جمع آورده، اگر منظور جدا کردن «مَضْجَعْ» بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نامبرده را به لفظ جمع بیاورد.
در مجمع‌البیان در تفسیر جمله: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ...،» از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
«هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را

به او كند، و نيز در معناى زدن از آن جناب روايت كرده كه بايد با مسواک او را زد، (مسواک، چوب كوچكى بود كه براى تميز كردن دندان به كار مى‌رفت.)»
«فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً ...،» يعنى اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما درآمدند، ديگر عليه آنان بهانه‌جويى مكنيد، و با اينكه اطاعت شما مى‌كنند براى اذيت و آزارشان دنبال بهانه نگرديد، و در آخر اين مطلب را تعديل مى‌كند به اينكه «اِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيّا كَبيرا،» و اعلام مى‌دارد به اين كه مقام پروردگارشان على و كبير است، پس از قدرت و تفوقى كه بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده ننموده در اثر غرور به آنها ظلم و استعلا و استكبار نكنند، و همواره به ياد علو مقام پروردگارشان باشند.
(صفحه 573)

14. آیه (ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر)

اشاره

«... وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا،»
«... و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (35 / نساء)

شرح

کلمه «شِقاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حَکَم از طرف زن، و یک حکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائرانه کند.
و معنای اینکه فرموده: «اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما،» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حَکَم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند،) قهرا توافق حاصل می‌شود.
ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حُکمی که حَکَم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید:
«اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا.»
در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها،» فرمود:
این دو حَکَم باید با زن و شوهر شرط کنند، که هر حُکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم
(صفحه 574)
جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (1)

15. آیه (خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر)

اشاره

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً»

«و هرگاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می‌کنید باخبر است.» (128 / نساء)

شرح

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشوئی خودش صرفنظر کند تا انس و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلب نماید و به این وسیله از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است.
اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که صلح موضوعش از زمانی تحقق می‌یابد که علامت‌ها و آثار ترس آور آن تحقق یابد.
«وَ اُحْضِرَتِ الاْنْفُسُ الشُّحَّ،» کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله مورد بحث می‌خواهد این حقیقت را خاطرنشان سازد که غریزه بخل یکی از غرائز نفسانیه‌ای است که خدای تعالی بشر را بر آن غریزه مفطور و مجبول کرده تا به وسیله این غریزه منافع و مصالح خود را حفظ نماید و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 544.
(صفحه 575)
در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشوئی، بخل می‌ورزد، یعنی از تلف شدن و غصب شدن آن جلوگیری می‌کند، و یک مرد نیز در صورتی که به زندگی کردن با همسرش بی‌میل باشد، از موافقت و محبت و اظهار علاقه به او بخل می‌ورزد، در چنین صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح برقرار نمایند، یعنی یکی از آن دو از پاره‌ای حقوق خود چشم‌پوشی کند.
«وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا،» این جمله موعظه‌ای است برای مردان که از طریق احسان و تقوا تجاوز نکنند و متذکر این معنا باشند که خدای عز و جل از آنچه می‌کنند باخبر است، پس در معاشرت با زنان، جور و ستم نکنند و آنان را مجبور نسازند که از حقوق حق خود چشم بپوشند، هر چند که خود آنان می‌توانند چنین کنند.(1)

روایات در زمینه رفتار با همسران در جوامع حدیث از طرق شیعه و اهل سنت بسیار وارد شده، و از میان همه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:
جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند.
و از جامع‌ترین کلمات در این باره سخنی است که در نهج البلاغه آمده، سخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است به رأس اساس تشریع احکام راجع به زنان، و این سخن را کافی نیز به سند خود از عبداللّه بن کثیر از امام صادق علیه‌السلام از علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرده، و نیز به سند خود از اصبغ بن نباته از آن جناب آورده که در نامه‌ای که به فرزندش نوشته فرموده:
«اِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرَمانَةَ زن ریحانه است نه قهرمان.»
و همچنین کلام دیگری که که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
*****
1- المیزان ج: 5 ص: 156.
(صفحه 576)
زن لعبت است، هر کس او را گرفت مراقب باشد ضایعش نسازد، آری رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب می‌کرد از مردی که همسرش را می‌زند، و آنگاه با همان دست با وی معانقه می‌کند.
در کافی نیز به سند خود از ابی مریم از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
آیا تعجب نیست که کسی همسرش را بزند، و آنگاه با او دست به گردن شود؟
امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آنها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می‌کند.
در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:
امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی درآمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره‌گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، و خدای

تعالی قبل از اینکه شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد اختیار گرفتن چهار همسر را دارد بنابراین شوهر اگر خواست می‌تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می‌تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می‌تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد زیرا خدای تعالی فرموده: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: «احل لکم مما ملکت ایمانکم،» و درباره رابطه زناشوئی فرموده: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا.»
(صفحه 577)

16. آیه (زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت)

اشاره

«وَ لَنْ تَسْتَطيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَميلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ كانَ غَفُورا رَحيما،»
«شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هر چند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید،) و به کلی از او اعراض مکنید که بلا تکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که گذشت و ترحم صفت خدا است.» (129 / نساء)

شرح

این جمله حکم عدالت در بین همسران را بیان می‌کند، که خدای عزوجل در اول سوره تشریع کرده و به مردان حکم کرده بود که:
اگر می‌ترسید نتوانید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید. نیز جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا ...،» که در آیه قبلی بود، به این معنا اشاره دارد، چون آن جمله خالی از بوئی از تهدید نیست و این تهدید باعث می‌شود که شنونده در تشخیص حقیقت عدل در بین زنان دچار حیرت شود.
کلمه عدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصا از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون بطور دائم از حیطه اختیار آدمی بیرون است.
لذا خدای تعالی بیان می‌کند که رعایت عدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کند چیزی است که هیچ انسانی قادر بر آن نیست، هر قدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسره از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط منحرف نشود و تا آنجا که برایش ممکن است رعایت عدالت را بکند و مخصوصا مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسر
(صفحه 578)
خود منحرف نگردد و زن خود را بلاتکلیف و مانند زن بی‌شوهر نگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسری دیگر اختیار نموده، و یا پی کار خود برود.
پس، از عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند، اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی‌میلی نکند و به هیچ یک بداخلاقی روا ندارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرانش اینطور بود.
و این ذیل یعنی جمله: «فَلا تَميلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ،» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید،» این نیست که قدرت بر عدالت

را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضمام آن با جمله: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً،» ازدواج متعدد در اسلام لغو شود، همچنانکه بعضی از مفسرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند:
(جمله اول می‌فرماید:
هر قدر هم که کوشش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرماید:
اگر نتوانستید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجات در اسلام ممنوع و ملغی است،) و این اشتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلا تَمیلُوا كُلَ الْمَیْلِ ...،» می‌فرماید:
چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شما واقع گشته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانید ...،» می‌خواهد عدالت واقعی و حقیقی را نفی کند و بفرماید شما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسیم کنید،) پس آن مقدار عدالتی که تشریع شده، عدالت تقریبی
(صفحه 579)
است، آن هم در مرحله رفتار نه در مرحله علاقه قلبی و عدالت تقریبی در مرحله رفتار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می‌کنند و رفتاری یکسان با همسران خود دارند، هر چند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارند.)
سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد مسلمانان به آن سنت در جلو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی‌گرفت و همان سنت تا عصر حاضر در بین مسلمین برقرار و متصل مانده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است.
علاوه بر اینکه توهم مذکور باعث می‌شود بگوئیم:
اول آیه تعدد زوجات که می‌فرماید:
«فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» صرف فرضی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصداق هم ندارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سبحان اجل از مثل آن است.
خدای تعالی بعد از دستورات و نصایحی که در امر معاشرت با زنان داشت با جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ كانَ غَفُورا رَحیما،» مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدند، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند و بیان فرموده که این اصلاح کردن خود یکی از مصادیق تقوا است و تقوا هم به‌دنبال خود مغفرت و رحمت را

می‌آورد و این جمله بعد از جمله: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ،» و بعد از جمله: «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا ...،» در حقیقت تأکیدی است بعد از تأکیدی دیگر. (1)

*****

1- المیزان ج: 5 ص: 156.

(صفحه 580)

17. آیه (حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی)

اشاره

«... وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئا وَ يَجْعَلَ اللّهُ فيهِ خَيْرا كَثيراً،»
«... و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (19 / نساء)

شرح

کلمه معروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید معروف قهرا معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد با دخالتی که سایر اعضاء دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هریک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش موردنیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیر مستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او را مورد استثنا قرار دهند.
و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هائی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت
(صفحه 581)
واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود:
«بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ همه از همید.»
و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هریک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتا دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم

اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است.
روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شؤون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پست‌اند، و همچنین تفاوت‌هائی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند.
پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبعث می‌شود، از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه مورد بحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشاند، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه
(صفحه 582)
برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد.
این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است.
پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی

شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست.
البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هر چند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله مورد بحث است که می‌فرماید:
«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت.
(صفحه 583)
و اما جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیی ان تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَاللّهُ فیهِ خَیْرا کثیرا،» از قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند.
خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ ...،» کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود:
(اگر از زنان کراهت داشتید،) و نفرمود:
(اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید،) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد. (1)
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 401.
(صفحه 584)

18. آیه (نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَروُهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِروُا فَاِنَ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،»
«هان ای کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای تعالی هم غفور و رحیم است،» (14/تغابن)
«اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ.»
«جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجری عظیم هست.» (15 / تغابن)

شرح

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعا علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دار الکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهرا زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غصب مال مردم دست بزنند.
پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از
(صفحه 585)
خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند، و لذا در آیه شریفه می‌فرماید:
از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید، و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید!
«وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِروُا فَأِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،» سه جمله «تَعْفُوا،» و «تَصْفَحُوا،» و «تَغْفِروُا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرفنظر کنند، و در عین حال برحذر باشند که فریب آنان را نخورند.
«اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ،» کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسما بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود:

«اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زينَةُ الْحَيوةِ الدُّنْيا.» (46 / كهف)
و تعبير آيه مورد بحث كنايه از نهى است، مى‌خواهد از غفلت از خدا به وسيله مال و اولاد نهى كند، و بفرمايد:
با شيفتگى در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نكنيد، با اينكه نزد او اجرى عظيم هست. (1)
*****
1- الميزان ج: 19 ص: 515.

بچه داری

19. آیه (حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین)

اشاره

«وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ»

«مادران، فرزندان خويش را دو سال تمام شير دهند، براى كسى كه مى‌خواهد شيردادن را كامل كند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شايستگى عهده‌دار است، هيچكس بيش از توانش مكلف نمى‌شود، هيچ مادرى به سبب طفلش زيان نبيند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش، وارث نيز مانند اين را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضايت و مشورت هم خواستند طفل را از شير بگيرند گناهى بر آنان نيست، و اگر خواستيد براى فرزندان خود دايه بگيريد، اگر فردى را كه در نظر مى‌گيريد به شايستگى به او حقى بدهيد گناهى بر شما نيست، از خدا بترسيد و بدانيد كه خداى بيناى اعمال شما است.» (233 / بقره)

شرح

حکم در آیه شریفه تنها در مورد «والِدِه» و «وَلَد» و «مَوْلُودٌ لَه» یعنی والد تشریع شده است، و اما اینکه چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودٌ لَه» (آن‌کس که فرزند برای او متولد شده،) را به کار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشریع کرده اشاره نموده باشد، یعنی بفهماند پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگیش ملحق به اوست البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهد آمد. ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده او است، و این هم به عهده مادر او است که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند، برای اینکه فرزند برای پدرش متولد شده است.
حق مطلب در مسأله فرزند این است که نظام تکوین فرزند را ملحق به پدر و مادر،
(صفحه 587)
هر دو می‌کند، برای اینکه هستی فرزند مستند به هر دوی آنها است، و اما اعتبار اجتماعی البته در این باره مختلف است، بعضی از امت‌ها فرزند را ملحق به مادر می‌دانند، و بعضی به پدر، و آیه شریفه، نظریه دوم را معتبر شمرده و با تعبیر از پدر به «مَوْلُودٌ لَه» به این اعتبار اشاره کرده است.
در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ ...،» از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود:
فرزند، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبطند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می‌گیرم، پدر قانوناً می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است.

دوره کامل شیردادن

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ ...»
«مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند ...»
«اِرْضاع» به معنای مکیدن پستان به منظور نوشیدن شیر از آن است، و کلمه «حَوْل» به معنای سال است، و اگر سال را حول (گردش) نامیده‌اند به خاطر این است که سال می‌گردد و اگر حول را به وصف کمال مقید کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد، دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شود که به مسامحه یازده ماه و یا سیصد و پنجاه روز را هم یک سال می‌نامند، مثال می‌گویند:
در فلان شهر یک سال ماندم، در حالی که چند روز کمتر بوده است.
(صفحه 588)

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ،»
«برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند.»
جمله «لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» دلالت دارد بر اینکه: حضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شیر دادن حق مادر طلاق داده شده، و موکول به اختیار او است. اگر خواست می‌تواند کودکش را شیر دهد و در دامن بپرورد، و اگر نخواست می‌تواند از این کار امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچه را از همسر مطلقه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌تواند یکی از دو طرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَاِنْ اَرادا فِصالاً ...،» این معنا را می‌رساند.

رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر

«وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ...»
«و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند، به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده ...»
منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس است، و خدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقید به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنین شوهر و چنین همسر و آنگاه مطلب را چنین تعلیل کرد: که خدا هیچ کسی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگاه دو حکم دیگر هم بر این حکم ضمیمه کرد:
اول اینکه: حق حضانت و شیردادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را
(صفحه 589)
ببیند، و یا مثلاً ببوسد، و یا در آغوش بگیرد جلوگیری کند، برای اینکه این عمل مصداق روشن مضاره و حرج بر زن است، که در آیه شریفه، از آن نهی شده است.

دوم اینکه: زن نیز نمی‌تواند در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً نگذارد پدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیل ناراحتی‌ها فراهم کند، چون در آیه شریفه می‌فرماید:
«لا تُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ: نه زن به وسیله فرزندش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!»
پس در جمله مورد بحث، هم حکم تشریع مراعات شده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزند هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریع و قانون، فرزند تنها از آن پدر است.
هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر
«... وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ،»
«... وارث نیز مانند این را بر عهده دارد ...»
از ظاهر آیه برمی‌آید:
آنچه که به حکم شرع به گردن پدر است، مانند خرجی و لباس، در صورتی که پدر فوت شود به گردن وارث او خواهد بود.
(از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد باید به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، چون از اخباری که از ایشان رسیده، همین معنا استفاده می‌شود، و همچنین موافق با ظاهر آیه شریفه نیز هست).
در تفسیر عیاشی از امام باقر و یا امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ،» فرمود:
منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند.
و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود:
(صفحه 590)
وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی‌گذارم بچه‌اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند.

«فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ.»
«اگر پدر و مادر به رضايت و مشورت هم خواستند طفل را از شير بگيرند گناهى بر آنان نيست و اگر خواستيد براى فرزندان خود دايه بگيريد، اگر فردى را كه در نظر مى‌گيريد به شايستگى به او حقى بدهيد گناهى بر شما نيست، از خدا بترسيد و بدانيد كه خدا بيناى اعمال شما است!»
«فَاِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ ...» كلمه فصال به معناى از شير جداكردن كودك است، و كلمه تشاور به معناى اجتماع كردن در مجلس مشاوره است، و اين جمله به خاطر حرف فاء كه در آغاز دارد تفريع بر حقى است كه قبلاً براى زوجه تشريع شده، و به وسيله آن حرج از بين برداشته شد، پس حضانت و شيردادن بر زن واجب و غير قابل تغيير نيست، بلكه حقى است كه مى‌تواند از آن استفاده كند و مى‌تواند تركش كند.
پس ممكن است نتيجه مشورتشان اين باشد كه هر دو راضى شده باشند بچه را از شير بگيرند، بدون اينكه يكى از دو طرف ناراضى و يا مجبور باشد و همچنين ممكن است نتيجه اين باشد كه پدر، فرزند خود را به زنى ديگر بسپارد تا شيرش دهد، و همسر خودش راضى به شير دادن نشود و يا فرضا شيرش خراب باشد، و يا اصلاً شير نداشته باشد، و يا جهاتى ديگر، البته همه اين‌ها در صورتى است كه مرد به خوبى و خوشى آنچه را كه زن استحقاق دارد به او بدهد، و در همه موارد منافاتى با حق
(صفحه 591)
زن نداشته باشد، و قيد «اِذا سَلَّمْتُمْ ما اتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ،» همين را مى‌رساند.
«وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ!»
در اين جمله، امر به تقوا مى‌كند و اينكه اين تقوا به اصلاح صورت اين اعمال باشد، چون احكام نامبرده همه امورى بود مربوط به صورت ظاهر، و لذا دنباله جمله فرمود:
و بدانيد كه خدا بدانچه مى‌كنيد بينا است ...، به خلاف ذيل آيه قبلى يعنى آيه «وَ اِذا طَلَّقْتُمُ‌النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ ...،» (231/بقره) كه در ذيل آن فرمود:
از خدا پروا كنيد، و بدانيد كه خدا به هر چيزى دانا است!
براى اين كه آيه نامبرده مشتمل بود بر جمله: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرارا

لِتَعْتَدُوا،» (231/بقره) و معلوم است که ضرار و دشمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نموده، به نیت نیز سرایت کند، و در نتیجه پاره‌ای از دشمنی‌هایی که در صورت عمل ظاهر نیست انجام دهد، دشمنی‌هائی که بعدها اثرش معلوم گردد.(1)

*****

1- المیزان ج: 2 ص: 360.

پاکیزگی و زناشوئی

طهارت و پاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسلام دایر است، و احکام و خواصی برای آنها تشریع شده، و قسمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیل می‌دهد، و این دو کلمه به خاطر اینکه بسیار بر سر زبانها است، حقیقتی شرعی و یا حداقل حقیقت متشرعه‌ای گردیده است که معنای این دو جور حقیقت در فن اصول بیان شده است.
اسلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شمرده، و همچنین طهارت و نجاست مادی و معنوی هر دو را پذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرره نیز سرایت داده، بعضی قوانین را طاهر، و بعضی را نجس خوانده، از آن جمله می‌فرماید:
«وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ،» (222 / بقره) که منظور از این طهارت پاکی از حیض است، و «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ،» (4 / مدثر) و «لکِنْ یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ،» (6 / مائده) و «أُولئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ،» (41 / مائده) و «لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ» (79 / واقعه).
شریعت اسلام همچنین یک عده چیزهائی را نجس شمرده، مانند:
خون، بول، غائط، و منی از انسان و بعضی حیوانات،
و پاره‌ای حیوانات زنده چون خوک،
و حکم کرده به اینکه در نماز و خوردن و نوشیدن از آنها اجتناب شود.
و اموری را هم طهارت خوانده، مانند:
شستشوی جامه و بدن از نجاستی که به آنها برخورده که آن را طهارت خبیثه خوانده،
و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتب فقهی شرح داده شده به دست می‌آید و آن را طهارت حدثیه خوانده.
اسلام دین توحید است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحد برمی‌گردد، و آن اصل واحد است، که در تمامی فروع دین منتشر شده است.
(صفحه 593)
از اینجا روشن می‌گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هائی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریع شده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ،» (6 / مائده) و هم آیه: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا،» (33 / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

20. آیه (پاک شدن ماهانه رحم در بانوان)

اشاره

«وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحیضِ قُلْ هُوَ اَذًی،»
«از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (222 / بقره)

شرح

«حَیض» جریان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض آن صفات را می‌شناسند.
اینکه محیض را «اَذًی» خوانده، چون خون حیض که به عادت زنان مربوط است، از عمل خاصی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرستد، تا بدین وسیله رحم را پاک کند، و یا اگر جنین در آن باشد، با آن خون جنین را غذا دهد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت کودک را آماده سازد.

21. آیه (اوقات کناره‌گیری از آمیزش)

اشاره

«فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ،»
«پس باید که از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (222 / بقره)

شرح

کلمه «اَذًى» را به معنای ضرر گرفتند، «مَحِيضْ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حيض گرفته، و در معنای آيه گفته‌اند:
از تو می‌پرسند آيا در چنين حالی جايز است با زنان جمع شد؟ جواب داده شده اين عمل ضرر است، و درست هم هست چون پزشكان گفته‌اند:
طبيعت زن در حال حيض سرگرم پاک كردن رحم، و آماده كردن آن برای حامله شدن است، و جماع در اين حال نظام اين عمل را مختل می‌سازد، و به نتيجه اين عمل طبيعی يعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

«اِعْتِزال» به معنای عزلت گرفتن و دوری گزیدن از معاشرت است، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است.
طوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مذاهبی مختلف دارند، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سخت درباره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است.
و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند، جز اینکه ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می‌کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت‌گیری‌های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما
(صفحه 595)
عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مستحب هم می‌دانستند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشد، و خونخواری در میان عشایر صحرانشین صفتی پسندیده بوده است.
و به هر حال پس اینکه فرمود:
«از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید!» هر چند ظاهرش امر به مطلق کناره‌گیری است همانطور که یهودیان می‌گفتند، و هر چند که برای تأکید این ظاهر بار دوم هم فرمود:
«وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ،» و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ» با در نظر داشتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دستور داده،» همان مجرای خون است، که در آخر آیه است، خود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَزِلُوا،» و جمله دوم یعنی «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ» جنبه کنایه دارند، نه تصریح، و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان نزدیکی از محل خون است فقط، نه مطلق مخالطت و معاشرت، و نه مطلق تمتع و لذت‌گیری از آنان.
پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلقی که نصارا پیش گرفته‌اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

22. آیه (اوقات مجاز آمیزش)

اشاره

«... حَتّى يَطْهُرْنَ فَاِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ،»

«... تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دستورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهائی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.» (222 / بقره)

طهارت در جمله: «حَتّٰى يَطْهُرْنَ،» به معناى قطع شدن جريان خون از زنان است، و در جمله: «فَاِذا تَطَهَّرْنَ،» يا به معناى شستن محل خون است، و يا به معناى غسل كردن
(صفحه 596)
است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ ...،» امرى است كه تنها جواز را مى‌رساند، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهى واقع شده، و مى‌خواهد بطور كنايه بفهماند:
بعد از پاك شدن، و يا غسل كردن زن، نزديكى كردن با او جايز است، و اين ادبى است الهى و لايق به قرآن كريم!
و اگر امر نامبرده را مقيد كرد به قيد «اَمَرَكُمُ اللّٰهُ،» براى اين بود كه آن ادب را تكميل كرده باشد چون عمل جماع در نظر بدوى امرى است لغو و لهو، لذا آن را مقيد كرد به امر خدا، و با اين قيد از امورى قرارش داد كه خدا تكوينا به آن امر كرده، تا دلالت كند بر اينكه جماع يكى از امورى است كه تماميت نظام نوع انسانى هم در حياتش و هم در بقايش منوط به آن است، پس سزاوار نيست چنين امرى را بازيچه قرار داد، بلكه بايد از ديدگاه يكى از اصول نواميس تكوينيش نظر كرد.
و آيه شريفه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ ...،» از نظر سياق شباهت به آيه شريفه: «فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ،» (187 / بقره) و آيه: «فَأْتُوا حَرْثَكُمْ اَنّٰى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ،» (223 / بقره) دارد، پس از اين شباهت چنين به نظر مى‌رسد كه مراد از امر به آمدن در آيه مورد بحث، امر تكوينى است، كه خلقت و تكوين انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضائى است كه اگر مسأله تناسل نبود اعضائى زايد و بيهوده بود، و نيز مجهز به قوائى است كه انسان را به عمل زناشوئى دعوت مى‌كند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعى نيست، همچنانكه منظور از كتابت در جمله: «وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ،» نيز همين مسأله توالد و تناسل است، و اين معنا به خوبى از آيه استفاده مى‌شود.
بعضى از مفسرين به اين آيه استدلال كرده‌اند بر اينكه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولى استدلال بسيار سست و ناپسند است، براى اينكه منشأ و اساس آن يكى از دو پندار است، كه هر دو غلط است، يا گمان كرده‌اند كه مفهوم: «پس نزد ايشان شويد از آنجا كه خدا دستور داده،» اين است كه از عقب نزديک نشويد، كه اين مفهوم لقب است، و قطعا حجت نيست و اين عبارت كه فرمان تكوينى خدا به

(صفحه 597)
اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حلیت و حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ!»

توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهُّر به معنای پذیرفتن و شروع به طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصا در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست‌برداری از هرچیز که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ ...،» تعلیل نموده است.

چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد و در آیه مورد بحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله مورد بحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود.

و چون کلمه «تَوّابین» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امتثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال

(صفحه 598)

صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این انواع توبه و تطهر را دوست می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

23. آیه (همسران شما کشتزار شمایند!)

اشاره

«نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لاِنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ!»
«زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود در آئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود بر آئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (223 / بقره)

شرح

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت‌کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود.
آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان درآمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعا غرض از پدیدآوردن این جذبه و کشش، پدیدآوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بله مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود، امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد و با این بیان معنای جمله: «وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ،» به خوبی روشن می‌شود.
(صفحه 599)

«وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ،»
«و درصدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!»
مراد از اینکه فرمود:
«قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ» که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسان‌ها به ازدواج و تناسل است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را بپرستند، همچنانکه فرمود:
«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِْنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونِ» (56 / ذاریات).
بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان شوند.
پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید،» هر چند مسأله توالد و تقدیم داشتن افرادی جدید الوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و مثوباتشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدرانی که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود:
«وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ.» (12 / یس)
بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ،» (40 / نبأ) و نیز فرموده: «وَ ما تُقَدِّمُوا
(صفحه 600)
لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدوُهُ عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَيْرا وَ اَعْظَمَ اَجْرا» (20 / مزمل)
پس جمله: «وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلاقُوهُ،» از نظر سیاق نظیر آیه: «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ» (18/حشر) می‌باشد.

پس مراد از جمله مورد بحث (و خدا داناتر است)، تقديم عمل صالح و تقديم اولاد به اين اميد است كه اولاد نيز افرادى صالح براى جامعه باشند.
و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ ...،» تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزديكى با حرث است، و خلاصه مى‌خواهد بفرمايد:
در نزديكى با زنان از حدود خدا تعدى نكنيد و پاس حرمت خدا را بداريد، و محارم خدا را هتك مكنيد!
و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلاقُوهُ ...،» تشويق به تقوا و شكافتن معناى آن است، مى‌فرمايد:
از روز لقاى الله و سوء حساب بترسيد، همچنانكه در آيه سوره حشر هم كه مى‌فرمود:
«وَ اتَّقُوا اللّهَ آن اللّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ ...،» تقوا به معناى ترس‌ازخداست، و اطلاق كلمه «بدانيد» و اراده لازمه آن كه همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امرى است كه در كلام شايع است، از آن جمله خداى عزوجل فرموده: «وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه،» (24 / انفال) كه منظور از آن لازمه آن است، كه همان تقوا باشد، يعنى بترسيد و پروا داشته باشيد، از حائل شدن خدا ميان شما و دلهايتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ايمان بود، لذا در آخر كلام فرمود:
«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ.» (1)
*****
1- الميزان ج: 2 ص: 310.

رفتار با محرم و نامحرم

24. آیه (حکم حجاب)

اشاره

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً»
«هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در نتیجه اذیت نمی‌بینند، و
خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (59 / احزاب)

شرح

جلابیب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظور از جمله «پیش بکشند مقداری از جلباب خود را،» این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد.
«ذلِکَ اَدْنی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ،» یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند.(1)

25. آیه (زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان)

اشاره

«وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ»
«و زنان وامانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند، و در عین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست.» (60 / نور)

شرح

کلمه «قَواعد» جمع قاعده به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی‌کند.

*****

1- المیزان ج: 16 ص: 511.

(صفحه 602)

در مجمع‌البیان گفته: کلمه «تَبَرُّج» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند، اظهار کند.

این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند.

و جمله «وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ،» کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و جمله «وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ،» تعلیل حکمی است که تشریع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است آنچه را که زنان به فطرت خود درخواستش را دارند، و داناست به احکامی که به آن محتاجند. (1)

26. آیه (امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان)

اشاره

«قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُروُجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ،»

«به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند و فرجهای خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنید آگاه است.» (30 / نور)

شرح

کلمه غَضّ به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ،» قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که:
ایشان را امر به غض و چشم‌پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند و چون مطلق است، نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده است.
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 227.

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَ يَحْفَظُوا فُروُجَهُمْ،» به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه «فَرْج» به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است.
و مقابله‌ای که میان جمله «يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ،» با جمله «وَ يَحْفَظُوا فُروُجَهُمْ،» افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند، در روایت هم از امام صادق علیه‌السلام رسیده که فرمود:
تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است.
و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است.
آنگاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می‌کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می‌فرماید:
این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.

27. آیه (امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان)

اشاره

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»

«و به زنان باایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرجهای خویش را حفظ کنند

(صفحه 604)

و زینت خویش را جز آنچه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده‌اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.» (31 / نور)

شرح

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی چه مرد و چه زن بپوشانند.

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود

«وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها،» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست‌بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است. خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ،» كلمه «خُمُر» جمع خِمار، و آن جامه‌اى است كه زن سر خود را با آن مى‌پيچد، و زايد آن را به سينه‌اش آويزان مى‌كند.
و كلمه «جُيُوب» جمع جَيْب كه معنايش معروف است، و مراد از جيوب، سينه‌ها است، و معنايش اين است كه به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سينه‌هاى خود انداخته، آن را بپوشانند.

«وَ لایُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ ... اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ،» طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نَسَبی و سببی زنان هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است.

و اینکه فرمود:

«نِسائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا

(صفحه 605)

بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم همین معنا استفاده می‌شود.

اطلاق جمله «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ،» هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود.

«اَوِ التّابِعینَ غَیْرِ اُولِی الاِْرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ،» کلمه اربه به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه «مِنَ الرِّجالِ» بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین، افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند.

«اَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ،» کلمه «الطِّفْلِ» کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَ لا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ،» می‌فرماید: «پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا درآید.»

«وَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَمیعا اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،» مراد از توبه به طوری که از سیاق برمی‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهاء از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

در کافی به سند خود از ابوعمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود:
بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است.
و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُروُجَهُمْ،» و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به
(صفحه 606)
عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از این که دیگران ببینند حفظ کند،
و نیز فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُروُجَهُنَّ،»
و زنان مؤمن را نهی کرده از این که به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند.
آنگاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.
در کافی به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت:
به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است، فرمود:
صورت و کف دو دست، و دو قدمها.
و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود:
صورت و کف دست و محل سوار (دستبند).
و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند.
و نیز فرمود:
زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد.
مؤلف: گویا مقصود امام علیه‌السلام ازجمله «در صورتی که عمدی نباشد»

ریبه و شهوت است.
و در خصال است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:
یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسؤولیت دارد و جایز نیست.
مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود:
دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری.
و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت:
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و
(صفحه 607)
میمونه هم حاضر بود، که پسر ام مکتوم آمد، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود:
در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول اللّه ابن ام مکتوم که نابینا است ما را نمی‌بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینایید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟
مؤلف: این را درالمنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسائی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده‌اند.
و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند.
و در مجمع‌البیان در ذیل جمله: «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ،» گفته است که بعضی گفته‌اند:
منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق علیه‌السلام هم روایت شده است.
و در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه روایت کرده که گفت:
از آن جناب پرسیدم: منظور از «غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَة،» کیست؟ فرمود:
احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (1)
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 155.
(صفحه 608)

رفتار در خانواده

28. آیه (نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم)

اشاره

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى اَهْلِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ،»
«شما كه ايمان داريد به خانه هيچ‌كس غير از خانه‌هاى خود داخل نشويد تا آنكه آشنايى دهيد و بر اهلش سلام كنيد اين براى شما بهتر است اميد است كه پند گيريد،» (27 / نور)
«فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فيها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ اِنْ قيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكى لَكُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ،»
«و اگر كسى را در خانه نيافتيد داخل نشويد تا شما را اجازه دهند، و اگر گفتند برگرديد برگرديد كه اين براى شما پاكيزه‌تر است و خدا به اعمالى كه مى‌كنيد دانا است،» (28 / نور)
«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فيها مَتاعٌ لَكُمْ وَ اللّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدوُنَ وَ ما تَكْتُمُونَ،»
«و اما در خانه‌هاى غير مسكونى براى شما گناهى نيست كه به خاطر كالايى كه در آن داريد داخل شويد و خدا آنچه را كه آشكار و يا پنهان كنيد مى‌داند.» (29 / نور)

شرح

استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا اللّه گفتن، یا تنحنح کردن (سرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد باخبر شود.
از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک
(صفحه 609)
کرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است.
و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّروُنَ،» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید.
«فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ ...،» یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود.
و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد.
این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که اجازه دهد در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می‌کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ،» آن را بیان کرده است.
«لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَةٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ ...،» این آیه تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال

آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه: «لا تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی اَهْلِها،» فرموده: استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن.
(صفحه 610)
در مجمع‌البیان از ابی‌ایوب انصاری روایت کرده که گفت:
به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و تکبیر گوید و تنحنح کند تا اهل خانه بفهمند.
و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطاقهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود:
اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است.
و روایت شده که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود:
آری، گفت:
آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود:
پس استیذان کن.
و نیز روایت شده که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله درآید تنحنح کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود:
برخیز به این مرد یاد بده که به جای تنحنح بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس فرمود:
داخل شو.
و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عباده بن صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:
چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیذان کرد؟ فرمود:
کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد.
و در تفسیر قمی در ذیل آیه: «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ،» گفته: امام فرمود:
معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد

داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد.
و در همان کتاب در ذیل آیه «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَةٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ،» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی. (1)
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 153.

29. آیه (رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده)

اشاره

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ»
«شما ای کسانی که ایمان دارید باید به کسانی که شما مالک آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکی پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه‌های خویش از تن در می‌آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام، هنگام خلوت شما است و پس از آن می‌توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و ایشان نیست که هنگام تحرک و برخورد با یکدیگر است، خدا این چنین آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (58 / نور)

وضع ثیاب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهیره به معنای وقت ظهر است.
کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود.
پس جملهِ «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا ...،» دنبال جمله سابق است که می‌فرمود:
«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا ...،» که حکم می‌کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند.
(صفحه 612)
و معنای اینکه فرمود:
«لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ،» این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر «مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ،» برمی‌آید که مراد از آن تنها غلامان است، چون کلمه «الَّذینَ» برای مردان است.
و معنای «الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ،» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» است.
و منظور از جمله «ثَلاثَ مَرّاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آیید و جامه می‌کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ،» به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید:
این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعا شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود.
و معنای اینکه فرمود:
«لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ،» این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند.
و در جمله «طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ،» به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور،) اشاره نموده و می‌فرماید:

چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائما در آمد و شد، و خدمتند، پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفا کنند.
«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ ...،» یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،» احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند.
(صفحه 613)

30. آیه (ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین)

اشاره

«وَ اِذا بَلَغَ الاْطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْْذِنُوا کَمَااسْتَأْْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ ایاتِهِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،»

«و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند،) اجازه می‌گرفتند، خدا این چنین آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (59 / نور)

شرح

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است.

31. آیه (ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر)

اشاره

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَديقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَميعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ،»
«نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادران یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه داییها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارک و پاکیزه است. چنین خدا، این آیه‌ها را برای بیان می‌کند شاید تعقل کنید.» (61/نور)

شرح

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که
(صفحه 614)
می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد.
«لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی اَنْفُسِکُمْ،»
شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیانا نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست.
«مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ ابائِکُمْ ...،» در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید، علاوه بر این کلمه «بُیُوتِکُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد.
«اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ،» می‌فرماید:
که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است،) و هرجا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «اَوْ صَدیقِکُمْ،» یا خانه صدیقتان (دوستتان) بوده است.
«لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا،» یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جداجدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است.
(صفحه 615)

«فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً ...،» بعد از آن که گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود:

و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید.

و مقصود از سلام کردن بر خود، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود:

بر اهل آن سلام کنید، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است.

و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ،» این باشد که وقتی کسی داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند.

جمله «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً،» یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریعش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملایم با نفس است.

آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ،» ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگهی یابید و به آن عمل کنید. (1)

*****

1- المیزان ج: 15 ص: 227.

32. آیه (ادب و احسان به پدر و مادر)

اشاره

«وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً»

«پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید و اگر یکی از آن دو در حیات‌تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو،» (23/اسراء)

«وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا،»

«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،» (24 / اسراء)

«رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاْوّبینَ غَفُورا،»

«پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه گزاران غفور است،» (25 / اسراء)

شرح

احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.
در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه 151 که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها است، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر این حکم در اجتماع
(صفحه 617)
جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعا آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌گردد.
«اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما،»
«و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!»
کلمه «کِبَر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «اُف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می‌کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.
پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند،

بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر.
(صفحه 618)
«وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانى صَغيرا،»
«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،»
«خَفض جِناح» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود:
«جَناحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است که:
انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد.
این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می‌کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند.
و در اینکه فرمود:
«و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند.
در مجمع‌البیان می‌گوید:
این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند.
مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و
(صفحه 619)
هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی

مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است.

«رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلْاَوّٰبینَ غَفُورا،» این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود.

پس این که فرمود:

«رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فینُفُوسِکُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید:

«اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ،» و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (1)

33. آیه (یکی در حق والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمینَ»
«ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او و تا روزی که از شیرش می‌گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد
*****
1- المیزان ج: 13 ص: 109.
(صفحه 620)
همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می‌گوید:
پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگانت هستم.» (15 / احقاف)

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ اَ لاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا،» (151 / انعام) گذشت، در همه شرایع تشریع شده، و به همین جهت فرمود:
«وَ وَصَّیْنَا الاِْنْسانَ،» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان.
آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می‌کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند.
«حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً،» بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود. بلوغ چهل سال عادتا ملازم با رسیدن به کمال عقل است.
«قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ،» کلمه «اَوْزِعْنی» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی‌کند، و آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها. فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است.
خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود.
پس جمله «رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ ...،» درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن
(صفحه 621)
است، و اما عملی به این که نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد.
و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ،» تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش

زبان ذکرگویی برای آنان است.
«وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ،» شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد.
«وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی،» اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دلهایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی درخواست می‌کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می‌کرد.
و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود.
شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است.
«اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ،» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند.
(صفحه 622)
این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می‌کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می‌کند و می‌فرماید:
«اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ،» (16 / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می‌کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلَصین می‌شود، و هم عملاً از مخلِصین. (1)

34. آیه (تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الاِْنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»
«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادرتان به سوی من است آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم.» (8 / عنکبوت)

شرح

در صدر آیه می‌فرماید:
ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی،» که تتمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن!
و برگشت معنای جمله به این است که:
ما انسان را نهی کردیم از شرک هر چند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود
*****
1- المیزان ج: 18 ص: 307.
(صفحه 623)
هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم.
و در اینکه فرمود:
«ما لَیْسَ لَکَ بِه عِلْمٌ،» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که:
اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیر علم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِه عِلْمٌ: چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (36 / اسراء).
و معنای آیه این است که:
ما به انسان‌ها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی است که علمی بدان ندارید.
در این آیه شریفه توبیخ کنایه‌ای است به بعضی از کسانی که ایمان به خدا آورده و سپس به اصرار پدر و مادر از ایمان خود برگشته‌اند.
«وَ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصّالِحینَ،» (9 / عنکبوت)
می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار

می‌ورزند که ایشان را به سوی شرک بکشانند، و ایشان زیر بار نرفته، به حکم اجبار ترک پدر و مادر را گفته‌اند، تسلیت گفته، با وعده‌ای جمیل دلخوش سازد.
می‌فرماید:
اگر پدر و مادر او را به سوی شرک خواندند، و او به حکم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشان کناره‌گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و ما در برابر پدر و مادری که از دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمره صالحان در می‌آوریم، به همان صالحان که نزد ما در بهشت متنعم هستند، و این معنا را آیه شریفه «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً، فَادْخُلی فی عِبادی، وَ ادْخُلی جَنَّتی،» (27 تا 30 / فجر) نیز افاده می‌کند.
(صفحه 624)

35. آیه (تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده)

اشاره

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْليكُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ،»
«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل برآنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می‌گوید عمل می‌کنند.»
(6/تحریم)

شرح

اشاره

خدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می‌کند، که خود و اهل بیت خود را ادب کنید، و از آتشی که آتش گیرانه‌اش خود دوزخیانند حفظ نمایید، و می‌فهماند که همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان برمی‌گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مفری از آن نیست. (1)

اسلام بیان می‌کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌اند، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا، هم‌چنان که کتاب آسمانی خود می‌فرماید:
«یااَیُّهَاالنّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ.» (13 / حجرات)
به طوری که ملاحظه می‌کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می‌داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و تکون او هستند و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از
*****
1- المیزان ج: 19 ص: 560.
(صفحه 625)
آن دو فرد گرفته شده است.
قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نفرمود:
و انما امهات الناس اوعیة، و مانند آن دیگری نفرمود:
«بَنُونا بَنُوا اَبْناءِنا وَ بَناتُنا بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الأباعِدِ،» بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام‌تر و رساتر از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد.
و نیز در جای دیگر فرمود:
«اَنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» (195/ آل‌عمران)
در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچکس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحا نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود:
«اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی ...،» را بیان می‌کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند.
آنگاه همین معنا را هم توضیح می‌دهد به اینکه عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی‌شود، و عمل کسی به دیگری عاید

نمی‌گردد مگر اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند.
و به بانگ بلند اعلام می‌دارد:
«کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ!» (38 / مدثر)
نه مثل مردم قبل از اسلام که می‌گفتند:
گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیکشان و منافع وجودشان مال مردان است! و ما انشاءاللّه به زودی توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد.
پس وقتی به حکم این آیات، عمل هریک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می‌شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم،) است،
(صفحه 626)
پس یک زن که درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هرکه می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت.
و در معنای آیه قبلی بلکه روشن‌تر از آن آیه زیر است، که می‌فرماید:
«مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلوُنَ» (97 / نحل).
و نیز آیه زیر است که می‌فرماید:
«وَ مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ» (40 / مؤمن).
و نیز آیه زیر است که می‌فرماید:
«وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِک یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقیرا» (124 / نساء).
علاوه بر این آیات که صریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می‌کند، آیات دیگری هست که صریحا بی‌اعتنائی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می‌فرماید:
«وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالاُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا وَ هُوَ کَظیمٌ، یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِه اَیُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی‌التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ.» (58 و 59 / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می‌کند، برای این است که ولادت دختر را برای پدر ننگ می‌دانستند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می‌کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و بازیچه جوانان قرار خواهد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است،

آن هم در یک امر جنسی که به زبان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زبانزد شدنش به ریش پدر و خاندان او می‌چسبد.
(صفحه 627)
همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی‌گناه خود را زنده زنده دفن کنند.
سبب دیگر قضیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشته خواندید و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود:
«وَ اِذَا الْمَؤْوُدَةُ سُئِلَتْ؟» (8 / تکویر)
از بقایای اینگونه خرافات بعد از ظهور اسلام نیز در بین مسلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن زن تا ابد می‌ماند، هر چند که توبه هم کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هر چند که توبه هم نکرده باشد، با اینکه اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می‌زند و هم به این.

اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همانطور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آنها محتاج است به دست آورد، زن نیز همینطور است، و لذا قرآن کریم می‌فرماید:
«بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.» پس همانطور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت:
«لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ!» (286/بقره)
پس زن و مرد در آنچه که اسلام آن را حق می‌داند برابرند، و به حکم آیه: «يُحِقُّ الْحَقَّ» (24 / شوری)، چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند.
(صفحه 628)
اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود.
دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد.
این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هر یک از آن دو، در اسلام هست حل می‌گردد، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید:
«وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ‌اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصيبٌ مِمَّااكْتَسَبْنَ وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِها اِنَّ اللّهَ كانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَليما.» (32 / نساء)

و منظورش از این گفتار آن است که اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل‌های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طایفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است.
مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده‌ام نبود، و نه زن آرزو
(صفحه 629)
کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند.
این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید:
«وَ اسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِا،» دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ ...،» است، به آن بیانی که گذشت.

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده و نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر،) مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد.

و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست،) و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد، و یکی دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد.

و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است.

و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که:

جان و ناموسش و حتی آبرویش را

(صفحه 630)

(از اینکه دنبال سرش حرف بزنند،) تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است.

پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه وجوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست.

و لازمه واجب نبودن این کارها این است که وارد شدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند.
این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هائی از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنانش و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم.
(صفحه 631)

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریع کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در آنجا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می‌کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می‌گوئیم:
برای جامعه‌شناس و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباریی که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد.
پس اجتماع با تمامی شؤون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگیش به عاملی برخورده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل.)
پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده: «الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!» (50/طه) و نیز فرموده: «اَلَّذی خَلَقَ فَسَوّی، وَ الَّذی قَدَّرَ فَهَدی،» (2 و 3 / اعلی) و نیز فرموده: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها، فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» (7 و 8 / شمس) و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است.
(صفحه 632)
پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگیش به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات

نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادتمندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت باشد، و انطباق کامل و تمام داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهائی درست و صحیح، و این همان حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می‌فرماید:

36. آیه

اشاره

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ،»

«رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریع شده، آفرینشی که انسان هم یک نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (30 / روم)

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می‌گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد انسان دارای فطرت بشری هستند، می‌گوئیم:

آنچه فطرت اقتضا دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد،) چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکیش و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً یک فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیرصالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می‌کند و هم غیرصالح را.

(صفحه 633)

بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زورگوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و یا صریحا باطل شود، و این همان است که جمله: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ ...،» (228 / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می‌کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند.

از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد، اسلام هم که دین فطری است این

استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده، همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (1)

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید:

*****

1- المیزان ج: 2 ص: 393.

(صفحه 634)

«فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...» نخواهید جست.

لیکن این به آن معنا نیست که هرچه از مرد خواسته‌اند از او هم خواسته باشند، در عین اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند.

(البته این جهت که می‌گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.)

سخن ساده‌تر اینکه: هر چند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و همچنین یک یا دونفر مرد عقب افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند.

و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است.

و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به

زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن.
(صفحه 635)

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که:
سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.)
و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است،) از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این دوازده تومان هم سود می‌برد.
در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند.
پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره‌گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد.
اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هائی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت.
(بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه 11 تا 14 سوره نساء در جلد 4 المیزان صفحه 325 آمده که محققین عزیز را برای مراجعه و مطالعه به آن دعوت می‌کنیم.)
(صفحه 636)

امتیازات در قوانین اسلامی

اگر ما در نحوه جفت‌گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود و به آن نر حمله می‌کند.)
و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است،) از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابلی صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند.
و این معنا غیر از آن معنائی است که در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع ماده است.) و برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است، (هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد.) پس ریشه این اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه
(صفحه 637)
آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند.
و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا جائی که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته به طوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شخص نرمخو و هرچیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً می‌گویند:
شمشیر من مرد است یعنی برنده است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و ... و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امت‌های

گوناگون فی‌الجمله جریان دارد، هر چند که می‌توان گفت جریانش (با کم و بیش اختلاف) در امت‌ها متداول است.
و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریع قوانینش معتبر شمرده و فرموده:
«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ،»
و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای همخوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (1)

این معنا بر احدی پوشیده نیست که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم.
قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ،» (29 / فتح) دو صفت از صفات
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 238.
(صفحه 638)
عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بی‌رحمند، و نسبت به خودشان مهربانند.
و در آیه «لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً،» (21 / روم) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دلهایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (32 / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟»
چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، و عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند.
یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریع کرده براساس تقویت عقل تشریع کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلافی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و

در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر و قمار و اقسام معاملات غرری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن.
خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند.
و اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ،» سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور
(صفحه 639)
هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن.
و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرستاری بیماران و مداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، زیرا معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بداند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیرشان شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی.
بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ یک از شؤون جایز زن

در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (1)

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند،) و علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام

*****

1- المیزان ج: 4 ص: 544.

(صفحه 640)

چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است،) و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه خال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهائی چقدر زشت و بدقواره است.

و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت،) در نظر نگرفته‌اند.

و رأی عمومی آنان تقریبا این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن‌ها با آن تربیت مربی شده، و از آغاز خلقت دنیا تاکنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، وگرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد.

ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سربسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعا و قهرا خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیر رئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد.

مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب‌ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم

کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند.
و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هائی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتائجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد آن شاءاللّه شرح خواهیم داد. (1)

*****

1- المیزان ج: 2 ص: 393.

تعدد زوجات

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریع و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را درصورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ: و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است!» (228/بقره)
بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه، این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه‌دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند، و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و ... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

جواب اشکال اول

1 تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم:

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سویش کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم
(صفحه 642)
موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند.
و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم).
بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند.
دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین.
و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار،) زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند.
و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که

شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟
(صفحه 643)
گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دلهایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عادتی معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

و اما اینکه گفتند:
تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند:
تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است.
در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کارکردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند.
علاوه بر اینکه زنانی که بر سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هائی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم‌فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزردگی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی.
(صفحه 644)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هائی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جواب اشکال دوم:

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است:
1 امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصا در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می‌کنند، در حالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده سالگی به این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله نکاح معتبر شمرده است.)
دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً شانزده سالگی،) بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت،) نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است.
خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر
(صفحه 645)
طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریبا هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است.
و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد.
علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابود شوندگان از مردان قابل مقایسه با نابود شوندگان از زنان نیست،

قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان نمی‌میرد و باطل نمی‌شود.
و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت.
آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند.
2 استدلال به اینکه طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده، با صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی
(صفحه 646)
مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، در حالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعا بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند.
و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریع، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریع و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند.
3 استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصلاح نشده و با قیودی که محذورهای توهم شده را اصلاح کند، مقید و تعدیل نشود.
ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد

داشته باشند شرط کرده که در معاشرت با آنان رعایت عدالت را بکنند و بستر زناشوئی را بین آنان بالسویه تقسیم کنند.
و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسور نیست.
علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌تواند شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند.
(صفحه 647)

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکه: تشریع تعدد زوجات مردان را به حرص در شهوترانی تشویق نموده و این غریزه حیوانی(شهوت)را در جامعه گسترش می‌دهد.

جواب اشکال سوم:

صاحب این اشکال اطلاع و تدبری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبال می‌کند ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسبت به زنان در جامعه اسلامی دین پسند این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و با حیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می‌کند که خود به خود شهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچه مشهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است.)
و استدلال می‌کنند به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است، و ادعای ما آنقدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد.
از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد و احدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت این معنا را موردنظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد.
و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطرنشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل و تفکر بنا نهاده، نه براساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر
(صفحه 648)
حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عزب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهائی است که انسان را تهدید می‌کند.
و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند.
پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که

شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریع کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب مردم به این که در شهوات غرق شوند.
اگر اشکال کنندگان به اسلام در خصوص تشریع این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است.
بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محرومش کرده‌اند برساند.
و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا ببینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از
(صفحه 649)
نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد.
در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند:
در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتراز تحریم تعدد زوجات به وسیله کلیسا نبوده است. مسترجان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی،) این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل باارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائرانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چرا که اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هرحال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل.

و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم،) اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان
(صفحه 650)
را همچون اسلام مراعات ننموده است.
جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آنها گذشت.
بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هائی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و ... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جائی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند:
مهر و محبت، نرمخوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و ... نسبت به شوهر و فرزندانی که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی آید،
(صفحه 651)
معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کارد مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که:
«اَلْحُبُّ يَتَوارَثُ وَ الْبُغْضُ يَتَوارَثُ،» دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه

یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این قانون (جواز تعدد زوجات،) اضافه کنیم به خوبی روشن می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق،) کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هریک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند.
(صفحه 652)

پاسخ:

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافاً سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آنها بر اسلام و تشریع اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است.
آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند.
و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد.
و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه خویش است، ولی ریشه تمام این مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و ... روش و مرام این گونه مردان است که
(صفحه 653)
سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند.
و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریع نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیانا برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفاسد و محذورهایی را که در تعدد زوجات وجود دارد برشمرده، و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی

انسان‌ها تأمین شود.
و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفاسد شنیع نامبرده پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند.
پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد.
و آن مردانی که (اشکال کنندگان وضعشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند،) که هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آنها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها یک زن می‌توانند اختیار کنند.
علاوه بر این که در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریع و جهت ولایت خلط شده است.
توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه قانونی از قوانین
(صفحه 654)
موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش مورد پسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست.
و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم مورد بحث نسازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟
چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند، یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هرچه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد.
در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه

قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد.)
به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعند و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بد دهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر
(صفحه 655)
سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود.
در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که:
اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «كُلُّ الصَّيْدِ فی جَوْفِ الْفِراءِ همه شکارها در جوف پوستین است،» و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند:
اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می‌گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود.
این سخن، سخن درستی نیست، چرا که این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگرزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد.
گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا

(صفحه 656)
داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هرچه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادتر برای پیشرفت تلاش می‌کنیم بیشتر به عقب برمی‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم، در حالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دلخوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبان‌هایمان رد و بدل می‌شود.
آیا می‌توانید برای این جواب نقضی که ما بر شما وارد کردیم پاسخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید:
به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟
از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذ باللّه) اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کند، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسته است به حیات خود در اجتماع اسلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم مورد قبول و پسند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسیه به روشی دیگر، عذری بتراشند؟ چرا مردم دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، استونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و یوگسلاوی و کشورهائی دیگر به کمونیستی تبدیل
(صفحه 657)
شد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و عمیقا در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان این گونه از میان رفت؟
و چرا همین کمونیستی نیز بعد از آنکه نزدیک به چهل سالگی از عمرش گذشته و تقریبا بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائما مبلغین آن و سردمدارانش به آن افتخار می‌کردند و از فضیلت آن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که:
نظام کمونیستی تنها نظامی است که به استبداد و استثمار دموکراسی آلوده نشده و کشورهائی را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت

موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقبیح گرفتند و اظهار نمودند که:
حکومت 30 ساله استالین حکومت زور و استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست. و به ناچار در این مدت حکومت او تأثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاکی هزاران نفر را می‌کشت و هزاران نفر دیگر را زنده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادتمند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سر مردم بیچاره بیاورند!
چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سست اراده بودن پیروان آن می‌باشد،) از آن جامعه رخت بر بسته است و کسی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند.
ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها که تغییر و تبدیل یافته است؟ و چگونه است که این عذر را در سنتهای مذکور می‌پذیرند اما همان عذر را از اسلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟
(صفحه 658)
(آری باید گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول‌انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شدن شرقیان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشاند، غربی حاضر نیست حقانیت اسلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خاطر آنکه در برابر تمدن غرب مرعوب شده است. مترجم.)
و به هر حال آنچه را که لازم است از بیانات مفصل قبلی ما متذکر شده، این است که تأثیر گذاشتن و تأثیر نگذاشتن و همچنین باقی ماندن و از بین رفتن یک سنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نادرستی آن سنت ندارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سنت استدلال کنیم و بگوئیم که چون این سنت در بین مردم باقیمانده پس حق است و همچنین استدلال کنیم به اینکه چون فلان سنت در جامعه متروک و بی‌اثر شده است، پس باطل است، بلکه علل و اسبابی دیگر در این باره اثر دارند.

و لذا می‌بینیم هر سنتی از سنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کند، به فرموده قرآن کریم:
خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک روز به کام مردمی و به ناکامی مردمی دیگر، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد باایمان چه کسانند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد.
و سخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست برحسب مبنا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود، و لیکن قوانین اسلامی به خاطر اینکه مبنایش
(صفحه 659)
مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونگی نمی‌پذیرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مکروهش، و نه مباحش، چیزی که هست اینکه: کارهائی را در اجتماع یک فرد می‌تواند انجام بدهد و یا ترک نماید و هر گونه تصرفی را که می‌خواهد می‌تواند بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسلامی است که مردم را به آن عمل اگر واجب است وادارد، و اگر حرام است از آن نهی کند و ...، گویا جامعه اسلامی یک تن واحد است و والی و زمامدار نیروی فکری و اداره کننده او است.
بنابراین اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلم‌هائی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیرپوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پدید نیاید.
آری حکم جواز تعدد زوجات یک تصمیم و حکمی است دائمی که به منظور تأمین مصالح عمومی تشریع شده، نظیر تصمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم.(1)

یکی دیگر از اعتراضاتی که (از سوی کلیسا) بر مسأله تعدد زوجات رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله شده این است که اصحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اکتفا ننموده و عدد
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 238.
(صفحه 660)
همسرانش را به نه نفر رسانید.
این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا بطور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم:
ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاده روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است.
اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیهاالسلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریبا یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسر گذارند و به او اکتفا نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه در حالی که هیچ همسری نداشت از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلای کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چند نفری که در حباله نکاحش بودند.
و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این

کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد.
علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با
(صفحه 661)
عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.
از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است:
«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لاَِزْواجِکَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراحا جَمیلاً، وَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الاْخِرَةَ فَاِنَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ اَجْرا عَظیماً» (28 و 29 / احزاب)
و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد.
پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند.
و اینک در توجیه آن می‌گوئیم:
رسول خدا صلی الله علیه و آله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوند آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی

الله علیه و آله بود و زید او را طلاق
(صفحه 662)
داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خودرا بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید.
و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ او و از این خاطر با او ازدواج نمود.
و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبداللّه بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید.
و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً همسر عبداللّه بن ابی سلمه پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر شیری آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند.
و ازدواجش با صفیه دختر حی بن اخطب بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش درآورد، تا به این وسیله
(صفحه 663)
هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند.
و سبب ازدواجش با جویریه که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریه ازدواج کرد تا با همه آنان

خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند:
همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن عکس‌العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت.
و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبد العزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد.
و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش عبیداللّه جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند.
ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند.
و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه
(صفحه 664)
دختر ابی بکر بود.
بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات داده و به مردان بفهماند که زن نیز انسان است حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود:

«اَلصَّلوةَ اَلصَّلوةَ وَ ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ لا تُكَلِّفُوهُمْ ما لا يُطيقُونَ، اَللّه اَللّه فِى النِّساءِ فَاِنَّهُنَّ عَوانٌ فى اَيْديكُمْ ...» (1) تا آخر حديث.
و سيره‌اى كه آن جناب در رعايت عدالت بين زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود كه آن شاءاللّه در مباحث آينده كه درباره سيره آن جناب بحث خواهيم كرد، رواياتى و اشاره‌اى به اين جهت نيز مى‌آوريم، و اما اينكه چرا براى آن جناب بيش از چهار زن جايز بوده، پاسخش اين است كه اين حكم مانند روزه وصال يعنى چند روز به يک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و براى احدى از امت جايز نيست، و اين مسأله براى همه امت روشن بود و به همين جهت دشمنانش مجال نداشتند كه به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر آن جناب خرده بگيرند، با اينكه همواره منتظر بودند از او عملى برخلاف انتظار ببينند و آن را جار بزنند.(2)
*****
1- ترجمه: نماز، نماز (اشاره به اهميت نماز) و رعايت حال آنان كه در اختيار شما هستند، مبادا آنها را بيش از ظرفيت و طاقت به كارى مجبور سازيد، و درباره زنان همواره خدا را در نظر بگيريد زيرا آنها مانند زمين‌هاى مستعدى هستند كه شكوفائى و رشدشان وابسته به نوع رفتار شماست. (بيستونى)
2- الميزان ج: 4 ص: 238.

ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی به غیر از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج، زنا است که نمی‌گذارد خانواده‌ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند.
همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می‌دانند و آن را فاحشه و منکر می‌خوانند و به هر وسیله‌ای که شده علیه آن مبارزه می‌کنند، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی‌کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقا با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می‌کند و لذا به هر وسیله‌ای که شده آن را کمتر می‌کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگر به کار می‌بندند.
چیزی که هست علی رغم همه آن سختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمان‌سوز و ویرانگر، یا علنی و یا به طور پنهانی انجام می‌شود، که البته علنی و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنت‌های جاری در آن اجتماع دارد.
و این خود روشن‌ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز
(صفحه 666)
در پی تتمیم نقص آن است.
پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند.
و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذورهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذورهای زنا را برطرف کرده و با القای سایر

قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و ... مشقت ازدواج دائم را برداشته است.
و به خدا سوگند این حکم (تشریع متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم:
«ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ» (101 / یونس)، حرف منطقی و مستدل کجا و مردم‌کر و ناشنوا کجا؟ آنها هنوز حرف خود را می‌زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (1)

37. آیه (فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت)

اشاره

«یُریدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الاِْنْسانُ ضَعیفا،»
«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (28 / نساء)

شرح

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوائی که دائما بر سر متعلقات خود با انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود:
«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَراءَ ذلِکُمْ،» و این ماوراء
*****
1- المیزان ج: 15 ص: 18.
(صفحه 667)
عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت متعه را هم برایشان تجویز و تشریع کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (1)

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را به جای نگذاشته‌اند؟

و از سوی دیگر همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌بردند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ و در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان‌سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جائی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟

و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه

*****

1- المیزان ج: 4 ص: 414.

(صفحه 668)

هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمانسوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد.

و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (1)

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ،» (24 / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است.
و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خودرا استبرا کند یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم شود از آن مرد حامله نیست نه آن مرد از زن ارث می‌برد و نه زن از مرد.
و در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت کرده از عبدالرزاق، و ابن ابی‌شیبه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت:
ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه لباس، عبداللّه بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّبتِ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (87 / مائده)
و در الدر منثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شرید روایت آورده که گفت:
من از ابن عباس از متعه پرسیدم که آیا این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت:
نه
*****
1- المیزان ج: 4 ص: 414.
(صفحه 669)
سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت:
همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاده، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت:
نه.
و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن منذر، از طریق عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز

شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ،» یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است.

و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت:

سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من محرم حرام کننده آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم 1 متعه حج 2 متعه زنان 3 گفتن حی علی خیر العمل در اذان.

همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابر بن عبدالّله، و عبدالّله بن مسعود، و زبیر بن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبدالّله بن زبیر را زاییده است.

توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمربن خطاب و یا هر کس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (1)

*****

1- روایات مربوطه در ذیل آیه 23 و 28 سوره نساء در المیزان ج: 4 ص: 414 به تفصیل آمده است.

مطالبی که عناوین آنها ذیلاً ذکر می‌شود جزء مسائل مربوط به خانواده در قرآن بوده که در تفسیر المیزان به آنها اشاره شده است و به دلیل رعایت اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود:

محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج
آیه 23 تا 28 سوره نساء المیزان ج 4، ص 414
محرمات نسبی
آیه 23 تا 28 سوره نساء المیزان ج 4، ص 414
محرمات سببی
آیه 23 تا 28 سوره نساء المیزان ج 4، ص 414
ازدواج با کنیزان راه گریز از شرط عدالت در تعدد زوجات
آیه 2 تا 6 سوره نساء المیزان ج 4، ص 238
امتیاز کنیز مسلمان بر زن آزاد مشرک
آیه 221 سوره بقره المیزان ج 2، ص 302
جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها
آیه 36 تا 40 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 483
ازدواج کنیزان و غلامان
آیه 23 تا 28 سوره نساء المیزان ج 4، ص 414
نهی از وادار کردن کنیزان به زنا
آیه 32 تا 34 سوره نور المیزان، ج 15، ص 159
صبر بر دشواری تجرد و پرهیز از زنا ...
آیه 23 تا 28 سوره نساء المیزان ج 4، ص 414
(صفحه 671)
امر به ایجاد تسهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان
آیه 32 تا 34 سوره نور المیزان ج 15، ص 159
الغای حکم جاهلی فرزندی پسر خوانده‌ها
آیه 4 تا 5 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 411
خانواده رسول‌اللّه محدودیت‌ها و امتیازات
آیه 28 تا 35 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 454
همسران رسول اللّه مادران امت اسلام
آیه 6 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 413
ازدواج‌های مخصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله

آیه 50 تا 54 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 503
آداب پذیرایی در خانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله
آیه 53 تا 55 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 506
تحریم ابدی ازدواج با همسران رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله
آیه 53 تا 55 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 503
تحریم رسول اللّه برای جلب رضایت همسران خود
آیه 1 سوره تحریم المیزان ج 19، ص 552
طلاق و مبانی قوانین آن در قرآن
آیه 1 تا 7 سوره طلاق المیزان ج 19، ص 524
حکم عده طلاق و فلسفه و منافع آن
آیه 228 تا 242 سوره بقره المیزان ج 2، ص 342 تا 367
سایر مسائل مرتبط به طلاق
آیه 49 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 503
آیه 19 و 21 سوره نساء المیزان ج 4، ص 401 تا 408
آیه 4 و 5 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 411
(صفحه 672)
آیه 1 تا 6 سوره مجادله المیزان ج 19، ص 312
آیه 226 تا 232 سوره بقره المیزان ج 2، ص 339 تا 355
احکام مربوط به ایتام و اموال آنها
آیه 7 تا 22 سوره نساء المیزان ج 4، ص 312 تا 413
آیه 127 تا 130 سوره نساء المیزان ج 5، ص 156
آیه 234 و 235 سوره بقره المیزان ج 2، ص 363 به بالا
مبانی قوانین ارث در قرآن
آیه 7 تا 23 سوره نساء المیزان ج 4، ص 312 تا 531
آیه 176 سوره نساء المیزان ج 5، ص 250
آیه 6 سوره احزاب المیزان ج 16، ص 415
آیه 75 سوره انفال المیزان ج 9، ص 191
مبانی قوانین وصیت در قرآن
آیه 180 تا 182 سوره بقره المیزان ج 1، ص 666
آیه 106 تا 109 سوره مائده المیزان ج 6، ص 284
(صفحه 673)

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



